

فرامرزنامه بزرگ

از سراینده‌ای ناشناس
در اواخر قرن پنجم هجری



به کوشش
ماریولین فان زوتفن
ابوالفضل خطیبی

سرشناسه	: زوتفن، ماریولین فان، ۱۹۷۳-م. گردآورنده (Zutphen, Marjolijn van)
عنوان و نام پدیدآور	: فرامرنامه بزرگ از سراینده‌های ناشناس در اواخر قرن پنجم هجری / به کوشش ماریولین فان زوتفن، ابوالفضل خطیبی.
مشخصات نشر	: تهران، نشر سخن، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۴۸۰ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۲-۷۷۷-۲
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۵ ق.
شناسه افزوده	: خطیبی، ابوالفضل، گردآورنده
رده‌بندی کنگره	: PIR ۴۵۳۷ ۱۳۹۴
رده‌بندی دیویی	: ۸۷۱/۲۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۰۳۶۶۰۹

فرامرزنامه بزرگ

فرامرنامه بزرگ

از سرایندهای ناشناس در اواخر قرن پنجم هجری

به کوشش

ماریولین فان زوتفین

ابوالفضل خطیبی



انتشارات سخن



انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه،

خیابان وحید نظری، شماره ۴۸

فکس: ۶۶۴۰۵۰۶۲

www.sokhanpub.com

E.mail: info@sokhanpub.com



فراهم‌نامه بزرگ

از سراینده‌های ناشناس در اواخر قرن پنجم هجری

به کوشش

ماریولین فان زوتفین، ابوالفضل خطیبی

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: مهارت

چاپ اول: ۱۳۹۴

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۲-۷۷۷-۲



تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها

۶۶۹۵۳۸۰۵ و ۶۶۹۵۳۸۰۴

فهرست

پیشگفتار.....	یازده
الف) فرامرز.....	یازده
ب) فرامرزنامه.....	هجده
ج) فرامرزنامه کوچک.....	بیست و یک
د) فرامرزنامه بزرگ.....	بیست و دو
۱. خلاصه داستان.....	بیست و دو
۲. سراینده، ممدوح او و زمان سرایش فرامرزنامه بزرگ.....	بیست و شش
۳. منبع فرامرزنامه بزرگ.....	سی و یک
۴. فرامرزنامه بزرگ، فرامرزنامه کوچک و گرشاسبنامه.....	سی و شش
۵. ویژگی های متن فرامرزنامه بزرگ.....	سی و نه
الف. وزن و قافیه.....	چهل
ب. نشانه های کهنگی متن.....	چهل و یک
۶. شعر فرامرزنامه بزرگ.....	چهل و نه
۷. نسخه های فرامرزنامه بزرگ.....	شصت
۸. روش تصحیح.....	هفتاد

متن فرامرزنامه بزرگ

بخش یکم: لشکر کشی فرامرز به هند.....	۱
به نام ایزد بخشاینده هو بخشایشگر مهربان دادگر دارنده دادار. این کتاب فرامرزنامه بزرگ است و	
توحید ایزد عز و جل و ستایش خرد گوید.....	۳
آغاز داستان.....	۶

- گفتار اندر نشستن شاه کیخسرو بر تخت و فرمودن پهلوانان را برای کین خواستن پدر خود و پاسخ دادن پهلوانان..... ۶
- عرض کردن کیخسرو لشکر را و فرستادن پهلوانان را به توران برای کین خواستن پدر خود و نامزد کردن پهلوانان را به هر شهر و کیفیت او..... ۸
- سخن گفتن رستم با کیخسرو از مرز خرگاه و پاسخ کیخسرو رستم را و گفتن از بهر فرستادن فرامرز را در آنجا و پذیرفتن رستم..... ۱۱
- آمدن فرامرز نزد کیخسرو و فرمودن شاه برای گرفتن مرز خرگاه و پذیرفتن او و پاسخ دادن و کیفیت بخشیدن و پند دادن شاه او را..... ۱۴
- پند دادن رستم پسر خود را برای رفتن سفر..... ۱۵
- آغاز گفتار روان شدن فرامرز در مرز خرگاه و رفتن رستم دو منزل برای گذاشتن فرامرز و رسیدن فرامرز آنجا..... ۱۶
- نامه نوشتن فرامرز بر طورگ و فرستادن به دست کاهو..... ۱۷
- خبر رسیدن طورگ از آمدن فرستاده فرامرز و پذیره فرستادن مهاور را پیش او و آمدن ایشان پیش طورگ و پاسخ طورگ کاهو را..... ۱۹
- لشکر کشیدن طورگ به جنگ فرامرز و پاسخ نامه بردن کاهو پیش فرامرز و لشکر کشیدن فرامرز بر وی و رای زدن طورگ برای شیخون کردن..... ۲۳
- شیخون کردن طورگ بر فرامرز و جنگ کردن فرامرز با ایشان و کشتن قلون پهلوان طورگ را و گریختن طورگ..... ۲۴
- نامه نوشتن طورگ بر افراسیاب و نمودن حقیقت حال خود..... ۲۸
- غنیمت بخشیدن فرامرز لشکر را و رای زدن او به لشکر و پاسخ لشکر به فرامرز و راه بستن فرامرز به سه جا برای آمدن لشکر به یاری طورگ..... ۳۰
- رسیدن نامه طورگ به افراسیاب و کیفیت چاره سگالیدن او..... ۳۳
- نامه نوشتن افراسیاب بر طورگ با خشم و فرستادن شیرمرد را با لشکر به یاری طورگ و پند دادن او را..... ۳۴
- گفتار اندر جنگ کردن فرامرز با شیرمرد و کشته شدن شیرمرد به دست فرامرز و حقیقت او..... ۳۵
- کیفیت یافتن فرامرزنامه افراسیاب که به دست شیرمرد بر طورگ فرستاده بود و چاره سگالیدن فرامرز و گرفتن لباس شیرمرد..... ۳۸
- چاره سگالیدن فرامرز و رای زدن با لشکر خود و حقیقت گفتن ایشان و رفتن فرامرز بر در دژ و دادن نامه بر طورگ..... ۴۱
- گشادن طورگ در دژ از چاره فریب فرامرز و جنگ کردن فرامرز با طورگ و کشتن او را با لشکر و گرفتن حصار و حقیقت او..... ۴۲
- نامه نوشتن فرامرز از فیروزی خود به شاه کیخسرو و از حقیقت گرفتن حصار و کشتن طورگ و شیرمرد و رسیدن نامه به کیخسرو پادشاه..... ۴۵

- ۴۸ پاسخ نامه شاه کیخسرو بر فرامرز رستم و رسیدن نامه به فرامرز و خوش دل شدن فرامرز
- روان شدن فرامرز به هندوستان و سپردن مرز خرگاه به دستور خود و پند دادن او را و سخن چند
- ۵۰ در نصیحت گوید
- آغاز گفتار نامه نوشتن فرامرز بر رای هندی و فرستادن به دست کیانوش و کیفیت نامه دادن او به
- رای هندی و گفتن او ۵۳
- ۶۰ پاسخ دادن رای هندی کیانوش فرستاده فرامرز رستم را و حقیقت او
- ۶۱ لشکر کشیدن رای هندی به جنگ فرامرز و پیشرو کردن تجانو را و پند دادن او را برای جنگ فرامرز
- لشکر کشیدن فرامرز به جنگ رای هندی و آمدن لشکرها به روی همدیگر و کیفیت صفت رزم با
- تجانو و سخن گفتن با یکدیگر ۶۲
- کشتن تجانو پیل جنگی فرامرز را و ترسیدن ایرانیان از وی و خشم کردن فرامرز بر لشکر خود و
- سخن گفتن ایشان را بهر جنگ ۶۶
- رزم فرامرز با تجانو و گرفتن او را به خم کمند و بستن او را با زنجیر با درخت و رستن تجانو از بند
- و جنگ کردن فرامرز با او بار دیگر ۶۸
- آگه شدن رای هندی از جنگ فرامرز و کیفیت صفت او ۷۲
- کیفیت لشکر کشیدن رای هندی به جنگ فرامرز و آگه شدن فرامرز را و سخن گفتن فرامرز با
- لشکر برای رفتن پیش رای به رسم رسول و پاسخ ایشان ۷۳
- لشکر سپردن فرامرز با همایون پسر زواره و پند دادن او را از بهر لشکر خود ۷۷
- رفتن فرامرز پیش رای هندی به رسم رسول و بردن طلایه فرامرز را پیش رای هندی ۷۸
- سخن گفتن فرامرز با رای به رسم رسول و حقیقت او ۸۰
- شناختن رای فرامرز را و سخن گفتن با وی و پاسخ فرامرز ۸۲
- رزم فرامرز با ده پهلوان رای و کشتن فرامرز ایشان را و سخن رای با فرامرز با چاره و پاسخ
- فرامرز ۸۶
- طلییدن فرامرز همایون را و پند دادن او را و کیفیت چاره سگالیدن رای با لشکر برای کمین کردن
- بر فرامرز ۸۸
- آمدن فرامرز پیش رای هندی و سخن گفتن او را برای دادن ساو و پاسخ دادن رای فرامرز را به
- چاره گری ۹۰
- بازگشتن فرامرز از پیش رای و کمین کردن لشکر رای بر فرامرز و کیفیت رزم فرامرز و همایون با
- ایشان و صفت آن نبرد ۹۳
- آگاهی یافتن رای از گریختن لشکر خود و ساختن لشکر را بار دیگر و طلایه داشتن فرامرز و پند
- دادن ایشان را ۹۶
- خواب دیدن زال و گفتن پیش رستم و آمدن رستم به یاری فرامرز از گفت زال زر ۹۷
- لشکر آوردن رای به جنگ فرامرز رستم و آگه شدن فرامرز و جنگ کردن فرامرز با رای و صفت
- رزم او ۹۹

- گرفتن فرامرز رای هندی را به خم کمند و صفت جنگ فرامرز ۱۰۴
- کیفیت رسیدن رستم با فرامرز و کنار گرفتن پسر خود را و آوردن فرامرز رای را پیش رستم و پند دادن رستم رای را ۱۰۶
- بازگشتن رستم و فرامرز از هند به ایران زمین و ملاقات شدن با شاه کیخسرو و کیفیت گفتن رستم از رزم فرامرز و حقیقت بزم شاه ۱۰۷
- عرض کردن فرامرز پیش کیخسرو برای بخشانیدن رای هندی و بخشیدن او را به فرامرز ۱۱۰
- روان شدن فرامرز با رای هندوستان و شنیدن کیفیت مهارک هندی و سخن گفتن رای و فرامرز با یکدیگر ۱۱۱
- نامه فرامرز بر مهارک هندی و پاسخ مهارک و کیفیت او ۱۱۴
- گذشتن فرامرز از آب برای رزم مهارک و کمین ساختن لشکر مهارک ۱۱۷
- رای زدن فرامرز با رای و جنگ کردن فرامرز با مهارک هندی ۱۱۸
- رزم فرامرز با مهارک و کشتن فرامرز هفت پهلوان مهارک را و صفت رزم او ۱۲۳
- گریختن مهارک و آگهی یافتن فرامرز و فرستادن شیرو را به دنبال وی برای رزم و نشستن خود در بزمگاه با رای هندی ۱۳۰
- جنگ کردن شیرو با مهارک و گریختن مهارک در دژ و نامه نوشتن شیرو به فرامرز و پادشاهی سپردن فرامرز با رای هندی ۱۳۲
- رسیدن نامه شیرو به فرامرز و روان شدن فرامرز در کشمیر به یاری وی ۱۳۵
- جنگ کردن شیرو با مهارک و رسیدن فرامرز به یاری شیرو ۱۳۶
- گریختن مهارک و دنباله کردن فرامرز و کشتن فرامرز مهارک را و زنده خواستن بزرگان و بخشیدن فرامرز ایشان را ۱۳۷
- رفتن فرامرز به قنوج پیش رای و ملاقات شدن با یکدیگر و حقیقت گفتن فرامرز از مهارک نزد رای ۱۳۹
- نامه نوشتن فرامرز به شاه کیخسرو و فرستادن هدیه و باج هندو و رسیدن نامه به شاه و کیفیت او ۱۴۱
- پاسخ نامه کیخسرو بر فرامرز و رسیدن با وی و حقیقت او ۱۴۳
- بخش دوم: رفتن فرامرز به جزیره‌های هند و دیدن عجایب‌ها ۱۴۷**
- سخن چند شاعر می فرماید و آغاز گفتار رفتن فرامرز به جزیره‌های هند و دیدن عجایب‌ها در دریا و حقیقت‌های آن گوید ۱۴۹
- رفتن فرامرز به جزیره فراسنگ و جنگ کردن شاه آن جزیره با فرامرز و کشتن فرامرز ایشان را و تاراج کردن آن جزیره ۱۵۱
- رفتن فرامرز به جزیره شاه کهیلا و پذیره شدن کهیلا و کیفیت او ۱۵۴
- داستان سیه‌دیو و بردن او دختر کهیلا از بزمگاه و آگه شدن کهیلا و غمگین شدن او ۱۵۶

- آگه [شدن] فرامرز از کار سیه دیو و رفتن فرامرز و جنگ کردن با سیه دیو و کشتن او را و آوردن
 دختر کهیلا و حقیقت های آن ۱۵۹
- عاشق شدن دختر کهیلا بر فرامرز و گفتن پیش دایه و پاسخ دایه دختر را و رفتن دایه نزد فرامرز
 رستم ۱۶۴
- راز گفتن دایه پیش فرامرز از کار دختر کهیلا و عاشق شدن فرامرز و پاسخ فرامرز دایه را و سخن
 گفتن با یکدیگر ۱۶۷
- بردن دایه فرامرز را بر دختر کهیلا و آمیختن فرامرز با وی و صفت دختر کهیلا گوید ۱۶۹
- رفتن فرامرز با شاه کهیلا در نخچیر گاه و صفت نخچیر کردن فرامرز و نشستن در بزم کهیلا و راز
 گفتن فرامرز با فرزانه کهیلا ۱۷۱
- گفتن حقیقت فرامرز فرزانه پیش کهیلا و پاسخ کهیلا و خر[سندی] فرا[مرز] ۱۷۴
- دادن شاه کهیلا دختر خود را به فرامرز و بزم کردن فرامرز با کهیلا و روان شدن فرامرز از آنجا با
 زن خود و حقیقت او ۱۷۵
- رفتن فرامرز به خاورزمین و رسیدن به جزیره دوال پایان و رزم کردن فرامرز با دوال پایان و کشتن
 ایشان را ۱۷۸
- رسیدن فرامرز به جزیره پیلگوشان و گفتن ملاح به فرامرز از صفت ایشان و پاسخ فرامرز ملاح
 را ۱۸۱
- آگهی یافتن پیلگوشان از آمدن فرامرز و جنگ کردن ایشان با فرامرز و کشتن فرامرز پیلگوشان
 را ۱۸۴
- رسیدن فرامرز به جزیره برهمنان و کیفیت ملاح با فرامرز از ایشان و آمدن برهمنان به پذیره فرامرز
 و حقیقت او ۱۹۰
- سؤال اول فرامرز از پیر برهمن و پاسخ برهمن به فرامرز رستم ۱۹۲
- سؤال دوم فرامرز از برهمن و پاسخ برهمن فرامرز را ۱۹۳
- سؤال سوم فرامرز از برهمن و پاسخ برهمن و گفتن از ده دیو ۱۹۷
- سؤال چهارم فرامرز و پاسخ برهمن و گفتن از شش فرشته ۲۰۱
- رفتن فرامرز به خاورزمین و دیدن کوه در آن راه و حقیقت گفتن ملاح و کشتن فرامرز مرغ را و
 صفت آن مرغ و حقیقت او ۲۰۴
- تخت ساختن فرامرز از استخوان مرغ و منقش نمودن تخت و فرستادن پیش شاه کیخسرو با باج
 هند ۲۰۷
- رسیدن فرامرز به جای خرم و فرود آمدن آنجا برای نخچیر و پیدا شدن اژدها و کشتن فرامرز اژدها را ۲۱۰
- رسیدن فرامرز به خاور بر ملک زنگیان و رزم کردن ایشان و کشتن فرامرز زنگیان را ۲۱۴
- ابیات چند در مدح سلطان نظام الدوله و دستور او گوید ۲۱۶
- رفتن فرامرز به قیروان و پذیره شدن شاه قیروان پیش فرامرز و آوردن او را در شهر خود و کیفیت
 های شاه و فرامرز ۲۱۸

- گفتار اندر نصیحت کردن ایرانیان فرامرز را برای جنگ اژدها و شیران و گرگان و منع او را.... ۲۲۶
- پاسخ دادن فرامرز با ایرانیان و مستعد شدن برای جنگ اژدها..... ۲۳۰
- رفتن فرامرز به جنگ اژدها و کشتن اژدها را و ستایش کردن پیش یزدان و آفرین خواندن ایرانیان
بر فرامرز رستم..... ۲۳۲
- سخن گفتن فرامرز با ایرانیان و پاسخ دادن ایشان و رزم فرامرز با شیران و کشتن شیران را و حقیقت
او..... ۲۳۷
- جنگ فرامرز با گرگان و کشتن گرگان را..... ۲۴۵
- کیفیت برداشتن فرامرز گنج گرشاسپ و وصیت‌نامه او..... ۲۴۹
- رفتن فرامرز به سوی باختر و پراکنده شدن کشتی ایرانیان از یکدیگر و رسیدن فرامرز به جزیره
اسپ‌سران و کیفیت او..... ۲۵۳
- دیدن فرامرز مرد بازارگان و حقیقت گفتن او پیش فرامرز از سیمرغ..... ۲۵۴
- نهادن فرامرز بر سیمرغ بر آتش و آمدن سیمرغ و حقیقت او با فرامرز و دادن مرغ سه مهره با
فرامرز و کیفیت او..... ۲۵۹
- رسیدن فرامرز با کشتی ایرانیان خود و آمدن در باخترزمین به جزیره آن و حقیقت عجایب‌های
آنجا..... ۲۶۳
- دیدن فرامرز دخمه هوشنگ شاه و کیفیت وصیت‌نامه او..... ۲۶۵
- رسیدن فرامرز به ملک باختر و کیفیت رزم آنجا با فرغانیان و هزیمت شدن فرغانیان و گفتن پیش
شاه خود و کیفیت او..... ۲۶۸
- رزم فرامرز با شاه فرغان و هزیمت شدن شاه فرغان و زنده‌خواستن لشکر ایشان و بخشیدن فرامرز
ایشان را..... ۲۷۲
- رفتن فرامرز به شهر فرغان به مهمانی و حقیقت او..... ۲۷۴
- رسیدن فرامرز به کلان‌کوه و جنگ کردن با جادوان و گریختن جادوان در دژ و حقیقت او.... ۲۷۷
- خواب دیدن فرامرز رستم را و کیفیت او..... ۲۸۲
- پیدا شدن سوار و نمودن او فرامرز را راه دژ و نبرد فرامرز با جادوان و سیاه‌دیو و کشتن ایشان را..... ۲۸۳
- رفتن لشکر پیش فرامرز و جنگ کردن فرامرز با لشکر خود با جادوان و فتح یافتن فرامرز و روان
شدن از آنجا..... ۲۸۵
- رفتن فرامرز در نخچیرگاه و گم شدن از راه و ستایش کردن پیش یزدان و راه نمودن آهو و کشتن
فرامرز گرگ را..... ۲۸۷
- عاشق شدن فرامرز بر دختر فرطورتوش شاه پریان و سخن گفتن فرامرز با لشکر و پاسخ ایشان. ۲۹۰
- گفتار رزم فرامرز با دیو سیاه و گرفتن فرامرز او را زنده و سخن گفتن سیاه‌دیو با فرامرز..... ۲۹۲
- آوردن سیه‌دیو گنج به نزدیک فرامرز و کیفیت او و رسیدن فرامرز به لشکر خود..... ۲۹۶
- نشستن فرامرز با لشکر خود در بزم و سخن گفتن لشکر با فرامرز و پاسخ او و راز گشادن سیه‌دیو از
فرطورتوش پیش فرامرز رستم..... ۲۹۸

- نامه نوشتن فرامرز به فرطورتوش شاه پریان و فرستادن به دست سیه‌دیو و کیفیت رسیدن نامه به
 فرطورتوش و اندیشه‌مند شدن او..... ۳۰۲
- سخن گفتن فرطورتوش با بزرگان خود و رای زدن با ایشان و پاسخ دادن بزرگان او را..... ۳۰۷
- سخن گفتن سیاه‌دیو با شاه و صفت کردن از نژاد و مردی فرامرز رستم و حقیقت آن ۳۱۱
- پاسخ نامه نوشتن فرطورتوش به فرامرز و فرستادن هدیه و خلعت دادن با سیاه‌دیو و بازگردانیدن او
 را و حقیقت او ۳۱۵
- رسیدن سیه‌دیو با نامه و خلعت فرطورتوش نزد فرامرز و سخن گفتن فرامرز با او و پاسخ سیه‌دیو و
 داستان هفت‌خوان ۳۱۹
- خوان اول کشتن فرامرز شیران را و کیفیت او..... ۳۲۱
- خوان دوم کشتن فرامرز گرگان را و حقیقت او ۳۲۴
- خوان سوم کشتن فرامرز دیو غول را و حقیقت آن ۳۲۷
- پرسیدن فرامرز از سیه‌دیو و پاسخ دادن او از خوان سرما و گرما و سخن گفتن ایرانیان با فرامرز و
 پاسخ فرامرز ایشان را..... ۳۲۸
- خوان چارم و پنجم از بیابان گرما و برف سرما و ستایش کردن فرامرز و ایرانیان پیش یزدان و
 رستن ایشان از بلا ۳۳۲
- خوان ششم کشتن فرامرز کرگدن را و حقیقت آن ۳۳۶
- خوان هفتم کشتن فرامرز اژدها را و حقیقت او ۳۳۹
- پذیره شدن فرطورتوش پیش فرامرز و آوردن او را به خانه خود و صفت مهمانی او..... ۳۴۱
- گوی باختن فرامرز با فرطورتوش شاه پریان و رفتن هر دو در نخچیر و صفت مردی فرامرز..... ۳۴۵
- دختر دادن فرطورتوش با فرامرز و پذیرفتن او را به دامادی و دادن هدیه‌های هر گونه و صفت
 آن ۳۵۰
- اندیشیدن فرامرز برای بازگشتن به شهر خود از آنجا..... ۳۵۴
- دستوری خواستن فرامرز از فرطورتوش برای بازگشتن و کیفیت روان شدن فرامرز به ایران
 زمین ۳۵۵
- نامه نوشتن شاه کیخسرو به فرامرز و طلبیدن او را پیش خود و فرستادن به دست کرزسپ و رسیدن
 او نزد فرامرز رستم ۳۵۷
- رسیدن فرامرز به زابل و کیفیت ملاقات او با زال دستان..... ۳۶۰
- رفتن فرامرز پیش شاه کیخسرو و ملاقات او با رستم و شاه کیخسرو و پرسیدن شاه و پاسخ فرامرز
 با او..... ۳۶۲
- بازگشتن فرامرز به هندوستان و عهد بستن کیخسرو و سپردن پادشاهی هند با فرامرز و نصیحت
 کردن فرامرز را شاه کیخسرو..... ۳۶۵
- زادن سام از دختر فرطورتوش و زادن آدربرزین از دختر شاه کهیلا و صفت ایشان ۳۶۶

۳۶۹ لغات و ترکیبات برگزیده
۳۷۷ نمایه
۳۸۵ منابع

کوتاه‌نوشت‌ها

- ر: نسخه‌ اساس تصحیح (نسخه RSPA، مورخ ۱۶۶ق) و پس از عدد، روی برگ نسخه
ن: نسخه ایندیا آفیس (احتمالاً قرن ۱۱ق/۱۷م)
س: چاپ سنگی بمبئی (۱۳۲۴ق) و در نمایه پس از عدد، سرنویس
پ: پس از عدد، پشت برگ نسخه و در نمایه، پانویس
ش: شاهنامه، ویرایش جلال خالقی مطلق
نک: نگاه کنید به
قس: قیاس کنید با

برخی نشانه‌ها

- ? نشانه پرسش.
(?) متن روشن نیست.
!؟ نشانه پرسش پاسخ در خود.
! نشانه تعجب، فرمان و اخطار.
(!) متن دگرگون شده است.
[] در متن، بیت‌هایی که در اصالت آنها جای تردید هست، درون این قلاب جای گرفته‌اند و در پانویس متن، بخشی از یک واژه که در نسخه‌ها افتاده‌اند.
< > واژه یا عبارتی که گمان می‌رود در نسخه‌ها افتاده، درون این نشانه جای گرفته‌اند.
← نگاه کنید به

پیشگفتار

از دیرباز که روایات مربوط به خاندان‌های بزرگ ایرانشهر با روایات کیانی درآمیخت، اعضای دو خاندان نقش مهمی در تکوین و گسترش این روایات بر عهده داشتند: یکی خاندان کارن به رهبری گودرز و دیگری خاندان سکایی رستم. بخش موسوم به پهلوانی شاهنامه پر است از پهلوانی‌های اعضای این دو خاندان در جنگ‌ها و لشکرکشی‌های گوناگون بر ضد دشمنان ایرانشهر. از میان این دو خاندان باز خاندان رستم چه در شاهنامه و چه در بیرون از شاهنامه نقش پررنگ‌تری بر عهده داشتند؛ به ویژه سام، پسرش زال و رستم نامدار پسر زال و فرامرز پسر رستم. در بیرون از شاهنامه منظومه‌های گوناگونی در شرح پهلوانی‌های خاندان رستم پرداخته شده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: گرشاسپ‌نامه، در شرح دلاوری‌های گرشاسپ نیای نامدار این خاندان، سام‌نامه درباره پهلوانی‌ها و عشق‌ورزی‌های سام، دو تحریر از فرامرزنامه درباره فرامرز و کشورگشایی‌های او در هند، بانوگشسپ‌نامه درباره بانوگشسپ دختر رستم، جهانگیرنامه درباره جهانگیر پسر دیگر رستم، برزونامه درباره برزو پسر سهراب (پسر رستم از تهمینه)، آذربرزین‌نامه درباره آذربرزین پسر فرامرز (از دختر شاه کهیلا) و شهریارنامه در شرح جنگ‌های شهریار پسر برزو.

الف) فرامرز

فرامرز، قهرمان فرامرزنامه چه در زمان حیات رستم در حماسه ملی و چه پس از مرگ او بیش از فرزندان دیگر او شهرت یافت و در قرن‌های چهارم و پنجم هجری داستان‌های بسیاری از پهلوانی‌های او بر سر زبان‌ها بوده و کتاب‌های مستقلی درباره او، هم به نثر و هم

به نظم، وجود داشته که بی گمان همه آنها به منابع مکتوب پهلوی در زمان ساسانیان می‌رسیده است. چنانچه پژوهش تازه شنکار را بپذیریم که برخی از صحنه‌های نقاشی‌های بازمانده از پنجنکت (حدود ۷۴۰م) را به ماجراهای فرامرز - از جمله نبرد او با دیوان و حضور در دربار کیخسرو همراه با همسرش دختر شاه کهیلا - مربوط می‌داند (Shenkar 2010)، داستان‌های پهلوانی فرامرز حتی پیش از آن، در اواخر دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی در برخی سرزمین‌های ایران‌شهر بر سر زبان‌ها بوده است. همین محبوبیت و آوازه چشمگیر فرامرز نزد داستان‌گزاران سبب شده است که روایات مختلفی درباره نام و نسب مادرش شکل بگیرد: خاله کیقباد (مجموعه التواریخ، ص ۲۵)؛ شهربانو ارم، خواهر گیو (فردوسی، ج ۲، ص ۴۳۷، پانوش ۹، ب ۲۵)؛ در یک روایت مردمی در انجوی شیرازی، ج ۱، ص ۸۴: دختر گودرز)؛ تهینه (حمدالله مستوفی، ص ۲۵، هفت لشکر، ص ۱۹۶، روایات مردمی در انجوی شیرازی، ج ۱، ص ۱۲۸-۱۳۰)؛ دختر شاه هند که رستم او را پس از کشتن ازدهای ببر بیان در آن سرزمین به زنی گرفت (برای داستان جنگ رستم با ببر بیان، نک: فرامرزنامه چاپ سنگی، ص ۵-۲۵، ازدواج رستم با شهبانوی هندی، ص ۲۴)؛ دختری به نام گلپری که رستم او را از چنگ دیو رها کنید (روایت ارمنی در خالقی مطلق ۱۳۶۲، ص ۸۸)؛ دختر شهریار چین (روایت مندایی در همان، ص ۱۱۴، یادداشت ۱۷).

نام فرامرز در دو سند بلخی (بین سال‌های ۶۵۹ تا ۶۶۲م) به صورت Bramarz و نام پسرش (از دختر شاه کهیلا) به صورت Borzin Ādar (نیز نک: همین تلفظ در فرامرزنامه بزرگ، ب ۵۴۲۴: برزین آدر) آمده است (Sims-Williams 2010, No. 96, 89).^۲ در منابع دیگر، صورت‌های فرمرز (طبری ج ۱، ص ۶۸۷)، فرمرد (همان، پانوش)، فرمزد (نسخه اشپرنگر ۳۰: همان، پانوش) و فلامرز (در روایت‌های مردمی، نک: هفت لشکر، ص ۵۳۴-۵۳۵، ۵۴۲ و جاهای دیگر)، فیلامرس (Filamers)، در روایت مندایی، نک: خالقی مطلق ۱۳۶۲، ص ۱۱۴، یادداشت ۱۷؛ (Khaleghi Motlagh 1999a) و فهرامز (fahramaz) در روایت ارمنی؛ نک: همانجاها) نیز دیده می‌شود. یوستی فرامرز را - البته با تردید - «بخشاینده (دشمنان)»^۲ معنی کرده است (Yusti 1963, P.90). گویا یوستی این نام را مشتق از پیشوند fra به علاوه

۱. از این پس همه ارجاعات ما به شاهنامه، به ویرایش جلال خالقی مطلق است. فقط در یک مورد به چاپ مکن اشاره کرده‌ایم.

۲. به این گزارش از طریق مقاله شنکار دسترسی یافتیم (Shenkar 2010, P. 76 and Note 22).

3. der (den Feinden) Verzeihende?

ریشهٔ murzd به معنی «بخشیدن» دانسته است که با توجه به باقی ماندن واج «d» در نویسش‌های دیگر فرامرز، یعنی «فرمزد» و «فرمرد» (نک: بالاتر)، به نظر می‌رسد حدس یوستی درست باشد.

مهم‌ترین منابع ما دربارهٔ فرامرز - گذشته از تحریرهای منظوم فرامرزنامه - شاهنامه و غرر اخبار ثعالبی است که سرچشمهٔ هردو به شاهنامهٔ مثنوی ابومنصوری (تألیف: ۳۴۶ق) و از آنجا به تحریری از خدای‌نامهٔ پهلوی می‌رسد. تاریخ بلعمی، نزهت‌نامهٔ علائی، مجمل التواریخ والقصص و تاریخ سیستان هم مهم‌ترین منابع مثنوی است که آگاهی‌های ارزشمندی دربارهٔ او به دست می‌دهند. همچنین در بسیاری از منظومه‌های پهلوانی مربوط به خاندان رستم مانند بانوگشسپ‌نامه، جهانگیرنامه، شبرنگ‌نامه و جز آنها گاه شرح مفصلی از پهلوانی‌ها و کرده‌های فرامرز آمده است. برخی اطلاعات دیگر دربارهٔ فرامرز از طومارهای نقالی به دست می‌آید. دربارهٔ دوران کودکی و نوجوانی و جوانی فرامرز آگاهی کوتاهی در بانوگشسپ‌نامه به چشم می‌خورد که بنا بر آن فرامرز از دخت شاه (در این روایت دختر شاه هند، نک: بالاتر) زاده شد و از همان کودکی «نشان مهی» در او پدیدار شد و چون به ده‌سالگی رسید، گرد دلیری شد و در شانزده‌سالگی که «تنش چون تن رستم زال بود»، رستم او را به دخترش بانوگشسپ سپرد تا وی را آداب جنگ و شکار بیاموزد و به او یادآور شد که:

فرامرز جنگی‌تر از رستم است نه نیروی او از تهمتن کم است

فرامرز از همان جوانی همراه با خواهرش در چندین جنگ تن‌به‌تن شرکت جست و از همهٔ آنها سربلند بیرون آمد (بانوگشسپ‌نامه، ص ۵۵ به بعد). در شاهنامه فرامرز نخستین بار در لشکرکشی رستم به توران برای گرفتن کین سیاوخش، ظاهر می‌شود و پیشرو سپاه ایران است و در همین لشکرکشی ورازاد شاه سپیجاب را می‌کشد و بعد در نبرد سختی سرخه پسر افراسیاب را اسیر می‌کند (فردوسی، ج ۲، ص ۳۸۵-۳۹۱؛ ثعالبی، ص ۲۱۶-۲۱۷)؛ ولی در برابر پهلوان دیگر تورانی پیلسم کاری از پیش نمی‌برد (همو، ج ۲، ص ۳۹۷). پس از بر تخت نشستن کیخسرو، به پیشنهاد رستم و به فرمان شاه، فرامرز با سپاهی گران برای فتح شهری در زاولستان در مرز توران (در فرامرزنامهٔ بزرگ: خرگاه، نک: ب ۱۲۴، ۱۴۵ و جاهای دیگر) نامزد می‌شود. کیخسرو پادشاهی سراسر هندوستان را نیز به فرامرز می‌سپرد و او با

درفش ازدهاپیکر راهی آن دیار می‌شود (فردوسی، ج ۳، ص ۱۷-۱۸، ۲۲-۲۴) که نبردهای پرشمار فرامرز با شاهان و دیوان و جادوان هند موضوع فرامرنامه بزرگ است (نک: سطور بعد). در داستان بیژن و منیژه که رستم برای رهایی بیژن از سیستان راهی تختگاه کیخسرو می‌شود، فرامرز در کنار خانواده خود در سیستان حضور دارد (همو، ج ۳ ص ۳۵۶). در آغاز نبرد یازده رخ که کیخسرو به هر یک از پهلوانان مأموریتی می‌دهد، رستم و فرامرز را با لشکری گران راهی دیار هندوستان می‌کند و به رستم سفارش می‌کند که پس از فتح هند، فرامرز را در آنجا بگذارد و خود بازگردد (همو، ج ۴، ص ۱۰). در رزم رستم و اسفندیار، باز هم فرامرز در سیستان حضور دارد و گشتاسپ به اسفندیار فرمان می‌دهد که رستم و زواره و فرامرز را دست‌بسته به تختگاه بیاورد (همو، ج ۵، ص ۳۰۳، ب ۱۲۷). پیش از نبرد هم فرامرز در نبردی تن‌به‌تن مهنوش یکی از پسران اسفندیار را می‌کشد (همو، ج ۵، ص ۳۸۳-۳۸۴؛ ثعالبی، ص ۳۶۱) و رستم برای آرام کردن اسفندیار حتی حاضر می‌شود فرامرز و زواره را دست‌بسته به او واگذارد تا آنها را به کین پسرانش بکشد (همو، ج ۵، ص ۳۸۶؛ ثعالبی، ص ۳۶۴). رستم در لحظات پایانی زندگانی خویش، آنگاه که در چاهی که نابرداری‌اش شغاد در راه او کنده بود، درافتاد، به شغاد گفت: فرامرز «بیاید بخواهد ز تو کین من» (همو، ج ۵ ص ۴۵۴، ب ۱۸۷). فرامرز جنازه رستم و زواره و رخس را به سیستان برد و سپس با لشکری به کاول تاخت و به کین‌خواهی پدرش، مهتر کاول و همه بستگان او را کشت و پس از ویرانی کاول به سیستان بازگشت (همو، ج ۵، ص ۴۵۷-۴۶۳؛ ثعالبی، ص ۳۸۳-۳۸۵). پس از مرگ گشتاسپ، بهمن برای کین‌خواهی از خاندان رستم که اسفندیار و پسرانش را کشته بودند، به سیستان لشکر کشید و زال را به اسارت گرفت. فرامرز در مرز بُست چون این خبر بشنود، با شتاب به زاول آمد و در برابر بهمن صف آراست و پس از سه روز کشمکش، روز چهارم باد و گرد سختی برخاست و به سوی لشکر فرامرز برگشت. پس، شکست بر لشکر فرامرز افتاد و یارانش گریختند، ولی خود او همچنان می‌رزمید تا اینکه به دست بهمن اسیر شد و بهمن:

فرامرز را زنده بر دار کرد تن پیلوارش نگوسار کرد

سپس تن بر دار او را به باران تیر گرفتند (همو، ج ۵، ص ۴۷۳-۴۸۰؛ ثعالبی، ص ۳۸۶-۳۸۸). در بهمن‌نامه نیز همین گزارش فردوسی با تفصیل بیشتری آمده است (نیز نک:

طرسوسی، ج ۱، ص ۴۴۵-۴۴۶)؛ اما درباره سرانجام فرامرز روایات دیگری نیز در منابع هست: به نوشته طبری (ج ۱، ص ۶۸۷) بهمن اردشیر، رستم و داستان (زال) و زواره و فرامرز را به انتقام خون پدرش کشت. به گزارش بلعمی (ص ۶۸۶-۶۸۷) بهمن پس از سال‌ها جنگ با فرامرز در هندوستان او را بکشت. به گزارش گردیزی (ص ۱۵) «بهمن فرامرز را مرده بر دار کرد و فرمود تا تیرباران کردند». به روایت تاریخ سیستان (ص ۳۴) هنگامی که بهمن به سیستان لشکر کشید، فرامرز در هندوستان بود و چون به سیستان روی می‌آورد، در بین راه در آب غرق شد؛ پس، سپهسالار او بخت‌النصر (= بُخت نرسی؛ قس: شهردان، ص ۳۳۲ و پانویس ۱ که نام این سپهسالار را «نیکجهشن» آورده است) با بهمن راه آشتی پیمود و پس از آنکه پسر خردسال فرامرز به نام هوشنگ را به جای فرامرز در سیستان گمارد، خود با دوازده‌هزار مرد زاولی همراه با بهمن به بلخ رفت. به گزارش مجمل التواریخ و القصص (ص ۵۳)، فرامرز در کشمیر کشته شد و بنابر روایت دیگری در همین کتاب (همانجا) که به گزارش تاریخ سیستان نزدیک است، فرامرز بر اثر خطای اسبش در خندق پرآبی بیفتاد و جان باخت. پس از آن - همچنان‌که در گردیزی (نک: بالاتر) آمده است - بهمن مرده فرامرز را بر دار کرد و آذربیزین پسر فرامرز که برای یاری پدر از هند راهی سیستان می‌شد، به دست بهمن اسیر شد. جنازه فرامرز را به سیستان بردند و در دخمه رستم نهادند. ملک شاه سیستانی (ص ۴۵) پس از نقل همین روایت مجمل التواریخ، افزوده است که هوشنگ خردسال پس از به اسارت درآمدن برادرش آذربیزین، در سیستان قائم‌مقام برادر شد. در یکی از طومارهای نقالان روایت جالبی از سرانجام فرامرز آمده است که بنابر آن فرامرز پیش از آنکه به دست بهمن گرفتار آید، «همچنان‌که تیر در کمان نهاده بود، روح از قالب او بیرون رفت» (هفت لشکر، ص ۵۳۱).

در بهمن‌نامه، شبرنگ‌نامه و بیشتر منظومه‌های حماسی اعضای خاندان رستم، فرامرز در بسیاری از نبردها حضور دارد و دلیری‌ها می‌کند. بخش دوم بهمن‌نامه به جنگ‌های فرامرز با بهمن اختصاص دارد که در واقع و در یک نمای کلی، روایتی گسترش‌یافته از روایت شاهنامه درباره لشکرکشی بهمن به سیستان و کشتن فرامرز است. در برزنامه کهن، هنگامی که رستم به ناشناس با برزو (پسر سهراب) نبرد می‌کند، از او شکست می‌خورد و دو دستش می‌شکند، به یارانش می‌گوید: اگر فرامرز بود، می‌توانست به نبرد با برزو کمر بندد، ولی او در جنگ با شاه چپپال (قس: فرامرزنامه کوچک، ب ۱۵۹۴ که در آغاز عزیمت

فرامرز برای جنگ با شاه چپیال، متن منظومه ناتمام می ماند) است. فرامرز با شتاب از هند به یاری رستم می آید و با نام رستم با برزو می جنگد و او را اسیر می کند. در ادامه برزوانامه فرامرز در جنگ با تورانیان دلاوری‌ها می کند (کوسج، ص ۷۰ به بعد). در تحریر جدیدتری از برزوانامه (عطایی رازی، ص ۱۰۳-۱۰۴) فرامرز همراه با برخی پهلوانان دیگر ایرانی به دست سیه‌رنگ دیو اسیر می شود، ولی رستم آنان را از بند می رهاند. در شبرنگ‌نامه نقش فرامرز - که در بیشتر جاها «فرامرز یل» نامیده شده است - بسیار پررنگ‌تر از منظومه‌های پهلوانی دیگر - جز فرامرزنامه - است. در جنگ رستم با شبرنگ دیو که فرامرز در میمنه سپاه می جنگید، فریبرز را از چنگ شبرنگ رهانید و نخستین پهلوانی بود که رستم او را به جنگ شبرنگ فرستاد. در نبردهای بعدی، فرامرز هم کهماز دیو را می کشد و هم بهور را و در جنگ با خود شبرنگ دندانهایش را می شکند و خرطومش را می کند (برگ ۲۱ به بعد). در همین نبرد است که شبرنگ درباره فرامرز می گوید (برگ ۳۷-۳۷پ):

فرامرز جنگی‌تر از رستم است	نه در زور و بازو ز رستم کم است
ز رستم ندیدم چنین دستبرد	همه نیش و خرطوم من کرد خورد...
ز رستم مرا در جهان کی غم است	فرامرز یل بدتر از رستم است

فرامرز در شبرنگ‌نامه بارها پهلوانان ایرانی را از چنگ دیوان می رهاند و در اواخر منظومه به جای خودش به عنوان رسول نزد ماهیار (مهیاری)، مادر شبرنگ می رود (در فرامرزنامه بزرگ، ب ۹۷۵ به بعد نیز آمده است که فرامرز از طرف خودش به سفارت نزد رای می رود)، ولی پس از آنکه شناخته می شود، به سختی از چنگ سربازان ماهیار می گریزد. فرامرز بعدها در نبردی ماهیار را به اسارت می گیرد (برگ ۵۰ به بعد). در شهریارنامه (ص ۱۵۶) فرامرز در هیئت نقابدار سرخ‌پوش، زنگی زوش را در نبردی شکست می دهد و او را دستگیر می کند و سپس به ناشناس با پسر برادرزاده اش شهریار (پسر برزو) می جنگد، ولی این نبرد نیز مانند دیگر نبردهای خویشاوندان رستم پس از نبرد رستم و سهراب، به سرانجامی خوش پایان می یابد (ص ۱۴۸-۱۶۰). در اواخر شهریارنامه آمده است که هنگامی که تورانیان لهراسپ را محاصره می کنند - مانند آنچه در برزوانامه دیدیم - این فرامرز است که باز هم از هندوستان به یاری ایرانیان می شتابد و با کشتن طهماسب برادر ارجاسپ ایرانیان را از مهلکه می رهاند (ص ۱۹۱ به بعد). در نسخه دیگری از شهریارنامه،

منسوب به عثمان مختاری، داستان نبرد فرامرز با ریحان زنگی نقل شده است (ص ۷۹۷-۸۰۴). در جهانگیرنامه فرامرز همراه با پسرش سام، عمویش زواره و برخی دیگر از پهلوانان چون تخوار و گسته‌م و ره‌ام به دست برادرش جهانگیر اسیر می‌شوند، ولی بعدها جهانگیر به سپاه ایران می‌پیوندد و همراه با فرامرز بارها دشمنان ایران را شکست می‌دهند (مادح، ص ۱۴۴ به بعد). در نبرد میان رستم و جهانگیر، فرامرز با شنیدن شیبه رخس به صحنه نبرد می‌آید و رستم را آگاه می‌سازد که هم‌نبرد او پسرش جهانگیر است (همو، ص ۲۹۹)'.
در فرامرزنامه بزرگ بارها اسب فرامرز «خنک» (عموماً اسب سپید) نامیده شده است (ب ۴۷۲، ۱۷۸۰، ۱۹۲۳ و جاهای دیگر). به روایت شهردان (ص ۳۳۲) نیز اسب فرامرز را «خنک پیروزی» می‌خواندند و همین خنک در جنگ با رای از پای درآمد و رستم ناگزیر اسب خود (لابد رخس) را بدو داد. عمق بخاری (ص ۱۵۱ و نیز نک: پایین‌تر) اسب فرامرز را «اشقر» (اسب سرخ‌رنگ) نامیده است. دو شاهد اخیر، شواهد خوبی است برای همسان‌نگاری پهلوان نشسته بر اسب سرخ در نقاشی‌های پنجکنت با فرامرز که گویا با رخس یا اسب سرخ‌رنگ (اشقر) دیگری به بارگاه کینخسرو رفته است (Shenkar 2010, P.73, 78).

برخی از سخن‌سرایان پارسی‌گوی، دلآوری‌های فرامرز را تلمیح کرده‌اند:

رستم‌ظفری بل که فرامرزش‌کوهی جمشیدفری بل که کیومرث‌دهایی

(خاقانی، ص ۴۳۷)

آن نمایی که فرامرز ندانست نمود به دلیری و به تدبیر نه از خیره‌سری

(فرخی سیستانی، ص ۳۷۸)

البته در این بیت، فرخی دلیری ممدوح خود را می‌ستاید و در برابر، پهلوانی‌های فرامرز را خیره‌سری می‌داند.

۱. برای پهلوانی‌های فرامرز در روایات ارمنی، نک: خالقی مطلق ۱۳۶۳، ص ۸۸-۹۱. برای پژوهش‌های پیشین درباره فرامرز، نک: خالقی مطلق ۱۳۶۲؛ Khaleghi Motlagh 1999a؛ آیدنلو ۱۳۸۳، به ویژه ص ۱۷۵-۱۷۹؛ خالقی مطلق ۱۳۹۰؛ Van Zutphen 2014, part 2.
۲. البته در فرامرزنامه بزرگ در چند بیت اسب فرامرز «شیرنگ» نیز نامیده شده است (نک: ب ۱۰۲۸، ۳۱۶۶، ۳۲۶۰ و جاهای دیگر).

گهی همچو خورشید بر روی گردون گهی چون فرامرز بر پشت اشقر

(عمق بخاری، ص ۱۵۱)

به روزگار تو باطل شد، ای ملک، یکسر فسانه‌های فرامرز و قصه بیژن

(همو، ص ۱۸۸)

چنین گفت رستم فرامرز را که مشکن دل و بشکن البرز را

(نظامی، ص ۲۴۴)

ب) فرامرزنامه

فرامرزنامه منظومه‌ای حماسی است در شرح زندگانی، ماجراها و جنگ‌های فرامرز پسر رستم که به پیروی از شاهنامه فردوسی سروده شده است. این منظومه از دو نظر اهمیت به‌سزایی دارد: یکی به لحاظ زبانی که از منابع مهم بازمانده از قرن پنجم و ششم هجری است و دیگری به لحاظ محتوایی که انبوهی از روایات حماسی کهن مربوط به خاندان رستم را در خود جای داده است. فرامرزنامه بر اساس متن مثنوی به همین نام که از وجود آن در قرن پنجم آگاهی داریم، سروده شده و این متن مثنوی نیز به نوبه خود از روی متنی پهلوی ترجمه شده است (نک: ادامه).

۱. پژوهش‌های پیشین

نخستین بار ژول مول در دیباچه شاهنامه شرح کوتاهی از این منظومه به دست داد. به نوشته او فرامرزنامه در قرن پنجم هجری به قلم سراینده‌ای که هیچ حدسی در مورد نام او نمی‌توان زد، سروده شده است و در پایان بر اساس نسخه‌ای از آن که در دست داشت، به‌درستی نوشت که این منظومه بخشی از کتابی بزرگتر است (مول ۱۸۳۸، ص ۴۴-۴۵). در سال ۱۳۲۴ق فرامرزنامه، به کوشش رستم پسر بهرام تفتی در بمبئی چاپ سنگی شد. در ایران، نخستین بار ذبیح‌الله صفا در کتاب معروف حماسه‌سرایی، بی‌آنکه از این چاپ سنگی سخنی بگوید، بر اساس آگاهی‌هایی که ژول مول به دست داده بود و نیز بر اساس اطلاعاتی که چارلز ریو در ضمیمه فهرست نسخه‌های خطی موزه بریتانیا (Rieu 1895, P.133) و ادگار

بلوشه در فهرست کتابخانه ملی پاریس (Blochet 1900, vol. III, P. 133) به دست داده بودند، به اختصار این منظومه را معرفی کرد (صفا ۱۳۵۲، ص ۲۹۴-۲۹۶). اما نخستین بار جلال خالقی مطلق بر اساس چاپ سنگی فرامرنامه و نیز نسخه‌ای از شاهنامه که فرامرنامه را نیز دارد، به تفصیل درباره این اثر به پژوهش پرداخت و حاصل پژوهش‌های او که خلاصه آن در زیر آمده است، راهگشای پژوهشگران بعدی شد:

۱. منبع مشور فرامرنامه از کتاب نامه خسروان آزادسرو که مأخذ غیر مستقیم فردوسی در داستان‌های رستم نیز بوده، برگرفته شده است.

۲. چاپ سنگی فرامرنامه از چهار بخش تشکیل شده است که رستم تفتی گردآورنده آن، آنها را کنار هم چیده است: یکی داستان جنگ رستم با پیر بیان، دیگری منظومه بانوگشسب‌نامه و سوم اخبار مربوط به فرامرز که این یکی به دو بخش مجزا تقسیم می‌شود: یکی فرامرنامه اول و دیگری فرامرنامه دوم (برای محتوای هر یک از این بخش‌ها، نک: ادامه پیشگفتار).

بر اساس بخشی از فرامرنامه اول که سراینده آگاهی‌هایی درباره خود به دست می‌دهد، سراینده این بخش از منظومه شاید شاعری است به نام فرسی که در ده پیروزآباد در فرس‌آباد مرو سکونت داشته است، اما نام سراینده فرامرنامه دوم دانسته نیست (خالقی مطلق ۱۳۶۲، ص ۸۵-۱۲۱؛ Khaleghi Motlagh 1999b). قطعات اصلی و کهن فرامرنامه دوم باید از آغاز سده ششم هجری باشد و فرامرنامه اول در نیمه دوم سده پنجم هجری سروده شده است (خالقی مطلق ۱۳۶۱ش، ص ۳۵-۳۶)

پس از جلال خالقی مطلق، اکبر نحوی بر اساس همان اطلاعاتی که در دست خالقی مطلق بود، درباره نام سراینده فرامرنامه اول و نام پادشاهی که این منظومه بدو اهدا شد و زمان تقریبی سرایش آن به نتایج درخشانی رسید. بنا بر پژوهش او سراینده فرامرنامه اول رفیع‌الدین مرزبان فارسی، معروف به دبیر از شعرای قرن ششم و مدّاح ارسلان سلجوقی (حک: ۵۵۵-۵۷۱ق) است و اثر خود را در حدود ۵۶۰ق سرود. نحوی نیز مانند جلال خالقی مطلق درباره نام سراینده فرامرنامه دوم و زمان سرایش آن راه به جایی نبرد (نحوی ۱۳۸۱، ص ۱۱۹-۱۳۶؛ نحوی ۱۳۹۰، ص ۱۰۱۳-۱۰۲۳).

تازه‌ترین و مفصل‌ترین پژوهش درباره فرامرز و فرامرنامه، رساله دکتری ماریولین فان زوتفن است که در ۲۰۱۱م در دانشگاه لایدن هلند از آن دفاع کرد و در ۲۰۱۴م آن را به

چاپ رساند. نویسنده در رساله خود کوشیده است همه نسخه‌های شناخته شده فرامرنامه اول و فرامرنامه دوم را معرفی و دسته‌بندی کند (van Zutphen 2014).

۲. چاپ‌های فرامرنامه

فرامرنامه تا کنون سه بار به شرح زیر به چاپ رسیده است:

۱. نخستین بار کل فرامرنامه به کوشش رستم پسر بهرام تفتی در سال ۱۳۲۴ق در بمبئی به چاپ سنگی رسید. گردآورنده کوشیده است تا بیشتر اخبار مربوط فرامرز را در یک کتاب گرد آورد. این چاپ حاوی بخش‌های زیر است:

□ صفحه ۵-۲۵: داستان «رستم با ببریان» در ۴۱۷ بیت که بنا بر آن رستم در نوجوانی در زمان منوچهرشاه به هند می‌رود و در آنجا اژدهایی دریایی را که «ببر بیان» نامیده می‌شد، از پای درمی‌آورد. او با دختر پادشاه هند ازدواج می‌کند و از این شاهزاده‌بانو فرامرز زاده می‌شود.

□ صفحه ۲۵-۷۶: منظومه بانو گشسب‌نامه در ۱۱۰۲ بیت در شرح جنگاوری‌های بانو گشسب، دختر رستم که فرامرز نیز در آن نقش مهمی بر عهده دارد. این منظومه به صورت مستقل به کوشش روح‌انگیز کراچی در ۱۳۸۲ش به چاپ رسیده است.

□ صفحه ۷۸-۴۵۰: داستان‌های فرامرز که خالقی مطلق آن را به دو بخش فرامرنامه اول (صفحه ۷۸ - میانه ۱۵۷) شامل حدود ۱۶۰۰ بیت و فرامرنامه دوم (از میانه صفحه ۱۵۷-۴۵۰) شامل حدود ۶۰۰۰ بیت تقسیم کرده است. فرامرنامه اول مشتمل است بر شرح دلاوری‌های فرامرز پهلوان ایرانی در هند در زمان کیکاوس. فرامرنامه دوم شامل دو قسمت است: یکی بازهم شرح جنگ‌های فرامرز در هند، این بار در زمان کیخسرو و دیگری سفرهای دریایی فرامرز و بازگشت او به ایران. در پایان فرامرنامه دوم ماجرای کشته شدن فرامرز به دست بهمن در ۸۵۰ بیت از روی بهمن‌نامه گنجانده شده است. این چاپ سنگی گاهی غلط‌های فاحش دارد.

۲. چاپ سنگی بمبئی در ۱۳۸۶ش به کوشش میترا مهرآبادی حروف‌نگاری و پاره‌ای غلط‌های آن تصحیح شد و در تهران به چاپ رسید. کوشنده این چاپ، سرایش این منظومه را به خطا به خسرو پسر کیکاووس نسبت داده است.

۳. فرامرنامه اول تنها بخشی از این منظومه است که در سال ۱۳۸۲ش به کوشش مجید سرمدی بر اساس دو نسخه موزه بریتانیا و کتابخانه ملی پاریس و نیز چاپ سنگی

بمبئی تصحیح شده است (نک: ادامه پیشگفتار).

چنانکه گفته شد، دو اصطلاح فرامرنامه اول و فرامرنامه دوم را نخستین بار جلال خالقی مطلق مطرح کردند، ولی با آگاهی‌هایی که اینک در دست داریم (به ویژه از طریق رساله فان زوتفن)، شایسته است که این دو اصطلاح تغییر یابد:

در آغاز فرامرنامه اول در نسخه پاریس (تاریخ ندارد) چنین می‌خوانیم:

بنام ایزد بخشاینده که بخشایشگر مهربان دادگر این کتاب فرامرنامه...

اما در آغاز یکی از نسخه‌های کهن فرامرنامه دوم، مورخ ۱۶۶/ق ۱۷۵۲م که در کتابخانه بریتانیا (به نشان RSPA 176) نگهداری می‌شود، نام این کتاب چنین متمایز شده است «نک: تصویر این صفحه از نسخه در پایان پیشگفتار):

به نام ایزد بخشاینده هو بخشایشگر مهربان دادگر دارنده دادار، این کتاب فرامرنامه بزرگ است و توحید ایزد عز و جل و ستایش خرد گوید!

همچنین در نخستین صفحه همین نسخه نیز نوشته شده است: «این کتاب فرامرنامه کلان است».

بنابر این، بر اساس اطلاعات موجود در نسخه‌ها، فرامرنامه اول، فقط به فرامرنامه معروف بوده و فرامرنامه دوم به فرامرنامه بزرگ. پس پیشنهاد می‌شود از این پس فرامرنامه دوم، فرامرنامه بزرگ نامیده شود و فرامرنامه اول، فرامرنامه [کوچک].^۱

ج) فرامرنامه کوچک

فرامرنامه کوچک بر اساس تصحیح سرمدی ۱۵۹۵ بیت دارد^۲ که بنا بر آن فرامرز در بارگاه

۱. برای عنوان‌های هر دو بخش فرامرنامه در نسخه‌ها، بنگرید به: van Zutphen 2014, PP. 574-611, 642-689.

۲. فان زوتفن فرامرنامه بزرگ را *longer Farāmarznāme* و فرامرنامه [کوچک] را *Shorter Farāmarznāme* نامیده است.

۳. فان زوتفن ۸ نسخه فرامرنامه کوچک را معرفی کرده است که کهن‌ترین آنها مورخ ۱۰۶۲/ق ۱۶۵۲م (یکصد سال و اندی پیش از نسخه پاریس - نسخه اساس سرمدی - کتابت شده است) در دانشگاه لایدن نگهداری می‌شود (van Zutphen 2014, PP. 280-299). همچنین عنوان فرامرنامه بر روی جلد این کتاب نیز بدفهمی‌هایی را پدید آورده است؛ زیرا پس از انتشار کتاب غالباً - به ویژه کسانی که پژوهش جلال خالقی مطلق را نخوانده‌اند - گمان می‌کردند کل فرامرنامه همین است، حال آنکه این کتاب بخشی از فرامرنامه است و بخش بزرگتر چهار برابر آن حجم دارد. از این رو شایسته بود مصحح بر اساس پژوهش خالقی مطلق، بر روی جلد کتاب درون کمانک می‌نوشت: فرامرنامه اول تا خواننده درمی‌یافت فرامرنامه دومی هم هست.

کیکاوس نامزد می‌شود تا نوشاد پادشاه هند را بر ضد دشمنانش از جمله پادشاه رقیب او کید یاری رساند. فرامرز به هند لشکر می‌کشد و پس از کشتن دیوان و ازدهایان سهمناک چون کناس دیو، مار جوشا و کرگدن‌های عظیم الجثه در برابر کید صف‌آرایی می‌کند. سرداران کید یکی پس از دیگری اسیر فرامرز می‌شوند و خود کید می‌گریزد. فرامرز برای دست یافتن به کید، دشمنان خود را از سر راه برمی‌دارد، با برهمن دیدار می‌کند و از او پند می‌گیرد، ولی در آستانه نبرد او با پادشاه چیپال از فرمانبرداران کید، داستان ناتمام رها می‌شود (برای نقدهایی بر فرامرنامه کوچک، تصحیح مجید سرمدی، نک: آیدنلو ۱۳۸۳، ص ۱۹۴؛ van Zutphen 2014, PP. 299-303).

د) فرامرنامه بزرگ

۱. خلاصه داستان

کتاب با دیباچه‌ای در ستایش خداوند و خرد آغاز می‌شود. سپس صحنه‌ای از شاهنامه وصف می‌شود که در آن کینخسرو، با نامداران ایران چون رستم، گودرز، طوس، گیو و جز آنها، سخن از کین سیاوخش سر می‌دهد و از افراسیاب که پدرش را کشته و ایران را ویران کرده است، سخن می‌گوید. پس گودرز برای رویارویی با پیران سوی ختن می‌رود، اشکش به خوارزم برای جنگ با شیده پسر افراسیاب و لهراسپ سوی غور برای نبرد با گرسیوز. رستم به کینخسرو می‌گوید: در مرز زابلستان سرزمینی است به نام خرگاه که از زمان منوچهر باجگزار ایرانیان بودند ولی چون کیکاوس از توش و توان و فره افتاد، تورانیان آنجا را به چنگ آوردند. باید لشکری فرستاد و آن سرزمین را دوباره فراچنگ آورد. پس کینخسرو فرمان می‌دهد فرامرز به خرگاه و هندوستان لشکر کشد و هر جایی را که بگشاید، فرمانروای آنجا باشد. فرامرز سوی خرگاه لشکر می‌کشد و نخست فرستاده‌ای را به نام کاهوی همراه با نامه‌ای نزد طُورگ، از خویشان افراسیاب که مرزیانی آنجا را بر عهده داشت، می‌فرستد و از او می‌خواهد که خرگاه را از تورانیان تهی کند. طُورگ پاسخ تندی به فرامرز می‌دهد و به‌ناگاه بر لشکرش شبیخون می‌زند، اما فرامرز قلون پهلوان نامدار طُورگ را می‌کشد و خود طُورگ را نیز که به دژ استوار خود پناه برده بود به هلاکت می‌رساند. سپس خرگاه را به یکی از پهلوانان خود به نام نستور می‌سپارد و خود با سپاهی گران راهی هندوستان می‌شود. او باز هم فرستاده‌ای به نام کیانوش نزد رای هندوستان به تختگاه او

قنوج روانه می‌کند و از او می‌خواهد که به فرمان کیخسرو درآید و به ایران باز و ساو بفرستد؛ ولی رای هند با لشکری گران در برابر فرامرز صف‌آرایی می‌کند. پهلوان غول‌آسای رای به نام تجانو (تجانون) در برابر ایرانیان پیل عظیمی را از پای درمی‌آورد و ایرانیان از ترس او پراکنده می‌شوند، ولی فرامرز تجانو را به بند می‌کشد و خود به عنوان فرستاده خودش نزد رای می‌رود و از او می‌خواهد که فرمان‌بردار کیخسرو شود، اما رای به هویت فرامرز پی می‌برد و از او می‌خواهد که در مقام پهلوان لشکرش نزد او بماند و دخترش را نیز به زنی بدو خواهد داد. فرامرز نمی‌پذیرد و رای این بار بدو می‌گوید اگر ده پهلوان لشکرش را در نبرد رویاروی شکست دهد، به فرمان کیخسرو گردن می‌نهد. فرامرز هر ده پهلوان را می‌کشد و رای در ظاهر نشان می‌دهد که به وعده خود عمل می‌کند، ولی در نهان به لشکریانش فرمان می‌دهد بر سر راه فرامرز و ایرانیان کمین بگذارند. فرامرز سپاه رای را تار و مار می‌کند و خود او را نیز به بند می‌کشد؛ سپس همراه با رای و رستم که به یاری او آمده بود، روانه بارگاه کیخسرو می‌شوند. در ایران، با میانجی‌گری فرامرز، کیخسرو رای را می‌بخشاید و پادشاهی هندوستان را دوباره بدو وامی‌گذارد. فرامرز و رای چون به هندوستان بازمی‌گردند، درمی‌یابند که هندیان یکی از کارگزاران رای به نام مهارک را به پادشاهی برداشته‌اند. فرامرز، مهارک را می‌کشد و رای را بر تخت شاهی می‌نشانند.

فرامرز پس از آنکه هندوستان را با جگزار کیخسرو می‌کند، با همراهان خود برای دیدن عجایب برّ و بحر به گرد جهان سفر دریایی خود را آغاز می‌کند. در دریا اسبی می‌بیند که چنگ پلنگ دارد یا نهنگی که سر شیر دارد یا گوسفندی که سرش مانند گاو است. نخستین جایی که فرامرز از کشتی پیاده می‌شود، جزیره فراسنگ است که ساکنان آنجا سیاهان تنومند و آدمی خوار بودند، ولی فرامرز بسیاری از «دیوچهران» و خسرو آنجا را از پای درمی‌آورد؛ سپس دوباره سوار کشتی می‌شوند و در جزیره پر آب و گیاه شاه کهیلا فرود می‌آیند. شاه کهیلا بر خلاف خسرو فراسنگ به جای نبرد، به پذیره فرامرز می‌آید و فرامرز دو ماه نزد او به بزم و شکار می‌پردازد و پس از آن، فرامرز به شاه کهیلا می‌گوید: چه خواسته‌ای دارد تا او برآورد. شاه کهیلا می‌گوید: دیوی به نام سیه‌دیو، دختر او را در بزم نوروز از جشنگاه دزدیده است. پس فرامرز به جنگ سیه‌دیو می‌رود و در نبردی او را از پای درمی‌آورد و دختر را می‌رهاند. سپس دختر شاه که دلاوری‌های فرامرز را در نبرد با سیه‌دیو از نزدیک دیده بود، بر پهلوان سخت دل می‌بازد و سرانجام با میانجی‌گری دایه‌اش

و موافقت شاه کهیلا فرامرز او را به زنی می‌گیرد.

پس از مدتی، فرامرز همراه دختر شاه کهیلا و سایر ایرانیان سوار کشتی می‌شوند و این بار در خاورزمین به جزیره دوال‌پایان می‌رسند. با اینکه دوال‌پایان تنومند و جنگاور بودند و می‌توانستند در هوا بجهند، فرامرز تیغ در میان آنان می‌نهد و جزیره را از وجود آنان پاک می‌کند. فرامرز دوباره سوار کشتی می‌شود و به جزیره پیلگوشان فرود می‌آید و آنان را که از شیران جنگی دلاورتر و از باد شمالی تکاورتر بودند، می‌کشد و خسرو آنان را با نیزه‌ای به کوه زین اسبش می‌دوزد. از آنجا به جزیره برهمنان فرود می‌آید و با پیر برهمن دیدار می‌کند و از او پند می‌گیرد. فرامرز از برهمن چهار پرسش می‌کند و برهمن بدو پاسخ‌های پندآموزی می‌دهد. فرامرز بار دیگر سوار بر کشتی راهی خاورزمین می‌شود. در آنجا نخست مرغ غول‌پیکری را که از پهنای پرش جهان سیاه می‌شد، می‌کشد و از استخوان‌های او تخت با شکوهی می‌سازد و همراه با باژ هند و غنایم به بارگاه کیخسرو می‌فرستد. فرامرز باز هم سوار کشتی می‌شود و به جزیره‌ای سبز و خرم فرود می‌آید و در آنجا ازدهای سهمگینی را می‌کشد. در جزیره‌ای دیگر در خاور با زنگیان می‌جنگد و بسیاری از آنان را نیز از پای درمی‌آورد. پس از شش ماه سفر در خشکی به قیروان می‌رسد و خسرو قیروان به پذیره او می‌آید و به او و ایرانیان نیکوی‌ها می‌کند. فرامرز به شاه می‌گوید: کامه تو چیست؟ شاه قیروان می‌گوید: در دفتری پهلوی از گرشاسپ چنین خواندم که گفته بود پس از پانصد و یک هزار سال از مرگم، جوانی از نژاد من به اینجا می‌آید که سه کار بزرگ از او برآید: کشتن پنج دد یا پتیاره (دو شیر، دو گرگ و یکی ازدها) که پارنج او گنجی است که برایش نهاده‌ایم. اکنون که به چهر تو می‌نگرم همان چهری است که در آن کتاب پهلوی نقش بسته بود. پس فرامرز پنج پتیاره را با دلاوری می‌کشد و پس از آن، با باطل کردن طلسم به گنج و لوح یاقوتی که در آن گرشاسپ برای او پندهایی نوشته بود، دست می‌یابد. فرامرز دیگر بار سفر دریایی خود را پی می‌گیرد و از قیروان روانه باختر می‌شود، ولی در بین راه کشتی او از هم می‌شکافد و ایرانیان هریک به گوشه‌ای می‌افتند، اما خود فرامرز به جزیره‌ای سرسبز می‌رسد با ساکنانی که چهر اسب و تن آدمیان دارند. او مردی بازرگان را می‌یابد و او را نزد اسب‌چهران می‌فرستد تا از آنان پرسد چگونه می‌تواند یاران پراکنده خود را بازیابد. آنان گفتند: این کار تنها از دست سیمرخ برمی‌آید. پس فرامرز پری از سیمرخ را آتش می‌زند و با ظاهر شدن سیمرخ، با یاری او، یاران گمشده

را پیدا می‌کند. فرامرز از آنجا دوباره سوار کشتی می‌شود و برای دیدن دیگر عجایب روانه باخترزمین می‌شود. در بین راه در جزیره‌ای گیاهی می‌بیند همسان آدمی که دو پا در هوا دارند و سر بر زمین. سپس بر تیغ کوهی بالا می‌رود و حصار می‌بیند که بر دیوار آن هوشنگ پندهای نیکو نوشته بود. سپس به کاخی فرود می‌آید که دخمه هوشنگ در آن قرار داشت و لوحی بر دخمه‌گاه می‌بیند که بازهم هوشنگ پندهایی بر آن نوشته بود.

فرامرز پس از نه ماه کشتی‌رانی به باختر می‌رسد و با شاه فرغان می‌جنگد و او را شکست می‌دهد و شاه از شرم شکست، خود را می‌کشد. سپس روانه مرز چین می‌شود و در بین راه به جنگ دیوان و جادوانی می‌رود که در دژ کلان‌کوه پناه گرفته‌اند. بسیاری از آنان را می‌کشد و دژ را فراچنگ می‌آورد. پس از شش ماه سفر به سوی مرز چین، برای استراحت در دشت خرمی فرود می‌آید. فرامرز همراه با برخی از یارانش در شکار، آتشی فروزان در بلندای کوهی می‌بینند و بدان سو می‌تازند. در بین راه توش و توان از دست می‌دهند و نیایش به داور می‌برند تا آنان را از مهلکه برهاند. ناگهان آهویی پدیدار می‌شود و فرامرز و یارانش به دنبال آهو می‌روند و به مرغزاری «چون بهشت» می‌رسند. فرامرز در چشمه‌ای پری دختری می‌بیند که خود را دختر فرطورتوش، شاه پریان معرفی می‌کند و ناگهان از دیده‌ها ناپدید می‌شود. فرامرز که بر پری دل باخته بود به ناکام از آنجا سوی سپاه خود بازمی‌گردد. در بین راه، بازهم آن آتش فروزان از برزکوه درخشیدن می‌گیرد و فرامرز به بالای کوه می‌رود و با سیه‌دیو که به وسیله آتش قربانیان خود را بدانجا می‌کشاند و به دام می‌انداخت، نبرد می‌کند و او را به بند می‌کشد تا راهنمای خود و لشکرش شود.

فرامرز با راهنمایی سیه‌دیو برای رسیدن به سرزمین پریان و دختر پری باید از هفت خوان بگذرد: خوان نخست، کشتن شیران، دوم کشتن گرگان، سوم کشتن دیو غول، چهارم و پنجم گذشتن از بیابان گرم و سرما و برف، ششم کشتن کرگدن و هفتم کشتن اژدها. او با پیروزی از هفت‌خوان می‌گذرد و فرطورتوش به پذیره او می‌آید و دخترش آرزوی را به زنی بدو می‌دهد. فرامرز پس از یک سال زندگی در سرزمین پریان، به فرمان کیخسرو به ایران‌زمین بازمی‌گردد. نخست به دیدار زال و بستگان دیگر خود به زابل می‌رود و از آنجا روانه درگاه کیخسرو می‌شود و با پدرش رستم و کیخسرو دیدار می‌کند و از هردو نیکوی‌ها می‌بیند. کیخسرو منشور فرمانروایی سراسر هندوستان را از نو به فرامرز می‌دهد و او دوباره راهی آن دیار می‌شود. در آنجا فرامرز از دختر فرطورتوش صاحب

پسری به نام سام می‌شود و از دختر شاه کهیلا، پسر دیگری به نام آدربرزین. او ۶۰ سال بر هندوستان فرمان می‌راند.

۲. سراینده، ممدوح او و زمان سرایش فرامرنامه بزرگ

مهم‌ترین گزارش درباره کهن‌ترین فرامرنامه منظوم، روایت کوتاه مجمل التواریخ والقصص (تاریخ تألیف: ۵۲۰ق) است، بدین شرح: «از آنچه خوانده‌ایم در شاهنامه فردوسی که اصلی است و کتاب‌های دیگر که شعبه‌های آن است و دیگر حکما نظم کرده‌اند چون گرساسف‌نامه و چون فرامرنامه و اخبار بهمن (یعنی بهمن‌نامه) و قصه کوش پیل‌دندان (یعنی کوش‌نامه)». چنانکه آیدنلو گفته است (آیدنلو ۱۳۸۱، ص ۱۸۰) ترتیب سرایش سه منظومه گرشاسب‌نامه (۴۵۸ق)، بهمن‌نامه (حدود ۴۹۵ق) و کوش‌نامه (بین ۵۰۱ تا ۵۰۴ق) به همان ترتیبی است که در این روایت آمده است. بنابر این، به احتمال فراوان منظومه فرامرنامه نیز باید پس از گرشاسب‌نامه و پیش از بهمن‌نامه سروده شده باشد؛ یعنی بین سال‌های ۴۵۸ تا ۴۹۵ق. به گمان ما فرامرنامه بزرگ که اینک پیش روی شماس است، همان فرامرنامه مذکور در مجمل‌التواریخ است^۱، به دو دلیل: یکی اینکه ویژگی‌های زبانی فرامرنامه بزرگ نشان می‌دهد که باید در همین سال‌ها سروده شده باشد (نک: ادامه)؛ دوم اینکه فرامرنامه بزرگ به لحاظ شعری استوار است و می‌توان گفت در ردیف بهمن‌نامه و کوش‌نامه و فروتر از گرشاسب‌نامه است. از این رو، با این گفته نویسنده مجمل‌التواریخ که حکیمی آن را سروده است، تطبیق می‌کند. از آنجا که سراینده فرامرنامه بی‌گمان زیر تأثیر گرشاسب‌نامه بوده است (نک: ادامه، بخش ویژگی‌های زبانی)، می‌توان گفت که فرامرنامه سال‌ها پس از سرایش گرشاسب‌نامه و احتمالاً در اواخر قرن پنجم هجری سروده شده است.

اکنون باید دید که در متن فرامرنامه بزرگ، به‌جز ویژگی‌های زبانی، شواهدی هست که گواهی دهد این منظومه پیش از سال ۴۹۵ق، یعنی سال سرایش بهمن‌نامه سروده شده باشد؟ به گمان ما آری. در دیباچه فرامرنامه بزرگ از عنوان کتاب و نام و نسب سراینده و مقامی که احیاناً کتاب بدو تقدیم شده، سخنی در میان نیست. در دو نسخه (ر و ن) از سه نسخه مبنای تصحیح ما، منظومه با دیباچه‌ای در ستایش خداوند و خرد آغاز می‌شود که

۱. فان زوتفن پیشتر این فرض را مطرح کرده بود؛ نک: van Zutphen 2014. P.414

آشکارا با تغییراتی از روی شاهنامه گزینش شده است. بنابر این، بر ما روشن نیست که حتی دین و مذهب سراینده چه بوده است. زیرا در سراسر کتاب نه سخنی از دین اسلام است و نه مذاهب مختلف آن تا خواننده را راهبر به مذهب سراینده باشد. سراینده در یک جا تا اندازه‌ای به تفصیل ممدوح خود را می‌ستاید و نام او را می‌آورد. در میانه کتاب پس از جنگ فرامرز با زنگیان و پیش از سفر او به قیروان در بخش جداگانه‌ای با عنوان «ابیات چند در مدح سلطان نظام‌الدوله و دستور او گوید» بعد از پیش‌درآمدی غنایی در وصف طبیعت، چنین می‌خوانیم (ب ۳۰۲۳ تا ۳۰۴۷):

درین موسم آن کس که دارد خرد	می لعلگون همچو شکر خورد
به یاد سرافراز خورشیدفر	سپهر کرم صدر فرخ‌سیر
۳۰۲۵ جهان بزرگی نظام الدول	خرد رفعت و قدر گردون محل
ابوبکر عیسی‌دم کان یمین	سرافراز موسی ید پاک‌دین
گفش معدن جود و رادی شناس	دمش منبع لطف و شادی شناس
به خاک در او بود افتخار	از آن بر جهان شد چنین کامگار
به دربانی جاه او آسمان	شب و روز بسته کمر بر میان
۳۰۳۰ برین سان آبر طبع من روزگار	بیاراست از گوهر شاهوار
بدآن تا ببیند به چشم خرد	که بر آدمی روز چون بگذرد
ازو یادگاری میان مهان	بدآن سان که نامش نگرده نمان
بباید که با او بسی روزگار	بود در زمانه یکی یادگار
خرد را بدین کار بگماشتم	و زین آرزو کام برداشتم
۳۰۳۵ چنین یادگاری بپرداختم	سرش را ز گردون برافراختم
فکندم یکی کاخ شاهانه پی	ولیکن نه از چوب و از خشت و نی
ندان مزد از گردش برگ و ساز	بدان تا که معنی بود سرفراز
نبینی بدو اندرون آب و خاک	درو صحن و دیوار از جان پاک
نه سنگ‌ست کز باد لرزان شود	نه خاک‌ست کز آب ریزان شود

جهاندار با دانش و زیب و فر	۳۰۴۰ به نام سرافراز والاگهر
ازین نامه نام نکو یادگار	بماند به گیتی بسی روزگار
پسندیده باشد به نزد خرد	همی تا بود در جهان نیک و بد
خداوند پیروزی و کام و ناز،	که ایدون که دستور گردن فراز
ز رای بزرگی و فرخندگی،	ازین بنده بپذیرد این بندگی
ز خور بستر، از ماه بالین کنم	۳۰۴۵ بر سبزخنگ فلک زین کنم
چو فتح و ظفر یار و مزدور باد!	جهان زیر و بالای دستور باد
فلک چاکر و بخت خندان بود	به هر کار یزدان نگهبان بود

بر اساس این بیت‌ها، در ظاهر، مصراع یکم بیت ۳۰۲۴ در وصف پادشاه حامی اوست (سرافراز خورشیدفر) و مصراع دوم همین بیت در وصف وزیر او (صدر فرخ‌سیر). در بیت بعدی «نظام‌الدول» همان «سلطان نظام‌الدوله» در سرنویس است و اشاره دارد به پادشاه حامی سراینده. در مصراع یکم بیت ۳۰۲۶ در نسخه اساس ما (کتابخانه بریتانیا با نشان ر) نام جهانگیر و در نسخه دیگر (اینندیا آفیس با نشان ن) به جای آن، ابوبکر آمده است. بعید است در نسخه اساس ما جهانگیر نام خاص باشد و احتمالاً معنی لغوی آن مراد است؛ به ویژه آنکه قرینه آن در آغاز مصراع دوم، واژه «سرافراز» است. در بیت‌های بعدی می‌گوید با سرودن فرامرنامه کاخ شاهانه‌ای را پی افکندم که یادگاری باشد از ممدوح. ما در اینجا در متن انتقادی خود، نویسنش نسخه اساس را فرو نهادیم و نام «ابوبکر» را از نسخه دیگر برگزیدیم؛ به گمان ما، احتمال اینکه کاتب زردشتی نسخه اساس (نک: سطرهای بعدی) نام «ابوبکر» را به «جهانگیر» تبدیل کرده باشد، بیشتر است از اینکه کاتب ن «جهانگیر» را به نامی ناشناخته چون «ابوبکر» تغییر داده باشد. بیت‌های ۳۰۳۶ تا ۳۰۳۹ آشکارا زیر تأثیر بیت‌های معروف فردوسی درباره شاهنامه، «پی افکندم از نظم کاخی بلند...» (فردوسی، ج ۴، ص ۱۷۳) سروده شده است. بیت‌های ۳۰۴۲ تا پایان بازهم در ستایش وزیر (دستور) است که آرزو می‌کند این «بندگی» (فرامرنامه به نظم آمده) را از او بپذیرد. به گمان ما ستایش سلطان در بیت‌های بالا گم شده است. هرچه هست ستایش دستور است و در پایان هم کتاب به دستور تقدیم شده است. پس به نظر می‌رسد عنوان «سلطان نظام‌الدوله» پیش از آغاز بیت‌ها، سپس‌تر و به نادرست افزوده شده باشد. شاید کاتبی گمان کرده سراینده

فرامرنامه حتماً کتابش را به سلطانی تقدیم کرده است و از این رو، عنوان سلطان را پیش از نظام‌الدوله / نظام‌الدول، یعنی تنها لقب ستایش‌آمیز در تقدیم‌نامه، افزوده است. بر این اساس، «به یاد سرافراز خورشیدفر» و «جهان بزرگی نظام‌الدول» در بیت‌های ۳۰۲۴ و ۳۰۲۵ به همان دستور و وزیر اشاره دارد. بنابر این، همه بیت‌های بالا در ستایش وزیری است که سراینده، فرامرنامه را بدو تقدیم کرده است.

اکنون در این تقدیم‌نامه وزیری با نام ابوبکر و لقب نظام‌الدول / نظام‌الدوله پیش روی ماست. پس باید در زمانی پیش از ۴۹۵ق که فرض کردیم فرامرنامه بزرگ سروده شده است، در جستجوی وزیری با این نام و لقب باشیم. از قضا در همین دوره وزیر معروفی می‌زیسته به نام ابوبکر پسر نظام‌الملک نامدار که در ۴۴۴ق زاده شده و در ۴۹۴ق کشته شده است. ابوبکر چندین لقب از جمله نظام‌الدوله داشته و زندگی پرماجرایی را از سر گذرانده است. عباس اقبال در معرفی او بر اساس منابع همان عصر نام و نسب و القاب او را چنین نوشته است: عمادالدین، شهاب‌الدین، ظهیرالدوله، نصیرالملک، نظام‌الدوله خواجه بزرگ ابوبکر عبیدالله مؤیدالملک بن خواجه نظام‌الملک (اقبال، ص ۱۲۵، ۱۳۸). ابوبکر بن نظام‌الملک از ۴۶۶ق چه در زمان حیات پدرش و چه پس از قتل او، مشاغل مهمی را در عراق در دربار خلیفه عباسی و در ایران در دربار پادشاهان سلجوقی داشته است. او در زمان وزارت پدرش، در شوال ۴۷۶ق وزارت دیوان طغرا و انشاء را در دربار ملک‌شاه سلجوقی به دست آورد، ولی وزارت او بیش از یک سال نپائید؛ ده سال بعد، به وزارت برکیارق رسید که آن نیز بیش از دو ماه (ذی‌الحجه ۴۸۷ تا صفر ۴۸۸ق) به طول نینجامید و به تحریک مجدالملک قمی و زبیده‌خاتون، مادر برکیارق از وزارت افتاد؛ اما در همین مدت کوتاه کارهای مهمی انجام داد، از جمله اینکه در جنگی بزرگ‌ترین مخالف برکیارق یعنی عم او تاج‌الدوله تتش را کشت و پادشاهی برکیارق را در ایران تثبیت کرد. ابوبکر پس از عزل از وزارت سخت کوشید تا با برکشیدن امرا و شاهزادگان دیگر سلجوقی از برکیارق انتقام بگیرد. نخست، امیر آنر را به شورش واداشت (پیش از ۴۹۲ق) که اندکی بعد امیر به دست غلامانش کشته شد و ابوبکر به نزد محمد بن ملک‌شاه که بر گنجه و اران فرمان می‌راند، گریخت و او را واداشت تا نام برکیارق را از خطبه بیفکند و با تسخیر عراق و ایران جانشین پدرش ملک‌شاه شود. در شوال ۴۹۲ق، محمد همراه با ابوبکر که در این زمان به مقام وزارت او رسیده بود، آهنگ ری کرد و برکیارق را گریزانند. مجدالملک قمی به

دست امرای برکیارق کشته شد و زبیده‌خاتون هم به اسارت درآمد که به فرمان ابوبکر بن نظام‌الملک او را خفه کردند. سلطان محمد با وزارت ابوبکر در ذی‌القعدة ۴۹۲ق خطبه به نام خود کرد و خلیفه عباسی نیز در ذی‌الحجه همان سال، خطبه به نام او جاری کرد، اما برکیارق با گرد آوردن سپاهی گران از خوزستان، در جنگی در سوم ذی‌الحجه ۴۹۴ق سلطان محمد را بشکست و ابوبکر مؤیدالملک به دست یکی از غلامان مجدالملک قمی اسیر شد و برکیارق در جمادی‌الآخر همان سال به دست خود، او را گردن زد^۱.

به نوشته انوشیروان بن خالد از وزرای معاصر ابوبکر مؤیدالملک، او گذشته از شجاعت و مهارت در شمشیرزنی، در هر دو زبان فارسی و عربی نظم و نثر بلیغی داشت (نک: عماد کاتب، ص ۷۷-۸۰). عوفی در لب‌الباب (ج ۱، ص ۶۷-۶۸)، از سروده‌های فارسی او سه رباعی نقل کرده است. مؤیدالملک اهل شعر و ادب را نیز نیک می‌نواخت و از میان شاعران معاصرش، معروف‌ترین آنها معزی نیشابوری است که در ۱۳ قصیده وی را در مناصب مختلف مدح گفته است. قاضی ناصح‌الدین ارجانی، ابوالمظفر ایبوردی و ابواسماعیل طغرابی اصفهانی از دیگر شعرای است که او را در قصایدی به عربی مدح کرده‌اند (اقبال، ص ۱۳۲-۱۴۷).

اکنون باید دید که بر اساس شرح حال ابوبکر مؤیدالملک بن نظام‌الملک، می‌توان محدوده زمانی تقدیم‌نامه مذکور در فرامرنامه بزرگ را مشخص کرد؟ چنانکه از این تقدیم‌نامه آشکارا پیداست، سراینده ممدوح خود را در دو جا وزیر خوانده است («صدر فرخ‌سیر» در ب ۳۰۲۴ و «دستور گردن‌فراز» در ب ۳۰۴۳)؛ بنا براین، تاریخ تقدیم‌نامه را می‌توان به سه برهه زمانی محدود کرد: یکی وزارت ابوبکر در دیوان طغرا و انشاء در زمان ملک‌شاه بین شوال ۴۷۶ - رمضان ۴۷۷ق (حدود یک سال)؛ دوم، وزارت در پادشاهی برکیارق از ذی‌الحجه ۴۸۷ تا صفر ۴۸۸ق (حدود دو ماه) و دیگری وزارت او در زمان سلطان محمد بن ملک‌شاه از شوال ۴۹۲ق تا ذی‌الحجه ۴۹۴ق (حدود ۲ سال) که از آن میان برهه دوم یا سوم محتمل‌تر است. چنانکه عباس اقبال نشان داده است، برخی از القاب ابوبکر - جز مؤیدالملک که لقب اصلی او بوده است - یعنی شهاب‌الدین و ظهیرالدوله، پیش از برهه دوم از وزارت او در زمان برکیارق، در اشعار معزی به کار رفته است (برای

۱. برای زندگانی ابوبکر مؤیدالملک به ویژه نک: عماد کاتب، ص ۷۶-۸۱؛ راوندی، ص ۳۷-۱۴۸؛ اقبال، ص ۱۲۴-۱۳۲.

قصاید معزی در مدح مؤیدالملک، نک: ص ۵۳-۵۷، ۴۲۳-۴۲۴، ۶۰۶-۶۰۷ و جاهای مختلف دیگر)، ولی دو لقب دیگر او، یعنی عمادالدین و نظامالدوله در قصیده‌ای به کار رفته است که شاعر هنگامی که مؤیدالملک، سلطان محمد را از گنج به ری آورد، در ری خطاب به وزیر خوانده و وزارت او را تبریک گفته است. به گفته عباس اقبال، مؤیدالملک بعد از رسیدن به مقام صدارت (در عهد برکیارق در ۴۸۷ق یا در زمان سلطان محمد در ۴۹۲ق) به امر سلطان القاب عمادالدین و نظامالدوله را به القاب سابق خود، شهابالدین و ظهیرالدوله افزوده یا آنها را بدین القاب مبدل ساخته است (اقبال، ص ۱۳۸). بیتی از قصیده معزی (ص ۶۸۹، ب ۱۵۸۵۸) در تهنیت وزارت ابوبکر در زمان سلطان محمد که در آن نام و القاب وزیر را به کار برده، این است:

نظام دولت و صدر جهان مؤید ملک عماد دین خداوند حق عبیدالله

حاصل سخن آنکه تاریخ تقدیم‌نامه فرامرنامه بزرگ را می‌توان در دو برهه زمانی انگاشت: یکی در زمان وزارت ابوبکر در پادشاهی برکیارق، از ذی‌الحجه ۴۸۷ تا صفر ۴۸۸ق و دیگری در زمان وزارت او در پادشاهی سلطان محمد بن ملکشاه، از شوال ۴۹۲ق تا ذی‌الحجه ۴۹۴ق. چنانکه ملاحظه می‌شود معزی لقب نظامالدوله را به صورت «نظام دولت» و سراینده فرامرنامه بزرگ به صورت «نظام‌الدول» (ب ۳۰۲۵) در وزن شعر گنجانده‌اند. گزینش لقب نظامالدوله - از میان القاب دیگر ابوبکر - از سوی سراینده فرامرنامه بزرگ شاید بدین سبب بوده که بخش اول آن لقب نظامالملک، وزیر پرآوازه سلجوقی و پدر ابوبکر را نیز فریاد می‌آورد و از این رو شاید «سرافراز والاگهر» در بیت ۳۰۴۰ نیز به همین نسب عالی ابوبکر اشاره داشته باشد. بنابر این، می‌توان گفت که فرامرنامه بزرگ در اواخر قرن پنجم هجری بین سال‌های ۴۸۷ تا ۴۹۴ هجری سروده شده است.

۳. منبع فرامرنامه بزرگ

سراینده در یک جا، در آغاز بخش «رفتن فرامرز به جزیره‌های هند و دیدن عجایب‌ها در دریا»، از منبع خود سخن گفته است، بدین شرح (ب ۲۰۲۸-۲۰۳۶):

چنین گفت گوینده کاردان هشیوار و بیدار و بسیاردان

که بگذشت بر من بسی روزگار
 به تاریخ شاهان بدم آرزوی
 ز هر جای چیزی به دست آمدم
 ز چندان تواریخ شاهان پیش
 که فردوسی طوسی پاک‌زاد
 از آنها که آن را به دفتر نخواند
 ندیدم به‌خوبی یکی داستان
 به‌جز کار گردنکش نامور
 ز گیتی بسی برگرفتم شمار
 که یک چند سازم بدان گفتگوی
 همه آرزوها به شست آمدم
 ز اخبار آن نیک‌نامان پیش،
 به نامه سخن سربه‌سر داد داد،
 کزان بر کسی داستانی نراند،
 ز گفتار و کردار آن باستان،
 فرامرز رستم گو پر هنر

می‌گوید: چند کتاب تاریخ شاهان را گرد آوردم و از میان اخبار نیک‌نامانی که فردوسی به نظم درنیاورده، داستان فرامرز را که خوب‌تر از داستان‌های دیگر بود، برگزیدم و به نظم آوردم. در اینجا سراینده که در سرودن این بیت‌ها هم به بیت‌های شاهنامه^۱ نظر داشته است و هم به بیت‌های گرشاسب‌نامه^۲، آگاهی دقیقی به ما نمی‌دهد. فقط بر پایه دو عنوان «تاریخ شاهان» و «تواریخ شاهان» می‌توان احتمال داد که منبع او به یکی از ترجمه‌های فارسی خدای‌نامه می‌رسیده است. اما نخستین بیت ابهام دارد. اگر سراینده این بیت‌ها همان سراینده فرامرنامه باشد، بعید است که او خود را با صفت‌هایی چون «کاردان» و «بسیاردان» وصف کرده باشد. سراینده در برخی جاهای دیگر، سخن خود را به «سخن‌دان دهقان» (ب ۳۹)، «جهان‌دیده دهقان» (ب ۱۲۴) و «پیر دهقان» (۱۲۳۰) نسبت داده است که مانند آنچه در شاهنامه و متون حماسی دیگر آمده، برگرفته از منبع اوست نه آنکه سراینده به واقع ماجراها را از دهقانی شنیده باشد. اکنون بینیم کدام یک از متن‌های مثنوی اخبار فرامرز، منبع سراینده فرامرنامه بزرگ بوده است.

در قرن پنجم هجری، ما از طریق سه متن آگاهی‌های ارزشمندی از متن یا متن‌های مثنوی اخبار فرامرز به دست می‌آوریم:

۱. تاریخ سیستان (ص ۷). به گزارش این متن، «اخبار فرامرنامه جداگانه دوازده

۱. فردوسی، ج ۸، ص ۴۸۶، به ویژه این بیت: به تاریخ شاهان نیاز آمدم / به پیش اختر دیرساز آمدم (قس: بیت سوم در بالا).

۲. اسدی طوسی، ص ۱۴، ۱۹-۲۱؛ به ویژه ص ۲۰، ب ۱۵-۱۶: به شهنامه فردوسی نغزگوی / که از پیش گویندگان برد گوی + بسی یاد رزم یلان کرده بود / از این داستان یاد نآورده بود.

مجلد» بوده است. این کتاب پربرگ که به نوشته خالقی مطلق «لابد کتابی بوده به نثر» (خالقی مطلق ۱۳۶۲، ص ۸۵)، منبع ارزشمندی برای سرایندگان داستان‌های حماسی در قرن پنجم هجری بوده است. اما از فرامرنامه بزرگ و فرامرنامه کوچک و منابع دیگر گزارشی در دست نیست که فرامرنامه دوازده جلدی منبع آنها بوده باشد و یا از خود این فرامرنامه اخباری از فرامرز نقل نشده است تا با سنجش آنها با فرامرنامه‌های منظوم، بتوانیم پیوند میان آنها را دریابیم.

۲. نزهت‌نامه علایی از شهردان بن ابی‌الخیر (ص ۳۲۹-۳۳۳)، یکی دیگر از متون مهم درباره متن مشهور ماجراهای فرامرز است که در اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم نوشته شده است. شهردان این اخبار را از کتابی به نثر فارسی نقل کرده است به نام [شاهنامه] پیروزان معلم که پیروزان آن را برای امیر خود شمس‌الملک علاءالدوله بن فرامرز، آخرین فرمانروای سلسله کاکویه در اصفهان (حک: ۴۳۳-۴۴۳ق) از متنی پهلوی که به گمان خالقی مطلق نگارشی از خدای‌نامه پهلوی بوده، ترجمه کرده است (خالقی مطلق ۱۳۹۰، ص ۹۶۳). گزارش شهردان درباره کرده‌های فرامرز از شاهنامه پیروزان با عنوان «اخبار فرامرز و رستم زال» امروزه برای ما بسیار ارزشمند است. از طریق این شاهنامه درمی‌یابیم که تحریری از خدای‌نامه در دست بوده که بیش از شاهنامه، ماجراهای فرامرز را در بر داشته است. چکیده این گزارش چنین است:

زمانی که کیخسرو دریافت افراسیاب برای لشکرکشی به ایران از ملوک اطراف مدد گرفته است، بر آن شد تا به هر جای لشکر فرستد تا نتوانند به افراسیاب مدد رسانند. شاه پس از رای زدن با گودرز و رستم، نخست فرامرز را با سی هزار مرد جنگی به علاوه ده هزار جنگی دیگر که رستم از سیستان به سپهسالاری نیک‌جهشن نامزد کرده بود، به هند گسیل کرد. چنانکه زال پیشگویی کرده بود، فرامرز همه هندوستان را گشود و جز یک روز که پدرش رستم به فریاد او رسید، او را سختی پیش نیامد. از جمله کارهای فرامرز در هند نبرد او با هندویی بود به نام جیحاو (نسخه‌بدل: تجاو) که چنان نیرومند بود که خرطوم پیلی را گسست. فرامرز او را با کمند به بند کشید، ولی شب‌هنگام بند را گسست و چند تن از ایرانیان را کشت. ایرانیان چندانکه کوشیدند او را به بند نتوانستند گرفت. پس فرامرز و ایرانیان او را تیرباران کردند و کشتند. فرامرز همچنان شهرهای هند را یکی یکی می‌گشود تا به قنوج تختگاه رای رسید. میان دو سپاه دره‌ای ژرف بود که قرار شد ایرانیان

برای نبرد با رای از دره بگذرند، ولی هندیان درون دره کمین نهادند و نیمی از سپاه ایران را کشتند. فرامرز با اینکه از سپاه جدا افتاده بود، همچنان می‌جنگید و سرانجام در حالی که اسبش به نام «خنک پیروزی» کشته شده بود به کوهی پناه برد. رای فرمان داد که فرامرز را زنده دستگیر کنند و فرامرز که گرز و شمشیرش را نیز از دست داده بود، همچنان با سنگ از خود دفاع می‌کرد؛ تا اینکه رستم به فرمان زال از سیستان به یاری فرامرز آمد و او را از مهلکه رها کرد. هر دو پس از کشتن بسیاری از هندوان، خود را به رای رساندند و رستم به فرامرز گفت: «او را بگیر و دست ببند تا نام ترا باشد». فرامرز رای را بگرفت. پس، رستم فرامرز را بر تخت شاهی هند نشاند و به فرامرز گفت که خود همراه رای نزد کیخسرو می‌رود تا باشد که شاه او را ببخشد و پادشاهی هند را بدو باز پس دهد. رستم همراه با رای نزد کیخسرو رفتند و با میانجی‌گری رستم شاه رای را بخشود و پادشاهی قنوج را دوباره به او داد. فرامرز پس از آنکه همه پادشاهان هند را زیر فرمان کیخسرو درآورد، نزد کیخسرو رفت و کیخسرو بدو نیکوی‌ها کرد و پس از شنیدن سرگذشت او در هند، بدو گفت: «کردارت بیش از گفتار و گفتارت نیکوتر از کردار».

این گزارش از ماجراهای فرامرز با ماجراهای او در فرامرنامه کوچک هیچ ارتباطی ندارد و به فرامرنامه بزرگ بسیار نزدیک است. خطوط کلی ماجرا همان است که در فرامرنامه بزرگ دیده می‌شود. نبرد فرامرز با جیحاو (تجاو) همان نبرد فرامرز با تجانوَ (تجانون) در فرامرنامه بزرگ (ب ۸۰۹ به بعد) است^۱ و نبرد فرامرز با رای هندوستان همان است که باز هم به تفصیل در فرامرنامه بزرگ (ب ۶۸۷ به بعد) می‌توان خواند؛ با این همه، چنانچه سراینده فرامرنامه بزرگ در متن متشور خود تصرف اساسی نکرده باشد، ناسازواری‌های میان این دو متن به گونه‌ای است که دشوار بتوان شاهنامه پیروزان را منبع سراینده فرامرنامه بزرگ دانست. مهم‌ترین ناسازواری‌ها بدین شرح است: در فرامرنامه بزرگ، در نبرد ایرانیان و هندیان، با اینکه ایرانیان از برابر هندیان می‌گریزند، فرامرز بسیاری از هندوان را می‌کشد و خود رای را با کمند به بند می‌کشد و پس از این رویداد است که رستم به او می‌پیوندد و او همراه با رستم و رای اسیر نزد کیخسرو می‌روند. ولی در گزارش شهرمدان (ص ۲۳۲-۲۳۳)، رستم در آستانه دستگیری فرامرز به دست جنگجویان رای، به

۱. گزارش زهت‌نامه گاهی چنان به فرامرنامه بزرگ نزدیک می‌شود که ما در یک جا برای تصحیح برخی بیت‌ها از آن سود جستیم (نک: ب ۸۷۸-۸۸۱، به ویژه پانویس بیت (۱) ۸۸۰ قس: شهرمدان، ص ۲۳۰)

یاری او می‌شتابد و از مهلکه نجاتش می‌دهد و چنانکه دیدیم افتخار به بند کشیدن رای را خود او نصیب فرامرز می‌کند و خود و رای - نه همراه فرامرز - نزد کیخسرو می‌روند. چنین می‌نماید سیر رویدادها در گزارش شهردان طبیعی‌تر از گزارش فرامرزنامه بزرگ باشد. در فرامرزنامه بزرگ، فرامرز مانند گرشاسب گرشاسب‌نامه پیروز همه نبردهاست، ولی در بخش‌هایی از گزارش شهردان فرامرز در سایه پدرش رستم قرار دارد. ناسازواری دیگر این است که در گزارش شهردان (ص ۳۳۰، ۳۳۳) نیکجهشن، در مقام فرمانده سپاهیان سیستان همراه فرامرز است و در جنگ فرامرز با رای پس از جدایی از فرامرز، بار دیگر بدو می‌پیوندد و تیغ در میان هندوان می‌نهد، اما در فرامرزنامه بزرگ (ب ۱۰۲۸ به بعد) از سپهسالاری به نام نیکجهشن سخنی نیست و به جای او، فرمانده بخشی از سپاه ایران که در این زمان به فرامرز می‌پیوندد، همایون پسر زواره است.

۳. دیوان فرخی‌سیستانی (ص ۵۳)، شاعر معروف عصر غزنوی که دو بیت زیر را درباره یکی از کرده‌های فرامرز نقل کرده است:

شنیده‌ام که فرامرز رستم اندر سند بکشت مار و بدان فخر کرد پیش تبار
از آن سپس که گه کشتن از کمان بلند هزار تیر بر او بیش برده بود به کار

بنا بر فرامرزنامه بزرگ فرامرز در هند و چین با چهار اژدها می‌جنگد و به هر چهار تیر می‌افکند: یکم با اژدهایی سهمناک در جزیره‌ای در خاورزمین که با انداختن سه تیر او را می‌کشد (ب ۲۹۱۸ به بعد، به ویژه ب ۲۹۳۷، ۲۹۵۶، ۲۹۵۸-۲۹۶۳)؛ دوم در قیروان بازم بر اژدهای دیگری سه تیر می‌افکند (ب ۳۲۷۳، ۳۲۸۰)؛ سوم، در راه مرز چین در کلان‌کوه، دیوی را که در هیئت اژدهایی بر او ظاهر شده بود، تیرباران می‌کند (ب ۴۰۶۳-۴۰۷۳) و می‌کشد:

ز چاچی کمانش ببارید تیر ز تیرش بر خاک شد آبگیر

و سرانجام در خوان هفتم در نبرد با اژدهای دیگری، بازم با دو تیر و نیز شمشیر و نیزه او را می‌کشد (ب ۵۰۱۵ به بعد). در هیچ‌یک از این نبردها گفته نشده است که فرامرز بیش از هزار تیر به اژدها افکنده است؛ از این رو ما دقیقاً نمی‌دانیم اشاره فرخی به کدام یک از رویدادهای پیش‌گفته است، ولی مشخص است که روایت فرخی با این روایات فرامرزنامه بزرگ همخوانی بیشتری دارد تا با نبرد فرامرز با اژدها در فرامرزنامه [کوچک] که در آنجا

اساساً تیری به سوی اژدها پرتاب نمی‌کند، بلکه درون صندوقی به کام اژدها می‌رود و از درون بدو زخم می‌زند (فرامرنامه [کوچک]، ب ۵۵۶ به بعد)^۱. بنابراین، می‌توان فرض کرد که فرخی و سراینده فرامرنامه بزرگ منبع مشترکی داشته‌اند.

منبع نظم فرامرنامه کوچک (ب ۷۲۹، ۱۰۵۵) کاملاً شناخته شده و سراینده آن چند بار آشکارا یادآور شده که منبع او به [نامه خسروان] آزادسرو (زادسرو) می‌رسیده است. می‌دانیم آزادسرو در قرن چهارم هجری در دربار احمد بن سهل، روایات رستم و خاندان او را در نامه خسروان خود - که به نثر فارسی بوده - گرد آورده بود و همین روایت به شاهنامه و فرامرنامه کوچک، شبرنگ‌نامه و متون پهلوانی دیگر رسیده است (برای آزادسرو و نامه خسروان او، نک: خطیبی ۱۳۸۴، ص ۴۹-۵۱). البته ما شاهد قطعی نداریم که نامه خسروان آزادسرو در قرون پنجم و ششم هجری در دست سرایندگان بوده باشد. به گمان ما سراینده فرامرنامه کوچک و حتی فردوسی نیز با میانجی از نامه خسروان آزادسرو بهره گرفته‌اند. در مورد فرامرنامه کوچک، این منبع میانجی، شاید همان فرامرنامه دوازده جلدی یاد شده در تاریخ سیستان باشد و در مورد فرامرنامه بزرگ، با اینکه برخی روایات آن با گزارش منقول از شاهنامه پیروزان در نزهت‌نامه سخت نزدیک است، اما چنانکه گفته شد، ناسازواری‌های میان آنها هم به گونه‌ای است که نمی‌توان قطعاً حکم کرد که شاهنامه پیروزان منبع سراینده فرامرنامه بزرگ بوده است. به گمان ما، از آنجا که فرامرنامه دوازده جلدی مذکور در تاریخ سیستان مفصل بوده، شاید این فرامرنامه متشور منبع هر دو فرامرنامه منظوم بوده باشد.

۴. فرامرنامه بزرگ، فرامرنامه کوچک و گرشاسب‌نامه

اینک ما دو تحریر منظوم از فرامرنامه پیش رو داریم. این دو تحریر چه ارتباطی با یکدیگر دارند؟ آیا دو روایت جداگانه از پهلوانی‌های فرامرز در هند هستند که یکدیگر را تکمیل می‌کنند؟ به گمان ما پاسخ دقیق و قطعی به این پرسش‌ها دشوار می‌نماید، ولی تردیدی نیست که به‌رغم آنکه ماجراهای فرامرز در فرامرنامه کوچک در زمان کیکاوس می‌گذرد و در فرامرنامه بزرگ در زمان جانشین او کیخسرو، همه جا نمی‌توان ماجراهای فرامرز را در

۱. پیش از ما آیدنلو همسانی روایت فرخی را با فرامرنامه بزرگ یادآور شده بود (آیدنلو ۱۳۸۳، ص ۱۸۱-۱۸۲).

این دو کتاب در سده‌های دورتر روایات مستقلی از کرده‌های این پهلوان دانست. با ذکر نمونه‌هایی، نظر خود را روشن‌تر بیان می‌کنیم. در فرامرنامه کوچک (ص ۵۵ به بعد) فرستاده نوشاد هنگامی که نزد کیکاوس می‌رسد و از او در برابر پنج دشمن خود یاری می‌خواهد، فرامرز نامزد می‌شود و با منشور فرمانروایی هندوستان راهی آن دیار می‌گردد و پدرش رستم مسافتی را با او می‌پیماید و پندهایی بدو می‌دهد. در فرامرنامه بزرگ هم فرامرز با منشور فرمانروایی هندوستان راهی آن دیار می‌شود و رستم هم او را مسافتی بدرقه می‌کند و پندهایی بدو می‌دهد. مضمون این پندها در هر دو فرامرنامه به هم نزدیک‌اند. در فرامرنامه کوچک (ص ۷۱-۷۷) فرامرز کناس دیو را که دختران نوشاد را در بند خود گرفته بود، می‌کشد و دختران را آزاد می‌کند. در فرامرنامه بزرگ (ب ۲۱۳۲ به بعد) هم فرامرز، سیه‌دیو را که دختر شاه کهیلا را در اسارت خود داشت می‌کشد و دختر را رها می‌کند. در فرامرنامه کوچک (ص ۳-۷۹) فرامرز پس از کشتن کناس دیو به درون گنبدی داخل می‌شود که تخته‌سنگی می‌بیند و بر روی آن نوشته‌ای از ضحاک خطاب به او که پر از پندهای سودمند است و به فرامرز می‌گوید گنج گرانی که برای او گذاشته است، بردارد. در فرامرنامه بزرگ (ب ۳۰۹۲ به بعد)، رویدادی مشابه البته نه در ماجرای پس از کشتن سیه‌دیو که در جای دیگری آمده است: پادشاه قیروان به فرامرز می‌گوید در دفتری پهلوی از گرشاسپ چنین خواندم که گفته بود پس از پانصد و یک هزار سال از مرگم، جوانی از نژاد من به اینجا می‌آید و پنج دد یا پتیاره (دو شیر، دو گرگ و یکی ازدها) را می‌کشد و پانچ او گنجی است که برایش نهاده‌ایم. پس فرامرز پنج پتیاره را با دلاوری می‌کشد و پس از آن، با باطل کردن طلسم گنج به گنج و لوح یاقوتی که در آن گرشاسپ برای او پندهایی نوشته بود، دست می‌یابد. مضمون ناپایداری دنیا و دل نیستن بدان، در همه این پندها مشترک است. باز هم رویدادی مشابه این روایت فرامرنامه بزرگ در همین بخش از فرامرنامه کوچک، پس از کشته شدن کناس دیو دیده می‌شود: فرامرز پس از کشتن کناس دیو هم شیر را می‌کشد، هم گرگ را (البته گرگ به دست بیژن که در این نبرد فرامرز را همراهی کرده است، کشته می‌شود) و هم ازدها را. در اینجا گفته شده است که گرگ دو شاخ داشت، چنانکه بیژن سوار بر پشت او می‌شود و شاخهایش را محکم می‌گیرد (فرامرنامه کوچک، ب ۴۰۱-۴۰۲). دقیقاً در فرامرنامه بزرگ (ب ۳۴۶۰) نیز گرگ دو شاخ دارد:

سرونی به سر بر به کردارِ عاج به تن همچو پیلان همه رنگِ ساج

در فرامرزنامه کوچک (ب ۵۵۶ به بعد) فرامرز با ازدهایی به نام مار جوشا می جنگد و با یاری بیژن او را می کشد و در فرامرزنامه بزرگ هم فرامرز - چنانکه پیشتر گفته آمد - با چهار ازدها در جاهای مختلف می رزمند و همه را از پای درمی آورد. در فرامرزنامه کوچک (ب ۶۳۸ به بعد) فرامرز با کرگدن‌ها می جنگد و آنها را می کشد. در فرامرزنامه بزرگ هم فرامرز در خوان ششم (ب ۴۹۶۱ به بعد) کرگدن‌ها را از پای درمی آورد!

در هر دو متن فرامرزنامه کوچک (ب ۱۲۴۹ به بعد) و فرامرزنامه بزرگ (ب ۴۷۳۳ به بعد)، فرامرز با برهمن دیدار می کند و از او پند و اندرز می نیوشد. اما در فرامرزنامه کوچک دیدار فرامرز با برهمن دو بخش جداگانه دارد: یکی مانند آنچه در فرامرزنامه بزرگ (نک: بالاتر)، گرشاسب‌نامه (اسدی طوسی، ص ۱۲۷-۱۴۸)، شاهنامه (فردوسی، ج ۶، ص ۷۴-۷۸) و متون دیگر آمده، برهمن که پیر جهان‌دیده و پارسایی است پند می دهد و پهلوان می نیوشد، ولی در بخش دیگری از فرامرزنامه کوچک (ب ۱۴۶۰ به بعد)، فرامرز کید هندی و هندوان را به یکتاپرستی و یزدان پرستی فرا می خواند. کید بدو می گوید برای هندیان دشوار است «صدخدایی» را رها کردن. پس بدو پیشنهاد کرد دانشوری از ایران و هند مناظره کنند و:

هر آن کومه آید به دانشوری خدای همان انجمن شد سری

پس پیشوای برهمنان پرسش‌هایی مطرح می کند و خود فرامرز در مقام مهین دانشور ایرانیان،

۱. در فرامرزنامه بزرگ، فرامرز با راهنمایی سیه‌دیو که پیشتر او را به اسارت گرفته بود، برای رسیدن به سرزمین پریان و آرزوی، دختر فرطورتوش، شاه پریان که بدو دل باخته بود، از هفت‌خوان می گذرد (در این متن آشکارا از هفت‌خوان سخن گفته شده است)، ولی در فرامرزنامه کوچک سخنی از هفت‌خوان فرامرز نیست؛ با این‌همه، به نظر خالقی مطلق، گذار فرامرز از منزل‌گاه‌های مختلف در اواخر فرامرزنامه کوچک (ب ۱۰۶۶ به بعد) برای رسیدن به سرزمین کید، همان هفت‌خوان فرامرز در این متن است. فرامرز با راهنمایی نوشدار هندی که در نیکنوز به اسارت خود درآورده بود و نقشی چون اولاد در هفت‌خوان اسفندیار و سیه‌دیو اسیر در فرامرزنامه بزرگ دارد، از چند منزل به سلامت می گذرد و در آستانه رویارویی با شاه جیپال، متن فرامرزنامه کوچک قطع می شود. خالقی مطلق این منزل‌گاه‌های هفت‌گانه را به شرح زیر شماره‌گذاری کرده است:

(۱) گذر از بیابان بی آب و بد؛ (۲) گرفتار کردن نوشدار در نیکنوز؛ (۳) کشتن ددی به نام سنور در سرنج؛ (۴) رسیدن به «گنبد برهمن» و دیدار با برهمن در نزدیکی مرز اروندشاه؛ (۵) گذر از مرز اروندشاه؛ (۶) گذر از مرز کلیو؛ (۷) رسیدن به شهر دلی (دهلی)، جایگاه کید. با اینکه برخی از منزل‌گاه‌های شماره‌گذاری شده با دیگر هفت‌خوان‌ها تطبیق می کند، ولی برخی دیگر از جمله دیدار فرامرز با برهمن را دشوار می توان از خوان‌های هفت‌گانه پهلوان محسوب کرد.

بدو پاسخ می‌گوید و سرانجام در این پرسش و پاسخ، برهمن مغلوب می‌شود و از آن پس نخست برهمن و سپس همه هندوان بت‌ها و صلیب و ناقوس را می‌شکنند و یزدان‌پرست می‌شوند.

چنانکه دیدیم بیشتر ماجراهای فرامرز در فرامرزنامه کوچک نمونه‌ای در فرامرزنامه بزرگ دارد، ولی از آن سو، در فرامرزنامه بزرگ انبوهی از روایات فرامرز هست که نه در فرامرزنامه کوچک دیده می‌شود و نه در متون بازمانده دیگر. بنابر این، در زیرساخت تکوین روایات فرامرز در هند ما با دو دسته روایت مستقل سر و کار نداریم، بلکه در اصل یک روایت بوده که در گذر زمان به دو صورت متفاوت نقل شده‌اند: یکی در زمان کیکاوس و دیگری در زمان کیخسرو. راویان داستان‌های پهلوانی ایران در گذر زمان با نقل این روایات، گاهی چنان به آنها شاخ و برگ افزوده‌اند که سپس‌تر، همین روایات جدید به عنوان روایات مستقلی در یادها مانده‌اند و سرانجام در زمان ساسانی چون به کتابت درآمده‌اند، به صورت دو روایت جداگانه پذیرفته شده‌اند. از سوی دیگر، زیرساخت بسیاری از روایات دو فرامرزنامه، داستان‌های گرشاسپ، پهلوان بزرگ اوستایی است که پهلوانی‌های او در هند در گرشاسب‌نامه بازمانده است. گرشاسب گرشاسب‌نامه نیز - که گفتیم بیشتر به فرامرز فرامرزنامه بزرگ نزدیک است تا فرامرز فرامرزنامه کوچک - مانند فرامرز هم پادشاهان هند را گوشمال می‌دهد و هم با راهنمایی ملاح سوار بر کشتی می‌شود و در دریاها و جزیره‌ها عجایب گوناگون می‌بیند و با برهمن دیدار می‌کند. هم ازدها و مرغ را می‌کشد و هم زنگیان و کرگدن‌ها را و هم از دخمه سیامک دیدار می‌کند و گنج او را برمی‌دارد و از او پند می‌نیوشد!

۵. ویژگی‌های متن فرامرزنامه بزرگ

سراینده فرامرزنامه بزرگ مانند منظومه‌های پهلوانی دیگری - جز گرشاسب‌نامه که سبک مستقلی دارد (نک: خالقی مطلق ۱۳۶۲، ص ۱۰۰-۱۰۱) - چون بهمن‌نامه، کوش‌نامه و جز آنها و حتی بیش از آنها زیر تأثیر شاهنامه است و جز شاهنامه از گرشاسب‌نامه هم تأثیر

۱. پی‌گیری روایات گرشاسپ در گرشاسب‌نامه و از آنجا در متون پهلوی و اوستایی و از آنجا در میراث مشترک هند و ایرانی از حوصله این گفتار خارج است (برای ارتباط میان داستان‌های گرشاسب‌نامه و فرامرزنامه بزرگ، نک: van Zutphen 2014, PP. 522-530؛ برای پیشینه روایات گرشاسپ، نک: خطیبی ۱۳۹۰، ص ۹۹-۴۲۲).

پذیرفته است. ما در صفحات پیشین بر اساس برخی شواهد به این نتیجه رسیدیم که فرامرنامه بزرگ در اواخر قرن پنجم هجری سروده شده است. اکنون شایسته است با بررسی ویژگی‌های زبانی متن آن، نشان دهیم که این ویژگی‌ها با زبان فارسی آن عهد همخوانی دارد. نخست این پرسش را پیش می‌کشیم که وقتی منظومه‌ای چون فرامرنامه تا این اندازه زیر تأثیر شاهنامه است، بدیهی است که ویژگی‌های زبانی شاهنامه در قرن چهارم هجری نیز در آن بازتاب یافته باشد، پس چگونه می‌توان بر این اساس به کهنگی متن فرامرنامه حکم کرد؟ پاسخ ما این است که سراینده فرامرنامه هر اندازه هم زیر تأثیر شاهنامه باشد در سرودن بیش از ۵ هزار بیت نمی‌تواند از تأثیر زبان فارسی روزگار خود برکنار مانده باشد. با اینکه کهن‌ترین نسخه مبنای تصحیح ما نزدیک هفت قرن با زمان سرایش فرامرنامه فاصله دارد، در سراسر متن شواهدی قطعی نیافتیم که بر اساس آنها بتوان به این نتیجه رسید که این منظومه در سده‌های بعد سروده شده باشد و از این رو همان فرامرنامه‌ای نباشد که نویسنده گمنام مجمل‌التواریخ در اوایل قرن ششم هجری به وجود آن گواهی داده است. برخی ویژگی‌های متن فرامرنامه در زیر می‌آید:

الف. وزن و قافیه

این منظومه مانند شاهنامه و غالب منظومه‌های پهلوانی دیگر در قالب مثنوی و در بحر متقارب مثنی محذوف یا مقصور (فعولن فعولن فعولن فعل یا فعول) سروده شده است.

در بیت‌هایی - که اندک نیست - عیوب قافیه دیده می‌شود:

□ گاهی قافیه تکرار شده است: خرم بزیست / کرد زیست (ب ۵۴۱۵)؛ بازگفت / پاسخ بگفت (ب ۱۵۵۳)؛ که دید / کس ندید (ب ۳۴۷۷)؛ سرآری به پیوند او / شادمانه به پیوند او (ب ۴۵۵۳)؛ چیزی که بود / گر گاه بود (ب ۵۳۶۹).

□ اختلاف در حرکت پیش از قید (اختلاف حدو): غم برفت / درد خفت (ب ۴۰۹۳). البته باید تلفظ احتمالی خفت به معنی خفتن را هم در نظر گرفت.

□ بیت‌های دیگری نیز هستند که در آنها عیوب قافیه دیده می‌شود: کام زهر ازدها / زهر نر ازدها (ب ۵۰۱۷)؛ یاران خویش / آرام خویش (ب ۳۶۶۳)؛ من بُدند / ریمن‌اند.

این عیوب قافیه در منظومه‌های آن عصر چون بهمن‌نامه و کوش‌نامه نیز دیده می‌شود (نک: متینی ۱۳۷۷، ص ۱۱۱-۱۱۲؛ عقیقی، ص هفتاد و دو - هفتاد و سه) که به نظر متینی

گویا شاعر این دو منظومه تکرار قافیه را عیب نمی‌دانسته است (همانجا)، ولی، از آنجا که در آثار حماسه‌سرایان بزرگی چون فردوسی و اسدی طوسی تکرار قافیه بیت تقریباً وجود ندارد، این عیب قافیه را می‌توان به سهل‌انگاری ایرانشاه (یا ایرانشان) بن ابی‌الخیر و سراینده فرامرنامه بزرگ در قافیه‌پردازی بیت‌ها نیز نسبت داد. البته در مورد این منظومه‌ها لغزش در کتابت کاتبان در متن نیز نباید نادیده گرفته شود.

در شاهنامه واژه سخن همه جا به صورت سَخُن (پهلوی: saxwan) تلفظ می‌شود و با واژه‌هایی چون بُن و کن قافیه می‌شود، ولی در فرامرنامه بزرگ مانند گرشاسب‌نامه، بهمن‌نامه و کوش‌نامه هم به صورت سَخُن تلفظ می‌شود و هم به صورت سَخَن؛ زیرا هم با واژه‌هایی چون بُن (ب ۷۹۳، ۱۰۰۰) و کُن (ب ۲۷۱۳، ۳۷۳۶) قافیه شده است و هم با واژه‌هایی چون مَن (ب ۸۶۱)، انجمن (ب ۱۰۶۴، ۱۱۱۰)، پیلتن (۱۱۷۵)، دهن (ب ۱۵۷۱) و جز آنها. بنا بر این، در قرن پنجم هجری تغییر تلفظ این واژه از سَخُن به سَخَن آغاز شده است.

ب. نشانه‌های کهنگی متن

واژگان

□ پیوستن به معنی به نظم آوردن (ب ۶۸۶؛ قس: فردوسی، ج ۴، ص ۷۴: بیوندم از گفته راستان):

کنون داستان فرامرز شیر بیوندم ای مرد دانش‌پذیرا

□ پیغاره، به معنی سرزنش (ب ۱۶۳۸؛ نیز نک: ب ۶۰۲):

سگالید باید یکی چاره‌ای کزان پیش نایدت پیغاره‌ای

اما در بیت زیر به معنی نیرنگ و فریب به کار رفته است که ما این معنی را در متن دیگری ندیدیم. فرامرز با سپاهش قرار می‌گذارد که آنان در برابر دژ طورگ در ظاهر به او و یارانش حمله کنند و او بگریزد تا طورگ گمان کند که تورانیان به یاری او آمده‌اند:

به پیغاره گردنکش سرفراز بشد نیم فرسنگ و برگشت باز

□ زَقَر، به معنی دهن (ب۳۲۷۷): در متون پهلوی این واژه از واژه‌های اهریمنی است و برای اژدها و دیو و حیوانات درنده به کار رفته است. در فرامرزنامه هم زَقَر به دهان اژدها گفته شده است. در توصیف تیرافکنی فرامرز به دهان اژدها:

بزد بر میانِ زَفان و زَقَر برآمد یکی جوی خون از جگر

□ گُش، به هر یک از اخلاط چهارگانه سودا، صفرا، بلغم و خون می‌گفتند و در بیت زیر تیره‌گش یعنی سودا به معنی هوا و هوس و دیوانگی (ب: ۳۳۰۷):

بیایم شما را دهم آگهی از آن تیره‌گش کار بی‌فرهی

□ گزاف، صورت دیگری از گزاف (ب۳۶۰۸):

بیفتادم از ناگهان بی‌گزارف به یک پاره تخته سُوی کوه قاف

□ مهرتوز (قس: کینه‌توز) به معنی مهرورز (ب۳۶۸۸):

نگه کن که آن مرغ گیتی‌فروز بیاید بَرَت با دلِ مهرتوز

□ باختر، به معنی شرق (ب۴۹۶۱)

چو خورشید از باختر کرد روی به منزل رسید آن گو جنگجوی

□ ریدک، کودک یا نوجوان پسری که برای خدمت به دربار شاهان یا امیران آموزش‌های لازم را می‌دید (ب ۵۱۸۹؛ نیز نک: ب۲۴۱۷، ۵۱۹۰):

دو صد ریدکِ ترکِ خورشیدروی کنیزک دو صد نیز با رنگ و بوی

□ جزیر، صورت دیگری از جزیره (ب۲۴۹۴، ۲۵۱۱، ۲۶۲۴ و بیت‌های دیگر) که این صورت را تنها در گرشاسب‌نامه (اسدی طوسی، ص ۱۷۴، ۱۸۹ و جاهای دیگر) دیده‌ایم.

□ شاخ، به معنی نژاد، نسل و فرزند (ب ۵۲۶۵):

تو شاخی هم از تخمه پیلتن همان سرفرازی به هر انجمن

□ آرغنده، به معنی خشمناک (ب ۸۸۶):

سپهبد فرامرز گرد دلیر خروشید بر سان آرغنده شیر

□ غرو، به معنی نی (ب ۹۶۶) که گویا فقط در شاهنامه و گرشاسب‌نامه به کار رفته است:

به رخ چون بهار و به بالا چو سرو به تن همچو کوه و میان همچو غرو

□ ایران، به معنی ایرانیان (ب ۱۲۶۱؛ نیز نک: ب ۳۲۹۸):

همه صف کشیدند بهر نبرد بدان تا ز ایران برآرند گرد

□ دریا، به معنی رود (ب ۲۰۱۳، نیز نک: ب ۱۶۱۷):

همه مرز خرگاه و کشمیر و هند سراسر چنان تا به دریای سند

□ روان‌خواره، به معنی درنده (ب ۲۰۸۹):

از آن هولناکی روان‌خواره‌ای دژآگاه دیوی و پتیاره‌ای

□ کنج، به معنی لب برای حیوانات بزرگ مانند شتر؛ لُفج (ب ۴۸۱۷، نیز نک: ۲۱۵۰):

دو چشمش چو دو چشمه پر ز خون فروهشته لب‌ها چو کنج هیون

□ یشک، به معنی دندان نیش حیوانات، به ویژه گراز و شیر (ب ۲۱۵۲؛ نیز نک: ب ۳۴۳۷، ۴۷۷۰):

ز انگشت او ناخنانی دراز برُسته فزون‌تر ز یشک گراز

□ زوش، به معنی خشمناک، به ویژه صفت دیو (ب ۵۰۵؛ نیز نک: ب ۲۲۴۰، ۴۹۵۰، ۴۹۶۰):

به چاره خردمند بسیار هوش به بند اندرآرد سر دیو زوش

□ دنان، به معنی خشمناک و جوشان (ب ۲۹۶۱؛ نیز ب ۵۱۲۳):

بغلطید در خاک نعره‌زنان همی‌کند کوهِ گران را دَنان

□ گریغ، به معنای گریز (ب۴۱۸۸؛ نیز نک: ب۵۶۲، ۲۹۸۵، ۴۸۷۲):

نه مردی به کارست و نی گرز و تیغ نه راه امید و نه راهِ گریغ

□ گوازه، به معنی ریشخند (ب۸۶۱):

تو با من گوازه بگویی سخن؟! ببین گرز و تیغ سرافشان من!

□ خاوران، به معنی غرب و محل غروب خورشید (ب۳۳۱۹):

چو خورشید بر خاوران زرد گشت شتابان سوی لشکر آمد ز دشت

□ تیر، مجاز از پاییز و دی مجاز از زمستان (ب۴۹۳۰):

چو بخشایش و داد یزدان بود بهار و دی و تیر یکسان بود

□ روانی، به معنای سریع و زود:

چو این گفته بشنید سرگشته‌رای بتندید و آمد روانی به جای

□ داوری، به معنی ستیزه (ب۱۰۹۸؛ نیز نک: ب۲۳۱):

ترا گاو مردی به چرم اندرست از آنت چنین داوری در سرست

برخی ویژگی‌های دستوری

□ باز (حرف اضافه)، به معنی «به» و «به سوی» (ب۳۸۲۳):

دگر کار امروز را بی‌گمان اگر بخردی باز فردا ممان

می‌گوید: اگر بخرد هستی کار امروز را برای فردا مگذار. در مصراع دوم فعل ماندن در معنی متعدی به کار رفته است.

□ ماندن، به صورت متعدی در موارد متعدد، به معنی گذاردن و باقی گذاردن (ب ۲۲۱؛ نیز نک: ب ۲۲۸، ۸۱۸، ۱۴۴۹، ۱۷۲۱ و بیت‌های دیگر):

که از شهرِ توران بدین بوم و بر نمازم که باشد کسی را گذر

همچنین است فعل سوختن به معنی سوزاندن (ب ۳۶۹۱):

برافروخت با عود و آن را بسوخت ز ناگاه روی هوا برفروخت

نیز باریدن به معنای باراندن:

برو بر ببارید بارانِ مرگ چنان چون ببارد بهارانِ نگرگ

□ یای شرطی، در جمله‌های شرطی، به دنبال افعال می‌آید:

که گر بدگنش دشمنِ بدگمان نشستی بر آن بوم و بر سالیان،
نبودیش جز کوهِ خارا به دست نه نیز آمدی برشما هم شکست

(ب ۴۳۹-۴۴۰)

اگر من بدین آرزو دارم جهان را به گوهر بینبارم

(ب ۲۷۳۵)

□ نشانه استمراری «همی» و «یای» استمراری:

گرفتی و خوردی همان جایگاه بدین سان همی‌رستی او سال و ماه

(ب ۲۱۵۵)

که چون نیزه بر سینه‌ی یک زدی ز پشت دگر یک همی رگ زدی

(ب ۲۵۸۶)

سه روزش همی داشت مهمانِ خویش بر سرفرازان و یارانِ خویش

(ب ۲۷۱)

یکی پیل جنگی بُد از پیشِ صف زمین را همی سوخت از تاب و تَف

(ب ۸۷۴)

البته نشانه «می» استمراری هم به کار رفته است، ولی کمتر از «همی».

□ یاء برای بیان خواب و رؤیا (ب ۱۳۱۱):

در آن شب به تقدیرِ پروردگار به خواب اندرون زالِ به‌روزگار،
چنان دید در خوابِ روشن‌روان که بر جانبِ کشورِ هندوان،
ابر بُرزکوهی بُدی رزم‌ساز سپاهش سراسر ازو مانده باز

□ گر به معنی یا (ب ۴۲۲۲؛ نیز نک: ب ۴۲۵۸ و جاهای مختلف دیگر):

به زنهار نزدیک ما آمده‌ست گر از دادگر رهنما آمده‌ست

□ کلمات مشدد: چپ و زراست (ب ۹۱۸، ۳۹۳۵)؛ پَر (ب ۵۱۴۳)؛ پرنده (ب ۲۸۶۴)؛ بدرید (ب ۱۴۹۱)؛
پشه (ب ۳۴۷)؛ بیرند (ب ۱۶۴۷)؛ خوشی (ب ۲۱۰۹)؛ کم و بیش (ب ۲۳۸۰) و بسیاری دیگر.

□ الف اطلاق:

فراوان ثنا گفت سیمرغ را که باشی همیشه به نیک‌اخترا

(ب ۳۷۵۰)

دهم دختر خویشتن مر ترا به نیکی بباشی و خرم‌سرا

(ب ۱۱۳۴)

□ رای زائد که نمونه‌های اندکی در شاهنامه دارد (مثلاً نک: ج ۱، ص ۶۵۲، ب ۳۵۲)، ولی در
متن ما بیشتر به کار رفته است:

شاه هندوان را هم اندر زمان
برهنه سر و پا به بند گران،
چو آمد به نزدیک رستم فراز
زمین را ببوسید و کردش نماز

(ب ۱۴۶۲-۱۴۶۳)

که اکنون بر لشکر ره نمای
چو خواهی که ماند سرت را به جای

(ب ۴۳۲۱)

□ کجا، به معنی که (حرف ربط و موصول)، مانند شاهنامه فراوان به کار رفته است:

گروهی کجا پیلگوشان بدند
به مردانگی سخت کوشان بدند

(ب ۲۴۹۵)

همان بد به گیتی چه چیزست نیز
کجا زو خرد باشد اندر گریز؟

(ب ۲۶۸۲)

□ آش، ضمیر متصل فاعلی:

بشد پرده‌دار و بگفتش به شاه
که آمد فرستاده‌ای با کلاه

(ب ۷۴۳)

چو دیدش همایون یل پهلوان
بگفتش به گردان و نام‌آوران

(ب ۱۲۷۰)

گرفتش بر و یالِ گردِ دلیر
زیر دیوِ جنگی، سپهد به زیر

(ب ۴۸۳۴)

□ یکی، پیش از اسم برای نکره ساختن آن که در این منظومه مانند شاهنامه فراوان به کار رفته است: یکی چاره‌جوی (ب ۱۶۴۸)؛ یکی تیر (ب ۱۴۴۵)؛ یکی پیشگاه (ب ۴۵۷۷)؛ یکی دود و گرد (ب ۴۶۴۱) و جز آنها. یکی + اسم + یای نکره: یکی نامه‌ای (ب ۴۸۷)؛ یکی

چاره‌ای (ب۱۶۴۸)؛ یکی لشکری (ب۷۱۵) و جز آنها.
یکی به عنوان قید تأکید، به معنی یکباره، یکسر:

سرانجام گُردِ دلاور ز جای برآمد یکی تند بفشرد پای

(ب۴۳۱۴)

و به معنی زمانی، لحظه‌ای:

پدید آمد آن شاه را آرزوی که بیند یکی چهرِ آن نام‌جوی

(ب۴۶۳۹)

□ مفعول بی واسطه (مر... را): در این متن مانند شاهنامه و متون نظم و نثر کهن دیگر پیش از مفعول «مر» و پس از آن «را» به کار رفته است، از جمله: کنون آزمایش کنم مر ترا (ب۱۱۴۳)؛ نبودش مر آن رزم را آرزوی (ب۱۸۷۳)؛ چو شبرنگ سرکش مر او را بدید (ب۳۲۶۵)؛ چو از دور مر پهلوان را بدید (ب۲۳۲۲). گاهی مفعول بدون نشانه «را» آمده است: مر آن نامه بنهاد نزدیک او (ب۲۶۲)؛ که آباد بادا مر این تار و پود (ب۲۱۳۱)؛ خردمند خواند مر آن دیو غول (ب۴۸۱۴).

□ مر + فاعل یا مسندالیه:

از آن پرِ سیمرغ مر زالِ زر دو پرشاخ داده بدان نامور

(ب۳۶۸۶)

□ مفعول با واسطه یا متمم. در متن ما، باز هم مانند متون کهن فارسی، متمم با دو حرف اضافه آمده است:

بر ... پر: بیستند بر گردگه بر کمر (ب۳۳۷۵)؛ برو بر نگاریده شیر و ستور (ب۲۸۸۶)؛
برو بر نگونسار زین خدنگ (ب۳۲۸۷).

به ... پر: به ما بر ازین گونه رنج و بلاست (ب۳۱۴۸)؛ به فتراک زین بر کیانی کمند
(ب۳۲۴۲)؛ سپهبد بیامد به تن بر زره (ب۳۴۵۱).

به ... اندر: به دل اندرش مهرِ آن دل‌نواز (ب۴۳۸۰)؛ به دل اندر اندیشه کردن گرفت
(ب۱۶۲۹)؛ به بی‌کامی اندر بدن شادکام (ب۲۶۶۱)؛ به ناکامی اندر غریوان مشو (ب۲۷۰۱).

به ... اندرون: به چنگ اندرون استخوان داشتند (ب ۲۹۸۴)؛ به چنگ اندرون تیغ هر سو روان (ب ۳۰۰۸)؛ نبینی بدو اندرون آب و خاک (ب ۳۰۳۸)؛ مر این‌ها که بینی به شهر اندرون (ب ۳۱۴۷).

به ... در: گوان را به تن در بجوشید خون (ب ۳۸۶۹)؛ که تنها ز مردی به دژ در شده‌ست (ب ۴۱۵۳)؛ به هر راستی در کژی آورند (ب ۴۵۱۴).

به ... درون: به نامه درون این چنین کرد یاد (ب ۵۲۶۴)؛ به کوشش درون بود با پهلوان (ب ۳۹۳۹)؛ به دریا درون بادبان برفراخت (ب ۳۹۹۶).

در ... درون: در آهن درون چون گه بیستون.

□ ضمیر او و وی برای غیر ذی‌روح (ب: ۳۵۳۰-۳۵۳۱)

یکی خوش سرا دید آراسته ز پیروزه و لعل پیراسته
ز زر اندرو دید بسیار خُم که در وی شدی مرد با اسپ گم

رباطی‌ست در وی (گیتی) گشاده دو در (ب ۳۷۹۰).

۶. شعر فرامرنامه بزرگ

الف. تأثیر از شاهنامه: چنانکه گفتیم فرامرنامه مانند منظومه‌های پهلوانی پس از فردوسی، از شاهنامه تأثیر پذیرفته است و این تأثیرپذیری نشان می‌دهد که سراینده فرامرنامه، شاهنامه را نیک خوانده و از جهات گوناگون از آن الهام گرفته است. بیت‌های زیر را در هر دو متن با یکدیگر بسنجید:

□ به نام نکور و که تن مرگ راست نترسد ز مرگ آنکه او نام خواست

(فرامرنامه، ب ۲۵۳۴)

بدان ای برادر که تن مرگ راست سر رزم‌زن سودن ترگ راست

(فردوسی، ج ۱، ص ۲۹۶)

- به هامون چو در گرد کردی شتاب
شدی کوه پولاد دریای آب
(فرامرنامه، ب ۳۹۳۴)
- شود کوه آهن چو دریای آب
اگر بشنود نام افراسیاب
(فردوسی، ج ۴، ص ۱۹۴)
- وفا دارد و مهر و رای و خرد
روانش به دانش همی‌پرورد
(فرامرنامه، ب ۴۵۵۱)
- چنان دان که هرکس که دارد خرد
به دانش روان را همی‌پرورد
(فردوسی، ج ۷، ص ۲۲۶)
- چنان گشت گردون ز گرد سپاه
که خورشید بر چرخ گم کرد راه
(فرامرنامه، ب ۱۱۵۷)
- خروشی برآمد از ایران سپاه
که خورشید بر چرخ گم کرد راه
(فردوسی، ج ۴، ص ۳۶۱)
- از آواز اسپان و جوش سپاه
همی ماه بر چرخ گم کرد راه
(فردوسی، ج ۴، ص ۲۹۳)
- ندیدند و نشنیده باشند نیز
به شمشیر و خنجر پر آمد قفیز
(فرامرنامه، ب ۳۴۹۶)
- بر این کار بگذشت یک هفته نیز
ز جادو جهان را پر آمد قفیز
(فردوسی، ج ۲، ص ۲۳۰)

مقایسه دو توصیف تیراندازی زیر، اولی از فرامرنامه بزرگ (تیرافکنی فرامرز به پرنده غول آسا) و دومی از شاهنامه (تیرافکنی معروف بهرام چوبین به ساوه شاه)، نشان می دهد که سراینده فرامرنامه زیر تأثیر بیت های شاهنامه بوده، ولی خود نیز کوشیده است تا نوآوری های جالبی را عرضه کند، ولی چنانکه ملاحظه می شود، تفاوت میان آنها، از زمین تا آسمان است:

فرامرنامه، ب ۲۸۷۳-۲۸۷۶:

خدنگی سیه پر جوشن گذار	کجا کوه ازو خواستی زینهار،
نهاد از بر چرخ و برزد گره	دهان خدنگش برآمد به زه
چو چپ راست شد راست آورد خم	شد ابروی چرخ از نهیش دژم
چو با گوش تنگ اندر آورد شست	چو ماهی خدنگی ز شستش بجست

فردوسی، ج ۷، ص ۵۴۰:

خدنگی گزین کرد پیکان چن آب	نهاده بر او چار پر عقاب
بمالید چاچی کمان را به دست	به چرم گوزن اندر آورد شست
چو چپ راست کرد و خم آورد راست	خروش از خم چرخ چاچی بخاست
چو سوفارش آمد به نزدیک گوش	ز شاخ گوزنان برآمد خروش
چو بوسید پیکان سرانگشت اوی	گذر کرد از مهری پشت اوی

چنانچه خواهیم درباره ارزش شعری فرامرنامه بزرگ داوری کنیم، باید بگوییم بخش هایی از این منظومه شعرهای استواری دارد، اما فروتر از گرشاسب نامه و در ردیف بهمن نامه و کوش نامه و برتر از فرامرنامه کوچک است. فرامرنامه بزرگ هر چند توصیف های بسیار زیبایی دارد، اما به لحاظ تکنیک های داستان سرایی به پای بهمن نامه و کوش نامه نمی رسد. برای نمونه بنگرید به یکی از توصیف های حماسی شاعر در وصف فرامرز پیش از نبرد او با ازدها (ب ۳۲۴۳-۳۲۴۶):

خدنگش ز ترکش برآورد پر	ز بیمش دل کوه زیر و زیر
------------------------	-------------------------

به دست اندرون خنجر چارشاخ
 به زین اندرون گرزّه گاوسار
 به بند کمر تیغ زهرآبگون
 ازو تنگ گشته جهان فراخ
 خلیده ازو زهره روزگار
 چو از بُرزکوه ازدهای نگون

و یا توصیف سیه دیو (ب ۲۱۴۶-۲۱۵۰):

یکی دیو بُد اندر آن مرز و بوم
 ازین دیوچهره به بالا چو ساج
 دو دیده به مانند دو چشمه خون
 دو گوشش فزون از دو گیلی سپر
 دهانش چو غاری بُد از سنگ پر
 که در چنگ او خاره گشتی چو موم
 دو دندان به ماننده در و عاج
 دو بینی چو دو کشتی سرنگون
 همی آتش آمد ز کامش به در
 در آویخته لب چو کنج شتر

همین دیو که دختر زیبای شاه کهیلا را در اسارت خود داشت، به دست فرامرز و در حضور دختر کشته می‌شود. دختر شاه کهیلا پس از رهایی، بر فرامرز سخت عاشق می‌شود و از طریق دایه خود بدو چنین پیغام می‌دهد (ب ۲۲۹۷-۲۳۰۴):

از آن‌گه که دیدم ترا در نبرد
 خیال تو در چشم من جای کرد
 دلم بسته پالهنگ تو شد
 به چشمم که دیده ست گوپال تو
 نشان سنان تو دارد دلم
 همان تیر کز شست آمد نخست
 خروشت هنوزم به گوش اندرست
 روانم به مهرت درآمد ز پای
 ز من دور شد خواب و آرام و خورد
 به یکبار دل نزد تو رای کرد
 خرد فتنه هوش و سنگ تو شد
 بر و ساعد و بازو و یال تو؟!
 ز سودای عشق تو پا در گلم
 نشانه تو گفתי دل من بجست
 مرا گرد اسپ تو چون افسرست
 مرا نزد خود یک زمان ره نمای!

نمونه دیگر از توصیف غنایی (ب ۴۳۷۵-۴۳۷۹):

یکی جشنگه ساخت آن پهلوان
 که گفתי برافشانند گردون روان

ز شادی بخندید می در قلدح ز عکسش هوا پر ز قوس قزح
پری‌چهره‌گان دسته گل به دست به کف ساغر می، همه نیم‌مست
رخ لاله‌گون از عرق پر گلاب چو بر برگِ نسرين چکیده شراب
بنالید ابریشم زیر زار ز آواز او مست شد هوشیار

اما این توصیف‌ها بر خلاف آنچه در شاهنامه می‌بینیم، گاهی بیش از حد لازم گسترش می‌یابند و در جریان اصلی داستان وقفه می‌افکنند.

ب. مبالغه: مبالغه در ذات شعر حماسی است و در شاهنامه این مبالغه‌ها با جادوی کلام فردوسی، کمتر رنگ غیرواقعی خود را به رخ خواننده می‌کشد. برای نمونه، هنگامی که شاعر می‌گوید (ج ۴، ص ۱۹۴):

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

آنچه در پیش روی خواننده قرار می‌گیرد بی‌باکی و هراس‌افکنی افراسیاب است. چه بسا خواننده به این امر غیرواقعی فکر نکند که چگونه کوه آهن به دریای آب تبدیل می‌شود. مبالغه‌های فرامرزنامه بزرگ گاهی گوش‌نواز و دلنواز است و به سخن فردوسی نزدیک می‌شود، ولی در بسیاری جاها این مبالغه‌ها به حدی باورناپذیر به نظر می‌رسند که ذهن خواننده بیشتر متوجه محتوا و مدلول اصلی مبالغه می‌شود تا منظور اصلی پیام. برای نمونه بنگرید به دو بیت زیر:

شد از سم اسپان دل کوه چاک پراکنده شد بر رخ شید خاک
چنان شد ز گرد سپه روی آب که در وی تگاور دویدی به تاب

شاعر در بیت یکم زیر تأثیر بیت‌های مشابه در شاهنامه (ج ۲، ص ۲۳۵؛ ج ۳، ص ۲۸، ۱۴۹ و جاهای دیگر) است، ولی در بیت دوم چون خواسته است از زیر تأثیر شاهنامه خارج شود و دست به نوآوری بزند، از هدف اصلی دور افتاده است. خواننده در همان بیت اول انبوهی گرد و خاک ناشی از حرکت اسبان نبرد را دریافته و به بیت دوم که می‌رسد ذهنش متوجه مدلول واقعی پیام می‌شود تا انبوهی گرد و خاک نبرد. گذشته از این، این اغراق که گرد و خاک نبرد آنقدر فشرده بود که روی دریا نشست و دریا را به خشکی تبدیل کرد، چندانکه

تگاور می‌توانست بر روی آن بدود، زیادی اغراق‌آمیز است و بیشتر اعجاب‌انگیزی است تا مبالغه حماسی. البته ناگفته نماند که سراینده فرامرنامه بزرگ، در بسیاری جاها خوش ذوق و سخنور خوبی است. بیت‌های مبالغه‌آمیز زیر از آن جمله‌اند:

ز گُزشِ دلِ آسمان چاک شد ز گردشِ فلک روی در خاک شد

(ب ۸۵۰)

چنان در شب تیره کردی گذر که از نآمده روز رفتی به در

(ب ۱۸۹۰)

چو از بحر الماس خون شد روان روان گشت با خون ز تن‌ها روان

(ب ۵۶۷)

ز تیغش زمین سربه‌سر نم گرفت ز گردِ نبردش فلک خم گرفت

(ب ۲۴۶)

و یا در توصیف دژ طورگ (ب ۲۴۳):

چنان بود بر چرخ بررفته تنگ که رخسار مه را شخودی به سنگ

ج. پیش‌درآمد نگارش نامه‌ها: یکی از مواضعی که سراینده فرامرنامه بزرگ قدرت سخنوری خود را به رخ می‌کشد، بیت‌های پیش از آغاز متن نامه‌هاست. در این گونه موارد در شاهنامه از یک بیت و در نهایت دو بیت تجاوز نمی‌کند، ولی اسدی طوسی در گرشاسب‌نامه به توصیف شاعرانه حرکات دبیر که چگونه قلم برمی‌دارد و درون جوهر می‌زند و بر صفحه سپید می‌نویسد، سخت علاقه نشان می‌دهد و سراینده فرامرنامه نیز بیشتر زیر تأثیر اوست تا فردوسی. در زیر نمونه‌ای از هر سه متن پیش روی شماست تا خود با یکدیگر بسنجید:

فردوسی، ج ۵، ص ۳۸:

چو قرطاس را جامهٔ خامه کرد به هیشوی، میرین یکی نامه کرد

اسدی طوسی، ص ۷۷:

دبیر از قلم ابر انقاس کرد سخن در و اندیشه الماس کرد
درخت گل دانش از جوی مشک همی کاشت بر دشت کافور خشک

فرامرنامهٔ بزرگ: ب ۴۴۳۹-۴۴۴۳:

یکی نامه فرمود با رای و هوش پر از مهر نزدیک فرطورتوش
چو ماهی برآمد ز دریای مُشک گذر کرد بر روی کافور خشک
بیست از بر کاغذ ابری چو قار ببارید ازو گوهر شاهوار
نخستین که بنهاد سر بر زمین گرفت آفرین از جهان آفرین

د. جناس تام: سرایندهٔ فرامرنامهٔ بزرگ زیر تأثیر بیت‌هایی از شاهنامه به استفاده از جناس تام علاقهٔ ویژه‌ای دارد و با این نوع جناس بیت‌های نسبتاً زیبایی را خلق کرده است:

چو از بحر الماس خون شد روان روان گشت با خون ز تن‌ها روان

(ب ۵۶۷)

به اندیشه بفرکند نزدیک رای بدان تا چه بیند از آن کار رای

(ب ۱۶۳۴)

گذر کرد باید به ریگ روان همه درد جانست و رنج روان

(ب ۴۸۵۵)

فرستاده با خرّمی بازگشت کبوتر بُد از فرّ شه باز گشت

(جناس مرکب: ب ۲۰۲۱)

یکی ماه‌روی‌ست نام «آرزوی» مرا خاست در دل بسی آرزوی

(ب ۴۴۷۰)

که ای برتر از دانش و عقل و جان تویی آفریننده انس و جان

(ب ۴۸۵۵)

ه. ضرب‌المثل: در فرامرنامه بزرگ چند مثل جالب به کار رفته است:

□ «که نیکی کن آنگه به جیحون فکن»:

که هر کس که او تخم نیکی بکاشت
از ایدر نشد تا برش برنداشت
چنین گفت دانای نیکوسخن
که نیکی کن آنگه به جیحون فکن

(ب ۳۳۹۴-۳۳۹۳)

مصراع «که نیکی کن آنگه به جیحون فکن» نشان می‌دهد که ما با یک مثل یا داستان رو به رو هستیم که صورتی مشابه آن پیشتر در گرشاسب‌نامه (اسدی طوسی، ص ۲۳۶) نیز آمده است:

به گیتی به جز دست نیکی مبر
که آید یکی روز نیکی به بر
بسی جای‌ها گفته‌اند این سخن
که کن نیکویی و به جیحون فکن

گویا این مثل به صورتی که در این دو کتاب دیده می‌شود، در جای دیگری نیست و بر ما معلوم نیست که سراینده فرامرنامه بزرگ در سرودن بیت‌های بالا به این دو بیت اسدی نظر داشته است یا نه؛ محتمل‌تر این است که هر دو شاعر آن را بر اساس منابع خود به نظم آورده باشند. به هر روی، مصراع «که نیکی کن آنگه به جیحون فکن» بلافاصله این بیت معروف سعدی (ص ۱۰۹۵) را که مثل سائر شده است، فریاد ما می‌آورد: تو نیکی می‌کن و در دجله انداز / که ایزد در بیابانت دهد باز. در کتاب قابوس‌نامه منشأ این مثل، به صورتی که در بیت سعدی آمده (با نویسش دجله)، به روزگار متوکل خلیفه عباسی نسبت داده شده است (عنصرالمعالی، ص ۳۰-۳۳)، ولی صورتی از این مثل که در گرشاسب‌نامه و فرامرنامه بزرگ دیده می‌شود احتمالاً برگرفته از متن‌های مشهور آنهاست و این متن‌های مشهور نیز به

نوبه خود از متونی به پهلوی سرچشمه می گرفته که اصل این متون نیز به دوران ساسانی تعلق داشته است. بنابر این، سراینده فرامرنامه نه می توانسته به بیت سعدی نظر داشته باشد نه به داستان مذکور در قابوس نامه. به گمان ما، مثلی با مضمون نیکی را در آب افکندن و آنگاه پاداش آن را دریافتن، سالها پیش از سعدی و مؤلف قابوسنامه نزد ایرانیان رواج داشته و منشأ آن نیز به اندرزنامه های پهلوی می رسیده است. بعدها در دوره اسلامی که ریشه داستانی مثل «که نیکی کن آنگه به جیحون فکن» فراموش شده، قصه متوکل عباسی را برای آن ساختند.

□ به رزم اندر اندیشه باید نخست که ناید سبو یکسر از جو درست

(ب ۳۲۱۳)

ما نتوانستیم ارتباط «به رزم نخست اندیشه کردن» را با «سبو یکسر از جو درست نیامدن»، به درستی دریابیم.

□ پسری که کین پدر را نخواهد، سرشتش از آب پاک نیست (ب ۸۹-۹۱):

یکی داستان زد سزاوار گی	که پور سرافراز فرخنده پی،
به کین پدر گر نباشد به درد	دلش نرم گردد به خواب و به خورد،
نباشد سرشت وی از آب پاک	ورا تیغ ترگست و تاجست خاک

□ مرد خردمند از بیداد و کین کرانه پذیرد (ب ۷۲۱-۷۲۲):

یکی داستان دارم از شاه یاد	به اندرز بر من زبان برگشاد:
که مرد خردمند پاکیزه دین	کرانه پذیرد ز بیداد و کین

□ مرد نامجوی از پیکار شیر ژیان نترسد (ب ۱۰۲۴-۱۰۲۵)

یکی داستان گفت مرد دلیر	چو روی اندر آورد با نره شیر،
که چون نام مردی گزیند جوان	نترسد ز پیکار شیر ژیان

□ دام افکن نخست خود در دام می افتد (ب ۱۲۸۷-۱۲۸۹):

یکی داستان زد بدین سالخورد
 هشیوار دارندۀ کارکرد:
 هر آنکس که افکند دامی به راه
 نخستین خود افتد در آن دامگاه
 به بیداد چون بر رهی چه گنی
 سر بخت خود را در آن افکنی

□ خصم گریزنده به از خصم ستیزنده (ب ۱۸۹-۱۸۲۰):

سپهبد یکی داستان کرد یاد
 که از پیش ما دشمن بدنژاد،
 چو کشته نباشد، گریزنده به
 گریزنده خصم از ستیزنده به

□ از شیر جز بچه شیر نزاید (ب ۳۴۴۶):

بدین داستان زد جوان دلیر
 که از شیر ناید به جز بچه شیر

□ گاو چیزی به چرم اندر بودن (معلوم نبودن آینده آن چیز؛ ب ۱۱۹۸؛ قس: فردوسی، ج ۳، ص ۲۱۸؛ ج ۴، ص ۴۳۹):

ترا گاو مردی به چرم اندرست
 از آنت چنین داوری در سرست

□ پای به اندازه گلیمت بکش (ب ۲۲۷):

□ ز من بشنو این پند پر ترس و بیم
 تو چندان بکش پا که باشد گلیم

ناتندرستی برخی بیت‌ها

در فرامرزنامه بیت‌های سستی هم دیده می‌شود که گاهی خواننده در شگفت می‌ماند سراینده‌ای که آن بیت‌های خوب را در بخش‌های دیگر منظومه می‌سراید، چگونه ممکن است چنین بیت‌های ناتندرستی نیز بسراید. از این رو، همه جا ما مطمئن نیستیم که این گونه بیت‌ها در طول نزدیک به هفت قرنی که طی آن نسخه‌ای از این منظومه در دست نیست، از تصرف کاتبان مصون مانده باشد، از آن جمله است:

□ جابه‌جایی نابه‌جای اجزای جمله. در وصف کلان‌کوه (۴۰۱۰):

یکی کوه باشد که چرخ برین
 ازو برگزشته ز روی زمین

می خواهد بگوید کلان کوه از روی زمین از چرخ برین برگزیده است.

ور از گفته من بیچی تو سر نمانم که باشد تنت را به سر

(ب ۲۲۸)

□ در بخشهای پیشین از «را»ی زائد سخن گفتیم، در چندین بیت دیگر رای مفعول بی واسطه در جای خودش به کار نرفته است:

چو آمد به نزد فرامرز گرد گران سنگ بالای سر را ببرد

(ب ۲۱۸۴)

گران سنگ را بالای سر ببرد.

سپهدار ایشان نبود آگهی بکردند کشور ز ما را تهی

(ب ۳۹۰۰)

کشور را ز ما تهی بکردند.

به کشتی درآمد خود و سرکشان بر افراخت ملاح را بادبان

(ب ۲۴۴۹)

ملاح بادبان را برافراخت.

□ برخی بیت‌های دیگری که تا اندازه‌ای ناتندرست می‌نمایند:

بر آن بر نیاید ز دانش کند ز یزدان ستودن روانش کند

(ب ۲۸۰۶)

که گرچند رامش خوش و خرم است به اندیش دل پر خرد در غم است

(ب ۵۱۶۷)

۷. نسخه‌های فرامرنامه بزرگ

نسخه‌های موجود از فرامرنامه را می‌توان به دو گروه بزرگ تقسیم کرد: یکی نسخه‌های مستقل که حدود ۵۵۰۰ بیت دارند (تحریر بلندتر) و دیگری نسخه‌هایی که به شاهنامه در پادشاهی کیخسرو افزوده شده‌اند. تحریر دوم کوتاه‌تر است و خلاصه‌ای است از حدود یک سوم بخش آغازین فرامرنامه که مشتمل است بر حدود ۸۳۰ بیت. گذشته از این، در بسیاری جاها متن تحریر کوتاه‌تر با متن تحریر بلندتر متفاوت نیز هست. در زیر نخست هر دو گروه از نسخه‌های موجود فرامرنامه را به اختصار معرفی می‌کنیم و پس از آن بحث خود را پی می‌گیریم:

تحریر یکم: نسخه‌های مستقل

۱. نسخه کتابخانه دستور مهرجی رانا در نوساری هند، ش ۶۵، مورخ ۹۵۹ یزدگردی/۱۵۸۶-۱۵۸۷ م، ۲۲۵ برگ (Dhabhar 1923a, P. 91, No. 65).
 ۲. نسخه کتابخانه ایندیا آفیس در لندن که اکنون در کتابخانه بریتانیاست، به نشان MS RSPA 176، مورخ ۱۱۶۶ق/۱۷۵۲م، کتابت در نوساری، ۱۹۴ برگ، ۵۴۳۹ بیت (Ross and Browne 1902, PP. 107-08; van Zutphen 2014, PP. 303-07).
 ۳. نسخه کتابخانه ایندیا آفیس در لندن به نشان MS IO Islamic 3263 (IO)، بی‌تاریخ (حدود اواخر قرن ۱۷م)، کتابت شاید در اصفهان. این نسخه مشتمل است بر فرامرنامه بزرگ، فرامرنامه کوچک و شبرنگ‌نامه که به شاهنامه‌ای ناقص پیوست شده است، ۴۵۶ برگ، فرامرنامه بزرگ: ۸۶ برگ، برگ‌های ۳۶۸-۳۹۶ پ، ۴۰۶-۴۱۳ پ، ۴۵۰-۴۵۶ ر؛ ۴۱۱۵ بیت (Ethé 1903, P. 551; van Zutphen 2014, PP. 307-14).
 ۴. نسخه کتابخانه ملّا فیروز در بمبئی هند، به شماره ۲۲، ۱۲۴۴ یزدگردی/۱۸۷۴ م (Brelvi and Dhabhar 1917, P. xxxii, No. 22).
 ۵. نسخه مؤسسه شرق‌شناسی کاما، ش ۷۶، ۱۸۷ برگ، بی‌تاریخ (Dhabhar 1923b, P. 151, No. 76).
 ۶. چاپ سنگی فرامرنامه به کوشش رستم پسر بهرام سروش تفتی، بمبئی، مطبوعه فیض‌رسان، ۱۳۲۴ق، فرامرنامه بزرگ: ص ۱۵۷-۴۵۰.
- تحریر دوم: نسخه‌های شاهنامه که فرامرنامه بزرگ را در خود دارد.
این تحریر کوتاه‌تر در پایان بخش داستان عرض کردن کیخسرو (ج ۳، ص ۲۴، ۳۵۴) به شاهنامه افزوده شده است:

۱. نسخه شاهنامه، کتابخانه عمومی نیویورک در آمریکا، همراه با فرامرزنامه، گرشاسب‌نامه و برزونا، از مجموعه نسخه‌های فارسی اسپنسر، با نشان Spencer, Pers. MS 3، مورخ ۱۰۲۵/ق/۱۶۱۶م، کتابت: شاید در اصفهان، ۶۰۸ برگ؛ فرامرزنامه بزرگ: ۴ صفحه (۱۶۴-۱۷۲پ)، ۷۴۶ بیت (Schmitz 1992, PP. 99-105).

۲. نسخه شاهنامه، کتابخانه ملی سنت پترزبورگ در روسیه، همراه با فرامرزنامه، بهمن‌نامه و برزونا، به نشان MS PNS 65، مورخ ۱۰۳۹/ق/۱۶۳۰م، ۶۲۷ برگ، فرامرزنامه بزرگ: ۱۰ صفحه (۱۶۵-۱۷۰پ)، ۳۸۲ بیت (Gjuzaljan and Djakonov 1934, PP. 65-71, No. 17).

۳. نسخه شاهنامه، کتابخانه دولتی برلین در آلمان، همراه با فرامرزنامه و برزونا، به نشان MS or. Fol. 4252، مورخ ۱۰۴۲/ق/۱۶۳۲م، ۵۹۷ برگ، فرامرزنامه بزرگ: ۲۰ صفحه (۱۹۴-۲۰۳پ)، ۸۳ بیت (Stchoukine et al 1971, PP. 109-10, NO. 39).

۴. نسخه شاهنامه، کتابخانه ملی سنت پترزبورگ در روسیه، همراه با فرامرزنامه، گرشاسب‌نامه، بهمن‌نامه و برزونا، به نشان MS Dom 333، مورخ ۱۰۶۱/ق/۱۶۵۱م، کتابت در مشهد، ۸۷۵ برگ، فرامرزنامه بزرگ: ۲۲ صفحه (۳۲۰-۳۳۱پ)، ۸۳۰ بیت (Gjuzaljan and Djakonov 1934, 72-78, No. 18).

۵. نسخه کتابخانه سالار جنگ در حیدرآباد هند، به نشان Salar Jung Lib. Nm. 929 (1114/2)؛ این نسخه، شاهنامه را در بر ندارد و به ترتیب مشتمل است بر پنج منظومه پهلوانی بهمن‌نامه، تحریر کوتاه‌تر فرامرزنامه بزرگ، برزونا، کهن، سام‌نامه و گرشاسب‌نامه؛ مورخ قرن ۱۱/ق/ حدود ۱۶۰۰م، ۳۰۸ برگ، فرامرزنامه بزرگ: صفحه ۱۲۰-۱۳۲، ۸۴۳ بیت (Ashraf 1966, P. 18).^۱

از میان نسخه‌های بالا، سه نسخه از گروه تحریر یکم مبنای تصحیح قرار گرفته و از پنج نسخه تحریر دوم (کوتاه‌تر) که اساساً تحریر متفاوت دیگری است، صرف نظر شده

۱. فان زوتفن بر اساس اطلاعات مندرج در فهرست این کتابخانه، نخست بر اساس شمار برگ‌های آن، تصور می‌کرد که این نسخه همان تحریر بلندتر فرامرزنامه بزرگ است (van Zutphen 2014, PP. 283, 329-30)، ولی زمانی که این نسخه به دست او رسید، دریافت که به خانواده نسخه‌های تحریر کوتاه‌تر تعلق دارد و بخش کهن برزونا به دنبال آن درج شده است. از این رو، در مورد برخی نسخه‌های دیگری که در کتابخانه‌های هند نگهداری می‌شود، پیش از بررسی کامل آنها، نمی‌توان اطمینان یافت که به واقع به کدامیک از تحریرهای فرامرزنامه بزرگ تعلق دارند. همه شش نسخه از تحریر بلندتر و یک نسخه از تحریر کوتاه‌تر (شماره ۲) به اختصار در de Blois 1994, P. 573 و همه نسخه‌های بالا به تفصیل در van Zutphen 2014, PP. 281-284, 303-332 معرفی شده‌اند؛ برای عنوان‌های هر دو تحریر فرامرزنامه بزرگ، نک: بیوست چهارم همین کتاب.

است؛ فقط در دو جا (ب ۸۵۵-۸۵۶ و ۱۶۸۰) که نویسش‌های نسخه‌های مبنای کار ما به هم ریخته یا تباه شده بودند، از برخی نسخه‌های تحریر دوم بهره برده و در پانویست نیز به آنها اشاره کرده‌ایم. در زیر نسخه‌های مبنای تصحیح ما با تفصیل بیشتری معرفی شده‌اند:

۱. نسخه کتابخانه ایندیا آفیس در لندن که اکنون در کتابخانه بریتانیاست، به نشان MS 176 RSPA، مورخ ۱۶۶۱ ق/۱۷۵۲ م، کتابت در نوساری، ۱۹۴ برگ، ۵۴۳۹ بیت (نسخه اساس این تصحیح به نشان ر).

این نسخه کامل‌ترین نسخه فرامرنامه بزرگ است و پس از نسخه کتابخانه نوساری^۱ (مورخ ۹۵۹ یزدگردی/۱۵۸۶-۱۵۸۷ م)، کهن‌ترین نسخه تاریخ‌دار تحریر بلندتر محسوب می‌شود. به خط نستعلیق تحریری هندی نوشته شده و بر نخستین صفحه آن، این نوشته‌ها به چشم می‌خورد. تقریباً در وسط، به صورت اریب از پایین به بالا: «این کتاب فرامرنامه کلان است» و در زیر آن: الجز بیست و چهارم مد... (خوانا نیست) و در بالای آن به صورت اریب از بالا به پایین: «روز و شب پیوسته... (دو کلمه خوانا نیست) آتش کنند». بالای آن عدد دوی رومی (II) و بالای آن در گوشه سمت چپ چیزی شبیه «آل» نوشته شده است. عنوان نخستین بخش فرامرنامه در صفحه پشت این برگ چنین است: «به نام ایزد بخشاینده هو بخشایشگر مهربان دادگر دارنده دادار» و در زیر آن: «این کتاب فرامرنامه بزرگ است و توحید ایزد عز و جل و ستایش خرد گوید» و در زیر آن با خطی کم‌رنگ‌تر: «توحید باری تعالی و ستایش خرد می‌گوید».

در پایان نسخه چنین می‌خوانیم:

«فرامرز در هندوان باز ماند	همه روز با رامش و ناز ماند
به دیدار آن هر دو پور جوان	همی بود شادان و روشن‌روان
ابر هندوان شاه بد شصت سال	که در گیتی اندر نبودش همال
از آن پس ورا کشت شاه اردشیر	به خون شه اسفندیار دلیر
چنینست گیتی ز نزدیک و دور	گهی ماتم آرد گهی بزم و سور
گذشت این و نامه ازو باز ماند	بگفتم من آنچه ز دفتر بخواند

۱. ما به‌رغم کوشش‌های بسیار نتوانستیم به کپی این نسخه دست یابیم.

به پایان رسانیدم این داستان بدین زنده شد نام آن راستان
چو زین داستان دل بپرداختم سوی طوس و پیران دگر^۱ تاختم

هزاران درود و هزاران سلام
ز ما بر زراتشت علیه‌السلام

تمت تمام شد کتاب فرامرنامه بن رستم زال سام نریمان از تخم کرشاسپ اثرط، شادی و رامشنی اندر روز روشن راستی ایزد و ماه فرخ و فیروزمند ادری بهشت امشاسفند، سال آدر یک هزار و یکصد از شاهنشاه یزدگر^[د] شهریار^۲ از تخمه ساسان بشهر خجسته ایران، بتاریخ بیست و هشتم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۶۶ هجری، سنوت ۱۸۰۹ کارتک و دی چیئودس^۳ بروز چهارشنبه عطارد، بوقت علی الصبح از عون ایزد بیچون و دادر بیچگون بالجزو ظفر اتمام یافت.

کاتب الحروف من بنده دین وه مازدیسنان بهدین هیرجی ولد هومجی ابن بهرامجی بهایجی شاکر عرف بینواری متوطن قصبه نوساری عمله پرگنه سوبه سرکار سورت، مضاف الصوبه احمدآباد. این کتاب فرامرنامه بزرگ نبشته شد. هرکه این کتاب خواند، بر من بنده آفرین کند و از ما نیز بر جان او هزاران هزار آفرین و انوشه‌روانی باد. تمت تمام شد، کار من نظام شد.

غریق رحمت یزدان کسی باد که کاتب را بالحمدی کند یاد
ز ما نیز از ما به خواننده‌ای بسی آفرین باد از بنده‌ای
نبشته می‌ندانم تا که خواند منم بی‌شک بمیرم این بماند
نبشته بماند سیه بر سپید نویسنده را نیست فردا امید
نبشته بماند به خط سیاه نویسنده گردد به خاک تباه
من نوشتم تا برآید روزگار من نمانم این بماند پایدار
نوشتم من برای یادگاری به شرط آنکه تو ما را یادداری

۱. اصل: دیگر

۲. تاریخ «یک هزار و یکصد» یزدگردی با تاریخ‌های هجری قمری و میلادی داده شده، تطبیق نمی‌کند.

تاریخ درست: «یک هزار و یکصد و بیست و دو»؛ نک: van Zutphen 2014, P. 305

۳. بر اساس تقویم هندو که در گجرات رواج داشت.

هرکه خواند دعایی طمع دارم کردگارم

در پشت آخرین برگ نسخه نوشته شده است:

[شما] را ابیاتی این کتاب شریف پنج هزار و چهارصد و پنجاه و پنج^۱ است

... این نسخه لطیف بیست و چهارم است و اوراق^۲

... لطیفه حنیف یکصد و نود و چهار است، یزدان پناه»

از انجامه این نسخه پیدا است که کاتب از پارسیان (زردشتیان) هند بوده است و از همین رو در بیت آخر که در پایان نسخه‌های شاهنامه، گرشاسب‌نامه و برخی منظومه‌های دیگر نیز هست (هزاران درود و هزاران سلام / زما بر محمد علیه السلام)، «محمد» را به «زراتشت» تغییر داده است. گذشته از این، به گمان ما، در بیت‌های انجامه این نسخه از بیت چهارم (از آن پس ورا کشت شاه اردشیر) تا پایان، سروده سراینده اصلی فرامرنامه نیست و از افزوده‌های بعدی است (در ادامه دلایل خود را بیان خواهیم کرد) و به همین سبب آنها را به پانوش متقل کردیم. بنا بر این، متن ما با بیت شماره ۵۴۴۲، بی‌آنکه از سرانجام فرامرز سخنی رفته باشد، به پایان می‌رسد و افزون بر آن، ما ۱۱ بیت دیگر نیز از نسخه‌های دیگر مبنای کار خود - البته همه جا با شماره‌های فرعی^۳ - به متن افزوده‌ایم که در مجموع شمار بیت‌های متن به ۵۴۵۳ می‌رسد. کاتب پس از معرفی خود و خاندان و دینش و جایگاه سکونتش، ۸ بیت از سروده‌های خود را آورده است که البته به لحاظ شعری استوار نیستند و وزن برخی از آنها هم هموار نیست. چنانکه از همین بیت‌ها پیدا است کاتب وزن شعر را درست نمی‌شناخته است و از همین رو بیت‌هایی نه اندک در این نسخه هست که وزن - یا قافیه - آنها درست نیستند. مثلاً در بیشتر موارد، «دگر» را به صورت «دیگر» و «سرفراز» را به صورت «سرافراز» نوشته است. در زیر چند نمونه از سهل‌انگاری کاتب در رعایت وزن و قافیه شعر می‌آید (صورت نسخه ر در متن و صورت درست داخل کمانک آمده است):

ب ۲۲۳۶: چو بشنید شاه این سخن شد غمگین (غمین)

۱. چنانکه بالاتر یاد شد، این نسخه به واقع ۵۴۳۹ بیت دارد.

۲. آغاز این سطر و سطر بعدی گویا زیر نوارچسب رفته است.

۳. (۱) ۶۰۵، (۱) ۸۸۰، (۲) ۸۸۰، (۱) ۸۹۷، (۱) ۱۴۰۲، (۲) ۱۴۰۲، (۱) ۲۵۱۵، (۱) ۴۷۳۳، (۲) ۴۷۳۳، (۳) ۴۷۳۳، (۱) ۵۲۳۵.

ب ۴۰۷۰: زبان کرد برون(بیرون) چو مار سیاه

ب ۵۳۳:

به پیغاره گردنکشِ سرافراز(سرفراز) بشد نیم فرسنگ و برگشت باز

ب ۲۰۴۱:

چو از مرز خرگاه و از رزم هند ز کار مهارک سرفراز هند (سرافرازِ سند)

ب ۲۸۴۲:

بدونیکِ گیتی هم (هم اضافی است) برش باخطر نه دینار جوید نه در و گهر

ب ۳۱۸۴:

که هر بار پیروز باشد به جنگ بُود روزی (روز) کآید سرش زیرِ سنگ

ب ۴۰۶۲:

یکی سهمگین دیو با یال و توش کزو بود گفتی جهان در غریو (خروش)

برخی ویژگی‌های دیگر این نسخه:

□ در بیشتر موارد کاربرد صورت کهن تر «نبشتن» به جای نوشتن در نسخه‌های دیگر (ب ۷۸، ۷۳۰ و جاهای دیگر).

□ در بسیاری موارد صورت کهن تر «نی» به جای «نه» آمده است (ب ۲۰۵-۲۰۶، ۱۳۳۸، ۳۱۴۶، و جاهای دیگر).

□ گاهی «ت» را به صورت «ة» می‌نویسد، مانند «یاقوة» (ب ۳۵۳۳، ۲۸۹۵، ۳۵۳۵)، لشکرة (ب ۳۷۲۶) و قدرة (۶۹۹).

□ همه جا صورت «سنگ» (به معنی زیبا) را به جای «سنگ» یا «هنگ» (هر دو به معنی وقار) آورده است.

ب: ۱۳۰۴:

ابا پیل و کوس و همان سازِ جنگ همان نامدارانِ با فرّ و شنگ (هنگ)

□ گاهی واژه‌ها را به یکدیگر می‌چسباند، مانند: بسیخوردنی، آشتابناک، آنامور.
 □ در بیشتر موارد «را» و «که» را به واژه پیش از آن می‌چسباند: خویشرا، شیریکه.
 □ حرف نفی (نه) را گاهی به واژه بعدی می‌چسباند و گاهی هم نه: نراه گریز و نه جای درنگ.

□ «گ» را به صورت «ک» و «پ» و «چ» را با سه نقطه می‌نویسد، ولی در بیشتر موارد به نگارش دو نقطه با فاصله اندکی زیر هم بسنده می‌کند.

□ در برخی موارد واژه‌ای یا عبارتی را در متن خط زده و در حاشیه، صورت درست آن را نوشته است. اگر واژه یا عبارتی را جا انداخته باشد، دو کار انجام داده است: اگر کوتاه باشد، جای همان واژه ابرو باز کرده و بالای آن واژه را نوشته است؛ اگر افتادگی بیشتر باشد، باز هم همانجا ابرو باز کرده، ولی در حاشیه نشان ابرو را دوباره گذاشته و جلوی آن افتادگی را نوشته است.

□ در این نسخه سرنویس‌ها طولانی‌تر از نسخه‌های دیگر است. افزون بر این، بیشتر سرنویس‌ها در حاشیه نیز از بالا به پایین تکرار شده، ولی سطر اول آن همه جا بریده شده است. این نسخه با چاپ سنگی از یک خانواده‌اند و نسخه بعدی ما از یک خانواده دیگر.

۲. نسخه کتابخانه ایندیا آفیس در لندن به نشان MS IO Islamic 3263 (IO)، بی‌تاریخ (حدود اواخر قرن ۱۷م)، کتابت شاید در اصفهان. این نسخه مشتمل است بر فرامرنامه بزرگ، فرامرنامه کوچک و شبرنگ‌نامه که به شاهنامه‌ای ناقص پیوست شده است، ۴۵۶ برگ، فرامرنامه بزرگ: ۸۶ برگ، برگ‌های ۳۶۸-۳۹۶ پ، ۴۰۶-۴۱۳ پ، ۴۵۰-۴۵۶ برگ؛ ۴۱۵ بیت.

بر روی نخستین برگ نسخه نوشته شده است که مالک آن در اصل وارن هستینگز^۱، نخستین فرماندار کل هند (۱۷۷۳-۱۷۸۵م) بوده و کتابخانه دیوان هند ۷۲ نسخه از جمله همین نسخه را از او خریده است. پایان نسخه انجامه‌ای ندارد و از این رو، نه نام کاتب مشخص است و نه تاریخ و شهر محل کتابت، ولی رابینسون یکی از نقاشی‌های نسخه را به مکتب اصفهان در اواخر قرن هفدهم میلادی در زمان صفویه نسبت داده است (Robinson)

1. Warren Hastings

برگ‌های این نسخه سخت به هم ریخته است. دیباچه و بخش یکم فرامرنامه بزرگ در برگ ۳۶۸، نه در بخش داستان عرض کردن کیخسرو در شاهنامه، که در پایان پادشاهی بهمن آغاز می‌شود و از همین رو می‌توان فرض کرد که فرامرنامه بزرگ در این نسخه به صورت مستقل وجود داشته و بعداً آن را به شاهنامه پیوست کرده‌اند. در برگ ۳۹۷، متن فرامرنامه بزرگ قطع می‌شود و نخستین بخش از متن شبرنگ‌نامه آغاز می‌گردد. در برگ ۴۰۶ دوباره سومین بخش فرامرنامه بزرگ آغاز می‌شود، ولی بازهم در برگ ۴۱۴ این متن قطع می‌شود و برگ‌هایی از شاهنامه، دومین بخش شبرنگ‌نامه و فرامرنامه کوچک در پی می‌آید. بار دیگر در برگ ۴۵۰ دومین بخش فرامرنامه بزرگ ادامه می‌یابد و در برگ ۴۵۶ به پایان می‌رسد. افتادگی بزرگ فرامرنامه بزرگ در این نسخه، در آغاز همین بخش رخ داده و در مجموع ۱۰۶۰ بیت (حدود ۱۰ برگ) افتاده است. این افتادگی در متن ما از بیت ۳۵۱۱ (در آغاز بخش «کیفیت برداشتن فرامرز گنج گرشاسپ و وصیت‌نامه او») آغاز می‌شود و تا بیت ۴۵۷۰ ادامه می‌یابد. در دو نسخه کتابخانه بریتانیا (با نشان ر) و چاپ سنگی (با نشان س) متن فرامرنامه بزرگ پیش از این بخش، یعنی بخش مربوط به کشتن فرامرز گرگان را با این بیت به پایان می‌رسد (ب ۳۵۱۰):

از آنجا سُوی شهر بشتافتند همه کام و امید دریافتند

در دو نسخه ر و س فرامرنامه بزرگ با بخش «کیفیت برداشتن فرامرز گنج گرشاسپ و وصیت‌نامه او» و بیت زیر آغاز می‌گردد:

چو یک هفته بنشست در پیشگاه سپهبد چنین گفت با پادشاه...

(ب ۳۵۱۱)

اما نسخه مورد بحث ما (این‌دیا آفیس با نشان ن) به جای بیت بالا و این بخش از فرامرنامه بزرگ، پس از بیت ۳۵۱۰ چند بیت افزوده و پس از آن انجامه‌ای دارد، به شرح زیر:

در آن شهر از آیام بر بست رخت برآسود چون گرد از خاک سخت

۱. دوست عزیز پزمان فیروزبخش بر اساس خط این نسخه، تعلق آن را به قرن دوازدهم یا حتی قدیمی‌تر یازدهم هجری تأیید می‌کند. از این رو، این نسخه احتمالاً اندکی از نسخه اساس ما کهن‌تر است. ایشان همچنین تأیید می‌کنند که این نسخه در ایران فراهم شده است.

نکویان ز نیکی نخواهند مرد	خنک آنکه او نام نیکی ببرد
ز بهر جهان رنج بر دل منه	دلت را به بدروز هرگز مده
دل و جان پی گنج گیتی مسوز	که نبود امید ی بدین پنج روز
۵ شبستان دل را به نور یقین	برافراز ای زاهد پاکدین
فروغی طلب کن ز شمع کمال	مکن خویشتن را چو تصویر لال
شناسندگی در سرافکنندگی ست	سرافکنندگی معنی بنده گی ست
ترا ایزد از بهر آن آفرید	خرد داد و روشن روان آفرید
که او را کنی روز و شب بندگی	بیابی از آن مایه زنده گی
۱۰ مکن تلخ بر کام خاطر حیات	یکی بنگر از دستبرد ممت
نکو سر کن و نیک نامی گزین	که نام تو جاوید ماند بدین
ببخشای یارب گناه همه	بشوی نامه های سیاه همه
به محشر که صفها مصفف شود	زمام [...] یی از کف شود
بده از ره رحمت لاری	مرا جا به زیر لوای علی

پس از بیت های بالا، در انجامه نسخه، درون یک مثلث در ۶ سطر آمده است:

«هزاران درود و هزاران سلام + ز ما بر محمد علیه السلام / هزاران سلام و هزاران نثار /
 ز ما باد بر صاحب ذوالفقار / تمت الكتاب / بعون / الملك [...]».

البته متن این نسخه پس از افتادگی بزرگ، در برگ ۴۰۶-۴۱۳ پ ادامه می یابد. به گمان ما همه بیت های بالا که در دو نسخه دیگر نیست، افزوده کاتب است و چنانکه از همین بیت ها آشکارا پیداست کاتب مسلمان و شیعه بوده است.

این نسخه به خط نستعلیق نوشته شده و خوش خط تر از نسخه پیشین است. بالای صفحه اول آن تذهیب شده و نوشته شده است: «داستان فرامرزنامه». گاف را کاف و چ و پ را گاهی با سه نقطه و گاهی نیز با یک نقطه نوشته است.

۳. چاپ سنگی فرامرزنامه به کوشش رستم پسر بهرام سروش تفتی، بمبئی، مطبعه فیض رسان، ۱۳۲۴ق، فرامرزنامه بزرگ: ص ۱۵۸-۴۰۸.

چنانکه بالاتر گفته آمد، چاپ سنگی فرامرزنامه مشتمل است بر پنج بخش: داستان

رستم با ببر بیان، بانو گشسپ‌نامه، فرامرنامه کوچک، فرامرنامه بزرگ و بخش پایانی بهمن‌نامه. در پایان این چاپ چنین می‌خوانیم:

«... فرامرنامه... به سعی و اهتمام رستم پور بهرام سروش تفتی در روز فرخ شاه [ه]
ورهرام ایزد مردادماه قدیم سنه ۱۲۷۶ یزدگردی مطابق شانزدهم شهر ذیقعدة الحرام سنه
۱۳۲۴ مساوی اول ماه جانوری عیسوی ۱۹[۰]۷ در مطبعة فیض‌رسان در بمبئی به خط
کمترین بندگان میرزا علی شیرازی به زیور طبع آراسته گردید.»

در این چاپ، متن فرامرنامه کوچک در انتهای صفحه ۱۵۷ به پایان می‌رسد و در
صفحه ۱۵۸ تصویری است سیاه و سفید از کیخسرو با یارانش از جمله فرامرز و رستم که
در بالای تصویر بیت زیر آمده است:

چنین بود تا تاج کاوس کی فروزان ز کیخسرو نیک‌پی

و در پایین تصویر:

شد ایام ایام کیخسروی جز از دادگر را نبند پیروی

در آغاز صفحه ۱۵۹ متن فرامرنامه بزرگ با بیت‌های زیر آغاز می‌شود:

چو خسرو نشست از بر تخت عاج به هر ملک شاهان بدادند باج

بدند شاد از چشم شه ارجمند به هر شهر خلقان شدند بی‌گزند

هر چهار بیت بالا از افزوده‌های بعدی است و شاید از گردآورنده همین چاپ باشد که با
درج این بیت‌ها کوشیده است تا متن‌های مستقل دو فرامرنامه کوچک و فرامرنامه بزرگ
را در ایام دو پادشاهی کیکاوس و کیخسرو به یکدیگر پیوندد. در واقع دیباچه فرامرنامه
بزرگ پس از بیت بالا، با بیت زیر آغاز می‌شود:

یکی روز شاه و بزرگان به هم نشستند و گفتند از بیش و کم

این دیباچه که در این چاپ مشتمل است بر ۱۵۸ بیت و از روی شاهنامه چاپ ترنر مکن
رونویسی شده است، با بیت زیر به پایان می‌رسد (ص ۱۶۶، ب ۱۳؛ قس: چاپ خالقی مطلق،
ج ۳، ص ۲۳، ب ۳۵۳):

بیاموختش رزم و بزم و خرد همی خواست کز روز رامش برد

چنین می‌نماید که گردآورنده زمانی که متوجه شده است دیباچه نسخه زیر دستش به داستان عرض کردن کینخسرو نزدیک است، آن را رها کرده و این بخش را از روی شاهنامه، چاپ مکن رونویسی کرده است. چاپ سنگی، از بیت بالا به بعد به نسخه اساس ما (ر) نزدیک می‌شود و با بیت زیر (ص ۴۰۸، ب ۶): به پایان می‌رسد:

ابر هندوان شاه بُد شصت سال که در گیتی اندر نبودش همال

چنانچه شش بیت پایانی نسخه اساس را که ما از افزوده‌های کاتب دانسته‌ایم، در نظر نگیریم، چاپ سنگی و نسخه اساس ما با همین بیت به پایان می‌رسند. در چاپ سنگی، پس از بیت بالا، بخش مفصلی از بهمن‌نامه با عنوان «نامه نوشتن زال به فرامرز از کار بهمن و جنگ کردن» افزوده شده است. چنانکه گفته شد چاپ سنگی با نسخه اساس ما از یک خانواده‌اند.

۸. روش تصحیح

دیباچه و بخش آغازین فرامرنامه بزرگ از بخش‌های بحث‌انگیز متن است. چنانکه پیشتر گفته آمد، در نسخه‌های موجود، فرامرنامه بزرگ دیباچه مستقلی ندارد، بلکه بیت‌هایی از دیباچه شاهنامه گزینش شده و با تغییراتی در آغاز نسخه‌ها به عنوان دیباچه و پیش‌درآمد داستان آمده است. برخی بیت‌های نه چندان استوار هم افزوده شده است (برای نمونه، نک: بیت‌های ۳ و ۴). همین تغییر شعر فردوسی و تصرف در آن و پس و پیش کردن بیت‌های آن سبب شده است که برخی بیت‌های فردوسی ناتندرست شود و استواری و روانی خود را از دست بدهد. مثلاً به بیت‌های زیر توجه فرمایید: (نویسش شاهنامه با نشان ش در کمانک آمده است):

ازین پرده برتر ترا راه (ن: سخن راه؛ ش: سخن گاه) نیست

ز هستی مرا دست کوتاه (و: ز هستش اندیشه کوتاه؛ ش: ز هستی مر اندیشه را راه)

نیست (ب ۱۷؛ قس: ش، ب ۱۵)

فرامرنامه:

بیا تا چه داری بیار از خرد که گوش ستاینده زان برخوردار

(ب ۱۹)

چه گفت آن سخن‌گوی مرد خرد که دانا ز گفتار او برخوردار

(ب ۲۵)

در شاهنامه به جای دو بیت بالا، فقط بیت دوم (ب ۲۱) با تغییر کوچکی آمده است. در اینجا این پرسش مهم روبه‌روی ما قرار می‌گیرد: چرا سراینده فرامرنامه که نشان داده است شاعر نسبتاً خوش ذوق و خوبی است، مانند اسدی در گرشاسب‌نامه و ایرانشاه (ایران‌شان) بن ابی‌الخیر در بهمن‌نامه و کوش‌نامه و سایر سراینده‌گان، دیباچه مستقلی برای منظومه خود فراهم نکرده است؟ آیا می‌توان تصور کرد شاعری چون او گزیده‌ای از بیت‌های دیباچه شاهنامه را که لابد در محافل ادبی قرن پنجم هجری آن را می‌شناختند، بدون ذکر نام فردوسی و آن هم با تغییر دادن برخی بیت‌ها و جابه‌جایی برخی دیگر در آغاز کتاب خود درج کند؟ پاسخ قطعی به این پرسش‌ها تا زمانی که نسخه کهن‌تری از متن به دست نیاد، دشوار است. با این همه، به گمان ما، دور می‌نماید که سراینده فرامرنامه دیباچه مستقلی برای کتاب خودش فراهم نکرده باشد. شاید در اصل، فرامرنامه بزرگ نیز دیباچه مستقلی داشته و بعدها که خواسته‌اند این متن را به شاهنامه ضمیمه کنند، ناچار شده‌اند که آن را حذف کنند تا پیوستگی رویدادهای مربوط به فرستاده شدن فرامرز به هند در شاهنامه در بخش «داستان عرض کردن کیخسرو» از یک سو و آغاز ماجراهای فرامرز در هند در فرامرنامه بزرگ از سوی دیگر حفظ شود. چنین می‌نماید بعدها تحریر اصلی فرامرنامه بزرگ از دست رفته باشد و کسی منظومه فرامرنامه را از بدنه شاهنامه جدا کرده و به عنوان منظومه‌ای مستقل کتابت کرده، و از آنجا که متن فاقد دیباچه بوده، بخشهایی از دیباچه شاهنامه را در آغاز آن افزوده است. بنابر این، ما اطمینان نداریم که بخشی از دیباچه شاهنامه، در آغاز متن اصلی فرامرنامه بزرگ هم بوده باشد.

بخش مقدماتی فرامرنامه بزرگ (ب ۳۸-۱۷۷) نیز به بخشهایی از «داستان عرض کردن کیخسرو» در شاهنامه (ج ۳، ص ۳-۲۴) نزدیک است. در بخش‌هایی عین بیت‌های

شاهنامه یا با اندکی تغییر درج شده^۱ و در بخش‌های دیگر گاه همان مضمون رویدادها در شاهنامه با بیان دیگری به نظم درآمده‌اند.^۲ در مورد دوم، شاید شرح همان رویدادهای شاهنامه درباره مقدمات لشکرکشی فرامرز از ایران به هند در متن مثنوی اساس شاعر فرامرنامه بزرگ نیز بوده است. نکته‌ای که این گمان را نیرو می‌بخشد این است که در این بخش از فرامرنامه رویدادهایی به نظم درآمده که در شاهنامه نیست، و باید این فرض را پذیرفت که این رویدادها شاید در متن اساس شاعر فرامرنامه نیز موجود بوده است. با این همه، ما اطمینان نداریم که این بخش مقدماتی نیز به واقع سروده سراینده فرامرنامه باشد. هرچند تردید ما به این بخش کمتر از دیباچه فرامرنامه بزرگ است. به گمان ما بعدها که کاتبان، متن فرامرنامه بزرگ را از بدنه شاهنامه جدا کردند تا به عنوان منظومه‌ای مستقل کتابت کنند، برای پیوستگی مطالب، شاید این بخش مقدماتی را نیز از روی «داستان عرض کردن کیخسرو» در شاهنامه تنظیم کرده‌اند. از این رو، بر ما روشن نیست که کدامیک از بیت‌های ۱-۱۷۷ سروده سراینده فرامرنامه است و کدامیک سروده دیگران، و حتی به درستی نمی‌دانیم سروده اصلی سراینده از کجا آغاز می‌شود؛ به همین سبب، از نظر ما شایسته نبود همه این بیت‌ها درون قلب تردید ([]) نهاده شوند.

کهن‌ترین نسخه تاریخ‌دار ما از فرامرنامه بزرگ (نسخه ر، مورخ ۱۱۶۶ق) با زمان سرایش آن در اواخر قرن پنجم هجری قمری نزدیک هفت قرن فاصله دارد. بنا بر این، در تصحیح متن نمی‌توانستیم همه جا به نویسش‌های این نسخه اعتماد کنیم. اساساً در مورد چنین متونی از نظر ما میزان وفاداری مصحح به نسخه اساس به فاصله میان تاریخ تصنیف اثر و کهن‌ترین نسخه بازمانده از آن اثر بستگی دارد. مثلاً برای تصحیح متنی قدیمی چون الابیه عن حقایق الادویه نوشته ابومنصور هروی در قرن پنجم هجری که کهن‌ترین نسخه آن به خط اسدی طوسی نامدار در زمانی نزدیک به همان زمان تصنیف اثر، کتابت شده است، باید به این نسخه کاملاً اتکا و استناد کرد، ولی هرچه فاصله میان تصنیف اثر و کهن‌ترین نسخه آن بیشتر شود، میزان وفاداری مصحح به نسخه اساس باید کاسته و در

۱. شماره اول شماره بیت فرامرنامه بزرگ است و شماره درون کمانک شماره بیت همسان آن در شاهنامه در بخش «داستان عرض کردن کیخسرو»: ۵۰ (۱۱۶)، ۵۸-۵۷ (۱۲۰-۱۲۱)، ۵۹ (۱۲۵)، ۶۲-۶۹ (۱۲۷-۱۳۴)، ۷۰-۷۱ (۱۳۷-۱۳۸)، ۷۲-۷۳ (۱۴۰-۱۴۱)، ۷۴-۷۵ (۱۴۴-۱۴۵)، ۷۶-۷۹ (۱۵۶-۱۵۹)، ۸۰-۸۱ (۱۶۲-۱۶۳)، ۸۵ (۱۶۴).

۲. برای نمونه، نک: فرامرنامه، ب ۱۱۷-۱۳۷؛ قس: شاهنامه، ب ۲۳۶-۲۵۲.

صورت لزوم برای گزینش نهایی متن، از نویسش نسخه‌های دیگر استفاده شود. البته اعتبار - هرچند نسبی در بسیاری موارد - و خانواده نسخه‌ها و نیز تعداد نسخه‌هایی که از نویسشی خاص پشتیبانی می‌کنند نیز بی‌گمان در تصحیح متن تأثیر دارند. از این رو، با اینکه ما نسخه را اساس تصحیح خود قرار دادیم، همه جا از آن پیروی نکردیم و هر جا تشخیص دادیم صورت کهن‌تر و درست‌تر در دو نسخه دیگر وجود دارد، آنها را به متن بردیم و نویسش نسخه اساس را به پانویس. به طور کلی ملاک‌های عمده ما در تصحیح این متن به شرح زیر است:

۱. نویسش نسخه اساس.

۲. گزینش نویسش دشوارتر و کهن‌تر، اگرچه از نسخه‌ای جز نسخه اساس.

۳. همخوانی دو نسخه در نویسشی خاص در برابر یک نسخه دیگر.

۴. خانواده نسخه‌ها و اعتبار آنها.

۵. منطق درون‌متنی و شواهد برون‌متنی، به ویژه توجه به کاربردهای همانند در متون

کهن دیگر.

از آنجا که نسخه‌ای کهن از فرامرزنانه بزرگ در دست نیست، بدیهی است که طی نزدیک به هفت قرن از سرایش متن تا کتابت کهن‌ترین نسخه تاریخ‌دار در دست ما، تحریفات و تصحیفات به قلم کاتبان در آن راه یافته باشد. برخی از این تحریفات و تصحیفات را با کمک نسخه‌های دیگر می‌توان بازشناخت، ولی برخی دیگر را که در همه نسخه‌های در دسترس دیده می‌شوند، چه باید کرد؟ برخی مصححان که به تقدس نسخه اساس باور دارند، معتقدند که نباید در متن دست برد و باید همان صورت محرف یا مصحف را با نشان پرسش در متن گذاشت. ولی به گمان ما وجود این گونه تحریفات و تصحیفات متن را آشفته می‌کند و خوانندگان را به دشواری می‌افکند. گذشته از این، صورت‌های تحریف‌شده چه بسا به فرهنگهای لغت نیز راه پیدا کند، رواج یابد و کاربران به آنها استناد کنند (برای نمونه‌ای از آنها، نک: پایین‌تر). پس، شایسته است مصحح با به کارگیری تصحیح قیاسی (emendation)، تا حد امکان این تحریفات را بازشناسد و متن را بازسازی کند. چنانکه جلال خالقی مطلق یادآور شده است، در تصحیح قیاسی دو اصل زیر باید رعایت شود:

۱. نزدیکی شکل خط نویسش تباه شده با شکل خط نویسش پیشنهادی

۲. آمدن نویسنش پیشنهادی در جای دیگری در متن و یا در متون هم‌زمان آن (خالقی مطلق ۱۳۹۳، ص یکصد و نوزده)

ما در تصحیح فرامرزنامه بزرگ برای بازشناسی متن اصلی در مواردی که اندک نیستند، از این شیوه سود جستیم که در زیر به چند مورد اشاره می‌کنیم (در متن کتاب، در همه موارد با ذکر تصحیح قیاسی در پانویس، به این نوع تصحیح تصریح شده است):
 ۱. به بیت‌های زیر توجه فرمایید:

صد و چل کنیزک ابا طوق زر دو صد کودک خوب زرین‌کمر

(ب۲۴۱۷)

کودک = ر، س؛ ن: رندک

دو صد از همان ترک خورشیدروی کنیزک دو صد نیز با رنگ و بوی

(ب۵۱۸۹)

از همان = ر، س؛ ن: رندک

همه بندکان با کلاه و کمر پرستار با افسر و طوق زر

(ب۵۱۹۰)

بندکان = ر، س؛ ن: رندکان

در بیت‌های بالا نویسنش‌های کودک و رندک تصحیف نویسنش دشوارتر ریدک، و بندکان و رندکان نیز تصحیف ریدکان است که این صورت‌های درست هم در شاهنامه (فردوسی، ج ۱، ص ۱۹۱، ۱۹۳ و جاهای دیگر) به کار رفته است و هم در منظومه‌های پهلوانی دیگر (مثلاً نک: ایرانشاه، بهمن‌نامه، ب ۹۵۹، ۵۸۸۹). چنانکه ملاحظه می‌شود، شکل خط غالب صورت‌های مصحّف (جز صورت از همان) به شکل صورت خطی صورت درست بسیار نزدیک است و گاه تنها در بالا و پایین بودن یک یا دو نقطه تفاوت دارند (رندک و ریدک). شاید برخی بگویند صورت رندک گونه‌ای است از ریدک و همان باید در متن نهاده شود. به گمان ما صورت رندک اصلی ندارد و پیش از این، از طریق متون دیگر به برخی فرهنگ‌ها به ویژه برهان قاطع محمدبن خلف تبریزی (ذیل رندک، در معنی

کودک) وارد شده و محمد معین در پانویس همین مدخل به درستی یادآور شده است که تصحیف ریدک است. بنابر این، اگر ما صورت رندک را در متن می‌نهادیم، به واژه‌ای بی‌اصل و مصحف اصالت می‌دادیم.

۲. فرامرز خنجر چهارشاخ را در دهان ازدها فرو می‌کند (ب ۳۲۸۳-۳۲۸۴):

دهن باز کرده چو غاری فراخ شهید از یل خنجرِ چارشاخ،
گرفت و به کام اندرش در بسوخت چو دریا ازو خون روان بر فروخت

در مصراع دوم بیت یکم همه نسخه‌های ما نویسش شهید از را دارند که آشکارا تصحیف سپهدار است و در مصراع یکم بیت دوم نیز نویسش بسوخت در همه نسخه‌های مبنای کار را به صورت درست سپوخت تصحیح قیاسی کرده‌ایم. زیرا در اینجا فرامرز با خنجر چارشاخ دهان ازدها را نمی‌سوزاند، بلکه با زور، خنجر را در دهان او می‌تپاند (سپوختن).

۳. برو بر نگونسار زین خدنگ سراسر گسسته سلاح خدنگ

(ب ۳۲۹۷)

در مصراع دوم، سلاح خدنگ = ر؛ ن: جناح پلنگ؛ س: سلاح و کمند. به گمان ما صورت اصلی، نویسش جُناغِ پلنگ (به معنی دامنه زین اسب که در اینجا از پوست پلنگ درست شده) بوده که نزدیک‌ترین صورت خطی به این نویسش در ن (جناح پلنگ) باقی مانده است.

۴. سپهد دُزآگاه دیوِ ژیان به یک پا درآویخت با پهلوان

(ب ۴۸۳۳)

سپهد = ر، س؛ ن: ستیمه

ما نویسش ستیمه در ن را به ستنبه به معنی تنومند و درشت‌اندام و هراس‌انگیز که غالباً صفت دیو است، تصحیح قیاسی کردیم. البته هم صورت خطی سپهد در ر و هم ستیمه در ن به صورت خطی نویسش مختار ما نزدیک است.

۵. چنان کاندرو جای خواب و نشست پدید آورد درودگر خوب‌دست

(ب ۲۴۴۱)

مصراع دوم که وزن آن مخدوش است، مطابق است با ر؛ ن: بدست آورد در ره خوب دست؛
س: بسازند مردان پاکیزه دست؛ صورت اصلی چنین بوده است: پدید آورد درگر
خوب دست. ما فقط درودگر را به صورت کوتاه شده آن، درگر تصحیح قیاسی کرده ایم.

۶. کزین مرز آسوده دل بگذریم سزد گر بدین بوم و بر نگذریم

(ب ۲۵۰۸)

در مصراع دوم، همه نسخه ها نگذریم دارند که با این نویسی بیت قافیه ندارد. نگذریم به
ننگریم تصحیح قیاسی شده است.

۷. دو دندان که بد چون دو نیش گراز کِشند و بیارند زی سرفراز

(ب ۳۴۳۷)

در مصراع یکم، نویسی نیش مطابق است با ر و س؛ ن: نشک. ما نشک در نسخه ن، را به
یشک، صورت کهن تر نیش و به معنی دندان نیش حیوانات درنده تصحیح قیاسی کردیم.

۸. ز اسپان و پیلان و برگستوان همان نیزه و تیغ از هندوان

در مصراع دوم نویسی نیزه مطابق است با نسخه های ر و س؛ ن: ناجح که همین صورت
به ناجح (تبرزین یا نیزه دوشاخه؛ نک: لغت نامه دهخدا) تصحیح شده است.

شایسته یادآوری است که ما نخست بر آن بودیم که در بخش یادداشت های کتاب، همه
بیت های دشوار و بحث انگیز متن را نیز شرح کنیم، ولی سپس تر، بدان سبب که با شرح این
بیت ها، چاپ متن انتقادی بیش از پیش به تأخیر می افتاد، از این کار صرف نظر کردیم. امید
است که در آینده نزدیک مجلد جداگانه ای را به یادداشت های توضیحی این گونه بیت ها و نیز
به بررسی پیشینه داستان های فرامرز اختصاص دهیم.

در پایان، شایسته است از جناب آقای علی اصغر علمی، مدیر فرهنگ دوست انتشارات
سخن سپاسگزاری کنیم که با گشاده رویی از چاپ کتاب استقبال کردند. همچنین از دوستان
عزیز متن شناس، استادان دکتر مسعود قاسمی، دکتر وحید عیدگاه طرهبه ای و آقای فرهاد
قربانزاده سپاسگزاریم که بخش های مفصلی از متن را پیش از چاپ خواندند و پیشنهادهای
ارزنده ای ارائه دادند. آقای قربانزاده بر صفحه آرایی کتاب نیز نظارت داشتند که آراستگی
متن، حاصل ذوق و سلیقه همو است.

ماریولین فان زوتفن - ابوالفضل خطیبی

بنام ایزد بخشننده بخشایش که مهربان دادگر دارنده دادار
 این کتاب فراموشنامه بزرگست و توحید ایزد و ذوالجل و تنانیک خرمین
 توحید باری تعالی و تنانیک خرمین و میگوید
 بنام خداوند جان و خسر / گنای از اندیش بزرگوار
 خداوند نام و خداوند جان / خداوند زود زود و در پناه
 خدای بیکر بسخ سیاه کرد / زمین و زمان را بدیدار کرد
 خداوند آتش و خداوند بهوش / تو در بند ما کردن او کوشش
 ستودن ندانند کسی او را دوست / میان بند کار ایما بدست
 فرزند او جاز او بر بند او / در اندیش و عقل کل بجز او
 چون آتش برای جان او زبان / ستودن او فرستد را کلا آن
 به پیش پای او خردن شوی / ز کفایت و بند او کیست شوی
 بدو اینده بپوشی بپوشد او / بفرمانش شهنشاه کنان

انجامه نسخه اساس (ر)

ایریندوان شهبان که در کیشی اندر زنبورک است

از این دور که گشت شاه در شهر بخون شمر ایستاد باز در لایر

چنان گشت که نرسد ز کوی و دور که می ماتم آرد کمی بزم و سود

کزت و و این نام از بازماند بگفتم من آنچه زد و فرستاد

بپایان رسانیدم این و این را پس از سخن ز نام از آن

چو زین دلستان دل برداشتم سحر طوس و پیران و پیرانم

نزاران در و در نزاران سلام

ز علی بن ابراهیم علیه السلام

تخت تمام شد کنایه فرامرزنامه بیستم ز آل عامر بنیان

از نیم کشت سبب شرط شد و در گشت اندر

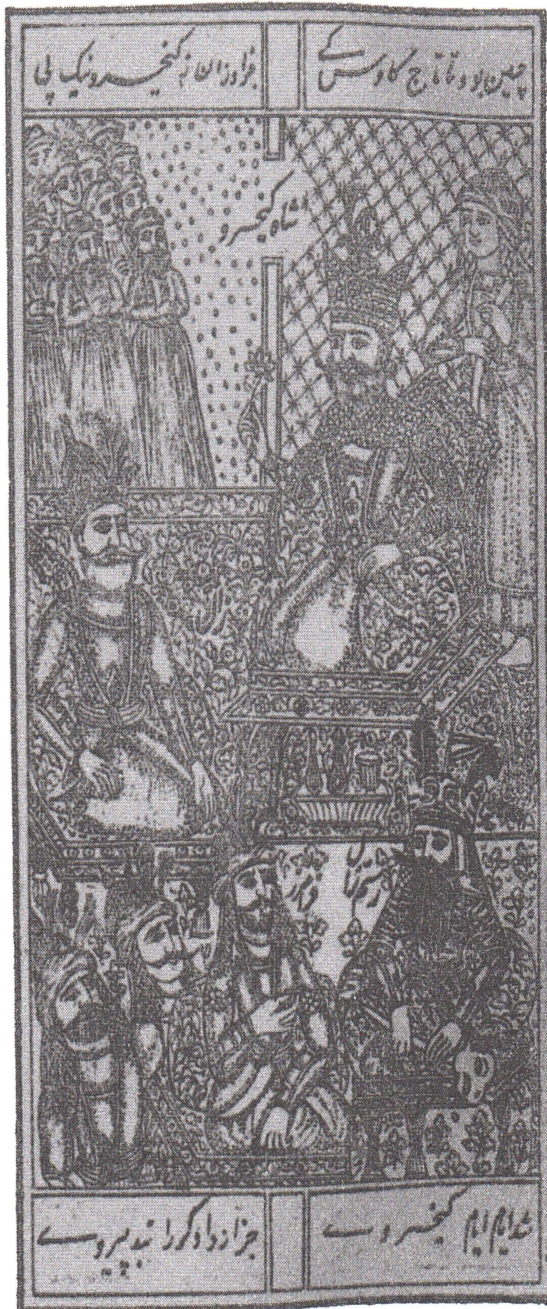
روز گشت در گشت ایرد و ماه فرخ و فرزند

اد در بیشتر افتادند سال ازور بکنزار و بکنده

از گشت این شاه ایرد گشت یار از گشت ما بمان

بشهر گشت ایران بتابع بیست و هشتم شهر شرم

بسم الله الرحمن الرحیم			
نام خداوند جان کند	کزین برتر اندیش در گذرد	خداوند جان و خداوند باری	خداوند زوی و در استیاری
خداوندی که بر پیش میار کرد	ز زمان زمین پدید آید	خداوند تو شش خداوند هوش	خداوندی که گوی او
پستون خداوند گزین است	میان بنده کی را با پیش است	خداوند جان استی سجد او	خداوندی که گزین است
پین است در ای جان در با	سود گشته بنده در چون است	بیشتر از یکش زو شسته	زکت ز پاکانیک است
پاسته باشی و بویای راه	بر نامنا زرف کردن نگاه	خداوند گویان در کردن سپ	خداوند ماه و نام سپ
ز نام و نشان و کان بر است	کافه زده بر شده که هر است	به بنده کان آتش بنده در	بیشتر از هر جان دو بنده در
بناید بدو بنده اندیشه راه	کاو بر تر از نام و از جایگاه	سخن هر چه زمین که مران کند	بناید بدو در او و جای کند
خداوند گزین بر گزیند سپ	همن در استاند که بنده می	ز آن بود هر که آنا بود	روانش دل و پیر آنا بود
آنان برده بر تر استن راه	صفت هر یک و یک است سبب و شرح	ز جستی حاد است که آنا	ز جستی حاد است که آنا
گزن ای خنده و خنده است	ببین جای که گزین اندوز	گزن تاجه و آری پاری خرد	گزن پاری پاری خرد
خرد بهتر از هر چه از دست او	سایش خرد را بر از راه او	خرد حسنا و خرد و دلکش می	خرد دست که در هر دو
خرد و در او از جان حسرت	باشد در ای خرد هیچ چیز	خرد شاه و خرد و خرد و دست	خرد هم نشد و خرد و دست
خردمند از حجابان خرد	خرد بر تن آدمی بو شست	چو گشت آن سخن کوی خرد	که آنا ز گزین در او خرد
خرد سیر و در او شش	بناست می تا همان گزین	مشیر و در او خرد را	همن خویش پاکان خرد را
خرد می سپه و در او خرد	کشته خرد باری در او	خرد جسم و جانت تا بخردی	که بی چشم تا آن جهان سپ
خرد آفرین خرد است	همان جانت آن پاک	بسیار از خرد گزین	گزن سیر و دست و در جهان
خرد را جان را که بار است	و گری ستام که بار است	میچو چو گزین گزین چو راه	از آن پس گزین گزین
خردی که در کسره کار جان	بیشتر از هر جان	بگنارد و بنده کان راه چو	بگنارد و بنده کان راه چو
خرد استی چون سخن گزین	ز آفرین گزین گزین	چو در ای بی گزین سخن	چو در ای بی گزین سخن
خرد را پاک و در آن گزین	خداوند گزین گزین		



چرخشرو

<p> به خود نشست از چرخشرو بدد شاه از چشم نه از بند یکی روز شاه در بزم گاه بزم تنهن بیاد به نزد یک شاه زواره فرورد با او بزم چنین گفت رستم شاه زمین بزایبستانم کی کس بود منوچهر کرد آن بزرگان کس چو کاهوس شعیبدیل و پیر که قندکن شهر تورانان کنون بازو سادش بر تانان فراوان دگر بر زمین بشت جانیت از خوبی آراسته بر آن مرد خرمگاه خاند نام ز یک نیمه بر سینه دارد کار دگر نیمه آتش بودی از زمین فراوان دآن منزلت گنج زس غارت و کشتن دانا سخن کنون شهر باری با بران تربت یکی لشکر گایا بد کنون بزرگ ایلیچ نزد یک شاه آورد </p>	<p> بمرکب شاهان باو در باج بر ششم عقاب شد در کرد نشسته و گفت از پیشرو یک از این ان سخن گفت و از باج کرد ز هر کزده ای دو پیشرو یک که ای نام بر طرب با آفتاب که ان ایوم و بر تو با بجز بود یکی خوب جا بیت باقر سے بیقا و از او نام و دست و پیر پس آنجا ماند از ایران روی شاه ایران بر سینه نگند دهستان بسیار بر این گشت در بکر ان لشکر خواسته جهان دیده و دهقان کسرتیم قهر و کشتن بر آن بود بی بیوت با بر ز توران زمین تن بیکانان از ایشان بر رخ سزاد باو دران بر از سخن با سحر با چنگ بر ان تربت ز ستاره با پهلوانی ترک دگر بر زمین بیکاه آورد </p>
--	--

متن فرامرنامه بزرگ

بخش یکم

لشکرکشی فرامرز به هند

به نام ایزد بخشاینده هو بخشایشگر مهربان دادگر دارنده دادار.

این کتاب فرامرنامه بزرگ است و توحید ایزد عز و جل و ستایش خرد گوید^۱

به نام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه برنگذرد ^۲
خداوند نام ^۳ و خداوند جای	خداوند روزی ده و رهنمای
خدایی که بر چرخ سیار ^۴ کرد	زمین و زمان را ^۵ پدیدار کرد
خداوند توش و خداوند هوش	تو در بندگی ^۶ کردن او بکوش

۱. سرنویس در ر چنین ادامه می‌یابد: توحید باری تعالی و ستایش خرد می‌گوید؛ آغاز فرامرنامه بزرگ در ر و ن (ب ۱-۳۷) به آغاز دیباچه شاهنامه (چاپ خالقی مطلق، ج ۱، ص ۳-۵، ب ۱-۳۴) نزدیک است. بیت‌های ۴۷-۸۵ نیز به بیت‌های داستان عرض کردن کیخسرو (ص ۹-۱۳، ب ۱۱۳-۱۶۴) نزدیک است؛ ن: آغاز داستان فرامرز ابن رستم / بسم الله الرحمن الرحیم؛ در س (ص ۱۵۸-۱۵۹) فرامرنامه بزرگ بدون سرنویس و بلافاصله پس از فرامرنامه کوچک با بیت‌های زیر که با نسخه های دیگر متفاوت است، آغاز می‌شود:
شد ایام ایام کیخسروی

جز از دادگر را نبند پیروی
چو خسرو نشست از بر تخت عاج
بهر ملک شاهان بدادند باج
بدند شاد از چشم شه ارجمند
بهر شهر خلقان شدند بی گزند

یکی روز شاه و بزرگان بهم
نشستند و گفتند از پیش و کم
سپس با بیتهای زیر ادامه می‌یابد که به بخشی از شاهنامه در «داستان عرض کردن کیخسرو» (چاپ مکن، ص ۵۵۹، ب ۹ تا ص ۵۶۴، ب ۲۷، مشتمل بر ۱۵۹ بیت؛ چاپ خالقی مطلق، ج ۳، ص ۱۷، ب ۲۴۰ تا ص ۲۳، ب ۳۵۲) نزدیک است:

تهمتن بیامد به نزدیک شاه
از ایران سخن گفت و از تاج و گاه
زواره فرامرز با او به هم
ز هرگونه‌ای رای زد پیش و کم...

۲. ن: درنگذرد

۳. ن: جان

۴. ر: سیاره؛ متن = ن

۵. ن: ز فرمان زمین را

۶. ن: بنده‌کی

<p>۵</p> <p>ستودن نداند کس او را چو هست خرد را و جان را همی سنجد او بدین آلت و رای و^۴ جان و زبان به هستیش باید که خستو^۶ شوی^۷ چو پوینده^۹ باشی و جوینده^{۱۰} راه خداوند کیوان و گردان^{۱۲} سپهر ز نام و نشان و گمان برترست^{۱۴} به بینندگان^{۱۶} آفریننده^{۱۷} را نیابد^{۱۹} بدو نیز اندیشه راه سخن هرچه زین گوهران بگذرد خرد گر سخن برگزیندهمی توانا بود هرکه دانا بود ازین^{۲۴} پرده برتر ترا^{۲۵} راه نیست</p>	<p>۱۰</p> <p>۱۵</p>
<p>میان بندگی^۱ را بیایدت^۲ بست در اندیشه و عقل^۳ کی گنجد او ستود آفریننده را کی^۵ توان؟! ز گفتار و پندار^۸ یکسو شوی به فرمانشها^{۱۱} ژرف کردن نگاه فروزنده ماه و ناهید و^{۱۳} مهر نگارنده برشده گوهرست^{۱۵} نبینی^{۱۸}، مرنجان دو بیننده را که او برتر از نام و از جایگاه نیابد بدو راه جان و^{۲۰} خرد همان را ستاید^{۲۱} که بیندهمی ز دانش^{۲۲} دل پیر برنا^{۲۳} بود ز هستی مرا دست^{۲۶} کوتاه نیست</p>	

۱. ن: بنده کی

۲. ن: بیایدش

۳. ن: بخت

۴. ر: < و >؛ متن = ن

۵. ن: چون

۶. ن: خستو؛ متن = ر (نیز ← ش ۱۲/۳/۱)

۷. ر، ن: شویی - شویی؛ متن تصحیح قیاسی

است (← ب ۱۶۹، ۷۲۴، ۷۲۶، ۸۶۵ و جاهای

مختلف دیگر)

۸. ن: بیکانه

۹. ن: پرستنده

۱۰. ن: جوای

۱۱. ن: بتومانها (تصحیف بفرمانها؟)؛ متن = ر

۱۲. ن: کردون

۱۳. ر: < و >

۱۴. ن: برتر است

۱۵. ن: گوهر است

۱۶. ن: بیننده کان

۱۷. ر: آفریننده؛ متن = ن

۱۸. ر، ن: نه بینی

۱۹. ن: نیاید

۲۰. ن: راه و جای

۲۱. ن: ستاند؛ ر: همانراست آید؛ در حاشیه، به

«همانرا ستاید» تصحیح شده است؛ متن ← ر (

نیز ش ۸/۳/۱)

۲۲. ن: روانش

۲۳. ن: دل و پر دانا

۲۴. ن: از آن

۲۵. ن: سخن

۲۶. ر: هستش اندیشه (وزن درست نیست)؛ متن

= ن (این مصراع در ش چنین است: ز هستی مر

اندیشه را راه نیست)؛ ن بین دو مصراع این بیت

سرنویس دارد: مصلحت دیدن کینخسرو بجنگ

افراسیاب و شرح او

بدین جایگه گفتن او را سزد^۲
 که گوش ستاینده زآن برخورد^۵
 ستایش خرد را به از راه داد
 خرد دست گیرد به هر دو سرای
 نباشد و رای خرد هیچ چیز
 ازو هم فزونی و زو خرمی ست^۸
 خرد بر^{۱۰} تن آدمی جوشن ست
 که دانا ز گفتار او^{۱۱} برخوردار
 نباشد همی شادمان یک زمان
 همان خویش^{۱۵} بیگانه خواند ورا^{۱۶}
 گسسته خرد پای دارد به^{۲۰} بند
 که بی چشم شادان جهان نسپری
 نگهبان جانست و آن سه پاس^{۲۴}
 کزین سر رسد نیکوی^{۲۷} بی گمان
 ازین پس بگو کافرینش^{۲۸} چه بود

کنون ای خردمند حق^۱ خرد
 بیا^۳ تا چه داری بیار از^۴ خرد
 خرد بهتر از هرچه ایزدت^۶ داد
 خرد رهنمای^۷ و خرد دلگشای
 خرد مرد را به ز جان عزیز
 ازو شادمانی و زو مردمی ست
 خردمند اندر جهان روشن ست^۹
 چه گفت آن سخن گوی مرد خرد
 خرد مرد را نیست گر در جهان^{۱۲}
 هشیوار^{۱۳} دیوانه خواند ورا^{۱۴}
 ازویی^{۱۷} به هر دو سرای^{۱۸} ارجمند^{۱۹}
 خرد چشم^{۲۱} جانست چون^{۲۲} بنگری
 نخست آفرینش خرد را شناس^{۲۳}
 سه پاس^{۲۵} تو گوش ست و چشم^{۲۶} و زبان
 خرد را و جان را که داند ستود

۲۰

۲۵

۳۰

۱۵. ر: خویش و
 ۱۶. ن: ترا
 ۱۷. ر: ازانجا
 ۱۸. ن: سرا
 ۱۹. ر: انجمن (قافیه ندارد)؛ متن = ن
 ۲۰. ر: دانا ز؛ متن = ن
 ۲۱. ن: جسم
 ۲۲. ن: تا
 ۲۳. ن: شناس
 ۲۴. ر: دین را سپاس؛ ن: < و > آن ناسپاس؛ متن
 ← ن (متن = ش ۲۶/۵/۱)
 ۲۵. ر، ن: سپاس
 ۲۶. ن: چشمست و گوش
 ۲۷. ن: نیک و بد
 ۲۸. ر: کام پیشین (تصحیف کافرینش؟)؛ متن =

۱. ن: وصف
 ۲. ن: اندر خورد
 ۳. ن: کنون
 ۴. ر: بیارای؛ متن = ن
 ۵. ن: که از پارسایان خرد بر خرد
 ۶. ر: بینی ز؛ متن = ن
 ۷. ن: رهنما
 ۸. ن: هم کمیست
 ۹. ر: روشن است
 ۱۰. ر: در؛ متن = ن
 ۱۱. ر: خود؛ متن = ن
 ۱۲. ن: خرد تیره و مرد روشن روان (= ش
 ۲۰/۴/۱)
 ۱۳. ر: هشیوار؛ متن = ن
 ۱۴. ن: خاند ترا

تو کز^۱ کرده کردگار جهان
 به گفتارِ دانندگان راه جوی
 ز هر دانشی چون سخن بشنوی
 چو^۲ دیدارِ یابی به شاخِ سخن
 ز آغاز باید که بینی درست^۳
 نبینی^۴ همی آشکار و نهان،
 به گیتی^۵ ببوی^۶ و به هرکس بگوی^۷
 ز آموختن یک زمان نغنیوی
 بدانی که دانش نیاید به^۸ بن
 سرمایه گوهرا^۹ از نخست

۳۵

آغاز داستان

گفتار اندر نشستن شاه کیخسرو بر تخت و فرمودن پهلوانان را برای

کین خواستن پدر خود و پاسخ دادن پهلوانان^{۱۰}

کنون بازگردم سوی داستان
 سخن دان^{۱۱} دهقان چنین کرد^{۱۲} یاد
 نشسته^{۱۳} بر تخت با ناز و کام
 چو رستم چو گودرز و طوس دلیر
 چو گرگین و چون^{۱۴} زنگه شاوران
 یکی بزم آراسته همچو کشت^{۱۵}
 سخن رفت هر گونه^{۱۶} از هر دری
 بخوانم یکی کرده باستان^{۱۷}
 که یک روز کیخسرو از بامداد،
 ابا نامداران ایران تمام
 چو گیو و فربرز و گسته^{۱۸} شیر
 چو فرهاد و بیژن ز گنداوران
 تو گویی^{۱۹} سروش آورید از بهشت
 ز هر نامداری و هر کشوری

۴۰

ن؛ در ر مصراع یکم این بیت و مصراع دوم بیت
 بعدی در شاهنامه (← نویسنش ن در زیر) به
 صورت یک بیت درآمده است؛ ن به جای این
 بیت، دو بیت زیر را آورده است:
 خرد را و جان را که یارد ستود
 و گر می ستایم که یارد شنود
 حکیمان چو کس نیست گفتن چه سود
 از آن پس بگو کافرینش چه بود

۱. ن: تویی

۲. ر، ن: نه بینی

۳. ر: بکتی

۴. ن: بکوی

۵. ن: سو مپوی

۶. ن: چه

۷. ن: ز

۸. ن: دانی نخست

۹. ن: < از >

۱۰. ن: آغاز داستان

۱۱. ر: پاستان؛ ن: کفت راستان

۱۲. ن: سخن کوی

۱۳. ن: کرده

۱۴. ن: نشست از

۱۵. ر: چو؛ متن = ن

۱۶. ن: آراست همچون بهشت (بیت قافیه ندارد)

۱۷. ر: کوی

۱۸. ن: سخن کفت ز آنکونه

فراوان بخواندند بر شاهِ راد^۱
 به گاه هنر نره‌شیرانِ من
 ازین مرز تا خان^۲ آذرکشسپ^۳
 توانگر بر و^۴ بومش آباد بود
 همه دل پر از خون و دیده پر آب
 که پردرد ازو گشت جان و تنم
 به جان سیاوخش زنهار خورد
 میان برادر به خنجر برید
 سرش را به^۵ خنجر ز تن دور کرد
 فراوان بگویم نیاید به سر
 ز بس کشتن و غارت^۶ و جنگ و جوش^۷
 به دل سربه‌سر^۸ دوستدار^۹ من‌اید،
 بگردانم آن تیره را تیره‌جان^{۱۰}
 بکوشید و رای پلنگ آورید^{۱۱}
 همه یکسره رای فرخ نهید
 مکافات این بد^{۱۲} نشاید نشست

۴۵ ز شاهانِ پیشین ز بیداد و داد
 چنین گفت شه کای^۱ دلیرانِ من
 بپیمودم این مرز ایران بر اسپ
 ندیدم کسی را که دل شاد بود
 همه خستگانند از افراسیاب
 ۵۰ نخستین جگرخسته او منم
 چه بد بود آن بد که با من بگرد^۲
 به دختر ازو رنج و سختی رسید
 دگر نوذر^۳ آن شاه آزاد^۴ مرد
 ز کردارِ آن شاه بیدادگر
 ۵۵ به ایران زن و مرد ازو پرخروش
 کنون گر همه ویژه یار من‌اید
 به کین^۵ پدر بست خواهم میان
 اگر^۶ هم کنون رای^۷ جنگ آورید
 چه گوید^۸ و این را چه پاسخ دهید؟
 ۶۰ ورا بود بر این بدی پیش‌دست^۹

-
۱. ر: داد (قافیه ندارد)؛ متن = ن
 ۲. ر: ای
 ۳. ر: خانه؛ ن: خوان؛ متن ← (ه در پایان خانه نشانه کسره اضافه است)
 ۴. ر: آذرکشسپ؛ ن: آذرکشسب
 ۵. ن: تونکر بدو
 ۶. ر، ن: نکرد؛ متن تصحیح قیاسی است
 ۷. ر: نوذر؛ متن = ن
 ۸. ر: آراد
 ۹. ر: ز؛ متن = ن
 ۱۰. ن: غارت و کشتن
 ۱۱. ر: جنگجوش
 ۱۲. ر: بسریسر
 ۱۳. ن: دوستار
 ۱۴. ر: بکن
 ۱۵. ن: بگردانم این بد ز ایرانیان
 ۱۶. ن: وکر
 ۱۷. ر: راه؛ متن = ن
 ۱۸. ر: آوردید؛ متن = ن
 ۱۹. ر: کویند؛ متن = ن
 ۲۰. ن: ورا برد بر زین بیک پشت دست
 ۲۱. ن: را

وگر نه بدین^۲ کار پاسخ دهید^۳
 پر از درد از جای برخاستند^۴
 ز اندوه و ز هر غم آزاد باش^۵
 غم و شادمانی کم و بیش^۷ تست
 ترا بنده‌ایم^۸ ارچه آزاده‌ایم
 گر این گفته دادست^۱ ره بسپرید
 چو پاسخ بزرگان بیاراستند
 که ای شهریار جهان شاد باش
 تن و جان ما سربه‌سر پیش^۶ تست
 ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم

۶۵

چو پاسخ چنین یافت^۹ از انجمن
 رخ شاه شد چون گل ارغوان
 بریشان^{۱۲} فراوان بکرد آفرین
 ز گودرز و از طوس و ز^{۱۰} پیلتن،
 که دولت جوان بود و خسرو^{۱۱} جوان
 که آباد بادا به گردان زمین

عرض کردن کیخسرو لشکر را و فرستادن پهلوانان را به توران برای کین خواستن

پدر خود و نامزد کردن پهلوانان را به هر شهر و کیفیت او^{۱۳}

بگشت اندرین نیز چندین سپهر
 بفرمود خسرو به روزی دهان
 سزاوار بنوشست نام گوان
 کجا بود شایسته^{۱۷} ماه^{۱۸} نو
 دگر طوس با نامور نودری^{۲۰}
 چو خورشید بر گوشه^{۱۴} بنمود چهر،
 که گویند نام^{۱۵} کهان و مهان
 چنان‌چون بود درخور پهلوان^{۱۶}
 نخستین فریبرز^{۱۹} بد پیشرو
 همه گرزدار و^{۲۱} همه لشکری

۷۰

۱۳. ن: شماره کردن لشکریان و بفرامرز داد[ن]؛
 در ر سرنویس پس از بیت ۷۰ آمده است
 ۱۴. ر: برکشته (در حاشیه «برکشته» به «بر گوشه»
 تصحیح شده است)؛ ن: از گوشه
 ۱۵. ن: پشم
 ۱۶. ن: خسروان
 ۱۷. ر: شایسته
 ۱۸. ن: شاه
 ۱۹. ن: فرامرز
 ۲۰. ر: نودری؛ متن = ن
 ۲۱. ن: گرزداران

۱. ن: رادست
 ۲. ر: بدن؛ ن: پذیره
 ۳. ن: بهم بسپرید
 ۴. ن: خواستند
 ۵. ن: جهانرا برای و خرد راد باش
 ۶. ر: بیش؛ ن: پش
 ۷. ر، ن: بش
 ۸. ر: بنده‌ام؛ متن = ن
 ۹. ن: چو بشنید خوشدل شد
 ۱۰. ن: از
 ۱۱. ن: او خود
 ۱۲. ن: بر ایشان

که لشکر ز رای^۲ وی آباد بود
 دلیران کوه و سواران دشت
 زواره، فرامرز^۳ با آفرین
 ز بس نامداران با زیب و فر
 همه نامشان تا که آید به کار^۴
 ز پهلوان^۵ سوی دشت و هامون روید^۶
 سپه سربه سر خواندند آفرین
 سر گاو^۷ تا برج ماهی تراست
 که گنج بزرگان نشاید نهفت
 فرستاد هر سو یکی از مهان
 ابا گرز بنشست بر تخت زر
 به لشکرگه آورد یکسر گله^۸
 بدان تا ببندند^۹ بر کین کمر
 ز برنا و از پیر^{۱۰} یاران من،
 روان سیاوخش^{۱۱} خرم کنید
 که پور سرافراز فرخنده پی،

سدیگر^۱ چو گودرز گشواد بود
 نبیره پسر داشت هشتاد و هشت
 کنارنگ با پهلوان گزین^۲
 چنان بُده^۳ که موبد ندانست مَر
 نبشتند^۴ بر دفتر شهریار
 بفرمود کز شهر بیرون روید
 نهادند سر پیش او بر زمین
 که ما بندگانیم و شاهی تراست
 در گنج^۵ دینار بگشاد و گفت
 به لشکر ببخشید گنج نهان
 و زان پس جهاندار^۶ پیروزگر^۷
 فسیله^۸ به هر جا که بودش یله
 ببخشید بر لشکری سربه سر
 چنین گفت کای^۹ نامداران من
 خور و خواب از چشم و دل کم کنید
 یکی^{۱۰} داستان زد سزاوار گی

۷۵

۸۰

۸۵

ش ۱۶۰/۱۲/۱-۱۶۱)

۱۰. ر: هم از ماه؛ متن = ن (نیز ← ش ۱۶۳/۱۲/۱)

۱۱. ر: گنج و؛ متن = ن

۱۲. ر: جهدار

۱۳. ر: فیروزگر؛ متن = ن

۱۴. ن: فصیله

۱۵. ن: همه

۱۶. ر: نبندند؛ متن = ن

۱۷. ر: ای

۱۸. ن: و پیر و ز

۱۹. ر: سیاوخش؛ متن = ن

۲۰. ن: جنین

۱. ن: سه دیگر

۲. ن: برای

۳. ن: حزین

۴. ن: همه پهلوانان؛ متن = ر

۵. ر: بود؛ متن = ن

۶. ن: نوشتند

۷. ن: شه و نام آن پهلوانان کار

۸. ر: خانه؛ متن = ن

۹. ن پس از این بیت افزوده است:

سر ماه باید که از کره نای

خروش آید و زخم سندی درای

همه سر سوی جنگ ترکان نهید

همه شادمانی بتوران کنید (←)

<p>دش نرم گردد به خواب و به خورد، ورا تیغ ترگست^۱ و تاجست خاک</p>	<p>به کین پدر گر نباشد به درد نباشد سرشت وی از آب پاک</p>	<p>۹۰</p>
<p>برافشانند بر هر کسی خواسته که تا راه بریندد آن مرز را ستاند همی تاج و تخت از مهان^۲ سپهدار پیران بدان مرز بود به آورد شیده بسیچید^۳ تفت جوانی سرافراز با توش^۴ و تاب برآوردی از پیل^۵ جنگی دمار به لهراسپ تا برگراید سپاه بدو گفت کای شیروش^۶ مرد گرد! به هنگام کینه برآور دمار بداندیش^۷ بی نام^۸ بی پاور^۹ که همرای^{۱۰} بودند با خون شاه، به خاک اندرآور سرش با کلاه^{۱۱} من و گرز و شمشیر و میدان کین</p>	<p>چو شد لشکرش یکسر آراسته نخستین بفرمود گودرز^۲ را به سوی ختن تازد او ناگهان که توران از آن^۳ مرز، با ارز بود سوی مرز خوارزم آشکش^۴ برفت کجا شیده بد^۵ پور افراسیاب به میدان مردی گه کارزار سوی غور^۶ فرمود^۷ فرخنده شاه^۸ آلانان و^۹ غرجه^{۱۰} مر او را سپرد ز گرسیوز^{۱۱} بدکنش روزگار که او ریخت خون گرامی پدر هر آن کس که یابی ز توران سپاه به گرز و به شمشیر کینه بخواه کزین پس به زور جهان آفرین</p>	<p>۹۵ ۱۰۰ ۱۰۵</p>

-
- | | |
|---|---|
| <p>۱۲. ر: راه؛ متن = ن
۱۳. ر: همان تا به؛ متن = ن
۱۴. ن: کرجه؛ متن = ر
۱۵. ر: شیرزن؛ متن = ن:
۱۶. ن: کرشیوز
۱۷. ر: بداندش
۱۸. ن: و بی نام و
۱۹. ن: سر
۲۰. ن: همراه
۲۱. ن: سران سپاه</p> | <p>۱. ر، ن: ترکست
۲. ر: کودز؛ متن = ن
۳. ر: جهان؛ ن: < از > مهان
۴. ن: بدان
۵. ر: اشکس؛ متن = ن
۶. ر: شید بیچید؛ متن = ن
۷. ر: شید بود؛ متن = ن
۸. ن: نوش
۹. ن: فیل
۱۰. ر: خوز؛ متن = ن
۱۱. ن: نمود</p> |
|---|---|

مرا تخت زین‌ست^۱ و شمشیر جام
 نه از بزم و رامش گشایم دو لب
 به نیروی یزدان برآرم به گرد
 جهان را ز خوبی چو گلشن کنم
 بداندیش^۲ با کام و آرام و خورد،
 نجنبند^۳ به دین مردم سرفراز

پر و بال زاغ سیه را بسوخت،
 بدان‌سان که فرمود شاه رمه
 بیامد خود و^۴ رستم نیک‌خواه^۵
 همی خورد بر^۶ یادِ کاوسِ کی
 سُوی خوابگه شد شه نامدار^۷

نگیرم شب و روز آرام و کام
 نه خواب و نه خوردم بُود روز و شب^۸
 مگر دشمنان را به تیغِ نبرد
 روان سیاوخش روشن کنم
 نشاید روان سیاوش به درد
 به سر برنهاده پسر^۹ تاجِ ناز

چو تاوسِ رنگین ز گه^{۱۰} برفروخت
 برفتند گردان ایران همه
 چو لشکر به^{۱۱} هر سو فرستاد شاه
 نشست از بر تخت با رود و می
 چو شد سر گران از می خوشگوار

۱۱۰

۱۱۵

سخن گفتن رستم با کیخسرو از مرز خرگاه و پاسخ کیخسرو رستم^{۱۲} را

و گفتن از بهر فرستادن فرامرز را در آنجا و پذیرفتن رستم^{۱۳}

همی روشنی صبح بگشاد لب^{۱۴}،
 تو گفتی جهان شد چو چشمِ خروس،
 چنین گفت با^{۱۵} شاهِ والاگهر:

چو بر روی^{۱۶} گیتی گذر کرد شب
 زمین تازه شد، کوه چون سَندروس
 جهان‌پهلوان رستم آمد به در

بخفت و برآسود با کام خویش
 برآورد گرد جهان (متن: جهان) نام خویش
 ۱۲. ر: پاسخ رستم کیخسرو رستم را (!)
 ۱۳. ن: سخن گفتن فرامرز از مرز خرگاه (سرنویس
 بین دو مصراع بیت ۱۱۸ جای گرفته است)؛ در ر
 سرنویس پس از بیت ۱۱۸ آمده است
 ۱۴. ن: کرد
 ۱۵. ر: بلب؛ متن = ن
 ۱۶. ر: که؛ متن = ن

۱. ن: زین است
 ۲. ن: بروز و بشب
 ۳. ن: بداندیش
 ۴. ن: همی
 ۵. ر: نجنبند؛ ن: نجنبند؛ متن تصحیح قیاسی است
 ۶. ر: رنگین سر (وزن درست نیست)؛ متن = ن
 ۷. ن: ز
 ۸. ن: < و >
 ۹. ن: کینه‌خواه؛ متن = ر
 ۱۰. ن: با
 ۱۱. ن: پس از این بیت افزوده است:

<p>زمینست خرم‌تر^۲ از گلستان دهستان بسیار با باغ و^۳ کشت نباشد به گیتی^۴ چنان ارجمند درو بی‌کران لشکر و خواسته مر آن مرز، خرگاه خواند به نام به قنوج و کشمیر^۸، آن بوم و بر بپیوسته با ملک توران^۹ زمین خراجش به ما آمده سربه‌سر^{۱۱} ز درد پسر گشت بی خورد^{۱۳} و خواب، نماندند آنجا ز^{۱۴} ایرانیان کنون شاه توران زمین راست بهر سرافراز^{۱۹} نام‌آور و کینه خواه، هم^{۲۰} از بوم ایران نیابند^{۲۱} بر ابا نامور پهلوان سترگ ابا پیل و با کوس و تخت و کلاه^{۲۳} نشینند آنجا به صد فرهی^{۲۵}</p>	<p>۱۲۰ که پیوسته^۱ مرز زابلستان فراون بود شهر همچون بهشت همان کاخ و ایوان و قصر بلند جهانی‌ست^۵ از خوبی آراسته جهان‌دیده دهقان گسترده‌کام^۶ ۱۲۵ ز یک نیم^۷ بر هند دارد گذر دگر نیمه راهش سوی مرز چین ازین پیش ما را بد آن^{۱۰} بوم و بر ز کاوس چون دور شد توش و^{۱۲} تاب گرفتند آن مرز تورانیان ۱۳۰ چنان مرز آباد و^{۱۵} آن بوم و^{۱۶} شهر کنون چون به ایران^{۱۷} توی^{۱۸} پادشاه نباید که ترکان برآرند سر یکی لشکری ساخت باید بزرگ فرستادن آنجا^{۲۲} به فرمان شاه ۱۳۵ که سازند آن بوم ازیشان^{۲۴} تهی</p>
---	--

-
- | | |
|--|---|
| <p>۱۴. ر: انجای؛ متن = ن
۱۵. ر: < و >؛ متن = ن
۱۶. ر: < و >؛ متن = ن
۱۷. ن: پایدر
۱۸. ن: تویی؛ متن = ر
۱۹. ن: سرافراز و
۲۰. ن: که
۲۱. ر: نابند؛ ن: نمایند
۲۲. ن: فرستاد او را؛ متن = ر
۲۳. ن: کوس و با تخت و گاه؛ متن = ر
۲۴. ن: از ایشان
۲۵. ن: جهان رام گردد بدان فرهی</p> | <p>۱. ن: پیوسته این
۲. ن: زمین است خرم پر
۳. ر: < و >
۴. ر: بکتی
۵. ر: جهان هست؛ متن = ن
۶. ن: دام
۷. ن: یکنیمه
۸. ر: < و >
۹. ن: ایران
۱۰. ر: بود این (وزن درست نیست)؛ متن = ن
۱۱. ن: آمدی سیم و زر
۱۲. ر: < و >
۱۳. ن: بی نوش</p> |
|--|---|

همان مرزداران جادوستان،
جهان رام گردد بدین شهریار
به توران زمین بر شکست آوریم

فراوان ترا جاه در نزد من
به^۳ بخت تو شادند هم پیشگاه
تو به دانی ای نامور مهترا
ز گنج و سپاه آنچه آید به سر^۵
چرا دیگری سازد آن را^۸ نشست
بگو تا ببندد بدین^۹ کین^{۱۰} کمر
ز کشمیر تا مرز^{۱۱} جادوستان،
به فرمائش گردن نهاده شود
که گردست و گردنکش^{۱۳} نامدار
به کام نهنگان^{۱۴} بود شست^{۱۵} او

دلش تازه شد چون گلِ نارون
که با نام نیکت خرد باد جفت
سپهرِ روان^{۱۷} پیش تو بنده باد

ز سند و ز کشمیر و هندوستان
به نیروی مردی برآرد دمار
چو آن مرز یکسر به دست آوریم

بدو گفت شاه^۱ ای گو پیلتن
تو آن نامداری که^۲ ایران سپاه
تویی پروراننده باب مرا
ترا دادم آن کشور و بوم و^۴ بر
زمینی^۶ که نزدیک^۷ مرز تو است
فرامرز شیراوژن نامور
ز خرگاه تا بوم^{۱۱} هندوستان
به هر مرز کو را گشاده شود
همان پادشاهی مر او را سپار
گشاده شود کار بر دست^{۱۵} او

چو از شاه بشنید رستم سخن
فراوان به شاه آفرین کرد و گفت
همان^{۱۵} تاج و^{۱۶} تخت تو فرخنده باد

۱۴۰

۱۴۵

۱۵۰

۱۰. ن: بکو تا بدین کین به بندد

۱۱. ن: مرز

۱۲. ن: حد

۱۳. ن: گردنکش و

۱۴. ر: نهنکان

۱۵. ن: همین

۱۶. ر: < و > متن = ن

۱۷. ر: همه سروران؛ متن = ن

۱. ن: شاه گفت

۲. ر: نامدارای؛ متن = ن

۳. ن: ز

۴. ر: < و >

۵. ن: خواهی بیر

۶. ر: زمینی (۱)

۷. ر: نزدیکی (ی در پایان، نشانه کسره اضافه است)

۸. ن: آنجا

۹. ر: بدن

و زان پس فرستاده‌ای برنشاند بدین^۱ کار پور گزین را بخواند

آمدن فرامرز نزد کیخسرو و فرمودن شاه برای گرفتن مرز خرگاه و پذیرفتن او

و پاسخ دادن و کیفیت بخشیدن و پند دادن شاه او را^۲

<p>سپهبد فرامرز گرد سترگ، ثنا گفت^۳ بر شاه ایران سپاه سرافراز باشی^۴ به تخت کیان دل نیک خواهان تو راست^۵ بادا بدو گفت پاکی و نیک اختر که شیر ژیان^۶ یابد از وی هنر همی راند^۷ گیتی ز کردار^۸ زال طلب کرد نام آوران سپاه بکرد و بدو داد شاه زمین ابا تاج و با تخت و تیغ^۹ بنفش مر آن^{۱۰} نامداران و گند آوران^{۱۱} همان مرز خرگاه تا^{۱۲} جادوان بگیر ای سپهبد به هندی پرند اگر پهلوان گر دل آرا^{۱۳} بود،</p>	<p>چو آمد به نزدیک شاه بزرگ زمین را ببوسید در پیشگاه که جاوید باشی و روشن روان همه دشمنانت کم و کاست باد شهنشاه بنواخت آن گرد را توی شاخ آن پهلوی^{۱۴} نامور بمانی بدین زور و^{۱۵} بازو و یال و زان پس^{۱۶} نشاندش بر پیشگاه دو ره ده هزار از سواران^{۱۷} گزین ابا پیل و با بوق و کوس^{۱۸} و درفش سپردش بدان نامدار جوان بدو گفت برکش سوی هندوان بپرداز قنوج و کشمیر و هند^{۱۹} ز تورانیان هر که آنجا^{۲۰} بود</p>	<p>۱۵۵ ۱۶۰ ۱۶۵</p>
--	--	----------------------------

- | | |
|---|-----------------------------------|
| ۱. ن: بدان | ۱۲. ر: هزاران سوار؛ متن = ن |
| ۲. ن: سرنویس ندارد | ۱۳. ن: کوس و بوق |
| ۳. ن: خواند | ۱۴. ر: تیغ و تخت؛ متن = ن |
| ۴. ن: مانی | ۱۵. ن: همان |
| ۵. ن: بتو شاد | ۱۶. ر: نامداران کرداوران؛ متن = ن |
| ۶. ر: پهلوی (ی نشانه کسره اضافه است)؛ متن = ن | ۱۷. ن: با |
| ۷. ر: زیان | ۱۸. ن: سند |
| ۸. ن: < و > | ۱۹. ن: دانا |
| ۹. ن: همیراد | ۲۰. ن: توانا |
| ۱۰. ن: کردان | |
| ۱۱. ن: ازان پس | |

سراسر برآور سرانشان^۱ به گرد
همی‌دار با رادی و^۲ راه راست
شوی تند و گردانیش خوار^۳ و پست^۴
همه نام با مردم خویش باش
ببر گنج و^۵ کس را مفرمای^۶ رنج
نگر دل نداری به گیتی نژند^۷
نماند کس اندر جهان کامگار

ثنا خواند بر شاه فرخ‌نژاد
به فرمان تو بسته دارم میان
ز گفت^۸ تو یابم همه^۹ فرهی
همه^{۱۰} رزم دشمن بسیچید ساز^{۱۱}

پند دادن رستم پسر خود را برای رفتن سفر^{۱۲}

بدو داد شیران با دستبرد
که بی‌ره میازار هرگز کسی
نوندی فرستی برش پویه‌پوی^{۱۳}
به نرمی برون آر مار از نهفت
درشتی کن آنگاه و^{۱۴} پس رزم جوی^{۱۵}

هر آن کس که با تو بجوید نبرد
چو بگرفتی آن پادشاهی تراست
ولیکن نباید که با زبردست
به هر جایگه یار^{۱۶} درویش باش
مشو در جوانی خریدار گنج
ز تو نام باید که مآند بلند
سرای سپنج‌ست ناپایدار

فرامرز روی زمین بوسه داد
بدو گفت کای یادگار کیان
بدان ره روم کهم تو فرمان دهی
بگفت این و آمد سوی خانه باز

پدر نیز چندین^{۱۷} ز مردان گرد
همان پند و اندرز گفتش بسی
به هر جا که باشد یکی نامجوی
نخستین به نرمی سخن گوی! - گفت -
چو کارت به نرمی نگرده نکوی^{۱۸}

۱۰. ن: همی
۱۱. ن: همی
۱۲. ن: بسنجید باز
۱۳. ن: آغاز داستان فرامرزنامه؛ متن = ر
۱۴. ن: جندی
۱۵. ن: پوی‌پوی
۱۶. ن: نکو
۱۷. ن: درشتی و انگاه (وزن درست نیست)
۱۸. ن: جو

۱. ر: سرانسان
۲. ن: داوری
۳. ر: خوار
۴. ن: کردانی اش زیر دست
۵. ن: مایه
۶. ن: به بیرنج
۷. ن: تو منمای
۸. ن: لوند
۹. ر: گفته (ه نشانه کسره اضافه است)؛ متن = ن

چو گشتی زبردست بر^۱ زبردست
 چو پیروز^۲ گشتی، تو خون ریختن
 همه روز از کار و کردار خود
 مرا آگهی ده ز صلح و ز کین
 ببخشای بر^۳ داد و ایزد پرست
 مفرمای و^۴ با مردم آویختن^۵
 ز جنگ و ز پرخاش و ز^۶ نیک و بد،
 بدان تا نباشیم^۷ اندوهگین
 همه شب به اندرز پور جوان
 چو گشت^۸ اسپری پند و^۹ اندرز باب

آغاز گفتار روان شدن فرامرز در مرز خرگاه و رفتن رستم

دو منزل برای گذاشتن فرامرز و رسیدن فرامرز آنجا^{۱۱}

چو خورشید برگنبد لاجورد
 زمین همچو زرآب شد یکسره
 سپهبد فرامرز کشورگشای
 بزد کوس و سوی ره آورد روی^{۱۵}
 جهان پهلوان رستم نامور
 و زان پس^{۱۸} به بدرود^{۱۹} با یکدگر
 ز چهره پراکنده^{۱۲} یاقوت زرد،
 بتابید^{۱۳} رخشان ز برج^{۱۴} بره،
 بیامد نشست از بر بادپای
 جهان شد پر از لشکر و های وهوی^{۱۶}
 دو منزل برون رفت خود با^{۱۷} پسر
 بسی بوسه دادند بر روی^{۲۰} و سر

۱. ر: با؛ متن = ن
 ۲. ن: از؛ در ن این بیت با بیت بعدی پس و پیش شده است
 ۳. ر: فیروز؛ متن = ن
 ۴. ر: بفرمای؛ متن = ن
 ۵. ر: آمیختن؛ متن = ن
 ۶. ن: از
 ۷. ن: نباشم من
 ۸. ن: بود و
 ۹. ن: شد
 ۱۰. ر: > و <؛ متن = ن
 ۱۱. ن: رفتن فرامرز بطرف مرز خرگاه؛ متن = ر؛ در ر سرنویس پس از بیت ۱۹۰ و در ن بین دو مصراع همین بیت آمده است
 ۱۲. ر: چهر پراکنده؛ ن: چهره بر افکند؛ متن ← ر
 ۱۳. ر: بتابید
 ۱۴. ر: برج
 ۱۵. ن: رای
 ۱۶. ن: هوی و های
 ۱۷. ن: رفت با آن
 ۱۸. س: ازان پس؛ س از این بیت به بعد به نسخه‌های دیگر نزدیک می‌شود؛ ن بیت‌های ۱۹۴-۱۹۵ را ندارد
 ۱۹. س: به پدرود
 ۲۰. س: چشم؛ س پس از این بیت افزوده است: یکایک پذیرفت گفتار اوی از آن پس سوی راه آورد روی

و زآن^۲ سو^۳ فرامرز گردِ دلیر،
 ز کینه سر تیغ بر خور^۴ کشید
 چو تنگ اندر آمد بدان^۵ مرز، شاد،
 فرامرز گردنکش و آن سپاه^۶
 دلیر و سرافراز و گرد و^۸ سترگ
 گوی^{۱۰} نام بردار روشن روان
 یکی لشکری داشت با^{۱۲} خشم و تاب
 نویسنده ای^{۱۴} خواند با فر و هنگ^{۱۵}
 پر از پند و اندرز با^{۱۶} دار^{۱۷} و گیر،
 ز کارش دهد آگهی در به در^{۱۸}

ز ره باز پس گشت رستم چو^۱ شیر
 سوی مرز خرگاه لشکر کشید
 همی راند لشکر به کردار باد
 فرود آمد آنجا به سه روز^۶ راه
 یکی پهلوان بود نامش طورگ
 بدان مرز خرگاه بُد مرزبان^۹
 همان خویش بودی به^{۱۱} افراسیاب
 فرامرز چون کرد^{۱۳} آنجا درنگ
 بفرمود تا نامه ای دلپذیر
 نویسد به نزدیک آن نامور

۱۹۵

۲۰۰

نامه نوشتن فرامرز بر طورگ و فرستادن به دست گاهو^{۱۹}

نخستین سرش را ببرید پی^{۲۰}
 به چو گانش^{۲۱} اندر زمان^{۲۲} گوی گشت
 ز مُشک سیه کرد بر وی رقم
 نماینده آشکار و نهان

نویسنده چون کرد آهنگ نی
 نی از سر بریدن سخن گوی گشت
 نخستین چو^{۲۳} بر کاغذ آمد قلم
 به نام خداوند جان و^{۲۴} جهان

۲۰۵

۱۴. ر: نویسنده را؛ متن = ن، س
 ۱۵. ر: شنک؛ متن = ن، س
 ۱۶. س: اندر و
 ۱۷. ن: داد
 ۱۸. س: سر بر
 ۱۹. ن: نامه فرامرز بطورک طوری؛ س: نامه
 نوشتن فرامرز به طورک
 ۲۰. ن: سرش بسته بیوند (= پیوند) نی
 ۲۱. ن: بجز نامش
 ۲۲. ن: سخن
 ۲۳. ن: که؛ س: جه
 ۲۴. س: < و >

۱. س: چه
 ۲. س: ازان؛ متن = ر
 ۳. ر: پس؛ متن = س
 ۴. ر: خود؛ متن = ن، س
 ۵. ر: بان؛ س: ازان؛ متن = ن
 ۶. ن: روزه؛ متن = ر، س؛ در س دو مصراع این
 بیت پس و پیش شده است
 ۷. ن: گردنکش صف پناه
 ۸. س: < و >
 ۹. س: پهلوان
 ۱۰. ن، س: کو
 ۱۱. ر: بودی به؛ س: وی بود
 ۱۲. س: پر
 ۱۳. س: گرد

کزویست^۲ کین و ازویست^۳ مهر
 پرستش ورا^۵ از سما تا سَمک
 و زویست پیدا سیاه و سپید^۷
 کَش از آفریدون بود تار و پود
 که ما را چنین گفت شاه بزرگ:
 نبوده‌ست^۹ توران سپه را گذر
 که توران ز شمشیر او گشت پست،
 ز^{۱۲} شاه و ز^{۱۳} گردان توران سپاه^{۱۴}
 بدین مرز و بوم از^{۱۶} چه آرند^{۱۷} دست؟!
 که روباه در^{۱۹} بیشه آمد دلیر
 سرانشان^{۲۱} بیفکن به شمشیر کین
 بدین مرز با پیل^{۲۳} و کوس و سپاه
 نمانم که باشد کسی را^{۲۵} گذر
 به خوبی نمودم به تو راه را

خداوند بهرام و ناهید و^۱ مهر
 جهاندار دارای چرخ^۴ فلک
 ازویست^۶ آرام و بیم و امید
 ازو باد^۸ بر شاه ایران درود
 بدان ای سرافراز جنگی طورگ!
 که در مرز خرگاه ازین پیشتر
 ز گاه منوچهر^{۱۰} یزدان پرست
 نبود^{۱۱} کسی را درین مرز راه
 کنون از^{۱۵} چه سازند ترکان نشست
 همانا که خالی بد از بیشه شیر^{۱۸}
 برو زود ازیشان^{۲۰} تھی کن زمین
 کنون آمدم من به فرمان^{۲۲} شاه
 که از شهر توران بدین^{۲۴} بوم و بر
 ز ترکان^{۲۶} کنم پاک خرگاه را^{۲۷}

۲۱۰

۲۱۵

۲۲۰

۱۶. ر: ار
 ۱۷. ن: دارند
 ۱۸. س: چه خالی بدی بیشه از نره شیر
 ۱۹. س: چرا روبه زین
 ۲۰. ن: و زیشان؛ متن = ر؛ س این بیت را ندارد
 و به جای آن دو بیت زیر را آورده است:
 تو خرگاه را کن ز ترکان تھی
 وگر نه نبینی تو روز بهی
 بر و بیشه از روبها کن تھی
 نخواهم که یابند روز بهی
 ۲۱. ن: بریشان
 ۲۲. س: ز نزدیک
 ۲۳. س: فیل
 ۲۴. ر: بدن
 ۲۵. ن: کسی را که باشد
 ۲۶. س: بترکان
 ۲۷. ن: تو

۱. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۲. ن: ازویست
 ۳. س: کزویست
 ۴. ر، س: چرخ و (در ر کاتب یا کس دیگری
 گویا روی (و) خط زده است)؛ متن = ن
 ۵. ن: وراست
 ۶. س: و زویست
 ۷. ن، س: سفید
 ۸. ن: ازویست
 ۹. ر، ن: نبودست؛ س: نبود است
 ۱۰. در ر زیر حرف «ن» در منوچهر نیز دو نقطه
 دارد
 ۱۱. ن: نبوده
 ۱۲. ن: نه
 ۱۳. ن: نه
 ۱۴. ر: ساه
 ۱۵. ر: ار

بدانی ز اندیشه^۲ نیکی و بد^۳،
شما را نباشد^۴ بدین مرز پای
همان تخت و دیهیم^۵ و تاج و کلاه،
مبادا کزین^۶ بد تو کیفر بری
تو چندان بکش پا که باشد گلیم
نمانم که باشد تنت را به سر
ترا دامگه^{۱۱} کام شیران کنم
خورش سازم اندر بر شیر و گرگ^{۱۲}

جهانجوی با خشم و با داوری
کجا نام او بود کاهوی^{۱۵} شیر
شود نزد آن مرد پرخاشخـر
گرانمایه^{۱۸} کاهو به خرگاه تفت^{۱۹}

اگر مر ترا^۱ ره نماید خرد
که در عهد کیخسرو پاکرای
ترا آن به آید که گنج و سپاه
بدین^۶ مرز بگذاری و بگذری
ز من بشنو این پند پر^۸ ترس و بیم
ور^۹ از گفته من پیچی تو^{۱۰} سر
همان مرز خرگاه ویران کنم
همه لشکرت جمله خورد و بزرگ

بپیچید نامه چو^{۱۳} گشت اسپری
بفرمود تا شیرمردی^{۱۴} دلیر
مر آن راه را تنگ بندد کمر
بسپیچید^{۱۶} راه و به تیزی برفت^{۱۷}

۲۲۵

۲۳۰

خبر رسیدن طورگ از آمدن فرستاده فرامرز و پذیره فرستادن مهاور^{۲۰} را

پیش او و آمدن ایشان پیش طورگ و پاسخ طورگ کاهورا

ز گردان یکی پیشرو^{۲۱} برگزید

چو نزدیکی مرز خرگه رسید

۲۳۵

۱۳. س: چه
۱۴. ر، ن: شیرمرد؛ متن = س
۱۵. ر: کاهو؛ متن = ن، س
۱۶. ر: بسنجید؛ س: سپیچیده (چ دو نقطه دارد)؛
متن = ر
۱۷. ن: ره را و از راه رفت؛ متن = ر، س
۱۸. س: جهانندیده
۱۹. ن: رفت (قافیه ندارد)
۲۰. ر: مهارک (← ب ۲۶۶ که ر و ن مهاور و س
مهاور دارند)؛ ن و س سرنویس ندارند
۲۱. ر: بیشتر(ولی در حاشیه، به همان خط به
پیشرو تصحیح شده است)

۱. س: تورا
۲. ن: باندیشه
۳. س: ز بد
۴. ر: نباید؛ متن = ن، س
۵. ر: دیهیم
۶. ر: بدین
۷. ن: که زین؛ س: بدین
۸. ن: بی
۹. س: کمر
۱۰. ن: < تو >
۱۱. س: جایکه
۱۲. س: دهم مغز اوشان بشیر و بکرک

رود شاد و خرم به^۱ روشن روان
 ز نزد فرامرز با دار و گیر،
 زمانی به^۲ ره بر نیاید^۳ همی
 و یا همچو تیری که جست^۴ از کمان،
 سئوی مرز خرگه یکی کوه^۵ دید
 به بالا کشیده سر اندر سحاب
 زحل بر سرش^۶ دیده بانی نمود
 که رخسار^۷ مه را شخودی^۸ به سنگ
 که پور^۹ فریدون درو^{۱۰} رنج برد^{۱۱}
 درو مرد فرتوت گشته^{۱۲} جوان
 ازو^{۱۳} دشت توران پر از رنگ و بوی^{۱۴}
 از آن ره نشینان^{۱۵} همی خواست^{۱۶} بار
 ز نزد فرامرز چون کرد ساز،
 چه گوید^{۱۷} طورگی دلیر سوار؟

بفرمود تا نزد آن مرزبان
 بگوید که گردنکشی تیزویر
 به^۱ پیغام سوی تو آمد^۲ همی
 فرستاده مانند باد دمان
 بیامد چو^۳ نزدیک دریا رسید
 دژی بود بر رفته از قعر آب
 که خور بر درش^۴ پاسبانی^۵ نمود
 چنان بود بر چرخ بر رفته تنگ
 چنین گفت دانا خردمند گرد
 پر از کاخ و باغ و پر آب روان^۶
 سلاح^۷ و سپاه فراوان در اوی^۸
 فرستاده آمد به پای حصار
 بگفت آنکه^۹ کاهوی گردن فراز
 همین دم^{۱۰} بیاید بر نامدار

۲۴۰

۲۴۵

بسی رنج برد و بیالود گنج
 بکرد آنچه آن خوب جایی برنج
 ۱۷. ن: از آشیان
 ۱۸. س: کشتی؛ ن: درو خود بعزت همیشه؛ متن = ر
 ۱۹. در ن روی سین سلاح حرف ص گذاشته
 شده است
 ۲۰. ر: او؛ س: در او؛ متن = ن
 ۲۱. ن: در آن
 ۲۲. ن: بوی
 ۲۳. ن: از آن آشیانش
 ۲۴. ر: برخاست؛ س: درخواست؛ متن = ن
 ۲۵. س: چنین گفت
 ۲۶. ن: همیدم؛ متن = ر
 ۲۷. ر: گوید به؛ متن = ن؛ س این بیت را ندارد

۱. س: خرم و شاد و
 ۲. ر: چه؛ متن = ن، س
 ۳. ن، س: آید؛ متن = ر
 ۴. ن: ز
 ۵. ر: نیاید؛ ن: بیاید؛ متن = س (نیز ← ر)
 ۶. س: سست (!)
 ۷. ن: به
 ۸. ن: مرز
 ۹. ن: در برش؛ س: بر سرش؛ متن = ر
 ۱۰. ن: بادبانی
 ۱۱. س: در برش
 ۱۲. ر: رخسار
 ۱۳. ن: مهر آتش خورده
 ۱۴. ن: توژ؛ س: تور؛ متن = ر
 ۱۵. ن: بدان
 ۱۶. ن پس از این بیت افزوده است:

ز ما بر به نزدیک ایشان خبر^۳
 سپهبد چو^۵ بشنید از آن^۶ درشگفت
 فرسته چو^۷ آمد سوی بارگاه،
 بگفتش^۹ که کاهو بیامد دمان^{۱۰}
 ز گردان گزین کرد مردی چو شیر
 برش با درفش و تبیره^{۱۴} شود
 پذیره^{۱۶} شدن را بیاراست کار
 خروشان و جوشان سوی مرد^{۱۸} راد
 به نزدیک کاهو چو تیر از کمان^{۱۹}
 مهاور^{۲۲} برابر صفی برکشید
 بپرسید کاهوی^{۲۳} از بیش و کم
 رسانید پیغام گرد سترگ
 نویسنده برخواند و^{۲۴} بشنید او(؟)
 چرا داشت باید سخن در نهفت

به^۱ رفتن مرا گفت رو پیشتر^۲
 درون^۴ رفت گردی و با او بگفت
 بفرمود تا برگشادند راه
 زبان کرد چون تیر و^۸ دل چون کمان
 چو^{۱۱} بشنید جنگی طورگ^{۱۲} دلیر
 که کاهوی^{۱۳} یل را پذیره^{۱۴} شود
 مهاور^{۱۵} بدی نام آن نامدار
 ابا چند سرور^{۱۷} به کردار باد
 به کشتی گذر کرد و آمد دوان
 چو کاهوی^{۲۰} شیر اوژن او^{۲۱} را بدید
 دو مهتر رسیدند هر دو به هم
 و زانجا برفتند نزد طورگ
 مر آن نامه بنهاد نزدیک او
 طورگ دلاور برآشفتم و گفتم

۲۵۰

۲۵۵

۲۶۰

شده، ولی روی آن خط خورده و در زیر آن
 صورت متن آمده است
 ۱۵. س: محاور
 ۱۶. ز: پذیره
 ۱۷. س: مردی
 ۱۸. ن: بکردار باد(بیت قافیه ندارد)
 ۱۹. س: کاهو، روشنروان
 ۲۰. ز: کاهو
 ۲۱. ز: < او >
 ۲۲. ن: مهاور
 ۲۳. ز: کاهو؛ متن = ن، س
 ۲۴. س: < و > در هر سه نسخه قافیه بیت
 درست نیست

۱. س: ز
 ۲. ن: برفتن رها کن بدینسان شتر
 ۳. س: و زیشان بکو حالیات و خبر
 ۴. ن: برون
 ۵. س: سپه بد چه
 ۶. ن: زو؛ س: ازو؛ متن = ر
 ۷. ر، س: فرستاده؛ متن = ن
 ۸. ز: < و >؛ متن = ن، س
 ۹. س: بگفتا
 ۱۰. ز: دوان؛ متن = ن، س
 ۱۱. س: چه
 ۱۲. ز: کاهو؛ متن = ن، س
 ۱۳. ز: پذیره
 ۱۴. ز: < و > تبره؛ در ر این مصراع نخست به
 صورت «برش باد رفتن به تیره شود» نوشته

<p>نه من کمترم زو^۲ به نیروی^۳ تن گه کینه^۵ صد بار ازو^۶ برترست به گیتی کس این را نبیند^۸ به خواب که من بود خواهم سپهدار نو کند بی گمان تکیه بر زور^{۱۱} خویش زیون تر بود او به چنگال^{۱۲} شیر نه برگردم از وی به هنگام جنگ</p>	<p>فرامرز گر هست^۱ شمشیرزن نه شاه من از شاه او کمترست^۴ دژ و لشکر و مرد^۷ و دریای آب که گوید که بگذارد این دژ^۹ برو^{۱۰}! چو^{۱۰} بر خود ببیند جوان زور بیش نداند که پیل ارچه باشد دلیر به خود برنگیرم چنین نام و ننگ</p>	<p>۲۶۵</p>
<p>بر^{۱۴} سرفرازان و^{۱۵} یاران خویش به نزدیک آن نام بردار گو همانا نگوید^{۱۷} چنین^{۱۸} پاکرای برآورده ام سر به^{۲۰} هر انجمن رها کن برو سوی توران سپاه^{۱۹}! که من رزم را کرد خواهم بسیج^{۲۵} زمانت^{۲۶} از^{۲۷} ایران بدین مرز راند</p>	<p>سه روزش همی داشت^{۱۳} مهمان خویش به روز چهارم بدو گفت رو بگویش که ای مرد بی هوش و^{۱۶} رای تو در کار تندی ندانی^{۱۹} که من من آنم^{۲۱} که گویی^{۲۲} بر و بوم و^{۲۳} گاه^{۲۴} برآرای کار و میاسای هیچ همانا ترا زندگانی نماند</p>	<p>۲۷۰</p>

-
- | | |
|--|--|
| <p>۱۵. س: < و >
 ۱۶. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۱۷. ر؛ س: که گوید؛ متن = ن
 ۱۸. ن: سخن؛ متن = ر، س
 ۱۹. ن: نکویی
 ۲۰. ن: کر ز هر
 ۲۱. ن: من آن نم؛ س: نه آنم
 ۲۲. س: کوئی (در ر ی) نه نقطه دارد و نه همزه
 ۲۳. ر: < و >
 ۲۴. س: راه
 ۲۵. س: بسیج
 ۲۶. س: نهانت
 ۲۷. ن، س: ز</p> | <p>۱. ن: اکرست
 ۲. ر: کهنترم زو؛ س: کمتر هستم؛ متن = ن
 ۳. س: نیروی و
 ۴. ن، س: کمتر است
 ۵. ن: چه کمتر که؛ متن = ر، س
 ۶. س: از او
 ۷. ن، س: مرز؛ متن = ر
 ۸. س: نیابد
 ۹. ن: ایدر؛ س: بگذار و زین دژ؛ متن = ر
 ۱۰. س: چه
 ۱۱. ر: تکیه بر زور
 ۱۲. ن: به نیروی تابنده چنگال
 ۱۳. س: نکهداشت
 ۱۴. س: ابا</p> |
|--|--|

ترا میهمانی^۱ کنم گرز و تیغ به تو تیر بارم چو^۲ باران ز میغ

لشکر کشیدن طورگ به جنگ فرامرز و پاسخ نامه بردن گاهو پیش فرامرز

و لشکر کشیدن فرامرز بر وی و رای زدن طورگ برای شبیخون کردن^۳

<p>چو کاهو از آنجایگه گشت باز طورگ دلاور برآراست^۵ کار همان ساز و آیین ابا^۶ بوق و^۸ کوس یکی لشکر آمد به هامون ز کوه شد از سم اسپان دل کوه چاک چنان شد ز گرد سپه روی آب ز آواز گردان در آن کوه و دشت ز دریا^{۱۳} به تندی گذر کرد و رفت و زآن سو چو کاهو بیامد دوان^{۱۴} بگفت آنچه بشنیده بود از^{۱۵} طورگ سپهد چو بشنید برجست^{۱۷} و گفت: همانگه بزد نای و لشکر براند یکایک به دشمن چو^{۱۹} نزدیک شد</p>	<p>۲۸۰ ۲۸۵ ۲۹۰</p>
<p>به تیزی بپیمود^۴ راه دراز، سپه را به هامون^۶ کشید از حصار برون بُرد و شد دشت چون^۹ آبَنوس که شد گاو ماهی ز جنبش ستوه پراکنده شد بر رخ شید خاک که در وی تگاور دویدی^{۱۱} به تاب شهنشاه انجم همی^{۱۱} خیره^{۱۲} گشت بپیچید سوی فرامرز تفت به نزد فرامرز روشن روان، یکایک بر پهلوان سترگ^{۱۶} کنم تیغ^{۱۸} با ترگ دژخیم جفت سمندش همی گرد بر خور فشاند جهان چون شب تیره تاریک شد</p>	

۱. ز: میهمانی (وزن درست نیست)؛ متن = ن، س

۲. س: چه

۳. ن، س: لشکر کشیدن طورگ بجنگ فرامرز؛

متن = ر؛ در ر سرنویس پس از بیت ۲۷۹ و در

س پس از بیت ۲۷۷ آمده است

۴. ز: پیموده؛ متن = ن، س

۵. ز: بر[[آراست؛ متن = ن، س

۶. ز: همانگه به دریا؛ ن: همانگه بلز بر؛ متن = س

۷. ن: و آن

۸. ز: < و >؛ متن = ن، س

۹. ز: چو

۱۰. ز: دویده؛ متن = ن، س

۱۱. س: دلش

۱۲. ز: خیره

۱۳. س: صحرا

۱۴. ن: دمان

۱۵. ن: ار

۱۶. س: بزرگ؛ در س دو مصراع این بیت پس و

پیش شده است

۱۷. س: چو شید

۱۸. ن: بدو گفت

۱۹. س: سپهد ز دشمن چه

بفرمود تا بر لبِ جویبار^۱
 سرآبرده پهلوانِ گزین
 میان دو لشکر دو فرسنگ بود
 شبی بود تیره‌تر از آبنوس
 ۲۹۵
 طلایه بفرمود تا گرد دشت
 سواران ترکان خبر یافتند
 بگفتند با شیرِ جنگی طورگ
 همانا که از ما ندارد خبر
 ۳۰۰
 سزد گر بر ایشان^۹ شبیخون^{۱۰} کنیم
 چنین گفت ناکاردیده طورگ
 هم اکنون^{۱۲} بر ایشان^{۱۳} بیاید زدن
 فرود^۲ آید آن لشکر نامدار
 کشیدند^۳ بر دشت توران زمین
 چو منزل نمودند^۴ شب تنگ بود
 ستاره فروزنده^۵ چون سَنَدروس
 همی از پی پاسِ لشکر بگشت^۶
 به سوی^۷ سپهدار بشتافتند
 که آمد فرامرز گردِ سترگ
 فرود آمده‌ست اندرین دشت و^۸ در
 گیا را^{۱۱} به رنگِ طبرخون کنیم
 که ای مهتران و گوانِ سترگ!
 به خنجر دل و دیده‌شان^{۱۴} آزدن^{۱۵}

شبیخون کردن طورگ بر فرامرز و جنگ کردن فرامرز با ایشان

و کشتن قلون پهلوان طورگ را و گریختن طورگ^{۱۶}

برون رفت^{۱۷} از آن لشکر بی‌شمار
 ابا آلت رزم و ساز^{۱۹} نبرد
 پسندیده‌گردان دو ره ده^{۱۸} هزار
 دلاور سواران با دار و برد^{۲۰}

-
۱. س: حویبار
 ۲. ر: فرو؛ متن = ن، س
 ۳. ن: کزیدند
 ۴. س: بکردند؛ در س دو مصراع این بیت پس و پیش شده است
 ۵. ن: درخشنده
 ۶. ر، س: گذشت؛ متن = ن
 ۷. ن: بروی
 ۸. ر، س: اندر آن دشت، متن = ن
 ۹. ر: ایشان
 ۱۰. س: شبیخون
 ۱۱. س: کیانرا
 ۱۲. ن: هم ایدم
 ۱۳. ر: بدایشان؛ متن = ن، س
 ۱۴. س: دیدشان
 ۱۵. ر، س: از بدن (تصحیف آزدن؟)؛ متن = ن
 ۱۶. س: شبیخون زدن طورک بر فرامرز و شکست خوردن طورک؛ متن = ر؛ ن سرنویس ندارد
 ۱۷. س: شد
 ۱۸. ن: دو ره ده ده؛ س: ده و دو
 ۱۹. ن: ساز و روز
 ۲۰. ر: بیکارکرد (= بیکارکرد/ بیکارگرد)؛ متن = ن، س

به تندی سوی راهِ کوتاه^۲ روید
 دل و دیده دشمنان برگنید^۳
 بپرداختند و برون تاختند
 شب تیره‌گون^۴ گاه بانگِ خروس،
 همه کینه را تنگ بسته میان
 کمابیش بودی^۵ هزاران به راه
 بیفتاده از خستگی تن به تن
 همان بازنگشاده یک تن کمر
 همه زیر زین^۶ ایستاده دمان^۷
 به لشکرگه پهلوانِ بزرگ،
 ز ناگه بدان جنگیان بازخورد
 ز خونِ یلان گشت دشت آبگیر
 که بودند با یکدیگر^۸ جنگجوی،
 همه دل پر از کین^۹ و سر پرشتاب
 برآمد خروش از یلانِ دلیر
 نماند هیچ با سروران تاب و هش

۳۰۵ بدیشان چنین گفت: بی‌ره^۱ روید
 ز^۲ ناگاه خود را بدیشان^۳ زبیده
 سگالش بدیشان^۴ در^۵ انداختند
 نه آواز^۶ بوق و نه آواز^۷ کوس
 رسیدند نزدیکِ ایرانیان
 ۳۱۰ طلایه ز گردان ایران‌سپاه
 دگر نامداران ز بس^۸ تافتن
 همه خسته و^۹ خفته جوشن به بر
 همه اسپ گردان به^{۱۰} برگستوان
 چو تنگ اندرآمد سپاهِ طورگ
 ۳۱۵ طلایه در آن تیره‌شب همچو گرد^{۱۱}
 چکاچاک تیغ آمد و گرز و^{۱۲} تیر
 از آن دار و گیر و از آن گفتگوی
 بجاستند گردانِ ایران ز خواب
 نشستند بر بادپایان چو شیر
 ۳۲۰ ز بس دار و گیر و بند^{۱۳} و بگش

۱۲. ر: کمان (= گمان) پیش بوده؛ س: کمان پیشه
 بودی؛ متن = ن
 ۱۳. ر، ن: پس؛ متن = س
 ۱۴. ر: ابر خسته بر؛ س: همه مانده و؛ متن = ن
 ۱۵. ر: کردان و؛ س: با زین و؛ متن = ن
 ۱۶. ن: بزین بد پپای
 ۱۷. س: بایستاده هر یک چه پیل دمان
 ۱۸. ن: کرک (قافیه درست نیست)
 ۱۹. ن: کرز آمد و تیغ
 ۲۰. س: یکدیگر؛ متن = ر، ن
 ۲۱. ن: خواب
 ۲۲. ن: که دارد بکیر و به بند؛ س: ز بس دار و
 بند و بکیر

۱. ن: بفرمودشان گفت بیرون
 ۲. ن: هامون
 ۳. س: که
 ۴. ن: بر ایشان
 ۵. ر: زنند؛ متن = ن، س
 ۶. ر: کنند؛ متن = ن، س
 ۷. ر: بدیشان؛ ن: بر ایشان
 ۸. ن: بر
 ۹. ن: آوای
 ۱۰. ن، س: آوای
 ۱۱. ن: برون شد همی؛ س: شب فیرکون؛ متن =
 ر؛ در س دو مصراع این بیت پس و پیش شده
 است

به کردارِ برق از دل تیره^۲ میغ
 پر از خشم و تیغ^۴ پرنده^۵ به دست
 به تنها تنِ خویشتن بی گروه
 به لشکرگه خود برافکندشان
 فرود آوریدی دو صد نامجوی^۸
 همی گشت^{۱۱} آن پهلوان بلند
 به سر بر سپهرِ بلا گشته شد
 عنان تگاور ببايد پسود^{۱۲}]
 بد آمد سپه را در آن^{۱۴} کارزار
 چو شب تیره^{۱۶} شد ماه بنمود^{۱۷} راه

سُترگ و^{۱۸} دُزآگاه و^{۱۹} ریزنده خون
 کجا کوه گشتی ز جنگش^{۲۱} ستوه
 یکی بر خروشید کای^{۲۳} بدنشان^{۲۴}

شب تار و^۱ روی^۲ درخشنده تیغ
 سپهد فرامرز یل برنشست
 یکی حمله آورد بر سان کوه
 به یکبار^۶ از جای بر کندشان
 به هر سو که حمله بر آورد اوی^۷
 به تیغ و به گرز و سنان^۹ و^{۱۰} کمند
 فراوان از آن جنگیان کشته شد
 [به گو آنگهی گفت بر سان دود
 ز کردار^{۱۳} سالار ناهوشیار
 همانگاه رخساره^{۱۵} بنمود ماه

یکی پهلوان بود نامش قلون
 به نیروی^{۲۰} پیل و به تن همچو کوه
 به تندی بیامد^{۲۲} بر پهلوان

۳۲۵

۳۳۰

و به جای آن سه بیت زیر را آورده است:
 طورگ دلاور چو (متن: چه) دید آنچه آن
 که توران سپه گشته بی تاب و جان
 بلشکر چنین گفت جنگ آورید
 سپهدار ایران بچنگ آورید
 سراسر شما را زر و خواسته
 کنم کارتان هر یک آراسته
 ۱۶. ر: تیره
 ۱۷. ن: بزود
 ۱۸. س: < و >
 ۱۹. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۲۰. ر پس از «نیروی»، «چو» نوشته، ولی روی
 آن خط زده است
 ۲۱. ن: بود کشتی بچنگش
 ۲۲. س: بر آمد
 ۲۳. ر: که؛ س: کی؛ متن = ن
 ۲۴. ن، س: بدکمان؛ متن = ر

۱. س: < و >
 ۲. ر: در وی؛ متن = ن، س
 ۳. ر: تیره
 ۴. ن: چینی
 ۵. ر: پرنده؛ برنده؛ متن = ن (نیز ← ر)
 ۶. ن: بیک حمله
 ۷. ر، س: او؛ متن = ن
 ۸. ر: نامجو؛ س: نامجو؛ متن = ن
 ۹. ن: و سنان و بکرز؛ س: و بکرز و به تیر؛ متن
 = ر
 ۱۰. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۱۱. ن: همی گفت
 ۱۲. ن، س این بیت را ندارند؛ متن = ر
 ۱۳. س: بکردار
 ۱۴. ر: برآمد سپهر اندران (تصحیف) بد آمد سپه
 را در آن؛ س: برآمد سپه را در آن؛ متن = ن
 ۱۵. ر: رخساره؛ ن: رخسار؛ س این بیت را ندارد

اگر پای داری، کنی ترکِ سر
 بزد چنگ و آمد ز لشکر برون^۲
 به تنها گرایید سوش^۴ عنان
 به میدان کینه یکی پای دار!
 خروشان پیامد چو^۸ درنده^۹ گرگ
 ز زین کوهه^{۱۰} گرزِ گران برکشید
 سپهبد بیچید^{۱۳} اسپِ نبرد
 گرفتش کمر بند^{۱۶} مانند گوی^{۱۷}
 تو گفתי ندارد چو یک^{۱۸} پشه سنگ
 که پیدا بودش ز گردن^{۲۰} سُرین^{۲۱}
 به ترکان نمودی دگر دستبرد
 ازو^{۲۲} کوه و^{۲۳} دریا برآمد^{۲۴} به جوش
 ز گردِ نبردش فلک خم گرفت^{۲۵}
 از آن نامداران برآورد گرد
 خور از آسمان عکس بر خاک زد

ببینی کنون رزم^۱ شیرانِ نر
 فرامرز پرخشم گشت از قلون
 پیامد دوان^۲ تا برش پهلوان
 بدو گفت کای^۵ بدرگِ نابکار^۶
 چو دیدش دلاور قلون بزرگ^۷
 دمان چون به نزد سپهبد رسید
 برآورد و^{۱۱} زد بر سر^{۱۲} شیرمرد
 به تندی^{۱۴} پیامد پس پشتِ اوی^{۱۵}
 برآوردش از پشتِ زینِ پلنگ
 به تارک بدان سان زدش^{۱۹} بر زمین
 سوی خنجرِ جانستان دست بُرد
 چو تندر بغرید و برزد خروش
 ز تیغش زمین سربه سر نم گرفت
 به تیغِ سرافشان و گرزِ نبرد
 بدین گونه تا تیره شب چاک زد

۳۳۵

۳۴۰

۳۴۵

۱۵. ن: او
 ۱۶. ن: کمر بند و
 ۱۷. ن: کو
 ۱۸. ن: بیک؛ س: چه یک
 ۱۹. ن: زدش آنچنان
 ۲۰. ر: کردان؛ ن: بکردان؛ متن = س
 ۲۱. ر: سرن
 ۲۲. س: از او
 ۲۳. ر: < و >؛ س: ود (!)؛ متن = ن
 ۲۴. ن: در آمد
 ۲۵. در ن این بیت و بیت بعدی در حاشیه نوشته شده است

۱. ن، س: رخم
 ۲. ن این بیت و بیت بعدی را ندارد
 ۳. س: دمان
 ۴. ر: کرانید سوش؛ متن = س
 ۵. ر، س: ای؛ متن = ن
 ۶. ر: ناپکار
 ۷. ن، س: سترک؛ متن = ر
 ۸. س: چه
 ۹. ر، ن: در رنده؛ متن = س
 ۱۰. ر: کوه؛ متن = ن، س
 ۱۱. س: < و >
 ۱۲. ن: بر
 ۱۳. ر: به پیچیده؛ ن: به پیچید از؛ متن = س
 ۱۴. ن: به تیزی

<p>شده تیغشان از عدو سرفشان کزان گونه بر لشکرش بد^۲ رسید، به کردار آهو ز چنگال^۴ گرگ سر^۸ بختشان اندرآمد به خواب بدان ژرف دریا فروریختند^{۱۱} یکی زو تن آسان^{۱۳} و دیگر به درد به دریا رسیدند چون بی هوشان نبد روز پیکار و جنگ و^{۱۶} فریب سران بی کلاه و^{۱۷} میان بی کمر^{۱۸}</p>	<p>سپهبد نیاسود با^۱ سرکشان طورگ جفاییشه چون آن بدید هزیمت گرفت از سپاه سترگ^۲ ز پس^۵ گرز و شمشیر و^۶ از پیش^۷ آب به یکبار^۹ از جا^{۱۰} بر انگیختند چنین ست کردار^{۱۲} جنگ و نبرد طورگ و گروهی^{۱۴} ز گردنکشان به کشتی فکندند جان از نهیب^{۱۵} به دژ در شدند و بیستند در</p>	<p>۳۵۰</p> <p>۳۵۵</p>
--	--	-----------------------

نامه نوشتن طورگ بر افراسیاب و نمودن حقیقت حال خود^{۱۹}

<p>به توران زمین نزد^{۲۲} افراسیاب خداوند پیروز و^{۲۳} پروردگار خداوند ماچین و توران زمین سپاهی پراگنده از خشم و کین^{۲۴}</p>	<p>یکی نامه بنوشت^{۲۰} از^{۲۱} درد و تاب نخست آفرین کرد بر کردگار ازو باد بر شاه تور آفرین دگر گفت کامد ز ایران زمین</p>	<p>۳۶۰</p>
--	---	------------

-
- | | |
|--|--|
| <p>۱۵. ر: نهیب
 ۱۶. س: نبد جنک را روزکار
 ۱۷. س: < و >
 ۱۸. ن پس از این بیت افزوده است:
 ز کردار خود مرد ناهوشیار
 همه روز با درد و غم بود یار
 ۱۹. ن: نامه طورگ به نزد افراسیاب؛ س: نامه
 نوشتن طورگ بافراسیاب؛ متن = ر
 ۲۰. س: طورگ آنزمان نامه
 ۲۱. ن: با
 ۲۲. س: نبشت او به نزدیک
 ۲۳. ن: پرویز
 ۲۴. س: پر از خشم و اندوهکین</p> | <p>۱. ن: بفرمود تا
 ۲. س: آن
 ۳. ن، س: بزرگ
 ۴. س: بچنگال
 ۵. ر: بس
 ۶. ر، س: < و >؛ متن = ن
 ۷. ر: بیس
 ۸. ر، س: همه؛ متن = ن
 ۹. ن: بییکباره
 ۱۰. ر: آنجا (وزن درست نیست)؛ متن = ن، س
 ۱۱. ر: فرو ریختند؛ ن: در آویختند
 ۱۲. س: آئین
 ۱۳. ن: آسا
 ۱۴. ن: طورگ کزین و ز</p> |
|--|--|

گرانمایه^۲ پورِ گوی^۳ پیلتن
 که بگذار مرز و بینداز نام
 وگرنه بیا و بیارای جنگ
 شوم، جای شاهین گذارم به بوم^۸
 پسندیده و درخورِ کارزار
 چو^{۱۱} سیاره^{۱۲} بودند بر چرخ و ماه
 مرا در دل اندیشه‌ای بد^{۱۴} درست،
 ز بالا^{۱۶} چو^{۱۷} آهنگ بالا کنم
 به هنگام مستی و آرام و خواب
 ز بخت ایچ^{۱۹} یاری نیامد پدید
 چو آمد سپاه من اندر میان،
 بکشتند بسیار و^{۲۱} کردند پست
 نشستیم در دژ که تا^{۲۳} شهریار،
 که ترسم که چیره^{۲۴} شود بدگمان
 بدو گفت کای^{۲۶} با هُش و عقل^{۲۷} و^{۲۸} ویر!

سپهبد فرامرز با انجمن^۱
 نخستین^۴ فرستاد زی من^۵ پیام
 از ایدر^۶ به توران گذر بی‌درنگ
 دریغ آمدم کز^۷ چنین مرز و بوم
 برآراستم لشکر^۹ نامدار
 سپاه فرامرز با این^{۱۰} سپاه
 شبیخون سگالش^{۱۳} گرفتم نخست
 که من دشت از ایشان چو^{۱۵} دریا کنم
 شب تیره لشکر کشیدم^{۱۸} به تاب
 سپه خنجر کینه چون برکشید
 کمین کرده بودند ایرانیان
 به ما بر گشادند یکباره^{۲۰} دست
 کنون من رهی با سواری^{۲۲} هزار
 چه فرمایدم، پیش گیرم همان
 فرستاده‌ای جُست مرد^{۲۵} دلیر

۳۶۵

۳۷۰

۳۷۵

۱. س: لشکر شکن

۲. س: جهان‌دیده

۳. ز: کوی (= گوی، «ی» نشانه کسره اضافه است)

۴. ز: نخستن

۵. ن: نزدم؛ س: بر من

۶. ن: ازین در

۷. س: از

۸. ز: شاهی گذارم رسوم؛ س: که جای شما را

سپارم به بوم؛ متن = ن

۹. س: لشکری

۱۰. ر، س: آن؛ متن = ن

۱۱. س: چه

۱۲. ز: سیار؛ متن = ن، س

۱۳. ز: شکالش؛ متن = ن، س

۱۴. ز: ند

۱۵. س: چه

۱۶. ن: دریا؛ متن = ر، س

۱۷. س: چه

۱۸. ز: کشدم؛ در س دو مصراع این بیت پس و

پیش شده است

۱۹. س: ز بختم چه

۲۰. ر، س: یکبار؛ متن = ن

۲۱. ز: و بسیار؛ متن = ن، س

۲۲. ز: سوار؛ متن = ن، س

۲۳. ن: نشستم درین در کت آن

۲۴. ز: چیزه؛ ن: نیرو

۲۵. ن: و مرد؛ س: مردی

۲۶. ر، س: ای؛ متن = ن

۲۷. ن، س: مرد با هوش؛ متن = ر

۲۸. ن: < و >

نباید^۱ که جایی^۲ درنگ آوری
فرستاده برجست مانند باد
مگر نامه من به خسرو بری
پراندیشه سر سوی توران نهاد

غنیمت بخشیدن فرامرز لشکر را و رای زدن او به لشکر و پاسخ لشکر به فرامرز

و راه بستن فرامرز به سه جا برای آمدن لشکر به یاری طورگ^۳

و زان^۴ سو فرامرز با یال و بر^۵ ۳۸۰
جهانی ز دشمن پر از کشته دید
ز^۶ ایرانیان شیر^۷ مردان کار
همه دشت خرگاه با^۸ خواسته
همان تازی اسپان ز هر سو گله
سراسر ببخشید بر لشکرش
چنین گفت پس با دلیران جنگ ۳۸۵
طورگ بداندیش و چندی^۹ سوار
ز دریا به کشتی گذر یافته ست^{۱۰}
چو دشمن گریزان شود در حصار
گمانم که از کار من دریه در^{۱۱}

نگه کرد در رزمگه سربه سر
ز کشته در و^{۱۲} دشت^{۱۳} چون پشته^{۱۴} دید
همی^{۱۵} کشته بودند گردان هزار^{۱۶}
چو بازار چین^{۱۷} بود آراسته
کجا کرده بودند ترکان یله،
مر آن را^{۱۸} بدان سان که^{۱۹} بد درخورش
که ای شیرمردان با هوش و سنگ^{۲۰}
شنیدم که رفتند سوی^{۲۱} حصار
چو از رزم ما روی برتافته ست^{۲۲}
نیاید ز پیکار او هیچ کار
فرستاده باشد به توران خبر

۱. ن: مبادا

۲. ر: جایی؛ س: جایی

۳. ن، س: سرنویس ندارند

۴. ن، س: و زین

۵. س: فر

۶. ر: دژ و؛ س: همه؛ متن = ن

۷. ن: دست

۸. ر: خون شسته؛ متن = ن، س

۹. س: که

۱۰. ن: نیز

۱۱. ن: تبه؛ س: همه؛ متن = ر

۱۲. ن، س: در کارزار؛ متن = ر

۱۳. ن: پر؛ س: بد

۱۴. ر: چمن

۱۵. س: مر او را؛ ن: مران کس

۱۶. ن: که بد انکه

۱۷. ر: ننگ (خوانا نیست، شاید سنگ و هنگ

هم بتوان خواند، متنها دو نقطه در بالا دارد)؛ س:

هنگ؛ متن = ن

۱۸. ن: چندین

۱۹. س: برفتند در اندرون

۲۰. س: یافته است

۲۱. س: تافته است

۲۲. ن: در حذر؛ س: سرپسر؛ متن = ر

ز پستی به گردون برآید سرش
 از آن پیش‌تر کو ز افراسیاب،
 کز آن^۴، دژ دگر پر ز لشکر شود
 و ز آن^۵ لشکر و^۶ دژ برآریم دود
 که ای نامدار^۹ و^{۱۰} جهان‌پهلوان،
 اگر تندرستیم وگر^{۱۱} خسته‌ایم^{۱۲}
 چو بشنید پاسخ ز گندآوران،
 به کشتی گذر کرد و^{۱۴} برساخت کار
 همی خیره کردی^{۱۵} ز هر سو^{۱۶} نگاه
 که آن دژ چو^{۱۷} ماهی به شست آیدش
 به دژ در بُد راه پس و به پیش^{۱۸}
 از آنجایگه خیره برگشت باز
 سگالید^{۲۱} تدبیر و بنشست دیر
 مگر دشمنان سر^{۲۳} نگون آورد
 سوار و^{۲۵} پیاده بُدش سی هزار

زمان تا زمان لشکر آید برش
 ببايد گذر کرد ما را ز آب^۱
 سپاه آرد^۲ و کار دیگر^۳ شود
 ره چاره بر وی^۵ بگیریم زود
 به پاسخ بگفتند^۸ نام‌آوران
 به فرمان و رایت کمر بسته‌ایم
 چنان کن که رای تو باشد بدان^{۱۳}.
 بیامد دمان تا به دریاکنار
 به پای دژ آمد هم از گرد راه
 مگر جایگاهی به دست آیدش
 به هرچند گردش بگردید بیش
 ندید^{۱۹} از برش جای پرواز باز
 پراندیشه شد جان^{۲۰} مرد دلیر
 که آن^{۲۲} رزم را چاره چون آورد
 از^{۲۴} ایران و زابلستان مرد کار

۳۹۰

۳۹۵

۴۰۰

۱. ن: کذر کردن کردن از روی آب

۲. ر، س: آید؛ متن = ن

۳. س: بدتر

۴. ن: کران

۵. ر: برده؛ متن = ن، س

۶. س: از آن

۷. ن: < و >

۸. ن: بدو گفت

۹. س: نامور

۱۰. ن، س: < و >؛ متن = ر

۱۱. ن: اگر

۱۲. س: حسنه‌ایم

۱۳. ن: در آن

۱۴. س: < و >

۱۵. ن: آمد؛ ر: خیره کردی؛ س: به خیره همی

کرد؛ متن ← ر

۱۶. س: در وی

۱۷. س: چه

۱۸. ن: راهش از کم و بیش؛ س: راه بیرون و

پیش؛ متن = ر

۱۹. ر نخست «ندیدش» نوشته و سپس بر روی

«ش» خط زده است

۲۰. ن: بر جای؛ س: بد جان؛ متن = ر

۲۱. ر نخست «سگالیده» نوشته و سپس بر روی

«ه» خط زده است

۲۲. س: این

۲۳. س: را

۲۴. ن: ز؛ س: در

۲۵. س: سواره

<p>۴۰۵</p> <p>سراسر سپه را^۱ به سه^۲ بخش کرد؛ گزید و^۴ دو لشکر بدیشان سپرد^۵ سه راهست از ایدر^۶ به توران زمین ازین^۸ سه^۹ سپردم شما را دو راه به تندی^{۱۱} ببايد کنون تاختن</p>	<p>دو مرد سرافراز با دار^۳ و برد، چنین گفت کای^۶ نامداران گرد که آن را همی داشت باید کمین مباشید کاهل به بیگاه^{۱۰} و گاه دل از خواب و^{۱۲} از خورد برتافتن^{۱۳} به آگاه بودن به^{۱۴} روز و شبان شما را از آن رنج بر سر رسد گشاده نگردد به صد کارزار برآرم من این مرز با زور و رای^{۱۶} بدآن راه بستند از کین میان بمانده^{۱۹} از آن باره اندر شگفت دل پر خرد را در اندیشه بست بدآن تا دهد آگهی از حصار^{۲۲} گشاده به فرزانی چشم و گوش</p>
<p>۴۱۰</p> <p>مبادا که ناگه سپه در رسد که من بی گمانم که چونین^{۱۵} حصار مگر پاکیزدان بود رهنمای از آن پس برفتند دو پهلوان سپاه^{۱۷} دگر^{۱۸} خویشان برگرفت بیامد به راه سیم برنشست^{۲۰} طلایه فرستاد هر سو هزار^{۲۱} جوان خردمند^{۲۳} با فر و هوش</p>	<p>۴۱۵</p>

-
- | | |
|---|--|
| <p>۱۳. ن، س: پرداختن؛ متن = ر
۱۴. ر: بودند؛ متن = ن، س
۱۵. ر: چون این
۱۶. ن: مرز و باره بیای؛ س: حُصن و باره ز پای
۱۷. ن: سپاهی
۱۸. س: دیگر
۱۹. ن: بمانند
۲۰. س: درنشست
۲۱. ن: براه
۲۲. ن: زان سپاه
۲۳. ن: جو آن ناشکیبای</p> | <p>۱. س: سپه را سراسر
۲. ن: سپه (!)
۳. س: داد
۴. ر: کز ایشان؛ س: کزیده؛ متن = ن
۵. ر: سرد
۶. ر، س: ای؛ متن = ن
۷. ن: ازین در
۸. س: و زین
۹. ن: بر
۱۰. س: به پیکاه
۱۱. ن: تیزی
۱۲. ر: < و ></p> |
|---|--|

رسیدن نامه طوَرگ به افراسیاب و کیفیت چاره سگالیدن او^۱

<p>از آن^۲ سو چو^۳ نامه به توران رسید</p>	<p>به شه آگهی داد^۴ ز آن^۵ چون^۶ سزید</p>
<p>۴۲۰ که آمد فرستاده‌ای از طوَرگ</p>	<p>به نزد سرافراز شاه سترگ^۷</p>
<p>به نزدیک خود خواندش افراسیاب</p>	<p>بد آن تا چه گوید ز کوه و ز آب^۸</p>
<p>چو^۹ آمد زمین^{۱۰} را ببوسید و گفت</p>	<p>که با شاه توران بود بخت^{۱۱} جفت</p>
<p>بدو داد نامه، چو برخواند شاه</p>	<p>پر از خشم و کین شد ز درد^{۱۲} سپاه</p>
<p>بتندید از آن کار و^{۱۳} خیره بماند</p>	<p>فرستاده را سخت گفت و براند</p>
<p>۴۲۵ و ز آن^{۱۴} پس چنین گفت کان^{۱۵} بی‌خرد</p>	<p>نداند بداندیشه نیکی ز بد^{۱۶}</p>
<p>کسی را که باشد حصاری^{۱۷} چنان</p>	<p>بلندیش پیوسته با^{۱۸} آسمان،</p>
<p>ز خورد و خورش^{۱۹} هر چه آید به کار^{۲۰}</p>	<p>نهاده بدان^{۲۱} دژ فزون از شمار،</p>
<p>هم آب روان و همان کشتمند</p>	<p>سواران^{۲۲} گردنکش و^{۲۳} دیوبند،</p>
<p>به هامون گذارد سپه^{۲۴} سوی جنگ</p>	<p>کند لاجرم کار بر خویش تنگ؟! </p>
<p>۴۳۰ که نفرین بر آن بی‌خرد مرد باد!</p>	<p>بد آن^{۲۵} ناکس بدرگِ بدنژاد!</p>

۱. ن، س سرنویس ندارند؛ متن = ر

۲. ن، س: وزان سو

۳. س: چه

۴. س: بشه گفت حاجب

۵. ن: ازو؛ س: از آن؛ متن = ر

۶. ر: چو؛ متن = ن، س

۷. ن: بزرگ

۸. س این بیت را ندارد و به جای آن بیت زیر را آورده است:

بگفتا بیارش بدین جایگاه

بینیمش آئین گفتار و راه

۹. س: چه

۱۰. ر: زمن

۱۱. ن: خرد باد

۱۲. س: کار

۱۳. ر: به تندید و ازان کار(وزن هموار نیست)؛

بفرید از آن پس چه؛ متن = ن(نیز ← ر)

۱۴. ن، س: از آن؛ متن = ر

۱۵. ر: ای؛ ن: کای؛ متن = س

۱۶. ر، س: به اندیشه نیکی برد؛ متن = ن

۱۷. ر: حصار؛ متن = ن، س

۱۸. س: بزرگ و بلندیش تا

۱۹. ن: ز خود و خودش

۲۰. ر: باید نکار

۲۱. ن: بر آن؛ س: بود اندران

۲۲. ن: ستوران

۲۳. ن، س: < و >

۲۴. ر: هر (در حاشیه باهمان خط به «سپه»

تصحیح شده است)؛ س این بیت را ندارد و به

جای آن بیت زیر را آورده است:

چرا سوی هامون گذارد سپاه

کند کار بر خویش تنگ و سپاه

۲۵. س: بران

و زان^۱ پس بفرمود تا شیرمرد
 یلی^۲ بود نام^۳ آور^۳ سرفراز
 به نامش از آن^۴ خواندی^۵ شیرمرد
 بدان شیرمردی^۶ ز مردان کار^۷
 بدو گفت در کار هشیار^۹ باش

۴۳۵

نامه نوشتن افراسیاب بر طورگ با خشم و فرستادن شیرمرد را

با لشکر به یاری طورگ و پند دادن او را^{۱۰}

یکی نامه فرمود سوی طورگ
 ترا از چنان جایگاه و حصار
 همی بود بایست بر جای خویش
 که گر بدگنش دشمن بدگمان
 نبودیش جز کوه خارا به دست
 ز^{۱۸} بی دانشی ای بد بدنژاد
 کنون چون بیاید برت شیرمرد^{۲۰}
 سپاه و^{۲۲} دژ و مرد^{۲۳} او را سپار

به دشنام گفت: ای دژاگاه^{۱۱} گرگ
 که گفته ست^{۱۲} لشکر به هامون گذار؟!
 همان^{۱۳} نانهادن ز دژ^{۱۴} پای پیش
 نشستی بر آن بوم و بر^{۱۵} سالیان،
 نه نیز^{۱۶} آمدی بر شما^{۱۷} هم شکست
 سپاهی بدین گونه دادی^{۱۹} به باد
 تو پیرامن لشکر و^{۲۱} دژ مگرد!
 تو برگرد و با کس مکن کارزار!

۴۴۰

افراسیاب بسوی طورگ و فرستادن شیرمرد؛ متن = ر
 ۱۱. س: بدشنام کی دیو خونخوار
 ۱۲. ن: که گفت ایکه
 ۱۳. ر: هما[ن]
 ۱۴. س: نه بنهادن از دژ یکی
 ۱۵. ر: در؛ س: بدین بوم تا؛ متن = ن
 ۱۶. ر: ننز
 ۱۷. ن: بر شمار
 ۱۸. ن، س: به
 ۱۹. ن: چنین را بدادی
 ۲۰. ر: شیرمرد
 ۲۱. س: < و >
 ۲۲. ن: < و >
 ۲۳. ن: مرز

۱. ن: ازان؛ س این بیت را ندارد
 ۲. س: یکی
 ۳. ن: آن نامور
 ۴. س: همی
 ۵. ر: خوانده؛ متن = ن، س؛ س پس از این بیت
 افزوده است:
 شه تور فرمود تا شیرمرد
 به بندد کمر سوی جنگ و نبرد
 ۶. ن: جنکی
 ۷. ن: مرد (قافیه ندارد)؛ س: ازان نامداران
 خنجرگذار؛ متن = ر
 ۸. ر: سپرده؛ من = ن، س
 ۹. ر: هوشیار
 ۱۰. ن: نامه افراسیاب به نزد طورگ؛ س: نامه

<p>بدان نامور شیر شیرونژاد، سرافراز گردنکش و نره‌شیر نباید به راه اندرون^۴ دم زدن بر آن بوم و بر شاه^۵ مهتر تو باش نگیرد فرامرز یل با سپاه ز پشت گو^۶ پیلتن^۷ رستم‌ست که باشی سرافراز زی^۸ کارزار سرافراز و گردنکش و نره‌شیر^۹، ابا نامداران آن انجمن بدآن‌سان که کس را^{۱۰} نیامدش^{۱۱} یاد به بی‌راه^{۱۲} لشکر فرود آورید</p>	<p>چو آن نامه را مهر کرد و بداد^۱ بدو گفت کای^۲ شیرمرد دلیر سوی مرز خرگاه^۳ باید شدن نگهدار آن مرز و لشکر^۴ تو باش به رفتن شو آگاه تا بر تو راه که چون او سواری^۵ به گیتی کم‌ست امیدم به دادار روز شمار چو^۶ بشنید ازو شیرمرد دلیر نیاسود روز و^۷ شب از تاختن سه روز و سه شب راند مانند^۸ باد چهارم شب تیره‌گون دررسید</p>	<p>۴۴۵</p> <p>۴۵۰</p>
---	--	-----------------------

گفتار اندر جنگ کردن فرامرز با شیرمرد و گشته شدن شیرمرد

به دست فرامرز و حقیقت او^{۱۸}

<p>که آنجا سپاه فرامرز بود به دیدار^{۱۹} لشکر سوی ره شدند</p>	<p>فرود آمدنشان در آن^{۲۰} مرز بود سپاه فرامرز آگه شدند</p>	<p>۴۵۵</p>
---	---	------------

-
- | | |
|--|---|
| <p>۱۱. س: چه
۱۲. ن: ز توران برون رفت مانند شیر
۱۳. ن: < و >
۱۴. ن: رفت مانند؛ س: راند لشکر چو؛ متن = ر
۱۵. ن: که از کس؛ س: کسی را
۱۶. ر: نیامدش؛ متن = ن، س
۱۷. (ر) همی راه؛ متن = ن، س
۱۸. ن، س سرنویس ندارند
۱۹. س: بدان
۲۰. ن: که بیدار</p> | <p>۱. در ن هم بالای حرف یکم نقطه دارد و هم زیر آن
۲. س: ای
۳. ر: حرگاه؛ س: حرکات
۴. ر: اندرن؛ ن: اندرو؛ متن = س
۵. ن: کشور
۶. ن: بدان بوم در شاه و
۷. ر: سوار؛ س: که همچون دلیری؛ متن = ن
۸. ر: کوی (ی) نشانه کسره اضافه است؛ س: یل؛ متن = ن (نیز ← ر)
۹. ر: بیگتن؛ متن = ن، س
۱۰. ن: این؛ س: ازین؛ متن = ر</p> |
|--|---|

از آن تاختن نیم‌شب^۲ از چه‌اند^۴
 دل نامور گشت از آن شادمان^۶
 شب تیره آمد^۸ بدان جایگاه
 شتابنده‌اند^{۱۱} از پی کارزار
 کمر بر میان تاختن را بیست
 چو^{۱۳} ابر سیه بر سر آن گروه
 همی‌گفت هر^{۱۵} کس ده و دار و گیر
 سراسیمه آهنگ بالای^{۱۶} کرد
 بر انگیخت بر سان آتش ز جای
 تو گفستی ز گیتی برآمد^{۱۹} نفیر
 برآورد از ایرانیان رستخیز
 کسی را نبُد تاب آن^{۲۱} رزمگاه
 به کینه ابا رزم بدخواه بود
 یلانی که بودند در رزمگاه،
 فراوان شد از نامداران هلاک

بدآن تا بدانند کایشان^۱ که‌اند^۲
 چو^۵ دیدند، گفتند با پهلوان
 بدانست^۷ کآن لشکر کینه‌خواه
 ز توران^۹ سپاه‌اند سوی^{۱۰} حصار
 ۴۶۰ بفرمود تا لشکرش برنشست
 بیامد شب تیره^{۱۲} مانند کوه
 ببارید از آن ابر باران تیر^{۱۴}
 چو از خواب بیدار شد شیرمرد
 ۴۶۵ به اسپ تگاور درآورد^{۱۷} پای
 خروشی برآورد بر سان^{۱۸} شیر
 به گرز و به زوپین و شمشیر تیز
 فراوان تبه شد ز^{۲۰} ایران سپاه
 فرامرز از آن سونه آگاه بود
 بگفتند با پهلوان سپاه
 ۴۷۰ که بر دست آن دیو بی‌ترس و باک

۱۲. ر: تره
 ۱۳. س: چه
 ۱۴. ر: تر
 ۱۵. س: بر
 ۱۶. ر: ب[ا]لای؛ س: کردید و تدبیر؛ متن = ن
 (نیز ← ر)
 ۱۷. س: بیاورد
 ۱۸. ن: مانند
 ۱۹. ن: بر آمد ز عالم
 ۲۰. ن: کرد از؛ س: کشت از
 ۲۱. ن از مصراع یکم این بیت و مصراع دوم بیت
 ۴۷۰ یک بیت ساخته و مصراع دوم این بیت و
 بیت ۴۶۹ و مصراع یکم بیت ۴۷۰ را انداخته است

۱. ر: ایشان؛ س: کیشان؛ متن = ن (نیز ← س)
 ۲. ن، س: کیند
 ۳. س: نیمه شب
 ۴. ن: بر چیند
 ۵. س: چه
 ۶. س: که آمد سپاهی چو پیل دمان
 ۷. ر نخست آغاز بیت پیشین (چو دیدند) را
 نوشته و سپس روی آن خط زده و صورت
 درست «بدانست» را نوشته است
 ۸. ن: که تیره شب آمد بدان؛ س: که آمد شب
 تیره زان؛ متن = ر
 ۹. ن: هزاران
 ۱۰. س: بهر
 ۱۱. ر: شتابنده؛ متن = ن، س

یکی حمله آورد بر شیرمرد
 چو دیدش بدو گفت کای^۳ بدگمان،
 که ایدون به جنگ آمدهستی دلیر^۴
 اگر زنده مانی مترس از نهنگ
 بیاموز مردی و زور و^۵ هنر
 همی نام^۶ جستی ز ننگ^۷ آمدی
 به جنگ^۸ اندرون داشت تیغ^۹ نبرد
 که گفتی به هم‌شان برآمیختند^{۱۰}
 سپر^{۱۱} بر^{۱۲} سر آورد گرد جوان
 سپهد برانگیخت بالا^{۱۳} ز جای
 چنان بر سرش زد ز بالای برز^{۱۴}،

سپهد برانگیخت خنگ^۱ نبرد
 به دست اندرون گرز و^۲ بر زه کمان
 تهی دیده‌ای بیشه از نره‌شیر
 ببینی^۳ تو آورد مردان جنگ
 بدو گفت کای^۴ سگزی بدگهر
 به پای خود ایدر به دام^۵ آمدی
 چو با پهلوان تنگ شد شیرمرد
 بدان‌گونه با هم درآویختند
 یکی تیغ زد بر سر پهلوان
 بزد بر سپر^۶ خنجر سرگرای
 به گردن برآورد پولاد^۷ گوز

۴۷۵

۴۸۰

یکی نیزه زد بر کمرگاه شیر
 به برید خفتان مرد دلیر
 فرامرز یل آب‌داده سنان
 بزد در بر و سینه پهلوان
 چو از نیزه هر دو نگشتند رام
 کشیدند پس تیغ تیز از نیام
 ۵ یکی تیغ زد شیرمرد دلیر
 بفرق فرامرز چون نره شیر
 سپر بر سر آورد گرد جوان
 نشد کارگر تیغ آن پهلوان
 فرامرز باره بر انگیخت زود
 بفرید چون شیر و خشمش فرود

۱۲. ر: تنغ

۱۳. ن: درامیختند

۱۴. ر: سپرد؛ متن = ن

۱۵. ن: در

۱۶. ن: سرش

۱۷. ر: بالا؛ ن: باره

۱۸. ر: فولاد؛ متن = ن، س

۱۹. ر: برز

۱. ر: جنک؛ متن = ن، س

۲. س: بدستش بدی کرز

۳. ر، س: ای؛ متن = ن

۴. ر نخست «دکیر» نوشته و سپس روی سرکش
 «ک» خط زده است

۵. ر: نه بینی؛ متن = ن، س

۶. ر: ای؛ متن = ن؛ س این بیت را ندارد و به
 جای آن دو بیت زیر را آورده است:

جوابش چنین داد پس شیرمرد

که ای مرد بیهوش بی دار و برد
 نه بینمت آئین مردانگی

نه باشد ز تو فر و فرزاندگی

۷. ر: < و >

۸. ن: بجنک

۹. ر: پی جنک؛ س: پی رزم؛ متن = ن

۱۰. ر، س: نام؛ متن = ن

۱۱. ر، ن: بجنک؛ س بیت‌های ۴۷۸-۴۸۱ را
 ندارد و به جای آنها هفت بیت زیر را آورده
 است:

بگفت این و انگیخت اسبش ز جای

بدستش یکی نیزه جان‌ریای

<p>بیسفکندش اندر زمینِ نبرد چو^۵ تندر بغرید و برگفت نام تو گفتمی که شیرست^۷ و^۸ دشمنِ رمان^۹ همی کرد چون بادشان خاکسار چو^{۱۲} دیدند آن نامور پهلوان، به تورانیان بود چون^{۱۳} رستخیز سر نامداران همه گشته شد^{۱۴}، بماندند بر جای^{۱۶} رخت و بنه^{۱۷} فراوان بکردند ازیشان^{۱۸} تباه همه خیمه و اسپ و خرگاهشان ابا نامداران و گُندآوران، سوی منزل^{۱۹} خویشان تاختند</p>	<p>که با ترگی در جوشنش^۱ خرد^۲ کرد بر آورد تیغ بُران^۳ از نیام^۴ بزد خویش را^۶ بر سپاهِ گران بدآن^{۱۰} آبگون تیغِ آتش‌نثار همیدون^{۱۱} سوارانِ ایران‌سَران کشیدند از کین همه تیغِ تیز چو دیدند کآن نامور کشته شد گریزان برفتند همچون^{۱۵} رمه پس اندر سوزان ایران‌سپاه بکردند تاراج بنگاهشان سپهبد فرامرزِ روشن‌روان چو از رزمِ دشمن برداختند</p>	<p>۴۸۵</p> <p>۴۹۰</p>
---	---	-----------------------

کیفیت یافتن فرامرنامه افراسیاب که به دست شیرمرد بر طورگ فرستاده بود

و چاره سگالیدن فرامرز و گرفتن لباس شیرمرد^{۲۰}

<p>بیامد بر پهلوان درزمان^{۲۱}</p>	<p>یکی نامداری ز ایرانیان</p>	<p>۴۹۵</p>
--	-------------------------------	------------

- | | |
|---|---|
| <p>آورده است:
چو دیدند تورانیان شیرمرد
بشد کشته در دشت جنگ و نبرد
۱۵. ر: همچون
۱۶. ر: حای
۱۷. ر: رختش همه؛ س: ازان رزمگاه پر از هم
همه؛ متن = ن
۱۸. ن: ز ایشان؛ ن این بیت و بیت بعدی را ندارد؛
با اینکه در پایان بیت، نشانهٔ افزودن (۷) را گذاشته
است، ولی در حاشیه نوشته‌ای دیده نمی‌شود.
۱۹. ر: منزل
۲۰. ن، س: سرنویس ندارند؛ متن = ر
۲۱. ن: بر پهلوان تازیان؛ س: بر خیمه پهلوان؛
متن = ر</p> | <p>۱. س: کردنش
۲. ن، س: خورد
۳. ن: چینی پرند
۴. س: چو پرداخت از کار آن مرد خام
۵. س: چه
۶. ن: خویشان
۷. ن، س: شیر است
۸. ر: < و >
۹. ر: دمان؛ متن = ن، س
۱۰. ن: بر
۱۱. س: هم ایدون
۱۲. س: چه
۱۳. س: نموده بتورانیان
۱۴. ر این بیت را ندارد و به جای آن بیت زیر را</p> |
|---|---|

یکی نامه دیدم فکنده به راه
 نبشته^۲ یکی نامه‌ای بر حریر
 ز سالارِ توران شه^۵ افراسیاب
 که چون پیشت^۶ آید^۷ سپاه بزرگ
 سپاری بدین نامور شیرمرد
 دل پهلوان شد پراندیشه ز آن
 اگرچه ز نیرنگ^{۱۴} ننگ آیدش^{۱۵}
 چو تنگ اندر آید گه^{۱۸} گیر و دار،
 دل آن به که بر چاره جُستنِ نهی
 به بند اندر آرد^{۲۰} سر دیو زوش^{۲۱}
 که بنشسته^{۲۲} بودند^{۲۳} نزدیک^{۲۴} راه،
 سواران و^{۲۶} کارآزموده ردان
 به نزدیکِ ما اندر آن^{۲۷} کارزار،
 کشیدیم بر یکدگر تیغ کین
 سر بختِ ایشان^{۲۸} نگونسار شد

که از خیمه^۱ تُرکِ ناوردخواه
 بیاورد و^۲ برخواند فرخ‌دبیر
 پر از خشم و کین و پر از جوش^۴ و تاب
 به نزد سرافراز جنگی‌طورگ
 تو باید که مرز^۸ و سپاه نبرد
 چو برخواند آن^۹ نامه بر^{۱۰} پهلوان
 کجا چاره دژ^{۱۱} به چنگ^{۱۲} آیدش^{۱۳}
 ولیکن^{۱۶} خردمند گوید که^{۱۷} کار
 چو^{۱۹} دست از هنر ماند خواهد تُهی
 به چاره خردمندِ بسیارهوش
 یکی نامه نزدیکِ هر دو سپاه
 نبشت و^{۲۵} چنین گفت کای بخردان
 بدانید کز گردشِ روزگار
 یکی لشکر آمد ز توران‌زمین
 سرانجام یزدان مرا یار شد

۵۰۰

۵۰۵

۵۱۰

۱۶. ن: نخست «اگرچه» نوشته و سپس روی آن
 خط زده و در بالای آن «ولیکن» نوشته است
 ۱۷. ن، س: که
 ۱۸. س: دران
 ۱۹. س: چه
 ۲۰. ر: آورد؛ متن = ن، س
 ۲۱. ن: روش؛ س: پلنک و وحوش؛ متن = ر
 (نیز— ن)
 ۲۲. س: بنوشته
 ۲۳. ر: بودند
 ۲۴. ن، س: در پیش
 ۲۵. ن: نوشته؛ س: نوشت و؛ متن = ر
 ۲۶. ر، ن: < و >؛ متن = س
 ۲۷. ن: اندرین
 ۲۸. س: توران

۱. س: منزل
 ۲. ر، س: < و >؛ متن = ن
 ۳. ن، س: نوشته؛ متن = ر
 ۴. ن: حوش
 ۵. ر: سر؛ متن = ن، س
 ۶. ن: پیش
 ۷. ر: آند
 ۸. ر، س: مرد؛ متن = ن
 ۹. س: < آن >
 ۱۰. ن: نامه
 ۱۱. ن: در
 ۱۲. ر، ن: بچنگ؛ س: بچنگ
 ۱۳. ر: آندش
 ۱۴. س: ازان کار
 ۱۵. ر: آندش

همی رفت آن لشکر نامدار
 که لشکر بدان سو گذارم همی
 و زین^۳ لشکر گشن با فرهی،
 بیایید^۴ از ره، برآرید گرد
 زمانی به تندی بسازید^۵ جنگ
 بدان تا^۶ که من پشتان بگذرم
 که ترسند^{۱۰} شد زین^{۱۱} سپاه بزرگ،
 ز توران همی آید از پیش شاه
 سپه را در آن دژ برم در زمان^{۱۵}
 که چاره جز این نیست ما را دگر

یکایک سپه را همه برشمرد
 بپوشند^{۱۷} بر رسم توران سپاه
 بدان سان که باشد به^{۱۹} توران زمین،
 ره و^{۲۱} رنج بر خویش کوتاه کنند
 همان خود و اسب و درفش^{۲۳} نبرد،

من ایدون گمانم که سوی حصار
 کنون در دل^۱ اندیشه دارم همی
 چو^۲ از من شما را رسد آگهی
 شما هم به آیین جنگ و نبرد
 چو با لشکر من بیایید تنگ^۵
 از آن پس گریزان^۷ شوید از برم
 چو از دژ ببیند سپهد^۹ طورگ
 گمان باشدش کاین^{۱۲} دلاور سپاه
 در دژ گشایند^{۱۳}، من تازنان^{۱۴}
 بدین چاره بستانم آن دژ مگر

فرستاده رفت و سپهدار گرد
 بفرمودشان تا قبا و کلاه^{۱۶}
 همان^{۱۸} جوشن و اسب و هم تیغ کین
 بسازند و آرایش^{۲۰} ره کنند
 فرامرز خود^{۲۲} جوشن شیرمرد

۵۱۵

۵۲۰

۵۲۵

۱۳. ن: کشاید و
 ۱۴. ن: من تازیان؛ س: تا من دمان؛ متن = ر
 ۱۵. ن: تازیان
 ۱۶. س: کلاه و قبا (بیت قافیه ندارد)
 ۱۷. ر: بپوشند
 ۱۸. س: همه
 ۱۹. س: ز
 ۲۰. ر: آیسایش؛ س: و اندیشه؛ متن = ن
 ۲۱. ر: <و>؛ متن = ن، س
 ۲۲. ر: چو؛ متن = ن، س
 ۲۳. س: سلیح

۱. ر، س: دژ؛ متن = ن
 ۲. س: چه
 ۳. س: از آن
 ۴. ر: بیایند؛ س: بیارید و؛ متن ← ر؛ ن این بیت
 و بیت بعدی را ندارد
 ۵. ر: بیایند تنگ؛ س: بر آئید جنک؛ متن ← ر
 ۶. ر: بسائید؛ متن = س
 ۷. ر: گریزان از آن پس؛ متن = ن، س
 ۸. ن: بدان که
 ۹. س: سپاه
 ۱۰. ن: ترسیده
 ۱۱. س: زی
 ۱۲. ن: کین؛ س: کآن

پوشید و بگرفت و پس^۱ برنشست
همان خنجر خون‌فشان^۲ به دست
دمان با سپه سرسوی راه کرد
بدآن تا برآرد از آن باره گرد

چاره سگالیدن فرامرز و رای زدن با لشکر خود و حقیقت گفتن ایشان

ورفتن فرامرز بر در دژ و دادن نامه بر طورگ^۳

و زان سو فرستاده پهلوان
چو نامه بخواندند^۴، برخاستند^۵
مرآن هر دو لشکر چو^۶ نزدیک شد
سه لشکر بدان سان به هم برزدند
زمانی ببودند^۷ هر دو سپاه
به پیغاره^۸ گردنکش سرفراز^۹
چو از دور دیدند گردان دژ
گمانشان چنان بود از آن^{۱۰} کارزار
که از لشکر شاه تورانیان
چو^{۱۱} ما نیز آهنگ هامون کنیم
سپاه و سپهبد درین گفتگوی
جوان سرافراز^{۱۲} خورشیدفر
بیامد به نزدیک آن^{۱۳} سروران
به نزد فرامرز یل تاختند
به گرد اندرون روز^{۱۴} تاریک شد
که بر سر همه گرز و خنجر زدند
گریزان برفتند ز آوردگاه^{۱۵}
بشد نیم فرسنگ و^{۱۶} برگشت باز
خروش آمد از شیرمردان دژ
چو زین^{۱۷} گونه بگریخت ایران سوار،
گریزان برفتند ایرانیان
بن و بیخ ایرانیان بر گنیم
که لشکر سوی دژ^{۱۸} نهادند روی
خردمند^{۱۹} و گردنکش و^{۲۰} نامور،

۵۳۰

۵۳۵

۱. س: پوشید پس اسب را
۲. ن: سرفشان
۳. ن، س: سرنویس ندارند؛ متن = ر
۴. ر: چو نزدیک آن نامور؛ ن: چو شد نزد آن نامور؛ متن = س
۵. ر: بخواندند و؛ س: چه آن نامه خواندند؛ متن = ن
۶. ن: برساختند
۷. س: چه
۸. ر، س: موز؛ متن = ن
۹. ن: به بودند
۱۰. ن: هر دو سپاه (بیت قافیه ندارد)
۱۱. ر: بی غاره؛ ن، س: بیغاره
۱۲. ر: سرافراز (وزن درست نیست)؛ متن = ن، س
۱۳. ر: <و>؛ متن = ن، س
۱۴. ن: شد که آن؛ س: بد که از؛ متن = ر
۱۵. ن: زان
۱۶. س: چه
۱۷. ن: در
۱۸. س: خردمند
۱۹. س: سرافراز
۲۰. ر: <و> گردنکش <و>؛ متن = ن، س

<p>۵۴۰</p> <p>فکنده عنان از بر^۱ یال اسپ بیامد به درگاه دژ در شتاب^۲ یکی نامه دارم به گرد سترگ همیدون نهانی سرافراز شاه چنین گفت کز کار ایرانیان و زآن^۳ کار مرز و حصار و سپاه سپاهی بدین گونه کرده^۴ گزین به یاری - مرا^۵ گفت - شاید^۶ شدن نگهدار دژ باش و هم یارمند بدادند^۷ نامه، چو برخواندند</p>	<p>دمنده به کردار آذرکشسپ^۸، چنین گفت کز شاه افراسیاب، سپهد سپهدار جنگی^۹ طورگ سخن گفت با من ز بهر سپاه سرم گشت پرتاب و دل شد گران^{۱۰} پریشان و^{۱۱} خسته روان بود^{۱۲} شاه مرا داد شاهنشہ پیش‌بین به دژ با سپه رای نیکو زدن از ایران مبادا که آید گزند ز شادی همه جان برافشانند</p>
---	---

گشادن طورگ در دژ از چاره فریب فرامرز و جنگ کردن فرامرز با طورگ

و کشتن او را با لشکر و گرفتن حصار و حقیقت او^{۱۳}

<p>۵۵۰</p> <p>ز دژ در^{۱۴} گشادند و شیر دمان^{۱۵} بیامد به بالای دژ در زمان^{۱۶} چنین گفت با بچه جنگی پلنگ ندانسته در کار تیزی^{۱۷} مکن که ای پره‌نر بچه تیز^{۱۸} چنگ^{۱۹}، بیندیش و^{۲۰} بنگر ز سر تا به بن</p>	<p>۱. ن: بر و ۲. ر: آذرکشسب؛ ن، س: آذرکشسب ۳. ر: ستاب ۴. ن: سرافراز جنگی، س: سپهدار جنگی دلاور؛ متن = ر ۵. ن: پر شتاب (قافیه درست نیست)؛ س: پر کران؛ متن = ر ۶. س: دران ۷. ر: < و >؛ متن = ن ۸. س: بر ایشان بسی دلکران کشت شاه ۹. ن: کرد او ۱۰. ر، ن: ترا؛ متن = س</p>
--	--

۱۱. ن، س: باید

۱۲. ن: برادند

۱۳. ن: گرفتن فرامرز حصار را و کشتن طورگ را؛

س: گرفتن فرامرز حصار را و کشتن طورگ و

نامه نوشتن بشاه کیخسرو پاسخ یافتن؛ متن = ر

۱۴. ن: [ز] در دژ

۱۵. ن: ژیان

۱۶. ن: تازیان

۱۷. ر: بیر؛ متن = ن، س

۱۸. ن، س: جنگ

۱۹. ر: تنزی

۲۰. ر: < و >

به ویژه به^۲ هنگام ننگ^۳ و نبرد،
 شتاب آن زمان باز^۵ دان از درنگ
 به ژرفی^۸ نهاد سخن باز بین
 توان^۹ کرد هنگام مردافکنی^{۱۰}
 پژوهش چو ننمود^{۱۳} در کار نغز،
 حصار^{۱۵} بدان گونه بر باد^{۱۶} داد

بدین^{۱۷} چاره خود را به دژ درفگند
 سپهدار و جنگاوران هم گروه
 نه روی درنگ و نه راه گریغ
 به خون سنگ و گل یکسر آغشته گشت^{۲۰}
 بکوشید^{۲۲} با پهلوان بزرگ^{۲۳}
 که دو نیمه شد^{۲۵} در زمان پیکرش^{۲۶}
 برآورد از اسب و مردش دمار

به گفتار شیرین^۱ بیگانه مرد
 مشو ایمن و سر میاور به ننگ^۴
 پژوهش نما^۶ و بترس از کمین^۷
 که در پرده دوستی، دشمنی
 ز بیگانگی^{۱۱} مهتر تیره^{۱۲} مغز
 ز نیرنگ دشمن نکرد ایچ^{۱۴} یاد

فرامرز گردنکش زورمند
 کشیدند شمشیر بر تیغ کوه
 فکندند بسیار از ایشان^{۱۸} به تیغ
 همه کوه از کشته چون پشته گشت^{۱۹}
 به تندی پیامد^{۲۱} سپهد طورگ
 فرامرز یک تیغ زد بر سرش^{۲۴}
 به زخمی^{۲۷} که زد بر سر نامدار

۵۵۵

۵۶۰

۵۶۵

-
- | | |
|--|-----------------------------------|
| ۱. ن: شیران | ۱۵. ر: حصار؛ متن = ن، س |
| ۲. س: ز | ۱۶. ر: باد |
| ۳. س: جنک | ۱۷. ن: بدان |
| ۴. س: نک | ۱۸. ر: ازیشا؛ متن = ن، س |
| ۵. ر: آنرمان ناز؛ در س دو مصراع این بیت پس و پیش شده است | ۱۹. ر: شد؛ متن = ن، س |
| ۶. ن: نمای | ۲۰. ر: شد؛ متن = ن، س |
| ۷. ر: ار کمین | ۲۱. ن: درآمد؛ س: برآمد؛ متن = ر |
| ۸. ن: بژرف | ۲۲. ن: بکوشید |
| ۹. ر: نوان | ۲۳. ن: سترک |
| ۱۰. ر: مردانکی؛ متن = ن، س | ۲۴. ن: تیغ تیزش بزد |
| ۱۱. ن: ز پیمان یکی | ۲۵. س: دو نیمه بشد |
| ۱۲. ر: تیره؛ س: تیز | ۲۶. ن: بدانسان که از بازوی او سزد |
| ۱۳. ن: بنمود | ۲۷. ر، ن: برخمی |
| ۱۴. ر: ایچ؛ ن: انکه؛ س: هیچ (متن ← ر) | |

همی^۳ خون رسانید^۴ مه را به^۵ اوج
روان گشت با خون ز^۷ تن‌ها روان
همان تا کمر کوه در خون^۹ شده
نه دژ بد نه دژبان^{۱۲} نه گردان پدید
بکنند^{۱۴} و یکسر برداختند^{۱۵}
به نزد سپهد به زاری شدند
بفرمود تا باز بستند بار^{۱۶}
چو هامون شد آن باره تورکرد^{۱۸}
به خنجر ز سنگ سیه کرده^{۲۰} گل

که لشکر به نادان نباید سپرد^{۲۱}
که بر فرق^{۲۳} خود خاک کردی تو پاش
به دل شادمان و به رخ نوبهار^{۲۵}

ز دریای^۱ تیغش چو برخاست موج^۲
چو از بحر^۶ الماس خون شد روان
ز خون^۸ دامن کوه جیحون شده
بدان^{۱۰} گونه تا تیره^{۱۱} شب دررسید
همه باره^{۱۳} دژ^{۱۳} بینداختند
زن و کودکان زینهارى شدند
ببخشودشان مهتر نامدار
برفتند و از دژ برآورده^{۱۷} گرد
به شادی به زیر آمد آن شیردل^{۱۹}

چنین گفت دانا خردمند گرد
به هرگز تو از دشمن^{۲۲} ایمن مباش
سپهد چو پردخت گشت^{۲۴} از حصار

۵۷۰

۵۷۵

۱۵. ر: بانداختند؛ ن: بینداختند (قافیه درست نیست)؛ متن = س
۱۶. ر: بار بستند باز؛ ن، س: رخت بر بستند و بار (وزن درست نیست)؛ متن ← ر
۱۷. ن: آورد
۱۸. ر: به هامون ازان باره تبرکرد؛ س: بهامون ازان باره تیزکرد؛ متن = ن
۱۹. ن: فرامرز آن صفدر شیردل
۲۰. ن: کرد
۲۱. س این بیت و بیت بعدی را ندارد
۲۲. در ن بخش نخست این مصراع سفید مانده است
۲۳. ن: تاج
۲۴. ن: بر تخت رفت
۲۵. ن: چون بهار؛ س: بزد خیمه در جانب چشمه سار؛ متن = ر

۱. س: دریاء
۲. ر: موج؛ س: چه بر خاک موج
۳. س: مه
۴. ن: چکانید
۵. ن: بر
۶. ن: بهر
۷. ر: ر
۸. ن: زمین
۹. ر: خوه؛ س این بیت را ندارد و به جای آن بیت زیر را آورده است:
روان گشت از خون یکی رودبار
ز خون سرخ گشته دژ و کوهسار
۱۰. ن: بدین
۱۱. ر: تیره
۱۲. ر: نه دژبان دژ بد؛ متن = ن، س
۱۳. ن: باره و دز
۱۴. ر: بکنید

از آن رزم کام^۱ دل^۱ اندوخته ز شادی دو چشم^۲ غمان دوخته^۲

نامه نوشتن فرامرز از فیروزی خود به شاه کیخسرو و از حقیقت گرفتن حصار

و کشتن طورگ و شیرمرد و رسیدن نامه به کیخسرو پادشاه^۳

یکی نامه فرمود ^۵ با ^۵ رسم و راه	به فیروزی مرز و دژ سوی ^۴ شاه	۵۸۰
به پرواز شد در هوای سخن،	چو ^۷ مرغ سیه روی سیمین دهن ^۸	
بیامیخت در ^۹ معانی ^۹ به مشک	ز منقار بر روی کافور خشک	
ز دریای فکرت به سر شد دوان ^{۱۰}	ببارید بر روی کاغذ روان	
به نام جهاندار بگشاد ^{۱۴} لب	زیانش چو از ^{۱۱} روز ^{۱۲} بنمود ^{۱۳} شب	
جهاندار و جان بخش و ^{۱۵} پروردگار ^{۱۶}	خداوند دارنده کامگار	
زمین و زمان ^{۱۹} و مکان آفرید	که مهر و سپهر و ^{۱۷} جهان ^{۱۸} آفرید	۵۸۵
که دارد ز فرش جهان تار و پود ^{۲۰}	ازو باد بر شاه ایران درود	
به هر هفت کشور شه و ^{۲۳} شهریار	جهانگیر و ^{۲۱} شیراوژن ^{۲۲} نامدار	
سوی مرز خرگه سپاهی به کین	به فرش ^{۲۴} کشیدیم روزی گزین	
حصاری که بود اندرین ^{۲۵} بوم و بر	شنیده بود شاه خورشیدفر	

-
- | | |
|---|---|
| ۱۳. ر: ننمود | ۱. ن: در آن دز بسی نعمت |
| ۱۴. ن: بکشود | ۲. ر: کمان دوخته؛ س: عنان سوخته؛ متن = ن |
| ۱۵. ن: < و > | (نیز ← س) |
| ۱۶. ر: فرورکار؛ متن = ن، س | ۳. ن: نامه نوشتن فرامرز بکیخسرو؛ س سرنویس |
| ۱۷. ن: < و > | ندارد؛ متن = ر |
| ۱۸. س: زمان | ۴. ن: چنانچون گذشت آن همه نزد؛ در ن دو |
| ۱۹. س: زمان و زمین | مصراع این بیت پس و پیش شده است |
| ۲۰. ن پس از این بیت بیتهای ۵۹۳-۵۹۴ را آورده | ۵. س: فرسود |
| است | ۶. ن: بر |
| ۲۱. س: < و > | ۷. س: چه |
| ۲۲. ن: شیراوژن و | ۸. ر: سیمین دهن |
| ۲۳. س: زمین | ۹. ر: معنی (مصراع وزن ندارد)؛ متن = ن، س |
| ۲۴. ر: فرت؛ س: حکمش؛ متن = ن | ۱۰. س: روان |
| ۲۵. س: اندران | ۱۱. ر: < از >؛ س: چه از؛ متن = ن |
| | ۱۲. ن: دود؛ متن = ر، س |

<p>به دشواری از وی گذر یافتی چنان دژ نه کس دید و هرگز شنید سرافراز مردی^۳ دلیر و سترگ پدر بر پدر خسرو تاجدار^۴ چنین تا سیاوخش پاکیزه^۵ دین به مردی سپه را^۶ نگهدار بود نگهدار^۷ مرز و دژ و بوم و بر ز دریا گذشت و به ما کرد رو دل از بیم و اندیشه پرداخته به فر^۸ شهنشاه نیکوگمان، که بی هوش^۹ به دریا درافکندمش^{۱۰} که دریا از ایشان بینباشتم^{۱۱} ز دریا به پیغاره^{۱۲} و سرزنش، به دژ^{۱۳} درفکند^{۱۴} و در بند کرد نبد جای آویزش و کارزار مرا پاک دادار شد رهنمای</p>	<p>۵۹۰ کجا نسر طایر چو^۱ بشتافتی جهاندار تا گرد گیتی بدید^۲ یکی پهلوان بود نامش طورگ جهاندار و از خسروان یادگار ز تخم فریدون^۳ با آفرین ۵۹۵ که بر^۴ مرز خرگاه سالار بود در آن دژ بد آن مهتر^۵ نامور چو از کار ما آگهی^۶ شد برو^۷ سپه کرده و رزم را^۸ ساخته شیخون سگالید و آمد دوان^۹؛ ۶۰۰ بدان گونه از جای برگندمش چنان لشکر^{۱۰} از جای برداشتم سرانجام کار، آن بد^{۱۱} بدکنش گذشت و تن خویش با چند مرد فراوان بگشتیم گرد حصار ۶۰۵ چو نوید گشتم از آن سخت جای</p>
--	--

۱. س: نصر تاير چه
۲. س: پديد
۳. ن: سرافراز مرد و؛ س: سطر و قوی و
۴. ن این بیت و بیت بعدی را پس از بیت ۵۸۶ آورده است
۵. س: بد از تخمه شاه
۶. ر: باکزه؛ س: فریدون شه آن خسرو پاک
۷. س: هم از
۸. س: سپه را ز دشمن
۹. ن: لشکر
۱۰. س: نگهدار
۱۱. ر: آلهی
۱۲. ن: بدو؛ س: بر او
۱۳. س: سپاهش همه جنگ را
۱۴. س: دمان
۱۵. ر: بفرما (!)
۱۶. ر: بی هوش؛ متن = ن، س
۱۷. س: برافکندمش؛ در س دو مصراع این بیت پس و پیش شده است
۱۸. س: بدان گونه
۱۹. ر، س: به انباشتم؛ متن = ن
۲۰. س: سرانجام آن بد بد
۲۱. ر: بی غاره؛ ن، س: بیغاره
۲۲. ن: بحصن
۲۳. ن، س: اندرافکند

بیامد بناگاه از پیچ و تاب
و زآن^۳ چاره^۴ حصن و^۵ گاه نبرد،
نوندی روان کرده^۵ مانند باد
سوی هندوان لشکری ساختم
چو^۶ فرمان دهد برگرایم به^{۱۱} راه
چه^{۱۴} از در و یاقوت ده چرم گاو،
فراز آوریده ز هر جا به رنج،
زبان یلان زو پر از آفرین

ابا کاروانی پر از برگ و ساز
بر شاه بردندش از گرد راه
بسی خواند بر تاج و تخت^{۱۷} آفرین
چو برخواند شد شاد و روشن روان
بدآن^{۱۹} نامور گرد لشکرپناه
کز آن گونه پرورد شاخ^{۲۲} جوان

یکی لشکر از^۱ نزد افراسیاب
ز کار سپهدارشان^۲ شیرمرد
یکایک به نامه درون کرد یاد
دگر^۸ گفت: ازین^۷ ها^۷ چو^۸ پرداختم
نشینم دراین^۹ مرز چندانکه شاه
فراوان از آن مرزها^{۱۲} باج^{۱۳} و ساو
که بود اندر آن دژ نهاده به گنج
فرستاده^{۱۵} نزدیک شاه زمین

فرستاده پیمود^{۱۶} راه دراز
چو آمد به درگاه فرخنده شاه
به چهره ببوسید روی زمین
به شه^{۱۸} داد پس نامه پهلوان
فراوان ز دل آفرین کرد شاه
ابا^{۲۰} رستم و زال^{۲۱} و آن دودمان

۶۰۵(۱)

۶۱۰

۶۱۵

۱. س: لشکری؛ متن تصحیح قیاسی است؛ ر، ن این بیت را ندارند و تنها در س آمده است
۲. ر، ن: همان لشکر و (ن: < و >) نامور؛ متن = س
۳. س: و آن
۴. ر: < و >
۵. ن: برافکند
۶. س: دیگر
۷. ن، س: از اینها
۸. س: چه
۹. ن: بر آن؛ س: ازین
۱۰. س: چه
۱۱. س: برگرایم
۱۲. س: مرز با

۱۳. ن: باز

۱۴. ن: جر(جز؟)؛ س: هم؛ متن = ر

۱۵. ر: ستاده به (روی سین، نشانه افزودن^۷

هست، ولی چیزی افزوده نشده است)؛ ن، س:

فرستاده؛ متن تصحیح قیاسی است (← ن، س)

۱۶. ر: پیموده؛ متن = ن، س

۱۷. س: تخت و تاج

۱۸. در ن واژه سر سطر محو شده است

۱۹. ن: بر آن

۲۰. ن: بر؛ س: هم از

۲۱. ن: رستم کرد

۲۲. ن: پرورده شاخ؛ س: پیروز و بخت؛ متن =

ر؛ در ن این بیت در حاشیه نوشته شده است

پاسخ نامه شاه کیخسرو بر فرامرز رستم و رسیدن نامه

به فرامرز و خوش دل شدن فرامرز^۱

یکی پاسخ نامه سازد حریر ^۲ ،	بفرمود تا در زمان هم دبیر	
ز دشمن ربوده به شمشیر سر ^۴	بدآن پهلوانزاده پرهنر ^۳	۶۲۰
ز گردان گیتی برآورده سر	سرافراز و ^۵ گردنکش و نامور	
ستون یلان نازش ^۷ انجمن	سپهدار پور گو ^۶ پیلتن	
به گرشاسپ ^۹ و سام و نریمان همان	درود از خداوند روزی دهان ^۸	
مبادا که مانند بی پور و زاد ^{۱۰}	کزین گونه دارند تخم و نژاد	
ز ما این چنین ^{۱۲} باد بر تو پیام ^{۱۳}	به ما از تو آمد درود و سلام ^{۱۱}	۶۲۵
به نامه درون خواندم ^{۱۵} سربه سر	همه هرچه گفتم ^{۱۴} تو ای پرهنر	
نیاید ز کردار تو کار بد	ز تو پهلوانزاده ایدون سزد ^{۱۶}	
بر آرای ^{۱۷} و برکش سپه سوی ^{۱۸} زنگ ^{۱۹} !	چو برخوانی این نامه را بی درنگ	
به خنجر بشوی آن همه بوم و برا	برو تیز و ^{۲۰} بر هندوان برگذر	
جهان را برون کن ز دست بدان!	تهی کن زمین یکسر از جادوان	۶۳۰

س: بماسند خوش بخت و فیروز و راد؛ متن
تصحیح قیاسی است (← س: راد)
۱۱. ن: پیام
۱۲. ن، س: همچنین
۱۳. ن: سلام
۱۴. ن: به ما هرچه گفتم؛ س: نوشتی هر آنچه؛
متن = ن
۱۵. ن: دیده شد؛ متن = ر، س
۱۶. ن: رسد
۱۷. ن، ر: براری؛ متن = س (برای نسخه بدل ن
← پانوشت بعدی)
۱۸. ن: سپه را پیر سوی هندو و
۱۹. ن: رنگ؛ س: جنک؛ متن = ر (نیز ← ن)
۲۰. س: < و >؛ ن: بود تیر؛ متن = ر

۱. ن: جواب نامه کیخسرو از نزد فرامرز؛ س
سرنویس ندارد
۲. ن پس از این بیت افزوده است:
درود از خداوند هوش و روان
توانا و دارنده عقل و جان
۳. ن: شیردل
۴. ن: دل
۵. ر: < و >؛ متن = ن، س
۶. ر: پوری گوی (در هر دو واژه «ی» نشانه کسره
اضافه است)؛ س: سپهدار و پور یل؛ متن = ن
(نیز ← ر)
۷. ن: یلان و سر؛ س: کوان نازش
۸. ن: روشن روان؛ س: روزی رسان؛ متن = ر
۹. ر: بکرساسپ (روی «ر» چیزی شبیه عدد ۲
دیده می شود)؛ ن: بکرساسب؛ س: به کرشاسب
۱۰. ر: تاد (!)؛ ن: مبادا که ما بی تو باشیم شاد؛

ز خواهش نبسته‌ست کس^۲ بر تو راه
 ز عنبر برآمیخته بر عبیر^۵
 کز آن خیره گشتند یکسر سپاه
 سیتام و جناغ^۸ و زرین تبر^۹
 فرستاده را شد دل از شاه شاد
 بسیچید^{۱۱} و سوی فرامرز تفت
 ابا نامه خسرو^{۱۳} خسروان
 ثنا خواند از^{۱۴} شاه و از^{۱۵} لشکرش
 بسی آفرین بر جهاندار کرد
 که جاوید بادا بدو تخت و داد
 شدند آفرین‌خوان بر آن^{۱۹} پیشگاه^{۲۰}
 یکی بزم خرم بیاراستند
 جهانی دگر بود و دولت جوان
 جهانی دگر شد، بهشتی دگر

بخواه آنچه باید^۱ ز گنج و سپاه
 نهاد از بر^۳ نامه مهربی چو^۴ قیر
 فرستاده را^۶ خلعتی داد شاه
 ز اسب و سلاح و کلاه^۷ و کمر
 به^{۱۰} خوبی فراوان پیامش بداد
 زمین را ببوسید و برجست و رفت
 بیامد به زودی^{۱۲} بر پهلوان
 ببوسید و بنهاد نامه برش
 چو برخواند نامه سرافرازمرد
 بخندید و گشت از شهنشاه^{۱۶} شاد
 همان مهتران و^{۱۷} یلان^{۱۸} سپاه
 بر آن^{۲۱} شادی از جای برخاستند^{۲۲}
 می ارغوان^{۲۳} بود^{۲۴} و دل شادمان
 ز آواز خنیاگران^{۲۵} دشت و در

۶۳۵

۶۴۰

۱۲. ن: بزدودی(?)
 ۱۳. ر: خسروی (ی) نشانه کسره اضافه است؛
 متن = ن، س
 ۱۴. س: <از >
 ۱۵. ر: و وز؛ متن = ن، س
 ۱۶. ن: گفت از جهاندار
 ۱۷. ر: <و >
 ۱۸. س: سران
 ۱۹. س: بدان
 ۲۰. ن: آفرین‌خان بر آن پادشاه
 ۲۱. ن: بدان
 ۲۲. ن، س: خواستند
 ۲۳. ر: ازغوان
 ۲۴. ن: <بود >
 ۲۵. ن: حنیاگران؛ س این بیت را ندارد

۱. ن: خواهی
 ۲. ن: به نسبت کند؛ متن = ر (روی «س» سه
 نقطه گذاشته، ولی سپس روی آن خط زده
 است)، س
 ۳. ر: سر؛ متن = ن، س
 ۴. س: چه
 ۵. ن: پر تیر؛ س: از عبیر
 ۶. ر: [فر]ستاده بر؛ متن = ن، س
 ۷. س: و ز تیغ
 ۸. ر، ن: جناح؛ متن تصحیح قیاسی است (برای
 نسخه بدل س ← یادداشت بعدی)
 ۹. ن: سپر؛ س: همان یاره و طوق با تاج زر؛ متن
 =
 ۱۰. س: ز
 ۱۱. ر، ن، س: بسیچید (ر نخست بسنجید نوشته
 و سپس روی نقطه «ن» خط زده و زیر آن دو
 نقطه کم‌رنگ‌تر افزوده است)

۶۴۵ پری چهره در دست^۱ جام^۲ شراب
 رخس عکس افکنده^۵ بر جام می
 ز خورد^۷ و ز بخشش به روز دراز
 یکی ماه ازین سان^{۱۰} ببخشید و خورد
 به رخ داده^۳ از رنگ جام می آب^۴
 گل و لاله و نسترن^۶ زیر پی
 نیاسود^۸ یکدم دل سرفراز^۹
 به دل نامدش یاد^{۱۱} تیمار و درد

روان شدن فرامرز به هندوستان و سپردن مرز خرگاه به دستور خود

و پند دادن او را و سخن چند در نصیحت گوید^{۱۲}

۶۵۰ سر ماه فرمود تا کره^{۱۳} نای
 جوانی^{۱۵} سرافراز با رای^{۱۶} و کام
 همه مرز خرگاه او را سپرد
 بدو گفت: پیوسته بیدار^{۲۰} باش
 گر آرند ترکان یکی تاختن
 به زابل به دستان فرست آگهی،
 به هر کار یاری^{۲۴} فرستد برت
 و ر ایدون که باشد جهان پهلوان
 دمیدند و^{۱۴} برداشت لشکر ز جای
 ابا پهلوان خویش و نستور^{۱۷} نام
 یکی لشکرش داد^{۱۸} مردان^{۱۹} گرد
 سپه را ز دشمن نگهدار^{۲۱} باش!
 نباید ترا^{۲۲} جای^{۲۳} پرداختن
 - کزویست پاینده تخت مہی -
 برآرد به گردون گردان سرت
 به زابل ترا خود چه بیم از بدان^{۲۵}

۱. ن: ز پیکر در و دشت؛ س: فرامرز در دست؛
 متن = ر
 ۲. ر: جامی (ی) نشانه کسره اضافه است؛ متن
 = ن، س
 ۳. ن: بسی داد
 ۴. ن: می جام ناب؛ س: می جام آب
 ۵. ر، ن: افکنده؛ متن = س
 ۶. ن: نسترن
 ۷. ر: خورد
 ۸. س: نیاسوده
 ۹. ر: سرافراز؛ متن = ن، س
 ۱۰. ن: از اینسان؛ س: زینسان
 ۱۱. س: رنج و
 ۱۲. ن: رسیدن نامه کیخسرو به نزد فرامرز؛ س:
 رفتن فرامرز به هندوستان و نشان دادن دستور در مرز
 خرگاه و نامه نوشتن برای هند؛ متن = ر

۱۳. س: کرنای
 ۱۴. ن: < و >
 ۱۵. ن: جوان
 ۱۶. ر: فر؛ متن = ن، س
 ۱۷. ر، س: دستور؛ ن: نستوه؛ متن تصحیح قیاسی
 است
 ۱۸. ن: داد و
 ۱۹. س: مردان و
 ۲۰. ر: بیدار
 ۲۱. ن: خبردار
 ۲۲. س: تورا
 ۲۳. ر: جای
 ۲۴. ن: و باری
 ۲۵. ن: بینم از آن

از آن ره برآورد بر^۱ ماه گرد
بدید آن بر و بوم جادوستان

سپرده به دانش^۳ هشیوار دل
زبان را به اندرز^۴ چون کرد جفت
که مر خلق را آشکار و نهان،
کز آن^۵ ده بود جاننش پیراسته^۶
یکی باشدش آشکار و نهان
به بیداد بر یک قدم نسپرد
به کار اندر از داد یاد آورد
اگر نوش خواهد چشاندش^{۱۲} زهر^{۱۳}
نیاید ز کردار او هیچ^{۱۵} بد
به حرمت زید پرخرد پارسا^{۱۷}
نیند سرانجام جز تیغ و طشت
به شفقت زید^{۱۸} مرد پاکیزه^{۱۹} کیش
سر نیک‌نامی به شست^{۲۲} آورد

بگفت این و پس سر سوی راه کرد
بیامد دمان سوی هندوستان

الا ای^۲ خردمند بیداردل
نگه کن که تا مرد دانا چه گفت
چنین گفت^۵ چون کرد گویا زبان
بباید به ده خصلت آراسته
نخست آنکه^۸ با کردگار جهان
دگر آنکه بر^۹ نیک و بد، پرخرد^{۱۰}
ابا فر و انصاف داد آورد
سدیگر که با نفس باشد به قهر^{۱۱}
که هر کو سر نفس^{۱۴} خود باز زد
چهارم سخن آنکه با پادشا^{۱۶}
که هر کس که با شاه گستاخ گشت
به پنجم که با زبردستان خویش
که شفقت چو^{۲۰} با^{۲۱} زبردست آورد

۶۶۰

۶۶۵

۶۷۰

۱۱. ن: با زهر باشد بتر

۱۲. ز: چشاندش

۱۳. ن: که نوش باید فشاندش ز سر

۱۴. ن: کو خرد بس ز

۱۵. ن: کار

۱۶. ز: پادشاه (قافیه درست نیست)

۱۷. ن: پادشا (قافیه درست نیست)

۱۸. ز: زید

۱۹. ز: پاکیزه

۲۰. ن: که

۲۱. ز: نا

۲۲. ن: بدست

۱. س: از

۲. ز: الا [] ای؛ متن = ن؛ س بیت‌های ۶۵۹-۶۸۹ را ندارد

۳. ز: بدانسان؛ متن = ن

۴. ن: باندازه

۵. ن نخست (کرد) نوشته و سپس روی آن خط زده و بالای آن نوشته است: «گفت»

۶. ن: کزین

۷. ز، ن: آراسته (قافیه درست نیست)؛ متن = حاشیه ر

۸. ز: آنکه

۹. ن: از

۱۰. ن: برخوردار؛ متن = ز: برخوردار

کشد بار و نندیشد^۱ از سرزنش
 بتوزد^۲ ز دشمن^۳ به هنگام کین
 خردمند و بینا و جوینده^۴ راه،
 ز زفتی^۵ و از بُخل^۶ دل برکند
 ابا مردم ناکس و ناتمام،
 کزیشان به زودی^۸ شود رستگار
 که در دوستی مغز دارد نه پوست،
 اگر^{۱۰} باردش بر سر^{۱۱} از ابر تیغ
 بُود از تواضع برو پیش دست
 کزان خاکساری شود نامدار
 همه کام و امیدش آمد^{۱۴} به دست
 به محشر هم از رستگاران بود
 برآرنده ماه و کیوان و خور^{۱۶}،
 خرد مایه و^{۱۷} جانش را^{۱۸} سود باد
 بپیوندم ای مرد دانش‌پذیر!

ششم آنکه با دشمن بدکنش
 که مرد تحمل بُود پیش‌بین
 به هفتم که چون باشدش دستگاه
 ابا مرد درویش رادی کند
 به هشتم که با جاهل و خلق عام^۷
 خموشی کند خویشتن را شعار
 نهم آنکه از پرخرد مرد دوست
 به نیکی نصیحت ندارد^۹ دریغ
 دهم آنکه با مرد^{۱۲} دانش‌پرست
 چو بیند، شود پیش او خاکسار
 چو این ده هنر مرد را داد دست^{۱۳}
 درین گیتی از خوب‌کاران بود
 جهان آفریننده^{۱۵} دادگر
 ازین بی‌زبان بنده خشنود باد
 کنون داستان فرامرز شیر

۶۷۵

۶۸۰

۶۸۵

-
۱. ر: کشد بار و نیدیشد (؟)؛ ن: کشد باد تندیش؛
 متن تصحیح قیاسی است (← ر)
 ۲. ر: بتورد
 ۳. ن: بدشمن
 ۴. ر: جوینده[ه]
 ۵. ر: شومی؛ متن = ن
 ۶. ن: سخت
 ۷. ن: خام؛ متن = ر
 ۸. ر: به کلی؛ متن = ن: بزودی
 ۹. ن: ندارد نصیحت
 ۱۰. ن: که از
 ۱۱. ن: پر
 ۱۲. ن: فر
 ۱۳. ن: دارد بدست
 ۱۴. ن: آید
 ۱۵. ر: آفرین‌نده؛ متن = ن
 ۱۶. ر: هور؛ ن: حور؛ متن تصحیح قیاسی است
 ۱۷. ن: مایه
 ۱۸. ن: از

آغاز گفتار نامه نوشتن فرامرز بر رای^۱ هندی و فرستادن به دست کیانوش

و کیفیت نامه دادن او به رای هندی و گفتن او

<p>یل پره‌نر خسرو سیستان که حکمش روان بود تا مرز^۲ سند یکی دانش‌افروز پاکیزه‌رای شب و روز با جنگ و با تاب بود نباشد به مردی گه خشم^۳ و کین ورا باج^۴ دادی به سال و به ماه کز^۵ اندازه بگذشت گفت و شنید دبیری خردمند پیش آورید بدآن تا بدانند به پاکیزه‌رای در داد و دانش^۶ برو^۷ بر گشاد کزویست پیدا نهان و نهفت به فرمان او دان نشیب و فراز هم از خاک گوهر پدید آورید^۸ و زو دارد آرام خاک سیاه به فرمان و رایش^۹ سرفکنندگان</p>	<p>چو آورد لشکر به هندوستان یکی مرد بودی سپهدار هند به نام و نشان بود آن مرد «رای» همش لشکر و پیل^{۱۰} و اسباب بود همی گفت چون^{۱۱} من^{۱۲} به روی زمین ز هندوستان سی و شش پادشاه شمار^{۱۳} سپاهش^{۱۴} نیامد پدید فرامرز یل چون بدانجا رسید یکی نامه فرمود نزدیک رای نخست از جهان‌آفرین کرد یاد خداوند بی یار و انباز و جفت جهان آفریننده^{۱۵} بی‌نیاز^{۱۶} به قدرت^{۱۷} ز ناچیز چیز آفرید^{۱۸} به فرمان اویند خورشید و ماه خداوند اویست و ما بندگان</p>	<p>۶۹۰ ۶۹۵ ۷۰۰</p>
---	--	--

۹. ر نخست شپاهش نوشته و سپس بر روی
نقطه‌های «شین» اول خط زده است
۱۰. س: از
۱۱. ن: درو روانش (!)
۱۲. ر: ن: ازو؛ متن = س
۱۳. ر: آفرینه
۱۴. ن نخست «یار و جفت» نوشته و سپس روی
آن خط زده و بالای آن نوشته است: بی نیاز
۱۵. ر: قدره
۱۶. ن: آورد
۱۷. ن: آورد
۱۸. ر: امرش؛ متن = ن، س

۱. ر: رآبی («ی» پایانی نشانه کسره اضافه است)؛ ن:
نامه نوشتن فرامرز و فرستادن بجانوی هندی؛ در ن
سرنویس بین دو مصرع بیت ۶۹۴ آمده است
۲. ن: بد بدریای؛ متن در س از این بیت به بعد
ادامه می‌یابد
۳. ن: فیل
۴. ن: با
۵. ر: من (بی نقطه)
۶. ن، س: رزم
۷. ن: باژ
۸. ر نخست «حساب» نوشته سپس در حاشیه به
«شمار» تصحیح کرده است

هَمَّتْ مَهْرًا^۲ و گنجست^۳ و تخت و کلاه
 به فرمانت از مرز چین تا به سند
 ز باد^۵ و ز آتش جهاندار پاک،
 که تا آدمی^۶ از برش^۷ برکشید،
 نَبُد پادشاهی^۹ پدید از مهان
 به نیرو^{۱۰} و فرهنگ و فرّ و نژاد
 شده پست کردارِ اهریمنی
 به فرمان او گردن افکنده‌اند
 ورا برگزید از میان مهان،
 کیی^{۱۵} نام دیگر به شاهی نبرد
 سراسر بدو خواندند آفرین
 نژاد فریدونِ باهش بُود،
 بکُشت و^{۱۷} برآورد تخمش به باد
 نکردی^{۱۸}، نرفتی بر آن^{۱۹} بوم و بر
 که او در جهان سربسر^{۲۰} پادشاست^{۲۱}

دگر گفت کای^۱ شاه با دستگاه
 تویی شاهِ گردن‌فرازانِ هند
 همانا شنیدی^۴ که از آب و خاک
 همی تا جهان و مکان آفرید
 چو کیخسرو پاک‌دل^۸ در جهان
 به چهر و به مهر و به خوبی و داد
 ز فرّش^{۱۱} جهان گشت پر ایمنی^{۱۲}
 شهان جهان^{۱۳} همه بنده‌اند
 از آنکه که پروردگارِ جهان
 به شاهی زمین^{۱۴} یکسر او را سپرد
 بزرگان و^{۱۶} شاهانِ روی زمین
 جهاندار تخمِ سیاوش بُود
 که ضحاکِ بدگوهرِ بدنژاد
 تو هرگز به درگاه او بر گذر
 اگر سر به فرمان درآری رواست

۷۰۵

۷۱۰

۷۱۵

۱. ر، س؛ ای؛ متن = ن

۲. ن: حکم

۳. ر، ن: کنجست (حرف آخر بی نقطه)

۴. ر: شنیدی

۵. ن: از آب

۶. ن: سپهر روان

۷. ن: پیش؛ س: درش؛ متن = ر

۸. ن: پاک‌دین

۹. ن: نیاورد شاهی

۱۰. ر: نیروی

۱۱. ن: ز فر

۱۲. ن: پرامنی

۱۳. ر: جهانس

۱۴. ن: جهان

۱۵. ن، س: کسی؛ متن = ر

۱۶. ر: < و >

۱۷. ر: او؛ متن = ن، س

۱۸. ن: ز کردی

۱۹. نک بدان؛ س به جای این بیت، بیت زیر را

آورده است:

تو هرگز نرفتی بدان بوم و بر

نکردی بدرگاه او بر گذر

۲۰. ن: سربسر در جهان

۲۱. ر: پادشاه است

- بداننی^۳ که با او ترا نیست تاو -
 بر و بوم این دشتِ جادوستان،
 بُن و بیخشان^۵ از زمین^۶ برگم
 ز بالای این مرز پهنا کنم^۷
 به اندرز بر من زیان برگشاد:
 کرانه^۸ پذیرد^۹ ز بیداد و کین
 به هند اندرم^{۱۲} سرورِ انجمن^{۱۳}
 پشیمان شوی، باد ماند^{۱۵} به دست
 به هر کار باشد ترا هوشدار^{۱۶}،
 به آسودگی در جهان بغنوی^{۱۸}
 بزرگی و شاهی و تخت و کلاه
 بداند که نفرین به از^{۱۹} آفرین
 کند^{۲۲} شادمان در سرای سپنج

نشتند^{۲۵} و^{۲۶} شد نامه یکباره خشک،

فرستی به درگاه او باج^۱ و^۲ ساو،
 وگرنه من این مرز هندوستان
 ز شمشیر تیز^۴ آتش اندرزمن
 همه کوه و هامون چو دریا کنم
 یکی داستان دارم از شاه یاد
 که مرد خردمند پاکیزه‌دین
 بدان گفتم این^{۱۰} تا نجویی^{۱۱} که من
 وگر نشنوی هرچه در نامه است^{۱۴}
 کنون گر خردمندی و هوشیار
 ز جنگ و ز پیکار یکسو شوی^{۱۷}
 بماند به تو مرز و گنج و سپاه
 خردمند داننده پیش‌بین
 همان به که دل را^{۲۰} ز اندوه و رنج^{۲۱}

چو از باد^{۲۳} بر روی کافور، مشک^{۲۴}

۷۲۰

۷۲۵

۷۳۰

۱۵. ر: ناید؛ متن = ن، س
 ۱۶. ن: مرا هوشیار؛ س: تو را هوشدار
 ۱۷. ر: شویی؛ متن = ن، س
 ۱۸. ن: نغنوی
 ۱۹. ن: جون
 ۲۰. س: راه
 ۲۱. ن: ندارد برنج؛ س: باندوه و رنج؛ متن = ر
 ۲۲. ن: زید؛ س: کنی؛ متن = ر
 ۲۳. ر: یاد؛ متن = ن، س
 ۲۴. ن: خشک
 ۲۵. ن، س: نوشتند
 ۲۶. س: < و >

۱. ن: باژ
 ۲. ر: < و >
 ۳. ن: ندانی
 ۴. ن: بشمشیرها
 ۵. س: بیخ هندی
 ۶. ر: از زمن؛ ن: از جهان؛ س: ز بُن؛ متن ← ر
 ۷. س این بیت را ندارد
 ۸. ر: کر او نه؛ متن = ن، س
 ۹. ر: پذیرد؛ ن: کزیند
 ۱۰. ر: این
 ۱۱. س: نکونی
 ۱۲. ن: آورم؛ س: آمدم؛ متن = ر
 ۱۳. س: بهر رزم و شکن
 ۱۴. ن: نامه‌ست

یکی دانشی خواند با رای و داد
جهان‌دیده و گرد^۲ با رای و کام
که از زهر گردان جدا^۴ نوش را
شه هند و کشمیر و والی چین^۶
پس از^۸ نامه گو تا به جای^۹ آیدت
در دانش و زیرکی باز کرد
شتابان بر رای روشن‌روان
همان گنج و لشکرگه^{۱۲} و بنگهش
کشیدی به قنوج یک‌ماهه^{۱۴} راه
بیامد به ده روزه^{۱۵} نزدیک رای
دهد آگهی لشکر و پادشاه^{۱۶}
ز^{۱۸} نزد فرامرز والاگهر
رسول^{۲۱} کیانوش پاکیزه‌جفت،
که آمد فرستاده‌ای با کلاه
ز کار کیانوش پاکیزه‌دین^{۲۴}
برآراستند از زمین پنج میل^{۲۵}

فرامرز مَه‌ری برآن برنهاد
یل^۱ نامور بُد کیانوش نام
چنین^۳ گفت مهتر کیانوش را
ببر^۵ نامه من به رای برین
سخن‌ها بدان سان^۷ که رای آیدت
کیانوش باهوش ره^{۱۰} ساز کرد
بسیچید^{۱۱} و آمد به هندوستان
به قنوج بودی نشستن‌گهش
و زانجا^{۱۳} که بُد پهلوان سپاه
دلاور کیانوش فرخنده رای
یکی را فرستاد از پیش راه
که آمد^{۱۷} فرستاده‌ای نامور
چو شد^{۱۹} نزد سالار، پیغام گفت^{۲۰}
بشد پرده‌دار و بگفتش^{۲۲} به شاه
چو آگاه ازو گشت رای گزین^{۲۳}
به‌آیین بفرمود تا کوس و پیل

۷۳۵

۷۴۰

۷۴۵

۱۴. ن: ماه
۱۵. ر، س: بدرگاه؛ متن = ن
۱۶. ر، ن: بدو(ن: بدان) آگهی داد شاه و سپاه؛
متن = س
۱۷. ن: آید
۱۸. ن: به
۱۹. ر، س: در؛ متن = ن
۲۰. ن: با زو بگفت
۲۱. ن: ز کار؛ س: دلاور؛ متن = ر
۲۲. س: بکفتا
۲۳. ن: برین
۲۴. ن: فرامرز با آفرین
۲۵. ن: باین بیاراستند چند میل

۱. ر: یل؛ متن = ن، س
۲. ن، س: کرد و
۳. در ن واژه آغاز بیت پاک شده است
۴. ن: بیرون کند؛ س: کردن جدا؛ متن = ر
۵. ن: سر
۶. ن: رای برین (قافیه درست نیست)
۷. ر: بدانان؛ س: از آئی؛ متن = ن
۸. س: < از >
۹. ر: برکو تا به کار (قافیه درست نیست)؛ متن = ن
۱۰. ن: بر نامه در
۱۱. ر: بسیچید
۱۲. ن: لشکر بد
۱۳. ن، س: از انجا

دلاور سواران و شیران سندا^۱
 همان صنج^۲ زرین و هم گاودم
 ابا زنگ زرین و زرین شرار
 بیامد به درگاه با دار و برد
 ثنا خواند بر پیشگاه و^۴ ردان
 از آن پس که بنشست روشن روان
 ستایش نمودش زمانی دراز
 نهاده مُرَصَّع به دُرّ و گهر
 برو پیکر شیر و آهو و گور
 ابا یاره^۹ و طوق، شاه جوان
 ز بهر کیانوش در بارگاه
 کمر بر میان بست و بگشاد دست^{۱۱}
 بر شهریار آمد اندر زمان^{۱۴}
 به هندی زبان^{۱۷} گفت و^{۱۸} خسرو شنود^{۱۹}
 به ابرو ز خشم اندر آورد چین

پذیره شدندش دلیران هند
 ببردند پیلان رویینه خم
 سر پیل با پیلبان پرنگار
 به شهر اندر آمد جهان دیده مرد
 به نزدیک رای اندر آمد دوان^۳
 بدو داد پس نامه پهلوان
 درودش رسانید و بُردش نماز
 یکی تخت همچون^۵ سپهری ز زر^۶
 همه^۷ پایه تخت زرین بلور
 نشسته برو^۸ خسرو هندوان
 یکی کرسی زر بفرمود شاه
 نهادند و^{۱۰} بر کرسی زر نشست
 دبیری^{۱۲} خردمند و^{۱۳} روشن روان
 بدو^{۱۵} نامه برخواند ز آن سان^{۱۶} که بود
 ز نامه^{۲۰} بر آشفست رای گزین^{۲۱}

۱۴. س: بخود خواند آن شهریار جوان؛ ن پس از
 این بیت افزوده است:
 دبیر آمد و نامور رای هند
 باو داد آن نامه دل پسند
 سر نامه چون بر گشاد آن دبیر
 تو گفتی که بد مشک و عود و عبیر
 ۱۵. س: فرو
 ۱۶. ن، س: خواند نامه بدان سان
 ۱۷. ن: سخن
 ۱۸. س: < و >
 ۱۹. ن: شنید (قافیه درست نیست)
 ۲۰. س: زمانی
 ۲۱. ن، س: برین؛ متن = ر

۱. در ن این بیت و بیت بعدی بعد از بیت ۷۵۰
 آمده است
 ۲. ن: سنج؛ س: تاج؛ متن = ر
 ۳. ن: دمان
 ۴. ر: < و > متن = ن، س
 ۵. ر: همچو؛ متن = ن، س
 ۶. ن: بزر
 ۷. س: همی
 ۸. س: بدو
 ۹. ر: باره
 ۱۰. س: < و >
 ۱۱. ن: دست بر هم به بست؛ س: دست بر سر
 نشست
 ۱۲. ن، س: دبیر
 ۱۳. ن، س: < و >

<p>که هرگز که دیده‌ست که ایرانیان، سُترگی نمایند و شیری کنند نه تاج^۱ من اندر زمانه نو است به شاهی منم در جهان داستان^۲ ز هندوستان باج دارم امید؟! بدین بوم و بر از پیِ چیستم به پیلان از ایران^۵ بر آرم دمار</p>	<p>به هندی زبان گفت با ترجمان به هندوستان این دلیری کنند به ایران اگر شاه کیخسرو است پدر بر پدر شاه هندوستان^۲ به^۴ تهدید و اندرز و بیم و امید همانا نداند که من کیستم اگر لشکر آرم سوی کارزار</p>	<p>۷۶۵</p>
<p>که تندی نه خوب آید از سرفراز بود گاه^۶ کین گفت^۷ آید به یاد ولی کارها آمد آن^۸ سرسری که کیخسرو آن شاه پیروزگر^۹، به^{۱۰} دانش ز چرخ برین برترست چو شیران^{۱۱} بیامد^{۱۲} به ایران زمین جز از بخت یاری نبود از^{۱۴} کَشش که گریان شد آهو بدیشان به^{۱۶} دشت زمین بنده شد آسمانش رهی به ایران زمین شد چو^{۱۹} آذرگشسپ^{۲۰}</p>	<p>کیانوش پاسخ چنین داد باز سخن گویمت بشنو از راه داد تو شاهی و بر هندوان مهتری تو دانی و بشنیده باشی مگر جهانگیر و شاه بلنداخترست به تنها تن خود ز توران زمین دو لشکر ز توران بیامد^{۱۳} پَسش و زو^{۱۵} آن دو لشکر چنان بازگشت به فر بزرگی و شاهنشهی گذر کرد از^{۱۷} آب جیحون بر^{۱۸} اسپ</p>	<p>۷۷۰</p> <p>۷۷۵</p>

-
- | | |
|--|---|
| <p>۱۱. س: چه شیری
۱۲. ن: نباید
۱۳. ن: بیاید
۱۴. س: نبودی
۱۵. ن: از او؛ س:
۱۶. س: ز؛ ن: بریشان ز؛ متن = ر
۱۷. ن: بر
۱۸. ن: ز
۱۹. س: چه
۲۰. ر: آذرگشسپ؛ ن: آذرگشسب؛ س: آذرگشست؛ متن = ر، ن</p> | <p>۱. ن: بتاج؛ متن = ر (نتاج)، س
۲. س: کشمیر و هند؛ ن بیت‌های ۶۶۵-۶۶۶ را ندارد
۳. س: بی کزند؛ متن = ر
۴. س: ز
۵. س: ز پیلان ایران
۶. ن: راه؛ متن = ر، س
۷. ر س: گفتن؛ متن = ن
۸. ن: ز آمدن
۹. ر، س: فیروزگر؛ متن = ن
۱۰. س: ز</p> |
|--|---|

از آن بُد غم و رنجِ آزادگان
 ز دیوان به^۴ دژ^۵ در فراوان گروه^۶
 به کاری نیارست کردن گذر
 به مردی و گُردی و گُندآوری^۸،
 به^{۱۰} گردون^{۱۱} برافراخت^{۱۲} تاج مهی
 به مردی گرفته‌ست گیتی به مشت^{۱۴}
 همه بسته دارند پیشش کمر^{۱۶}
 سپه‌کش چو گودرز با فر و داد
 برفتند ماننده پیل و^{۱۹} شیر
 ز توران برآرد سراسر^{۲۰} دمار
 که آن مرز کردند زیر و زیر
 سپه‌بند فرامرز روشن‌روان،
 مگر تیغ کین مانند اندر نیام
 نجوید به^{۲۷} بیداد پیکار و رزم^{۲۸}

دژی^۱ بود در شهر آبادگان^۲
 کجا جادوان^۳ را بر آن بُرزکوه
 یکی آدمی اندر آن بوم و بر
 به فر کیانی و^۷ نیک‌اختری
 همه بوم و بر کرد ازیشان^۹ تهی
 سراسر همه جادوان را^{۱۳} بکُشت
 ز خاورزمین^{۱۵} تا درِ باختر
 سپهدار چون طوس خسرو^{۱۷} نژاد
 چو لهراسپ و اشکش^{۱۸} دو گردِ دلیر
 به کین پدر تا بسی روزگار
 نه^{۲۱} بس^{۲۲} دیر کآید شما را خبر
 بدین^{۲۳} مرز پور جهان‌پهلوان
 به خوبی^{۲۴} فرستاد زی تو^{۲۵} پیام
 که مردِ خردمند با ساز و بزم^{۲۶}

۷۸۰

۷۸۵

۷۹۰

۱۶. ن پس از این بیت افزوده است:

بجز شاه توران و هندوستان

که پیچد سر از پیشه راستان

فرستاد لشکر بتوران زمین

ز گردان ایران سه مرد گزین

۱۷. س: او طوس نوذر

۱۸. ن: اشکس

۱۹. س: نره

۲۰. س: بر آورد از شهر توران

۲۱. ر، س: ز؛ متن = ن

۲۲. س: پس

۲۳. ن: برین

۲۴. ن: بجریبی (= به چربی)

۲۵. س: نزدت

۲۶. ن: بر سور و بزم؛ س: با هوش و هنک

۲۷. س: ز

۲۸. س: جنک

۱. ن: دزی؛ متن = ر، س

۲. ر: آنادکان؛ ن: آزادگان؛ متن = س (نیز ← ر)

۳. ن: جادیان

۴. ر: > به < متن = ن

۵. ن: دژ؛ متن = ر؛ برای نسخه‌بدل س ←

پانوشت بعدی

۶. س: بدی جایکاشان و مردم ستوه

۷. ن: کیان و به

۸. ر: گرزآوری؛ متن = ن، س: کندآوری

۹. ن، س: از ایشان

۱۰. ر، س: ز؛ متن = ن

۱۱. ن: کرد[و]ان

۱۲. ر: برافروخت؛ متن = ن، س

۱۳. ن: جادونرا

۱۴. ر: کرفنش کهر را به مشت؛ س: و شمشیر و

با کرز و مشت؛ متن = ن

۱۵. ر: زمن

تو با او به^۱ پرخاش گویی سخن؟! نه سر بینم این^۲ گفتگو^۳ را نه بن

پاسخ دادن رای هندی کیانوش فرستاده^۴ فرامرز رستم را و حقیقت او^۵

شاه^۶ هندوان پاسخ داد باز
 تو برگرد از ایدر به زودی برو^۹
 که ای^{۱۱} نورسیده سپهدار گرد
 تو^{۱۲} بازوی مردان نپیموده‌ای
 تو با آهوان ساختی کارزار
 ببینی^{۱۴} مرا^{۱۵} روزگار نبرد
 به تخت مهی بر نسازم درنگ
 یکی برگرایم فرامرز را
 کیانوش را خلعت^{۱۷} آراستند
 همان‌گاه بیرون شد از پیش شاه

۷۹۵

۸۰۰

که هستم^۷ ازین گفت‌ها^۸ بی‌نیاز
 ز من پاسخ این بر^{۱۰} به سالار نو:
 تو از خویشتن دیده‌ای دستبرد
 از آن بازوی خویش بستوده‌ای
 نه من گور دشتم، تو شیر^{۱۳} شکار
 بدانگه که مرد اندرآید به مرد
 من و تیغ هندی و میدان جنگ
 سواران و گردان آن مرز را^{۱۶}
 کلاه و قبا و کمر خواستند
 دلاور کیانوش زرین‌کلاه

۱۰. ن: ز من پاسخی بر؛ س: ببر پاسخ از من؛
 متن = ر
 ۱۱. ر: کای؛ س: که تو؛ متن = ن
 ۱۲. س: چو
 ۱۳. ر: نه شیر؛ س: شیر دشتم نه کور؛ متن = ن
 ۱۴. ن، س: نه بینی؛ متن = ر
 ۱۵. ر: ز من؛ متن = ن، س
 ۱۶. ن پس از این بیت افزوده است:
 همه گشته بازوی گندآوران
 پرند آور و گرز نام‌آوران
 ۱۷. س: خلعت

۱. ن: چو با او ز؛ س: تو با وی به
 ۲. ر: این
 ۳. ن: گفت و کو
 ۴. ر: فرستاده به؛ متن ← س (پانوشت بعدی)
 ۵. ن: پاسخ فرستادن رای هندی بفرامرز رستم؛
 س: پاسخ دادن رای هند فرستاده فرامرز را؛ متن
 = ر؛ این سرنویس در ن بین دو مصراع ۷۹۳ و
 درس پس از بیت ۷۹۴ آمده است
 ۶. ن: سر
 ۷. ن: هستیم
 ۸. س: گفته‌ها
 ۹. ن: از این در برو باز شو

لشکر کشیدن رای هندی به جنگ^۱ فرامرز و پیشرو کردن تجانو^۲ را

و پند دادن او را برای جنگ فرامرز

<p>بفرمود تا دردمیدند نای ز چینی و کشمیری و هند و سند^۳ دلاور سُوی دشت و هامون شوند^۴ که هر فوج ازیشان^۵ بُد از کشوری^۶ همانا که بودند سیصد هزار به مردی بگسترده در هند نام ز دود^{۱۱} تف دوزخ او را سرشت چو پیلانش دندان و دیده چو خون به چنگال همچون هزبر^{۱۴} دلیر زمین از کشیدنش گشتی^{۱۶} ستوه سواران گُرد و دلیران کار ابا پیل و کوس و تبیره شود شب و روز باید طلایه به راه بباید به نیزه مر او را ربود^{۲۰} نباید که مانی یکی را به جای</p>	<p>از ایوان به میدان گذر کرد رای سپه گرد شد بر در رای هند بفرمود کز شهر بیرون شوند^۴ برون شد ز هندوستان لشکری سواران نیزه‌وران^۸ نامدار یکی پهلوان بُد تجانو^۹ به نام چو دیوی بُد آن سهمگین مرد^{۱۰} زشت به بالا ز^{۱۲} سی رش بُدی او فزون به بازوی^{۱۳} پیل و به نیروی شیر به تگ همچو باد و به^{۱۵} تن همچو کوه ز لشکر بدو داد پنجه^{۱۷} هزار فرامرز را تا پذیره شود بدو گفت کای پهلوان سپاه^{۱۸} گر^{۱۹} ایرانیان اندر آیند زود هر آن کس که دارد بدین مُلک رای</p>	<p>۸۰۵ ۸۱۰ ۸۱۵</p>
--	--	--

۱. ر نخست (جنگ و) نوشته و سپس روی (و)
 خط زده است؛ ن، س سرنویس ندارند
 ۲. ر: تجانون (← پانویشت مصراع یکم بیت ۸۰۹)
 ۳. س: کشمیر و از مرز سند
 ۴. ن: شوید
 ۵. ن: شوید
 ۶. ن، س: از ایشان
 ۷. ن: لشکری
 ۸. ن: نام آور
 ۹. ر: تجانون؛ متن = ن، س
 ۱۰. ر، س: دیو؛ متن = ن
 ۱۱. ن: دود و
 ۱۲. ن: دو
 ۱۳. ر نخست «ببالازی» نوشته و سپس روی
 «لا» خط زده است
 ۱۴. ن: هزبر
 ۱۵. ن: بیک نیمه چون پیل و تن
 ۱۶. ن: آمد
 ۱۷. ن: نیمه
 ۱۸. س: بدو رای گفت ای یل نیکخواه
 ۱۹. س: که
 ۲۰. ن: بباید سر تیغ پیکار زود؛ س: به تیغ و به
 زویین بر آرند دود

بیامد تجانوا^۱ به کردارِ باد
 ز غُریدن کوس و اسپ نبرد
 تو گویی^۵ پدیدار شد رستخیز
 همی گرد بر شد به کردارِ ابر^۸
 پر از غُلُف و گفتگو شد جهان
 بدان^{۱۲} گونه می راند لشکر چو^{۱۳} کوه
 پر از کینه سر سوی ایران^۲ نهاد
 از آواز گردان و^۳ از خاکِ گرد^۴،
 سم اسپ مر^۶ گرد را گفت^۷ خیز
 جهان شد به هنگامِ گرگ و هزیر^۹
 روان گشت^{۱۰} از تن دلِ بدنهان^{۱۱}
 چنین تا رسید اندر^{۱۴} ایران گروه

۸۲۰

لشکر کشیدن فرامرز به جنگ رای هندی و آمدن لشکرها به روی همدیگر

و کیفیت صفت رزم با تجانوا^{۱۵} و سخن گفتن با یکدیگر^{۱۶}

و زان سو دمنده کیانوشِ گرد
 سپهد چو^{۱۸} پیغام از آن سو^{۱۹} شنید
 بفرمود تا کوس بر پیلِ مست
 بتوفید کوه^{۲۱} و بفرید نای
 همی راند لشکر چو^{۲۳} بادِ دمان
 بیاورد پیغامِ چونان که بُرد^{۱۷}
 چو^{۲۰} آتش ز پاسخ دلش بردمید
 بیستند و خود بر تگاور نشست
 خروشیدن کوس و^{۲۲} هندی درای
 به کف تیغِ هندی^{۲۴} و تیر و^{۲۵} کمان

۸۲۵

۱۶. ن: جنک فرامرز با تخانوی هندی؛ س: رزم فرامرز با تجانوی هندی؛ متن = ر (پس از تصحیح تجانون به نجانوا)؛ این سرنویس در ن بین دو مصراع ب ۸۲۵ و در س پس از این بیت آمده است
 ۱۷. ر: جنک و نبرد (قافیه درست نیست)؛ س: چندانکه برد؛ متن = ن
 ۱۸. ر: حو؛ س: چه
 ۱۹. ن: از ایشان
 ۲۰. ر: حو
 ۲۱. ر، س: کوس؛ متن = ن
 ۲۲. س: < و >
 ۲۳. س: چه
 ۲۴. ر: مصری؛ متن = ن، س
 ۲۵. ن: بکف بر

۱. ر: تجانون؛ س: تجانوی؛ متن = ن
 ۲. س: لشکر
 ۳. س: ز آواز کردون از
 ۴. ن: دار و برد
 ۵. س: کفتی
 ۶. ر: هر؛ ن: بر؛ س: با؛ متن تصحیح قیاسی است (← ر)
 ۷. س: کرد کفتا که
 ۸. س: باد
 ۹. ن: شد چو کام نهنک و هزیر؛ س: کشت پر کینه و پر فساد
 ۱۰. ر: گشته؛ متن = ن، س
 ۱۱. ن: بدکمان
 ۱۲. ن، س: بدین
 ۱۳. س: چه
 ۱۴. ن: رسیدند از
 ۱۵. ر: تجانون

دل از کینه آکنده و سر^۲ ز جنگ
 به کف خنجر و بر لب آورده کف^۴
 سُو ی چپ کیانوش لشکرپناه
 گه رزم شیرش بُدی پیش خوار^۵
 به تن‌ها برافکننده برگستوان
 که از تیرشان^۹ کوه کردی حذر^{۱۰}
 گشاده بر و تنگ بسته میان
 ابا جوشن و گرز^{۱۲} و چینی‌پزند
 بیاراست آن رزمگه سربه‌سر
 حصاری برآورد مانند کوه
 خروش^{۱۷} سواران جنگی بنخواست^{۱۸}
 زمین همچو دریا برآمد^{۲۰} به جوش
 ز تاب سواران با^{۲۲} دار و گیر،
 ز گردون روان بر زمانه بلاست^{۳۳}

۸۳۰ دو لشکر چو^۱ در هم رسیدند تنگ
 دو رویه سپه برکشیدند^۳ صف
 فرامرز آراست قلب سپاه
 ابر میسره شیر جنگی تخور^۵
 به پیش اندرون چار پیل زیان
 ۸۳۵ کمان‌ور^۷ دلیران^۸ پرخاشخـ
 ابر پشت پیلان جنگی دمان^{۱۱}
 و زآن سو تجانوی سالار هند
 به گردان جنگی و پیلان^{۱۳} نر
 به پیش سپه^{۱۴} پیل و از پس گروه
 ۸۴۰ چو^{۱۵} با^{۱۶} میمنه میسره گشت راست
 ز هر دو^{۱۹} سپه بر فلک شد خروش
 ز بس گرزباران و از سهم^{۲۱} تیر
 تو گفתי جهان کام نراژدهاست

۱. س: چه

۲. ر: شد پر؛ ن: سر پر؛ متن = س

۳. ن: ز دور سپه لشکری پیش

۴. ر: آتشین تاب و تف؛ س: همه خنجر خون
 فشانشان بکف؛ متن = ن

۵. ر، س: تخار؛ ن: تحار؛ متن تصحیح قیاسی
 است (← پانوشت بیت ۹۴۸ که ر به صورت
 «نخوار» و س به صورت «تخور» آورده‌اند)

۶. ن: که رزم هزبرش بود پیش خار؛ س: که
 بودی پلنک دمانش شکار

۷. ن: کمان[ور]

۸. ر: دلبران

۹. ن: جنکشان

۱۰. س: کذر

۱۱. ن: پیلان دمان و زنان

۱۲. ر: گرز و شمشیر؛ متن = ن، س

۱۳. س: شیران

۱۴. ن: اندون؛ س: اندرون

۱۵. س: چه

۱۶. ن: بر

۱۷. ن، س: خروش از

۱۸. ن، س: بنخواست

۱۹. ر: دور؛ ن: کرد؛ س: دود؛ متن تصحیح قیاسی

است (← ر)

۲۰. ن: درآمد

۲۱. ن: و الماس

۲۲. ن: بروی سواران آن

۲۳. ن: برز ما را کراست؛ س: بر زمانه رواست؛

متن = ر

چو باران شده تیر و چون رعد میغ^۲
 روان گشته از برق^۴ بارانش مرگ
 ابا جانستان تیغ^۵ دشمن فکن^۶
 یکی حمله آورد بر هندوان^۸
 بر آوردی از هندوان رستخیز
 به^{۱۱} نعره به هم برزدی انجمن
 ز گردش فلک روی در^{۱۳} خاک شد
 ز سهمش^{۱۵} زمین^{۱۶} دیده در خون فشاند^{۱۷}
 به لرزه^{۲۰} شدی زو دل شیر نر
 چو اژدر کشیدی یلان را به دم
 فراوان بیفکنند در کارزار
 ز گردان هندی برآورد گرد^{۲۳}،

ز گرد سواران و از تاب^۱ تیغ
 بدش^۲ تیر باران و خنجر تگرگ
 سپهبد فرامرز لشکرشکن
 خروشان و جوشان چو^۷ پیل دمان
 ز بازو چو بگذاری تیغ تیز
 به یک زخم^۹ دو^{۱۰} سر فکندی ز تن
 ز گزش دل آسمان^{۱۲} چاک شد
 ز پا در رکیش^{۱۴} جهان خیره ماند
 خدنگش چو از شست رفتی^{۱۸} به در^{۱۹}
 کمندش چو تن راست کردی ز خم^{۲۱}
 بدین گونه زآن^{۲۲} لشکر نامدار
 تجانو نگه کرد کآن شیرمرد

۸۴۵

۸۵۰

۸۵۵

۱۸. ر: رفی
 ۱۹. س: از شصت کردی گذر
 ۲۰. ن: مغربل
 ۲۱. ن: بخم؛ س: ز هم؛ متن = ر
 ۲۲. ر: از آن (وزن درست نیست)؛ متن = ن، س
 ۲۳. ر، ن، س به جای این بیت و بیت بعدی، دو
 بیت زیر را آورده‌اند (ن فقط بیت یکم را آورده
 است):
 تجانو (ر: تجانون) نگه کرد کآن (ن: خروشید
 کای) شیرمرد
 سپهدار و (س: < و >) اسپافکن اندر نبرد
 یکی برخروشید (ر: را خروشید) کای شیرمرد
 ز گردان هندی برآورد (س: برآورده) گرد
 متن = برخی نسخه‌های تحریر کوتاه‌تر (برلین
 ۱۰۴۲ق، برگ ۱۹۸ب؛ سنت پترزبورگ ۱۰۶۱ق،
 برگ ۳۲۵ر؛ حیدرآباد، قرن ۱۱ق، برگ ۱۲۷ر:
 پس از تصحیح تخانو به تجانو)

۱. ن: سواران زهراب
 ۲. ن: که از کوش تندر بدش خور دریغ
 ۳. س: بدی
 ۴. ن: برک
 ۵. ر: تیغ و
 ۶. ن، س: دشمن شکن؛ متن = ر
 ۷. س: چه
 ۸. ن: بدکمان
 ۹. س: ز یک حزب
 ۱۰. ن، س: ده
 ۱۱. ن: ز
 ۱۲. ن: بدکماه
 ۱۳. ن: پر
 ۱۴. ن: ز ناوردکیش؛ س: ز باد رکیش
 ۱۵. ن: بیمش؛ س: سمش؛ متن = ر (نیز ← س)
 ۱۶. ن: جهان
 ۱۷. ر نخست «شد» نوشته و سپس روی آن خط
 زده و به جایش در حاشیه «براند» نوشته است؛
 متن = ن، س

سپهدار و مردافکن و گردگیر!
 ببینی تو پرخاش^۲ جنگی پلنگ
 که ای بدکنش دیو تیره‌روان!
 بود^۶ پایشان سست و^۷ شمشیر^۸ کند
 ز دیوان گیتی برآرم دمار
 بین گرز و تیغ^{۱۱} سرافشان من!
 که با تند^{۱۳} گفتار خام آمدی
 چه باید به جنگ این^{۱۶} همه گفتگوی^{۱۷}
 وگرنه هم اکنون پرداز جای
 مبادا که در خون لشکر شوی
 گریزان شود شیر از آهنگ^{۱۹} من
 دلم سوی مهرت پرآسایش^{۲۰} است
 بدین^{۲۲} مردی و پهلوانی تو
 شوی کشته و کار گردد تباه
 ز مردی به هنگام پرخاش و کین،
 سوار سرافراز^{۲۳} خنجرگذار

یکی برخروشید کای نره‌شیر
 اگر پای داری تو در^۱ دشت^۲ جنگ
 بدو گفت شیر زیان پهلوان
 به پرخاش من چون تو صد^۴ دیو تند^۵
 چو^۹ من نیزه گیرم به هنگام کار
 تو با من گوازه^{۱۰} بگویی سخن؟!
 همانا که ایدر^{۱۲} به دام آمدی
 تجانو^{۱۴} بدو گفت کای نامجوی^{۱۵}
 اگر رزم جویی، به جنگ اندرآی
 دهم راه تا سوی کشور شوی
 نداری همی تاب^{۱۸} در جنگ من
 مرا بر تو بر جای بخشایش است
 دریغ آیدم از^{۲۱} جوانی تو
 که بر دست من ناگهان با سپاه
 مرا شیرمردان روی زمین
 برابر شمارند با سی هزار

۸۶۰

۸۶۵

۸۷۰

۱۳. ن: مانند
 ۱۴. ر: تجانون؛ متن = ن، س
 ۱۵. س: تندخوی
 ۱۶. ر: این
 ۱۷. ن: کفت و کوی
 ۱۸. ن: نداری تو پایاب؛ س: نیارد توئی تاب؛
 متن = ر
 ۱۹. ن: [آ]هنک
 ۲۰. ن: آرایش
 ۲۱. ن، س: زین
 ۲۲. ن: همین
 ۲۳. ر: سرفراز و؛ متن = ن، س

۱. س: بر
 ۲. ر: دشت (حرف آخر بی نقطه)
 ۳. ن: بر خاک
 ۴. س: صد تو چون
 ۵. ر، س: سند؛ ن: بند (قافیه‌ها درست نیستند)؛
 متن تصحیح قیاسی است (← ن)
 ۶. س: کند
 ۷. س: < و >
 ۸. س: بند
 ۹. ر: حو
 ۱۰. ر، س: به ویژه، متن = ن: کوازه
 ۱۱. ن: تیغ و
 ۱۲. ن: ایدون

سپردن^۱ سپاه تو خوار آیدم^۲ هم^۳ از جُستنِ رزم^۴ عار آیدم^۵
 نمایم به تو یک هنر این زمان^۶ پسندیده بُود نزد هر پهلوان

کشتن تجانو پیل جنگی فرامرز را و ترسیدن ایرانیان از وی و خشم کردن فرامرز

بر لشکر خود و سخن گفتن ایشان را بهر جنگ^۷

یکی ^۸ پیل جنگی بُد از پیشِ صف	زمین را همی سوخت از تاب و تَف	۸۷۵
روان رفت نزدیکِ پیل دلیر	خروشید ^۹ ماننده نره شیر	
چو پیل دمان بود ^{۱۰} پرخاشجوی	درافکند ^{۱۱} پیل ^{۱۲} ژبان را به روی	
تجانوی ^{۱۳} جنگی ز جا در بجست	به خرطوم پیل اندر آورد دست	
بکوشید بسیار پیل ژبان	که خرطوم بستاند از آن جوان	
کشیدن ز دیو و ربودن ز ^{۱۴} پیل	هوا گشت از گرد مانند نیل	
همی جست ^{۱۵} ازو ^{۱۶} پیل راه گریز	تجانوی پرکینه ^{۱۷} و پرستیز،	۸۸۰
به نیرو به بازو همی درکشید	تو گفتی زمین را همی بردرید ^{۱۸}	۸۸۰(۱)
سرانجام بگسست خرطومِ پیل	گریزان شد آن پیل بر چند میل	۸۸۰(۲)
دگر ^{۱۹} پیل را پای بگرفت و پُشت ^{۲۰}	بر آورد و زد بر زمین ^{۲۱} درشت ^{۲۲}	

۱۴. س: پیل مانند؛ ر: کشید از بر دیو مانند؛ متن = ن
 ۱۵. ر: همبجست
 ۱۶. ن: از او
 ۱۷. تجانون پرکینه؛ ن: تجانو پر از کشته؛ متن = س (نیز ← ر)
 ۱۸. ر، س این بیت و بیت بعدی را ندارند. این دو بیت در ن آمده است؛ نزهت نامه علایی (ص ۳۳۰): حیجاو (نسخه بدل: تجاو) خرطومش را بگرفت و چندانکه نیک کوشید از حیجاو رهائی نیافت تا پاره‌ای از خرطوم گسسته شد.
 ۱۹. ر: دیگر
 ۲۰. ر: دست؛ متن = ن، س
 ۲۱. ن: زمینش؛ متن = ر، س
 ۲۲. ر: درنشت؛ متن = ن، س

۱. ن: به نزد؛ س: نبرد
 ۲. ن: خار آدم
 ۳. ن: همان
 ۴. ن: روز؛ س: رزمت
 ۵. ن: آدم
 ۶. ر: این زمان؛ س: ایزمان
 ۷. س: کشتن تجانو پیل هندی را و ترسیدن فرامرز؛ متن = ر (پس از تصحیح تجانون به تجانو)؛ در س سرنویس پس از بیت ۸۷۹ آمده است؛ ن سرنویس ندارد
 ۸. ر: یکی
 ۹. ن: بگرید
 ۱۰. ن: بر آن پیل بان دید
 ۱۱. ن: جو افکند
 ۱۲. س: شیر
 ۱۳. ر: تجانون؛ متن = ن، س

چو شیری که^۲ بر گور^۴ و نخچیرگاه^۵
 یکی گرد از آورد او^۶ بردمید
 بپوشید رخسار^۸ خورشید و تیر
 کسی را نبد پای آوردگاه
 خروشید بر سان آرغنده^{۱۱} شیر
 یکی بانگ زد سخت بر لشکرش
 ندارید شرمی ز^{۱۲} کردار خویش؟!
 پراکنده^{۱۳} گشتید بر کوه و دشت؟!
 چه گوید این را^{۱۴}، چه پاسخ دهید؟!
 شد این سان همه سست تان^{۱۷} دست و پای
 شنیدند و^{۲۰} گشتند گردان^{۲۱} خجل،
 به سوی فرامرز^{۲۳} بشتافتند

و زآن پس بزد خویش را^۲ بر سپاه
 ز هم قلب ایران سپه بردرید
 که شد روز روشن چو دریای^۷ قیر
 ز هولش پراکنده^۹ گشت آن^{۱۰} سپاه
 سپهبد فرامرز گرد دلیر
 ز گردان پر از خشم و کین شد سرش
 به لشکر چنین گفت کز کار خویش
 کزین دیوتان دل پر از بیم گشت
 چو فردا بر شاه ایران روید
 که از بیم دیو^{۱۵} بد^{۱۶} تیره رای
 چو^{۱۸} آواز^{۱۹} گردنکش شیردل
 از آن تاختن^{۲۲} روی برتافتند

۸۸۵

۸۹۰

۱۵. ر: دیوی (ی) پایانی نشانه کسره اضافه است)
 ۱۶. ن: بدش
 ۱۷. ر: شد ایشان همه سست تان (حرف سوم
 بی نقطه)؛ ن: شد ستان بدین جایکه؛ س: همه
 پست کشتید و بی؛ متن تصحیح قیاسی است
 (← ر)
 ۱۸. س: چه
 ۱۹. ن: آن راز
 ۲۰. ن: < و >
 ۲۱. س: لشکر
 ۲۲. ن: تافتن
 ۲۳. ن: سوی پهلوان زود

۱. ن، س: از آن
 ۲. ن: خویشتن
 ۳. ر: شیرکه
 ۴. ن: شیر
 ۵. س: کسی را نبد پای آوردگاه
 ۶. ن: آوردکه
 ۷. س: چه دریا
 ۸. ر: رخساره؛ متن = ن، س
 ۹. ر: پراکنده؛ س: فراکنده
 ۱۰. ن: کشتند
 ۱۱. ن، س: غرنده
 ۱۲. ن: بدارید مر شرم
 ۱۳. ر: پراکنده؛ ن: پر از کنده؛ متن = س
 ۱۴. ر: این را؛ ن: و آنرا

رزم فرامرز با تجانو و گرفتن او را به خم کمند و بستن او را با زنجیر با درخت

و رستن تجانو از بند و جنگ کردن فرامرز با او بار دیگر^۱

<p>و زان^۲ پس بر دیو شد نامدار که ای دیو خیره سر^۳ تیره جان برآویخت^۵ با پهلوان شیر نر همی^۸ خواست آن شیر^۹ یزدان پرست چنان زنده در پیش خسرو برد بسی حمله کردند بر یکدیگر کمندی برانداخت^{۱۳} بر گردش فراوان بکوشید دیو نژند به بازو درآورد و^{۱۶} اندرکشید سپهد به زین^{۱۸} در بيفشرد^{۱۹} ران سوی گرز^{۲۰} گاوسر دست برد تجانو از آن زخم بی هوش گشت سپهد طلب کرد^{۲۳} ایرانیان</p>	<p>۸۹۵ ۸۹۷(۱) ۹۰۰ ۹۰۵</p>	<p>چنین گفت با هم نبرد آن سوار ببینی کنون خنجر جان فشان^۴ برآمد خروشیدن از^۶ هر دو بر^۷ که^{۱۰} آن دیو دژخیم را بسته دست، ز هندوستان هدیه نو برد^{۱۱} سرانجام پور گو^{۱۲} نامور به خاک اندرآورد تیره تنش^{۱۴} که خود را رهاند ز خم کمند^{۱۵} به نیرو^{۱۷} زمین را ز هم بردرید برانگیخت از جا هیون گران بزد بر سرش سخت^{۲۱} و بشکست خرد^{۲۲} بیفتاد بر خاک و بی هوش گشت بدان تا ببندندش^{۲۴} اندر زمان</p>
--	--	---

۱. ن: گرفتار شدن تخانوی بر دست فرامرز؛ س:
 گرفتن فرامرز تجانو را بخم کمند؛ متن = ر (پس)
 از تصحیح تجانون به تجانو)
 ۲. ن، س: از آن
 ۳. س: خیره سر و
 ۴. ن: جانستان
 ۵. س: درآویخت
 ۶. ن، س: < از >
 ۷. ر: نر؛ متن = ن، س
 ۸. ر: چنان؛ متن = ر
 ۹. س: کرد
 ۱۰. س: < از >
 ۱۱. ر، س این بیت را ندارند؛ این بیت در ن
 آمده است

۱۲. س: یل
 ۱۳. س: بینداخت
 ۱۴. ر: سرش؛ متن = ن، س
 ۱۵. ن: دیو بلند
 ۱۶. ر: آورده؛ س: آورد؛ متن = ن
 ۱۷. ن: نیزه
 ۱۸. ر: بدین؛ متن = ن، س
 ۱۹. ن: اندر افشارد
 ۲۰. ن: کرز جون
 ۲۱. ر: لخت؛ متن = ن، س
 ۲۲. س: خورد؛ ن: برکشت خورد؛ متن = ر
 ۲۳. ن: بفرمود
 ۲۴. ن: به بندش

ببردند پنجاه پاره^۳ کمند
به^۵ زنجیر بردندش از جای^۶ او
بفرمود شیراوژن کینه‌کش،
ببستند آن دیو را بر درخت
گرانمایه گردان با دستبرد^{۱۲}

ز هم بازگشتند گردان جنگ
به فیروزی و دولت^{۱۴} کارزار،
چو^{۱۶} نیمی ز تیره‌شب اندرگذشت،
به گردون^{۱۹} برافشانند از خشم^{۲۰} خاک
ز بیخ^{۲۱} آن درخت گشن را بکند
به خواب اندرون چند نامی بگشت
بترسید لشکر از آن تیره‌بخت
ندانست کس کآن چه فریاد خاست^{۲۳}
صف و قلب لشکر بیاراستند

چهل پاره^۱ زنجیر^۲ پولاد بند
ببستند^۴ دست و سر و پای او
درختی^۷ گشن بود هفتاد رَش^۸
بدآن بند^۹ پولاد و زنجیر^{۱۰} سخت
نگهبان برو^{۱۱} کرد صد مرد گرد

۹۱۰

چو برگشت مهر و^{۱۳} شب آمد به تنگ
فرامرز با لشکر نامدار
طلایه فرستاد بر کوه^{۱۵} و دشت؛
ستیزنده آن دیو^{۱۷} بی^{۱۸} ترس و باک
بزد دست و بگسست زنجیر و بند
بفرید و زآن^{۲۲} نامداران به مشت
به دست اندرون داشت شاخ درخت
هیاهو برآمد ز چپ و ز راست
سپه زآن هیاهو ز جا خاستند^{۲۴}

۹۱۵

۱۴. س: فتح آن
۱۵. س: کو[ه]
۱۶. س: چه
۱۷. ر: گرد؛ متن = ن، س
۱۸. ن: با
۱۹. ن: بکردن
۲۰. ر، س: چهره؛ متن = ن
۲۱. س: ز بیخ
۲۲. ر: از آن (وزن هموار نیست)؛ س: < و >
ازان؛ متن = ن
۲۳. ن، س: خواست؛ ر: فریادهاست؛ متن ← ن، س
۲۴. ن: هیاهوی برخوردارند

۱. ر: پاره
۲. س: زنجیر
۳. ر: پاره
۴. ن: ببستند و
۵. ن: ز
۶. ن: بردند بر پای؛ س: بردند از جای
۷. ن: درخت
۸. ن: پنجاه ارش
۹. ن: بر آن نیز
۱۰. س: < و > رنجیر
۱۱. ن: بر او
۱۲. ن: دار و برد
۱۳. س: و تیره

بپوشید جوشن ز روی^۲ شتاب
 به یک دست گرز و به دیگر کمند
 بیامد به کردارِ غُرَّان^۶ هزبر^۷
 و یا پیل جنگی، نهنگ دلیر
 برو پُر^{۱۰} ز چین کرد و^{۱۱} دل را دُرْم
 بینداخت بر دیوِ واژون^{۱۲} کمند
 بجست و بینداخت بر وی درخت
 سمندش به پهلو در آمد ز^{۱۴} درد
 بر آورد و زد بر سر دیوِ گُرد
 دگر^{۱۶} باره آن^{۱۷} دیوِ پرخاشخِر،
 ز صد من فزون بود سنگ سیاه
 سپر بر^{۱۹} سر آورد گُردِ جوان
 نیامد شکستی به سالارِ گُرد
 چو زین^{۲۴} گونه با دیو در جنگ شد
 یکی تیرِ پولادپیکان خدنگ^{۲۶}،

سپهد به^۱ تندی بر آمد ز خواب
 نشست از بر بادپای سمند
 به سر برش^۳ خود و به تن پوش^۴ گبر^۵
 بر آویخت^۸ با دیو چون نره^۹ شیر
 کمندش به دست اندرون داد خَم
 بیامد سوی دیوِ جسته ز بند
 ز بند کمندش دد شوربخت^{۱۳}
 بزد بر سر اسپِ آن شیرمرد
 سپهد به تیغِ گران دست بُرد
 نیامد برو^{۱۵} زخمِ یل کارگر
 یکی سنگ برداشت از^{۱۸} جایگاه
 بینداخت آن سنگ بر پهلوان
 بزد بر^{۲۰} سپر سنگ^{۲۱} بشکست خُرد^{۲۲}
 فرامرز از آن رزم^{۲۳} دلتنگ شد
 سُوی ترکش تیر آورد چنگ^{۲۵}

۹۲۰

۹۲۵

۹۳۰

۱۵. ن: بر او
 ۱۶. ر: دیکر؛ متن = ن، س
 ۱۷. ن: این
 ۱۸. س: بر
 ۱۹. ر: در؛ متن = ن، س
 ۲۰. ن: بزیر
 ۲۱. س: سر سنک و
 ۲۲. ن: خورد
 ۲۳. س: جنک
 ۲۴. ن: زان
 ۲۵. ر، س: دست (در ر قافیه درست نیست)؛
 متن = ن: جنک
 ۲۶. ر: به دست؛ س: برست؛ متن = ن

۱. ن: ز
 ۲. ن: هم اندر
 ۳. ن: پوش
 ۴. ر: همچو؛ متن = ن
 ۵. س: نهاده بسر خود و تن پوست ببر
 ۶. س: جنکی
 ۷. ن: هزبر
 ۸. ن: در آویخت
 ۹. ن: نزه
 ۱۰. ر: برو بر؛ ن: برون پر؛ متن = س (نیز ← ر)
 ۱۱. ر: < و >
 ۱۲. ن: وارون؛ س: دون آن؛ متن = ر
 ۱۳. ن: بدستور بخت
 ۱۴. ر: به؛ متن = ن، س (در س نقطه ندارد)

بزد نامور بر تجانوی خوار^۳
 خم چرخ گوشه فرا هم گرفت
 ز شاخ گوزنان خروش هژبر
 دگر باره آن گرد فیروزبخت^۵،
 چنان چون ببارد^۶ بهاران تگرگ
 زمین^۷ کرد بر دیو^۸ وارونه تنگ
 ز الماس^۹ پیکان^{۱۰} خدنگش بگشت
 که دیو اندرآمد ز بالا^{۱۳} به روی^{۱۴}،
 بکردند بر هندوان^{۱۵} کار^{۱۶} تنگ
 شد^{۱۷} آگاه گردان نام آورش^{۱۸}
 یکی رستخیز از نو آراستند^{۱۹}
 بدان^{۲۱} لشکر هند یک حمله بُرد
 نبد زخم تیغش ز لشکر^{۲۳} دریغ
 به دست اندرش گرزه گاوسار
 ز هندو زمین گشت سرخ و سیاه

۹۳۵ - مر^۱ آن تیر کردی ز آهن^۲ گذار -
 چو پشت کمان بر زره^۴ خم گرفت
 برآمد به کردار بارنده ابر
 بزد تیر بر سینه تیره بخت
 برو بر ببارید باران مرگ
 ۹۴۰ ز باران الماس پیکان خدنگ
 تن دیو شد چون تن خارپشت
 چو^{۱۱} دیدند ایرانیان جنگ اوی^{۱۲}
 یکایک گرفتند خنجر به چنگ
 برفتند تازان سئوی لشکرش
 ۹۴۵ به ناچار رزمی بیاراستند
 ز یک دست^{۲۰} لشکر کیانوش گرد
 بیفکنند ازیشان^{۲۲} فراوان به تیغ
 ز دست دگر^{۲۴} شیر جنگی تخوار^{۲۵}
 بزد خویشتن را بر آن قلب گاه^{۲۶}

۱۳. ر، س: بیالا؛ متن = ن
 ۱۴. س: بروی
 ۱۵. ر: هندیان؛ متن = ن، س
 ۱۶. ر در متن «کار» نوشته و سپس در حاشیه به «راه» تصحیح کرده است
 ۱۷. ن: شه
 ۱۸. ن: ابا مادرش
 ۱۹. قافیه بیت درست نیست
 ۲۰. س: بیکدست
 ۲۱. ن: بر آن
 ۲۲. ن، س: از ایشان
 ۲۳. ن: دشمن
 ۲۴. ر: دیگر؛ متن = ن، س
 ۲۵. ر: نخوار؛ ن: بهار؛ متن = س (نیز ← ر)
 ۲۶. س: دران رزمگاه

۱. ر: بر؛ س: که؛ متن = ن
 ۲. س: باهن
 ۳. ر، س: خار؛ ن: بزه بر نهاد آن یل نامدار؛ متن تصحیح قیاسی است (← ر، س)
 ۴. س: زه (وزن درست نیست)؛ متن = ر (زره تصحیف زهش؟)؛ ن بیت‌های ۹۳۶-۹۳۷ را ندارد
 ۵. ر: فیروزه بخت؛ متن = ن، س
 ۶. ن: بگاه
 ۷. ن: جهان
 ۸. ر: تیره؛ متن = ن، س
 ۹. ر در متن «بر الماس» نوشته و سپس در حاشیه به «ز الماس» تصحیح کرده است؛ ن: بالماس؛ متن = ر، س
 ۱۰. س: فر
 ۱۱. س: چه
 ۱۲. ر، ن: او؛ متن = س

۹۵۰ ز بس^۱ خون که شد بر^۲ زمین ریخته
 ز خون کوه و هامون برابر شده
 فتاده تن هندوان^۴ تیره جان
 شب تیره و زنگی تیره رنگ
 سپاهی بر آن^۶ گونه مردان کار
 یکی ژرف دریا شد انگیخته
 درو اسپ و^۳ جنگی شناور شده
 ازو خون چو از خیک^۵ می^۵ بد روان
 نه راه گریز و نه جای درنگ
 بدان سان بر آمد ازیشان^۷ دمار

۹۵۵ چنین است آیین آوردگاه
 نخست ای خردمند^۸ والا گهر
 سرت داد باید چو خواهی کلاه
 اگر نام خواهی بگو ترک سر

آگه شدن رای هندی از جنگ فرامرز و کیفیت صفت او^۱

۹۶۰ برفتند از آن هندوان هر که زیست
 سئوی رای بردند از آن^{۱۲} آگهی
 ازین^{۱۴} نورسیده سوار دلیر
 به ژرفی ازیشان پرسید^{۱۵} شاه
 که از کیست اندیشه و^{۱۶} گفتگوی^{۱۷}
 بگفتند با رای کاین^{۲۰} پهلوان
 جوانی ست^{۲۱} گیتی ندیده هنوز
 بریشان^{۱۰} همی بخت بد می گریست^{۱۱}
 که از هندوان^{۱۳} گشت گیتی تهی
 سر نامداران شد از رزم سیر
 ز کار سپاه و ز آوردگاه
 چه مردست^{۱۸} این گرد پر خاشجوی^{۱۹}؟
 که آمد به کینه سوی هندوان،
 پوشیده گرد گل از مشک نوز^{۲۲}

-
۱. س: از آن
 ۲. س: در
 ۳. ن، س: < و >؛ متن = ر
 ۴. ن: هندوی
 ۵. س: چه رودی همی
 ۶. ن: بدان؛ س: بدین
 ۷. ن: بدینسان بر آمد از ایشان؛ س: بر آمد از ایرانیانشان
 ۸. ن: خداوند
 ۹. ن، س: سرنویس ندارند؛ متن = ر
 ۱۰. ر، س: بدیشان؛ متن = ن
 ۱۱. میکریست
 ۱۲. ن: ازین
 ۱۳. ر: هندیان؛ متن = ن، س
 ۱۴. ن: ز من
 ۱۵. ر: پرسید از آن رای؛ متن = ن، س
 ۱۶. س: < و >
 ۱۷. ن: گفت و کوی
 ۱۸. ن، س: مرد است
 ۱۹. ن: پر خاشخوی
 ۲۰. ن: کای؛ س: کان
 ۲۱. س: جوانست و
 ۲۲. ر، ن، س: نوز؛ متن تصحیح قیاسی است

همی برخروشید به کردارِ ابر
 بر و کف و یالش چو^۳ شیرِ ژیان^۴
 به تن همچو کوه و^۶ میان همچو^۷ غرو^۸
 از آن پیشتر کآن دلاور نمود
 ندیدی ژیان پیل راهِ گریز،
 چو غُرمی^{۱۰} بُد افتاده در چنگ^{۱۱} شیر
 ندارند ز آب و ز آتش^{۱۲} گریغ
 نه از خاک و باد و دمِ زمهریر^{۱۳}،
 مگر شهریارش پذیره شود
 چه آید درین^{۱۷} کشور و بوم و بر
 که او رزم داند^{۱۸} همی سور و^{۱۹} بزم

بدآن زورمندی نباشد هژبر^۱
 دو بازوش چون رانِ پیلِ دمان^۲
 به رخ چون بهار و به بالا چو^۵ سرو
 هنر کس ندیده‌ست و^۹ هرگز نبود
 تجانو که از دستِ او در ستیز
 به چنگالِ آن شیرمردِ دلیر
 به گرز و سنان و به زوپین و تیغ
 نه از آتش و آب و از تیغ و تیر
 جهان‌دیده آن شیر خیره شود
 ازین پس ندانیم^{۱۴} از آن^{۱۵} پره‌نر^{۱۶}
 که با او نبرد آورد گاهِ رزم

۹۶۵

۹۷۰

کیفیت لشکر کشیدن رای هندی به جنگ فرامرز و آگه شدن فرامرز را و سخن گفتن فرامرز

با لشکر برای رفتن پیش رای به رسم رسول و پاسخ ایشان^{۲۰}

بتندید و آمد روانی^{۲۴} به^{۲۵} جای

چو^{۲۱} این گفته^{۲۲} بشنید سرگشته^{۲۳} رای

۹۷۵

۱۵. س: که زان
 ۱۶. ر نخست «شیرمرد» نوشته و سپس روی آن
 خط زده و در حاشیه «پره‌نر» نوشته است
 ۱۷. ن: بدین
 ۱۸. س: دارد
 ۱۹. ر: < و >
 ۲۰. ن: لشکر کشیدن رای هند بجنک فرامرز؛
 س: لشکر کشیدن رای هندی بجنک فرامرز و
 رفتن فرامرز برسم فرستاده نزدیک رای؛ متن = ر
 ۲۱. س: چه
 ۲۲. ن: این گفت و
 ۲۳. ر: برکشت؛ س: برجست؛ متن = ن
 ۲۴. س: بتندی بیامد روانش
 ۲۵. ر: ز؛ متن = ن، س

۱. ن: هژبر
 ۲. ن: فیل زمان
 ۳. س: چه
 ۴. ن: پیل دمان
 ۵. س: چه
 ۶. س: < و >
 ۷. ن: به بالا چو
 ۸. ر: عرو
 ۹. ر: ندیدست و؛ ن: ندید است و؛ س: ندیده است
 ۱۰. ر، س: مرغی؛ متن = ن
 ۱۱. ر، ن: جنک
 ۱۲. س: از آب و آتش
 ۱۳. س: و هژبر دلیر
 ۱۴. ن: از آن بس ندانیم؛ س: ندانم ازین پس؛
 متن = ر

سواران جنگی و نام‌آوران،
 ابا تیغ هندی و چینی پرند،
 تن دشمنان زیر پی بسپرنند
 ببردند بر سان دریای نیل
 ابا تیغ و نیزه چو^۵ کوه روان^۶
 به کردار هامون بشد کوه پست
 ز گرد سپه تیره گشت^۹ آفتاب
 همان مرزداران جادوستان
 برآمد فزون‌تر ز پانصد هزار^{۱۰}
 خروش آمد از کوس و^{۱۱} هندی‌درای
 و ز^{۱۲} لواز اسپان پولادپای،
 صدایش چو بر چرخ گردان رسید^{۱۳}،
 ز آواز شیپور آمد نگون^{۱۴}
 جهان^{۱۸} تیره کرد او ز گرد سپاه
 زمین^{۲۱} هفت فرسنگ لشکر کشید

بفرمود تا^۱ لشکر بی‌کران
 ز کشمیر و قنوج و^۲ از هند و سند
 به اندک زمان بر^۳ درش بگذرند
 بفرمود تا هفتصد زنده‌پیل
 بریشان برافکنده^۴ برگستوان
 ز جوشن‌سواران و پیلان مست
 زمین گشت جنبان چو^۷ کشتی بر^۸ آب
 یکی لشکر آمد ز هندوستان
 که چون کرد مرد مهندس شمار
 چو از شهر بیرون نهادند پای
 ز غریدن کوس و از کره‌نای
 دل کوه خارا همی‌بردردید
 تو گفתי که نه طاس زنگارگون
 از آن^{۱۵} گونه مانند^{۱۶} کوه^{۱۷} سیاه
 سه منزل^{۱۹} برفت و فرود^{۲۰} آورید

۹۸۰

۹۸۵

۹۹۰

۱. ن: با

۲. ن: < و >

۳. س: از

۴. ر، س: افکنند؛ متن = ن

۵. س: تیغ نیزه چه

۶. ن: گروه (ا)؛ ر، س: کران؛ متن تصحیح قیاسی

است (← ر، س)

۷. س: چه

۸. س: پر

۹. س: شد

۱۰. ن: سوار؛ س: فزون آمد از پانصد بار هزار؛

متن = ر

۱۱. ن: < و >

۱۲. ر، س: [وا]؛ متن = ن

۱۳. ن: ز کرد سپه مهر و مه ناپدید

۱۴. ن پس از این بیت افزوده است:

چو بالای نه طاس بودند هر نه زنان

از آن نه زمین و زمان در فغان

در متن نسخه، حرف اول واژه آغازین، یک نقطه

در پایین و یک نقطه در بالا دارد

۱۵. ن: بدین

۱۶. ن: مانند

۱۷. س: کوهی

۱۸. ر نخست «جهانکرن» نوشته و سپس روی

«نکر» خط زده است

۱۹. ن: منزل

۲۰. ن: فرو

۲۱. ر: زمین

همی راند لشکر به کردارِ باد
 چنین گفت با مهتران و گوان،
 بدان تا بدانند ز احوالِ رای
 همی کار سازند یا در ره اند^۲
 برون شد ز نزد فرامرز شیر
 یکی ساز لشکر ابا رای سند^۶
 به زودی بیامد بر پهلوان
 که باشد فزون پنج ره سد^۸ هزار^۹
 بسی نامدار از در کارزار
 یکی رای دیگر برافکنند^{۱۲} بُن
 که مردی^{۱۴} ز کارآگهان و سران،
 بدان تا بدانند ز کارآگهان^{۱۷}
 زمین ست پر گرز و^{۱۸} چینی پرنده
 بود زیر لشکر زمین هفت میل
 سخن جز ز بیشی نرانده می

و زان سو فرامرز پهلونژاد
 چو^۱ تنگ اندر آمد سوی هندوان
 که باید فرستاده ای نیک رای
 همانا که ایشان ز ما آگهان^۲
 ز کارآگهان نامداری دلیر ۹۹۵
 چو^۴ آمد به لشکرگه رای^۵ هند
 یکایک نگه کرد از^۶ سروران
 سخن گفت نزدیک آن نامدار
 ز پیلان جنگی و مردان کار
 سپهد چو^{۱۰} بشنید از^{۱۱} این سخن ۱۰۰۰
 چنین گفت با نامور مهتران^{۱۳}
 فرستادم و رفت و^{۱۵} آمد دوان^{۱۶}
 چنین گفت کز هند و کشمیر و سند
 بیاراسته هفتصد زنده پیل
 شمار سپه خود ندانده می ۱۰۰۵

۱۴. ر: بردی؛ متن = ن؛ س به جای بیت‌های
 ۱۰۰۱-۱۰۰۳ بیت‌های زیر را آورده است:
 چنین گفت آن نامور پهلوان
 بان لشکر و کاردیده سران
 که مردی ز کار آگهان این زمان
 فرستادمش در بر هندوان
 که از حال لشکر شود با خبر
 برفت و بیامد پس آن نامور
 ۱۵. ر: < و >؛ متن = ن
 ۱۶. ن: دمان؛ متن = ر
 ۱۷. ن: کار مهان؛ متن = ر
 ۱۸. ن: زمین است پر کل ز

۱. س: چه
 ۲. ن: آگهان
 ۳. س: دهند
 ۴. س: چه
 ۵. س: بدان لشکر مرز
 ۶. ر: ساز و لشکر ندیدش پسند؛ س: ز لشکر
 نبودش یک از صد پسند؛ متن = ن
 ۷. س: بر
 ۸. ر: صد از؛ متن = ن (س: ← پانوشت بعدی)
 ۹. س: ازان پهلوانان جنگی سوار
 ۱۰. ر: حو؛ س: چه
 ۱۱. س: از او
 ۱۲. ر: برافکنده؛ متن = ن، س
 ۱۳. ر: پهلوان؛ ن: مؤبدان؛ متن ← بیت ۱۰۱۱

که من برگرایم سپاه اندکی^۱
 ز^۲ ایران زمین گُرد و^۳ آزاده‌ای
 یکی بنگرم جای آوردگاه
 بگویم ز هر^۵ گونه با او سخن
 از آن پس ببندم ره کینه را^۶
 به مهرِ دل از جای برخاستند^۷
 مبادا کزین^۹، دیده پر خون بُود^{۱۰}
 به گردِ بلا خیره‌خیره مپوی
 خردمند رفتن ندارد روا
 چنان بدرگ و بدکنش هندوان
 به گیتی نماند امانت^{۱۶} بسی
 چه گویم^{۱۸} فردا به نزدیک شاه
 به تن در که را باز ماند روان^{۱۹}
 پسندیده نباشد بر پادشاه^{۲۲}

کنون در دل اندیشه دارم یکی
 شوم پیش او چون فرستاده‌ای
 بینم که چونست و^۴ چندین سپاه
 ز نیک و بد روزگار کهن
 به مردی و دانش ببینم ورا
 ۱۰۱۰ بدو مهتران پاسخ آراستند
 که انجام این^۸ آرزو چون بُود؟
 مرین آرزو را نبینیم^{۱۱} روی
 به پای خود اندر دم ازدها
 نداند^{۱۲} کسی را از آن^{۱۳} جادوان
 ۱۰۱۵ ترا گر بداند^{۱۴} از ایشان^{۱۵} کسی
 چو بر دست ایشان^{۱۷} تو گردی تباہ
 همان نیز پیش جهان‌پهلوان
 نبینیم^{۲۰} این کار را روی^{۲۱} و راه

۱. س این بیت را ندارد

۲. ن: جوز؛ س: از

۳. ن، س: < و >؛ متن = ر

۴. ن: < و >

۵. ر پس از این واژه نخست «سخن» نوشته و سپس روی آن خط زده است

۶. ر: کین ورا (قافیه درست نیست)؛ متن = ن، س (در متن هم قافیه درست نیست)

۷. ن، س: خواستند

۸. ن: آن

۹. ن: کز این

۱۰. ر: شود؛ متن = ن، س

۱۱. ن: نبینم (وزن درست نیست)؛ متن = ر (حرف سوم نقطه ندارد)، س (نه ببینیم)

۱۲. ن: چه داند

۱۳. ر: زان؛ ن: کز آن؛ متن = س

۱۴. س: بدانند

۱۵. ن، س: از ایشان

۱۶. امانت تصحیف زمانت؟

۱۷. ر: دست (حرف آخر بی نقطه) اشان

۱۸. ر: چکوم (= چه گویم، وزن درست نیست)؛ متن = ن (کویم)، س (کوئیم)

۱۹. ر این مصراع را نخست در متن چنین آورده است: «بتن در کرا بار آمد از آن»، ولی در حاشیه صورت درست را نوشته است؛ س این بیت را ندارد

۲۰. ن: نبینم؛ س: نه ببینم؛ متن = ر (حرف سوم نقطه ندارد)

۲۱. ن: رو

۲۲. ن: [پاد]شاه

<p>که انجام^۱، بستر به جز خاک نیست به خاک اندرآیم سرانجام کار به^۲ مردانگی گرچه سر رفت لیک همان به که مردی بود یادگار چو روی اندرآورد با نره شیر، نترسد ز پیکار شیر ژیان به بدنای اندر^۳ شود مبتلا نبشند آن پهلوان جوان</p>	<p>چنین داد پاسخ کزین باک نیست مرا گر شود سال بر صد هزار همان به که ماند ز من نام نیک نماند همان^۴ زندگی پایدار یکی^۵ داستان گفت مرد^۵ دلیر که چون نام مردی گزیند جوان دلور که پرهیز جست از بلا به هرچند گفتند نام آوران</p>	<p>۱۰۲۰ ۱۰۲۵</p>
---	--	---

لشکر سپردن^۷ فرامرز با همایون پسر زواره و پند دادن او را از بهر لشکر خود^۸

<p>که پور زواره بُد آن شهسوار^۹ همیشه دل آکنده از مهر^{۱۰} او دلیر و سرفراز^{۱۳} گسترده کام ورا کرد مهتر در^{۱۴} آن انجمن چو من رفت^{۱۷} خواهم به من دار گوش! همی باش واقف^{۱۹} ازین جایگاه</p>	<p>همایون گردافگن نامدار که هم سال او بود و هم چهر^{۱۱} او به مردی ز گیتی^{۱۲} بر آورده نام فرامرز گردنکش پاکتن بدو^{۱۵} گفت کای^{۱۶} مرد با فر و هوش سپردم ترا کوس و پیل^{۱۸} و سپاه</p>	<p>۱۰۳۰</p>
---	---	-------------

-
- | | |
|--|--|
| <p>۱۰. ن: مهر
۱۱. ن: چهر
۱۲. ر: کبتی
۱۳. ن، س: سرافراز و
۱۴. ن: بر
۱۵. س: چنین
۱۶. ر: ای؛ متن = ن، س
۱۷. ر: رفت (حرف آخر بی نقطه)
۱۸. ن، س: پیل و کوس؛ متن = ر
۱۹. ن: با نام؛ متن = ر، س</p> | <p>۱. س: سرانجام
۲. س: ز
۳. ن: جو نبود همی
۴. ر: نکی
۵. س: مردی
۶. س: به بدنای آخر
۷. ر در متن «کشیدن» نوشته و سپس در حاشیه
به «سپردن» تصحیح کرده است
۸. ن: رفتن فرامرز بایلچی گری پیش رای؛ متن =
ر؛ س سرنویس ندارد
۹. ن: شهریار</p> |
|--|--|

برین^۱ لشکر اکنون تویی سرفراز
 ۱۰۳۵ طلایه همی‌دار هر سو نگاه
 نگهدارِ لشکر ز^۲ پیکار و ساز
 شُب و روز افراخته دار سر
 به آگاهی کارِ هر دو سپاه
 چو آن^۵ پند و اندرز با او بگفت
 سگالیده در^۳ جنگ و^۴ بسته کمر
 بیامد نگه کرد اندر نهفت

رفتن فرامرز پیش رای هندی به رسم رسول و بردن طلایه

فرامرز را پیش رای هندی^۶

ز گردانِ کارآموده سوار
 بیامد به‌سان فرستادگان
 ۱۰۴۰ سه منزل بیامد به چارم^۹ رسید
 طلایه بُد از لشکر هندوان
 بیامد سرفراز^{۱۰} را دید و گفت
 بگو کز کجایی و نام و نژاد
 بدو داد^{۱۱} پاسخ که ایرانیم
 ۱۰۴۵ منم چاکرِ پهلوانِ سپاه
 پیام فرامرزِ روشن‌روان
 سرفرازِ نامیِ یلِ تیغ‌زن^{۱۲}
 ز نزدیکِ کیخسرو^{۱۴} تاجدار،
 برون کرد مردانِ جنگی هزار
 روان^۷ از پسِ پشتش^۸ آزادگان
 یکی نامداری به ره بر بدید
 سپهدار و گردنکش و پهلوان
 که از من سخن در نباید نهفت
 کجا رفت‌خواهی به بیداد و داد
 بگویم ترا چون نمی‌دانیم
 جهانجو فرامرزِ لشکرپناه
 رسانم بر رای^{۱۳} هندوستان^{۱۳}
 که هست از نژادِ گو پیلتن^{۱۵}،
 - پدر بر پدر شاه و هم^{۱۷} شهریار -

۱. ن، س: بدین
 ۲. ن: به
 ۳. ر، س: < در > (وزن درست نیست)؛ متن = ن
 ۴. س: < و >
 ۵. ن، س: این
 ۶. ن، س: سرنویس ندارند؛ متن = ر
 ۷. ن: دوان
 ۸. ن، س: و پیش؛ متن = ر
 ۹. س: چو آمد بچهارم
 ۱۰. ر: راز؛ متن = ن، س
 ۱۱. ر این واژه را در حاشیه نوشته است
 ۱۲. ر: زای
 ۱۳. ن: از پهلوان
 ۱۴. س: پیل تن
 ۱۵. س: تیغ‌زن
 ۱۶. ر: کحسرو
 ۱۷. س: خود؛ ن این بیت و بیت بعدی را پس از بیت ۱۰۴۵ آورده است

چه گوید درین رای^۳ پرخاشجوی؟

بگویی که گردنکشی^۴ ز آن سپاه،
 ببینند یکی رای باریک^۵ تو
 بیامد بر رای از آن پهن دشت^۶
 بفرمود کو را به نزد من آر
 به نزدیک آن نامور پهلوان
 چو تنگ اندر آمد فرامرز گُرد،
 نگه کرد رای اندر آن شیرفش^۸
 که از دیدنش تازه گشتی روان
 تو^{۱۳} گفتی سپهرش ز مردی سرشت
 ز بالا و دیدار و از چهر او
 به آیین^{۱۶} ستودش زمانی دراز
 که سازند او را یکی خوب جای
 نشست از برش پهلوی^{۱۷} خوب کیش^{۱۸}
 به هندی^{۲۰} برو^{۲۱} نام یزدان بخواند

بدین مرز آید^۱ به^۲ فرمان اوئی

ترا رفت باید به نزدیک شاه ۱۰۵۰
 پیام آوریده ست نزدیک تو
 طلایه از آنجا روان بازگشت^۶
 بگفت آنچه بشنید از آن نامدار
 بیامد طلایه چو باد دمان
 مر او را به نزد شه هند بُرد ۱۰۵۵
 پیاده شد و دست کرده به کش
 یلی^۹ دید بر سان کوهی^{۱۰} روان
 به^{۱۱} رخ همچو گلزار^{۱۲} باغ بهشت
 دل رای پر گشت از مهر او
 چو^{۱۴} نزدیک تر رفت^{۱۵} بردش نماز ۱۰۶۰
 سوی درپرستان بفرمود رای
 یکی کرسی زر نهادند پیش
 شه هندوان اندر او^{۱۹} خیره ماند

۱۲. ر: گلزار و؛ متن = ن، س

۱۳. ن: که

۱۴. ن: به

۱۵. ن: برد و

۱۶. ر: بآین؛ ن: بآین؛ س: بآین

۱۷. ر: پهلوی

۱۸. س: نیک کیش

۱۹. ر: اندران؛ متن = ن، س

۲۰. ن: بهندو

۲۱. س: بسی

۱. ن: آمد

۲. س: ز

۳. ن: بدین شاه

۴. ر، ن: گردنکش؛ متن = س:

۵. ن: تاریک

۶. س: کشت باز

۷. س: بر رای آمد ز راه و راز

۸. س: شیروش

۹. س: یکی

۱۰. ر: کوه؛ متن = ن، س

۱۱. س: < به >

سخن گفتن فرامرز با رای به رسم رسول و حقیقت او^۱

<p>از آن پس بدو گفت بر^۲ انجمن نمازش نمود آن یلِ نامدار چنین گفت با خسرو هندوان فرامرز رستم یلِ بافرین بگوش که ای نامدار بزرگ که ما را شهنشاه ایران زمین چنین داد فرمان که بر هند و سند نخستین که رفتی بگو رای را تو دانی که شاهان ایران زمین ز شاه آفریدون^۸ فرخ نژاد که بودند یکسر نیاکانِ من روان بود^{۱۰} فرمانشان در جهان به فر جهاندار کیهان خدای من امروز ازیشان^{۱۲} همه برترم فزونم به گنج و به فر و هنر کنون ای شهنشاه و^{۱۴} دارای هند گر آیی به درگاه من^{۱۶} بنده وار</p>	<p>۱۰۶۵ ۱۰۷۰ ۱۰۷۵ ۱۰۸۰</p>	<p>که برگوی زی ما^۳ چه داری سخن^۴؟ پس آنگه گشود^۵ از در دُرج بار که ای نامور شاه روشن روان! مرا گفت رو نزد شاه^۶ گزین سزد گر به تندی نگردی^۷ سترگ جهاندار کیخسرو پاک دین، گذر کن به نیروی چینی پرنده که از مردمی برمکش پای را ز جم و ز طهمورث بافرین، چنین تا منوچهر و^۹ تا کیقباد، بزرگان گیتی به هر انجمن چه بر چین و روم و چه بر هندوان^{۱۱} جهان آفریننده رهنمای، به رای و بزرگی^{۱۳} توانا ترم همیدون به گردان پرخاشختر منم بر همه سروران^{۱۵} ارجمند خرد کار بندی، بوی هوشیار^{۱۷}،</p>
--	--	---

۱. ن: سخن گفتن فرامرز با رای؛ س: سخن گفتن فرامرز با رای هندی و پاسخ یافتن؛ متن = ر؛ سرنویس در ن بین دو مصراع ۱۰۶۴ و در س پس از بیت ۱۰۶۵ آمده است

۲. س: در

۳. ن: زین در

۴. س: بکو تا چه داری بنزد من سخن

۵. ن: نمود

۶. ن: پیش رای

۷. ر: نه تندی بگردی؛ س: نه تندی بگرد؛ متن = ن

۸. س: فریدون؛ متن = ر، ن

۹. س: < و >

۱۰. س: بوده

۱۱. ر: هندیان؛ متن = ن، س

۱۲. ن، س: از ایشان

۱۳. ن: و بمردی؛ س: بزرگان

۱۴. ن: < و >

۱۵. ن: هندوان

۱۶. س: حق

۱۷. ر: بود هوشیار؛ ن: شوی بنده وار (قافیه

گزینی برین^۱ مهتری^۲ چاکری،
 ز تو دور شد خنجرِ پهلوان
 هم از بوم^۳ کشمیر تا مرز^۴ سند،
 برآرند بر^۵ چرخ گردنده خاک
 چو برخیزد از بوم و لشکر دمار^۶
 چنان چون سزد^۷ نامور خویش تو
 خردمند و^۸ بیدار و با هوش^۹ را
 به اندرز^{۱۰} شیرین و آوای نرم
 ز پرخاش و از کینه برهاندت^{۱۱}
 نه پاسخ^{۱۲} بدان گونه دادی^{۱۳} که خواست^{۱۴}
 به دل رنجه^{۱۵} از گفته و کیش تو
 ببینی^{۱۶} همی آنچه خود خواستی
 که اندیشه دارم به روشن روان،
 نه خوب آید از مردم هوشیار

ز سر بفکنی بیشی و سروری^۱
 بماند به تو^۲ مرز و گنج^۳ روان
 وگرنه سپاه من از مرز هند
 به نیروی پرخاش^۴ و یزدان پاک
 پشیمانی آنگه نیاید به کار
 از آنجا چو من آمدم پیش تو
 فرستادم اول کیانوش را
 به گفتار چرب و سخن های گرم
 که سر^۵ زین بزرگی بگرداندت^۶
 نگفتی^۷ سخن هیچ بر راه راست
 و زان^۸ پس که بر گشت از پیش تو
 سپه کردی و کینه آراستی
 ترا^۹ گویم ای مهتر هندوان^{۱۰}
 سبکساری^{۱۱} و تندی ای^{۱۲} شهریار!

۱۰۸۵

۱۰۹۰

۱۲. ن: < و >
 ۱۳. ن: < و > خاموش؛ س: و خاموش؛ متن = ر
 ۱۴. ن: ناندرز
 ۱۵. س: کر
 ۱۶. ن: بکرد آمدت
 ۱۷. ر: برماندت؛ ن: و کینه چه افزایش؛ متن = س
 ۱۸. ن: تو گفتی
 ۱۹. س: پیاسخ
 ۲۰. ن: دیدی
 ۲۱. س: خاست
 ۲۲. س: ازان
 ۲۳. س: رنج
 ۲۴. س: بدیدی
 ۲۵. ن: نه زان
 ۲۶. ن: هندیوان (!)
 ۲۷. ن، س: سبکباری؛ متن = ر
 ۲۸. س: از

- ندارد؛ س: و ادراک یار (!)؛ متن تصحیح قیاسی
 است (← ر)
 ۱. ن: برتری
 ۲. ن: بدین
 ۳. ر: مهتران؛ متن = ن، س
 ۴. س: بتو ماند این
 ۵. ر، س: گنج و؛ متن = ن
 ۶. ن: مرز
 ۷. ن: شهر
 ۸. س: دادار
 ۹. ر: از؛ س: بر آورنده؛ متن = ن؛ س پس از این
 بیت افزوده است:
 ببرم پیت را بهندوستان
 نمانم یکی گل درین بوستان
 ۱۰. س: ز جان سپاهت برارم دمار؛ در س دو
 مصراع بیت پس و پیش شده است
 ۱۱. ن: جهان خود سر

- ۱۰۹۵ شنیدی همانا که بر لشکرت
چه آمد ز گرز جهان پهلوان
چو^۲ آمد، بدیدی همه نیک و بد^۳
ترا گاو^۴ مردی به چرم اندرست
گر ایدونکه دانی ازین^۵ کارزار
۱۱۰۰ روا باشد ار کین و رزم^۶ آوری
از آن رزم‌ها دل بپرداختی
که از نو دگر^۹ لشکر آورده‌ای
ز کاری چو^{۱۰} اندیشه بنمود چهر
چنین گفت شیر زیان با پلنگ
به نیک و بد^{۱۲} کار خود ننگرد^{۱۳}
۱۱۰۵ ترا هم بدان^{۱۴} گونه بینم^{۱۴} همی
پس اندیشه باید^{۱۵} بدین کار کرد

شناختن رای فرامرز را و سخن گفتن با وی و پاسخ فرامرز^{۱۸}

چو^{۱۹} این گفته بشنید از شاه رای شگفتی درآمد^{۲۰} به دل کرد رای

-
۱. ن: نیز
۲. ر، ن: جه؛ متن = س
۳. ن: بد
۴. ر: کار؛ متن = ن، س
۵. ن: بگفتار جرب اندرین؛ متن = ن؛ س این بیت را ندارد
۶. ر: از رزم کین؛ س: از کین و رزم؛ متن = ن
۷. س: کین
۸. ن: یکماه بزم؛ س: بسیار رزم؛ متن = ر
۹. ر: دیگر؛ متن = ن، س
۱۰. س: ز کار تو
۱۱. ن: کار
۱۲. ر، ن: بنگرد؛ متن = س
۱۳. ن: بدین
۱۴. ن: یابم، در متن بیت قافیه ندارد
۱۵. ر، س: اندیشه او؛ متن = ن
۱۶. ر، س: فرو؛ متن = ن
۱۷. س: یاد
۱۸. ن: پاسخ دادن رای فرامرز را؛ س: پاسخ دادن رای هندی فرارزا؛ متن = ر؛ در ن سرنویس پس از بیت ۱۱۱۵ آمده است
۱۹. س: چه
۲۰. ن: اند

و زآن نامداری دل و پاک^۲ مغز،
 بگوید چنین اندراین^۳ انجمن
 پسندید و گفت: اینست^۵ مرد^۶ دلیرا
 که این^۹ شیردل گردد گردن فراز
 سپهد^۷ خودست^{۱۰} و فرسته^{۱۱} خودست
 ببیند سپه را و هم بشمرد
 که شد پیش او تیغ الماس کند،
 فرومایه گردد^{۱۴} بر شه زیون
 و یا بی نیازی کیان زاده‌ای
 که اینست سالار ایران زمین
 مرا در دل اندیشه آمد فراز،
 ز دستان سامی و از نیرمی
 سرافراز^{۱۸} گردان و شیران^{۱۹} تویی
 بپوشی^{۲۲} ازین^{۲۳} نامور پیشگاه
 که تیره شود زین سخن آب روی
 شود تن ز جان گرامی نهی

از آن تندی و چرب^۱ گفتار نغز
 که بی‌بیم و اندیشه چندین سخن
 زمانی به رویش نگه کرد دیر^۴
 به دلش^۷ اندر اندیشه آمد فراز^۸
 گمانی برم من که اسپهدست
 بدان آمده‌ست او که^{۱۲} تا بنگرد
 ازیرا که چندین^{۱۳} سخن‌های تند
 ز مرد فرومایه ناید برون
 نباشد به جز پهلوان زاده‌ای
 خطا نیست اندیشه من برین
 از آن^{۱۵} پس بدو گفت: ای^{۱۶} سرفراز
 که تو پور شیر ژیان رستمی
 بدین کین سپهد^{۱۷} ز ایران تویی
 ز مردی^{۲۰} و دانش نباید که راه^{۲۱}
 بدو داد پاسخ که این خود مگوی
 چو نام سپهد^۷ به من برنهی

۱۱۱۰

۱۱۱۵

۱۱۲۰

۱۳. ر: چندین
 ۱۴. س: ماند
 ۱۵. س: ازین
 ۱۶. ن: کای
 ۱۷. ن: سپهدار؛ س: سپهد ر
 ۱۸. ر: سرفراز؛ متن = ن، س
 ۱۹. ن: ایران و توران
 ۲۰. ن: بمردی
 ۲۱. ن: براه
 ۲۲. س: بیوئی
 ۲۳. ر: ازین؛ ن: بدین

۱. ر: تندی چرب و؛ متن = ن، س
 ۲. ن: نامدار و دل پاک؛ س: نامداران دل پاک و؛
 متن = ر
 ۳. ر: اندرین؛ ن: اندر آن؛ س: اندران
 ۴. ن: دلیر
 ۵. ن: ایست؛ س: پسندید کینست؛ متن = ر
 ۶. س: مردی
 ۷. ن: به پیش
 ۸. س: دراز
 ۹. ر: ان؛ ن: ای
 ۱۰. ن، س: خود است
 ۱۱. س: پرسته
 ۱۲. ن: آنکه

پیام‌آوری را نه اندر خورست	فرامرز رستم از آن برترست	۱۱۲۵
نیایند ^۱ در پیش لشکرگهش	چو من یک هزارند بر درگهش	
ز نام‌آوران نیز من کهنترم ^۲	به ^۲ درگاه او من یکی کهنترم ^۳	
سخن گویم از راه ^۵ من برمگرد	بدو رای گفت: ای هنرمندمرد!	
همین ^۶ فر ^۷ و ^۸ رخسار و گفتار ^۹ تو	به دل مهربانم ز دیدار ^۶ تو	
درین جایگه با چنین دوستان	بنه دل برین ^{۱۰} بوم هندوستان	۱۱۳۰
همان تاج و هم کشور و تخت و تیغ	ندارم ز تو ^{۱۱} گنج و گوهر دریغ	
جهاندار و ^{۱۳} فرمانده ^{۱۴} و پادشا	شوی ^{۱۲} بر همه هند فرمانروا	
به فرمادت بسته کمر بر میان	منت ^{۱۵} چون ^{۱۶} پدر باشم و دیگران	
به نیکی بباشی ^{۱۷} و خرم سرا	و هم دختر خویشتن مر ترا	
که مرد خردمند گردن‌فراز،	چنین داد پاسخ فرامرز باز	۱۱۳۵
بپیچد سر از شاه ایران‌زمین	پسندده ندارد ^{۱۸} که از داد و دین	
ازو یافته در سرای سپنج	به‌ویژه که هم اسپ و اسباب و گنج	
پیام مرا پاسخ آرای باز	مگو این سخن ای شه سرفراز	
که ای نامور پهلوان جهان ^{۱۹}	بدو داد پاسخ شه هندوان	
به پاسخ همه رای فرخ کنم،	در آنکه پیام تو پاسخ کنم	۱۱۴۰
که ایشان سپاه مرا افسرانند،	مرا ده مبارز به لشکر دراند ^{۲۰}	

-
- | | |
|--------------------------|--|
| ۱۱. س: بتو | ۱. ن، س: بیابند؛ متن = ر |
| ۱۲. ن: بوی | ۲. ن: ز |
| ۱۳. ز: < و >؛ متن = ن، س | ۳. ن، س: کهنترم؛ متن = ر |
| ۱۴. ن: فرمان‌بر | ۴. س: کهنترم؛ ن: که نام‌آورانرا یکی چاکرم؛ متن = ر |
| ۱۵. ن: منم | ۵. س: رای |
| ۱۶. س: چه | ۶. ن، س: بدیدار |
| ۱۷. ن: باشی | ۷. ز: همی؛ متن = ن، س |
| ۱۸. ن: نباشد | ۸. ن: < و > |
| ۱۹. ن: زمان | ۹. ن: دیدار |
| ۲۰. س: درند | ۱۰. ن: بدین |

بکوشند هر یک ابا ده هزار،
 ببینم به‌خوبی و نیک‌اختر،
 ز گرز تو چون برگ‌ریزان شوند،
 ز جان برگزینیم پیمان تو
 که آن شیرفش را ز پیکار سندا،
 کند پهلوانش بر آن^۵ انجمن
 ز من گر هنر چند خواهی سزاست
 ز تیغ یلان تو خسته شوم،
 به خواری سرافکنندگان^۹ توایم^{۱۰}
 یکی رزمگاهی بیاراستند
 ابا سی‌هزار از سواران سندا
 ابا گرز و زوپین و شمشیر و تیر
 ز خون جگر بر لب آورده کف
 پس^{۱۳} پشت او رزم‌دیده گوان^{۱۴}
 برآمد چو مرد اندرآمد به مرد
 که خورشید بر چرخ گم کرد^{۱۵} راه

همین^۱ ده مبارز به هنگام کار
 کنون آزمایش کنم مر ترا
 گر این هر ده از تو^۲ گریزان شوند
 درآریم گردن به فرمان^۳ تو
 بهانه همی جست سالار هند
 مگر بازدارد بر خویشتن
 سپهد بدو گفت کاری^۶ رواست
 به پیمان که گر من^۷ شکسته شوم
 من و این سپه بندگان توایم^۸
 بدین عهد بستند و برخاستند^{۱۱}
 سوی دشت آمد سپهدار هند
 به پیش اندرون ده یل شیرگیر
 سواران ایران کشیدند صف
 به پیش اندرون بد گو پهلوان^{۱۲}
 خروشیدن کوس و بانگ نبرد
 چنان گشت گردون ز گرد سپاه

۱۱۴۵

۱۱۵۰

۱۱۵۵

۱. س: همان

۲. س: کرین ده به نزدت

۳. ن: نخست پیمان نوشته و سپس بی آنکه روی
 «بی» خط بزند، بالای آن «فر» نوشته و واژه را به
 فرمان تصحیح کرده است؛ در این نسخه دو
 مصراع بیت پس و پیش شده است

۴. ن: هند

۵. ن: بهر؛ س: دران

۶. س: آری

۷. ن: من کر

۸. ن، س: توایم

۹. س: افکنده‌کان

۱۰. ن، س: توایم؛ ن: پس از این بیت افزوده است:

وگر من کشم ده مبارز بزار

بکینه نجوئی بما کارزار

شوی تابع حکم ایرانیان

بمراهم آئی بر پهلوان

۱۱. ن، س: خواستند

۱۲. ن: پیلتن

۱۳. س: پس و

۱۴. ن: نامبردار جند

۱۵. ر: کرده؛ متن = ن، س؛ ن: پس از این بیت
 افزوده است:

همان سرفرازان هندی سوار

جو شیران گه خشم با گیر و دار

همی خون فشانند بر چرخ و ماه

همان ده یلان چون^۱ گرازان شدند به پیش^۲ فرامرز تازان شدند

رزم فرامرز با ده پهلوان رای و کشتن فرامرز ایشان را

و سخن رای با فرامرز با چاره و پاسخ فرامرز^۳

سپهبد برآمد ^۴ به کردار شیر	بنگرید چون ازدهای دلیر	
به دست اندرون گرزۀ سرگرای	به زیر اندرون بارۀ بادپای	۱۱۶۰
چو تنگ اندرآمد بدان هندیان ^۵	دمنده به کردار شیر زیان،	
بدآن ده مبارز یکی حمله بُرد	به اسپ نبردی یکی پی فشرد	
یکی را کمر بند بگرفت ^۶ و پشت	بر آورد و ^۷ بر دیگری زد بکشت	
یکی را پس یال بگرفت و ^۸ سر	بپیچید و زد بر سر آن دگر ^۹	
دَم اسپ دیگر سواری ^{۱۰} گرفت	بگرداند بر گرد سر، ای ^{۱۱} شگفت!	۱۱۶۵
به سان فلاخن بینداخت تیز	بیامد ^{۱۲} به سر گرد ^{۱۳} یل پر ^{۱۴} استیز	
به یک زخم دو کشته شد ^{۱۵} زآن چهار	دوی ^{۱۶} دیگر آمد ^{۱۷} بر نامدار	
به ^{۱۸} شبگیر تا گشت خورشید راست	گهی تاختند از چپ و گه ز راست	
چنان ده ^{۱۹} دلاور که با ده هزار	برابر بدندی ^{۲۰} گه ^{۲۱} کارزار،	
همه از پی مردی و نام و ننگ	یکایک بدادند سر را ^{۲۲} به جنگ	۱۱۷۰

به نیزه بکنند کوه سیاه

۱. ن: به پیش تو کویی؛ س: به بیشه تو کوئی؛
متن = ر؛ در ن و س دو مصراع این بیت پس و
پیش شده است

۲. ن: بسوی

۳. ن: نبرد فرامرز با ده پهلوان (سرنویس، بین دو
مصراع بیت ۱۱۶۰ آمده است)؛ س: رزم فرامرز
با ده پهلوان و کشتن ایشان را؛ متن = ر

۴. ن: درآمد

۵. ن: هندوان

۶. ن: بگرفت

۷. س: < و >

۸. ر: < و >؛ متن = ن، س

۹. ر: دیگر؛ متن = ن، س

۱۰. ن: سواران

۱۱. ز، س: از؛ متن = ن

۱۲. ن: درآمد

۱۳. س: ابر دیگری آن

۱۴. ن: در

۱۵. ر: را؛ متن = ن، س

۱۶. ر: دوی

۱۷. س: دو دیگر بیامد

۱۸. ن: ز

۱۹. ر پس از (ده) نخست (با) نوشته و سپس

روی آن خط زده است

۲۰. ن: نبود

۲۱. ر: کهی؛ متن = ن، س

۲۲. ن: نهادند سرها یکایک

چنان نامداران آبر باد داد
 از آن پس فرامرز گردن فراز^۲،
 نگه دار^۶ پیمان به^۷ پیش گروه!
 که از شیر درنده نگریخت^{۱۰} گاو
 غمین^{۱۳} گشت از آن پهلوی^{۱۴} پیلتن
 کز ایرانیان دشت پر خون کند
 دلش گشت^{۱۷} پر مکر و رنگ و نهیب^{۱۸}
 که ای^{۱۹} شیردل گرد روشن روان
 بدین فرخی باده و جام گیر
 بدان ره روم من که فرمان توست
 سر نامداران درآید ز خواب^{۲۴}،
 بسازیم بر آرزو کار تو
 درونش بر آن^{۲۶} نامور بی فروغ
 به دست اندرون خنجر جان گسیل

ز بی مایگی^۱ شاه بی هوش و داد
 دل رای پرکین شد از سرفراز^۲
 چنین^۴ گفت کای رای دانش پژوه^۵
 به گردن^۸ کنون باج^۹ بپذیر و ساو
 چو بشنید از او^{۱۱} شاه هند این^{۱۲} سخن
 سگالید تدبیر^{۱۵} تا چون کند
 به کار اندر آورد بند^{۱۶} و فریب
 به شیرین زبان گفت با پهلوان
 فرود آی و بنشین و رامش بپذیر
 نگردم^{۲۰} ز پیمان و وعده^{۲۱} درُست
 چو^{۲۲} روشن شود کشور از^{۲۳} آفتاب
 شود تازه دلها به دیدار تو
 به گفتار شیرین، به دل در^{۲۵} دروغ
 فرود آمد از بارگی شیردل

۱۱۷۵

۱۱۸۰

۱۳. س: غمی
 ۱۴. ر: پهلوی (ای) نشانه کسره اضافه است؛
 متن = ن، س
 ۱۵. ن: سکالیده تر کشت
 ۱۶. ن، س: پند؛ متن = ر
 ۱۷. ن: و کشت (!)؛ س: دلش رفت
 ۱۸. ن: پر مکر و فند و فریب؛ س: بر سوی مکر
 و نهیب؛ متن = ر
 ۱۹. ر: کای؛ متن = ن، س
 ۲۰. س: بکردم
 ۲۱. ن: عهد؛ س: [و] عده؛ متن = ر
 ۲۲. س: چه
 ۲۳. ن: <از>
 ۲۴. س: بخواب
 ۲۵. ن: بر؛ س: پر؛ متن = ر
 ۲۶. س: بدان

۱. ن: پیمان یکی؛ س: پیمان کری؛ متن = ر
 ۲. س: بدی از فراز
 ۳. ن: فرامرز چون کشت از جنک باز؛ س:
 نکهدار پیمان شد از پیش باز؛ متن = ر
 ۴. ن: بدو
 ۵. ن: شاه پیمان پژوه
 ۶. ن: بکردار
 ۷. ن: که؛ س این بیت را ندارد و به جای آن،
 بیت زیر را آورده است:
 فرامرز گفتا برای گزین
 ابا شاه با دانش و بافرین
 ۸. ر: بکردی؛ س: به پیمان؛ متن = ن
 ۹. ن: باز
 ۱۰. ر: بکرفت؛ س: چو بگریخت از شیر درنده؛
 متن = ن
 ۱۱. س: چه بشنید از او
 ۱۲. ن: واژه «هند» محو شده است؛ س: شاه هندی

۱۱۸۵ ندانست^۱ کز مکر روباه پیر^۲ همی دام سازد ابر نره شیر
 چه گفت آن خردمند بیداردل که چون^۳ دشمنت گشت آزار^۴ دل
 منه دل به گفتار شیرین اوی^۵ کز آن خرّمی تلخی آرد^۶ به روی
 نشستند با رای هندی به هم فرامرز و نام آوران^۷ بیش و کم

طلبیدن فرامرز همایون را و پند دادن او را و کیفیت چاره سگالیدن رای
 با لشکر برای کمین کردن بر فرامرز^۸

۱۱۹۰ سپهبد دو پرمایه مرد دلیر فرستاد نزد همایون شیر
 بدان تا بگویند کز جایگاه به زودی ابا کوس و پیل^۹ و سپاه،
 به تنگ اندر آیند زی^{۱۰} هندوان که گر بدکش دشمن بدگمان،
 ز روی فریب و ره^{۱۱} مکر و^{۱۲} رنگ کمین کرده باشند بر دشت جنگ،
 وی آگاه باشد ز کردار ما به زودی شود با سپه یار ما
 برفتند^{۱۳} ایشان و ایرانیان به رامش نشستند با پهلوان
 ۱۱۹۵ سپهبد چنین گفت یارانش را دلیران گرد و سوارانش را
 که ای^{۱۴} شیرمردان فرخنده پی به اندازه باید که نوشید^{۱۵} می

(سرنویس بین دو مصراع بیت ۱۱۸۷ آمده است)؛
 س: طلب کردن فرامرز همایون را؛ متن = ر
 ۹. ن: س: پیل و کوس
 ۱۰. ن: آمد ری
 ۱۱. ن: ز
 ۱۲. ن: و ز مکرور (!)
 ۱۳. ر: فرستند؛ متن = ن، س
 ۱۴. ر: کای؛ متن = ن، س
 ۱۵. ر: نوشند؛ متن = ن، س

۱. ر: ندانیست؛ ن: بدانست؛ س: ندانست؛ متن ←
 ر، س
 ۲. ر در متن «شیر» نوشته، ولی در حاشیه به
 «پیر» تصحیح کرده است
 ۳. ن: که خود؛ س: چو
 ۴. ر: آزاد (قافیه ندارد)؛ س: کشتست آزاده (!)؛
 متن = ن
 ۵. س: او
 ۶. ن: تلخ آید؛ متن = ر، س
 ۷. ن: باطوران (?)
 ۸. ن: طلب کردن فرامرز همایون را و آوردن او را

نباید که از^۳ دشمن ایمن بود
بدآنکه که اندرز کردش پدر^۴،
به مهمانی دشمن ایمن مشو^۵
سوی دوستی آورد با تو روی^۶
ز کردار گیتی بمانده شگفت
چگونه نماید ورا بخت چهر

بر آیین^۹ قنوج و کشمیر و سند
ز گسترده‌نی پرنیان و پرند
جهان را بد^{۱۱} از خرّمی تار و پود
نگاران سیمین بر و^{۱۴} خوب روی^{۱۵}
گل و سنبل و لاله در زیر پی
بنالید ابریشم^{۱۸} زیر زار
به گردان و^{۱۹} خویشان و^{۲۰} نام‌آوران
کمین‌گه^{۲۱} بسازند بهر گزند
کند رای زی^{۲۳} لشکر خویشان،
مگر کشته گردد یل پاک‌دین

چنان‌چون که تان^۱ هوش با^۲ تن بود
چنین گفت روشن‌دل پره‌نر
که ای شیرمرد خردمند گو
تو آنکه ز دشمن حذر کن که اوی^۵
بگفت این و بنشست و ساغر گرفت
که چون گشت بر سرش خواهد^۷ سپهر

برآراست^۸ بز می سپهدار هند
همه دیبه خسروانی فکند
همه دشت پر بانگ رود و^{۱۰} سرود
بتان پری‌پیکر و^{۱۲} مشک‌بوی^{۱۳}
به پای^{۱۶} ایستاده، به کف جام می
می خوشگوار و زمین^{۱۷} پر نگار
بفرمود پس خسرو هندوان
که تا در ره پهلوان بلند
که چون^{۲۲} شیردل بجهت پیلتن
کمین‌گه گشایند به روی کمین

۱۲۰۰

۱۲۰۵

۱۲۱۰

۱۳. ر: مشک بو؛ متن = ن، س
۱۴. ن، س: < و >؛ متن = ر
۱۵. ر: خوب رو؛ متن = ن، س
۱۶. ن: پپای
۱۷. ر: زمین
۱۸. س: ابریشم از
۱۹. ر: ز؛ متن = ن، س
۲۰. س: < و >
۲۱. س: کمینی
۲۲. ن: آن
۲۳. ن: زین

۱. ن: کا
۲. س: بر
۳. ن: بر
۴. ن: بسر
۵. ر، س: او؛ متن = ن
۶. ر: رو؛ متن = ن، س
۷. ن: خواهد بر سر
۸. ن: بیاراست
۹. ن: بآئین؛ س: سپاهی ز؛ متن = ر
۱۰. ر: بانک و رود؛ س: بانک و رود؛ متن = ن
۱۱. ر: جهاندار؛ س: جهان داشت؛ متن = ن
۱۲. ن، س: < و >؛ متن = ر

<p>۱۲۱۵</p> <p>سه گردِ گرانمایه پهلوان گزین کرد رای از درِ کارزار ز پرنده^۲ مرغان بفرمود چند به اندرز با نامداران بگفت چو گاهِ کمین برگشادن بود میان سه لشکر نشان باشد آن^۳ بینند و لشکر گشاده شوند^۴ بدین سان سگالیده و^۵ ساخته و زان^۶ سو فرامرز تا نیم شب^{۱۰} چو هنگام آسایش آمد فراز سوی خیمه خویشان شد ز^{۱۲} بزم نیاسود بکتن ز ایرانیان</p>	<p>ابا هر یکی سی هزار از گوان، نبرده سواران^۱ خنجرگذار که با خود به سوی کمین گه برند که لشکر سه بهره بیاید نهفت نه آگاهی کار دادن بود که مرغان به پرواز^۴ بر^۵ آسمان، سپاه و سپهدار کشته شوند^۶ برفتند از کینه سر آخته به بزم و به رامش^{۱۱} گشاده دولب یل دانش افروز با کام و ناز، دلش پر ز^{۱۳} اندیشه روز^{۱۴} رزم همه شب ز^{۱۵} پیکار بسته میان</p>
--	---

آمدن فرامرز پیش رای هندی و سخن گفتن او را برای دادن ساو

و پاسخ دادن رای فرامرز را به چاره گری^{۱۶}

<p>۱۲۲۵</p> <p>چو^{۱۷} خورشید بر چرخ زنگارگون نشست^{۱۸} از بر چرخ فیروزه^{۱۹} رنگ سپهد بیامد بر شاه^{۲۱} هند</p>	<p>ز خرگاه تیره شب آمد برون به پیروزی آمد سوی برج زنگ^{۲۰} بدو گفت: ای سرور ارجمند!</p>
--	---

-
- | | |
|---|---|
| <p>۱. س: سواران جنکی
۲. ن: پذیرنده
۳. ن: او
۴. س: به پرنده
۵. ن: از
۶. ن: شود
۷. ن: شود
۸. ر: سکالید و شد؛ متن = ن، س
۹. ن: ازین
۱۰. س: نیمه شب
۱۱. ن: برزم و بدانش</p> | <p>۱۲. س: به
۱۳. ن: اندر
۱۴. ن: کار؛ س: گاه
۱۵. ن: به
۱۶. ن، س: سرنویس ندارند؛ متن = ر
۱۷. س: چه
۱۸. ن: برفت
۱۹. ن: پیروز
۲۰. س: رنگ
۲۱. ن: چرخ</p> |
|---|---|

همان باژا^۱ پذیر و برساز کار
 که پیمان شکن زود آید به گرد
 چو^۲ پیدا نمود او^۳ ز راه نهفت،
 نیابد^۴ بر مرد دانا فروغ
 که ای نامور پهلوان بلندا!
 ز پیمان نگردم چو رای^۵ آورم
 که ای پیلتن گرد روشن روان!
 که با کین^۶ ایران نداریم تاو
 بیاسا و زاید^۷ مرو پیشتر
 به هامون و کوه و به بی راه و راه
 شما را^۸ بدین بوم سازد هوا^۹
 روان را^{۱۰} بدین مرز باشد نیاز^{۱۱}
 فراز آورم هر چه بهتر^{۱۲} به رنج^{۱۳}
 به یک سو نهم خشم و پیکار و کین

پیام مرا زود پاسخ گذار
 نگه دار پیمان و زان برمگرد!
 شنیدی که آن پیر دهقان چه گفت
 که پیمان شکن مردم پر دروغ^{۱۴}
 چنین پاسخ داد سالار هند^{۱۵}
 ترا^{۱۶} هر چه گویی به جای آورم
 ز من پاسخ این بر بر پهلوان^{۱۷}
 پذیرفتم از نامور باج و^{۱۸} سناو
 ولیکن^{۱۹} دو هفته برین^{۲۰} بوم و بر^{۲۱}
 که در مرز ما هست نخچیرگاه
 همان^{۲۲} مرغ پرنده اندر هوا
 همه جای یوزست^{۲۳} و^{۲۴} پرواز باز
 بدان تا^{۲۵} من از کشور و شهر^{۲۶} گنج
 فرستم بر شاه ایران زمین

۱۳۳۰

۱۳۳۵

۱۳۴۰

۱. س: باج؛ متن = ر؛ ن بیت‌های ۱۲۲۸-۱۲۲۹ را ندارد
۲. ن: چه؛ س: که؛ متن = ر
۳. ر، س: نموده؛ متن = ن
۴. ن: بیفروغ
۵. ن: نمایند
۶. ن: جهان بخش را داد سالار پند
۷. ن: مرا
۸. ن: چه را
۹. س: دگر گفت پس مهتر هندوان
۱۰. ر: < و >؛ متن = ن، س
۱۱. س: باین
۱۲. ن: بیا و
۱۳. ن، س: بدین
۱۴. ن: در

۱۵. ن: زین در
۱۶. ن: بود
۱۷. ن: شمارد
۱۸. ن: نوا
۱۹. ن، س: یوز است
۲۰. ن: < و >
۲۱. س: شما را
۲۲. ن: بدین کار سازد نواز
۲۳. ن: ترا با
۲۴. ن: از کشور و مرز و؛ س: از کشورم زر و؛ متن = ر
۲۵. س: آورم شادمان یا
۲۶. ن: ز کنج

ز مهرش چه داریم جان را^۲ دژم
 که هر کوشناسد ره نیک و بد،
 به دل^۵ ناورد از غم و رنج^۶ یاد
 زید^۷ شادمان مرد^۸ از درد و رنج
 ز اسپان تازی و چینی پرند^۹
 دو صد اشتر از گوهر و^{۱۱} سیم و زر
 دگر نامداران^{۱۳} با دستبرد،
 همه خلعت آراست پیر و جوان
 ز اسپ و غلام و پرستنده^{۱۵} شاد
 به^{۱۸} نیرنگ و افسون رهش^{۱۹} بند کرد
 به روز کمین^{۲۱} اندرآید به گرد^{۲۲}

که گیتی فسونست و پر^۱ باد و دم
 چنین گفت پرمایه مرد خرد
 بدانند که گیتی^۳ فسونست^۴ و باد
 همان به که اندر سرای سپنج
 در نیکویی باز کرد از گزند
 دو سیصد^{۱۰} غلامان زرین کمر
 مر این^{۱۲} پای رنج سپهدار گرد
 که بودند همراه^{۱۴} با پهلوان
 به اندازه مر هر یکی را بداد
 سپهد^{۱۶} بدین گونه خرسند^{۱۷} کرد
 گمانش چنان^{۲۰} بد که آن شیرمرد

۱۲۴۵

۱۲۵۰

۱. س: فسوس است پر؛ ن: فسونست کار تو بر؛ متن = ر
۲. ن: دل را
۳. ن: همانا بکیتی
۴. س: فسوس است
۵. ن: براو
۶. ن: زو غم و درد
۷. ر: بود؛ س: شود؛ متن = ن
۸. ن: مردم
۹. ن، س این بیت را ندارند و به جای آن دو بیت زیر را آورده‌اند:
 دمی از در نیکویی باز کرد
 یکی خلعت آراست سالار هند
۱۰. ن: بصید(۴)؛ س: دو صد از؛ متن = ر؛ در س دو مصراع بیت پس و پیش شده است
۱۱. ن: صد اشتر همه گوهر و؛ س: بکفت این و

چند اشتر از؛ متن = ر

۱۲. ن: آن

۱۳. س: بدو کفت ای شیر؛ در س دو مصراع بیت پس و پیش شده است؛ س پس از این بیت افزوده است:

تو اکنون ابا نیکوئی باز گرد

نچوئی تو با لشکر من نبرد

۱۴. ن: فرستاد همراه؛ س: دگر هر که بودند

۱۵. س: غلام فرستنده

۱۶. ن: سپهد

۱۷. ن: خورسند

۱۸. س: ز

۱۹. ن: دلش

۲۰. س: چنین

۲۱. س: نبرد

۲۲. ن: نبرد

بازگشتن فرامرز از پیش رای و کمین کردن لشکر رای بر فرامرز

و کیفیت رزم فرامرز و همایون با ایشان و صفت آن نبرد^۱

<p>درآمد^۲ فرامرز با فرّ و زور همان نامور شیرمردان هزار همی‌راند چون باد لشکر به راه و زین سو^۵ همایون ابا سرکشان^۶ روان بود^۹ و آمد سُوی رای^{۱۰} هند چو نزد^{۱۱} کمین‌گه رسیدند باز سواران دشمن چو^{۱۲} آگه شدند کمین^{۱۴} برگشادند هر سه^{۱۵} سپاه همه صف کشیدند بهر نبرد به گردان ایران فرامرز گفت بکوشید و^{۱۹} چون شیر جنگ آورد نمرده‌ست^{۲۰} هر کو میان مهان بر آمد ده و دار گردان جنگ^{۲۳}</p>	<p>سُوی بازگشتن به^۳ پشت ستور که بودند با او در آن کارزار نه آگه ز کار کمین‌گاه شاه^۴ ز گفت سپهدار^۷ گردنکشان^۸، نه آگاه از کار مردان سنند فرامرز از آن سو بیامد فراز پذیره همه راه و بی‌ره شدند^{۱۳} چو^{۱۶} پرواز مرغان برآمد ز راه^{۱۷}، بدان تا ز ایران برآرند گرد^{۱۸} که امروز مردی نشاید نهفت مگر نام نیکو به چنگ آورد بر آورده^{۲۱} نام نکو^{۲۲} در جهان جهان گشت بر هندوان^{۲۴} تار و^{۲۵} تنگ</p>
--	---

۱۴. ن: ازان
۱۵. ر، س: دو؛ متن = ن
۱۶. س: چه
۱۷. ن: براه
۱۸. ن پس از این بیت افزوده است:
ندانست پور گو پیلتن
که دشمن کمین کرده بر انجمن
۱۹. س: < و >؛ ن این بیت و بیت بعدی را پس
از بیت ۱۲۶۶ آورده است
۲۰. ن: هردست
۲۱. ن: بر آورد
۲۲. ر: نیکو؛ متن = ن، س
۲۳. ن: ز هر سو همیدار مردان بجنگ
۲۴. ن: دشمنان
۲۵. س: کار

۱. ن: کمین گشادن لشکر هندوستان بر فرامرز یل؛ س:
بازگشتن فرامرز و کمین گشادن لشکر برو؛ متن = ر
۲. ن: بیامد
۳. س: ز
۴. ن این بیت را ندارد
۵. ن: بدینسان
۶. ر: لشکر براند؛ متن = ن، س
۷. ن: بگفت بیدار(!)
۸. ر: آنجا نماند؛ متن = ن، س
۹. ر: دوان گشت؛ متن = ن، س
۱۰. ر: راه؛ متن = ن، س
۱۱. ن: بنزد؛ س: چه نزد
۱۲. ن، س: چه
۱۳. ر: بیرون شدند (قافیه ندارد)؛ س: سوی راه
آمدند؛ متن = ن

ولیکن نیاید^۲ ز پرهیز سود^۳
 ز^۵ ایران و هندی بر انگیختند
 چه غم^۷ از کمین و سپاه^۸ گران
 برآید به گردون گردان^۹ سرش
 بگفتش^{۱۱} به گردان و^{۱۲} نام آوران
 پدید آید اینجا ز نامرد مرد^{۱۴}
 رخ^{۱۶} تیغ هندی به خون شستن ست
 ز دشمن همه دشت پر خون کنید^{۲۰}
 دلیرش ز نام آوران^{۲۲} نشمرد
 بدین کار ایشان بیاید^{۳۳} گریست
 برآمد خروش از دلیران مرد
 برآمد، پوشید خورشید و ماه
 سران زیر خنجر گرفتار شد^{۲۶}
 همه نیزه و گرزشان بود^{۲۸} بس

جز آن گونه بُد کار، کاندیشه^۱ بود
 به ناچار با هم درآویختند^۴
 چو فرخ فر و گرد باشد^۶ جوان
 به ویژه که باشد خرد یاورش
 چو دیدش^{۱۰} همایون یلِ پهلوان
 که ای شیرمردان با دار و برد^{۱۳}
 که از^{۱۵} رزم نام نکو جستن ست
 همه^{۱۷} خنجر کینه بیرون^{۱۸} کنید^{۱۹}
 که دشمن چو^{۲۱} نیرنگ پیش آورد
 کمین و فریش ز بیچارگی ست
 بر انگیختند اسپ و برخاست گرد
 یکی گرد چون روی هندی سپاه^{۲۴}
 شب از روز روشن پدیدار^{۲۵} شد
 کمانور نبود اندر آن روز^{۲۷} کس

۱۲۷۰

۱۲۷۵

۱. ر: اندیشه؛ ن: کار و اندیشه؛ متن = س:
- کاندیشه = که اندیشه
۲. س: نیامد
۳. ن: بود
۴. ن: براویختند
۵. ن: از
۶. ن: چه فرخ بود کرد و باشد؛ س: کسی را که بخشش بود نو؛ متن = ر
۷. ن: بیم
۸. ن: کمین سوار
۹. ن: بگردنده گردون
۱۰. ن: چه آمد؛ س: چو دید آن؛ متن = ر
۱۱. ن: بکوش؛ س: بگفتا
۱۲. س: < و >
۱۳. ن: با دست برد (قافیه ندارد)
۱۴. ر: ندیدند آنجا نه با مرد مزد(ا)؛ س: بکوشید در دشت جنگ نبرد؛ متن = ن: «بدید» به جای

«بدید»

۱۵. ن: در؛ س: < از >؛ متن = ر
۱۶. ن: رخ از
۱۷. س: یکی
۱۸. ر: برون؛ متن = ن، س
۱۹. ن: کشید
۲۰. ن: سر تیغ در خون کشید
۲۱. س: چه
۲۲. ن: بنام آوران
۲۳. ر: نباید؛ متن = س؛ ن این بیت و بیت بعدی را ندارد
۲۴. ن: هندی سپاه؛ س: چکاچک شمشیر و کرز سپاه؛ متن = ر
۲۵. ن: بدیدار
۲۶. ن: سراسر سپه جمله افکار شد
۲۷. س: رزم
۲۸. ن: کرز و شمشیر و

ز دیگر^۱ همایون شمشیرزن
 به زخم تبرزین و گرز گران^۲
 بیارید^۴ آتش در آن کارزار
 فرو ریختندی ز آورد^۵ گرز،
 چنان خرد^۹ گشتی به دشت نبرد،
 به ژرفی درو^{۱۲} بنگریدی بسی

بداندیش را بی گمان بد رسد
 هشیوار دارنده^{۱۴} کارکرد:
 نخستین خود افتد در آن^{۱۶} دامگاه
 سر بخت خود را در آن^{۱۸} افکنی
 به مردانگی از در جنگ^{۲۰} باش

نیاسود لشکر ز جنگ و نبرد
 نماندند جز اندکی در شمار^{۲۲}
 به هر گوشه‌ای تل تل و کوه کوه^{۳۳}

ز یک دست پور گو پیلتن
 فکندند بر یال اسپان عنان
 بکشتند از آن هندوان^۳ بی شمار
 هرآنکه که ایشان ز بالای بُرز
 سر و ترگ و جوشن^۷ ابا اسپ و^۸ مرد
 که از خاک شناختی^{۱۰} گر^{۱۱} کسی

چنین باشد انجام^{۱۳} کردار بد
 یکی داستان زد بدین سالخورد
 هر آنکس که افکند دامی به^{۱۵} راه
 به بیداد چون بر رهی چه^{۱۷} گنی
 تو تا زنده‌ای یار^{۱۹} یکرنگ باش

بدین گونه تا گشت خورشید زرد
 ز چندان سپردار هندی سوار^{۲۱}
 دگر بد فکنده گروه‌ها گروه

۱۲۸۰

۱۲۸۵

۱۲۹۰

۱۳. ن: انجام و
 ۱۴. ن: داند که در؛ س: و داننده؛ متن = ر
 ۱۵. س: ز
 ۱۶. ن: بدان
 ۱۷. ن: با بدی خو
 ۱۸. ن: بخاک
 ۱۹. ن: مرد
 ۲۰. ر: کار (قافیه ندارد)؛ متن = ن، س
 ۲۱. ن: سپهدار هندی نژاد
 ۲۲. ن: اندک از بد نهاد
 ۲۳. ن: بهر گوشه بود از کشته کوه

۱. ن، س: بدیکر
 ۲. س: و سنان
 ۳. ن: جادویان
 ۴. ن: در افتاد
 ۵. ن: در آورد؛ س پس از این بیت، بیت‌های
 ۱۳۰۳-۱۳۰۶ را در اینجا تکرار کرده است
 ۶. ر، ن: < و >؛ متن = س
 ۷. ن: دشمن
 ۸. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۹. ن، س: خورد
 ۱۰. ر، س: بشتافتی؛ متن = ن
 ۱۱. ن: که
 ۱۲. ر: بفربال ازو؛ س: بدان خاک خون؛ متن = ن

آگاهی یافتن رای از گریختن لشکر خود و ساختن لشکر را

بار دیگر و طلایه داشتن فرامرز و پند دادن ایشان را^۱

چو ^۲ تاریکی شب پدیدار ^۳ شد	سپه را ز سر ^۴ رزم بیکار ^۵ شد،	۱۲۹۵
چو پر ^۶ حواصل ^۶ نهان کرد زاغ ^۷	بر افروخت کیوان ز کوکب ^۸ چراغ،	
فرامرز آسوده با ^۹ لشکرش	به کام دل خود از آن کشورش	
و زان ^{۱۰} سو گریزان شده هندوان	سوی رای رفتند جان ناتوان ^{۱۱}	
بگفتند با نامور شهریار	که ما را بد آمد ازین کارزار ^{۱۲}	
فرامرز آمد بر ما ^{۱۳} دمان	ابا نامداران و گنبدآوران ^{۱۴}	
بکردیم ^{۱۵} رزمی ^{۱۶} نه بر ^{۱۷} آرزوی ^{۱۸}	ز ما کشته شد لشکر جنگجوی ^{۱۹}	۱۳۰۰
همانا ^{۲۰} که مان بخت برگشته شد ^{۲۱}	کزین گونه لشکر همه ^{۲۲} کشته ^{۲۳} شد ^{۲۴}	
چو بشنید رای فرومایه بخت	به تندی برآشفست و آمد ز تخت ^{۲۵}	
یکی لشکری کرد آن نامدار	ز نام آوران پنج ره صد ^{۲۶} هزار	
ابا پیل و کوس و همان ساز جنگ	همان ^{۲۷} نامداران با فر ^{۲۸} و هنگ	
روان کرد لشکر گروه‌ها گروه	از آن کوه و هامون گرفته ^{۲۹} ستوه	۱۳۰۵

۱۴. ر: < و > گزاوران؛ س: و جنگ آوران؛ متن = ن
 ۱۵. ن: که کردیم
 ۱۶. س: ندمی
 ۱۷. ن: با؛ متن = ر، س
 ۱۸. ر، س: آرزو؛ متن = ن
 ۱۹. ر، س: نامجو؛ متن = ن
 ۲۰. ر: همانان؛ متن = ن، س
 ۲۱. ر: است
 ۲۲. ن: همی
 ۲۳. ر: کشه
 ۲۴. ن: است
 ۲۵. ن: < و > زد بانگ سخت
 ۲۶. ن: ده؛ ر: پنجصد ره؛ متن = س
 ۲۷. ن: ابا
 ۲۸. ر: شنگ متن = ن (چندان خوانا نیست،
 جنگ هم می توان خواند)، س
 ۲۹. ن: کرقه (!)

۱. ن: خواب دیدن زال زر فرامرز را و شرح آن
 (← سرنویس بعدی)؛ س: آگهی یافتن رای از
 لشکر و آمدن از پی فرامرز؛ متن = ر؛ سرنویس
 در ن بین دو مصراع بیت ۱۲۹۵ و در س پس از
 بیت ۱۲۹۴ آمده است
 ۲. ن: چه
 ۳. ن: بیدار
 ۴. ن: سپهدار بر
 ۵. ن، س: و بیکار
 ۶. ن: حواصل
 ۷. س: فرو هشت در کوه چون پر زاغ
 ۸. ن: کوکب بکیوان
 ۹. ن: از آنسو ابا
 ۱۰. ن: ازان
 ۱۱. ن: بنزدیک رای آن شه هندوان (قافیه ندارد)
 ۱۲. س: روزکار؛ متن = ر؛ ن این بیت را ندارد
 ۱۳. ن: چو باد

طلایه فرستاد^۱ از^۲ پیش‌تر
و زان^۴ سو فرامرز مانند کوه^۵
طلایه فرستاد بر سوی هند
بیارند در تیره‌شب تاختن
همه هرچه بایسته^{۱۰}، کرد و بگفت

سپه ده هزاری^۳ ز پرخاش‌خبر
ز بس^۶ تاختن لشکر او ستوه^۷،
مبادا که آن بدنژادان سندن،
فتد در^۸ هژبران ز هر سو^۹ شکن
سوی خوابگاه شد زمانی^{۱۱} بخت

۱۳۱۰

خواب دیدن زال و گفتن پیش رستم و آمدن رستم

به یاری فرامرز از گفت زال زر^{۱۲}

در آن شب به تقدیر پروردگار
چنان^{۱۴} دید در خواب روشن‌روان
ابر بُرزکوهی بُدی رزم‌ساز
گرفتار گشتی^{۱۶} به دست کسی
به یک تیرپرتاب از دورتر
یکی آتشی دید افروخته
پدید آمدی مهتری جاثلیق
نهادی فرامرز را اندروی
همه گرد آتش چو^{۲۱} دریا شدی

به خواب اندرون زال به‌روزگار^{۱۳}،
که بر جانب کشور هندوان،
سپاهش سراسر ازو مانده باز^{۱۵}
که بهرش نبود ز مردی^{۱۷} بسی
همیدون فکنده نظر زال زر^{۱۸}
که گشتی از آن دشت پر^{۱۹} سوخته
که بر گه^{۲۰} برانداختی منجیق
سوی آتش انداختی همچو گوی
تہمتن ز ناگاه پیدا شدی

۱۳۱۵

۱. (سرنویس پس از بیت ۱۳۱۱ آمده است)؛ متن =
ر؛ ن سرنویس ندارد
۱۳. ن: با روزگار
۱۴. س: چنین
۱۵. ن: ز اندوه ساز
۱۶. ن: کشته
۱۷. ن: مردان
۱۸. ن بیت‌های ۱۳۱۵-۱۴۱۱ را ندارد
۱۹. س: بر
۲۰. در هر دو نسخه ر و س روی (که) ضمّه
دارد
۲۱. س: چه

۱. س: فرستاده
۲. ن: ازان
۳. ن: هزاران
۴. ن: وزین
۵. ن: با پیل و کوس
۶. س: پس
۷. ن: ز سم سواران سما آبنوس
۸. ن: بود بر
۹. ن: ز آهو
۱۰. ن، س: بایست؛ متن = ر
۱۱. ن: زمان
۱۲. س: خواب دیدن زال و سخن گفتن با رستم

<p>به وی آتش آید، ندیدی^۲ روا به بر درگرفتش از آنجای باز همانگه بر رستم نیک‌نام، چو آمد^۷ برش این سخن‌ها براند که هرگز ازین گونه نشنیده‌ام^۸ دلم گشت از کار او با^۹ شتاب گر او را^{۱۱} نیابی، شود کار پست پسر را مگر باز یابی به چنگ برآورد بر سانِ تندر خروش ز پولاد برزد زره را گره بپوشید ببر بیان از سرش^{۱۴} کمر کرده تیغ جهان‌بخش را ابا گرز و جوشن ده و دو هزار برآرند^{۱۶} گگرد از دل جادوان همه رزم بودش به دل ساختن</p>	<p>چو^۱ دیدی پسر را که اندر هوا هم اندر هوا^۲ دست کردی فراز^۴ چو از خواب برخاست دستانِ سام^۵ کسی را فرستاد و^۶ او را بخواند بدو گفت خوابی عجب دیده‌ام فرامرز را دیدم اکنون به خواب گرفتار در دستِ آهرمن‌ست^{۱۰} کنون زود بشتاب^{۱۲} رو بی‌درنگ تهمتن چو^{۱۳} دریا برآمد به جوش بپوشید چون باد رومی‌زره فراز زره جوشن اندر برش برافکند برگستوان رخس را بفرمود کز نامداران سوار بتازند^{۱۵} تا کشور هندوان نیاسود روز و شب از تاختن</p>	<p>۱۳۲۰ ۱۳۲۵ ۱۳۳۰ ۱۳۳۵</p>
<p>فزون‌تر نیابی تو دردِ دگر^{۱۷} بیامیخت یزدان چو^{۱۸} شیر و شراب</p>	<p>جهان‌دیده گوید ز دردِ پسر که مهری‌ست او را که با جانِ باب</p>	<p>۱۳۳۵</p>

-
- | | |
|---|---|
| <p>۱۱. ز: کزین در
 ۱۲. س: بشتاب و
 ۱۳. س: چه
 ۱۴. س: پیکرش
 ۱۵. ر، س: بتازند
 ۱۶. ز: برارید؛ متن = س
 ۱۷. ز: دیگر؛ متن = س
 ۱۸. س: چه</p> | <p>۱. س: چه
 ۲. س: سوی آتش آمد پدید
 ۳. س: زمان
 ۴. س: دراز
 ۵. ز: از آن هول برخاست کرده پیام؛ متن = س
 ۶. ز: فرستاده؛ متن = س
 ۷. س: آبی
 ۸. س: کزانگونه خوابی نه بشنیده‌ام
 ۹. س: از خواب او در
 ۱۰. ز: اهرمنست؛ س: اهرمن است</p> |
|---|---|

به گیتی ز هر چیز نزدِ پدر چو فرزند شیرین^۱ نباشد دگر^۲
 بدانسان همی تاخت سوی نبرد که از کوهِ خارا برآورد گرد

لشکر آوردن رای به جنگ فرامرز رستم و آگه شدن فرامرز

و جنگ کردن فرامرز با رای و صفت رزم او^۳

<p>ز مشرق چو^۴ خورشید بفراخت سر ز عکسش^۵ جهان کانِ یاقوت گشت بیامد سپهدارِ هندوستان برآراست رای برین لشکری ابا هفتصد پیل و مردان کار به^۶ تن پیل‌ها چون گه بیستون به ایشان برافگند سازِ نبرد ز گرز و ز شمشیرِ زهرآب‌دار جهان شد ز فولاد^{۱۰} چون کوهِ قاف چو^{۱۱} آمد به نزدیکِ ایران‌سپاه یکی صف کشیدند از بهرِ جنگ سپهد چو^{۱۴} دشمن بدان^{۱۵} گونه دید</p>	<p>۱۳۴۰ ۱۳۴۵ ۱۳۵۰</p>
<p>بگسترده زراب بر کوه و در، شب فیرگون روز را قوت گشت، به سوی فرامرزِ کشورستان ز هندوستان هر کجا مهتری ز نام‌آوران پنج‌صد ره هزار که از چشمشان آمد آتش^۷ برون سلاح سواران با دار^۸ و برد ز خفتان و از^۹ خنجرِ کارزار تبیره به دلش اندرافتاد کاف برآراست لشکر چو^{۱۲} کوه سیاه یکی همچو شیر و دگر^{۱۳} چون پلنگ روان شد بر کوه و^{۱۶} صف برکشید</p>	

۱. ر: شیرین
 ۲. ر: دیگر؛ متن تصحیح قیاسی است (←)
 ب(۲/۱۳۳۵)؛ س این بیت را ندارد
 ۳. س: رزم کردن رای هندی با فرامرز (سرنویس
 پس از بیت ۱۳۳۹ آمده است)؛ متن = ر
 ۴. س: چه
 ۵. س: عکس
 ۶. س: ز
 ۷. س: خشمشان آتش آمد
 ۸. س: داد
 ۹. س: ووز
 ۱۰. س: فولاد
 ۱۱. س: چه
 ۱۲. س: چه
 ۱۳. ر: دیگر؛ متن = س
 ۱۴. س: چه
 ۱۵. س: بدین
 ۱۶. س: < و >

دلیر و سرفراز^۲ روز نبرد
 دلاور سوار جهانجوی بود
 که رنگ از رخ خور به شمشیر بُرد
 به پیش اندرون خود برآراست کار
 شد از گردِ رخسارِ گردون سیاه
 تن بددلان کرد جان را یله
 زمانه ز هیبت دگرگونه^۸ گشت
 ده و گیر برخاست زآوردگاه
 که کمی و بیشی نشاید نهفت
 اگر رای سازیم با^{۱۰} همگان،
 ندانم، که چون سازم و چیست^{۱۲} روی
 مرا بر عدو کامگاری دهد
 به گرد آوریده‌ست گرد و سوار^{۱۳}
 زمین گشت از گرد ایشان چون نیل
 بکوشید با نامور مهتران
 به مردی بکوشیم و داریم پای
 فرامرز را خواندند آفرین
 نگردیم از لشکر هندوان
 به دل شادمان گشت از این سخن^{۱۶}

همایون به قلب اندرآن^۱ جای کرد
 ابر میسره گرد شیروی بود
 سوی میمنه شد^۲ کیانوش گرد
 پس^۴ پشتشان گرد جنگی تخوار^۵
 چو شد راست قلب و جناح سپاه
 به مغز^۶ سپهر اندرون زلزله
 بتوفید^۷ کوه و بجوشید دشت
 سپاه اندرآمد به پیش سپاه
 سپهد به لشکر نگه کرد و گفت
 شمار سپاه و^۹ تن دشمنان
 به مانند دریا، تک^{۱۱} ژرف اوی
 مگر بخت فرخنده یاری دهد
 ز هندوستان مرد پانصد هزار
 به^{۱۴} پیش اندرون هفتصد زنده‌پیل
 کنون مرد باشید ای سروران!
 همی نام بهتر که ماند به جای
 همه نامداران ایران زمین
 که تا سر درین کار ندهیم^{۱۵} و جان
 چو بشنید پور گو پیلتن

۱۳۵۵

۱۳۶۰

۱۳۶۵

۱. س: اندرون

۲. ر: سرفراز؛ متن = س

۳. س: بد

۴. س: پس و

۵. ر: تخار؛ متن = س

۶. ر: مغز و؛ متن = س

۷. ر: بتوفید؛ متن = س

۸. ر: دیکرکونه؛ متن = س

۹. س: <و>

۱۰. س: سازم ابا

۱۱. س: بتل

۱۲. ر: شست؛ متن = س:

۱۳. س: همه نامداران خنجرگذار

۱۴. س: ز

۱۵. ر: بدهیم؛ متن = س

۱۶. س: از آن انجمن؛ متن = ر؛ ر بالای «از»، «ز»

که ای بدنژادِ فرومایه سَنند
 ببین تا کنون چون کنم داوری
 ز خونت کنم سرخ روی زمین
 روانِ سپاهت یکایک به خاک
 بدو گفت کای^۲ سگزی تیره‌جان
 هم اکنون برانم ز خون تو جوی
 یکی حمله کردند شاه و سپاه
 براندازد^۶ از آب ماهی به اوج،
 سپه را سُوی کوه بفشاردند
 به زیرِ پی اندر سپردندشان
 شکست اندرآمد به ایران سوار
 سوارانِ گردنکشِ نامدار
 چو رخسارهٔ بختشان تیره^۸ گشت
 بکنندند ز آوردگه پای خویش^۹
 به آوردگه بر بیفشرد پای
 به^{۱۰} جنگش زیون بود کوه بلند
 نهاده مُرْصَع به دُرّ و گهر
 چنین گفت با نامور جادوان:
 مگر دشمنِ من به چنگ آورید
 گرفته بیارید بر سانِ مست

یکی بانگ زد بر شهنشاهِ هند
 تو بر راه^۱ شیران کمین آوری
 من و گرز و شمشیر در دشت^۲ کین
 برآرم به^۳ فرمانِ یزدان پاک
 برآشفت ازو سرور هندوان
 ترا حد کجا تا چنین گفتگوی
 ز جا اندرآمد چو کوه سیاه
 چو دریا که انگیزد از باد موج^۵
 به ایرانیان نیزه بگذارند
 ابر دامنِ کوه بردندشان
 ز پیلان و آن لشکر بی‌شمار
 بکشتند از ایران سپه ده هزار
 سرِ نامداران از آن خیره^۷ گشت
 بدادند یکبارگی جای خویش
 فرامرزِ فرخندهٔ پاک‌رای
 همی گشت از نامدارانِ هند
 یکی زنده‌پیلی برو تختِ زر
 نشسته برو خسروِ هندوان
 بکوشید و پیکار و جنگ آورید
 فرامرز را پیشِ من بسته دست

۱۳۷۰

۱۳۷۵

۱۳۸۰

۱۳۸۵

۶. س: سر اندازد
 ۷. س: تیره
 ۸. س: خیره
 ۹. ز: پیش؛ متن = س
 ۱۰. س: ز

(اِبْر) هم می‌توان خواند) نوشته است

۱. س: رای
 ۲. ز: دشت (حرف آخر بی‌نقطه)
 ۳. س: ز
 ۴. س: ای
 ۵. س: چو دریای جوشان که آید بموج

<p>گرفتند گرد یل پیلتن ببستند و کردندش اندر میان به نوک سنانش بیفشاردند خروشید و^۳ چون شیر اندردمید بر آورد^۴ غرنده و گفت نام بیفکند بسیار نام‌آوران بیفکند^۵ در^۶ خاک و خون ده هزار^۷ ز گردان ایران یکی را ندید نکوهش بکرد او^۸ بدان دستبرد یکی لشکر آور بر من دوان^۹ سوی پهلوان اندرآمد چو گرد نه هنگام تیغ‌ست^{۱۰} و گرز گران [زمین را ز پیکان کنید آگیر^{۱۱}] سوی پیل دارید یکباره دست] که از تیر سازید پیلان اسیر به پیکان فولاد^{۱۵} و تیر خدنگ کمان چین برو برنهادی ز زه</p>	<p>۱۳۹۰ چو بشنید لشکر ز رای این سخن چو دیوار گرد اندرش جادوان فراوان برو نیزه^۱ بگذارند فرامرز چون رزم آن^۲ گونه دید پرنده‌آور سرفشان از نیام ۱۳۹۵ بزد خویشان بر سپاه گران به یک حمله زان لشکر بی‌شمار از آن قلب‌گه تن فراتر کشید یکی بانگ زد بر همایون گرد بدو گفت کای نامور پهلوان ۱۴۰۰ همایون سپه را همه گرد کرد فرامرز چون دید گفت: ای سران! نسازید^{۱۱} کس رزم را جز به تیر [چو آرید سوفار و زه را به شست^{۱۳} ۱۴۰۲(۱) بدوزید خرطوم‌هاشان به تیر] ۱۴۰۲(۲) کمان برگرفتند مردان^{۱۴} جنگ چو شست^{۱۶} از بر زه فکندی گره</p>
---	--

۱۲. راز مصراع یکم این بیت و مصراع دوم بیت
۱۴۰۲(۲) یک بیت ساخته و مصراع دوم بیت
۱۴۰۲ و مصراع یکم بیت (۱۴۰۲(۲) را انداخته
است؛ متن = س
۱۳. س: شصت؛ متن: ← پانوشت بیت ۱۴۰۲
که ر نویسش شست را دارد
۱۴. س: کردان
۱۵. ر: فولاد؛ متن = س
۱۶. س: چه شصت؛ متن = ر

۱. س: تیر
۲. ر: ازان؛ متن = س
۳. س: < و >
۴. س: بر آورده
۵. ر: بیفکند (حرف سوم بی نقطه)
۶. س: بر
۷. س: یکهزار؛ متن = ر
۸. ر: بکرده؛ متن = س
۹. س: دمان
۱۰. س: تیغ است
۱۱. ر: نسازند؛ متن = س

ز پیکان شدی قبه پولاد پوش
 برفتی به سان تگرگ^۲ بهار
 ز سینه نهادی سر اندر جگر
 زمین را ز پیلان بپرداختند
 ز پیکان پولاد شد چاره جوی
 سپردند و کشتند^۳ و بر سر زدند
 فرامرز فرمود تا این^۴ گهی
 به خنجر بر ایشان^۵ شکست آورند
 برآمد هیاهوی بر سان مست
 خروش سواران پرخاشختر،
 فلک دامن از بیم درهم کشید
 دلش پر ز کین و پر از جنگ سر
 ز هندو سواران فراوان^۹ بگشت
 ابا لشکر خویشتن یکسره
 ببارید زوپین و خنجر ز میغ
 یله^{۱۲} کرد هندو سلاح و بنه
 کیانوش را با چنان^{۱۳} دستبرد
 سنان بر دل هندوان کرد راست
 نماندند یک تن دلیر^{۱۵} و سترگ

۱۴۰۵ چو تنگ آمدی گوشه^۱ نزدیک گوش
 به یکبار تیر از کمان سی هزار
 ز خرطوم پیلان بکردی گذر
 سه نوبت بدین گونه انداختند
 از آوردگه پیل برتافت روی
 ۱۴۱۰ سراسر سپه را به هم برزدند
 چو آوردگه شد ز پیلان تهی
 سوی گرز و شمشیر دست آورند
 گرفتند گویال و^۶ خنجر به دست
 چکاچاک شمشیر و گرز و تبر
 ۱۴۱۵ زمین و زمان را به هم بردرید
 سپهبد کمندی به^۸ فتراک در
 به تیغ و سنان و به گرز و به مشت
 کیانوش شیراوژن از میسره
 برآمد^{۱۰} چو^{۱۱} ابری پر از گرز و تیغ
 شکسته شد از میسره میمنه
 ۱۴۲۰ چو از میمنه دید شیروی گرد
 برون^{۱۴} تاخت با لشکر از دست راست
 به اندک زمان زآن سپاه بزرگ

۸. س: ز
 ۹. س: فراوان دلیران
 ۱۰. ن: پیامد
 ۱۱. س: چه
 ۱۲. ر: تله؛ متن = ن، س
 ۱۳. ن: چنین
 ۱۴. ر: برو؛ متن = ن، س
 ۱۵. ن: ز پیر

۱. س: کوش
 ۲. س: تگرگ از
 ۳. س: به کشتند و بستند
 ۴. س: آن
 ۵. ن: بدیشان؛ متن نسخه ن پس از ۹۷ بیت
 افتادگی؛ از این بیت دوباره ادامه می یابد
 ۶. س: < و >
 ۷. ن، س: ز هم؛ متن = ر

۱۴۲۵ چه کشته چه افکنده در راه پست
 فرامرز شیرافکن^۱ پهلوان
 همه سرنگون گشته مانند مست
 همی تاخت هر سو چو بیر دمان^۲
 ز تیش روان گشته خون‌ها به^۳ جوی^۴

گرفتن فرامرز رای هندی را به خم گمند و صفت جنگ فرامرز^۶

۱۳۳۰ درفش شه هندوان را بدید
 برون تاخت مانند کوهی ز جای
 رسید اندر آن ژنده‌پیل ژیان
 چو نزدیک شد، گرزّه گاوسار
 گمند از بر زین روان برگشاد
 بینداخت آن تاب‌داده گمند
 ز بالا زدش بر زمین همچو گوی^{۱۲}
 فرود آمد از بارگی نره‌شیر
 بستمش دو بازو به خم گمند
 کسی را که گر^{۱۵} سال‌ها پرورد
 چو ایمن کند مرد^{۱۷} را یک زمان
 ز تخت اندرآرد نشاند به خاک

۱۳۳۵ کز آن سو بر^۸ قلب‌گه شد پدید
 به سوی سپهد شه^۹ هند رای
 که بود از برش خسرو هندوان
 فرو برد در زین یل^{۱۰} نامدار
 چو^{۱۱} آمد به نزدیک جادونژاد،
 سر شاه هند اندرآمد به بند
 پر از خاک فرق و^{۱۳} پر از گرد روی
 بفرید چون ازدهای دلیر
 چنین‌ست آیین^{۱۴} چرخ بلند
 درو جز به خوبی همی^{۱۶} ننگرد
 از آن‌پس به جانش نبخشید امان
 ازین کار نی^{۱۸} ترس دارد نه باک

-
۱. ن: شیر اوژن
 ۲. ر در متن «بیان» نوشته ولی در حاشیه به «دمان» تصحیح کرده است؛ ن: کشتی روان؛ س: شیر ژیان
 ۳. س: سران او فتاده چه کو
 ۴. ر: خون را به؛ س: خون آب؛ متن = ن
 ۵. س: جو
 ۶. ن، س: گرفتن فرامرز رای هند (س: هندی) را بگمند؛ متن = ر
 ۷. ر: که؛ متن = ن، س
 ۸. ن: ابر
۹. ر: سوی؛ متن = ن، س
 ۱۰. ن: کو
 ۱۱. س: چه
 ۱۲. ن: جنکجوی
 ۱۳. ن: سر بد؛ س: کردد
 ۱۴. ن: آیین؛ متن = ر، س
 ۱۵. ن، س: اگر
 ۱۶. ن: دمی؛ س: بجز نیک و پاکی در او؛ متن = ر
 ۱۷. ر: مرگ؛ متن = ن، س
 ۱۸. ن، س: نه

به شبگیر با تاج و با کام و تخت^۴،
 به خواری سر و یال در زیر بند
 که نهد کسی را به جان^۷ امان
 اگرچه دهد بی‌کرانت نوید^۹
 اگرچه کمان کس نجست از دغا^{۱۰}

سپردش به گردان و خود برنشست
 بر آن نیم‌جان هندوان^{۱۳} کرد راست
 چه کشته چه خسته^{۱۵} برافکنده‌شان
 اجل را ز جان‌ها دگر^{۱۶} قوت گشت
 همان سندی و ملک^{۱۸} جادوستان،
 چه کشته چه افکنده در زیر پای
 ز بیم فرامرز پیچان^{۲۰} شدند

چنان پادشاهی^۱ سرفراز^۲ بخت^۳
 کند نیم‌روزش اسیر کمند
 فلک را ندانم چه دارد^۶ گمان
 به مهرش مدار ای برادر امید^۸
 که فرجام از وی نبینی وفا

فرامرز چون دست خسرو بیست
 از آن پس ز ریزک^{۱۱} یکی تیر خواست^{۱۲}
 چو^{۱۴} باد از بن و بیخ برکنده‌شان
 ز نیزه زمین کان یاقوت گشت
 از آن^{۱۷} نامداران هندوستان
 نماندند یک نامور را به جای
 یکی بهره زیشان^{۱۹} گریزان شدند

۱۴۴۰

۱۴۴۵

۱۴۵۰

۱. ن: پادشاه

۲. ر: سرفراز؛ متن = ن، س

۳. ن: تخت

۴. ن: بخت

۵. ر، س: چند؛ متن = ن

۶. س: داری

۷. ن، س: که ندهی کسی را بجان خود؛ متن = ر

۸. ر: نوید؛ متن = ن، س

۹. ر: امید؛ متن = ن، س

۱۰. ر: جفا؛ س: اگرچه بظاهر بود با صفا؛ متن =

ن (هم «دغا» می توان خواند و هم «وفا»)

۱۱. ن: ترکش؛ س: ← یادداشت بعدی؛ متن =

ر(ی) نقطه ندارد)

۱۲. ر: خاست؛ س: یکی حمله آورد بر چپ و

راست؛ متن = ن

۱۳. ر، س: همچنین هندیان؛ متن = ن

۱۴. س: چه

۱۵. ن: چه خسته چه کشته

۱۶. ر، س: از آن جانها؛ متن = ن

۱۷. س: ابا

۱۸. ر، س: بلکه؛ متن = ن

۱۹. ر: ازیشان؛ ن: زیشان؛ متن = س

۲۰. س: بیجان

کیفیت رسیدن رستم با فرامرز و کنار گرفتن پسر خود را و آوردن فرامرز

رای را پیش رستم و پند دادن رستم رای را^۱

<p>و زان^۲ سو به تقدیر یزدان پاک یکی غُلُفُل آمد ز ایرانیان همانگه یکی گرد تیره بخاست^۵ درفشِ تهمتَن بیامد ز راه هم اندر زمان پیلتن دررسید فرود آمد از اسپ و روی زمین چو رستم فرامرز یل زنده دید^۷ ببوسید چهرِ فرامرز شیر سپاس از جهانبان^{۱۰} روز شمار دلم شاد گشت از تو ای نامور^{۱۱} فرامرز پای پدر بوسه داد شه هندوان را هم اندر زمان چو آمد به نزدیک رستم فراز^{۱۴} بدو گفت رستم که ای نامدار! که هر کس که جو یای نامست و ننگ دریغ آیدم برز و بالای تو</p>	<p>نماینده آدم از باد و^۳ خاک، فرامرز بشنید و^۴ نام آوران که گفتی زمین گشت با کوه راست ابا نامداران زابل سپاه فرامرز چون روی رستم بدید، ببوسید و بر باب کرد آفرین تو گویی^۸ فلک نزد خود بنده دید بدو گفت کای تخم^۹ سام دلیرا که دیدم ترا زنده در کارزار که هم پهلوانی و هم باگهر دل از دیدنش کرد^{۱۲} خندان و شاد برهنه سر و پا به^{۱۳} بند گران، زمین را ببوسید و کردش^{۱۵} نماز تو نشنیده‌ای گفته شهریار، نخستین به خون شست باید^{۱۶} دو چنگ تبه کردنِ کشور^{۱۷} و جای تو</p>	<p>۱۴۵۵ ۱۴۶۰ ۱۴۶۵</p>
---	---	-------------------------------

۱. ن: رسیدن رستم بلشکرگاه فرامرز؛ متن = ر؛
س سرنویس ندارد
۲. ن: وزین
۳. ن: تیره؛ س: آب و
۴. س: < و >
۵. ن، س: بخواست
۶. س: همان در
۷. ن: یل را بدید
۸. ن: گفتی
۹. س: پور؛ ن این بیت و بیت بعدی را ندارد

۱۰. ر: جهانبان به؛ متن = س
۱۱. ر: نام‌آور
۱۲. س: کشت
۱۳. ن: پای و
۱۴. ن: فرار
۱۵. ن: بردش
۱۶. ر: دارد؛ متن = ن، س
۱۷. ن: لشکر

مرا یار بودی به گاهِ توان^۱
 بدان تا بدانی تو ارج^۲ کلاه
 نگه کرد صحرا کران تا کران
 پراکنده^۳ هر جای زر و گهر
 چه گرز و چه جوشن چه تیغ^۵ و تبر^۶
 چه گوپال و زوپین و^۷ برگستوان
 یکایک به نزدیک من بشمرید^۸
 که گشتی ز دیدنش دیده ستوه
 نخستین برون کرد پیشِ مهان
 ز زر گرانمایه بندی^{۱۲} بلند
 سرافراز شاه و^{۱۴} سپهدارِ سند
 و زانجا سُوی شاه^{۱۵} لشکر براند

که بابِ تو آن مردِ روشن‌روان
 ولیکن به بندت برم نزدِ شاه
 از آن پس سپهدارِ روشن‌روان
 همه دشتِ هندوستان سربه‌سر
 همان تاج و تخت^۴ و کلاه و کمر
 چه اسپ و چه اشتر چه پیل ژیان
 بفرمود رستم که گرد آورید
 فراز آوریدند چون کوه کوه
 تهمتن ازو^۹ بخش^{۱۰} شاه جهان
 بفرمود از آن پس^{۱۱} که سازید بند
 نهادند بر پای^{۱۳} سالار هند
 ابر پشتِ پیل ژیان نشاند

۱۲۷۰

۱۲۷۵

بازگشتن رستم و فرامرز از هند به ایران زمین و ملاقات شدن با شاه کیخسرو

و کیفیت گفتن رستم از رزم فرامرز و حقیقت بزم شاه^{۱۶}

سپهد چو از کوه^{۱۷} لشکر کشید شب تیره شعرِ سیه بردرید^{۱۸}،

صورت افقی پوشانده شده و از این رو بخشی از
 واژه‌ها محو شده است
 ۱۲. ر: بند؛ متن = ن، س
 ۱۳. ن: ابر پای؛ س: بالای؛ متن = ر
 ۱۴. ر: < و >؛ ن: شاد و؛ متن = س
 ۱۵. ن: ز هندوستان نیز؛ س: بایران همانگاه؛ متن
 = ر
 ۱۶. ن: بند کردن فرامرز شاه هند را و برگشتن
 (سرنویس بین مصراع‌های دو بیت ۱۴۸۰ و
 ۱۴۸۱)؛ س: بازگشتن فرامرز از هند بایران زمین
 (سرنویس پس از بیت ۱۴۸۰)؛ متن = ر
 ۱۷. ر: فرامرز ازینگونه؛ متن = ن، س
 ۱۸. ر: تیغ سپهد درید؛ س: ابر سیه بردرید؛ متن
 = ن

۱. ن: نگه کرد صحرا کران تا کران (= ب
 ۲/۱۴۶۹)
 ۲. ن: اجر
 ۳. س: فراکنده
 ۴. ن: تخت و تاج
 ۵. ن: چه شمشیر و درع
 ۶. ن: سپر؛ س: چه سر؛ متن = ر
 ۷. س: ز گوپال زوپین
 ۸. ر، س: بسپرید؛ متن = ن (حرف پنجم بی نقطه)
 ۹. ن، س: از آن
 ۱۰. س: بهر
 ۱۱. در ن روی بخش‌هایی از مصراع‌های یکم
 بیت‌های ۱۴۷۶، ۱۴۷۸ و ۱۴۸۰ گویا با دو
 نوارچسب، یکی به صورت عمودی و دیگری به

سرش برتر آمد ز زرین چراغ^۱،
 ابا پور فرخ، یل^۲ نامجوی
 دلش^۳ گشته^۴ خرم ز کردار پور
 ز نخچیر و از مرغ و پرواز تگ
 به پیکان خلیدی^۵ دل گور نر
 چو بادش گرفتی^۶ به تگ گرم گرم
 به تیزی ز آهو سَبَق^۷ برده سگ
 تهمتن همی راند لشکر به راه
 ازیشان^۸ خبر شد به شاه گزین
 همه نامداران ایرانش را
 همان کوس^۹ زرین و زرینه کفش
 غو پهلوانان بدرید گوش
 یکایک ببردند او را نماز
 سزاوار هرکس بدان سان که بود^{۱۰}
 به دیدار نام آور دادخواه^{۱۱}
 جهاندار برخاست^{۱۲} و^{۱۳} آمد به راه^{۱۴}
 به دیدار پور و پدر گشت شاد

چو زرین درفشی درآمد به راغ^۱
 بر شاه ایرانزمین کرد روی
 به شادی همی رفت آن راه دور
 همه راه با باز و با یوز و سگ
 گهی پهلوانزاده پرهنر
 گهی یوز بود از^۲ کمین گاه^۳ غرم^۴
 گهی با سگ اندر بُد آهو به تگ
 بدین شادمانی فزون از دو ماه
 چو^۵ آمد به نزدیک ایرانزمین
 پذیره فرستاد گردانش را
 ببردند پیل^۶ و سپاه و درفش
 جهان پر غریو و هوا پر خروش
 رسیدند بر پهلوی^۷ سرفراز
 تهمتن بزرگان ستایش نمود
 از آن پس برانندند^۸ تا پیشگاه
 چو آمد تهمتن بر تخت شاه
 گرفتش بر و^۹ روی او بوسه داد

۱۴۸۰

۱۴۸۵

۱۴۹۰

۱۴۹۵

۱۳. ن: س: از ایشان
 ۱۴. ر: کوس؛ متن = ن، س
 ۱۵. ن: کوی
 ۱۶. ر: پهلوی (ی) نشانه کسره اضافه است؛
 متن = ن، س
 ۱۷. ن: دید
 ۱۸. ن: بدادند
 ۱۹. س: پادشاه
 ۲۰. ن: خواست
 ۲۱. ر، س: > و < متن = ن
 ۲۲. س: بر رسم و راه
 ۲۳. س: پیر

۱. ن: برآورد راغ؛ س: برآورد زاغ؛ متن = ر
 ۲. ن، س: ز افراز باغ؛ متن = ر
 ۳. ن: پی؛ س: کوی؛ متن = ر
 ۴. ر: بسی؛ متن = ن، س
 ۵. س: بود
 ۶. س: فکنندی
 ۷. ن: اندر؛ س: بود و
 ۸. س: که از کوه
 ۹. ن: غرو
 ۱۰. ر این واژه را در حاشیه افزوده است
 ۱۱. ر، ن: سبک؛ متن = س
 ۱۲. س: چه

جوان جهانگیر و گُردِ دلیر
 یکایک پرسیدشان شهریار^۱
 سرفراز^۲ و از^۳ بد بی آهو بدند^۴،
 نهادند و کردندشان^۵ آفرین
 خورش هرچه بهتر^۶ از آن خواستند
 یکی بزمگه^{۱۱} ساخت شاه جهان
 همی کرد^{۱۳} ناهمید جان را درود
 ز بوی گل و لاله خوب رنگ،
 سمبر پری چهره گان^{۱۶} می گسار^{۱۷}
 بپرسید از رستم پرهنر
 هنرها^{۱۹} فرامرز روشن روان
 به شه کرد رزم فرامرز یاد
 ز کار تجانوا^{۲۱} که بسپرد^{۲۲} بود
 ز مکر و فریب شه جادوان
 برآن نامور پهلوان جوان
 گشاده به آسایش و کام لب

ببوسید روی فرامرز شیر
 ز رنج ره دور و از کارزار
 همان نامداران که با او بدند
 بر تخت شه^۵ جمله سر بر زمین
 بفرمود تا خوان بیاراستند
 چو^۸ خوردند خوان^۹، سروران مهان^{۱۰}
 ز آواز نای و ز بانگ^{۱۲} سرود
 ز الحان^{۱۴} بربط، ز آواز^{۱۵} چنگ
 هوا پر نوا و زمین پر نگار
 شهنشاه کیخسرو نامور
 ز کردار اسپهبد نوجوان^{۱۸}
 تهمتن به پاسخ زبان برگشاد
 از آن رزم‌هایی^{۲۰} که او کرده بود
 ز کار کمین کردن هندوان
 بسی آفرین کرد شاه جهان
 همی^{۲۳} باده خوردند تا نیم‌شب

۱۵۰۰

۱۵۰۵

۱۵۱۰

۱. در ن و س دو مصراع این بیت و نیز این بیت با بیت بعدی پس و پیش شده است
۲. ر، س: سرفراز؛ متن = ن
۳. ن: و وز
۴. س: ابر شهریار آفرین خوان شدند
۵. ن: شد
۶. ن: کویا بر و؛ س: کردند برو؛ متن = ر
۷. ر: بهر
۸. س: حو
۹. س: نان
۱۰. ن: جهان (قافیه ندارد)
۱۱. ن: برمکه
۱۲. ن: رود و

۱۳. س: داد

۱۴. در ن بخشی از این واژه محو شده است

۱۵. ن: آوای

۱۶. س: پری چهرگان

۱۷. در ن نیمه پایینی این بیت و بیت‌های ۱۵۰۶-

۱۵۰۷ محو شده است

۱۸. ر: حوان

۱۹. س: هنر بر

۲۰. ر: رزمهای؛ متن = ن، س

۲۱. ر: تجانون؛ متن = ن، س

۲۲. ن: بشنیده

۲۳. ر نخست «همچه» نوشته و سپس بر روی آن

خط زده و «همی» نوشته است؛ س: همان؛ متن = ر

چو شد سر گران هر کسی از شراب برفتند مستان سُوی جای خواب

عرض کردن فرامرز پیش کیخسرو برای بخشانیدن رای هندی

و بخشیدن او را به فرامرز^۱

<p>سپیده چو برزد ز بالا^۲ درفش زمین تازه شد، کوه چون سَندروس فرامرز با رستمِ پهلوان^۵ فرامرز در باره شاه هند^۶ که با من ز خوبی^۹ بسی^{۱۰} کرد رای بدآن‌گه که من رفته بودم^{۱۲} برش بسی نیکویی‌ها ازو^{۱۴} دیده‌ام کنون^{۱۶} چشم دارم ز شاه جهان بدآن کو مرا دوستداری^{۱۹} نمود چو^{۲۲} بشنید شاهنشیه دادگر</p>	<p>چو کافور شد روی چرخ بنفش^۳، ز درگاه برخاست آوای^۴ کوس، برفتند نزدیک^۶ شاه جهان سخن گفت با شهریار بلند^۸ مرا^{۱۱} در دل خویشتن کرد جای که بینم سر و افسر و کشورش^{۱۳}، بزرگی^{۱۵} او را پسندیده‌ام که بخشد بدو^{۱۷} ملک هندوستان^{۱۸} نباید بدو رنج و^{۲۰} خواری^{۲۱} نمود ورا گفت: بخشیدمت^{۲۳} سربه‌سر</p>	<p>۱۵۱۵</p> <p>۱۵۲۰</p>
--	--	-------------------------

۱. ن: تعریف کردن فرامرز از رای هند در پیش
کیخسرو؛ س: بخشیدن کیخسرو رای هندیرا
بفرامرز؛ متن = ر
۲. س: چو از باختر زد
۳. ر این بیت را به صورت زیر آورده است:
سپیده همانگه شده دل‌فروز
چو کافور شد روی گیتی ز روز

متن = ن، س

۴. ر: آواء؛ س: آواز؛ متن = ن (نیز ← ر)

۵. ر: رستم جهان پهلوان؛ متن = ن، س

۶. ر: برفت او بنزدیک؛ متن = ن، س

۷. ر نخست «هند» نوشته و سپس به «شد» تغییر
داده است؛ س: شد؛ متن = ن

۸. ر: گفت و با شاه همراه شد (در متن «همراز»
نوشته ولی در حاشیه به «همراه» تصحیح کرده
است)؛ س: گفتن شاه همراه شد؛ متن = ن

۹. س: نکویی

۱۰. ر: همی؛ متن = ن، س

۱۱. س: هنر

۱۲. ر: پیش رفتم؛ س: اوفتادم؛ متن = ن

۱۳. ر: کجا بد سر افسر و لشکرش؛ س: یکی

نامداری بید لشکرش؛ متن = ن

۱۴. س: از او

۱۵. ن: به نیکویی؛ س: بدانش مر؛ متن = ر

۱۶. ن: همی

۱۷. س: برو

۱۸. ن: و جای مهان

۱۹. ن: دوستاری

۲۰. ن: هیچ

۲۱. س: خاری

۲۲. س: چه

۲۳. ن، س: بخشیدمش؛ متن = ر

به سوی بر و بومِ جادوستان
 از ایدر^۱ فراوان ببر سرکشان
 به شاهی ترا دادم ای پاک‌دین!
 نه از کارداران برنجند^۲ بس^۳
 ز تو نام باید که ماند به پای^۴
 بدو گفت: ای^۵ شاه با پیل و کوس!
 چنان‌چون بفرمایی، آرم به جای
 بدو خلعتی داد زیبای^۶ گاه
 ز کردارِ شه رای تشویر خورد^۷
 به فرمان و رایش سر افکنده‌ام
 گرم دیده خواهند ای نامور^۸!
 ره هند را تنگ بسته کمر
 سپهبد فرامرز نیکی پسند،
 ابا نامداران یکی انجمن
 یکی شب بیوندند تا بامداد^{۱۱}

ببر همچنانش به هندوستان
 به خویش بر تختِ شاهی نشان
 که آن بوم و بر تا به دریای چین
 به‌خوبی بساز و میازار کس
 کشاورز را نیکی آور به جای
 فرامرز روی زمین داد بوس
 یکی بنده‌ام پیشِ تخت به پای
 شه هندوان را طلب کرد شاه
 نوازید بسیار و اندرز کرد
 بدو گفت من شاه را بنده‌ام
 نپیچم من از چاکرانِ تو سر
 زمین را ببوسید و آمد به در
 و زآن^۹ پس که آمد برون شاه هند
 ورا بُرد^{۱۰} در خیمهٔ خویشان
 به می خوردن اندرنشستند شاد

۱۵۲۵

۱۵۳۰

۱۵۳۵

روان شدن فرامرز با رای هندوستان و شنیدن کیفیت مهارگ هندی

و سخن گفتن رای و فرامرز با یکدیگر^{۱۲}

خروشِ جَرسِ خاست^{۱۵} با بانگِ^{۱۶} نای

چو^{۱۳} خورشید بر چرخ بگذاشت^{۱۴} پای

۹. ن، س: ازان
۱۰. ن، س: بر؛ متن = ر
۱۱. ن: بیوشید با نام و داد
۱۲. ن: بازگشتن فرامرز با رای هند بهندوستان؛ متن = ر؛ س: سرنویس ندارد
۱۳. س: چه
۱۴. ن، س: بگذارد
۱۵. س: خواست
۱۶. ن: و آواز

۱. ن: ازین در
۲. ن، س: برنجید؛ متن = ر
۳. ر: پس
۴. ن، س: بجای
۵. ن: کای
۶. س: زیباء
۷. ن: نشویر کرد؛ س: سپهدار هندی و آن مرز کرد؛ متن = ر
۸. ن: تاجور

- ۱۵۴۰ روان شد فرامرز با رای هند
 چو^۴ تنگ اندرآمد سُوی هندوان
 که بر هندوان دیگری خسرو^۶ است
 سرفراز^۸ مردی مهارک به نام
 ازآنکه که آن پهلوان سترگ
 بزرگان^{۱۰} هندوستان هم‌زیان^{۱۱}
 نشانند بر تخت و بر تاج زر
 همه عهد کردند مردان هند
 که گر تیغ^{۱۵} بارد به ما از^{۱۶} سپهر
 همانا که کیخسرو از راه کین
 وگر^{۲۰} زنده باشد درین^{۲۱} بارگاه
 ۱۵۴۵ چو این گفته بشنید شیر^{۲۳} ژیان
 بر رای هند این سخن بازگفت
 که آن بدرگِ بدتنِ بدنژاد
 ۱۵۵۰

۱. ن: مرز
 ۲. س: خود
 ۳. ن: شهر
 ۴. س: چه
 ۵. س: آمد از
 ۶. ر: خسرو دیگر (قافیه درست نیست)؛ متن =
 ن، س
 ۷. س: نامداری کو است
 ۸. ر: سرفراز؛ متن = ن، س
 ۹. ن: ازین در
 ۱۰. ن، س: دلیران؛ متن = ر
 ۱۱. ر، س: همچنان؛ متن = ن
 ۱۲. ن: شاه دلیر
 ۱۳. ن این بیت و بیت بعدی را ندارد
 ۱۴. س: کردان و شیران
 ۱۵. ن: کرز
 ۱۶. ن: بر
 ۱۷. ر هم بالای حرف یکم یک نقطه دارد و هم
 زیر آن (نسازیم یا بسازیم؟)
 ۱۸. ن: همی
 ۱۹. س: ادرمین
 ۲۰. ر: اگر؛ متن = ن، س
 ۲۱. س: در این
 ۲۲. س: نه تخت و نه کاه
 ۲۳. س: مردی
 ۲۴. ن: ازان؛ س: بیامد دمان؛ متن = ر
 ۲۵. س: چه
 ۲۶. س: از او
 ۲۷. قافیه بیت درست نیست
 ۲۸. ن: که او تخت میکرد

پرس‌تنده^۱ خاک و آب مرا
بدآن کشور و مرز او میر^۲ بود
سر او ز هرکس برافراشتم
پدیدار کرده‌ست^۵ اهریمنی
چو بدگوهری کرد^۷، گمراه^۸ شد

که از بدگهر چشم^{۱۰} نیکی مدار
مه و^{۱۲} سال‌ها رنج و سختی برد،
به کام^{۱۴} اندرش شیر و ماء^{۱۵} معین،
همان گوهر^{۱۷} خویش پیدا کند

تو زآن بدکنش دل^{۱۹} مگردان ز راه
ز تختش نگون اندرآرم به سر
به نامه شود کونه^{۲۳} این گفتگوی^{۲۴}
بباید^{۲۵} سپارد ترا جایگاه^{۲۶}

یکی بنده‌ای بود باب مرا
ز فرمان^۲ من شاه کشمیر بود
من از جان گرامی‌ترش داشتم
کنون از پلیدی و از^۴ بدتنی
کنون جای من جست و بر گاه^۶ شد

نکو^۹ گفت دانای آموزگار
به نوش ار کسی زهر کین^{۱۱} پرورد
سرشتش دهد^{۱۳} از می و انگبین
سرانجام راز^{۱۶} آشکارا کند

فرامرز گفت: ای گرانمایه^{۱۸} شاه
به زور خداوند پیروزگر^{۲۰}
یکی نامه باید نبشتن^{۲۱} بدوی^{۲۲}
اگر رام گردد بدین بارگاه

۱۵۵۵

۱۵۶۰

۱۵۶۵

۱۴. ن: بکار
۱۵. ن: ماء و؛ س: مایه؛ متن = ر
۱۶. ن: <راز>
۱۷. ر، س: گونه؛ متن = ن
۱۸. س: جهان‌دیده
۱۹. ن: رو
۲۰. س: بتوفیق دادار فیروزگر
۲۱. ن، س: نوشتن؛ متن = ر
۲۲. ر: به او؛ س: بدو؛ متن = ن
۲۳. س: کونه
۲۴. ر، س: گفتگو؛ متن = ن
۲۵. ر، ن، س: بیاید؛ متن تصحیح قیاسی است
۲۶. ر، س: بر؛ متن = ن

۱. ن: پرس‌تنده بد
۲. ن: فرمان
۳. ن: جیر
۴. س: کنون او ز بدخوئی و
۵. س: کرده‌است
۶. ن: کمراه؛ س: ره ایزدی هشت و از راه
۷. ن: کرد و؛ س: کرده؛ متن = ر
۸. ر: همراه (تصحیف «گمراه»؟)؛ ن: بدخواه؛
متن = س
۹. ر: نیکو(وزن درست نیست)؛ متن = ن، س
۱۰. ر: گوهر چشم؛ ن: که از بند بدچشم؛ متن = س
۱۱. س: زهر را
۱۲. ن: درو
۱۳. ن: سرشتش کند

وگرنه به گرز و به شمشیر تیز
بدو رای گفتا که فرمان تراست
بفرمود شیر زیان تا دبیر
نویسد یکی نامه پاکیزه وار^۴ ۱۵۷۰

برانگیزم از جان او رستخیز
دلم بسته^۱ رای و پیمان^۲ تراست
بیاورد با خامه^۳ مشک و عبیر
به نزدیک آن مرد ناهوشیار

نامه فرامرز بر مهارک هندی و پاسخ مهارک و کیفیت او^۵

چو^۶ مشکین زبان مرغ شیرین سخن
ز دریای فکرت برانگیخت^۸ موج
سر نامه نام خداوند داد
خداوند دارای هر دو سرای
ازو^{۱۳} باد بر شاه ایران درود ۱۵۷۵
جهاندار و بخشنده^{۱۶} پاک دین
مر این نامه از^{۱۷} گرد روشن روان
به نزد مهارک بد بدنژاد
ز بی دانشی جسته ای^{۲۰} برتری^{۲۱}
ز بدگوهری بر^{۲۳} تو این بس^{۲۴} نشان ۱۵۸۰

به قرطاس بر در^۷ فشانند از دهن،
به کلک^۹ اندر آورد در^{۱۰} فوج فوج
نگارنده آدم از خاک و باد
به پیروزی و^{۱۱} مهتری^{۱۲} رهنمای
که ایران و توران ورا^{۱۴} باد زود^{۱۵}
برو تا جهانست باد آفرین
فرامرز پور جهان پهلوان^{۱۸}
کجا نام باب او نیارد به یاد^{۱۹}
تو بدگوهری، از سگان^{۲۲} کمتری
که بی نام بر تخت گردنکشان،

۱۴. ن، س: ازو؛ متن = ر (این واژه در حاشیه

افزوده شده است)

۱۵. ن: رود

۱۶. ن، س: < و >؛ متن = ر

۱۷. س: را

۱۸. ن، س: پور کو پهلوان؛ متن = ر

۱۹. ن: نام او اندر آرد بیاد

۲۰. س: بسته

۲۱. ر در متن «بدتری» نوشته ولی در حاشیه به

«برتری» تصحیح کرده است

۲۲. ن: تو بدگوهر از هر سکی

۲۳. س: از

۲۴. ن: بس این

۱. ن: بسته و

۲. ن، س: فرمان (قافیه ندارد)

۳. ن: با جامه

۴. ن: نوشتند یک نامه با کبر و دار

۵. ن: نامه نوشتن فرامرز نزد پادشاه؛ س: نامه

فرامرز با مهارک هندی؛ متن = ر

۶. س: چه

۷. ن: اندر

۸. ن: بر انداخت

۹. ن: بکل؛ س: ز کلک

۱۰. ن: کل

۱۱. س: < و >

۱۲. ن: مهتر

۱۳. س: از او

به گیتی ندانی همی سرد و گرم^۲
 بگیرد، نشیند برو^۳، این سزد؟!
 شوی^۴ همچنان بر ره کهری
 سرت را همی دور بینی^۵ ز تن
 ز تیغم بسوزد به^۶ دریا نهنگ
 روان کرد نزدیک آن بدنژاد
 ابا باده و رود و^۷ نخچیرگاه،
 گه آسایش خواب و گه^۸ بزم ساخت
 ورا از بر تخت و^۹ با تاج دید
 رده برکشیده ز هندی^{۱۰} اسران
 دبیرش برو خواند در^{۱۱} انجمن
 از آن نامه نامبردار نیو
 کجا سست شد پا، زبان^{۱۲} گشت کند
 کزین گونه در نامه بیشی کند^{۱۳}؟!
 به پیروزی^{۱۴} بخت و فر^{۱۵} و هنر
 کنم روز روشن به چشمش^{۱۶} سیاه
 همی آتش خشم و کین^{۱۷} برفشانند

نشستی^۱ و از خود نیایدت شرم
 کسی تاج و تخت از خداوند خود
 ترا کردم آگه ازین^۲ برتری
 وگر سر بتابی ز اندرز من
 تو دانی که چون من کنم رای جنگ
 فرستاده‌ای جست مانند باد
 خود و^۳ رای و گردان ایران سپاه
 گهی گوی^۴ زد گه به نخچیر تاخت^۵
 فرستاده نزد مهارک رسید
 به گرد اندرش نامور مهتران
 بدو داد آن نامه دلشکن
 مهارک برآشفتم مانند دیو
 یکی بانگ زد بر فرستاده تند
 که بر من فرامرز پیشی کند
 مرا همچنان رای داند مگر
 اگر من کنم رای آوردگاه
 فرستاده را خوار کرد و برانند

۱۵۸۵

۱۵۹۰

۱۵۹۵

۱۲. س: از خوابکه
 ۱۳. ن، س: < و >
 ۱۴. ن: کشیدند هندو
 ۱۵. ر، س: آن؛ متن = ن
 ۱۶. س: ز بن
 ۱۷. س این بیت را ندارد
 ۱۸. ن: نیروی؛ س: فیروزی؛ متن = ر
 ۱۹. ن: و بفر
 ۲۰. ر: بچشم؛ ن: برو بر؛ متن = س
 ۲۱. س: خشم زو

۱. س: نشینی
 ۲. ن: کرم و سرد (قافیه ندارد)
 ۳. ن: بران
 ۴. ن: که من؛ س: کزین؛ متن = ر
 ۵. ن: بوی
 ۶. ن: خواهی
 ۷. س: ز
 ۸. ن: < و >
 ۹. ن: < و >
 ۱۰. ر، س: کور؛ متن = ن
 ۱۱. ر: باخت؛ متن = ن، س

که شد روز روشن شب^۱ لاجورد
 یلان سرفراز^۳ خنجرگذار
 ز چین و ز ماچین و از مرز^۴ سند،
 برو گرد شد چار^۵ صد ره هزار
 فزون از دو پانصد^۷ بدی خیمه بر^۸
 پر از خشم و کینه ز گندآوران^{۱۰}
 زمان کرده^{۱۱} تار^{۱۲} و زمین کرده^{۱۳} تنگ
 چو آمد به نزد فرامرز باز،
 نکردش برو^{۱۵} هیچ گونه نهفت
 برآشفست مانند^{۱۷} پیل دمان^{۱۸}
 به مهر و نگین و به دین^{۱۹} و به داد^{۲۰}
 به بزم و به رزم^{۲۲} و به بیم و امید
 ستانم همه مرز هندوستان
 چو بر بابزن مرغ بریان کنم^{۲۶}
 به تندی بشد سوی آوردگاه

هم اندر زمان لشکری گرد کرد
 سپاهی همه نیزه^۲ و گرزدار
 ز قنوج و کشمیر و از مرز هند
 ز مردان گرد اذر کارزار
 همان پیل^۶ با طوق و با تخت زر
 روان کرد ازین سان سپاهی^۹ گران
 غو کوس و گرد دلیران جنگ
 و زین^{۱۴} سو فرستاده سرفراز
 یکایک ز گفت مهارک بگفت
 چو^{۱۶} بشنید ازو نامور پهلوان
 پر از خشم و کین کرد سوگند یاد
 به دارای کیهان و^{۲۱} هرمزد و شید
 که من زان سگ بدرگ تیره جان
 به رزمش در آورد^{۲۳} پیچان^{۲۴} کنم^{۲۵}
 بفرمود تا برنشیند سپاه

۱۶۰۰

۱۶۰۵

۱۶۱۰

۱۵. ر: بدو؛ متن = ن، س
 ۱۶. س: چه
 ۱۷. ن: بر رسم
 ۱۸. س: ژیان
 ۱۹. س: بکین
 ۲۰. ن: دین قباد
 ۲۱. س: کیوان
 ۲۲. ن: برزم و به بزم
 ۲۳. ن: در آورده؛ س: ز آورد؛ متن = ر
 ۲۴. ر در متن «پیمان» نوشته ولی در حاشیه به
 «پیچان» تصحیح کرده است
 ۲۵. ن: کنیم
 ۲۶. ن: پچان کنیم

۱. س: برو
 ۲. س: خیره
 ۳. ر: سرفراز و؛ متن = ن، س
 ۴. ن: بوم
 ۵. س: برون کرده شد چهار
 ۶. س: پیل و
 ۷. س: ششصد
 ۸. ر؛ س: بیشتر؛ متن = ن
 ۹. ن: سپاه
 ۱۰. س: جنگ آوران
 ۱۱. س: کرد
 ۱۲. ن: تاز
 ۱۳. س: کرد
 ۱۴. س: و زان

یکی ژرفرودی به پیش آمدش
 چو^۳ تنگ اندرآمد سُوی ژرفرود
 که پهنا ز یک^۱ میل بیش^۲ آمدش
 بفرمود تا لشکر آید فرود

گذشتن فرامرز از آب برای رزم مهارک و کمین ساختن لشکر مهارک^۲

<p>مهارک چو^۵ بشنید کآمد سپاه پیامی فرستاد زی پهلوان وگرنه بفرمای تا بگذرم به هامون چو آیم، برآرای جنگ پیامش به گوش^{۱۰} سپهبد رسید چنین داد پاسخ که بگشای راه به مردی مرا باید آمد برت مهارک چو^{۱۳} بشنید^{۱۴} گرد آورید لب رود پر^{۱۸} بیشه بود و^{۱۹} درخت بفرمود تا بر لب جویبار که چون پهلوان با سپه سوی رود به هنگام بیرون^{۲۱} گذشتن ز آب</p>	<p>۱۶۱۵ ۱۶۲۰ ۱۶۲۵</p>
<p>سُوی ژرفرود آمد از جایگاه، که از آب بگذر سپیده^۴ دمان برین^۷ ژرفدریا خود و لشکر یکی تا ببینی^۸ نبرد^۹ پلنگ ز خشمِ مهارک دلش بردمید^{۱۱} که از آب من بگذرانم سپاه بد آید^{۱۲} ز گفت تو بر لشکرت سپه را، چو^{۱۵} تیره شب^{۱۶} اندر رسید^{۱۷} درختان شاخ آور و^{۲۰} جای سخت کمین‌ها کنند از پی کارزار درآید ز بهر گذشتن فرود، بر^{۲۲} ایشان بگیرند ره بر شتاب</p>	

- | | |
|--|---|
| <p>۱۲. ر، س: بهامون (ر پیش از این واژه، «ز نو»
 نوشته و سپس روی آن خط زده است)؛ متن = ن
 ۱۳. س: چه
 ۱۴. ر: بشند
 ۱۵. س: چه
 ۱۶. ر: شب تیره؛ متن = ن، س
 ۱۷. ن: کشید
 ۱۸. ر: بر
 ۱۹. س: پشته بود از
 ۲۰. س: < و >
 ۲۱. ن: بهنگامه بر
 ۲۲. ر، س: به؛ متن = ن</p> | <p>۱. س: بیک
 ۲. ن: پش؛ س: پیش
 ۳. س: چه
 ۴. ن، س: سرنویس ندارند؛ متن = ر
 ۵. س: چه
 ۶. ر، ن: سفیده؛ متن = س
 ۷. ر، س: بدین؛ متن = ن: بر این
 ۸. ن: به بینم
 ۹. ن: به نزد؛ س: نهنگ و؛ متن = ر (در متن «نبرد»
 نوشته ولی در حاشیه به نهنگ تصحیح کرده
 است)
 ۱۰. ر: پکوش؛ ن: به نزد؛ متن = س (نیز ← ر)
 ۱۱. ن: ناپدید</p> |
|--|---|

سگالش نمودند و برخاستند^۱ به هر سو کمین‌گه برآراستند

رای زدن فرامرز با رای و جنگ کردن فرامرز با مهارک هندی^۲

چو^۳ خورشید بر چرخ گشت آشکار
فرامرز یل ساز^۷ رفتن گرفت
که بر ما گر^۹ ایشان کمین آورند
نباشد به جز کامه هندوان
خردمند گوید که هنگام^{۱۱} جنگ
همه انده^{۱۲} و رنج بار^{۱۳} آورد
مر اندیشه برگفت^{۱۵} نزدیک رای
بدو گفت رای^{۱۹} ای سرفراز^{۲۰} گرد
که ایشان بداندیش و بدگوهرند^{۲۳}
درین کار اندیشه باید بسی
سگالید^{۲۵} باید یکی چاره‌ای

جهان کرد^۴ روشن^۵ به رنگ بهار^۶
به دل اندر اندیشه کردن گرفت^۸
به آب اندرون رخ به چین آورند،
به نامردی از ما بپرد^{۱۰} روان
شتاب آوریدن به جای درنگ،
پشیمانی و غم به کار^{۱۴} آورد
بدآن تا چه^{۱۶} بیند در آن^{۱۷} کار رای^{۱۸}
تو این^{۲۱} جادوان را مپندار خرد^{۲۲}
به افسون و^{۲۴} نیرنگ کین آورند
ره آب پرسیدن از هر کسی
کز آن پیش نایدت^{۲۶} پیغاره‌ای^{۲۷}

۱۶۳۰

۱۶۳۵

-
۱. ن، ر: بر خواستند
۲. ن: کمین نمودن مهارک و لشکرش بر لب آب؛ س: گذشتن فرامرز از آب و رزم کردن با مهارک؛ متن = ر
۳. س: چه
۴. ن: کشت
۵. ر: روشن
۶. ن: و نکار
۷. ن: سوی
۸. ن: بدلش اندر اندیشه نو شکفت
۹. ن: که
۱۰. ن: به برد
۱۱. س: بهنگام
۱۲. ر، ن: اندوه؛ متن = س
۱۳. ن: < بار >
۱۴. ن: بیار
۱۵. ر، س: به اندیشه بفکند؛ متن = ن
۱۶. س: به
۱۷. ن: بدان
۱۸. ر در متن، این مصراع را بدین صورت نوشته است: «یلان تا نه بیند درانکار رای»، ولی در حاشیه به صورت درست تصحیح کرده است
۱۹. ن: رای گفت
۲۰. ر: سرفراز؛ متن = ن، س
۲۱. ر: این
۲۲. ن، س: خورد
۲۳. ر، ن: بدگوهراند
۲۴. ن: < و > در ن این بیت با بیت بعدی پس و پیش شده است
۲۵. ر: سگالیده؛ متن = ن، س
۲۶. ن: پیش کاید؛ س: ناید از پیش؛ متن = ر
۲۷. س: پیغاره

فرا تر شود^۲ از لب رود آب
 که دشمن^۵ ز پیش تو گیرد گریز
 که ای مهتر و شاه^۶ گردن فراز
 به خون شُست رخسار خود را^۸ نخست^۹
 ز تیغ اجل نیز نگریز داد
 نگرده به مردی و پرهیز باز^{۱۳}
 که گر نام جویی^{۱۵} مترس از بلا^{۱۴}
 کزین آب بی رنج دل بگذرم
 فراوان بَبُرند و گرد آورند
 فشاند خاشاکشان بر زبر^{۱۸}
 چو کشتی به آب اندر انداختند^{۱۹}
 کمانور سپردار و مردان کار
 روان^{۲۱} گشته مانند کوه^{۲۲} روان
 چو تنگ اندر آمد سوی رودبار
 بیامد سپاهش به کردار باد
 همه نیزه و خشت و شل^{۲۴} بود و^{۲۵} بس

مگر کآن سپاه^۱ گران بر^۲ شتاب
 تو آنکه گذر کن بدین^۴ آب تیز
 سپهد چنین پاسخش داد باز
 چنان^۷ دان که هر کس که او نام جُست
 ز آب و ز^{۱۰} آتش نه^{۱۱} پرهیز داد
 بدو گر درآید زمانه^{۱۲} فراز
 چنین گفت روشن دل رهنما^{۱۴}
 من این رزم را چاره پیش آورم
 بفرمود تا زآن درخت بلند
 از آن پس ببندند بر یکدیگر^{۱۷}
 فراوان ازین گونه بر ساختند
 نشستند بر هر یکی زآن هزار
 به اسپان بر افکنده^{۲۰} برگستوان
 فرامرز گُردافکن نامدار
 ز پیشه مهارک کمین^{۲۳} برگشاد
 به تیر و کمانشان بُد دسترس

۱۶۴۰

۱۶۴۵

۱۶۵۰

۱۴. ن: رهنمای
 ۱۵. ن: خواهی
 ۱۶. ن: بلای
 ۱۷. ر: یکدیگر (وزن درست نیست)؛ ن: و کرد
 آورند؛ متن = س
 ۱۸. ن: کمند (!)
 ۱۹. ن: لب آب از ایشان برداختند
 ۲۰. ن: بر اسبان بر افکند
 ۲۱. ر، س: دوان؛ متن = ن
 ۲۲. ن: کوهی
 ۲۳. ن: زبان؛ س: زمین
 ۲۴. س: خشتشان
 ۲۵. ر: < و >؛ متن = ن، س

۱. ر: سپاهی؛ متن = ن، س
 ۲. ن: بی؛ س: پر؛ متن = ر
 ۳. ن: شوند
 ۴. ن: باین
 ۵. ن: سپهد
 ۶. ر: < و >؛ س: شاه دانا؛ متن = ن
 ۷. س: چنین
 ۸. س: از
 ۹. ن: دست رخسار خود را بشست
 ۱۰. س: نه از آب و
 ۱۱. س: به
 ۱۲. ر، س: زمانی؛ متن = ن
 ۱۳. ن: سپهد چنین پاسخش داد باز (= ب ۱/۱۶۴۱)

<p>بکشتند زایرانیان بی شمار بدرید بانگِ یلان کوه و دشت که یکسر برآرید بر زه کمان ز ابرِ کمان تیربارانِ مرگ رها گشت از شست^۵ تیر خدنگ، زمین بر^۶ لبِ آب شد لاله زار لبِ آب^۹ ازیشان^{۱۰} بپرداختند سپاه از پی او همه با^{۱۱} شتاب کشیدند خنجر به یکبارگی گهی نیزه و گاه^{۱۴} خنجر زدند کشیده به هامون چو^{۱۶} بر کوه نخ^{۱۷} به نیزه برآمد به آوردگاه فکندی دو صد شیردل را روان^{۱۹} بزآورد از لشکرِ هند شور به سان هیون بر لب آورده کف زمین از گرانش گشته ستوه یکی خنجرِ آبگون برکشید</p>	<p>به تیغ و به زوپین زهرآب دار ز خون آب دریا چو^۱ سنگرف گشت سپهد چنین^۲ گفت با سرکشان بر ایشان بیارید همچون تگرگ سپه چون سوی ترکش^۳ آورد چنگ^۴ ز پیکانِ پولاد جوشن گذار چو^۷ از تیر پیغاره بر ساختند^۸ به هامون برآمد سپهد ز آب چو^{۱۲} شیران نشستند بر بارگی سپاه از دو رویه به هم^{۱۳} برزدند ز هندو^{۱۵} سپه بُد چو مور و ملخ فرامرز گردنکشِ رزم خواه به هر حمله زان^{۱۸} نیزه جانستان فراوان بیفکند مرد و ستور ز هندو^{۲۰} یکی شیردل پیشِ صف دلاورسواری به کردارِ کوه خروشید چون^{۲۱} پهلوان را بدید</p>	<p>۱۶۵۵ ۱۶۶۰ ۱۶۶۵ ۱۶۷۰</p>
---	--	---

- | | |
|---|--|
| ۱. س: چه | ۱۱. ن: در |
| ۲. ر: حسن | ۱۲. س: چه |
| ۳. ر: سوی ترک آورد؛ س: به ترکش درآورد؛
متن = ن | ۱۳. ر: سپه؛ س: رده؛ متن = ن |
| ۴. ن: جنک | ۱۴. س: بهم نیزه و تیر و |
| ۵. ن: چرخ؛ س: شصت؛ متن = ر | ۱۵. س: بهندو |
| ۶. ن: و | ۱۶. ن: و |
| ۷. س: چه | ۱۷. ر، س: بیخ؛ متن = ن |
| ۸. ر، س: آن رزم را ساختند؛ ن: بیغمری (تصحیح
پیغاره؟) ساختند؛ متن تصحیح قیاسی است (نیز ← ن) | ۱۸. ر: ازان (وزن درست نیست)؛ متن = ن، س |
| ۹. ر: جو؛ متن = ن، س | ۱۹. ن: شیردل از سان؛ س: شیردل را دوان؛ متن = ر |
| ۱۰. ن: از ایشان | ۲۰. ر: هندی؛ متن = ن، س |
| | ۲۱. ن: چون (یک نقطه هم در بالای حرف یکم
دارد) |

چو پیلِ دمان با^۱ هژبرِ ژیان
 که از تن بُرد همه پیکرش
 بپیچد و بر زخم^۲ شد ریزه ریز^۳
 ز^۴ سختی بیفتاد خود از سرش
 فروهشت چون گه ز^۵ بالای بُرز،
 سپهد به گرزِ گران دست بُرد
 تگاور ز درد اندرآمد به روی^۶
 ستیزنده آن هندوی تیره جان^۷
 کمر بند او را یکی دست بُرد^۸
 سپهد گرفتش بر و یال^۹ و سر
 و یا^{۱۰} گور در چنگِ شیر^{۱۱} نژند
 دو لشکر بمانده شکفت^{۱۲} اندر او
 ز هولش بترسید جمله روان

بیامد بگردید با پهلوان
 بینداخت زهرآبگون خنجرش
 به مغفر برآمد^۱ سر تیغ تیز
 سپهد یکی^۲ نیزه^۳ زد بر سرش
 برآهیخت^۴ هندو^۵ ز زین کوهه^۶ گرز
 بزد، نیزه^۷ پهلوان کرد خورد
 بزد بر سر^۸ تارک اسپ او^۹
 پیاده درآویخت^{۱۰} با پهلوان
 بیامد به نزد سپهدارِ گرد
 کش از پشت زین دررباید مگر
 بپیچید چون گردنِ گوسفند
 بکند از تنش سر^{۱۱} به کردارِ گوی
 بینداخت^{۱۲} آن سر سوی هندوان

۱۶۷۵

۱۶۸۰

۱۳. ن: بزد کرز بر
 ۱۴. ن: او
 ۱۵. ن: برو
 ۱۶. ن: براویخت
 ۱۷. س: تیره روان
 ۱۸. ر، س: گرفت آن کمر بند جنگی گرد (قافیه درست نیست)؛ ن: گرفت آن کمر بند مرد نبرد (قافیه درست نیست)؛ متن = دو نسخه تحریر کوتاه تر (برلین ۱۰۴۲ق، برگ ۲۰۱پ؛ حیدرآباد، قرن ۱۱ق، برگ ۱۳۰پ)
 ۱۹. ر: پای؛ ن: پا؛ متن = س
 ۲۰. ن: همان
 ۲۱. ر، س: شیران؛ متن = ن
 ۲۲. ن: بکندش سر از تن
 ۲۳. ر: شکفت (حرف آخر بی نقطه)
 ۲۴. ر: بیانداخت (حرف آخر بی نقطه)

۱. ن، س: یا
 ۲. ن: بمغفر درامد؛ س این بیت را ندارد و به جای آن دو بیت زیر را آورده است:
 سپر بر سر آورد آن نامدار
 بزد آن چنان تیغ زهر آبدار
 سپر گشت از ضرب آن تیغ تیز
 دو نیمه بروز نبرد و ستیز
 ۳. ن: به پیچد در رزم و
 ۴. ن: ریز ریز
 ۵. ر: یکی
 ۶. س: تیغ
 ۷. س: که
 ۸. ر: برانکیخت
 ۹. ن: هندی
 ۱۰. س: ازینگونه
 ۱۱. ر، ن: س: کرز؛ متن = ن
 ۱۲. ن: نیزه بر؛ س این بیت و بیت بعدی را ندارد

به^۲ ایران سپه بر یکی حمله برد
گریزان شد از چرخ گیتی فروز
جهان معجر^۳ از مُشک^۴ بر^۵ سر کشید
نُبد^۶ گاه و^۷ بیگاه آوردگاه

سپه را بر کوه گرد آورد
ز دشمن در^۸ و دشت پر خون کند
به کارآگهی نزد ایران سپاه
ز لشکر که خفته ست و بیدار کیست
طلایه ندید او ز ایران کسی
همی از پی^{۱۳} پاس لشکر بگشت
نبود^{۱۴} آگه اندر شب دیرباز^{۱۵}
نه آوای^{۱۶} اسپ و نه آوای^{۱۷} کوس
سمندش خروشید و اندرچمید^{۱۸}
بیامد، فرامرز بگشاد گوش
بینداخت بر سان^{۲۲} آذرکشپ^{۲۳}

مهارک چو^۱ دید آنچنان دستبرد
ز گرد سپه تیره شد روی روز
همانگاه تیره شب اندر رسید
ز هم بازگشتند هر دو سپاه

مهارک چو^۷ تیره شب آمد پدید
بر آن بُد که آن شب شیخون کند
سواری فرستاد ز آن^۹ سو به راه
طلایه بداند^{۱۰} که چندست^{۱۱} و چیست
بیامد نگه کرد هر سو بسی
فرامرز تنها لب^{۱۲} رود و دشت
پژوهنده هندو از آن سرفراز
شبی بود بس تیره چون آبوس
سپهد چو نزدیک هندو رسید
همیدون ز بالای^{۱۹} هندو خروش
خدنگی به هنجار^{۲۰} آوای^{۲۱} اسپ

۱۶۸۵

۱۶۹۰

۱۶۹۵

۱۳. ن: پس
۱۴. ن: نبد
۱۵. ر، ن، س: دیرباز؛ متن تصحیح قیاسی است
۱۶. ر: رای (تصحیح آوای؟)؛ متن = ن، س
۱۷. س: آواز
۱۸. ر: جمید؛ ن: شهید
۱۹. س: بالاء
۲۰. ر: هنجار و؛ متن = ن، س
۲۱. ن، س: آواز؛ متن = ر
۲۲. ن: پنهان
۲۳. ر: آذرکشپ؛ ن، س: آذرکشب

۱. س: چه
۲. ن: بر
۳. ن: مغفر؛ س: چادر؛ متن = ر
۴. س: چادر تار
۵. ن: در
۶. ن: < و >
۷. س: چه
۸. ر: دژ؛ متن = ن، س
۹. ن: زین
۱۰. ن: بدانند
۱۱. ن، س: چند است
۱۲. ر: پی؛ متن = ن، س

همانگه برون رفتش از تن روان
 ز کار فرستاده برگشت سیر
 پر از درد شد جان تاریک او
 بد آمد به سر^۷ کار گشتش^۸ تباه
 به^۹ ابرو درآورد^{۱۰} از خشم چین

بزد بر سر^۱ هندوی^۲ تیره جان
 مهارک زمانی همی بود^۳ دیر
 چو^۴ هندو نیامد به نزدیک^۵ او
 بدانست کو را ز^۶ ایران سپاه
 سرش گشت پُر درد و دل پر ز کین

۱۷۰۰

رزم فرامرز با مهارک و کشتن فرامرز هفت^{۱۱} پهلوان مهارک را و صفت رزم او^{۱۲}

نشست از بر تخت^{۱۵} و^{۱۶} دیهیم زر،
 دو لشکر نشستند بر پشت زین
 ز گرد سپه شد جهان ناپدید
 زمین تیره گشت و سپهر آبوس
 که شعله^{۲۰} سنان بود و خنجر شرار^{۲۱}
 ز آسیب رخساره مه کبود^{۲۲}
 زمین گشت^{۲۴} از لشکر او ستوه
 همه کاردیده چو پیل ژیان^{۲۷}

چو^{۱۳} خورشید با تیغ و^{۱۴} زرین سپر
 سراسر درخشنده شد زو زمین
 مهارک سپه را^{۱۷} به هامون کشید
 چو^{۱۸} رعد بهاران بغرید کوس
 دمید آتشی اندر آن کارزار^{۱۹}
 همی گرد بر رفت مانند دود
 مهارک صفی بست^{۲۳} مانند کوه
 بُدش^{۲۵} هفت گردِ دلاور جوان^{۲۶}

۱۷۰۵

۱۷۱۰

۱۳. س: چه
۱۴. ر: < و >
۱۵. ر: تخت (حرف آخر بی نقطه)
۱۶. س: < و >
۱۷. ن: سر نا
۱۸. س: چه
۱۹. ر: روزکار؛ متن = ن، س
۲۰. ر، س: شرارش؛ متن = ن
۲۱. ن: کذار
۲۲. ن: شخود
۲۳. ن: تفت؛ س: چنان ساخت؛ متن = ن
۲۴. ر، س: بود؛ متن = ن
۲۵. ن: برش
۲۶. ن: جو شیر
۲۷. ن: دلیر

۱. ن: بر
۲. س: هندو
۳. ن: همیراند
۴. س: چه
۵. ر: بنردیک
۶. س: از
۷. ر: سر؛ ن: بشد
۸. ن: کشتن
۹. ن: بر
۱۰. ر: آور[د]؛ متن = ن، س
۱۱. ر: ده؛ متن: ← ب ۱۷۱۲
۱۲. س: رزم فرامرز با مهارک هندی؛ متن = ر (سرنویس پس از بیت ۱۷۰۳ آمده است)؛ در ن جا برای سرنویس گذاشته شده ولی پر نشده است

به مردی فزون هر یک از صد سپاه
 سراپای ایشان به پولاد غرق
 پس هر یکی لشکری برگماشت
 پس^۳ پشت لشکرش جای بنه
 به پیلان جنگ آزما^۵ یکسره
 ابا او یکی نامدار انجمن
 به دل بر همی^۷ نام یزدان بخواند
 بدین گونه لشکر نه هم^۹ کس شنید
 بمان تا هم اکنون به روشن روان،
 به هر جا که مردی ست در کشوری
 کنون پیش آن بدگهر ریمن اند^{۱۱}(۱)
 به گنج و به کشور به خوبی امید
 برافروزد این رای تاریک من
 که من یار خواهم ز هندونژاد
 مگر در زمانه نمانده ست^{۱۲} مرد؟
 هنر باید از مرد هنگام کین
 ز تیمار این لشکر آزاد باش
 گزیده سواران درخورش را

به تن هر یکی همچو کوه^۱ سیاه
 به تندی چو^۲ باد و به پویه چو برق
 بیاورد پیش سپهشان بداشت
 ۱۷۱۵ به پیلان بیاراست پس میمنه
 بیاراست چون میمنه^۴ میسره
 باستاد^۶ در قلبگه خویشتن
 سپهبد نگه کرد و خیره بماند
 ۱۷۲۰ چنین^۸ گفت کاندل جهان کس ندید
 بدو رای گفت ای جهان پهلوان
 فرستم به هر گوشه ای مهتری
 دگر^{۱۰} نامداران که با من بُدند
 بخوانم، یکایک دهمشان نوید
 ۱۷۲۵ بدان تا بیایند نزدیک من
 سپهبد بدو گفت کاین خود مباد
 همی چشم دارم به روز نبرد
 تو این لشکر اندک من مبین^{۱۳}
 تو ای نامورشاه دلشاد باش
 از آن پس^{۱۴} بیاراست لشکرش را
 ۱۷۳۰

۱۰. ر: دیگر؛ متن = ن، س

۱۱. ن: بدرک اهریمنند؛ س: بدکش ریمن اند؛

متن = ر (پس از تصحیح «گوهر» به «گهر»؛ در

متن قافیه بیت درست نیست

۱۲. ر، ن: نماندست؛ س: نماند است

۱۳. س: به بین

۱۴. س: دلاور

۱. س: کوهی

۲. س: چه

۳. س: پس و

۴. ر: ممنه

۵. ن: آزمان

۶. ر، س: بایستاد؛ متن = ن

۷. ن: همین

۸. س: همی

۹. ن: از

که از خاک کردی به شمشیر گل^۱
 ز تیغش دل دیو رنجور بود
 به قلب اندرون رای را یار^۲ داشت
 ز آوردگه گرد کین بردمید
 همه خنجر و گرز و نیزه^۴ به کف
 که از خاک و خون گل برانگیختند^۵
 که بنمایند اندر هنر دستبرد
 به دست اندرش^۸ خنجر جان گسل
 خروشی^{۱۱} برآمد ز هر دو جوان^{۱۲}
 به دست اندرش تیغ و بر تنش^{۱۳} گبر
 سپهبد به کردار غرنده میغ،
 فروبرد چنگش به بند کمر
 برو رای هندی بکرد آفرین
 که بود از نهیش جهان پر^{۱۷} غریو،
 به زین اندر افگند گرز گران
 برافشانند بر چرخ گردنده گرد
 سوار هنرمند روشن روان
 فرامرز یل تیغ کین برکشید

ابر میمنه آشکش شیردل
 سئوی میسره گرد نستور بود
 چو با^۲ میمنه میسره برگماشت
 به پیش اندرون جای خود برگزید
 سپاه از دو رویه کشیدند صف
 چنان برزدند و برآویختند
 برون رفت گردی از آن^۶ هفت گرد
 به پیش آمدش پهلوی^۷ شیردل
 برآویخت^۹ آن دیو^{۱۰} با پهلوان
 خروشید هندو به کردار ابر
 بیاورد و بگذاشت بر سرش^{۱۴} تیغ
 سپر بر سر آورد چون شیر نر
 گرفت و برآورد و زد بر زمین
 چو^{۱۵} او کشته شد دیگری همچو^{۱۶} دیو
 بیامد بر نامور پهلوان
 سنان بر سپهدار یل راست کرد
 بزد نیزه بر سینه پهلوان
 به تن برش جوشن همه بردرید

۱۷۳۵

۱۷۴۰

۱۷۴۵

۱. س: دل

۲. ن: آن

۳. ر، س: باز؛ متن = ن

۴. ن: زوپین

۵. ن: برآمیختند

۶. س: برون کرد ازان سپاه

۷. ر: پهلوی (ای) نشانه کسره اضافه است؛ متن

= ن، س

۸. ن: اندرون

۹. س: بیاویخت

۱۰. ر: دیو

۱۱. ر: خروش (وزن درست نیست)؛ متن = ن، س

۱۲. ر: میان؛ متن = ن، س

۱۳. ر: پیش؛ متن = ن، س

۱۴. ر: سرس؛ ن بر آورد و بگذارد بر شیر؛ س:

حواله نمود از سر کرد؛ متن ← ر

۱۵. س: چه

۱۶. ر: همجو

۱۷. ن: در

بزد خنجر و نیزه^۲ کردش قلم
 به خون غرقه^۴ شد دوش و یال و برش
 کزان درد بفرزود بر هندوان^۵
 به دست^۷ اندرش خنجری همچو آب
 تو گفتی کزان کوه گردید خرد^۹
 بزد بر سر و یال آن شیرمرد^{۱۱}
 ز جای اندرآمد یل پرهنر
 به دو نیم^{۱۵} شد اسپ و جنگی سوار
 ز آهن قبا و ز آهن کلاه،
 زمین^{۱۹} گشته در زیر اسپش^{۲۰} نوان
 دلش پر ز خشم و برو پر ز چین^{۲۲}
 ز گردش رخ هور شد لاجورد
 برو^{۲۵} راست کرده^{۲۶} به تندی سنان
 ز زین دربودش به کردار گوی
 به کردار زاغی^{۲۷} بینداختش

ز هندو غمی^۱ گشته و دل دژم
 دگر^۳ ره برآورد و زد بر سرش
 یکی شادی آمد ز ایرانیان
 بیامد^۶ برش دیگری با شتاب
 یکی^۸ نعره زد بر فرامرز گرد
 از آن^{۱۰} پس بر آورد تیغ نبرد
 نیامد برو^{۱۲} تیغ کین^{۱۳} کارگر
 بزد تیغ بر فرق آن نامدار^{۱۴}
 دگر^{۱۶} هندوی^{۱۷} همچو کوه^{۱۸} سیاه
 بیامد گزازان بر پهلوان
 به دست اندرش نیزه آهنین^{۲۱}
 به نیزه بر آن شیردل حمله کرد
 سپهد بیامد^{۲۳} برش تازنان^{۲۴}
 چو آمد، بزد بر کمر بند او
 ز پشت تگاور بر افراشتش

۱۷۵۰

۱۷۵۵

۱۷۶۰

۱. ن: غمین

۲. ر: نیزه و خنجر (با دو نشان «ح» و «م» بالای این دو واژه، مشخص کرده که آن دو باید پس و پیش شوند)

۳. ر: دیگر؛ متن = ن، س

۴. س: غرق

۵. ر: هندیان؛ متن = ن، س

۶. ر: بیامد

۷. ر: بدست (حرف آخر بی نقطه)

۸. ر: یکی

۹. ن، س: خورد

۱۰. س: وزان

۱۱. ر: شرمرد

۱۲. ن: بدو؛ س: بر او

۱۳. ر: کن

۱۴. س: بر کردن نامدار

۱۵. ن، س: نیمه؛ متن = ر

۱۶. ر: دیگر؛ متن = ن، س

۱۷. ن: هندی

۱۸. ن: دیو

۱۹. ر: زمین؛ ن: زمان

۲۰. ن: اسبان

۲۱. ر: آهنی؛ متن = ن، س

۲۲. س: رخس پر ز چین؛ ر: رخس بر ز خشم و دل

اهرمنی؛ متن = ن (پس از تصحیح «برون» به «برو»)

۲۳. ن: بر آمد

۲۴. ن، س: تازیان؛ متن = ر

۲۵. ن: بر او

۲۶. ن: کرد او

۲۷. س: مرغی

روانِ پلیدش به دوزخ سپرد
 لبان پر کف و دیده‌ها^۲ پر ز خون
 خروشش بدرید گوش^۴ هژبر
 دمان و زنان^۵ همچو جنگی پلنگ
 یکی بادپا^۶ همچو کوهی^۷ به زیر
 برآمد به بازوی شیر^۸ ژیان
 چو^۹ بازوش از خشت هندو بخت
 به گردون برافراخته یال را
 چو^{۱۱} گو^{۱۲} زیر پا اندرآمد سرش
 به زیر اندرش بادپا اشقری
 سرفراز^{۱۴} با خود و درع و سپر
 خروشید و جوشید و اندردمید
 سر بادپا مر^{۱۶} زمین را سپرد
 ز پشت سمند آن یل شیرمرد،
 بگرداند^{۱۷} و زد بر زمین، ای شگفت!
 همان اسپ جنگی و نامی^{۱۹} اسوار
 فرامرز را همچو شیر ژیان،

همه پشت و یال و برش کرد خرد^۱
 بیامد دگر^۲ هندویی چون هیون
 همی آتش افشانند گفتمی ز ابر
 یکی خشت زهرآب داده به چنگ
 بگردید با پهلوان دلیر
 بینداخت رخشنده خشت گران
 سپهد برآشفت چون پیل مست
 ز زین کوهه^{۱۰} برداشت گویال را
 برآورد و زد سخت بر مغزش
 بیامد ز هندو دگر^{۱۳} سروری
 همیدون برآویخت با نامور
 ز کینه پرنداوری برکشید
 بزد بر سمند سپهدار^{۱۵} گرد
 چو اسپ گرانمایه آمد به گرد
 بجست و دم اسپ هندو گرفت
 چنان زد که شد خرد^{۱۸} در کارزار
 پیاده چو دیدند ایرانیان

۱۷۶۵

۱۷۷۰

۱۷۷۵

۱۷۸۰

۱۱. س: چه
 ۱۲. ر: کوه؛ متن = ن، س
 ۱۳. ر، س: دیگر؛ متن = ن
 ۱۴. ر: سرفراز؛ متن = ن، س
 ۱۵. ر: سرفراز؛ متن = ن، س
 ۱۶. س: بر
 ۱۷. ن: بکردند
 ۱۸. ن، س: خورد
 ۱۹. ن: نامی و جنگی

۱. ن، س: خورد
 ۲. ر: دیگر؛ متن = ن، س
 ۳. س: پر ز کف دیدها
 ۴. ن: کام
 ۵. ن: دوان؛ س: ژیان
 ۶. س: باره
 ۷. ن: آتش
 ۸. ر: شر
 ۹. س: چه
 ۱۰. س: ازینکونه

خروشید با نای رویینه خم
 گرفت و بیامد چو غرنده میغ
 بزرگش نبود ایچ پیدا نه خورد
 بسی^۸ سروران اوفتاده نگون
 به دست اندرش خنجر جان‌گداز
 گرانمایه خنجر نهاده به دوش
 فرامرز برکرد بالا ز جای^{۱۲}
 به دو نیمه شد کف و یال و برش
 سپاهش ابر هندوان گشت چیر^{۱۶}
 برآمد به مه^{۱۷} خاک آوردگاه
 بجنید^{۱۹} و برداشت لشکر ز جای^{۲۰}
 کجا زیر پی‌شان^{۲۱} شدی کوه پست
 ز گرد سپه شد هوا همچو نیل
 کمان بر زه و تنگ بسته میان،
 تو گفתי فرو ریخت برگ^{۲۳} درخت

ببُردند یک خنک^۱ پولاد آسم
 نشست از بر اسپ و پولاد^۳ تیغ
 بر آن لشکر هندوان حمله بُرده^۵
 زمین شد ز تیغش چو^۷ دریای خون
 به هفتم دگر^۹ هندوی سرفراز
 بیامد بغرید^{۱۰} چون دیو زوش^{۱۱}
 بینداخت آن خنجر سرگرای
 بزد خنجر آبگون بر سرش
 چو این^{۱۳} هفت سرور^{۱۴} بینداخت شیر^{۱۵}
 به جنگ اندرآمد سراسر سپاه
 و زآن سو مهارک بزد کوس و^{۱۸} نای
 به پیش اندرآورد پیلان مست
 به ایران سپه برفکنند^{۲۲} پیل
 دلاور سواران ایرانیان
 یکی تیرباران بکردند سخت

۱۷۸۵

۱۷۹۰

۱۷۹۵

۱۳. س: از
 ۱۴. ر: سروران را؛ متن = ن، س
 ۱۵. ر، س: سر؛ متن = ن
 ۱۶. ر، س: فر؛ ن: خیر؛ متن = تصحیح قیاسی
 است (← ن)
 ۱۷. ن: نم؛ س: همه؛ متن = ر
 ۱۸. س: < و >
 ۱۹. ن: دمیدند
 ۲۰. س: بحای
 ۲۱. ن: ایشان
 ۲۲. ن: بر ایران سپه بر کشیدند
 ۲۳. س: شاخ

۱. ن: بالای
 ۲. ر: فولاد؛ متن = ن، س
 ۳. س: اسپ پولاد و
 ۴. س: چه
 ۵. س: کرد
 ۶. ردر متن «آنچه» نوشته ولی در حاشیه به «ایچ»
 تصحیح کرده است؛ س: هیچ
 ۷. ن، س: ز تیغش زمین کشت
 ۸. ر در متن «پس» نوشته ولی در حاشیه به
 «بسی» تصحیح کرده است؛ س: پس
 ۹. ر، س: دیگر؛ متن = ن
 ۱۰. ر: بغرد
 ۱۱. ن، س: روش
 ۱۲. ن: بجای؛ س این بیت را ندارد

زمین شد ز باران تیر خدنگ
 بختند^۱ خرطوم پیلان به تیر
 ز تیر پیلان^۲ روی برگاشتند
 سپردند لشکر همه زیر پای
 فکندند و کشتند و خستندشان^۴
 ازیشان^۶ بسی خواسته یافتند
 ز اسپ و ز دینار^۷ و در و گهر
 به غارت هر آن چیز هرکس که داشت^۹
 شب آمد به خرم دلی بازگشت

۱۸۰۰

ابر پیل و بر پیل بان تار و تنگ
 شد از تیر روی زمین آگیر
 همه رزمگه خوار بگذاشتند
 ز هندو نماندند یک تن^۳ به جای
 گرفتند و بردند و بستندشان^۵
 چو در جستن نام بشتافتند
 ز پیل و ز تخت و ز تاج^۸ و کمر
 فرامرز یکسر به ایشان^{۱۰} گذاشت
 کجا^{۱۱} بخت فرخنده بیدار^{۱۲} گشت

چنین ست آیین ننگ^{۱۳} و نبرد
 گهی تخت یابی گهی روی خاک
 چو بر مرد سر خواهد آمد زمان
 همان به که با نام نیکو رود

۱۸۰۵

سری بر سپهر و سری زیر گرد
 همین ست^{۱۴} آغاز و انجام پاک
 نخواهد به گیتی بدن جاودان،
 به مردی ز گیتی بی^{۱۵} آهو رود

۱. س: بدوزید

۲. ن: یلی

۳. س: لشکر

۴. ن: فکندند و خستند و کشتندشان

۵. ر، ن: بستند و بردندشان (قافیه درست

نیست)؛ متن = س

۶. ن، س: از ایشان

۷. س: دیبا

۸. ن: ز تاج و ز تخت

۹. ن: ز غارت هرآنکس که چیزی بداشت

۱۰. ن: بدیشان

۱۱. س: ابا

۱۲. ن: انباز؛ س: دمساز؛ متن = ر

۱۳. ر: جنک؛ س: حنک؛ متن = ن

۱۴. ن: همانست؛ متن = س؛ ر این بیت را ندارد

و به جای آن بیت زیر را آورده است:

گهی شادکامی دهد گاه رنج

بود شادی و رنج هر دو سپنج

۱۵. ر: بی

گریختن مهارک و آگهی یافتن فرامرز و فرستادن شیرو را به دنبال وی

برای رزم و نشستن خود در بزمگاه با رای هندی^۱

<p>و زآن سو چو^۲ هندوسپه بر شکست بزرگی ابا سی هزار از سران گریزان شد از مهرک بدنژاد</p>	<p>۱۸۱۰</p>
<p>مهارک چو^۴ تیره شب اندر رسید جهان پیش چشم اندرش تیره گشت بدآن^۵ تیره شب در^۶ گریزان برفت سراپرده و خیمه آنجا بماند چو^۸ شب روز شد تنگ بسته میان بیامد بر پهلوان بازگفت که دشمن گریزان شده ست^{۱۱} از برت سپهبد یکی داستان کرد یاد چو کشته نباشد، گریزنده به^{۱۳} بفرمود پس گرد شیروی را بدآن تا ببندد بدان کین کمر نماند که آرام گیرد به راه</p>	<p>۱۸۱۵ ۱۸۲۰</p>
<p>کس از نامداران هندو نرسست ابا پیل و با تیغ و گرز گران^۳ بیامد بر رای نیکو نهاد ز گردان هندی سواری ندید ز کار زمانه سرش خیره گشت سوی راه کشمیر پویید تفت شب تیره با ویژگیانش براند^۷ سوار^۹ طلایه ز ایرانیان هویدا بدو کرد^{۱۰} راز نهفت: بترسید ازین جان گزان^{۱۲} خنجرت که از پیش ما دشمن بدنژاد، گریزنده خصم از ستیزنده به^{۱۴} دلاور سوار جهان جوی را، رود از پی دشمن خیره سر به خنجر کند روز بر وی سیاه</p>	

۱. ن: گریختن مهارک زنگی از فرامرز رستم؛ س:
گریختن مهارک از فرامرز (سرنویس پس از بیت
۱۸۱۱ آمده است)؛ متن = ر

۲. س: چه

۳. س: و کمان

۴. س: چه

۵. ن: در آن

۶. ن: بر

۷. ر: ویژه کانش نماند (قافیه ندارد)؛ متن = ن، س

۸. س: چه

۹. ن، س: سواری؛ متن = ر

۱۰. ن، س: گفت؛ متن = ر

۱۱. ن: برفت

۱۲. ن: ازین رهگذر؛ س: از جان کزا؛ متن = ر

۱۳. ن: ستیزنده بر

۱۴. ن: بر

بدو باز گردد سراسر جهان
سواران جنگاور و^۲ کینه‌دار^۳
بدآن تا برآرد ز دشمن دمار

سپه‌بد یکی بزمگه کرد ساز
به شادی نشستند بر گاه هند^۴
همی باده خوردند از جامِ کام
ز آوازِ خنیاگر^۷ و بانگِ نوش
گهی گوی^۸ زد گاه نخچیر کرد

که پیر و جوانی ست زین^۹ رهگذر
چه غمگین گه^{۱۰} مرگ و چه شادمان

سوی شهر قنوج ره برگرفت
ز تیرش^{۱۲} دل شیر پر شر^{۱۳} و شور

مبادا سپاه آورد ناگهان
بدادش ز گردنکشان ده^۱ هزار
سپه را^۴ برآراست آن نامدار

چو شد گرد شیروی گردن‌فراز^۵
به می دست بردند با شاه هند
گرفتند بر جای شمشیر جام
به مغز سپهر اندرافتاد جوش
بدین‌گونه یک هفته شادان بخورد

تو نیز ای برادر ببخش و بخور
مخور غم که چون بر سر آید زمان

سر هفته زانجا سپه برگرفت
همه راه تازان به نخچیر و^{۱۱} گور

۱۸۲۵

۱۸۳۰

۱۸۳۵

۱. ن: شش

۲. ن: کردن‌کش

۳. س: کینه‌ساز (قافیه درست نیست)

۴. ن: <را>؛ ن در آغاز بیت گویا نخست

«سین» سپه را نوشته و سپس روی آن خط زده

و بالاتر آن را دوباره نوشته است؛ س این بیت و

بیت بعدی را ندارد

۵. ر: کردنفرار

۶. ن، س: سند

۷. ن: حنیاکر؛ س: رامشکر

۸. س: کور

۹. ن: که بخش تو اینست زین؛ س: که بخشش

جوانست زی؛ متن = ر

۱۰. ن: بر

۱۱. س: <و>

۱۲. ن: ز سیرش

۱۳. ن: نر پر ز

جنگ کردن شیرو با مهارک و گریختن مهارک در دژ و نامه نوشتن شیرو^۱به فرامرز و پادشاهی^۲ سپردن فرامرز با رای هندی

و زآن سوی ^۳ شیرو چو شیرِ زیان	همی رفت بر سانِ تیر از کمان	
چو با شهرِ کشمیر نزدیک شد	جهان بر بداندیش تاریک شد	
مهارک ز لشکر برافراخت سر	یکی لشکری دید پرخاشختر	
به پیش ^۴ اندرون مهتر ^۵ سرفراز	دلیران به کین چنگ کرده دراز	
جهان تیره شد پیشِ چشمش به رنگ	ندید آن زمان ^۶ هیچ جای درنگ	۱۸۴۰
همی تاخت تا شهر کشمیر زود	برفت ^۷ اندر آن شهر کو میر ^۸ بود	
سبک بر در ^۹ شهر صف برکشید	به سر ^{۱۰} نیزه و گرز و خنجر کشید	
سپه را بر انگیخت شیرویِ گرد	بر ایشان ^{۱۱} هم از گردِ ره حمله بُرد	
بزد بر سپاهِ مهارک سپاه	یکی رودِ خونِ خاست ^{۱۲} زآوردگاه	
سپه را به یک حمله از جا بکند	به دروازه شهرشان درفکند	۱۸۴۵
فراوان ز هندو سپه کشته شد	ز کشته در شهر چون پشته شد	
مهارک چو افکند خود را به شهر	ز بیشی نمودن غم آمدش بهر	
ببستند دروازه شهر تنگ	ز باره فراوان ^{۱۳} ببارید سنگ	
سپهدار شیرو ^{۱۴} یل نامجوی	ندید ایستادن به دروازه روی	
سپاه از در شهر بیرون کشید	بیامد سوی دشت و هامون کشید ^{۱۵}	۱۸۵۰

۱. ر: شیرو؛ ر نخست با خط متن (مركب سیاه) آغاز بیت بعدی (وزانسوی شیر) را نوشته و سپس که متوجه جای سرنویس شده، آن را ناتمام رها کرده و به دنبال آن سرنویس را نوشته است؛ ن: رسیدن شیرو از عقب مهارک و جنگ نمودن و شکست خوردن مهارک؛ س: رزم شیروی با مهارک؛ در ن سرنویس بین دو مصراع بیت ۱۸۴۲ و در س پس از بیت ۱۸۴۲ آمده است

۲. ر: پادشاهی

۳. ر: سو؛ متن = ن، س

۴. ن: برش

۵. س: مهتری

۶. ن: زمین

۷. ر، ن: چو رفت؛ متن = س: برفت

۸. ن: مرد

۹. ن: در بر

۱۰. ن: سپه

۱۱. ن: بایشان

۱۲. ن، س: خواست

۱۳. ر: فراوان

۱۴. س: شیر[و]

۱۵. ن: رسید

به مردی نجُستند هم^۱ نام و ننگ
 به سوی فرامرز یل نامه^۲ کرد
 بدو گفت: ای^۵ موبد پرخرد
 یکی نامه بنویس در دم روان^۶
 سرِ نامه بر نام یزدان ببست
 فرامرز یل را نیایش^۹ گرفت
 بمانی به دل شاد و روشن روان
 یکایک به نامه درون یاد کرد:
 به دروازه شهر کو راه^{۱۴} جست
 مگر بدسگال آیدم^{۱۶} پیش دست
 سُوی شهر کشمیر پیچد عنان
 پر از لشکر و پر سلاح گزین،
 همان بوم و بر از عدو هست^{۲۰} تنگ
 فرستاد^{۲۲} زی گردِ فرخ‌نژاد
 چو^{۲۳} خورشید بنهاد بر سر کلاه،

کس از شهر بیرون نیامد به جنگ
 خردمند شیروی آزادمرد^۲
 نویسنده را خواند نزدیک^۴ خود
 چنان‌چون سزای جهان‌پهلوان
 نخستین^۷ که بر نامه بنهاد دست
 و زان^۸ پس فراوان ستایش گرفت
 که جاوید باشی^{۱۰} و دولت^{۱۱} جوان
 از آن پس ز پیکار و ننگ^{۱۲} و نبرد
 ز رزم^{۱۳} مهارک به روز نخست
 کنون شهر کشمیر^{۱۵} دارم نشست
 اگر رای بیند جهان‌پهلوان
 که من در^{۱۷} گمانم که در شهر چین^{۱۸}
 بدین مایه لشکر نیاید به چنگ^{۱۹}
 گوی بر هیونی به‌کردارِ باد^{۲۱}
 و زان سو به روزِ چهارم پگاه

۱۸۵۵

۱۸۶۰

۱۸۶۵

۱۴. ن: جنک؛ ن، س پس از این بیت افزوده‌اند:
 کنون شهر کشمیر دارد حصار
 ندارد همی (ن: [وآلی] مایه^۵ (ن: مایه بد) روزگار
 ۱۵. ن: من ایدر در شهر
 ۱۶. ر: آید از؛ متن = ن، س؛ در ن این بیت پس
 از بیت ۱۸۶۳ آمده است
 ۱۷. ن: بی
 ۱۸. ر: شهر چنین؛ ن: شهری چنین؛ متن = س
 ۱۹. ن، س: بجنگ
 ۲۰. ن: علف هست (حرف آخر بی نقطه)
 ۲۱. س: کنون بر هیونی جگر دار باد
 ۲۲. ر: فرستاد
 ۲۳. س: چه

۱. ن: بجست آنزمان؛ س: بخستند و هم؛ متن = ر
 ۲. س: آزاده‌مرد
 ۳. ن: حمله
 ۴. ن: پهلوی
 ۵. ن: کای
 ۶. ن: بنوشت روشن‌روان
 ۷. ر: نخسن
 ۸. ر، س: ازان؛ متن = ن
 ۹. ن: ستایش (قافیه درست نیست)
 ۱۰. ن: بادی
 ۱۱. ر: دولت (حرف آخر بی نقطه)
 ۱۲. ر، س: جنگ؛ متن = ن
 ۱۳. س: بجنگ

که خورشید از گرد شد لاجورد
سوی رزم شیرو ده و دو^۲ هزار
شتابش^۴ نیامد^۵ به جای درنگ

کجا بازدارند درنگ از شتاب،
سر بخت^۷ دشمن به چنگ آورد

سپه را به تیزی سوی کین نبرد^۸
بدآن تا که دشمن به جای^۹ آرمید^{۱۰}
مگر پهلوان دررسد اندر اوی^{۱۲}
بیامد به قنوج از راه سند
چنان چون سزا بود^{۱۳} با آفرین
نهادش به سر بر دل افروز تاج
برو راست شد ملک جادوستان
برآراسته بزم شاهنشهی^{۱۵}
همه شادمانی فکندند پی

مهارک یکی لشکری راست^۱ کرد
برون برد از شهر مردان کار
سپهدار شیروی با هوش و سنگ^۳

چنان دان که سالار با هوش و تاب
به هوش و شکیب و به رای و^۶ خرد

بدین سان همی بود شیروی گرد
ولیکن برابر صفی برکشید
نبودش مر آن رزم را آرزوی^{۱۱}
و زآن سو فرامرز با رای هند
به شهر اندر آورد رای برین
به مردیش بنشانند بر تخت عاج
مُسخر شدش بوم هندوستان
به رامش نشستند با فرهی^{۱۴}
شب و روز با گوی و^{۱۶} نخچیر و می

۱۸۷۰

۱۸۷۵

۱۰. ر، س: آورید؛ متن = ن
۱۱. ر: آرزو؛ متن = ن، س
۱۲. ر: اندرو؛ متن = ن، س
۱۳. ن: بود و
۱۴. ن: با آفرین
۱۵. ن: بیاراستند بزم شاهنشهین
۱۶. ن: کوس؛ س: کور و؛ متن = ر

۱. ن: لشکر آراست
۲. ن: دوره ده
۳. ر: سنگ؛ س: هنک؛ متن = ن
۴. ن: سناش
۵. ن: نیامد
۶. س: بهوشی شکیب و جوانی
۷. ن: تخت
۸. ن: کینه برد؛ س: کس نبرد؛ متن = ر
۹. س: بجا

رسیدن نامه شیرو به فرامرز و روان شدن فرامرز در کشمیر به یاری وی^۱

۱۸۸۰ فرستاده گرد شیرو^۲ به شب^۳ به نزد فرامرز شد با ادب
چو آن نامه را با^۴ فرامرز داد سپهبد روانی به خواننده داد
ز شیرو چو^۵ آگاه شد پهلوان ز رامش سوی رزم^۶ شد در زمان

نباید^۷ که با رامش و رود و می نشیند، ورا^۸ دشمن آید ز پی
بدانگه^۹ نشین خرم و شادمان که نبود به گیتی ز دشمن^{۱۰} نشان

۱۸۸۵ همانگه بفرمود تا کوس جنگ بیستند بر پیل و^{۱۱} بر بست^{۱۲} تنگ

چو آمد به گوش سپه^{۱۳} بانگ کوس شد از گرد رخسار مهر^{۱۴} آبنوس
چو^{۱۵} شبرنگ مه نعل^{۱۶} در زین^{۱۷} کشید در ابرو ز خشم اندرون^{۱۸} چین کشید،

همی راند روز و شبان با^{۱۹} شتاب چو اندر هوا مرغ و ماهی در آب
ز منزل شبانگه چو^{۲۰} برداشتی دو منزل به^{۲۱} یک روز بگذاشتی

۱۸۹۰ چنان در شب تیره کردی گذر که از نامده^{۲۲} روز رفتی به در

همی تاخت زین گونه شیر^{۲۳} زیان نخورد و نیاسود روز و شبان
چو^{۲۴} تنگ اندر آمد به شیروی گرد هم از گرد ره بر عدو حمله بُرد

-
۱. ن، س سرنویس ندارند؛ متن = ر
۲. ز: شیروی؛ متن = ن، س
۳. ز: شب
۴. ر، س: بر؛ متن = ن
۵. س: چه
۶. س: حنک
۷. س: نیاید
۸. ن: درو
۹. ن: توانکه
۱۰. س: ز کیتی بدشمن
۱۱. ز: و بر پیل؛ س: بر اسب و؛ متن = ن
۱۲. س: بر پیل
۱۳. ن: ز فیل سیه
۱۴. ن: رخساره جون
۱۵. س: چه
۱۶. س: نعل
۱۷. ز: زین
۱۸. ر، ن: اندرو؛ متن = س
۱۹. ن: در
۲۰. ن: شبانگاه
۲۱. س: ز
۲۲. ن: نامه
۲۳. ز: شر
۲۴. س: چه

جنگ کردن شیرو با مهارک و رسیدن فرامرز به یاری شیرو^۱

<p>در آن روز شیرو چو^۲ شیر^۳ ژیان سپاه مهارک چو^۴ مور و ملخ بسی کشته گشته ز ایرانیان پراکنده گشته سواران جنگ به سیری رسیده یلان از نبرد یل^{۱۲} برمنش مهتر نامجوی به ناگاه^{۱۴} خود را بر ایشان^{۱۵} فکند به دست اندرون تیغ چون پیل مست ز خنجر به گرز گران بُرد چنگ چو^{۱۸} او گرز بگذاردی بر گروه سپه را بدان سان به هم^{۲۱} بردرید ندانست شیروی گردن فراز رسیده ست^{۲۴} و این جنگ و پیکار^{۲۵} ازوست</p>	<p>۱۸۹۵ ۱۹۰۰ ۱۹۰۵</p>
<p>به رزم اندرون^۴ بود با هندیان^۵ کشیده بر^۷ آن دشت کشمیر نخ^۸ یلان را از آن سود سر شد^۹ زیان رها کرده یکبار^{۱۰} ناموس و ننگ همی اوفتاده آبر مرد مرد^{۱۱} دلاور فرامرز پرخاشجوی^{۱۳}، به یک حمله از جایگاهشان^{۱۶} بکند همی کشت هندی و می کرد^{۱۷} پست ببارید چون کوه بر مرد سنگ ز سختی شدی^{۱۹} گاو و^{۲۰} ماهی ستوه که پور و پدر یکدگر^{۲۲} را ندید که آن^{۲۳} شیردل مهتر رزم ساز، پراکنده^{۲۶} دشمن ز آهنگ اوست</p>	

۱. ن: رزم دوم شیرو با مهارک و گرفتار شدن مهارک؛ س: رسیدن فرامرز بیاری شیروی؛ متن = ر؛ در ر سرنویس پس از بیت ۱۸۹۱ و در ن بین دو مصراع بیت ۱۸۹۲ آمده است
۲. س: چه
۳. ر: شر
۴. ن: اندرو
۵. ن، س: هندوان؛ متن = ر
۶. س: چه
۷. س: در
۸. ر: یخ؛ متن = ن، س
۹. ن: آنسو بسر شد؛ س: آن جنگ آمد؛ متن = ر
۱۰. ن: یکباره
۱۱. ن: بلی اوفتد بر سپه مرد مرد؛ س: کریزنده و کشته صحرا نورد؛ متن = ر (پس از تصحیح قیاسی «افتاده» به «اوفتاده» برای درست شدن وزن مصراع)

۱۲. ر: یلی؛ متن = ن، س
۱۳. س: فرخاشجوی
۱۴. ن: بناکام
۱۵. ن: بدیشان
۱۶. ر: جایگاهشان؛ س: جایشان بر؛ متن = ن
۱۷. ن: هندو و همیکرد
۱۸. س: چه
۱۹. ر: شده؛ متن = ن، س
۲۰. ن: < و >؛ متن = ر، س
۲۱. ر: ساز هم؛ س: سوز هم؛ متن = ن
۲۲. ر، س: همدیگر؛ متن = ن
۲۳. ن: این
۲۴. ر: رسیدست؛ ن: رسیدست (حرف آخر بی نقطه)؛ س: رسید است
۲۵. ن: این شورش جنگ
۲۶. ر: پراکنده]

به گیتی ندیدم دگر^۲ نامدار
 که در کینه پولادپوش آمده‌ست
 یکی نعره زد همچو^۵ شیرِ ژیان
 ز کشمیریانت^۶ چه آمد به روی
 بدان تا برآید ازیشان^۸ دمار
 ز اسب اندرآمد بر^{۱۰} او دوید
 بسی کرد بر پهلوان آفرین
 که شیرِ ژیان، گردِ پرخاشخو،
 به^{۱۵} کیوان رسانید گردِ سیاه
 شنیدند^{۱۶}، یکباره رفتند پیش
 زمین گشت جیحون ز خونِ سران
 که کوه و زمین گشت زیر و زیر
 همان زنده را روز برگشته شد
 ز شمشیرشان کوه و صحرا ستوه

شگفت آمدش، گفت ازین^۱ سان سوار
 مگرمان به یاری سروش آمده‌ست
 درین^۳ بود کز ناگهان^۴ پهلوان
 به شیروی گفت ای گو نامجوی
 بکوش این^۷ زمان ای یلِ نامدار
 چو^۹ شیروی بانگ سپهد شنید
 ز شادی^{۱۱} ببوسید روی زمین
 از آن^{۱۲} پس به ایرانیان^{۱۳} شد خبر
 رسیده‌ست و بر هم شکسته^{۱۴} سپاه
 چو ایرانیان نام سالارِ خویش
 کشیدند شمشیر و گرزِ گران
 چنان لشکر افتاد در یکدگر^{۱۷}
 ز هندو به خنجر بسی کشته شد
 ز کشته به هر جا فتاده گروه^{۱۸}

۱۹۱۰

۱۹۱۵

گریختن مهارک و دنباله کردن فرامرز و کشتن فرامرز مهارک را

و زنده خواستن بزرگان و بخشیدن فرامرز ایشان را^{۱۹}

گریزان شد آهنگِ دروازه کرد

مهارک چو^{۲۰} دید آن سپاهِ نبرد

۱۹۲۰

۱۲. س: وزان
 ۱۳. ن: بایران سپه
 ۱۴. ن: شکست آن
 ۱۵. س: ز
 ۱۶. ر: شنیدند و؛ متن = ن، س
 ۱۷. ر: یکدیگر؛ متن = ن، س
 ۱۸. ن: گروه
 ۱۹. ن: رسیدن فرامرز بیاری شیرو و خبر یافتن
 مهارک؛ س: کشتن فرامرز مهارک هندیرا؛ متن = ر
 ۲۰. س: چه

۱. س: زین
 ۲. ر، س: دیگر؛ متن = ن
 ۳. س: در این
 ۴. ن: بد که هم ناگهان؛ س: بود ناکاه از؛ متن = ر
 ۵. س: آمد چه
 ۶. ن: ز کشمیر بازت
 ۷. ر: این
 ۸. ن: بر آرم از ایشان؛ س: بر آرم از ایشان؛ متن = ر
 ۹. س: چه
 ۱۰. س: بسر
 ۱۱. س: شادی

مگر رسته گردد از آن گیر و دار^۱
 سپهدار ازین قصه اندر شگفت
 بتازید و شد^۴ از پی بدنژاد
 سر راه بگرفت شیر شکار
 برآویخت با او یل^۸ نامجوی^۹
 خروش از سوار دلاور بخاست^{۱۰}
 به زیر اندرآورد او را به گرد^{۱۲}
 چو بر بابزن مرغ بر آختش^{۱۳}
 زدش بر زمین همچو کوه گران
 تو گفتی مهارک به گیتی نبود

همی خواست کآن شهر سازد حصار
 ز کارش کسی^۲ با فرامرز گفت
 عنان را به خنک سرفراز^۳ داد
 چنان شد که بگذشت ازو^۵ نامدار
 مهارک چو^۶ تنگ اندرآمد بر اوی^۷
 سنان را همانگه برو کرد راست
 بزد نیزه وز^{۱۱} پشت اسپ نبرد
 همیدون به نیزه بر افراختش
 ز^{۱۴} سوگند یاد آمدش درزمان
 سنان^{۱۵} از روانش برآورد دود

۱۹۲۵

۱۹۳۰

یکی تاج بخشید یکی دار و^{۱۸} برد
 که آخر رود بی گمانش ز^{۱۹} دست
 خبر زو به شهر و^{۲۲} بزرگان رسید^{۲۳}
 کسی را کجا از خرد بود بهر،

چنین ست کردار این^{۱۶} تیز^{۱۷} گرد
 خردمند اندر جهان دل نبست
 مهارک چو^{۲۰} کشته شد^{۲۱} و ناپدید
 یکی انجمن نامداران شهر

۱۳. ن: برکاشتش؛ س: برداشتش؛ متن = ر

۱۴. س: چو

۱۵. ر: سنانش؛ متن = ن، س

۱۶. ر: این

۱۷. ن: تیره

۱۸. س: < و >

۱۹. ن: بیاید کزیدنش

۲۰. س: چه

۲۱. ن، س: شد کشته

۲۲. ر، س: < و >؛ متن = ن

۲۳. ر: رسد

۱. ن: از آن نامدار

۲. ن: یکی

۳. ر: سرفراز؛ س: فرامرز؛ متن = ن

۴. ن: بتازید شه

۵. ن: از آن

۶. س: چه

۷. ن: بدو

۸. ر: یلی (ی) نشانه کسره اضافه است؛ متن = ن، س

۹. ن: نامجو؛ س: جنگجوی؛ متن = ر

۱۰. ن، س: بخواست

۱۱. س: بر

۱۲. ن: بابر اندر آورد آن شیرمرد

به رای^۲ هشیوار^۳ و بخرد شدند
 که ای شیردل^۵ مهتر کامران^۴!
 همه بر تن خود ستمکاره‌ایم
 مباش ایمن از چرخ ناسازگار
 گهی داد پیش آورد گه ستم
 به خوبی همه کار بر ساختشان^{۱۱}
 که از رای او شیر گشتی زبون
 بر آورد نام بزرگی به ماه^{۱۴}
 شب و روز با باده و رود و جام

به زینهار^۱ پیش سپهبد شدند
 به زاری بگفتند با^۴ پهلوان
 تو دانی که ما سخت بیچاره‌ایم
 ببخشای^۷ و ترسان شو^۸ از^۹ روزگار
 که گاهیت شادی دهد^{۱۰} گاه غم
 فرامرز بشنید و بنواختشان
 یکی هندوی^{۱۲} بود نامش تهون^{۱۳}
 ورا کرد بر شهر کشمیر شاه
 دو هفته در آن مرز بُد^{۱۵} شادکام

۱۹۳۵

۱۹۴۰

رفتن فرامرز به قنوج پیش رای و ملاقات شدن با یکدیگر و

حقیقت گفتن فرامرز از مهارک نزد رای^{۱۶}

به شاهی به سر بر نهاده کلاه^{۱۸}
 ز کردار آن پهلوان گزین^{۲۰}،
 ابا کوس و پیلان ز^{۲۱} اندازه^{۲۲} بیش
 برفتند پیش یل^{۲۳} رزم‌خواه
 پیاده شد و آفرین گسترید

و زآنجا^{۱۷} به قنوج شد با سپاه
 چو^{۱۹} آگاهی آمد به رای برین
 پذیره شدش با بزرگان خویش
 تبیره‌زنان هفت منزل به راه
 چو^{۲۴} روی فرامرز یل را بدید

۱۹۴۵

۱. ن، س: زینهار؛ متن = ر

۲. ن: ز راه

۳. ن: < و >

۴. ن: کای

۵. ر: شردل

۶. ن: شادمان

۷. س: ببخشا

۸. ر: برمان تو؛ متن = ن، س

۹. ن: ار

۱۰. ن: که گاهت بود شادی و

۱۱. ن: کارها ساختشان

۱۲. ن: هندی

۱۳. ن: میون

۱۴. ن: بشاهی بسر بر نهادش کلاه

۱۵. ر: بود؛ متن = ن، س

۱۶. ن، س: سرنویس ندارند

۱۷. ن: از آنجا

۱۸. ن: بر آورد نام بزرگی بمه

۱۹. س: چه

۲۰. ن: پهلوان بافرین

۲۱. ن: از

۲۲. س: اندازه

۲۳. ن: کو

۲۴. س: چه

زبان‌ها همه^۱ پر درود آمدند
چو با^۲ هم رسیدند یکبارگی،
نشستند با رامش و میگسار

چو^۵ در گه نهان گشت گیتی‌فروز،
چو خورشید بر گنبد^۸ لاجورد،
ز رنگش بر^۹ کوه شد آذرنگ^۱،
سوی شهر قنوج کردند روی
ببستند آذین^{۱۱} به آیین^{۱۲} گاه
به دل خرم و نیک‌خواه آمدند
که بر وی حسد بُرد خلد برین
بتان^{۱۵} پری‌چهره مُشک‌بوی،
دژم نرگس^{۱۷} دلربا نیم‌مست
همی کرد^{۲۰} ناهید جان را درود
به هر جای بر توده^{۲۲} بد^{۲۳} یاسمن

بزرگان ز اسپان فرود آمدند
سپه‌بند فرود آمد از بارگی
گرفتند مر یکدگر^۳ را کنار

به^۴ شادی بر ایشان گذر کرد روز
بخفتند^۶ خرم بی^۷ اندوه و درد.
ز شادی بیاراست گیتی به رنگ
نشستند بر باره راه‌جوی
همه شهر قنوج بیراه و راه
به شادی سوی بارگاه آمدند
یکی بزمگه^{۱۳} ساخت رای‌گزین^{۱۴}
سمن‌بر نگاران خورشیدروی
به رامش همه^{۱۶} عود و ساغر به دست
هوا پر بخور^{۱۸} و زمین پر سرود^{۱۹}
گل و سنبل و نرگس^{۲۱} و نسترن

۱۹۵۰

۱۹۵۵

۱۹۶۰

۱. ن: زبان و روان

۲. ن: بر

۳. ر، س: یکدیگر؛ متن = ن

۴. ن: ز

۵. س: چه

۶. ن: بخشید

۷. ن: ز

۸. ن: مسند؛ در ر دو مصراع این بیت پس و پیش
شده است، ولی در آغاز هر دو مصراع به ترتیب
با نشان‌های «ح» و «م»، ترتیب درست یادآوری
شده است

۹. س: پر از

۱۰. ر، س: لاله رنگ (قافیه درست نیست)؛ ن:

آزرنگ؛ متن تصحیح قیاسی است (← ن)

۱۱. ر: آذین؛ ن آیین؛ س: آزین؛ متن ← ر، س

۱۲. س: آئین و

۱۳. ن: بانک بر

۱۴. ن: برین

۱۵. ن: بسان

۱۶. ن: بردند هم

۱۷. ر: درو نرکس؛ س: دو نرکس همه؛ متن = ن

۱۸. س: خروش

۱۹. س: درود

۲۰. س: دلد

۲۱. ن، س: نرکس و سنبل؛ متن = ر

۲۲. ن: رسته؛ ر زیر حرف «ت» هم یک نقطه دارد

۲۳. ر: بود؛ متن = ن، س

سپهر اندر آن بزمگه خیره ماند
گرفتند و خوردند و گشتند مست
بدین گونه یک ماه با کام دل
ز بس خرمی جان همی برفشانند
خوش این زندگانی گر آید به دست^۱
ببودند^۲ شادان به آرام دل

۱۹۶۵

نامه نوشتن فرامرز به شاه کیخسرو و فرستادن هدیه و باج هندو

و رسیدن نامه به شاه و کیفیت او^۳

سر مه جهان پهلوان کرد ساز
ز پیل و ز پیروزه^۴ و تختِ عاج^۵
ز در و ز بیجاده و لعل و مشک^۸
کنیزان کشمیری و خلخی
هم از چینی و هندوی و بربری^۹
ز دارو و از^{۱۰} زعفران بی حساب^{۱۱}
هم از تیغ هندی و گرز گران
همان خود و برگستان بی شمار
چنین باج^{۱۴} هندوستان سر به سر
فرستاد با صد هزار آفرین^{۱۶}

ز هندوستان آنچه آمد^۴ فراز:
ز دیبا و دیهیم و از ساو و باج^۷
ز یاقوت و عنبر ز کافور خشک
غلامان مهروی با فرخی
برآراسته خوبی و برتری
ز هندی همه جامها مشک ناب^{۱۲}
ز پرمایه اسپان و از^{۱۳} گوهران
ز پیلان جنگی ده و دو هزار
دو ساله بر شاه پیروزگر^{۱۵}،
بدآن شیردل پادشاه^{۱۷} گزین

۱۹۷۰

۱۹۷۵

۱. ر: دست
۲. ن: بخوردند
۳. ن: فرستادن فرامرز باج و ساو هندوستانرا به نزد کیخسرو (سرنویس بین دو مصراع بیت ۱۹۷۰ آمده است)؛ س در اینجا عنوان ندارد (← پانوشت بیت ۱۹۷۶)
۴. س: آید
۵. س: فیروزه
۶. ر: تخت و تاج، س: تخت تاج؛ متن = ن
۷. ر: ساو باج؛ ن: ساج و باج؛ س: ز دیبا و اطلس هم از عاج و ساج؛ متن = ر (پس از تصحیح «ساو» به «ساو و»؛ ← ن)
۸. س: ز لولو و از کوهر و بوی مشک
۹. ن، س: ز چینی و هندی و از بربری؛ متن = ر
۱۰. ر: دارو از؛ ن: ز دارو و زر؛ متن = س
۱۱. ن: و سحاب
۱۲. ن: هم از جامه هندی و مشکتاب
۱۳. ن: و وز
۱۴. ن: باژ
۱۵. ر، س: فیروزگر؛ متن = ن
۱۶. ر: آفرین
۱۷. ن: یکی نامه نزدیک شاه؛ س: یل شیردل پهلوان

ز رزم و ز پرخاش^۲ روز نبرد

ز عنبر سرِ خامه^۴ را کرد مست
 خداوندِ کیوان و خورشید و خاک
 پی مور و پیلِ ژبان^۸ آفرید
 مبادا کم و کاست^{۱۰} آن تار و پود
 ابا رای هندی شه زنگبار^{۱۱}
 ازین غرچه بدرگ^{۱۳} ناتمام،
 چنین^{۱۵} ابله ناکس خیره خوی^{۱۶}
 بپردختم او را ز روی^{۱۸} زمین
 به فیروزی و^{۲۰} دولت شهریار
 چه فرمایدم آشکار و نهان

چنین تا بیامد بر تخت شاه
 که آمد فرستاده پهلوان
 به نزدیکی پیشگاهش نشاند

به نامه درون^۱ سربه سر یاد کرد

نخستین^۳ که بر نامه بنهاد دست
 ستایش نمودش ز یزدان^۵ پاک
 خدایی^۶ که جان و^۷ روان آفرید
 ازو بر شهنشاه^۹ ایران درود
 رسیدم به قنوج ای شهریار!
 یکی مرد بودی^{۱۲} مهارک به نام
 همی^{۱۴} جای رای آمدش آرزوی
 به بخت^{۱۷} شهنشاه ایران زمین
 نشاندم به تخت خود آن^{۱۹} نامدار
 کنون بنده ام شهریار جهان

فرستاده برجست و آمد به راه
 کسی گفت نزدیک شاه جهان
 شهنشاه ایرانش در^{۲۱} پیش خواند

۱۹۸۰

۱۹۸۵

۱۱. س: نامدار
 ۱۲. ر: بوده؛ متن = ن، س
 ۱۳. س: بداندیش و خیره سر و
 ۱۴. ر، س: همان؛ متن = ن
 ۱۵. ن، س: چنان
 ۱۶. س: و ناکس و خیره روی
 ۱۷. ن: تحت
 ۱۸. ن: به پردوختم او ز روی؛ س: بپرداختم بیخ
 او از؛ متن = ر
 ۱۹. ن: این
 ۲۰. ن: به پروزی
 ۲۱. ن، س: ایران ورا؛ متن = ر

۱. ن: درو
 ۲. ر: پرخاش و؛ متن = ن، س؛ س پس از این
 بیت سرنویس دارد: نامه نوشتن فرامرز بشاه
 کیخسرو
 ۳. ن: نخستین
 ۴. ن: نامه؛ متن = ر، س؛ این بیت از شاهنامه
 است: ج ۲، ص ۲۷۸.
 ۵. ر: یردان
 ۶. ر: خدای؛ متن = ن، س
 ۷. س: < و >
 ۸. س: بیک مشت خاکی توان
 ۹. س: ازو باد بر شاه
 ۱۰. ن: کاس

نهاد و برو خواند بس^۳ آفرین
 ز کار فرامرز و از کارزار^۴
 ز نیک و بد و آشکار و نهفت
 به گنجور شاهنشاه دادگر
 بدان شیردل پهلوان زمین
 برو بر بسی آفرین کرد^۵ یاد

همان^۱ نامه نزدیک شاه زمین^۲
 بپرسید ازو خسرو نامدار
 فرستاده با شه یکایک بگفت
 سپرد آنچه آورده بد سربه سر
 شهنشاه پسندید و کرد آفرین
 فرستاده را خلعت و اسب داد

۱۹۹۰

۱۹۹۵

پاسخ نامه کیخسرو بر فرامرز و رسیدن با وی و حقیقت او^۶

نخستین که بنوشت بر^۷ نیکخواه:
 خداوند نیروی^۸ و فر و هنر
 خداوند پیل و خداوند مور
 کمی و فزونی^۹ و نیک‌اختری
 سپهدار شیراوژن پاک‌دین
 خداوند شمشیر و گرز گران
 جوانمرد و با هوش و با فر و هنگ^{۱۰}
 به رزم اندرون ابر شمشیربار

یکی پاسخ نامه فرمود شاه
 به نام خداوند پیروزگر^{۱۱}
 خداوند کیوان و بهرام و^{۱۲} هور
 ازویست پیروزی^{۱۳} و برتری
 ازو بر فرامرز باد آفرین
 سرافراز^{۱۴} پور جهان‌پهلوان
 گرانمایه و گرد و^{۱۵} با هوش و سنگ^{۱۶}
 به بزم اندرون ابر^{۱۷} گوهرنثار

۲۰۰۰

۱. ر: هما[ن]

۲. در متن «جهان» نوشته (نزدیک‌شاه جهان)، ولی سپس روی آن خط زده و در حاشیه به «زمین» تصحیح کرده است؛ ن: کزین؛ در ن این بیت پس از بیت ۱۹۹۲ آمده است

۳. ن: صد

۴. ن: کرد سوار؛ س: و وز کارزار؛ متن = ر

۵. ر: کرده؛ متن = ن، س

۶. ن: نامه شاه کیخسرو بفرامرز رستم؛ س: نامه شاه کیخسرو بفرامرز (سرنویس پس از بیت ۱۹۹۶ آمده است)؛ متن = ر

۷. ن: بنوشته بد

۸. س: فیروزگر

۹. ن: نیرو

۱۰. س: < و >

۱۱. س: فیروزی

۱۲. س: فرونی

۱۳. ر: سرفراز و؛ س: سرافراز و؛ متن = ن

۱۴. ر: < و >؛ متن = ن، س

۱۵. ر: شنگ؛ س: فر؛ متن = ن

۱۶. ن: و با فر و با نوش و جنگ؛ س: نیک‌اختر

و شیر نر؛ متن = ر

۱۷. ن: بزم (مصراع دو بیت پس و پیش شده است)

- ۲۰۰۵ سپهر وفا^۱ و پناه کیان^۲
رسید آنچه گفתי به نزدیک ما
به دل شاد گشتم ز کردار^۵ تو
فراوان سپاس از جهان آفرین،
که چون تو سواری هژبرافکنی
به من داد تا من به گوپال تو
ببرم پی دشمنان از زمین
تویی یادگار از نریمان و^{۱۰} سام
کنون ای سرفراز^{۱۳} کشورگشای^{۱۴}
همه مرز خرگاه و کشمیر و هند
سپردیم^{۱۸} یکسر به شاهی ترا
۲۰۱۰ به شادی بباش و به خوبی بمان
زمین یکسر از داد آباد کن
میازار هرگز دل راد^{۱۹} مرد
ز رنج کم آزار پرهیز جوی
به دهقان و بازارگان جور^{۲۱} و کین
- ۲۰۱۵
- به مردی و گردی کمر بر میان
از آن^۳ تازه شد رای باریک^۴ ما
و زان پرهنر جان بیدار تو
- پذیرفتم ای مهتر پاکدین -
سرافراز^۶ گردی و نام آوری^۷،
به بازوی گردافکن و یال^۸ تو،
بسوزم تن بیرهان^۹ روز کین
بمانی به گیتی همی^{۱۱} شادکام^{۱۲}
نشستیم^{۱۵} عهدی به پاکیزه^{۱۶} رای
سراسر چنان^{۱۷} تا به دریای سند،
پرستش کند مرغ و ماهی ترا
به فرخندگی برخوردار و کام ران
خرد را به هر کار بنیاد کن
به گرد در آز و اندوه^{۲۰} مگرد
سخن‌ها به نیکی و آزر مگوی
نسازی^{۲۲} که آید شکستت بدین^{۲۳}

۱. ر: وقار؛ متن = ن؛ س: ← پانوشت بعدی
۲. س: تویی شوکت و فر و برز کیان
۳. س: وزان
۴. ر در متن راه نوشته، سپس در حاشیه به «رای»
تصحیح کرده است؛ ن: راه تاریک؛ متن = س
(نیز: ← ر)
۵. س: گفتار
۶. ر: سرفراز؛ متن = ن، س
۷. ن: پیل افکن؛ س: شیر اوژنی؛ متن = ر
۸. س: بال
۹. س: بد دلان؛ ن: بمهرم چنان و ارهان؛ متن = ر
۱۰. ر: < و >؛ متن = ن، س
۱۱. ن: همه
۱۲. س: شام کام
۱۳. ر: سرفراز؛ متن = ن، س
۱۴. ن: کردن کشای
۱۵. ن، س: نوشتیم؛ متن = ر
۱۶. ر: بپاکیزه؛ س: یک عهد پاکیزه
۱۷. ن: جهان
۱۸. ر: سپردم
۱۹. ن: آزاد
۲۰. ر: اندوه؛ ن: بگرد و در آزار مردم؛ متن = س
۲۱. س: رنج
۲۲. ن: نسازد
۲۳. ن: شکستی برین

همین^۱ پند و اندرز پیش سپاه
کبوتر بُد از فرّ شه^۲ باز گشت

یکایک بدادش درود و^۴ پیام^۵
نهاد از بر تختِ آن رزم‌خواه^۷
که گویی برافشانند خواهد روان
که او شاد^۸ باد^۹ به ایران زمین
دل و بخت او خرم و شاد باد
همه کار گیتی بدو ساخته

بدین گونه بنوشت منشور شاه
فرستاده با خرمی بازگشت

چو^۳ آمد بر پهلوان شادکام
همان نامه و تاج زرین^۶ شاه
چنان گشت خشنود شیر زیان
ز دادار بر شاه خواند آفرین
بدو تا جهانست آباد باد
ز گرم^{۱۰} و ز تیمار پرداخته

۲۰۲۰

۲۰۲۵

۱. س: همی؛ پس از این بیت افزوده است:
فرستاده را داد چندی درم

نوازش بسی کرد از بیش و کم

۲. ر: یافرش؛ متن = ن، س

۳. س: چه

۴. ر: < و >؛ متن = ن، س

۵. ن: سلام

۶. س: منشیر

۷. ن: رزمگاه

۸. ر: تو شاد؛ ن: جاوید؛ متن = س

۹. ن: باشد

۱۰. س: زرنج

بخش دوم

رفتن فرامرز به جزیره‌های هند و دیدن عجایب‌ها

سخن چند شاعر می فرماید و آغاز گفتار رفتن فرامرز به جزیره‌های هند

و دیدن عجایب‌ها در دریا و حقیقت‌های آن گوید^۱

هشیوار و بیدار و بسیاردان	چنین گفت گوینده کاردان
ز گیتی بسی برگرفتم شمار	که بگذشت بر من بسی ^۱ روزگار
که یک چند سازم بدان ^۲ گفتگوی	به تاریخ ^۳ شاهان بدم آرزوی
همه آرزوها به شست ^۴ آمدم	ز هر جای چیزی به دست آمدم
ز اخبار آن نیک‌نامان پیش ^۵ ،	ز چندان تواریخ شاهان پیش
به نامه ^۶ سخن سربه‌سر داد داد،	که فردوسی طوسی پاک‌زاد
کز آن بر کسی ^۷ داستانی نراند،	از آنها که آن را ^۸ به دفتر نخواند

۱. ن: رفتن فرامرز رستم بجزیره‌های هند؛ س:

رفتن فرامرز به جزیره‌های هند

۲. س: دیگر

۳. ر، س: ز؛ متن = ن

۴. ن: که آرم بدست از همه

۵. س: بشصد

۶. ن: خویش

۷. ن: بدر؛ متن = ر؛ س این بیت و بیت بعدی را

ندارد و به جای آنها هشت بیت زیر را آورده است:

ز نیروی رستم ز کردار سام

هم از گیو و گودرز فرخنده نام

هم از فرّ و بازوی اسفندیار

ز گشتاسپ آن شاه به‌روزگار

که از عهد آن شاه با آفرین

زراتشت اسفتمان گزین

پدید آمد و گشت ایران زمین

بکردار باغ بهشت برین

۵ ز فرّ قدومش جهان تازه شد

دل بدرگ [و] جادوان پاره شد

کتاب فروزنده زند و [ا] است

که زنگ جهالت بگیتی بشت

یک و بیست (متن: بیت) نسک آن کتاب گزین

بیاورد و شست او جهانرا زمین

نمود آشکارا که ایزد یکی است

خبر داد از بود و از هست و نیست

۸ ن: او را

۹. ن: از آن سرکشی

<p>ز گفتار و کردار^۳ آن باستان، فرامرز رستم گو پره‌نر که آن شیردل باره بر وی نراند نماند ایچ^۴ جایی که نامد^۵ فرود گهی بزم جُست و گهی رزم و کین ز بهر بزرگی و مردی و گنج</p>	<p>ندیدم^۱ به‌خوبی یکی^۲ داستان به‌جز کار^۴ گردنکش نامور به روی زمین^۵ هیچ منزل نماند به دریا و کوه و بیابان و رود چو خورشید پیمود^۸ روی زمین به^۹ گیتی بسی دیده^{۱۰} سختی و رنج</p>	<p>۲۰۳۵</p>
<p>ز کار مهارک سرافراز^{۱۳} سند، بدو داد آن مرز و تاج و نگین که چندی^{۱۴} بگردد به گرد جهان زمین چندگه زیر پی بسپرد برو مهربان و به دل دوستدار^{۱۶} سرافراز^{۱۷} مردان با دار و برد یکی پیر ملاح بُد راه‌جوی همان اختران نیز بیند به رای به کوه و به آب و به بیره و راه ز مه بیش^{۱۹} در آب پوید^{۲۰} تفت</p>	<p>چو^{۱۱} از مرز خرگاه و از^{۱۲} رزم هند بپرداخت، کیخسرو پاک‌دین چنان آرزو کرد شیر ژیان بد و نیک گیتی همه^{۱۵} بنگرد ز گردان ایران ده و دو هزار برون کرد شیران روز نبرد ز قنوج زی خاور آورد روی بدآن تا به دریا بود رهنمای همی‌راند منزل به منزل سپاه ز دریا^{۱۸} به کشتی گذر کرد و رفت</p>	<p>۲۰۴۰</p> <p>۲۰۴۵</p> <p>۲۰۵۰</p>

۱۳. ر: سرفراز هند (نه قافیه درست است و نه وزن مصراع)؛ متن = ن، س
 ۱۴. ر: چندین؛ متن = ن، س
 ۱۵. ن، س: یکی
 ۱۶. ن: دوستار
 ۱۷. ر: سرفراز؛ متن = ن، س
 ۱۸. س: بدریا
 ۱۹. ن: که مه بیش؛ س: به سه ماه؛ متن = ر
 ۲۰. ر، س: بودند؛ ن: بونده؛ متن تصحیح قیاسی است

۱. س: بدیدم
 ۲. س: همه
 ۳. ر: کردار و گفتار؛ متن = ن، س
 ۴. س: کرد
 ۵. س: ز هندوستان
 ۶. ر: آنکه؛ س: هیچ؛ متن = ن
 ۷. ر: نیامد؛ متن = ن، س
 ۸. ر: بنمودی (وزن درست نیست)؛ متن = ن، س
 ۹. س: ز
 ۱۰. ن: دید
 ۱۱. س: چه
 ۱۲. ن: ز

شگفتی بسی دید حیوان در آب
 یکی را تن اسب و چنگ پلنگ
 یکی را سر^۴ خوک و دندان پیل
 یکی را تن ماهی^۶ و روی شیر
 یکی را سر^۷ گاو و^۸ تن^۹ گوسفند
 به دریا بسی دید ازین سان^{۱۱} شگفت

روان^۱ از پی یکدگر^۲ با شتاب
 یکی را سر شیر و تن چون نهنگ^۳
 تنش آدمی رنگ مانند^۵ نیل
 دهن باز چون ازدهای دلیر
 بر و یال و موشان سطر و^{۱۰} بلند
 ز کار سپهری شگفتی گرفت

۲۰۵۵

رفتن فرامرز به جزیره فراسنگ و جنگ کردن شاه آن جزیره با فرامرز

و کشتن فرامرز ایشان را و تاراج کردن آن جزیره^{۱۲}

بدین گونه می‌رفت بیش از سه ماه^{۱۳}
 از آن پس جزیری^{۱۶} به پیش آمدش
 فراسنگ می خواندندش به نام
 ابا پیل و با کوس و گنج و سپاه
 چو^{۲۰} آگه شد از لشکر پهلوان
 سپاهی برآراست آن نامدار
 بیاورد نزدیک دریاکنار

به زیر آب بود و برش^{۱۴} هور و^{۱۵} ماه
 که فرسنگ از صد به پیش^{۱۷} آمدش
 درو^{۱۸} خسروی بود با رای و کام
 همش نام شاهی همش تاج و گاه^{۱۹}
 که آمد بدان مرز روشن روان،
 همه گرد و^{۲۱} شایسته کارزار
 بدان تا برآرد ز دشمن دمار

۲۰۶۰

۱. س: دوان
 ۲. ز: یکدیگر؛ متن = ن، س
 ۳. س این بیت و بیت بعدی را ندارد
 ۴. ز: بر؛ متن = ن
 ۵. ن: آدمی بود همرنک
 ۶. ن: شاهی
 ۷. ن: تن
 ۸. ن، س: < و >؛ متن = ر
 ۹. ن: چون
 ۱۰. ن: یال پر موی بودی
 ۱۱. س: از اینسان
 ۱۲. ن: رسیدن فرامرز بجزیره فراسنگ و رزم او با مردم آنجا؛ س: رفتن فرامرز به جزیره فراسنگ و جنگ کردن با شاه جزیره (سرنویس پس از بیت ۲۰۵۸ آمده است)؛ متن = ر
 ۱۳. ز: پیش از سپاه؛ متن = ن، س
 ۱۴. ن: زبر؛ س: ز سر؛ متن = ر
 ۱۵. س: < و >
 ۱۶. ز: جزیره؛ متن = ن، س
 ۱۷. س: پیش (قافیه ندارد)؛ ن: فرسنگ پانصد
 پیش؛ متن = ر
 ۱۸. ن: در
 ۱۹. ز: < و >؛ متن = ن، س
 ۲۰. س: چه
 ۲۱. ز: < و >؛ متن = ن، س

۱. س: دوان
 ۲. ز: یکدیگر؛ متن = ن، س
 ۳. س این بیت و بیت بعدی را ندارد
 ۴. ز: بر؛ متن = ن
 ۵. ن: آدمی بود همرنک
 ۶. ن: شاهی
 ۷. ن: تن
 ۸. ن، س: < و >؛ متن = ر
 ۹. ن: چون
 ۱۰. ن: یال پر موی بودی
 ۱۱. س: از اینسان
 ۱۲. ن: رسیدن فرامرز بجزیره فراسنگ و رزم او با مردم آنجا؛ س: رفتن فرامرز به جزیره فراسنگ

همه جنگجوی و^۱ همه کینهخواه
 به دست اندرون^۲ تیغ و گرز گران
 که از زخم ایشان شدی کوه پست
 ز دیوانست^۵ گویی^۶ مگرشان نژاد
 به رزم^۷ اندرون پیل دندان بدند
 یلان را^۹ به کردار آذرکشسپ^{۱۰}
 از آن پس زمانشان نماندی^{۱۲} بسی
 بخوردندی اندر زمان گرم گرم
 بدان رزم^{۱۵} و کینه گرفته شتاب
 برآمد به خورشید گرد^{۱۷} سیاه
 گرفتند گوپال و خنجر به چنگ
 سپهبد برانگیخت لشکر ز جای^{۱۸}
 چو^{۲۰} باران نوروز از تیره میخ
 به مغز سپهر اندر آمد خروش
 ز دندان ماهی و از استخوان
 سر سرفرازان از آن خیره^{۲۳} گشت

گوانی به تن همچو کوه سیاه
 ز دندان ماهی و پیل استخوان
 گروهی فلاخن گرفته به دست
 به بالا چو^۳ کوه و به تگ^۴ همچو باد
 به تن سهمگین زورمندان بدند
 به تگ در ربودندی^۸ از پشت اسپ
 چو^{۱۱} در دستشان اوفتادی کسی
 به دندان بکنند^{۱۳} آن^{۱۴} را چو غرم
 فرامر ز رستم چو آمد ز آب
 ز کشتی برآمد سراسر^{۱۶} سپاه
 برآراستند از پی نام و ننگ
 بغرید کوس و بنالید نای
 بر آن^{۱۹} نره دیوان ببارید تیغ
 سپاه جزیره^{۲۱} برآورد جوش
 ز سنگ فلاخن به ایرانیان
 زمین تنگ شد آسمان تیره^{۲۲} گشت

۲۰۶۵

۲۰۷۰

۲۰۷۵

۱۳. ز: بکننددی؛ متن = ن، س

۱۴. ن: او را

۱۵. ز: بجان رزم؛ س: بران جنگ؛ متن = ن

۱۶. ن: دمادم

۱۷. ن: ابر

۱۸. س: بجای

۱۹. ن: بدان

۲۰. س: چه

۲۱. ن: جزیره

۲۲. ن: خیره

۲۳. ن: تیره

۱. س: < و >

۲. ن: اندرو

۳. س: چه

۴. س: بتن

۵. ن: ز دیوست

۶. ن، س: کفتی

۷. س: بجنگ

۸. ن: ربودند

۹. ر، س: پیاده؛ متن = ن

۱۰. ز: آذرکشسپ؛ ن، س: آذرکشسب

۱۱. س: چه

۱۲. ز: زیانشان نماندی؛ ن: نماندی زمانشان؛ متن

= س (نیز: ← ر)

به ایرانیان سنگ‌باران^۲ مرگ
 شدی همچو ناوک ز اسپر^۳ گذر
 به چرخ آمدی اندر آوردگاه
 به سنگ فلاخن در آن کارزار
 از آن نره‌دیوان گرد سترگ
 برانگیخت آن تندبالای بُرز
 چو^۴ خایسک و سندان آهنگران
 به گرز گران و به زخم درشت
 تو گفتی که بر چرخ ساید سرش
 دژآگاه دیوی و پتیاره‌ای^۵
 که بودی درازیش چل^۶ رش فزون
 بینداخت بر پهلوان استخوان
 فرو برد چنگال چون نره‌شیر
 بر آوردش از جا چو کوه بلند
 ز دو رویه بر وی نظاره گروه
 فکندند بر نامور لشکرش
 در آن بدکنش^۷ نره‌دیوان فتاد^۸
 به دست چپ ار بود یا^۹ دست راست^{۱۰}

فلاخن ببارید همچو تگرگ^۱
 چو سنگ از هوا آمدی بر سپر
 سپردار از آسیب سنگ سیاه^۲
 بخشند از ایرانیان بی‌شمار
 به سختی رسید آن سپاه بزرگ
 سپهد چو آن^۳ دید برداشت گرز
 به ایشان همی کوفت گرز گران
 فراوان از آن دیوچهران بکشت
 یکی نره‌دیوی بیامد برش
 از آن^۴ هولناکی روان‌خواره‌ای^۵
 یکی استخوانی به دست اندرون
 برآویخت با پهلوان جهان^۶
 سپر بر سر آورد^۷ گرد دلیر
 گرفتش^۸ کمر بند و از زین بکند
 بزد بر زمینش چو^۹ یک لخت کوه
 بفرمود کز تن بریدن سرش
 دگر^{۱۰} نیزه بگرفت مانند باد
 نگه کرد تا جای خسرو کجاست

۲۰۸۰

۲۰۸۵

۲۰۹۰

۲۰۹۵

۱. س: همچون ترک

۲. س: سنک و باران

۳. ن: افسر

۴. ن: سپاه

۵. ن: این

۶. س: چه

۷. ر، س: ازین؛ متن = ن

۸. ن: خارۀ

۹. ر: پتیاره؛ متن = ن، س

۱۰. س: چهل

۱۱. ن: جوان

۱۲. ر: در سر آورده؛ متن = ن، س

۱۳. ر: کرفش

۱۴. س: چه

۱۵. س: دیگر

۱۶. س: برمنش

۱۷. ن: نهاد

۱۸. ر: از بود یا؛ س: به پیش سپه دیدش از؛ متن = ن

۱۹. در ن بخشی از واژه پایانی این مصراع و

مصراع دوم بیت ۲۰۹۹ بریده شده است

جهان شد به گرد اندرون ناپدید
 ز زین برگرفتش به کردار گوی
 بیفکنند آن شاه و کردش تباه
 رمه بی شبان گشت و شد پایمال
 پدر بر پسر بر همی راه جست
 ز کرسی زرین و زرینه تاج،
 از آن رزم هرکس بسی یافت بهر^۹
 سر مه از آنجا سپه^{۱۱} برنشاند^{۱۲}
 ز کشتی به دریا درآورد^{۱۳} گرد

همی تاخت^۱ تا پیش خسرو رسید
 بزد نیزه‌ای^۲ بر کمرگاه اوی
 بیامد^۳ دمان نزد ایران سپاه
 چو^۴ افکنده شد خسرو بی‌همال
 به تاراج داد آن بر و بوم و رُست^۵
 بسی بدره و برده^۶ و تختِ عاج
 به دست آمد^۷ ایرانیان را ز شهر^۸
 دو ماه اندر^{۱۰} آنجا به شادی بماند
 یکی را بر آن شهر سالار کرد

۲۱۰۰

۲۱۰۵

رفتن فرامرز به جزیره شاه کهیلا و پذیره شدن کهیلا و کیفیت او^{۱۴}

به سوی کهیلا بسیچید تفت
 تو گفتی که رضوان درو لاله کشت

چو باد^{۱۵} اندرافکنند کشتی برفت^{۱۶}
 کهیلا^{۱۷} جزیری^{۱۸} به سان بهشت

از تصحیح «ماه» به «مه» برای درست شدن وزن)
 ۱۲. ن در در اینجا نشانه افزوده شدن مطلب (۷)
 را گذاشته و در حاشیه گویا بیت بعدی را - که
 در سر جایش نیست - نوشته بوده، ولی بر اثر
 صحافی نسخه، بریده شده است
 ۱۳. س: و دریا برآورد؛ متن = ر؛ ن این بیت را
 ندارد
 ۱۴. ن: رسیدن فرامرز بشهر کهیلان؛ س: رفتن
 فرامرز به جزیره کهیلا و پذیره شدن شاه کهیلا
 فرامرز را (سرنویس پس از بیت ۲۱۰۷ آمده
 است)؛ متن = ر
 ۱۵. س: به آب
 ۱۶. ن: و رفت
 ۱۷. در ن نخستین حرف واژه آغازین مصراع
 محو شده است
 ۱۸. ر: جزیره؛ متن = ن، س

۱. س: بتازید
 ۲. ر نخست «نبرزه» نوشته؛ سپس روی آن خط
 زده و «نیزه» نوشته است
 ۳. در ن نخستین حرف واژه آغازین این مصراع
 و مصراع یکم بیت ۲۱۰۲ محو شده است
 ۴. س: چه
 ۵. ن: آن همه بوم و دشت
 ۶. ر: برد در برده؛ ن: برده و پرده؛ متن = س
 ۷. ن: آید
 ۸. ن: بشهر
 ۹. س پس از این بیت افزوده است:
 زن و کودکان زینهارى شدند
 به نزد سپهبد بزاری شدند
 فرامرز یکسر به بخشیدشان
 ز راه محبت نوازیدشان
 ۱۰. س: دو ماهی در
 ۱۱. س: ز ماه سیم لشکری؛ متن = ر، س (پس)

شُدی^۴ زنده زو مرده آدمی
 که گفتی برو در^۶ زمین جای نیست
 پر از سنبل و لاله هامون و راغ
 به پاکی به‌سان^{۱۱} بهشتِ خدای
 جهانی به‌خوبی پر از رنگ و بوی^{۱۴}
 جوانی^{۱۶} خردمند و^{۱۷} فرخ‌نهاد^{۱۸}
 و زان پهلوان‌زاده رزم‌ساز،
 پذیره شدن را بیاراست مرد
 که از گردشان شد سپهر آبنوس
 پذیره شدند و کشیدند های^{۲۱}
 ز دریا برآمد گو نامدار
 فرود آمد از اسپ^{۲۲} شه بی‌درنگ
 فرود آمد و یکدیگر^{۲۳} را به بر،
 ز رنج^{۲۴} ره دور و از کارزار^{۲۵}
 دو ماهش همی داشت مهمان خویش

ز بس^۱ خوشی و^۲ خوبی و^۳ خرمی
 همانا که فرسنگ بودی^۵ دویست
 ز بس لشکر سرو^۷ و^۸ ایوان و^۹ باغ
 فراوان درو^{۱۰} گلستان و سرای
 بسی مردم و هر چه هست^{۱۲} اندر اوی^{۱۳}
 درو شهریاری پر از نام^{۱۵} و داد
 چو آگه شد از لشکر سرفراز
 بزرگان لشکر همه گرد کرد^{۱۹}
 ز پیلان جنگی ابا بوق و کوس
 تبیره^{۲۰} زدند و دمیدند نای
 بیامد دمان تا به دریاکنار
 چو با شهریار اندرآمد به تنگ
 همیدون سپهبد گو پره‌نر
 گرفتند و پرسید^{۲۴} ازو شهریار
 و زانجا ببردش به ایوان خویش

۲۱۱۰

۲۱۱۵

۲۱۲۰

۱۶. ن: جوان و
 ۱۷. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۱۸. ن: نیکو نهاد؛ س: فرخ‌نژاد
 ۱۹. ن: هم‌نبرد
 ۲۰. در ن از این پس حروف آغازین برخی
 بیت‌ها، گویا بر اثر پوشاندن چسب بر روی آنها
 محو شده‌اند
 ۲۱. ن: پای؛ متن = ر، س؛ ن در متن «های» نوشته
 و سپس در حاشیه به «پای» تصحیح کرده است
 ۲۲. ن: و شد
 ۲۳. ر: یکدیگر؛ متن = ن، س
 ۲۴. ر: گرفت و به پرسید؛ متن = ن، س
 ۲۵. ن: روزگار

۱. ر: زمین؛ متن = ن
 ۲. ر: < و >؛ متن = ن؛ س: ← پانویست بعدی
 ۳. س: دلکشانی و بس
 ۴. ن: شده
 ۵. س: بودش
 ۶. ن: در و بر
 ۷. ن: و شیر
 ۸. س: < و >
 ۹. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۱۰. ن: در آن
 ۱۱. ن: بتان
 ۱۲. ن: و جارپا
 ۱۳. ر، ن: اندرو؛ متن = س
 ۱۴. ر، ن: بو؛ متن = س
 ۱۵. ن: دین

<p>ابا مه‌رخان و می^۲ مشک‌بوی کزیشان دل مه پذیرد^۵ ز مهر^۶ گهی بود هشیار^۹ و گه نیم‌مست کهیلا^{۱۰} که بُد چون سپهر^{۱۱} برین، شب و روز در پیشِ ایرانیان ز^{۱۳} نیکوسگالی و از خرمی^{۱۴}، زمان تا زمان گشت^{۱۵} از وی خجل که آباد بادا مر این^{۱۷} تار و پود</p>	<p>شبان‌روز^۱ نخچیر و میدان^۲ گوی بتان پری‌پیکر و خوب‌چهر^۴ همه روز^۷ پر باده^۸ ساغر به دست شه نیک‌دل خسرو آن زمین ز بهر پرستش کمر بر میان ز بس خوب‌کاری و از مردمی^{۱۲} کزو دید گردنکشِ شیردل فرامرز او را^{۱۶} فراوان ستود</p>	<p>۲۱۲۵</p> <p>۲۱۳۰</p>
--	---	-------------------------

داستان سیه‌دیو و بردن او دختر کهیلا از بزمگاه

و آگه شدن کهیلا و غمگین شدن او^{۱۸}

<p>که هر سال نوروز چون دشت و در^{۲۱}، پر از سبزه و لاله^{۲۳} گشتی جهان، به هامون شدند همه انجمن</p>	<p>چنان^{۱۹} بود آیین آن بوم و بر^{۲۰} ز باد بهاران^{۲۲} شدی نوجوان بزرگانِ کشور^{۲۴} چه مرد و چه زن</p>
---	--

۱۵. ن: کشتی
 ۱۶. ر: را در؛ متن = ن، س
 ۱۷. س: مرین
 ۱۸. ن: بردن سیاه دیو دختر شاه کهیلا را
 (سرنویس بین مصراع‌های بیت‌های ۲۱۳۰ و
 ۲۱۳۱ آمده است)؛ س: داستان سیه دیو با دختر
 شاه کهیلا؛ متن = ر
 ۱۹. ن: چنن
 ۲۰. س: آنشهریار
 ۲۱. س: که نوروز و در موسم نوبهار
 ۲۲. ن، س: بهاری
 ۲۳. ن: لاله و سبزه؛ در س دو مصراع این بیت
 پس و پیش شده است
 ۲۴. ر، س: لشکر؛ متن = ن

۱. ن، س: شب و روز؛ متن = ر
 ۲. س: میدان و؛ ن: میدان و نخچیر و؛ متن = ر
 ۳. ز: می و
 ۴. ن: پری‌چهره جون پری
 ۵. س: بدی پر؛ متن = ر؛ ن ← پانوشت بعدی
 ۶. ن: همه آفت شهر در دل بری
 ۷. ن، س: روزه
 ۸. ن: بر پا و
 ۹. ر: هوشیار؛ متن = ن، س
 ۱۰. ن: کهیلان
 ۱۱. ر، س: بهشت؛ متن = ن
 ۱۲. ن: و بس خرمی
 ۱۳. ن: نه
 ۱۴. ر، ن: مردمی (در ر قافیه درست نیست)؛
 متن = س

بدین سان^۲ گذشتی^۳ به ایشان^۴ بهار
 به خوبی به سان بت قندهار
 ز بالاش مُشکین کمنند سیاه
 ز مشک و^۸ ز عنبر گره بر گره
 به^{۱۰} غمزه دل جادوان کرد پست
 شده طاق ابروش با ماه جفت
 تو گفتی که جان را همی پرورد
 به دانش بیاراسته سربه‌سر
 زبان چرب و شیرین و آواز^{۱۶} نرم
 که فرزند جز وی^{۱۸} نبودش دگر^{۱۹}
 میان گل و یاسمن خفته بود
 که در چنگ^{۲۲} او خاره گشتی چو^{۲۳} موم
 دو دندان به ماننده در^{۲۶} و عاج
 دو بینی چو^{۲۷} دو کشتی سرنگون
 همی آتش آمد ز کامش به در

میان گل و^۱ سنبل و لاله‌زار
 یکی دختری داشت آن شهریار
 به بالا چو^۵ سرو و^۶ به رخسار ماه
 مسلسل فروهشته^۷ همچون زره
 دو چشمش چو دو^۹ نرگس نیم‌مست
 ز لعلش دو عقد گهر در نهفت
 سرشتش^{۱۱} ز^{۱۲} نیکویی و^{۱۳} از خرد
 و زان^{۱۴} نیکویی دختر پره‌نر
 خردمند با ناز و با زیب^{۱۵} و شرم
 به دل^{۱۷} مهربان بود بر وی پدر
 به آیین سُوی جشنگه رفته بود
 یکی دیو بُد^{۲۰} اندر آن مرز و^{۲۱} بوم
 ازین دیوچهره^{۲۴} به بالا چو^{۲۵} ساج
 دو دیده به مانند دو چشمه خون
 دو گوشش فزون از دو گیلی^{۲۸} سپر

۲۱۳۵

۲۱۴۰

۲۱۴۵

۱۶. ن: آزر؛ س: آوای
 ۱۷. ن: بدان
 ۱۸. س: او
 ۱۹. ر: دیگر؛ متن = ن، س
 ۲۰. ن، س: بود؛ متن = ر
 ۲۱. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۲۲. ر، ن: جنگ
 ۲۳. س: چه
 ۲۴. ن، س: چهری؛ متن = ر
 ۲۵. ن: بیالای؛ س: بیالا چه؛ متن = ر
 ۲۶. ر: بمانند دزدار(؟)؛ س: بماننده دار و؛ متن = ن
 ۲۷. س: چه
 ۲۸. ن: سل؛ متن = ن؛ س این بیت را ندارد

۱. ن: میانشان همه
 ۲. ن: و ز اینسان
 ۳. ر: گذشتن؛ متن = ن، س
 ۴. ن: بدینسان؛ س: نایشان
 ۵. س: چه
 ۶. ن، س: < و >؛ متن = ر
 ۷. ر: هشت؛ متن = ن، س
 ۸. س: < و >
 ۹. س: دو چشمانش چون
 ۱۰. س: ز
 ۱۱. س: سرشتش
 ۱۲. ن: به؛ س: ز بس؛ متن = ر
 ۱۳. س: < و >
 ۱۴. ن، س: بدان
 ۱۵. ن: با زیب و با ناز

<p>در آویخته لب چو لنج^۲ شتر سرانگشت چون شاخ‌داری بزرگ برسته فزون‌تر^۵ ز یَشک^۶ گراز جزیره همه ساله^۷ در گفتگوی کسی را که دیدی به ره برگذشت^۹، بدین سان همی‌رستی^{۱۰} او^{۱۱} سال و ماه همی‌گشت در دشت بهر شکار^{۱۳} کجا خفته بُد^{۱۶} اندر آن دخت شاه^{۱۷} روان شد، چو نزدیک او دررسید^{۱۹}، ز ره بازگشت و ره از سر^{۲۱} گرفت همه خوبرخ دل‌ریاندگان^{۲۳} به گریه^{۲۴} چو ابر بهار آمدند که آن دیو واژون^{۲۵} چه افکند بن: بیامد همی‌سوخت گیتی به^{۲۷} دم</p>	<p>دهانش چو^۱ غاری بُد از سنگ پر به چنگال مانند درنده^۳ گری ز انگشت او ناخنانی^۴ دراز از آن زشت‌پتیاره تیره‌روی که هر^۸ روز در گرد آن شهر و دشت گرفتی و خوردی همان جایگاه در آن روز آن دیو ناسازگار^{۱۲} گذر شد^{۱۴} مر او را بدان^{۱۵} جشنگاه پری‌چهره را چون چنان^{۱۸} خفته دید مر آن خوبرخ^{۲۰} را به بر درگرفت کنیزانِ گلرخ پرستندگان^{۲۲} به‌زاری بر شهریار آمدند بگفتند با شاه یکسر سخن چو^{۲۶} پیلِ دُرآگاه مست و دژم</p>	<p>۲۱۵۰ ۲۱۵۵ ۲۱۶۰</p>
---	--	-------------------------------

۱. س: چه

۲. ر: سنج؛ متن = س؛ ن این بیت و بیت بعدی را ندارد

۳. س: مانده نره

۴. ن: تا ز نخدان(۱)؛ س: ناخنان

۵. ر: فزون[تر]؛ متن = ن، س

۶. ر، س: نیش؛ متن = ن

۷. ر: سال؛ متن = ن، س

۸. س: بهر

۹. س: ره گذشت؛ ر: بودی برو برگذشت؛ متن = ن

۱۰. ر: رفتی؛ متن = ن، س

۱۱. س: از

۱۲. ن: دو روز آن سیه دیو بهر شکار

۱۳. ن: ناسارکار

۱۴. ن: بد

۱۵. س: دران

۱۶. ن، س: بود

۱۷. ن: جایگاه

۱۸. س: همجنان؛ ن: وزانجا پریچهره چون؛ متن = ر

۱۹. ن: کلرخ رسید؛ س: دوان گشت و نزدیکی

او رسید؛ متن = ر؛ در ن این بیت با بیت بعدی

پس و پیش شده است

۲۰. ر: خوبرو؛ ن: ماهرخ؛ متن = س

۲۱. ن: اندر

۲۲. س: فرستندگان

۲۳. ن: خوب رویان ریاندگان

۲۴. ن: پذیره؛ س این بیت را ندارد

۲۵. ن، س: وارون؛ متن = ر

۲۶. س: چه

۲۷. ر: ز؛ متن = ن، س

ز ناگه پری‌چهره را در ربود
چو^۱ بشنید شاه این سخن، شد غمین^۲ ۲۱۶۵
ببُرد و ز دل‌ها برآورد دود
خروشی برآمد ز ایوانِ شاه
ز سر تاج برداشت، زد^۳ بر زمین
غلام و^۵ کنیزانِ خورشیدروی
جهان گشت^۴ بر نیک‌خواهان سیاه
برفتند با مویه و های و^۶ هوی

آگه [شدن]^۷ فرامرز از کار سیه‌دیو و رفتن فرامرز و جنگ کردن با سیه‌دیو

و کشتن او را و آوردن دختر کهیلا و حقیقت‌های آن^۸

سوی پهلوان آمد این آگهی
سراسر چو^۹ گفتند با پهلوان
که شد تخت از آن ماه گلرخ تهی
از آن دیو دُرخیم و کردارِ اوی^{۱۱} ۲۱۷۰
بنالید هر کس ز درد^{۱۰} روان
فرامرز بشنید و^{۱۴} هم در زمان^{۱۵}
و زان سهمگین روی و دیدار^{۱۲} اوی^{۱۳}
سمندش بفرمود تا زین کنند
به رزم سیه‌دیو آهنگ کرد
بپوشید بر تن سلاح^{۱۷} نبرد
به برگستوان اسپ^{۱۸} چون پیلِ مست
کمندی به فتراک و گُزی به دست
پر از کین به گردن برآورد گُز
نشست^{۱۹} از^{۲۰} بر تندبالای^{۲۱} بُرز ۲۱۷۵
دل آکنده از کینه^{۲۳} و سر ز جنگ
سپر در بر و ترکشش^{۲۲} پر خدنگ

۱. «ید» بالای «د» آن را به «دیدار» تصحیح کرده، ولی فراموش کرده است که روی «کر» خط بزند
۱۳. ر، ن: او؛ متن = س
۱۴. ن، س: < و >؛ متن = ر
۱۵. ن: اندر زمان
۱۶. ر: جا؛ متن = ن، س
۱۷. س: صلاح
۱۸. ر، س: رفت؛ متن = ن
۱۹. ر: نشست
۲۰. ن: ار
۲۱. ن: بالا و
۲۲. ن: ترکش
۲۳. س: سینه

۱. س: چه
۲. ر: غمگین (وزن درست نیست)؛ ن: غمی؛ متن = س
۳. ن: تاج زر را بزد
۴. ر: جهانکشت
۵. ر: غلامان؛ متن = ن، س
۶. س: < و >
۷. ر: < شدن >
۸. س: کشتن فرامرز دیو سیاه را؛ متن = ر؛ ن سرنویس ندارد
۹. ن: پیرسید و
۱۰. ن، س: بدرد؛ متن = ر
۱۱. ر، ن: او؛ متن = س
۱۲. ن نخست «کردار» نوشته، سپس با افزودن

که همراه باشیم با نامور
 مرا - گفت: - این کار آمد به پیش
 به جنگ سیه‌دیو پوید^۲ تفت
 بغرید چون ازدهای دلیر
 چو دانست کامد برش^۳ رزم‌خواه
 کز آسیب او کوه گشتی ستوه،
 کزو پیل جنگی ندیدی امان
 گران‌سنگ بالای سر را ببرد
 ز بارش^۵ بلرزید روی زمین^۶
 بزد بر سپر دیو سنگ گران
 دگر^{۱۱} باره آمد ابا دستبرد
 به تنگ اندرآمد بر پهلوان
 سرش را مگر زیر سنگ آورد
 ز ترکش برآهیخت^{۱۳} تیر خدنگ
 بر آن دیو دد^{۱۶} تیرباران گرفت
 شده شیردل بر سیه‌دیو چیر^{۱۷}
 روان کرده^{۱۸} زنبور مرگ از کمان

بگفتند لشکر بدو سربه‌سر
 نپذرفت از^۱ نامداران خویش
 یکی را به پیش اندرافکند و رفت
 چو^۲ تنگ اندرآمد سوی بیشه شیر
 ز بیشه برون تاخت دیو سیاه
 یکی سنگ مانند یک لخت کوه
 گرفت و خروشان بیامد چنان
 چو آمد به‌نزد فرامرز گرد
 بینداخت بر پهلوان گزین
 سپر بر^۷ سر آورد شیر دمان^۸
 به زخمی^۹ سپرآهین کرد^{۱۰} خورد
 بغرید مانند شیر دمان^{۱۲}
 همی خواست کو را به چنگ آورد
 سپهبد کمان کیانی به چنگ
 کمان را چو^{۱۴} ابر^{۱۵} بهاران گرفت
 فغانی ز دیو و خروشی ز شیر
 همی تاخت بر گرد آن تیره‌جان

۲۱۸۰

۲۱۸۵

۲۱۹۰

۱۰. ن: آهنی کرد؛ س: کشت یکباره؛ متن = ر
 ۱۱. ر: دیگر؛ متن = ن، س
 ۱۲. ن، س: زیان
 ۱۳. ر، س: برآورد؛ متن = ن
 ۱۴. س: چه
 ۱۵. ر: ایر
 ۱۶. ن: بر
 ۱۷. ن: خیر
 ۱۸. ن: کرد

۱. س: ازان
 ۲. ن، س: پوینده؛ متن = ر
 ۳. س: چه
 ۴. ر: چو آمد بکوشش بر؛ س: چو آمد بکوشش
 غوی؛ متن = ن
 ۵. ن: بادش
 ۶. س: بلرززه در آمد سراسر زمین
 ۷. ر: در؛ متن = ن، س
 ۸. ن: پیل زیان؛ س: شیر زیان؛ متن = ر
 ۹. ر، ن: زخم؛ س: ز زخمش؛ متن تصحیح
 قیاسی است (← ر، ن)

ز سوفار پَر^۲ خون^۳ او سوختی
 ز خونش در و^۵ دشت شد^۴ آگیر
 به چنگال برکند^۸ سنگِ گران
 ز خود رَد^{۱۰} همی کرد آن کینه‌دار^{۱۱}
 پرنداور از کینه برون کشید
 به دست اندرون^{۱۳} خنجرِ سرگرای
 به دو نیمه شد آبگون خنجرش
 سُوی نیزه جانستان بُرد^{۱۶} چنگ
 سمندش به گردون برآورد^{۱۷} گرد
 برون کرد یک رش^{۱۹} سنانش ز پشت
 جهان را از آن دیو بی‌بیم کرد
 نهیبش همی^{۲۰} کوه خارا درید
 فرود آمد و^{۲۲} هر دو چنگش^{۲۳} بیست
 کز آن دیو شد روی گیتی^{۲۵} تهی
 به خاک اندرآورد آن شیر^{۲۶} نر

تنش را ز^۱ پیکان چو بردوختی
 مُغربَل شدی تن^۴ به پیکان تیر
 مر آن دیو بدگوهر^۷ تیره‌جان
 بینداختی^۹ بر تن نامدار
 چو از تیر و پیکان به سیری رسید
 بر انگیخت^{۱۲} آن تندبالا ز جای
 بر آورد شمشیر و زد بر سرش
 چو^{۱۴} بشکست خنجر در آن جای سنگ^{۱۵}
 سنان از برِ یال چون راست کرد
 بزد بر تن^{۱۸} دیو زخمی درشت
 به خواری فکندش به دشت نبرد
 ز زین کوهه گرز گران برکشید
 بزد بر سر دیو و بشکست پست^{۲۱}
 به شاه جزیره^{۲۴} رسید آگهی
 فرامرز آن گردِ پرخاشخـ

۲۱۹۵

۲۲۰۰

۲۲۰۵

۱۲. ن: برآهیخت

۱۳. ن: اندرو

۱۴. س: چه

۱۵. ر، س: جنگ؛ متن = ن

۱۶. ز: برده؛ متن = ن، س

۱۷. س: بر آورده

۱۸. ن: بر

۱۹. ر، س: یکسر؛ متن = ن

۲۰. س: همه

۲۱. ن: و خست

۲۲. ز: < و >

۲۳. ن: چشمش

۲۴. ن: جریره

۲۵. ن: عالم

۲۶. ن، س: دیو

۱. ن: به

۲. ن، س: بر؛ متن = ر

۳. ر نخست «خوان» نوشته و سپس روی «ا»
خط زده است

۴. ر نخست در متن نوشته است: «درو جاکهان
شد»، سپس در حاشیه دوباره این مصراع را
نوشته و در آن «جاکهان» را به «جاکنان» تصحیح
کرده است؛ س: درو چاکها شد؛ متن = ن

۵. ز: دژ و؛ س: شده؛ متن = ن

۶. س: چون

۷. ن: بدگونه

۸. ن، س: می کند

۹. ن: بیانداختش

۱۰. ن: ز خوبی

۱۱. س: پرهیخت از سنک آن نابکار

چو^۲ دریا همه لشکر آمد به جوش
 که گفتی ندیده‌ست^۴ تیمار و درد
 ز بهر جهانجو یلِ نیک‌بخت
 مهان و بزرگانِ جوینده بهر،
 جهان شد پر آواز هندی‌درای
 گشاده‌دل و شادمان آمدند
 دل از خرمی از^۶ برش بردمید
 نهاده برو برگرفت آفرین
 بمالید رخساره^۸ در^۹ پای اوی^{۱۰}
 به سر برش^{۱۱} گوهر برافشانند^{۱۲}
 به دیدار آن دخترِ خوب‌فر^{۱۴}
 مر آن خوب‌رخ کرده باشد تباه
 نشسته بُد آن مهرخ نیک‌بخت،
 همه گرد بر گرد او یاسمن،
 بر آن شیردل پهلوانِ گزین
 نیالوده زان دیو آلوده زهر

به شادی برآمد ز^۱ خسرو خروش
 یکی خرمی کرد غم‌دیده^۳ مرد
 بفرمود تا مهدِ پیروزه تخت
 نهادند بر پیل و^۵ گردان شهر
 تبیره زدند و دمیدند نای
 به شادی بر پهلوان آمدند
 چو خسرو رخِ پهلوان‌زاده دید
 پیاده شد از اسپ و سر بر زمین
 همان مادرِ دخترِ خوب‌روی^۷
 برو بر بسی آفرین خواندند
 برفتند زی پیشه‌مام^{۱۳} و پدر
 گمانشان چنان بُد که دیو سیاه
 چو رفتند^{۱۵} و^{۱۶} دیدند زیرِ درخت
 میان گل و سبزه و نسترن
 ز بس خرمی خواندند آفرین^{۱۷}
 گرفتند و بردند^{۱۸} دختر به شهر

۲۲۱۰

۲۲۱۵

۲۲۲۰

به فرقی گهر بر برافشانند؛ س: به فرق و برش
 گوهر افشانند؛ متن ← ن (پس از تصحیح
 «افشانند» به «برافشانند» بر اساس ن)؛ ر در
 حاشیه این بیت نوشته است: «سر»، که گویا به
 جای «بر» در متن (کدام «بر»؟) آمده است
 ۱۳. ن: مار
 ۱۴. س: خوب‌بر
 ۱۵. س: برفتند
 ۱۶. ن: < و >
 ۱۷. ر: آفرین
 ۱۸. س: ازان پس بردند

۱. ن: برآورد
 ۲. س: چه
 ۳. ن: کوه غم‌دید
 ۴. س: ندید است
 ۵. ن، س: < و >؛ متن = ر
 ۶. س: در
 ۷. س: خوب‌رو
 ۸. س: رخسار
 ۹. ن: بر
 ۱۰. س: او
 ۱۱. ر: بسرش بر؛ س: بفرق و برش؛ متن = ن
 ۱۲. ن: گوهر افشانند (وزن درست نیست)؛ ر:

۲۲۲۵

چنین گفت پس پهلوان سترگ^۱
 که از شهر گردون و گاو^۴ آورند
 چو بردند از^۶ آنجا به میدان فکند
 از آن پس بفرمود تا ساروان^۸
 شود^{۱۰}، هیزم آرد به میدان ز^{۱۱} کوه
 به میدان کشیدند هیزم بسی
 نهادند هیزم چو کوه^{۱۴} بلند
 بر آن تیره‌جان آتش اندرزدند^{۱۶}
 چو آتش ز باد هوا برفروخت
 ز شمشیر و گرز جهان پهلوان^{۱۷}
 جزیره برآسود از دیو شوم
 که و مه به هر جا شدند^{۲۰} انجمن
 تن آسان^{۲۲} و ایمن به هر گوشه‌ای
 نشستند^{۲۳} با رامش و فرهی

۲۲۳۰

۲۲۳۵

بر آن^۲ پرخرد مهتران بزرگ^۳
 مرآن^۵ دیو را سوی میدان برند
 نخستین دو دندانش از بُن^۷ بکند
 بیارد شتر پیش^۹ ده کاروان
 برفت و برفتند^{۱۲} با او گروه
 به فرمان^{۱۳} شیر ژبان هر کسی
 پس آن بدکنش را بدانجا^{۱۵} فکند
 برآورد شعله به چرخ بلند
 زمین و سیه‌دیو و هیزم بسوخت
 ز تیر و سنان دلاور جوان^{۱۸}،
 بختند ایمن به^{۱۹} آبادبوم
 چه کودک^{۲۱} چه دختر چه مرد و چه زن
 فراز آوریده به هم توشه‌ای
 نیامد به دلشان^{۲۴} ز رنج آگهی

۱. ن، س: بزرگ؛ متن = ر

۲. ن، س: بدان

۳. ن، س: سترک؛ متن = ر

۴. ن: بکار

۵. ن: این

۶. ن: <از >

۷. ر: تن؛ متن = ن، س؛ در س دو مصراع این

بیت پس و پیش شده است

۸. ن: ساریان

۹. س: بار

۱۰. ن: شوم

۱۱. ر: <و >؛ متن = ن، س

۱۲. ن: برفتند و رفتند

۱۳. ن: بفرمود

۱۴. س: چه کوهی

۱۵. س: باآتش؛ ن این بیت و بیت بعدی را ندارد

۱۶. س: چو آتش بدان تیره‌جان در زدند

۱۷. ن: کرز کران پهلوان

۱۸. س: سران

۱۹. ن: در

۲۰. س: شده

۲۱. ر: کودک و (وزن درست نیست)؛ متن = ن، س

۲۲. ن: آسا

۲۳. ر: نشستند؛ س: نشستند (!)

۲۴. ر، س: بدیشان؛ متن = ن

عاشق شدن دختر کهیلا بر فرامرز و گفتن پیش دایه و پاسخ دایه دختر را

و رفتن دایه نزد فرامرز^۱ رستم^۲

<p>کنون بشنو از کار دختر خبر بدانگه که آن پهلوان با خروش نظاره بُد آن دختر نیکبخت از آن بُرز^۷ بالا و گوپال و چهر سگالید تا چون کند چاره‌ای یکی دایه بودش به دل مهربان چنین گفت با دایه خورشیدروی ببخشای بر من که بیدل شدم روانم بپژمرد^{۱۲} از درد و غم دو تا گشت بالای شمشادیم^{۱۵} از آن‌گه که آن پهلوان بزرگ^{۱۷} بدیدم بر و چهره و یال او دل و جان به مهر اندرش بسته‌ام</p>	<p>۲۲۴۰</p> <p>۲۲۴۵</p> <p>۲۲۵۰</p>	<p>که عاشق شد^۳ آن بر یل^۴ نامور به رزم اندرون^۵ بود با دیو زوش^۶، چو با دیو پیوسته بُد رزم سخت، دل خوبرخ شد^۸ ازو پر ز مهر کز آن چاره نایدش^۹ پیغاره‌ای بسی نیک و بد دیده^{۱۰} اندر جهان که ای مهربان مادر نیک‌خوی^{۱۱} ببین روی گل‌رنگم از غم درم ز خون مژه دامنم پر ز^{۱۳} نم^{۱۴} به اندوه گشته به^{۱۶} دل شادیم بیامد بر نره‌دیو سترگ^{۱۸}، همان ساعد و زخم^{۱۹} گوپال او بسی روز ازین غصه ناسوده‌ام^{۲۰}</p>
--	-------------------------------------	--

۱. ر: فرامرز

۲. ن: عاشق شدن دختر شاه کهیلا بر فرامرز؛ س:

عاشق شدن دختر کهیلا بر فرامرز؛ متن = ر

۳. ن: که شد شیفته؛ س: که شد عاشق

۴. ن: بر کو؛ س: آن یل؛ متن = ر

۵. ن: اندرو

۶. ن: روش؛ س: ابا دیو بودی برزم و بجوش؛

متن = ر

۷. ن، س: < و >؛ متن = ر

۸. ن: کشت؛ ن، س: پس از این بیت افزوده‌اند:

درین کار بگذشت چون چند(ن: که چندین

بدین کار بگذشت و) روز

جهان‌پهلوان گرد گیتی فروز

شب و روز با رامش و گفتگوی

نبد آگه از کار آن خوب‌روی

چنان تیز (ن: تیره) شد مهر بر خوب‌چهر

که آتش بیارید بر وی ز (ن: بر روی) مهر

۹. ن: ناید به

۱۰. ن، س: بسی دیده نیک و بد؛ متن = ر

۱۱. ن: نیک‌کوی

۱۲. ر، س: شده مرده؛ متن = ن

۱۳. ن: دارم پر از آب و (وزن درست نیست)

۱۴. س: غم (قافیه درست نیست)

۱۵. ر: شمشادیم؛ متن = ن، س

۱۶. س: پرندوه کشته دل

۱۷. س: سترک

۱۸. س: بزرک

۱۹. ن: زخم و

۲۰. ر: تا خسته‌ام (تصحیف «ناسوده‌ام»؟)؛ س:

شب و روز از مهر او خسته‌ام؛ متن = ن

جز از تو^۲ که چون مهربان‌مادری
 بگویی بدان^۴ گردِ پرخاشجوی^۵،
 درودت رسانند^۶ به رادی و فر
 گرم بنده خوانی به روشن‌روان،
 مگر رام گردد دلِ تو به من
 گرفتارِ خوبی و کارِ توام
 به آرامِ خویشم رسانیده‌ای^{۱۳}
 سزد گر ببخشایی اکنون به من
 که از خوبرخ ماه با کام و ناز^{۱۷}،
 که دختِ شهبان رای و آیین^{۱۸} بد،
 به نزدِ خردمند رسوا شود
 وزین سان^{۱۹} ره شرم بگذاشتی^{۲۰}
 ز بادآفره‌ات^{۲۳} یک زمان نغنود
 به زشتی شوی در زمانه سَمَر^{۲۵}

نخواهم بجویم^۱ ز کس یاوری
 ترا رفت باید به نزدیکِ اوی^۲
 که دُختِ شهنشاهِ این بوم و بر
 همی‌گوید ای نامور پهلوان
 کمر بندمت پیش چون بت^۷ شمن
 بگیر^۸ آنکه من دوستدار^۹ توام
 دگر^{۱۰} آنکه از دد^{۱۱} رهانیده‌ای^{۱۲}
 دگر^{۱۴} آنکه بر بوده‌ای^{۱۵} دل ز من
 بدو دایه پاسخ چنین داد باز^{۱۶}
 پسندیده ناید چنین از خرد
 به پیش آورد، ناشکیبا شود
 بدین گونه آرم برداشتی
 اگر بابِ تو این^{۲۱} سخن بشنود^{۲۲}
 ترا بر سر و^{۲۴} جان رساند خطر

۲۲۵۵

۲۲۶۰

۲۲۶۵

۱. ر، ن: نجویم؛ س: که جویم؛ متن تصحیح قیاسی است
۲. ن: <تو>
۳. ن: او
۴. ن: بان
۵. ن: پرخاشجو
۶. س: رسانده
۷. س: تو چون
۸. ن: دگر
۹. ن، س: دوستار؛ متن = ر
۱۰. ر: دیگر؛ متن = ن، س
۱۱. ر: زو (ولی در حاشیه به «دد» تصحیح کرده است)؛ ن: بد؛ س: تو من؛ متن = حاشیه ر
۱۲. س: رهاننده
۱۳. س: رساننده

۱۴. ر: دیگر؛ متن = ن، س
۱۵. س: تو برده؛ بیت قافیه ندارد
۱۶. ر: داد باز (ولی نشان «ح» روی واژه یکم و «م» روی واژه دوم نشان می‌دهد که این دو واژه را باید پس و پیش خواند)
۱۷. ر: نیکونهاد؛ س: با شرم ناز؛ متن = ن
۱۸. ن: شهبانرا بدین رای بد
۱۹. ن: زاینسان
۲۰. ن: برداشتی
۲۱. ر: این
۲۲. ن: شنود
۲۳. ر، س: پاداش تو؛ ن: بادآفرت؛ متن ← ن
۲۴. س: <و>
۲۵. ر، س: ثمر؛ متن = ن

پر از درد^۳ شد جان ز تیمار^۴ او
 ز نرگس روان کرد خونابِ غم
 چو^۶ بر لاله و نسترن در^۸ ناب
 کزین گونه بر تو گشادم سخن
 که خونبار شد چشمِ پرگوهرم
 کند تیغ و زوپین^{۱۰} و آتش نثار،
 مرا تیره^{۱۱} هرگز شود جان و دل
 بدید اشکِ خونی^{۱۴} و آن مهر او،
 هوا بر خرد کرده است اختیار
 ترا ایزد از وی مبراد مهر
 کنون چاره سازم به درمانِ تو
 نگیرم شب آرام و روزِ دراز
 به دانش برافروزم این گاه را
 تو گویی^{۱۸} ز جان رفته^{۱۹} آمد دگر^{۲۰}

به درگاهِ آن گُردِ فرخ‌نژاد
 که داند همان بازگفتن^{۲۴} درست

پری‌رخ چو^۱ بشنید^۲ گفتارِ او
 روانش^۵ ز گفتار او شد دُرْم
 ز مژگان بسی ریخت بر چهره^۶ آب
 به زاری همی‌گفت بدبخت من
 که چندین^۹ بلا ریختی بر سرم
 ولیکن اگر بر سرم روزگار
 مپندار کز مهرِ آن شیردل
 چو^{۱۲} دایه نگه کرد بر^{۱۳} چهرِ او
 بدانست کآن^{۱۵} سرو خورشیدبار^{۱۶}
 به پوزش بدو گفت کای خوب‌چهر
 منم ایستاده به فرمانِ تو
 شوم از پی کام^{۱۷} تو چاره‌ساز
 به نزدیکِ ماه آورم شاه را
 چنان شاد شد دخترِ نامور

روان شد شب تیره دایه چو^{۲۱} باد
 به دانا^{۲۲} یکی ره سُویش^{۲۳} بازجُست

۲۲۷۰

۲۲۷۵

۲۲۸۰

۱. س: چه

۲. ز: بشند

۳. ن: زهر

۴. ن، س: جان بیمار؛ متن = ر

۵. ر: ز دانش؛ متن = ن، س

۶. ن: دیده؛ س: چهر؛ متن = ر

۷. س: چه

۸. ن: زر

۹. س: چندان

۱۰. ن: ذوپین

۱۱. س: نیز

۱۲. س: چه

۱۳. ن: در

۱۴. س: خونین

۱۵. ر: کز؛ متن = ن، س

۱۶. س: خورشیدیار

۱۷. ن: کار

۱۸. ن: که کویی؛ ر: که گفتی

۱۹. ن: ز جا رفت و؛ س: دل رفته؛ متن = ر

۲۰. ر: دیگر؛ متن = ن، س

۲۱. س: آمد چه

۲۲. ن: نهانی

۲۳. ن: سوی

۲۴. ن: گفتش

فرستاد^۱ نزد^۲ سپهبد پیام
 به پای‌ست بر در فرستاده‌ای
 اگر راه باشد بیاید برت
 چو^۳ بشنید گردنکش نامدار
 چو دایه بیامد بر سرفراز
 فرامرز او را بر خویش خواند
 پرسید و گفتا بدین تیره‌شب
 که ای شیردل مهتر نیک‌نام
 سخنگو خردمند آزاده‌ای
 ستایش کند بر سر و افسرت
 فرستاده را گفت نزد من آر
 دوتا کرد^۴ بالا و بردش نماز
 نوازید بسیار و برتر نشاند
 چرا رنجه گشتی تو ای نوش‌لب^۵؟

۲۲۸۵

راز گفتن دایه پیش فرامرز از کار دختر کهیلا و عاشق شدن فرامرز

و پاسخ فرامرز دایه را و سخن گفتن با یکدیگر^۶

خردمند دایه چو آغاز کرد
 بدو گفت کای^۷ گرد گسترده‌کام^۸
 مه خاور و^۹ شمع^{۱۰} روی^{۱۱} زمین
 پری‌پیکری^{۱۳} مهرخ^{۱۴} مشکبوی
 گل‌اندام و گل‌رنگ و گل‌نار فام
 خردمند^{۱۸} با ناز و با زیب^{۱۹} و شرم
 به خوبی سخن گفت چون ساز کرد
 درودت ز خورشید و ماه تمام
 سهی سرو^{۱۲} کشمیر و خورشید چین
 سمن‌سینه^{۱۵} و نوش‌لب لاله‌روی^{۱۶}
 دل‌آرای^{۱۷} و دل‌جوی و دل‌بند نام
 سخن چرب و شیرین و^{۲۰} آواز^{۲۱} نرم

۲۲۹۰

۱۱. ن: ایران
 ۱۲. ن پس از (سرو)، (حور) نوشته، ولی روی آن خط زده است
 ۱۳. ن: پری‌پیکر؛ س: پری‌پیکر و؛ متن = ر
 ۱۴. س: رخ و
 ۱۵. ن: سمن‌سینه
 ۱۶. ن: مارموی
 ۱۷. ر: دل‌آرای
 ۱۸. ن: خردمند و
 ۱۹. ن، س: با زیب و با ناز؛ متن = ر
 ۲۰. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۲۱. س: آوای

۱. ر: فرساده؛ متن = ن، س
 ۲. ن: پیش
 ۳. س: چه
 ۴. س: کر[د]
 ۵. ر، س: نیم‌شب (قافیه درست نیست)؛ متن = ن
 ۶. ن: سخن گفتن دایه با فرامرز از (س: در) کار دختر (در ن سرنویس بین دو مصراع بیت ۲۲۸۳ آمده است)؛ متن = ر
 ۷. س: کی
 ۸. س: نام
 ۹. س: خاوری
 ۱۰. ن نخست (شاه) نوشته و سپس به (شمع) تصحیح کرده، ولی روی شاه خط زده است

ز مهرت شب و روز گریان^۲ شده‌ست^۳
 بگویش که ای شیر با دستبرد
 ز من دور شد خواب و آرام و خورد
 به یکبار دل نزد تو رای کرد
 خرد فتنه^۷ هوش و سنگ^۸ تو شد
 بر و^{۱۱} ساعد و بازو^{۱۲} و یال تو؟!
 ز سودای عشق تو پا در گلم
 نشانه^{۱۴} تو^{۱۵} گفتمی دل من بجست^{۱۶}
 مرا گرد اسپ تو چون افسرست^{۱۹}
 مرا نزد خود یک زمان^{۲۱} ره نمای!

دل پهلوان اندرآمد به جوش
 و زآن خوش سخن‌های با ناز و شرم،
 ز گفتار در عشق رنجور^{۲۳} گشت
 یکی چاره‌ای کن به روشن‌روان

که از جان به مهر تو تازان شده‌ست^۱
 مرا گفت^۴: رو نزد آن مرد گرد
 از آن‌گه که دیدم ترا در نبرد
 خیال تو در چشم^۵ من جای کرد
 دلم بسته پالهنک^۶ تو شد
 به^۹ چشمم که دیده‌ست^{۱۰} گوپال تو
 نشان سنان تو دارد دلم
 همان تیر کز شست^{۱۳} آمد نخست
 خروشت^{۱۷} هنوزم به گوش اندرست^{۱۸}
 روانم به^{۲۰} مهرت درآمد ز پای

چو گفتار دایه رسیدش به گوش
 از آن خوب‌پیغام و گفتار^{۲۲} نرم
 شکیب از دل پهلوان دور گشت
 به دایه چنین گفت کای مهربان

۲۲۹۵

۳۳۰۰

۳۳۰۵

۱۳. ر: شست (حرف آخر بی نقطه)؛ ن: شستت؛
 س: شصت
 ۱۴. ر: نشان شد؛ متن = ن، س
 ۱۵. ن: جو
 ۱۶. ر: بخت (قافیه درست نیست)؛ متن = ن، س
 ۱۷. ر در متن «خروشم» نوشته و سپس در
 حاشیه به «خروشت» تصحیح کرده است
 ۱۸. س: اندر است
 ۱۹. ن، س: افسر است
 ۲۰. ن، س: ز؛ متن = ر
 ۲۱. ن: مرا یک زمان سوی خود
 ۲۲. ر: گفتار؛ س: آواز
 ۲۳. ن: رنجور

۱. س: بریان شده؛ متن = ر، ن (تازان تصحیف
 یازان یا نازان؟)
 ۲. ن: شب و روز از غم کدازان
 ۳. س: شده
 ۴. ر: مرا گفت (حرف آخر بی نقطه)
 ۵. ن: نزد
 ۶. س: روی و موی
 ۷. ن: بسته؛ س: رفته
 ۸. ر: شنک؛ س: کوی؛ متن = ن
 ۹. ن: ز؛ س: چو؛ متن = ر
 ۱۰. ر: که دیدست (حرف آخر بی نقطه)؛ ن:
 نرفتست؛ س: بدیدست؛ متن ← ر
 ۱۱. س: بدین
 ۱۲. ر: پهلوی؛ متن = ن، س

۳۳۱۰ که امشب مرا نزد آن مه بری
گر امشب ببینم رخ او نهان
بدو گفت دایه که ای شیرمرد
که تا تو نخواهی ورا از پدر
برو دست ننهی به کار^۳ چنان
بدین عهد بگرفت دستش به دست
۳۳۱۵ سبک دایه برخاست^۵ از پیش او
که خشنود گشت^۶ آن یلِ رزم‌ساز^۷
کنون خواهد آمد به نزدیک تو
چو بشنید دختر به دل شاد شد
به دایه چنین گفت کای مهربان
۳۳۲۰ بشد دایه از پیش ماه زمین^{۱۰}
سرپای^{۱۲} آن دختر دل‌ستان
نهادند پرمایه تختی ز زر
به هر جای گسترده خز و حریر

به کردار کوتاه کنی داوری
ترا بی‌نیازی دهم در جهان
یکی عهد با من^۱ بیایدت کرد
به آئین فرموده دادگر^۲،
که نپسندد^۴ آن داورِ داوران
یکی خورد سوگند و پیمان بست
به مژده بیامد بر ماهرو
به دام آمد آن شیر گردن‌فراز^۸
که روشن کند جان تاریک تو
ز بند غم و غصه^۹ آزاد شد
برآراست باید چنان چون توان
بیاورد جامه^{۱۱} ز دیبای چین
بیاراستش چون مه آسمان
فراوان برو^{۱۳} درنشانده گهر
بر آتش فشاندند مُشک و عیر

بردن دایه فرامرز را بر دختر کهیلا و آمیختن فرامرز

با وی و صفت دختر کهیلا گوید^{۱۴}

چو^{۱۵} از کار آن گشت پرداخته چنان چون بیایست^{۱۶} شد ساخته،

- | | |
|-----------------------------|--|
| ۱. س: ما | ۱۱. ن: دایه |
| ۲. س این بیت را ندارد | ۱۲. س: سر و پای |
| ۳. س: بکاری | ۱۳. ن: بدو |
| ۴. س: که نه پسندند | ۱۴. ن: آمدن دایه پیش فرامرز و بردن فرامرز را |
| ۵. ن: برخواست | پیش دختر؛ س: دیدن فرامرز دختر شاه کهیلا؛ متن |
| ۶. ر: کشت (حرف آخر بی نقطه) | = در ن سرنویس بین مصراع‌های دو بیت ۲۳۲۵ |
| ۷. ن: سرفراز | و ۲۳۲۶ و در س پس از بیت ۲۳۲۵ آمده است |
| ۸. ن: آن شیردل جره باز | ۱۵. س: چه |
| ۹. ن: تو کفتی ز بند غم | ۱۶. ن: بیایست؛ در ن این بیت در حاشیه نوشته |
| ۱۰. س: آن نازنین | شده است |

بدو گفت کای^۱ پهلوان جهان^۲
 به دل خرمی ای گو سرفراز
 ابا دایه نزدیک آن دلستان
 سوار سرفراز^۴ و^۵ گرد سترگ،
 که خورشید کردی برو^۶ آفرین
 نهادی ز تشویر بر خاک روی^۸
 لب پر ز گوهر دل پر شتاب^{۱۰}
 دو عارض به کردار گل در چمن
 پری رخ گرفتش در آغوش تنگ
 کجا شیر با می درآمیختند^{۱۳}
 گهی باده و گاه بوس و کنار
 که با شاه دلدار انباز بود،
 کز انگشت بُد دور انگشتری
 که کی بر سر آید شب دیرباز^{۱۶}؟
 بخواهم ازو^{۱۷} ماه دلخواه را

همان دایه آمد بر پهلوان
 خرامان بیا تا بر دلنواز
 روان شد سپهدار روشنروان
 چو آمد بر آن^۳ بارگاه بزرگ
 بتی دید همچون بهشت برین
 نگاری که مه پیش رخسار اوی^۷
 همه غمزه چشم و همه^۹ چشم خواب
 دو جعد^{۱۱} مسلسل شکن بر شکن
 چو آمد برش مهتر تیزچنگ
 بدان گونه با هم برآمیختند^{۱۲}
 ببودند بر^{۱۴} تخت گوهرنگار
 اگرچه همه^{۱۵} کار با ساز بود
 دلش بود رنجور از آن داوری
 همی گفت با دل گو سرفراز
 بدان تا ببینم رخ شاه را

۳۳۵

۳۳۰

۳۳۵

۱۱. ن: دو جعدش

۱۲. ر: آمیختند؛ ن نخست (برآمیختند) نوشته و

سپس به (برآمیختند) تصحیح کرده، ولی روی (و)

خط نزده است؛ س: درآمیختند؛ متن: ← ر، ن

۱۳. ر: برآمیختند؛ ن: درآمیختند؛ س: بیامیختند؛

متن: ← ن

۱۴. ن: برفتند تا؛

۱۵. ر: اگر چند هم؛ متن = ن، س

۱۶. ر، س: باز؛ ن: بار؛ متن تصحیح قیاسی است

۱۷. س: از او

۱. س: ای

۲. ن: زمان

۳. ن: بدان

۴. ر: سرفراز؛ س: فرامرز؛ متن = ن

۵. ن، س: < و > متن = ر

۶. رک بدو؛ متن = ن، س

۷. ر، ن: رو؛ متن = س

۸. ر، ن: رو؛ متن = س

۹. ن: هم

۱۰. ن: لبان کوهرآمیز و دل پر عتاب؛ س: کیان

کوهر و پر دل و پر شتاب؛ متن = ر

رفتن فرامرز با شاه کهیلا در نخچیرگاه و صفت نخچیر کردن فرامرز

و نشستن در بزم کهیلا^۱ و راز گفتن فرامرز با فرزانه کهیلا

<p>۳۳۴۰</p> <p>ببود آن شب اندر بر دلریا^۲</p> <p>سوی بارگه شد یل رزم خواه</p> <p>چنین گفت با شاه کای نیک خوی</p> <p>بفرمود خسرو که تا یوز و باز</p> <p>بسیچید^۵ بر دشت^۶ نخچیرگاه</p> <p>۳۳۴۵</p> <p>برفتند گردان ایران زمین</p> <p>چو بر^۹ دشت^{۱۰} تازنده دیدند^{۱۱} گور</p> <p>همه بادپایان برانگیختند</p> <p>کمان بر زه آورد شیر ژیان</p> <p>یکی تیر اندر کمان راند تیز</p> <p>۳۳۵۰</p> <p>بزد بر میانش به دو نیم کرد</p> <p>دگر آمدش پیش گور^{۱۵} بزرگ</p> <p>فروبرد چنگال و یالش^{۱۸} گرفت</p> <p>دو گور^{۲۰} دگر آمدندش به پیش</p> <p>بزد بر سُرین^{۲۱} پسین گور^{۲۱} نر</p>	<p>چو خورشید تابان بر آمد ز جا^۳،</p> <p>به آیین بیامد به نزدیک شاه</p> <p>به نخچیر می آیدم^۴ آرزوی</p> <p>بیارند گردان گردن فرراز</p> <p>به کوه و بیابان دُمادُم سپاه</p> <p>به پیش اندرون^۷ پهلوی^۸ بافرین</p> <p>به دلها بر آمد^{۱۲} ز^{۱۳} نخچیر شور</p> <p>ابا گور و آهو برآویختند</p> <p>برانگیخت آن بادبالا^{۱۴} دمان</p> <p>چو گور دلیر آمد اندر ستیز،</p> <p>ز گور تگاور برآورد گرد</p> <p>سپهدار جنگی چو^{۱۶} شیر^{۱۷} سترگ،</p> <p>بزد بر زمین همچو کوهی^{۱۹} شکفت</p> <p>خدنگی سپهدار پاکیزه کیش،</p> <p>که از پیش^{۲۱} آن دیگری شد به در</p>
---	---

۱. ر: بکهیلا؛ ن، س سرنویس ندارند

۲. ن: دلریای

۳. ن: جای

۴. ر: بایدم؛ ن: باشدم؛ متن = س

۵. س: بسیچید

۶. س: دشت و

۷. ن: اندر آن

۸. ر: پهلوی (ی) نشانه کسره اضافه است)

۹. س: در

۱۰. ن: کوه

۱۱. ن: شد نره

۱۲. ن: در آمد

۱۳. س: به

۱۴. ن، س: بادپای؛ متن = ر

۱۵. س: کوری

۱۶. س: چنکی چه

۱۷. ن: دیو

۱۸. ن: پایش

۱۹. ر: کوه؛ متن = ن، س

۲۰. ر: دیگر؛ متن = ن، س

۲۱. س: پشت

سمندش نگشت از^۱ دویدن ستوه
 یکی گورِ نر دید آورده زیر
 بزد بر میانِ چنان^۲ شیر نر،
 به همدیگران^۳ دوخت^۴ آمد به شور
 بینداخت آن پهلوی^۵ نامور
 که آمد برش هفت گورِ دگر^۶
 گهی تاخت بالا گهی تاخت زیر^۷
 بینداخت شیرِ ژبان بی درنگ،
 نظاره بدو بد^۸ ز هر سو سوار
 برآورد از آن دشتِ نخچیر گرد
 عنان سوی شاهِ جزیره^۹ کشید
 برفتند آسوده بی درد و غم
 بفرمود تا پیش کاران روند^{۱۰}
 به کوه و به هامون^{۱۱} پراکنده بود،
 هنرهای شیروازنِ پرخرد

همی تاخت اندر بیابان و کوه
 به پایین^۱ کوهی یکی نره شیر
 خدنگی هم اندر زمان نامور
 بدان تیر هم شیر بر^۲ پشتِ گور
 چل و پنج غرم از^۳ پی یکدگر^۴
 دگر بار^۵ دید آن گو پره‌نر
 درافتاد دنبالشان نره شیر
 چن آن^۶ هفت الماس پیکان خدنگ
 یکایک بیفکندشان بر قطار
 بدین گونه تا گشت خورشید زرد
 ز بس تاختن چون^۷ به سیری رسید
 سپهدار و شاهِ جزیره^۸ به هم
 نشستند زیرِ درختی^۹ بلند^{۱۰}
 شکاری که شیرِ یل افکنده بود
 بیارند و^{۱۱} خسرو همه بنگرد

۲۳۵۵

۲۳۶۰

۲۳۶۵

۱۳. ر، ن: چنان؛ س: هم از؛ متن: ← ر، ن
 ۱۴. س: بر او بد؛ ن: بدو بد نظاره؛ متن = ر
 ۱۵. ر: تا؛ متن = ن، س
 ۱۶. ن: جریره
 ۱۷. ن: جریره
 ۱۸. س: درخت
 ۱۹. ن نخست به هم (← مصراع یکم بیت
 پیشین) نوشته، سپس بی آنکه روی آن خط بزند،
 بالای آن صورت درست «بلند» را نوشته است
 ۲۰. ن: زدند
 ۲۱. ن: و بیابان
 ۲۲. ر، س: > و <؛ متن = ن

۱. ر، س: شد از بس؛ متن = ن
 ۲. س: بیالین
 ۳. س: همان
 ۴. ن: با
 ۵. ن: بهم دیگر آن
 ۶. ر نخست «دواخت» نوشته، سپس روی «ا»
 خط زده است
 ۷. س: چهل کور و آهو
 ۸. ر: یکدیگر؛ متن = ن، س
 ۹. ر: پهلوی («ی» نشانه کسره اضافه است)؛ متن
 = ن، س
 ۱۰. ر: دیگر باره؛ متن = ن، س
 ۱۱. ر: دیگر؛ متن = ن، س
 ۱۲. ن این بیت و بیت بعدی را ندارد

<p>فکنندند بر یکدگر^۱ همچو^۲ کوه شدند آفرین‌گوی شیر^۴ رمه سوی کاخ شه رفتن آراستند</p>	<p>برفتند و بردند با هم گروه بزرگان و شاه کهیلا^۳ همه بخوردند چیزی و برخاستند^۵</p>	<p>۳۳۷۰</p>
<p>کش از مردی و مردمی بود بهر به دیدن^۶ جوان و به اندیشه پیر بر شه گرامی و هم نیک‌خواه بدی آن سرافراز^۷ روشن‌روان به جان غمگسارش به هر کارکرد که ای نیک‌دل مرد با نام^{۱۰} جفت، بگویم چو بر من تویی مهربان ز هر چیز کآید برت کم و بیش، و زو جو به هر حال درمان درد به هر نیک و بد غمگسارت بود بدآن دم که گشتم بدان دیو چیر^{۱۲}، همان دختر^{۱۳} شاه بشناختم ز مهرش به رنج اندرم این زمان مرا زین غمان رستگاری دهی^{۱۵}،</p>	<p>یکی نامدار از بزرگان شهر خردمند و گوینده و یادگیر سرافراز^۷ با دانش و دستگاه همیشه بر شیردل پهلوان به دل دوستدار^۹ گو شیرمرد سپهد بدو راز بگشاد و گفت یکی کار دارم به روشن‌روان خردمند گوید که اسرار خویش مگو جز به پیش خردمندمرد به‌ویژه که خود دوستدارت^{۱۱} بود کنون بشنو ای نامدار دلیر دو دیده به بیشه در انداختم بدیدم چو خورشید بر آسمان کنون گر درین کار یاری دهی^{۱۴}</p>	<p>۳۳۷۵ ۳۳۸۰ ۳۳۸۵</p>

۱. ر: یکدیگر؛ متن = ن، س

۲. ن: کوه

۳. ن: کهیلان

۴. ن: شاه و؛ س: آفرین‌خوان شبان و؛ متن = ر

۵. ن، س: خواستند؛ متن = ر

۶. س: به چهره

۷. ر: سرافراز؛ متن = ن، س

۸. ر: سرافراز و؛ متن = ن، س

۹. ن: دوستار

۱۰. ن: نام و

۱۱. س: دوستارت

۱۲. ن: خیر

۱۳. ر پس از این واژه گویا می‌خواسته «دلربا» بنویسد، ولی پس از نگارش دو حرف نخست آن،

رویش خط زده و صورت درست را نوشته است

۱۴. ن: دهد

۱۵. ن: غمکساری دهد

بخواهی ز بهر من آن ماه را،
نمانم که آرد کسی بر تو رنج
همه کس^۳ به مهر تو دارد نیاز:
زمین و زمان را تو چون^۴ افسری
به زودی بسازم به نیکیت کار

ببینی یکی چهره شاه را
ببخشمت^۱ هر گونه بسیار گنج
بدو گفت فرزانه کای^۲ سرفراز
چه شاه و چه شهری و چه لشکری
ازین گونه اندیشه در^۵ دل میار

۲۳۹۰

گفتن حقیقت فرامرز فرزانه پیش کهیلا و پاسخ کهیلا و خراسندی [فرا]مرز^۶

زمین را ببوسید در پیشگاه^۹
بپرسیدش از مهتر نامدار^{۱۱}
و زآن نامور نازش تخت تو
از آن شیردل مهتر رزم خواه
که ای شاه فرزانه نیک خوی
ز نیکودلی^{۱۵} با من ای شهریار
سپاس فراوان گذارم ز تو^{۱۶}
به پیوند تو آمدستم نیاز^{۱۷}
گرفتم به نیروی^{۱۹} کیهان خدیو،

و زآن پس^۷ بیامد به نزدیک شاه^۸
نشاندش بر تخت^{۱۰} خود شهریار
بدو گفت شادست^{۱۲} از بخت تو
پسامی گذارم به نزدیک^{۱۳} شاه
مرا گفت رو پیش خسرو بگوی
بسی رنج بردی درین^{۱۴} روزگار
از آن نیکویی شرمسارم ز تو
کنون ای شهنشاه گردن فراز
مر^{۱۸} آن خوبرخ را که از چنگ دیو

۲۳۹۵

۲۴۰۰

۱. ن: ببخشید

۲. س: کی

۳. ر، س: کین؛ متن = ن

۴. ن: جو تو

۵. س: بر

۶. ن، س: سرنویس ندارند؛ متن = ر: حرف های

درون قلاب محو شده اند

۷. ن: از انجا

۸. ر: بر شهریار؛ متن = ن، س

۹. ر: آن نامدار؛ متن = ن، س

۱۰. ن: دست؛ متن ← پانویشت بعدی

۱۱. ر به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

کهیلا نشاندش بر تخت خویش

بپرسیدش از نامور کم و بیش

متن = ن، س

۱۲. س: شاد است

۱۳. در ن پس از این واژه به اندازه یک واژه جای

خالی هست که گویا کاتب واژه ای را نوشته و

سپس آن را پاک کرده است

۱۴. س: بدین

۱۵. ر: دل (وزن درست نیست)؛ متن = س؛ ن

این بیت و بیت بعدی را ندارد

۱۶. س: بتو

۱۷. ر: نیار

۱۸. ن: من

۱۹. س: بر آوردم از فر

مرا ده به آیینِ زی^۱ کشورت
 چو فرزانه این گفت و^۲ خسرو شنید
 به فرزانه پاسخ چنین داد شاه
 بگو با سرفراز^۴ دشمن فکن
 دل و جانِ دختر فدای تو باد!
 هم اکنون بگویم که تا مادرش
 بر پهلوان رفت فرزانه‌مرد
 دلِ پهلوان شد چو^۷ خرم‌بهار
 به رامش نشستند با پهلوان

به من تازه کن گوهر و افسرت
 ز شادی دل اندر برش آرمید^۳
 که ای پرخرد مرد با دستگاه
 که ای نازش لشکر و انجمن!
 بیاشی^۵ شب و روز با کام و^۶ شادا!
 بسازد همه کارها در خورش
 سخن‌های خسرو بدو یاد کرد
 بفرمود تا از پی بزم کار
 سواران ایران به روشن‌روان

۲۴۰۵

دادن شاه کهیلا دختر خود را به فرامرز و بزم کردن فرامرز با کهیلا

و روان شدن فرامرز از آنجا با زن خود و حقیقت او^۸

و زان^۹ سو بشد خسرو نامور
 بدو^{۱۰} داد مژده به پیوند شیر
 رخ خوب‌چهره چو گل برشکفت
 ز یزدان بسی آفرین یاد کرد
 از آن پس بشد کارسازی گرفت
 دو صد جامه دیبا برآورد زود^{۱۲}
 یکی تخت پیروزه^{۱۵} چون آسمان

بر مادرِ دخترِ خوب‌فر
 به دامادی پهلوانِ دلیر
 همان مادرِ دخترِ اندر نهفت
 که آن دختر از رنج آزاد کرد
 از آن کارِ خرم دلش برشکفت^{۱۱}
 به زر و گهر بافته^{۱۳} تار و پود^{۱۴}
 ز گوهر^{۱۶} درخشنده چون اختران

۲۴۱۰

۲۴۱۵

۱. ر: زین؛ متن = ن، س
 ۲. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۳. ن: نارمید
 ۴. ر: سرفراز؛ متن = ن، س
 ۵. ن: تو بادی
 ۶. ر، ن: < و >؛ متن = س
 ۷. س: چه
 ۸. ن: دادن شاه کهیلا دختر (س: دختر را) بفرامرز؛ متن = ر؛ در س سرنویس پس از بیت
- ۲۴۱۰ آمده است
 ۹. ن: ازان
 ۱۰. ن: ورا
 ۱۱. ر: شکفت (حرف آخر بی نقطه)؛ س: گرفت
 ۱۲. ن: و دینار زود؛ س: و خز و حریر؛ متن = ر
 ۱۳. ن: یافته
 ۱۴. س: درو کوهر و عود و مشک و عبیر
 ۱۵. ن، س: فیروزه؛ متن = ر
 ۱۶. ن: بگوهر

دو صد ریدک^۱ خوب^۲ زرین کمر
 صد و بیست خروار از زر خام
 بیاورد گنجور^۳ و فرمود بار
 به دست یکی مرد روشن روان
 بت سروبالای^۴ دلجوی را
 تو گفتی^۵ که از روح^۶ دارد سرشت
 سپردند^۷ با یاره و گوشوار
 بپوشید نسرین تن^۸ سیمبر
 چنان خوبرخ ماه^۹ روشن روان
 بشد دست مهرخ گرفته به دست
 زبان بزرگان پر از آفرین
 سوی حجره بردش سپهدار گرد
 همانگاه^{۱۰} ناسفته درش بسفت
 به آرام از آن ماه برداشت کام
 که گفتی^{۱۱} بیارید مهر از^{۱۲} سپهر

صد و چل کنیزک ابا طوق زر
 ز مشک و ز عنبر صد و بیست جام
 ز اسپ و ز اُشتر فزون از شمار
 فرستاد یکسر بر پهلوان
 بیاراست ماه پری روی را
 به^{۱۳} خوبی به کردار حور^{۱۴} بهشت
 یکی دست جامه همه زرنگار
 سراسر مُرَصَّع به در و گهر
 شبانگه بیامد بر پهلوان
 یکی موبد^{۱۵} پیر یزدان پرست
 بستند عهدی^{۱۶} به آیین دین
 بیاورد و^{۱۷} مر پهلوان را سپرد
 به شادی و خوبی چنان خوب جفت^{۱۸}
 جوان^{۱۹} کامجوی و^{۲۰} دل آرام رام
 چنان تازه شد باز بر هر دو مهر^{۲۱}

۲۴۲۰

۲۴۲۵

۲۴۳۰

۱. ر، س: کودک؛ ن: رندک؛ متن تصحیح قیاسی است (← ن)
۲. س: خوب و
۳. ر: < و >؛ متن = ن، س
۴. ر: سیمین؛ متن = ن، س
۵. در ر آغاز این مصراع به اندازه یک واژه جای خالی هست که گویا کاتب واژه‌ای را نوشته و سپس آن را پاک کرده است
۶. س: روی
۷. ن: کویی
۸. س: حور
۹. ن: بردند
۱۰. ن: سیمین تن
۱۱. ن: دخت
۱۲. ن: موبدی

۱۳. ن: عقدی
۱۴. س: < و >
۱۵. س: باغوش بکرفت آن نیک جفت
۱۶. س: پس آنگاه
۱۷. ر: چو آن؛ ن: جو آن؛ متن تصحیح قیاسی است؛ س: ← پانوشت بعدی
۱۸. ن: < و >؛ س به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:
 چو بد مهرجوی و دلارام خواه
 گرفت آنزمان کام دل را ز ماه
۱۹. ن: باز برد و جهر؛ س: جان هر دو ز مهر؛
 متن = ر
۲۰. س: تو گفتی که
۲۱. ن: سارید مه را؛ س پس از این بیت افزوده است:

چو خورشید بر چرخ زرین‌کمند
جهان چادرِ عنبرین^۳ کرد چاک
سپه‌بند بفرمود تا مرد و زن
از^۴ آواز خنیاگر و ناز^۵ و نوش
دو هفته بدین گونه رامش گزید
چو چندی^۹ درین^{۱۰} شهر آرام یافت
از آن جایگه ساز رفتن گرفت
سپه‌بند بفرمود کز عودِ خام
یکی خوب^{۱۴} زیبا عماری کنند
چنان کاندرو^{۱۵} جای خواب^{۱۶} و نشست
فراوان در آن شهر کشتی بساخت
به پیش اندرافکند در^{۱۸} روی آب
پری‌روی را در عماری نشانند

۲۴۳۵

۲۴۴۰

فکند و^۱ برآمد^۲ به تخت بلند،
چو یاقوتِ زر بر سر^۳ تیره خاک،
ز کوی و ز برزن شدند انجمن^۵
جهان بود یکبارگی در خروش
چنان رامشی در جهان^۸ کس ندید
از آن ماه^{۱۱} خورشیدرخ کام یافت،
بدان تا بیند ز^{۱۲} هر در^{۱۳} شگفت
ز بهر پری‌چهره ماه تمام
عماری ز عودِ قماری کنند
پدید آورد^{۱۷} درگرِ خوب‌دست^{۱۷}
کسی کو ره آب دریا شناخت
روان کرد کشتی هم اندر شتاب
بسپچید^{۱۹} و^{۲۰} لشکر از آنجا براند

۱۰. ن: دران

۱۱. س: < و >

۱۲. ن: بدانند

۱۳. س: دنیا؛ ن: بدانند هر دو؛ متن = ر (در متن

«دو» نوشته، سپس در حاشیه به صورت درست

«در» تصحیح کرده است)

۱۴. ن: ن: خوب و

۱۵. ن: کندرو

۱۶. س: خوابگاه

۱۷. ر: درودگر خوب دست (وزن درست

نیست)؛ ن: بدست آورد در ره خوب‌دست؛ س:

بسازند مردان پاکیزه‌دست؛ متن: ← (پس از

تصحیح قیاسی «درودگر» به صورت مخفف آن

«درگر»)

۱۸. ن: و بر

۱۹. ر: سپچید

۲۰. ن: < و >

به بوس و کنار و بشادی و ناز

بدان ماه آنشب ابا سرفراز

۱. ن: فکنده

۲. ر: بیامد؛ متن = ن، س

۳. ر: عنبرین

۴. ن: شد بر؛ ر: زد بر سر؛ متن = س (نیز: ←

ر)

۵. ن و س پس از این بیت افزوده‌اند:

ن: سراسر برامش نهادند روی

در آن شهر بسیار شد گفتگوی

س: سراسر برامش بیرون شدند

و زان شهر پر مایه بیرون شدند

۶. ن، س: ز؛ متن = ر

۷. س: رامشکر و نای

۸. در ر بخش میانی این مصراع تا اندازه‌ای پاک

شده است، ولی متن را می‌توان خواند

۹. ر: چندین؛ متن = ن، س

۲۴۴۵

به خشکی همی رفت شیرِ ژیان
بزرگان شهرِ کهیلا و شاه^۲
به هنجارِ او گشت^۱ کشتی روان
برفتند با او سه منزل به راه^۳

۲۴۵۰

چو بدرود^۴ کردند و^۵ گشتند باز
ره دور پیش اندرآورد خوار
به کشتی درآمد^۷ خود و^۸ سرکشان
جهاندارِ جان آفرین^{۱۰} یار بود
ز دریای ژرف و دمِ بادِ تیز
همی رفت با ماهِ دلبنده^{۱۴} شاده^{۱۵}
به هم می نمودند^{۲۰} از آن^{۲۱} هر کسی
سپهدارِ گردنکشِ سرفراز،
بیامد دمان^۶ تا به دریاکنار
بر افراخت ملاح^۹ را^۹ بادبان
سپهدارِ هُشیار^{۱۱} و^{۱۲} بیدار بود
زمانی نیامد^{۱۳} به رویش ستیز
نه اندیشه^{۱۶} از راه و نی^{۱۷} رنج یاد^{۱۸}
شگفتی همی بود^{۱۹} هر سو بسی

رفتن فرامرز به خاورزمین و رسیدن به جزیره دوال پایان

و رزم کردن فرامرز با دوال پایان و گشتن ایشان را^{۲۲}

دو مه بر سرِ آب ازین سان^{۳۳} برفت
سرِ مه^{۲۵} رسیدند نزدِ زمین
سوی راهِ خاور بسیچید^{۲۴} نفت
نیازرده کس ز آن^{۲۶} سپاه گزین

۲۴۵۵

۱. ن، س: کشته؛ متن = ر

۲. ر: شهر و کهیلا براه؛ متن = ن، س

۳. ر: سه منزل برفتند همراه ماه؛ متن = ن، س

۴. س: بدرود

۵. س: <و>

۶. س: دوان

۷. <بیامد؛ متن = ن، س

۸. ن: ابا

۹. ن: با

۱۰. ر: جان آفرین

۱۱. ر: هوشیار؛ متن = ن، س

۱۲. ن: <و>

۱۳. ن: بیامد

۱۴. س: با دلبر زیب و

۱۵. ن: شاه

۱۶. ر گویا نخست «از» نوشته و سپس روی آن

خط زده و «اندیشه» نوشته است

۱۷. ن، س: نه

۱۸. ن: راه؛ س: باد؛ متن = ر

۱۹. ن: دید

۲۰. ر: می شنودند؛ س: می فزودند؛ متن = ن

۲۱. س: ز آن

۲۲. ن: رزم فرامرز با دوال پایان و گشتن ایشانرا

(سرنویس بین دو مصراع ۲۴۵۱ آمده است)؛ س:

رفتن فرامرز بخاور زمین و رزم کردنش با

مردمان جزیره (سرنویس پس از بیت ۲۴۵۴)

۲۳. ن، س: زینسان

۲۴. ر: بسیچید

۲۵. س: سه ماهه

۲۶. ن: زین

که ای نامور گردِ روشن‌روان
 که شیر ژیان نگذرد ز آن^۲ زمی^۳
 نسازند هرگز به ما انجمن
 نه نیکی شناسند و هم^۷ بد روند
 که تن را بدانست پروردنی،
 مر آن دیوچهران ز بالا و پست،
 در^{۱۰} آنجاست ای پهلوی^{۱۱} بی‌همال^{۱۲}
 که بس کینه جویند و پرخاشخ
 از آن^{۱۳} مردم بدرگ و^{۱۴} سنگ‌دل
 بدین راه و لشکر بدیشان^{۱۵} زدن^{۱۶}
 ازیشان^{۱۷} کنم پاک روی زمین
 چو تنگ اندرآمد، یلان را بخواند
 بپوشند گردانِ خنجرگذار
 از آن زشت‌چهران دلش پرشتاب
 برآراستند^{۲۱} از پی رزمگاه^{۲۲}
 کز آن ژرف‌دریا برآورد جوش

چنین گفت ملاح با پهلوان
 جزیری بدین^۱ راه باشدهمی
 پُر از مردمِ گرد^۴ شمشیرزن
 نه کارند و^۵ ورزند و نی^۶ بدروند
 در آن^۸ بیشه از میوه و خوردنی
 فراوان ز هر گونه آید به دست؛
 کسانی که خواندشان^۹ پادوال
 به گیتی مبیناد کس‌شان اثر!
 فرامرز بشنید و شد تنگ‌دل
 به ملاح گفتا ببايد شدن
 به زورِ خداوندِ جان‌آفرین
 بگفت این^{۱۸} و ملاح کشتی براند
 بفرمود تا جوشنِ کارزار
 چو بر ساحل آمد سپهد ز^{۱۹} آب
 چو نزد جزیره رسید آن سپاه^{۲۰}
 بر آمد ز ایران^{۲۳} سپه یک خروش

۲۴۶۰

۲۴۶۵

۲۴۷۰

۱۳. ر، س: و زان؛ متن = ن
 ۱۴. ن، س: < و >؛ متن = ر
 ۱۵. س: بدینها؛ ر: راه لشکر علمها؛ متن = ن
 ۱۶. س: زدند
 ۱۷. ن: از ایشان
 ۱۸. ر: این
 ۱۹. س: بر
 ۲۰. ن: آکھی
 ۲۱. ن: بر آراست رر
 ۲۲. ن: آدمی
 ۲۳. س: بایران

۱. ن: برین
 ۲. ر: دان؛ متن = ن، س
 ۳. ر، س: همی (قافیه درست نیست)؛ متن = س
 ۴. ن: و کرد؛ س: کرد و؛ متن = ر
 ۵. ن: کارنده
 ۶. ن، س: نه؛ متن = ر
 ۷. ر، س: نه؛ متن = ن
 ۸. ن: درین
 ۹. ن: خوابندشان
 ۱۰. ن: و ز
 ۱۱. ر: پهلوی (ی) نشانه کسره اضافه است؛
 ن: پهلوان؛ متن = س
 ۱۲. ن: باهمال

به پیشش^۲ یکی رزمگه ساختند
 به رزم اندرآمد سُوی کارزار
 یکی استخوان از درختی^۴ فزون
 رسیدندی از^۵ باد نزدیکِ مرد
 ببودی^۷ همه خورد^۸ یال و برش
 بکشتند و خستند بر دشت کین
 که ای نامداران و^{۱۰} جنگی سران
 مگر اندرآرید ازیشان^{۱۳} دمار
 خروشان به کردارِ پیلانِ مست
 ز نیزه نه خورشید پیدا نه ماه
 بجستی^{۱۵} ز باد هوا اندکی،
 به کردارِ مرغِ ازدرِ بابزن
 ز نوکِ^{۲۰} سنان جمله خسته شدند
 بسی خسته نالان و زاری کنان
 فرامرز لشکر سُوی بیشه راند
 خروشان و جوشان و نعره زنان،
 بکشتند و کردند یکباره پست

همان دیوچهران برون^۱ ساختند
 ز دیوان فزون تر ز پنجه هزار
 از آن هر یکی را^۳ به چنگ اندرون
 بجستندی اندر هوا همچو گرد
 زدندی^۶ از آن استخوان بر سرش
 فراوان ز گردانِ ایران زمین^۹
 سپهبد چنین گفت با سروران
 به نیزه درآید^{۱۱} زی^{۱۲} کارزار
 سواران سُوی نیزه بردند دست
 نیستان شد از نیزه آوردگاه
 هر آنکه کز آن دیوچهران یکی^{۱۴}
 زدی در^{۱۶} هوا بر سنان نیزه زن
 همه تن بدان^{۱۷} نیزه ها^{۱۸} در^{۱۹} زدند
 بکشتند بسیار از آن بدتنان
 بدانگه کزیشان^{۲۱} فراوان نماند
 کسی را که بُد زنده، ز^{۲۲} ایرانیان
 ز نیزه به شمشیر بردند دست

۲۴۷۵

۲۴۸۰

۲۴۸۵

۱۳. ر: آید؛ متن = ن، س

۱۴. ن: کسی

۱۵. ر: بجستند؛ ن: بجستن؛ متن = س

۱۶. ن: بر

۱۷. ن: بر آن

۱۸. ن، س: نیزه ها؛ متن = ر

۱۹. ن: بر

۲۰. ن: بنوک

۲۱. ن: کز ایشان

۲۲. س: < ز >

۱. ن: برو

۲. ن: به پیشه؛ س: بساحل؛ متن = ر

۳. ن: بد

۴. ن: از آن هر یکی بدرختی

۵. س: رسیدند چون

۶. ن: زدندندی

۷. ن: بودی؛ س: بکردی

۸. ن: خود و؛ س: خورد

۹. ر: زمین

۱۰. ر: < و >؛ متن = ن، س

۱۱. ر: آیند؛ ن: آید؛ متن = س

۱۲. ن: ازین

جزیره از آن بدتنان گشت پاک
 ندیدند ازیشان^۱ کسی را به جای
 بجُستند بالا و جای مَغاک
 سپهبد سُوی رفتن آورد رای^۲ ۲۴۹۰

رسیدن فرامرز به جزیرهٔ پیلگوشان و گفتن ملاح به فرامرز

از صفت ایشان و پاسخ فرامرز ملاح را^۳

دگر^۴ باره افکند کشتی در^۵ آب
 سه روز و سه شب راند^۶ کشتی روان
 چهارم سوی پیلگوشان^۸ رسید
 جزیری^{۱۰} به سان بهشتی^{۱۱} به جای
 گروهی کجا پیلگوشان^{۱۳} بدند ۲۴۹۵
 یلانی به بالا به مانند ساج
 ز سر تا قدم گوش همچون سپر
 همان^{۱۵} دیده‌هاشان به کردار نیل
 یکایک ابا آلت و^{۱۷} سازِ رزم
 سپهدارشان نامداری^{۱۹} بزرگ ۲۵۰۰
 روان کرد مانند باد از^۶ شتاب
 فرامرز گردنکش پهلوان
 سپه را سُوی آن جزیره^۹ کشید
 بسی اندرو باغ و کشت^{۱۲} و سرای
 به مردانگی سخت کوشان بدند
 به تن آبنوس و به رخساره عاج
 به دندان‌ها^{۱۴} همچو پیلانِ نر
 ازیشان گریزان شدی^{۱۶} زنده پیل
 به نزدیکشان رزم خوش‌تر ز بزم^{۱۸}
 بداندیش و^{۲۰} خودکام و گرد^{۲۱} سترگ

۱. ن، س: از ایشان
 ۲. س: پای
 ۳. ن: رزم فرامرز با پیل گوشان؛ س: رفتن فرامرز
 به جزیرهٔ فیلگوشان (سرنویس پس از بیت ۲۴۹۱
 آمده است)؛ متن = ر (پس از تصحیح
 «فیلگوشان» به «پیلگوشان» بر اساس ن، ← ب
 ۲۵۱۴، ۲۶۰۳ و ۲۶۱۷ که ر هم «پیلگوشان دارد»)
 ۴. ر: دیگر؛ متن = ن، س
 ۵. ن: بر
 ۶. ن: جانان که باد ار
 ۷. س: ماند
 ۸. ر، س: فیلگوشان؛ متن = ن
 ۹. س: بسوی جزیره
 ۱۰. ن: جزیره
 ۱۱. ن: بد آن همچو مینو؛ س: بد آن هم نکوتر؛
 متن = ر
 ۱۲. ن: کشت و باغ
 ۱۳. ر: فیککوشان؛ س: فیلگوشان؛ متن = ن
 ۱۴. س: بدانها همه
 ۱۵. س: همه
 ۱۶. ن: از ایشان گریزان شده
 ۱۷. ن: < و >
 ۱۸. ن: بهتر که بزم؛ س: خوشتر ببزم؛ متن = ر
 ۱۹. ر: نامدار؛ متن = ن، س
 ۲۰. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۲۱. ن: و کرد و؛ س: مردی؛ متن = ر

فروهشته از سرو جعدی^۲ سیاه
 به ابرو کمان و به بینی قلم
 نگاران سیمین بر^۵ مشکبوی
 ابا لشکر و کوس و هندی درای،
 بدو گفت ملاح کای پاک دین!
 نباید غنودن بدین کوه و دشت
 مگرمان به^۸ یزدان پناهی بود
 سزد گر بدین بوم و بر ننگریم^۹
 بدین گونه بیم تو از ترس کیست^{۱۰}؟
 که ای گرد پیل افکن شیرگیر^{۱۲}
 چو پهنا درازیش^{۱۴} آید به پیش
 همه^{۱۵} رزم جویان با گیر و دار^{۱۶}
 همه ساله با^{۱۷} کوشش و با غریو^{۱۸}
 کجا پیلگوشانشان^{۱۹} گفت^{۲۰} نام
 به دندان ز نراژدها بگذرند^{۲۲}

زنانشان^۱ به خوبی به کردار ماه
 به رخ ارغوان و به نرگس دژم
 بتانی^۳ سهی قد و^۴ خورشیدروی
 جهان پهلوان گرد گیتی گشای
 چو^۶ تنگ اندرآمد سوی آن زمین
 ازین مرز ما را بیاید گذشت
 که^۷ این سهمگین جایگاهی بود
 کزین مرز آسوده دل بگذریم
 فرامرز گفتش که این غم ز چیست
 چنین^{۱۱} گفت با او جهان دیده پیر
 جزیریست این چار^{۱۳} صد میل بیش
 سپاهی بدو اندرون بی شمار
 به چهر و به دیدار مانند دیو
 جهان دیده کآنجا بگسترده کام
 به بالا ز کوه سیه برترند^{۲۱}

۲۵۰۵

۲۵۱۰

۲۵۱۵

۱۳. ر: چهار؛ متن = ن، س
 ۱۴. س: پهتا درازایش
 ۱۵. س: همی
 ۱۶. ر: پاکیزه وار؛ ن با دار و کیر؛ س: ناپاک وار؛
 متن تصحیح قیاسی است (← ن)
 ۱۷. ن: همه شان ابا
 ۱۸. ر: غریو
 ۱۹. ر: پیلکوشان ورا؛ س: فیل کوشانشان؛ متن = ن
 ۲۰. ر: هست؛ متن = ن، س
 ۲۱. ن: برتراند
 ۲۲. ن و س از مصراع یکم این بیت و مصراع
 دوم بیت ۲۵۱۸ یک بیت ساخته و مصراع دوم
 این بیت (ب ۲۵۱۵) و مصراع یکم بیت ۲۵۱۸
 را انداخته است؛ متن = ن

۱. ر نخست «زنانشان» نوشته و سپس روی «ا»
 میانی خط زده است
 ۲. ن: و جعد؛ س: جعد؛ متن = ر
 ۳. ن، س: بتان؛ متن = ر
 ۴. ن، س: < و >؛ متن = ر
 ۵. س: سیمین تن
 ۶. س: چه
 ۷. ن: جو
 ۸. ن: ز
 ۹. ر، ن، س: نگذریم (قافیه درست نیست)؛ متن
 تصحیح قیاسی است
 ۱۰. ن: ترسنده جانن ز چیست
 ۱۱. ن: بدو
 ۱۲. ر: شیرافکن پیل کیر؛ س: پیل افکن و شیرکیر؛
 متن = ن (نیز: ← س)

همه نیزه‌هاشان^۱ بود آهنین^۲ ز گوپال ایشان بلرزد زمین
 به تن بادپاشان بود همچو کوه که از نعلشان کوه گردد ستوه
 ز شیران جنگی دلاورترند ز باد شمالی تگاورترند^۳
 چنین مردمانی ز مردم بری رمنده ز مردم چو دیو و پری
 نه مرغ هوا یابد اینجا^۴ گذر نه ببر دژآگاه و نه شیر^۵ نر
 تو با این سپه نزد ایشان شوی هماندم^۶ ز کرده پشیمان شوی
 به هر یک ازین لشکر نامدار^۷ همانا کزیشان^۸ بود ده هزار
 تو در خون چندین^۹ سر سرفراز مشو^{۱۰} گر به بیشی نداری نیاز
 ز من بشنو این پند را کار بند نشاید^{۱۱} که یابی در اینجا^{۱۲} گزند
 ز کاری که رنج دل آید پدید خردمند از آن کار دوری گزید
 سپهد چو^{۱۳} بشنید از وی سخن^{۱۴} چنین داد پاسخ به مرد کهن
 که ای پیر پاکیزه پاک‌دین! اگر یار باشد جهان‌آفرین،
 به فر جهاندار کیهان^{۱۵} خدای سرانشان چنان اندرآرم ز^{۱۶} پای،
 که شیر ژیان گور پی^{۱۷} خسته را و یا باز نر^{۱۸} کبک پر^{۱۹} بسته را
 بدان تا به گیتی بسی روزگار بماند ز ما این سخن یادگار
 مرا ایزد از بهر رنج آفرید نه از بهر بیشی و گنج آفرید
 بدان تا که از رنج نام آورم همه دین با داد و^{۲۰} کام آورم

۲۵۲۰

۲۵۲۵

۲۵۳۰

۱. ن، س: نیزه‌هاشان
 ۲. ر: آهنی (قافیه درست نیست)؛ متن = ن، س
 ۳. ← پانوشت مصراع دوم بیت ۲۵۱۵
 ۴. ن: اینجا
 ۵. ر: نه پیل ژیان و نه هم شیر؛ س: نه پیل و نه دیو و نه شیران؛ متن = ن
 ۶. ن: همانا
 ۷. ن: بی شمار
 ۸. ن: کز ایشان
 ۹. ر، ن: چندین
 ۱۰. س: شوی
 ۱۱. ن: نباید
 ۱۲. ر: درینجا؛ ن: درین دره
 ۱۳. س: چه
 ۱۴. ر: ازو این؛ متن = ن، س
 ۱۵. ن: کیتی
 ۱۶. ر: به؛ متن = ن، س
 ۱۷. ن: بی
 ۱۸. س: بر
 ۱۹. ن: دکر نار نر کیل بر
 ۲۰. ن: جهانرا همه زیر؛ س: هم از رنج و از داد

منم تا بوم^۱ زنده جویای نام
 خردمند گوید که انجام کار
 به نام نکو^۲ رو که تن مرگ راست
 و زین نامداران و^۵ گردان من
 نمیرد کسی تا نیاید زمان
 تو ای پیر ملاح پاکیزه هوش
 که بی کام و امر خداوند بخت
 به مردی برآورده^۲ از نام کام
 چو باید گذر کردن^۳ از روزگار،
 نترسد ز مرگ آنکه او نام خواست
 سرفراز^۶ شیران و مردان من،
 بدان^۷ کار خیره مگردان زبان
 به گیتی^۸ سوی من همی دار گوش،
 نیفتد یکی برگ خشک^۹ از درخت

۲۵۳۵

آگهی یافتن پیلگوشان از آمدن فرامرز و جنگ کردن ایشان با فرامرز

و کشتن فرامرز پیلگوشان را^{۱۰}

برآمد ز دریا گو نره شیر
 سراسر در و^{۱۲} دشت و دریاکنار
 شه پیلگوشان^{۱۳} چو آگاه شد
 سپه برنشاند و بزد بوق و کوس
 سپاهی کز آسیب ایشان زمین
 جزیره شده^{۱۴} جنب جنبان ز تاب^{۱۵}
 یلان^{۱۷} به کردار دیو سفید
 به آورد ایران سپاه آمدند
 پی او گوان و یلان^{۱۱} دلیر
 سراپرده و خیمه زد نامدار
 که هامون پر از اسپ و خرگاه شد،
 زمانه شد از گرد چون آبوس
 بلرزید مانند دریای چین
 تو گفתי همی غرقه گردد در^{۱۶} آب
 دمان همچو بر چرخ گردنده شید
 بسیچیده^{۱۸} و رزم خواه آمدند

۲۵۴۰

۲۵۴۵

۱. ر: بود؛ متن = ن، س
 ۲. ر: آوردم؛ متن = ن، س
 ۳. ر: بمردی بگرداند؛ س: برآید اگر کردن؛ متن = ن
 ۴. ر: بینم نیکو(!)؛ س: به بینم نکو؛ متن = ن
 ۵. ر، س: < و >؛ متن = ن
 ۶. ر: سرفراز؛ متن = ن، س
 ۷. ن: بدین
 ۸. ن: بکشتی
 ۹. ر، س: سبز؛ متن = ن
 ۱۰. ن: نبرد فرامرز با پیل کوشان؛ س: رزم فرامرز با فیلکوشان؛ متن = ر (پس از تصحیح
 «فیلکوشان» به پیلگوشان» بر اساس ن)
 ۱۱. ن: پس او یلان و گوان
 ۱۲. ر، س: ازو؛ متن = ن
 ۱۳. ر، ن، س: فیلکوشان؛ متن تصحیح قیاسی است
 ۱۴. ر: شد از؛ س: بشد؛ متن = ن
 ۱۵. ن: ریاب
 ۱۶. ر، س: ز؛ متن = ن
 ۱۷. س: پلانسان
 ۱۸. ر: بسیچیده؛ ن: بسیچدن؛ متن = س (نیز: ←
 ر)

که امروز مردی نشاید نهفت
 بدین مرز و این بوم سازد هلاک،
 نگردهمی^۵ زندگی بیشتر^۶
 بفرمود کردن^۸ سپه را دو نیم
 دگر^۹ نیمه بر روی^{۱۰} دشمن گماشت
 سپاهی^{۱۱} نیاید به^{۱۲} راه نهان
 بدان سان که از مردی او سزید
 که ای نامداران گُرد^{۱۴} دلیرا
 به تیر و کمان رزم جوید چُست^{۱۶}
 سُوی نیزه آرید دست مِهی
 سُوی خنجر و گرز دست افکنید^{۱۹}
 برآرید ازین^{۲۱} پیلگوشان^{۲۲} دمار
 سُوی دشمن خیره آهنگ کرد
 به پای ایستاده به زین ویژه‌ای^{۲۵}
 به کردار بادِ دمنده بجست

سپهبد چو^۱ گردِ سپه دید گفت
 مرا گر جهاندار یزدان پاک
 نمیرم همانا^۲ به جایی^۳ دگر^۴
 نیامد به دلش اندرون ترس^۷ و بیم
 یکی نیمه در راه دریا بداشت
 بدان تا که از دشمن بدگمان
 خود اندر برابر صفی برکشید
 به گردان لشکر چنین^{۱۳} گفت شیر
 سپه چون به تنگ اندرآید^{۱۵}، نخُست
 چو^{۱۷} از تیرتان ترکش^{۱۸} آید تهی
 به نیزه چو از جایشان برکنید
 به گرز و به^{۲۰} شمشیر زهرآبدار
 بگفت این و برخاست^{۲۳} مانند گرد
 به دست اندرون آهین^{۲۴} نیزه‌ای
 به تیزی برآمد ز جای^{۲۶} نشست

۲۵۵۰

۲۵۵۵

۲۵۶۰

است شبیه «سلله»

۱۶. ن: خواهید جست؛ س: بیاید به تیر و کمان
 رزم جست؛ متن = ر (پس از تصحیح «جویند»
 به «جوئید»، ← بیت بعدی)
 ۱۷. س: چه
 ۱۸. ر: لشکر؛ متن = ن، س
 ۱۹. ن: آورید
 ۲۰. ر: ز کرز و ز؛ س: دگر روز؛ متن = ن
 ۲۱. ر: از[ین]؛ متن = ن، س
 ۲۲. ر، س: فیلکوشان؛ متن = ن
 ۲۳. ن: خواست
 ۲۴. ن: اندرو آهنی
 ۲۵. ن: بزین ریره (؟)؛ س: ابا فرء؛ متن = ر
 ۲۶. ن، س: بجای

۱. س: چه

۲. ر: جزاینجا؛ متن = ن، س
 ۳. ن: بحای؛ س: بجای
 ۴. ر: دیکر؛ متن = ن، س
 ۵. س: مرا
 ۶. س: بشتر
 ۷. ن: بدان اندر آن وهم
 ۸. س: کرده
 ۹. ر: دیکر؛ متن = ن، س
 ۱۰. ن: سوی
 ۱۱. ر: سپاه؛ متن = ن، س
 ۱۲. س: ز
 ۱۳. ر: چنان؛ متن = ن، س
 ۱۴. س: کرد و
 ۱۵. ن در بالای «اندر» حروف ناخوانایی نوشته

ز بالا چو باد اندرآمد به زین
همان ترکش و خنجرش بر میان
گرفتند یکسر برو آفرین
چو بنشست بر اسپ شیر^۳ رمه
دل آکنده از کینه بدگمان
همی گرد پرخاش برشد^۷ به ماه
کمان بر زه و ترکشش پر ز تیر
ز ترکش برآهیخت^{۱۱} تیر خدنگ
ز تیرش دو ماه نو^{۱۲} آمد پدید
به چرخ اندر افکند و برشد خروش^{۱۴}
بُرد از رخ ماه و خورشید رنگ
خدنگ از بر چرخ پرواز کرد
گذر کرد از او تیز^{۲۰} پیکان تیر^{۲۱}
و زان پهلوی دیگر آمد به در^{۲۳}
بباراند^{۲۵} تیر اندر آن کارزار

بُن نیزه زد^۱ از هوا بر زمین
ابا جوشن و خود و ببر بیان
گوان و بزرگان ایران زمین
نشستند^۲ بر بادپایان همه
همه تیر بر^۴ دست و بر زه کمان
چو تنگ^۵ آمد از پیلگوشان^۶ سپاه
فرامرز گردافکن شیرگیر^۸
به چاچی کمان اندرآورد چنگ^{۱۰}
نهاد از بر چرخ و اندرکشید
چو سوفار تنگ اندرآمد به گوش^{۱۳}
چو پیکان درون^{۱۵} قبضه آورد تنگ^{۱۶}
گره شست^{۱۷} او چون ز^{۱۸} زه^{۱۹} باز کرد
بزد بر کمر بند گرد دلیر
برآمد به پهلوی گرد دگر^{۲۲}
همان^{۲۴} نامداران چو ابر بهار

۲۵۶۵

۲۵۷۰

۲۵۷۵

۱۵. ن: سوی
۱۶. س: سنک
۱۷. س: شصت
۱۸. ر، س: آویخت، متن = ن
۱۹. ن: ره؛ متن = ر، س
۲۰. ر: از تیر و؛ متن = س
۲۱. ن از مصراع یکم این بیت و مصراع دوم بیت
بعدی یک بیت ساخته و مصراع دوم این بیت و
مصراع یکم بیت بعدی را انداخته است
۲۲. ر: دیگر؛ متن = س
۲۳. ن: بزیر (قافیه را بر مبنای قافیه مصراع یکم
بیت پیشین درست کرده است، ← پانوشت بیت
پیشین)؛ س: بسر؛ متن = ر
۲۴. س: همه
۲۵. ر، س: بیارید؛ متن = ن

۱. ن: را
۲. ر: نشستند
۳. ن، س: شیر و؛ متن = ر
۴. ن: نیزه در
۵. ن: نک
۶. ر: فیلکوشان؛ س: فیکوشان؛ متن = ن
۷. ن: پرخاش آمد
۸. ن: شیرمرد (قافیه درست نیست)
۹. ن: بجایی
۱۰. ن: حنک
۱۱. ن، س: برآمیخت؛ متن = ر
۱۲. س: همی آتش
۱۳. س: چو سوفار در زه درآمیختی
۱۴. ن: اندر افکند تیرش خروش؛ س: اندر
افکندش آهیختی؛ متن = ر

تنِ نامداری^۴ از آن خسته شد
 برون رفتی اندر زمانش روان^۵
 سپرور کماندار^۶ پنجه هزار،
 چو^۷ دریای خون گشت روی زمین
 سُوی نیزه بردند^۹ آنگاه دست
 ازیشان^{۱۰} شده^{۱۱} پیلگوشان^{۱۲} ستوه
 همان روی کشور ز خون میستان
 به جنگ اندر آمد چو یک^{۱۳} پیل مست
 سپه را چنان تنگ بفشاردی،
 ز پشت دگر^{۱۷} یک همی رگ^{۱۸} زدی
 ز زین^{۲۰} در بودی به نوک سنان
 برافراختی اندر آن انجمن
 بیامد به تندی بر پهلوان
 خروشان تو گفتی یکی ازدهاست
 که آمد همی جان ما را^{۲۵} زمان

به هر تیر کز^۱ شستشان^۲ جسته^۳ شد
 چه خسته چه کشته شدی در زمان
 ز دشمن به تیر اندر آن کارزار
 فکندند و کشتند بر^۷ دشت کین
 چو از تیر بر دشمن آمد شکست
 سپاه اندر آمد به نیزه چو کوه
 ز نیزه شد آوردگه نیستان
 سپهدار بگرفت نیزه به دست
 هر^{۱۴} آنگه که او نیزه بگذاردی^{۱۵}
 که^{۱۶} چون نیزه بر سینه یک زدی
 به هر بار^{۱۹} ازیشان یگان و دوگان
 چو^{۲۱} مرغان فکند از در^{۲۲} بابزن
 یکی پیلگوشی^{۲۳} چو^{۲۴} باد دمان
 سنان بر تن پهلوان کرد راست
 به دل گفت شیر ژیان پهلوان

۲۵۸۰

۲۵۸۵

۲۵۹۰

۱۵. ن نخست «بکما» نوشته و سپس روی آن
 خط زده و صورت درست را نوشته است
 ۱۶. س: < که >
 ۱۷. ر: دیگر؛ متن = ن، س
 ۱۸. ر، س: کس همی سر (قافیه درست نیست)؛
 متن = ن
 ۱۹. ر، س: همه باز؛ متن = ن
 ۲۰. س: بزین
 ۲۱. س: چه
 ۲۲. س: فکندند بر
 ۲۳. ر، س: فیلکوشی؛ متن = ن
 ۲۴. س: چه
 ۲۵. ن: روانم همین را؛ س: روانم همی را

۱. ن: کر
 ۲. س: شصتشان
 ۳. ن: رسته
 ۴. س: نامداران
 ۵. ر، س: روانش برون رفتی اندر زمان (قافیه
 درست نیست)؛ متن = ن
 ۶. ر: کمان پیش؛ س: فکندند از آن بیشه؛ متن = ن
 ۷. ن، س: در
 ۸. س: که
 ۹. ن: [بر]دند
 ۱۰. ن، س: از ایشان
 ۱۱. س: بشد
 ۱۲. ر، س: فیلکوشان؛ متن = ن
 ۱۳. ر: صد؛ متن = ن، س
 ۱۴. ن: بر

یکی حملہ آورد با دار و برد
 بدرید در بر همه جوشنش
 تن روشنش زآن گزندى نیافت
 بزد نیزه‌اش را که^۴ شد لخت لخت
 درافگند بر چرخ گردان غریبو
 سپر بر^۷ سر^۷ آورد گرد دلیر
 سپهد به شمشیر کین دست برد
 برآورد از جان او^{۱۲} رستخیز
 بماند و دگر^{۱۳} نیمه بُد^{۱۴} در غریبو
 بپوشید با خنجر کابلی
 دگر باره آهنگ آورد کرد
 که^{۱۶} آتش در آن پیلگوشان^{۱۷} فتاد
 برآورد اندر صف کارزار
 فرو ریخت مهره^{۱۹}، چو^{۲۰} بگسست پی
 برآورد و زد بر زمین با خروش
 یکی را به گرز و به زخم درشت

چو^۱ تنگ اندرآمد بر شیرمرد
 بزد نیزه‌ای بر بر روشنش
 زره بود زیرش، سنان برتافت^۲
 سپهد برآورد تیغی ز بخت^۳
 برآورد گرز گران نره دیو
 برآورد و بگذارد بر نره^۵ شیر
 سپر بر^۸ سر پهلوان کرد خورد^۹
 کشید از میان^{۱۰} یلی^{۱۱} تیغ تیز
 چنان زد که یک نیمه از اسپ و دیو
 چو او کشته شد جوشن^{۱۵} زابلی
 بیامد گرازان به دشت نبرد
 در آن رزمگه داد مردی بداد
 یکی را کمر بند بگرفت خوار
 چنان بر زمین زد کز^{۱۸} اندام وی
 یکی را^{۲۱} پس یال بگرفت و گوش^{۲۲}
 یکی را به پا^{۲۳} و یکی را به مشت

۲۵۹۵

۲۶۰۰

۲۶۰۵

۱۳. ر: دیگر؛ متن = ن، س
 ۱۴. ن: شد
 ۱۵. س: چوشن
 ۱۶. س: چو
 ۱۷. س: فیلکوشان؛ متن = ر، ن؛ ن این بیت را ندارد
 ۱۸. ر، س: که؛ متن = ن
 ۱۹. ر، س: مهر و؛ متن = ن
 ۲۰. س: چه
 ۲۱. س: راز
 ۲۲. ن: دوش
 ۲۳. ر، س: بال؛ متن = ن

۱. س: چه
 ۲. س: پتافت
 ۳. ر: سخت؛ س: پک تیغ سخت؛ متن = ن
 ۴. ن: نیزه از بخت و
 ۵. ر، س: بنمود حملہ به شیر؛ متن = ن
 ۶. ر: در؛ متن = ن، س
 ۷. ن: بر
 ۸. ر: در؛ متن = ن، س
 ۹. س: کشت خرد
 ۱۰. س: میانش
 ۱۱. ن: کابلی؛ س: یکی
 ۱۲. ن: اور

<p>بگشت و بر^۱ آن رزمگه توده کرد^۲ ز کردار او خیره مانده سپاه یکی نیزه همچون درخت سیاه نگه کرد تا خسرو آن سپاه همی تاخت تا^۳ اندرآمد به تنگ بزد تند بر کوهه زینش بر^۴ زهارش آبر^۵ کوهه زین بدوخت چو^۶ گشته شد آن شهریار رمه گریزان به بیشه نهادند روی ز شمشیر آن شیرمردان کین^۷ به تاراج بستند از آن پس کمر فراوان بت خوبرخ یافتند بسی گوهر و زر و تاج و کمر^۸ ز هر گونه آلات و گسترده و زان^۹ پس به دریا نهادند روی چو^{۱۰} بگذشت یک ماه دیگر چنین</p>	<p>۲۶۱۰ ۲۶۱۵ ۲۶۲۰</p>
<p>به مغز^{۱۱} و به خون خاک آلوده کرد^{۱۲} همه آفرین خوان^{۱۳} بدان^{۱۴} رزم خواه دگر باره^{۱۵} بگرفت و شد کینه خواه کجا برفرازد درفش و کلاه، همان^{۱۶} نیزه جان ستانش به چنگ کزان کوهه^{۱۷} دیگر آمد به در روانش ز نوک^{۱۸} سنان برفروخت سپه هر چه ماندند با دمدمه^{۱۹}، روان تیره و با غم و گفتگوی تهی گشت از آن پیلگوشان^{۲۰} زمین چه گردان و چه مهتر نامور به جستن چو رفتند و بشتافتند همان^{۲۱} پیل و اسپان با زین زر^{۲۲} ببردند چندان که بد بردنی همه با دل شادمان بزم جوی رسیدند نزدیک خاورزمین</p>	

۱. س: در

۲. ر: گشت؛ متن = ن، س

۳. ن: معز

۴. ر: گشت؛ متن = ن، س

۵. ر: آفرین خوان

۶. ن: بر آن

۷. ر: هم او را چو؛ متن = ن

۸. س: چو دیدش بچنگ

۹. س: که بد

۱۰. س: بیر

۱۱. ن: کوهه؛ س: کوشه

۱۲. ر: چنان زدش و بر؛ س: دو زانوش بر؛ متن

= ن

۱۳. س: بنوک

۱۴. س: چه

۱۵. ن: جمله مانند باد دمه

۱۶. ن نخست «کار» نوشته و سپس بالای آن

نوشته است: «کین»

۱۷. س: فیلکوشان؛ متن = ر، ن

۱۸. ن نخست «کهر» نوشته و سپس بالای آن

نوشته است: «کمر»

۱۹. ن: بسی

۲۰. س: و بر

۲۱. ن، س: از آن؛ متن = ر

۲۲. س: چه

رسیدن فرامرز به جزیره برهمنان و کیفیت ملاح با فرامرز از ایشان

و آمدن برهمنان به پذیره فرامرز و حقیقت او^۱

جزیری^۲ پدید آمد از دور جای
 چه جایست - گفتش - بدین^۳ خرّمی
 چنین داد پاسخ خردمندمرد
 تو این را مقام برهمن شناس
 گروهی همه^۴ پاک و یزدان پرست
 همه کارشان دانش و نیکویست^۵
 همیشه ز یزدان بودشان سخن
 خورش کم کنند^{۱۱}، آنچه آید به کار
 به ماهی بسازند روزی خورش
 ز ناآمده کار و نگذشته هم
 ز هرچت^{۱۳} بررسی^{۱۴} دهند آگهی
 چو^{۱۶} بشنید مرد جوان این سخن
 بدو گفت: ما را بیاید شدن
 بپرسیم گفتار و هم بشنویم
 مگر بهره یابیم از پندشان

ز ملاح پرسید آن پاکرای
 کزو تازه گردد دل آدمی؟
 که از روی بیشی بدان در^۴ مگرد
 به دانش گشاده دل و با^۵ سپاس^۶
 نشسته کنون چون^۸ کسی زبردست
 بهی و نکوکاری و فرهیست^۱
 به هر جای بر انجمن انجمن
 ز بیخ گیا باشد و میوه دار
 روانشان به دانش کند پرورش^{۱۲}
 ز چیزی که خواهد بدن بیش و کم،
 زیانشان ز پاسخ نیابی^{۱۵} تهی
 پسند آمدش گفت مرد کهن
 به نزدیک ایشان زمانی بدن
 در آن مرز یکچند هم بغنویم
 نیوشیم^{۱۷} گفتار دلندشان

۲۶۲۵

۲۶۳۰

۲۶۳۵

رادی و فرهیست؛ متن = ر (پس از تصحیح
 «نیکوکاری» به «نکوکاری» برای درست شدن
 وزن)

۱۱. ر: کشد (تصحیف «کنند»؟)؛ ن: خورند؛ متن
 = س

۱۲. ن این بیت و بیت بعدی را ندارد

۱۳. ن: هرچ؛ س: هر چه؛ متن = ر

۱۴. ن: آنکه پیران

۱۵. س: پاسخ نه بینی

۱۶. س: چه

۱۷. ن: بنوشیم؛ متن = ر، س

۱. ن، س: رسیدن فرامرز بجزیره (س: بحجزیره!)
 برهمن و سؤال کردن (در ن سرنویس بین دو
 مصراع بیت ۲۶۲۵ آمده است)؛ متن = ر

۲. س: جزیره

۳. س: بدان

۴. ن: پنش بدین در

۵. ن: دل پر؛ س: دل با؛ متن = ر

۶. در ن آخرین واژه تا اندازه‌ای محو شده است

۷. ن: بدل

۸. ن: چنانچون

۹. س: نیکوئیست

۱۰. ن: نیکوکویی و خرّمیست؛ س: بدانانی و

روان کرد کشتی بدان مرز زود
 برهمن خبر یافت، آمد به راه
 ابا هرکه بودند پیر و جوان،
 پذیره به رسم نماز آمدند
 بر آن چهره دل‌فروزش^۲ بسی
 جهان‌گیر و گردن‌کش و^۳ پر ز مهر
 ز نیکویی و^۴ مهتری تار و بود
 همه دشمنان پیش تو بنده باد
 برهمن نگردد ز روی تو سیر
 که روشن‌روانی و آزادمرد^۵
 ز راه تکلف به یک‌سو^{۱۰} شویم
 نیاید به دست، ارچه آریم رنج^{۱۱}
 که داننده راز هرکس خداست
 چنین گفت با مرد یزدان‌شناس
 کز آن پس^{۱۷} که دیدم بسی رنج و درد^{۱۸}،

چو ملاح گفت سپهد شنود
 چو تنگ اندر آمد به هامون سپاه
 به ساحل چو آمد یل^۱ پهلوان
 برهمن همه پیشباز آمدند
 ستایش نمودند و پوزش بسی
 بگفتند کای گرد خورشیدچهر
 ز یزدانت باد آفرین و درود
 همین بوم و بر بر تو فرخنده باد
 خنک این^۵ جزیره^۶ به فر تو شیر
 نداریم پنهان ز تو رادمرد
 ز درویشی^۸ خویش خشنو^۹ شویم
 که خشنودی پهلوان جز به گنج
 دگر^{۱۲} هرچه دانی^{۱۳} گذاری رواست
 پذیرفت ازیشان^{۱۴} سپهد سپاس
 که یزدان سپاس^{۱۵} ای جهان‌دیده^{۱۶} مرد

۲۶۴۰

۲۶۴۵

۲۶۵۰

۱۰. س: بی آهو
 ۱۱. ر به جای این بیت زیر را آورده است:
 که چشم من از گوهر آکنده گنج
 نیاید ازینسان چه داریم رنج
 متن = ن (پس از تصحیح «ناید» به «نیاید» بر
 اساس ر)؛ س این بیت را ندارد
 ۱۲. ر: دیگر؛ س: اگر؛ متن = ن
 ۱۳. ن: از بر من؛ س: سوی ما شب(?) حرف آخر
 بی نقطه)؛ متن = ر
 ۱۴. ن: از ایشان
 ۱۵. ن: شناس؛ س: یزدان‌سپاس؛ متن = ر
 ۱۶. ر: جهان‌دیده؛ ن: س: خردمند
 ۱۷. ن: بس
 ۱۸. ن: درد و رنج

۱. ن: بر
 ۲. ن: دلربایش
 ۳. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۴. س: < و >
 ۵. ر: این
 ۶. ن: جزیره
 ۷. ن و س به جای این بیت‌های زیر را
 آورده‌اند:
 ن: نداریم در خورد پای تو مرد
 که روشن‌روان باد و آواز مزد(?)
 س: که خشنود گردد ز ما مرد گرد
 که چنگ یلان دارد و دستبرد
 متن = ر
 ۸. ن: بدرویشی
 ۹. ر، س: یکسو (در ر قافیه درست نیست)؛ متن = ن

۲۶۵۵
 مرا بختِ فرخِ بدین داد دست^۱
 سپاس از^۲ شما بر من این مایه بس
 از آن پس بفرمود پرده سیرای
 سپهبد بر او به زانو نشست

که دیدم رخِ مردِ یزدان پرست
 نباید که باشد^۳ از من رنجه کس^۴
 کشیدند بر دشتِ فرخنده جای
 گشاده دل و دست کرده به بست^۵

سؤال اول فرامرز از پیر برهمن و پاسخ برهمن به فرامرز رستم^۶

۲۶۶۰
 بیامد برهمن نشست^۷ از^۸ برش
 ز پیر جهان دیده^{۱۱} پرسید و گفت
 ازین زندگانی چه دارید رای
 نه خورد و نه خواب و نه آرام و کام
 چرا این همه رنج بر خود نهید؟
 جهان پر ز خوبی و پر خواسته
 چنین داد پاسخ برهمن بدوی^{۱۳}
 چنان دان که هرکو جهان را شناخت
 جهان همچو خانیست^{۱۶} بر رهگذر
 هرآن کس که دل بندد اندر جهان
 فراز آورد گنج و هم خواسته

گیا^۹ بسته بر خویش و چشم و برش^{۱۰}
 که ای پیر با دانش و هوش جفت!
 برهنه شب و روز مانده به جای؟
 به بی کامی اندر بُدن شادکام
 بدین گونه^{۱۲} اکنون چه دارید امید؟
 همه کارها گشته آراسته
 که ای مرد بادانش و خوب گوی^{۱۴}!
 درو جای آرام و^{۱۵} بودن نساخت
 خردمند ازین خانه جوید حذر
 هشیوار خواند وی از ابلهان
 مرادش همه گردد آراسته،

-
۱. ن: رهبر است
 ۲. س: <از>
 ۳. ن: یابد
 ۴. س: ز ما رنجه بس
 ۵. ن: برده بشست؛ در ن این بیت با بیت بعدی
 پس و پیش شده است
 ۶. ن: سؤال کردن فرامرز از برهمن و جواب
 دادن او؛ س: سؤال فرامرز از برهمن (سرنویس
 پس از بیت ۲۶۵۸ آمده است)؛ متن = ر
 ۷. ن: نشست برهمن (وزن درست نیست)
 ۸. س: او
 ۹. ن: کما
 ۱۰. ر: برش؛ س: سرش
 ۱۱. ن: جهانده
 ۱۲. ن: بودن
 ۱۳. ر: بدو؛ متن = ن، س
 ۱۴. ر: گو؛ ن: نیک خوی؛ س: و خوب گوی؛ متن:
 ← س
 ۱۵. ر: <و>؛ متن = ن، س
 ۱۶. ن: جون رباطیست

<p>بیارد، نهد بر سرش تیره‌ترگ سر و تاجش^۲ اندر مَفاک آورد خرامش نیاید^۳ به نزد خدای همه ساله جانش پر از خیرگی^۴ نه آسایش^۷ و خوشی^۸ خوردنی که بگذارد اینجا^{۱۰} و خود بگذرد یکی بود خواهد درین رهگذر به دانش نیاید^{۱۳} نهادن به گنج^{۱۴} شود دستگیرت به نزد خدای^{۱۶} ره دور^{۱۸} آسان به منزل رسید رخ پهلوان همچو گل برشکفت</p>	<p>ز ناگه^۱ شیخون به سر برش مرگ ز تختش سُوی تیره‌خاک آورد بماند دلش بسته این سرای روانش بماند در آن^۴ تیرگی^۵ نه تن مانند آنجا نه گستردنی خردمند رنج اندر آن^۹ کی برد؟! بر مرگ درویش یا تاجور چو^{۱۱} تن را همی داشت باید^{۱۲} به رنج که چون بگذری زین سپنجی^{۱۵} سرای سبکبار شو تا توانی پرید^{۱۷} برهن چو این داستان‌ها بگفت^{۱۹}</p>	<p>۲۶۷۰</p> <p>۲۶۷۵</p>
---	---	-------------------------

سؤال دویم فرامرز از برهن و پاسخ برهن فرامرز را^{۲۰}

<p>مرا سوی دانش یکی ره نمای که دانا بدان جان همی پرورد؟ کجا زو^{۲۴} خرد باشد اندر گریز^{۲۵}؟</p>	<p>دگر^{۲۱} گفت کای مرد پاکیزه‌رای! به گیتی چه^{۲۲} نیکوست نزد خرد همان بد به گیتی چه چیزست^{۲۳} نیز</p>	<p>۲۶۸۰</p>
--	--	-------------

- | | |
|---|---|
| <p>۱۵. ر: سپنج؛ متن = ن، س
۱۶. ن: دست کیردت بهر دو سرای
۱۷. ن: بدید؛ س: برید
۱۸. س: دور و
۱۹. ن: بخواند؛ س: چه این در معنی بسفت
۲۰. ن: سؤال کردن فرامرز از برهن و پاسخ او؛
س: سؤال دوم فرامرز از برهن؛ متن = ر
۲۱. ر: دیکر؛ متن = ن، س
۲۲. ن: جو
۲۳. ن، س: چیزاست
۲۴. س: [ز]و
۲۵. س: ستیز</p> | <p>۱. ن: بناکه
۲. ن: [تا]جش
۳. ن: نماید
۴. س: بدان
۵. ر: تیره‌کی
۶. ر: خیره‌کی
۷. ر: < و >؛ متن = ن، س
۸. ر، س: خورد و از؛ متن = ن
۹. س: اندرین
۱۰. ن: اینجا
۱۱. س: چه
۱۲. ن: خواهد
۱۳. ن: به آید؛ س: بیاید؛ متن = ر
۱۴. س: بیندوخت کنج</p> |
|---|---|

چو پاسخ بیابی به^۱ من گوش دار!
 جز او را مدان پادشاهی^۲ دگر
 بزرگی و پیروزی^۳ و دستگاه
 نه آتش نه آب^۴ و نه باد و نه خاک،
 به رویندگی^۵ و به بارندگی^۶،
 به فرمان اویند جاوید و بس
 پرستیدنش گربدانی^۷ نکوست^۸
 روان از بدی‌ها بشویم^۹ ترا
 ز بادآفره^{۱۰} دوزخش^{۱۱} بیم دار
 از آن رخ مبرتاب کانت بدست^{۱۲}
 ز دیندار^{۱۳} بر دل مدار ایچ^{۱۴} کین
 میازار از آن^{۱۵} پس دل هیچ کس
 به گفتن ره شرم و آرم جوی
 ابا دیو وارونه جفتی مکن
 جهاندار ازین کار خرسند^{۱۶} نیست

برهمن بدو گفت کای هوشیار
 نکویی^۱ پرستیدن دادگر
 ازو دان شب و روز و^۲ خورشید و^۳ ماه
 چنان دان که بی امر یزدان پاک
 به سوزندگی و به سازندگی،
 ندارند با^۴ کام خود دسترس
 چو^۵ او را بدانی^۶ بدان سان که اوست
 پرستیدن^۷ او بگویم ترا
 ز یزدان بیندیش و^۸ روز شمار
 ز کاری که خشنودی ایزدست^۹
 نگهدار دین باش و جویای^{۱۰} دین
 چو بر کام باشد ترا دسترس
 ابا نیک‌مردان سخن نرم گوی
 به دل نیکویی دار و زفتی مکن
 که زفتی ز داد خداوند نیست

۲۶۸۵

۲۶۹۰

۲۶۹۵

۱۶. س: بشویم
 ۱۷. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۱۸. ر: حذر کن تو از دوزخ؛ س: ز پافره
 دوزخش؛ متن = ن (نیز: ← س)
 ۱۹. س: ایزد است
 ۲۰. ر: متاب که آنت بهست؛ س: متاب ایکه آنت
 بهست (در هر دو نسخه قافیه درست نیست)؛
 متن = ن
 ۲۱. س: جویاء
 ۲۲. ن: دیدار
 ۲۳. س: هیچ
 ۲۴. ر: از این؛ متن = ن، س
 ۲۵. ن: خورسند

۱. س: ز
 ۲. ر: نیکویی؛ ن: نکویی؛ س: نکوئی؛ متن: ← ن، س
 ۳. ن: پادشاهی
 ۴. ن: همه روزه
 ۵. س: رخشنده
 ۶. س: پیروزی
 ۷. س: نه آب و نه آتش
 ۸. ن: بارمندگی
 ۹. س: بدو بر بگردند یکبارگی
 ۱۰. ن: بر
 ۱۱. س: چه
 ۱۲. س: بخوانی
 ۱۳. ر: کردن آید؛ ترا از پرستیدنش بس؛ متن = ن
 ۱۴. ن: درست
 ۱۵. س: پرسیدن

مکن یاد از آن^۱ کار^۲ نیکی بسی
 در نیکویی بر تو بسته شود
 دل و دیده سوی خردمند کن
 به ناکامی اندر غریوان مشو
 بر آن رو که فرمان و امر خداست
 جهان را نه بر آرزوی تو کرد
 همی باش خشنود و خرسند و^۶ شاد
 دلت را چو با شکر خویشی دهد
 همیشه همی باش اندر هراس
 برآمد ترا گنج و^{۱۰} خوبی و نام^{۱۱}،
 یکی را جهان آفرین صد دهد
 ز غم خوردن گیتی آزاد باش
 که نزدیک تو راه دارد همان
 که گردی پشیمان به^{۱۳} نزد خرد
 که تیره شود از دروغ^{۱۵} آب روی
 مگردان زبان را به کژی^{۱۶} سخن
 به آزادی اندر جهان گرد فاش^{۱۷}
 بود نزد نیکان همیشه خجل

هرآنکه که نیکی کنی با کسی
 که از گفتنت دل شکسته شود
 زبان را ز گفتار بد بند کن
 ز گفتار نیکو گریزان مشو
 چو کار تو ناید^۳ به کام تو راست
 کجا آفریننده گرم و سرد
 ز^۴ نیک و بد^۵ آنچه جهاندار داد
 ز خرسندی^۷ ایزد^۸ بیشی دهد
 ازو^۹ دار پیوسته شکر و سپاس
 همان چون رسیدی ز یزدان^۹ به کام
 بخش و بخور^{۱۲} دیگرت خود دهد
 به دل مهربان و به کف راد باش
 به بی‌کامی کس مشو شادمان
 ز بدها بیندیش و مپسند بد
 دروغ از بُنه هیچ^{۱۴} گونه مگوی
 به هر کار در راستی پیشه کن
 ز رشک و حسد جاودان دور باش
 حسد چهره^{۱۸} رشک آورد دل گسل

۲۷۰۰

۲۷۰۵

۲۷۱۰

۲۷۱۵

۱۱. ن: کام (قافیه ندارد)
 ۱۲. ن: بده
 ۱۳. س: تو
 ۱۴. ن: هیچ
 ۱۵. س: در جهان
 ۱۶. ن: بکجی؛ س: بکج در؛ متن = ر
 ۱۷. ن: خلق مسهور باش؛ س: از دهر کن نام
 فاش؛ متن = ر
 ۱۸. ن: جهل و؛ س: چیره؛ متن = ر

۱. ر، س: از[آن]؛ متن = ن
 ۲. ن: کا[ر]
 ۳. ن: چو ناکامی آید
 ۴. ن: به
 ۵. س: نیکو هر
 ۶. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۷. ن: خورسندی
 ۸. س: و زو
 ۹. ن: بیزدان
 ۱۰. ر: < و >؛ متن = ن، س

سخن نزد او از بُنه خود مگوی
 به هر کارکرد از خرد^۲ هوش دار
 تو با او مکن بد اگر بخردی
 که نیکی برآید^۵ به نزد خدای
 بر^۷ نیک‌مردی به چاه افکنی
 بر آن^۸ رای و دانش بیاید گریست
 کم‌آزار بر مهتران هم^{۱۰} مه‌ست
 پسندیده‌تر ز آن مدان هیچ راه
 ز گفتار نآید^{۱۲} سراسر به بُن
 دل اندر فریب زمانه مبنند
 همان به که رادی^{۱۵} بود در میان

دل پهلوان از خرد بردمید
 ستایش نمودش در آن انجمن
 همه مزد او نیکوی‌ها دهاد^{۱۶}
 دلم گشت تازه ز دیدار^{۱۹} تو^{۲۰}
 هم از جامه و اسپ و هم سیم و زر،

ز دوروی و نمّام^۱ پرهیز جوی
 دلت را ز گفتار^۲ بد گوش دار
 به جای تو آن کس که جوید بدی
 گرت دست باشد نکویی^۴ نمای
 گر او بد نماید^۶ تو هم بد کنی
 چون نزد تو از نیک و بد فرق نیست
 کم‌آزاری از هر چه جویی^۹ به‌ست
 به هنگام خشم^{۱۱} از بیخشی گناه
 ازین گونه چندان که گویم سخن
 ز پیر جهان‌دیده بنیوش^{۱۳} پند
 چو^{۱۴} گیتی نماند به کس جاودان

چو گفت برهن به پایان رسید
 بسی آفرین کرد بر برهمن
 که یزدان ز داننده خشنود باد
 بیاسود^{۱۷} جانم ز گفتار تو^{۱۸}
 فراوان ز یاقوت و درّ و گهر

۲۷۲۰

۲۷۲۵

۲۷۳۰

۱. ر: ز دورویی و نام؛ س: ز دور حسد مرد؛ متن = ن

۲. س: بکفتار

۳. ر: کار و کردار خود؛ س: ولیکن بکردار خود؛ متن = ن

۴. ر: نیکویی؛ س: نکوئی؛ متن = ن

۵. ن: به آید

۶. س: بد کند پس

۷. ن: بد

۸. س: بدان

۹. ن: کویی

۱۰. ن: بر

۱۱. ن: خشم

۱۲. ر: یک شیمه (حرف دوم نقطه ندارد) ناید؛

س: یک شمه ناید؛ متن = ن

۱۳. ن: می‌بوش؛ س: مینوش؛ متن = ر

۱۴. س: که

۱۵. ن: راهی

۱۶. ن: داد (وزن درست نیست)

۱۷. ر: برآسود؛ متن = ن، س

۱۸. ن: او

۱۹. س: بدیدار

۲۰. ن: او

<p>بدآن تا ببخشید به آموزگار^۱ بدو گفت کای مهتر رزم‌جوی^۲ به دینار و گوهر نیاید^۳ فراز جهان را به گوهر بینبارمی^۴ مرا دل ز دینار پرکین بود دل از کام و امید خسته شود پس آنگاه دل را ز تن^۵ بگسلم ابا او سپهدار دستش به دست بسی گشت تا شد ز گشتن ستوه پر از لعل و یاقوت و در و گهر پراندیشه لب را به دندان گزید سخن گفت با موبدان و سپاه برهمن بیاورد با خویش بر ز خوبی^۶ بسی آفرین ساختش</p>	<p>سپهبد به گنجور گفتا بیار چو آورد، دانا نپذیرفت ازوی^۷ برهمن به اینها^۸ ندارد نیاز اگر من بدین آرزو دارمی همه کوهساران ما این بود خرد گر به دینار^۹ بسته شود ز یزدان بدین بازماند^{۱۰} دلم از آن پس برآمد ز جای^{۱۱} نشست به دریاکنار و به هامون و کوه یکایک نمودش همه دشت و در شگفت آمدش پهلوان کآن بدید از آنجا بیامد سوی بارگاه چو^{۱۲} بنشست در بارگه نامور سپهدار بر تخت بنشاختش^{۱۳}</p>	<p>۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷</p>
---	---	--

سؤال سیوم^{۱۵} فرامرز از برهمن و پاسخ برهمن و گفتن از ده دیو^{۱۶}

بپرسید دیگر ز یزدان پرست که ای مرد بادانش نیک‌دست!

- | | |
|---|---|
| <p>۱۱. ن: وز
 ۱۲. س: چه
 ۱۳. ن: با خویش بشناختش
 ۱۴. ن: بخوبی
 ۱۵. ر پس از این واژه «از» نوشته و سپس روی آن خط زده است
 ۱۶. ن: سوال نمودن فرامرز از برهمن و جواب او؛ س: سؤال سوم فرامرز از برهمن؛ متن = ر</p> | <p>۱. ن: خداوند کار
 ۲. ر: ازو؛ متن = ن، س
 ۳. ر: رزمجو؛ ن: نامجوی؛ متن = س
 ۴. ن: بدیها
 ۵. ن: ندارد
 ۶. ر، س: بانبارمی؛ متن = ن
 ۷. ن: بدین بار
 ۸. ن: مانده
 ۹. ن: تن را [ز] دل
 ۱۰. س: بجای</p> |
|---|---|

خرد رنجه گردد روان تیره‌رو^۳؟
 روان تیره گردد خرد پرغریو
 ازو رنج و سختی ببايد کشيد؟
 که‌شان^۵ دوزخ آمد نهاد و سرشت
 که هرگز ز بیشي همی نغنونَد
 دمی سیری از خواسته نآیدش
 گهی نزد آن و گهی نزد این
 ز بهرِ درم سال و مه در طلب
 نه کس را بدو نیز آرایش^۹
 به نادانی آرد زمانه به سر
 که بر چیز^{۱۲} مردم بود چاره‌ساز
 که چیزی ز مردم فراز آورد
 اگر خود برادر بود، ننگرد
 سری را بریدن نه ترس و نه بیم^{۱۶}
 که او مرد بی‌نام و بدکام^{۱۸} کرد
 تو گویی که با^{۱۹} چرخ کین آورد
 شتاب آورد کینه‌کش چون پلنگ

چه چیزست^۱ دیگر که از^۲ کار او
 بدو گفت کز کار و کردار دیو
 کدامست گفتا^۴ که دیو پلید
 چنین داد پاسخ که ده دیو زشت
 ازیشان^۶ نخست آزمندی بود
 که هرچه‌ش دهی بیشتر بایدش
 همه روزه^۷ باشد پر از درد و کین
 نه آرامش روز و نی^۸ خواب شب
 نه از گنج خود هیچ آسایشی
 نبیند بدین^{۱۰} گیتی از رنج بر
 دویم^{۱۱} دیو دُرخیم باشد نیاز
 به^{۱۳} دزدی و نیرنگ ساز آورد
 نه بخشایش آرد نه رحم آورد
 روا دارد^{۱۴} از بهر یک دانگ^{۱۵} سیم
 سیم^{۱۷} دیو خشمست با دار و برد
 چو او اسپ در زیر زین آورد
 نه آرام داند نه هوش و درنگ

۲۷۵۰

۲۷۵۵

۲۷۶۰

۱. ر: چیزست؛ متن = ن، س

۲. س: بهر

۳. ن: زو

۴. ن، س: گفتش

۵. ن: کشان

۶. ن، س: از ایشان

۷. ر: روز؛ متن = ن، س

۸. ن، س: نه

۹. س: آرامشی

۱۰. س: درین

۱۱. ن، س: دوم؛ متن = ر

۱۲. ن: خیر

۱۳. ن: ز

۱۴. ن: ره آورد

۱۵. ن: یکدنک

۱۶. ن: بی ترس و بیم؛ س: به بی ترس و بیم؛

متن = ر

۱۷. ر: سیوم؛ متن = ن، س

۱۸. ن: پنکام و بدنام

۱۹. ن: بر

چو آتش ز باد دمان نغنونود
 به هم برزند همچو دیوانه‌مست
 نکوهش کنندش غریوان شود^۱
 که آوازه آرد^۲ نهان در زمین
 که در دل کند جا غم و^۳ درد را
 نداند کسی راز^۴ آن سنگ‌دل
 گه آن را به‌زشتی تمنا کند
 نه از کار خویشش دمی خرمی
 به دانشوران^۵ کین نه نیکو بود
 بتر زین همه خویش‌کامی شناس
 چو دیوانه باشد که بندش^۶ نهی^۷
 چه نیکی کند هر که بدخو بود
 نه زشتی و^۸ خوبی نه درمان و^۹ درد
 به کام عدو باشدش روزگار
 که پیوسته پردرد دارد جگر
 درآرد^{۱۰} همی در درون کین و خشم
 چرا من ندارم ورا^{۱۱} ناسزاست

نه نیکی شناسد نه پیدا کند
 هر آن چیز کآیدش در پیش دست
 پس از کرده خود پشیمان شود
 چهارم بود دیو دُرخیم کین
 بر آن^{۱۲} دارد او سال و مه مرد را
 همه‌روزه^{۱۳} باشد ز غم تنگ‌دل
 گه این را به بدنام رسوا کند
 نه با مردمش یک زمان مردمی
 بداندیش و بدکار^{۱۴} و بدخو بود
 دگر^{۱۵} پنجم اهرمن ناسپاس^{۱۶}
 که نیکی نداند چو^{۱۷} پندش دهی
 کند بدگمانش که نیکو بود
 نداند بد و نیک و نی^{۱۸} گرم و سرد
 از آن خویش‌کامی سرانجام کار
 ششم دیو را^{۱۹} رشک دان ای پسر
 به هر چیز کو را درافتاد^{۲۰} چشم
 به دل گوید آن چیز کآن مرد راست،

۲۷۶۵

۲۷۷۰

۲۷۷۵

۲۷۸۰

۱. ن: کند
 ۲. ز: آواره آرد؛ ن: او راه باد و(?)؛ س: آواز دارد؛
 متن: ← ر، س
 ۳. ن: بره
 ۴. ن: جا و غم؛ س: با غم و
 ۵. ر: ز هر روز؛ س: که تا زنده؛ متن = ن
 ۶. ن، س: از
 ۷. س: پیکار
 ۸. ر، س: بدان شور و آن؛ ن: بدانش دران؛ متن
 تصحیح قیاسی است
 ۹. ر، س: دیگر؛ متن = رن، س: ذکر
 ۱۰. ن، س: اهریمن ناشناس؛ متن = ر: اهرمن
 ۱۱. ن: نه بیند نه
 ۱۲. ر: پندش؛ متن = ن، س
 ۱۳. ر: تهی؛ ن: دهی؛ متن = س
 ۱۴. ن، س: نه
 ۱۵. ن: نه
 ۱۶. ن، س: > متن = ر و <
 ۱۷. ن: را را
 ۱۸. ن: برافتاد
 ۱۹. ن: بر
 ۲۰. ن: همی

جهان بر دل خویشان کرده تنگ
 نبیند ز خود کمتر اندر جهان
 کسی کو حسد جُست بر سود نیست
 به نزد خرد نبُود او را فروغ
 بدان سان که گویی مگر خویش تُست^۲
 که تا کام^۵ خویش از تو آرد^۶ به چنگ
 تو آگه نه از کار آن دل گُسل
 از آن پس نگوید ترا هیچ نام
 کجا آن همه رای بددینی^۸ است
 که آن بدرگِ بددل^{۱۰} یک‌تنه
 که گوید چو من نیست اندر جهان^{۱۲}
 چو گوید^{۱۳} همان بشنود بگذرد،
 پریشان کند خلق از گفتگو^{۱۴}
 به جز^{۱۵} رنج ازو هیچ موجود نه
 مکن کاهلی^{۱۷} گر تو خود کاملی^{۱۸}
 درو^{۲۰} رنج و خواری و بدنامی است

شب و روز ازین گونه باشد^۱ به جنگ
 سرانجام ازین آشکار و نهان
 ز دادِ خداوند خشنود نیست^۲
 بود دیوِ بدنام هفتم دروغ
 به گفتارِ چربی نماید نخست
 کند لابه و نوبه هم ریو^۴ و رنگ
 ترا یک زمان شاد دارد به دل
 چو کامِ خود از تو برآرد تمام
 دگر^۷ دیو هشتم سخن‌چینی است
 سخن‌چینِ بدگو^۹ مباد از بُنه
 به گفتارِ خود خیره^{۱۱} باشد چنان
 از آنجا حدیثی به آنجا برَد
 خرابی پدید آید از کارِ او
 ورا زین سخن هیچ مقصود نه
 نهم دیوِ دُرخیم دان کاهلی^{۱۶}
 کجا کاهلی اصل^{۱۹} بی‌کامی است

۲۷۸۵

۲۷۹۰

۲۷۹۵

۱. ر: باسد

۲. ن: بیست (حرف آخر پاک شده است)

۳. ر: اوست؛ متن = ن، س

۴. ن: در بند نیرنک؛ س: و پویه و ریو؛ متن = ر

(پس از تصحیح «بویه» به «نویه»)

۵. ن: ناکام

۶. ن: دارد

۷. ر: دیگر؛ متن = ن، س

۸. ن: نام بردینی

۹. ن: بد خود

۱۰. ن: یکدل؛ س: و بددل

۱۱. س: تیره

۱۲. س: زمان

۱۳. ر: چکوید؛ متن = ن، س

۱۴. در ن جای این بیت و نیز کل مصراع‌های

یکم بیت‌های ستون سمت راست این صفحه

سفید مانده است

۱۵. ن: بهر

۱۶. در ن جای این مصراع سفید مانده است

۱۷. ن: کند کار دل

۱۸. ن: کابلی؛ س: جاهلی

۱۹. ر: اصلی («ی» نشانه کسره اضافه است)؛

متن = ن، س

۲۰. ن: بدو

ز کاهل^۱ چه آید به جز خورد و خواب؟!
 همیشه ز امید خود ناامید
 فتاده چو خاک از بر راه خوار^۵
 دهم دیو را ناسپاسی^۸ بود
 نباشد ورا هیچ اندر جهان^{۱۰}
 ز ناگه فراز آیدش خواسته
 فرامش کند آفریننده را^{۱۳}
 ز دینار اندر دل آرد هراس
 بماند همه ساله در تیرگی^{۱۶}
 بر آن بر^{۱۸} نیاید^{۱۹} ز دانش کند^{۲۰}
 سپهبد پسندید^{۲۳} گفتار او
 تنش خاکسار^۲ و دل اندر شتاب
 دلش^۳ تیره و دیدگانش^۴ سفید
 چو^۶ بی‌دست و پا^۷ مردم سوگوار
 که آن از ره ناشناسی^۹ بود
 به جستن بود آشکار^{۱۱} و نهان
 شود کارش از هیچ^{۱۲} آراسته
 کند کور دو چشم^{۱۴} بیننده^{۱۵} را
 به یزدان شود ناگهان ناسپاس
 روان در پریشانی و خیرگی^{۱۷}
 ز یزدان ستودن روانش^{۲۱} کند^{۲۲} (?)
 به دل خرم از کار و دیدار او

۲۸۰۰

۲۸۰۵

سؤال چهارم فرامرز و پاسخ برهمن و گفتن از شش فرشته^{۲۳}

دگر^{۲۵} گفت کای پیر روشن‌پژوه^{۲۶} چه چیزست^{۲۷} نیکو میان گروه،

۱. ر پس از این واژه نخست «حواید» نوشته و سپس روی آن خط زده و صورت درست را نوشته است؛ ن این مصراع را ندارد
۲. ن: همه خاک را
۳. ن: بدل
۴. ر، ن: دیده کانش؛ س: دیدگانش
۵. در ن جای این مصراع سفید مانده است
۶. ن: که؛ س: چه
۷. ن: پداست با
۸. ر، س: ناشناسی؛ متن = س
۹. ر، ن: ناسپاسی (قافیه درست نیست)؛ متن = س
۱۰. در ن جای این مصراع سفید مانده است
۱۱. ن: آشکارا]
۱۲. ن: کنج
۱۳. ن این مصراع را ندارد
۱۴. ن: دل چشم؛ س: چشمان
۱۵. ر: بیننده؛ س: بیننده
۱۶. ر: خیره کی؛ س: تیرک؛ در ن جای این مصراع سفید مانده است
۱۷. ر، ن: خیره کی؛ س: پریشان و هم خیرکی
۱۸. ن، س: بدان سر؛ متن = ر
۱۹. ن: نیابد؛ س: نیارد؛ متن = ر
۲۰. ن: کذار؛ س: برد؛ متن = ر
۲۱. ر، ن، س: روانش (تصحیف زوانش؟)
۲۲. ن: بود ناگهان شرمسار (← مصراع دوم بیت ۲۸۰۴)؛ س: همانا پریشان شود
۲۳. س: چو بشنید؛ در ن جای این مصراع سفید مانده است
۲۴. ن: سوال کردن فرامرز از برهمن و پاسخ دادن او؛ س: سؤال چهارم فرامرز از برهمن؛ متن = ر
۲۵. ر: دیگر
۲۶. س: دانش‌پژوه؛ متن = ر؛ ن این مصراع را ندارد
۲۷. ن، س: چیز است؛ در ن پس از این بیت جای یک بیت سفید مانده، ولی بیتی حذف نشده است

پسندیده نزد خدا باشد آن؟^۲
 که^۴ از نور یزدان سرشته بود
 که باشد خردمند ازو^۶ شادمان
 به بیداد هرگز مزنی^۸ یک^۹ نفس
 به از هرچه جویی^{۱۱} به نزد خرد
 شوی^{۱۳} بر همه آرزو کامجوی
 به کردار خوب وی^{۱۴} آید^{۱۵} پدید^{۱۶}
 در خـوبی و راه^{۱۹} آزم دان
 چو بی شرم باشی ز بی مایگی ست^{۲۰}
 به آهستگی نیز شایستگی^{۲۲}،
 بود پیش تو هر کسی راهجوی^{۲۳}
 فروزنده دارد دل و^{۲۵} کیش تو
 که خوشخو^{۲۷} بود بی گمان حق پرست^{۲۸}

کزو^۱ دل بود تازه و شادمان
 چنین گفت کآن شش فرشته بود^۲
 نخستین ازو داد و^۵ انصاف دان
 کلید در کام^۷ دادست و بس
 ز خود دادن بهره^{۱۰} نیک و بد
 اگر داده باشی ای نامجوی^{۱۲}
 ره رستگاری ز دیو پلید
 دویم^{۱۷} ای هنور همی^{۱۸} شرم دان
 کجا شرم بخشایش ایزدی ست
 چو باشی ابا شرم^{۲۱} و آهستگی
 ترا نزد دانا بود آبروی
 ره پاک یزدان نهد^{۲۴} پیش تو
 سیم نیکجویی به از^{۲۶} هرچه هست

۲۸۱۰

۲۸۱۵

۲۸۲۰

۱۷. س: دوم؛ در ن جای این مصراع سفید مانده است
 ۱۸. س: دیگر
 ۱۹. س: < و >
 ۲۰. ز: بی نام کیست؛ ن: پیمان کیست؛ س: ز
 بی شرم و آرم باید کریست؛ متن = تصحیح
 قیاسی است
 ۲۱. س: چو با شرم باشی؛ متن = ر؛ در ن جای
 این مصراع سفید مانده است
 ۲۲. ز: شایسکی؛ ن: پوستکی
 ۲۳. ن: هر کسی پیش تو آبروی
 ۲۴. س: بود؛ در ن جای این مصراع سفید مانده
 است
 ۲۵. ن: از
 ۲۶. ز: سیوم نیکوئی بهره؛ متن = ن، س
 ۲۷. ن: خوبی
 ۲۸. ن: خوب هست

۱. ن: کزان
 ۲. ن: خدای جهان
 ۳. در ن جای این مصراع سفید مانده است
 ۴. ن: کر
 ۵. ن: داد
 ۶. س: از او
 ۷. ز: درم؛ متن = س؛ در ن جای این مصراع
 سفید مانده است
 ۸. ز: نزد؛ متن = ن، س
 ۹. ن: تو
 ۱۰. ن: داد دادن بهره
 ۱۱. ن: کوئی؛ س: کوئی؛ متن = ر
 ۱۲. در ن جای این مصراع سفید مانده است
 ۱۳. ن: شود
 ۱۴. س: ز کردار خوبی
 ۱۵. ن: آمد؛ س: بیامد
 ۱۶. ن: بید

دگر^۲ مردمان خوش به دیدارِ اوی^۳
 به هر نیک و بد غمگسارش^۴ بود
 بدو رخ نهاد^۵ روزگارِ بهی
 به گفتارِ نیکو گشاده دو لب^۶
 نه^۹ تیمار و اندیشه نه آه^{۱۰} سرد
 که رادی به^{۱۱} یزدان بود با سپاس^{۱۲}
 همه خوبی و نیکی^{۱۴} و بهتری ست
 پسندیده مردم پرخرد
 به گیتی ز کس نشنود سرزنش
 ز یزدان بیابد همه ناز^{۱۷} و کام
 چه با خویش و بیگانه دشمن، چه دوست^{۱۸}
 به نابردباران بباید گریست
 بر دوستانت دل آرا کند
 به نیک و بد خود شتاب و درنگ
 در آرد زمین و زمان زیر پای
 ز امید هرگز نگردد خجل

بود سال و مه خرم و تازه روی^۱
 به جان هر کسی دوستدارش بود
 ز هر کام دستش نمآند تهی^۵
 نکوخواه مردم بود روز و شب
 نداند غم و رنج و اندوه و درد^۸
 چهارم تو نیکی و رادی شناس
 ز رادی فزونی و هم مهتری ست^{۱۳}
 همه روزه^{۱۵} خرم ز کردار خود
 جوان خردمند برترمنش^{۱۶}
 به هر دو سرا خرم و نیک‌نام
 به پنجم هنر بردباری نکوست
 کجا بردباری سر مردمی ست
 ترا در دل هر کسی جا کند
 خردمند پیروز^{۱۹} با سنگ^{۲۰} و هنگ
 به هوش و به اندیشه و^{۲۱} سنگ^{۲۲} و رای
 هر آن آرزو کاندر آرد به دل

۲۸۲۵

۲۸۳۰

۲۸۳۵

۱. در ن جای این مصراع سفید مانده است

۲. ن: بود

۳. ن: خریدار او

۴. ن: دوستدارش (قافیه درست نیست)

۵. ن جای این مصراع سفید مانده است

۶. ر: به دوزخ نهاد (تصحیح «بدو رخ نهاد»؛ ن، به دوزخ بود؛ متن = س (نیز: ← ر)

۷. ن: بود روز و شب

۸. ن جای این مصراع سفید مانده است

۹. ن: به

۱۰. ر، س: راه؛ متن = ن

۱۱. ن: نیکی ز

۱۲. ن: هراس

۱۳. ن جای این مصراع سفید مانده است

۱۴. ن: کزو نیکی و خوبی

۱۵. ر: روز؛ متن = ن، س

۱۶. ن جای این مصراع سفید مانده است

۱۷. ن: نام

۱۸. ن بیت‌های ۲۸۳۲-۲۸۴۳ را ندارد (جای

بیت‌های ۲۸۳۲-۲۸۳۵ سفید مانده است)

۱۹. ر: فیروز؛ متن = س

۲۰. ر، س: شنک؛ متن تصحیح قیاسی است

۲۱. س: باندیشه

۲۲. ر، س: شنک؛ متن تصحیح قیاسی است

ششم بهتر از پارسایی مدان^۱ کزو نیک‌نامی^۲ بود جاودان^۳
 زبان و دل و دست و^۴ چشم از خرد شناسا بگردد به کردار بد
 نگوید بد و نیز بد نشنود همیشه به گفتار بد نگرود
 بد و نیک گیتی^۵ برش با خطر نه دینار جوید نه در و گهر
 همه روزه^۶ ترسان ز کردار^۷ زشت به امید^۸ آرزوش کردگار
 همین ست^۹ ای^{۱۰} نامور پهلوان که گفتم به نزد تو^{۱۱} روشن روان
 چو گفتار داننده آمد به بن به پایان رسانید هر در^{۱۲} سخن،
 بزرگان سپاه ایستاده به پای^{۱۳} برو^{۱۴} خواندند آفرین^{۱۵} خدای

۲۸۴۰

۲۸۴۵

رفتن فرامرز به خاورزمین و دیدن کوه در آن راه و حقیقت گفتن ملاح

و کشتن فرامرز مرغ را و صفت آن مرغ و حقیقت او^{۱۵}

چو^{۱۶} چندی^{۱۷} بود اندر آن جایگاه روان کرد بر راه^{۱۸} دریا سپاه

۱. ر، س: بدان؛ متن تصحیح قیاسی است

۲. ر: نیکامی

۳. ر: جاویدان؛ متن = س

۴. س: < و >

۵. ر: نیکی هم (وزن درست نیست)؛ متن = س

۶. ر: روز؛ متن = س

۷. س: بگفتار

۸. ن، س: همین است؛ متن ن از اینجا دوباره ادامه می‌یابد

۹. ن: این

۱۰. ر: به نزد تو (!)

۱۱. ر: رسانیده از در؛ ن: رسانید ازینجا؛ س: رسانید از هر در (وزن درست نیست)؛ متن

تصحیح قیاسی است

۱۲. ن: بزرگان و سالار با دین و رای؛ متن = ر؛

س به جای این بیت زیر را آورده است:

فرامرز گفتا که شادان زنی

همیشه ابا نیکی و فرهی

۱۳. ن: بر او

۱۴. ن: آفرین از

۱۵. ن: روان شدن فرامرز بجانب دریا و شرح او

(سرنویس بین مصراع‌های دو بیت ۲۸۴۶-۲۸۴۷

آمده است)، س: رفتن فرامرز بخاور زمین و

کشتن مرغرا (سرنویس پس از بیت ۲۸۴۷)؛ متن

= ر (سرنویس پس از بیت ۲۶۴۸ آمده است)

۱۶. ن: چه

۱۷. ر: چندین؛ متن = ن، س؛ در س این بیت با

بیت بعدی پس و پیش شده است

۱۸. ن: اوی

فرامرز را گفت او سود کرد^۳
 به کشتی روان شد یل نامور
 چو آتش سوی خاک^۷ و^۸ دل پرشتاب
 که بالا ز ده میل بیش آمدش
 سپهبد بدان کوه^{۱۰} نزدیک شد
 نگه کرد ناگاه بر روی کوه
 که مانند آن چیز هرگز ندید^{۱۲}
 بفرمود تا کشتی اندر شتاب،
 بپرسید ازو مهتر شیرگیر^{۱۴}
 به گفتار ملاح بگشاده^{۱۶} لب
 نباشد به گیتی شگفتی چنین^{۱۷}
 گریزان ز چنگال او شیر و پیل
 شود آسمان از دو پرش نهان^{۱۹}
 همان^{۲۱} چشم او هست تابان چو مهر
 کس از مرغ و آهو نیابد گذر^{۲۴}

برهمن بیامد^۱ به بدرود^۲ کرد
 پسودند^۴ چون^۵ روی بر یکدگر^۶
 همی رفت چون باد بر روی آب
 شبانگه^۹ یکی کوه پیش آمدش
 چو از تیره شب روز تاریک شد
 برافراخت سر از^{۱۱} میان گروه
 یکی همچو خورشید چیزی پدید
 فروزنده مانده^{۱۳} آفتاب
 بدان جایگه راند ملاح پیر
 چه چیزست^{۱۵} - گفت - اندرین تیره شب
 بدو داد پاسخ که مرغی ست این
 درازی و پهناش باشد^{۱۸} دو میل
 چو پرواز گیرد سوی آسمان
 بلرزد ز^{۲۰} آسیب پرش سپهر
 ز بیمش بدین^{۲۲} کشور و بوم و بر^{۲۳}

۲۸۵۰

۲۸۵۵

۲۸۶۰

۱۳. ن: فروزان درخشنده چون
 ۱۴. ن: از وی سوار دلیر
 ۱۵. ن: چنزا است
 ۱۶. ر: بگشاده؛ متن = ن، س
 ۱۷. ن: نباشد بجز کوه او را نشین
 ۱۸. ن: بیش
 ۱۹. ن: تیره از پر آن؛ ن پس از این بیت افزوده است:
 نباشد بگیتی چو همتای او
 ندارد کسی تاب سیمای او
 ۲۰. س: از
 ۲۱. ن: همه
 ۲۲. ن: درین
 ۲۳. ن، س: دشت؛ متن = ر
 ۲۴. ن، س: نیارد گذشت؛ متن = ر

۱. ن: بیاید؛ س: ازان پس؛ متن = س
 ۲. س: پدرود
 ۳. ن: کای شیرمرد
 ۴. ر، ن، س: بسودند
 ۵. ر، س: هم؛ متن = ن
 ۶. ر: یکدیگر؛ س: ابا نیک مردان زرین کمر؛ متن = ن؛ در س دو مصراع این بیت پس و پیش شده است
 ۷. ن: چه آتش بود آب
 ۸. س: < و >
 ۹. ن: شبانکه
 ۱۰. ن: سپاه شه زنک
 ۱۱. ن: زان
 ۱۲. ن: که مانند باد صباحی وزید؛ متن = ر، س
 (قافیه درست نیست)

نه نراژدها و نه غرنده شیر
سزد گر به زودی ازو^۱ بگذری
ز بالا^۲ درآید چو کوهی^۳ دمان،
به چنگال^۴ کوهی چو^۵ کاه آیدش
هم اندر هوایش ز^۶ هم بردرد

چو بنمود خورشید رخشان کلاه^۷
ز پهنای پرش سیه شد جهان
که برآید از روی دریا چو^۹ گرد
برآشفت و یک نعره ای برکشید
چو مرغ از هوا اندرآمد به زیر^{۱۱}،
کجا کوه ازو خواستی^{۱۳} زینهار،
دهان خدنگش برآمد^{۱۴} به زه
شد ابروی چرخ از نهیش دژم
چو ماهی خدنگی^{۱۸} ز ششش^{۱۹} بجست^{۲۰}
جهان کرد بر مرغ پرنده تنگ

نه مردم نه ببر و نه پیل دلیر
نه پرنده مرغ و نه دیو و پری
ازین هرچه آید برش بی گمان
ز روی زمین تیز^۴ برآیدش
ز پستی سوی تیره ابرش برد

سپهبد بود آن شب آن جایگاه
به پرواز بررفت مرغ گران
ز بالا سوی کشتی^۸ آهنگ کرد
فرامرز چون مرغ از آن^{۱۰} گونه دید
کمان را به زه کرد گرد دلیر
خدنگی^{۱۲} سیه پر جوشن گذار
نهاد از بر چرخ و برزد گره
چو چپ راست شد راست آورد خم
چو با دوش^{۱۵} تنگ اندر آورد^{۱۶} شست^{۱۷}
بزد بر پر^{۲۱} مرغ تیر خدنگ

۲۸۶۵

۲۸۷۰

۲۸۷۵

۱۲. ن، س: خدنگ

۱۳. ن: ازان یافتی

۱۴. ن: درآمد

۱۵. ر، ن، س: دوش؛ متن تصحیح قیاسی است

۱۶. ن: آمد ز؛ متن = ر، س؛ ر واژه «اندر» را بعداً

با جوهر سرخ (خط سرنویس ها) افزوده است

۱۷. س: شصت

۱۸. ن، س: خدنگش

۱۹. ر: ز ششش (روی نقطه های حرف دوم خط

زده است)؛ ن: بسینه؛ س: ز شصتس؛ متن = ر

۲۰. ن: نشست

۲۱. ن: سر

۱. ن: [از] او؛ س: از او

۲. س: به بالا

۳. ن: فرزند دو کوه؛ س: در آید چه کوهی؛ متن

=

۴. ر: شیر؛ متن = ن، س

۵. ن: چه

۶. ر، س: به؛ متن = ن؛ در ن بیت های ۲۸۶۷-

۲۸۷۰ به صورت مورب نوشته شده اند

۷. ن: ز کاه

۸. ن: کوه

۹. ن: کیتی چه

۱۰. س: زان

۱۱. ن: از هوا آمده سوی زیر

ازو تیر بگذشت و پرواز کرد
 ز بالا نگون گشت و آمد به زیر
 بیفتاد مانند کوه^۲ سیاه
 ز کشتی بیامد یلِ چیره^۴ دست
 زدش تیغ بر بال تا پاره شد
 ز منقار و پدواز^۵ و چنگال او
 فراوان گزین کرد و با خود بُرد
 تن مرغ بی‌توش و بدساز^۱ کرد
 بلرزید دریا و کوه از نفیر
 ز دیدار او خیره گشته^۳ سپاه
 به دست اندرش تیغ چون پیلِ مست
 چنان سهمگین مرغ بیچاره شد
 هم از استخوان و^۶ بر و بال او،
 به گنجور بسپرد تا^۷ برشمرد

۲۸۸۰

تخت ساختن فرامرز از استخوان مرغ^۸ و منقش نمودن تخت

و فرستادن پیش شاه کیخسرو با باج هند

از آن استخوان‌ها یکی تخت ساخت
 مر آن تخت را پایه‌ها^۹ از بلور
 همان پیکر مرغ و ماهی بر آن
 ز بالا نگاریده^{۱۱} شکلِ سپهر
 چو برجیس^{۱۲} و^{۱۳} مریخ و کیوان پیر
 نگارید سر تاج شاه زمین
 همان بزم و رزم و همان تاج و تخت
 بر تخت او رستم و زال^{۱۵} سام
 ز گردون گردان سرش بر فراخت
 برو بر نگاریده^{۱۰} شیر و ستور
 ز بیرون نگاریده اندر میان
 همان پیکر ماه و ناهید و مهر
 پدید آورید اندرو ناگزیر
 جهاندار کیخسرو پاک‌دین
 نشسته برو^{۱۴} خسرو نیک‌بخت
 ابا پهلوانان ایران تمام

۲۸۸۵

۲۸۹۰

۱. ن: آواز
۲. ن: فتاده بمانند کوهی
۳. ز: کشتی (حرف «ه» را نیز به «ت» چسبانده است)؛ ن: چشم؛ متن = س
۴. س: چیره؛ ن بیت‌های ۲۸۸۱-۲۸۹۲ را ندارد
۵. ر، س: پرواز؛ متن تصحیح قیاسی است
۶. س: < و >
۷. س: چون
۸. ز: مرغ (سرنویس پس از بیت ۲۸۸۳ آمده است)؛ س: سرنویس ندارد
۹. ر، س: پایها
۱۰. ز: نکا[ر]ایده؛ متن = س
۱۱. س: نکارید
۱۲. ر در متن «بهرام» نوشته، ولی در حاشیه آن را به «برجیس» تصحیح کرده است؛ س: بهرام؛ متن = حاشیه ر
۱۳. س: < و >
۱۴. ر بعداً با جوهر سرخ (رنگ سرنویس‌ها) واو (برو) را افزوده است
۱۵. س: رستم زال و

کز و خیره گشتی بت‌آرای چین
 نشانده درو لعل و در^۴ خوشاب
 صدوبیست خروار بُد بارور
 همان ناچخ^۸ و تیغ از هندوان^۹
 فرستاد نزد شه نامور^{۱۰}

چنان گنج با تخت گوه‌نگار،
 بسی خرّمی کرد و خواند آفرین^{۱۲}
 فرامرز یل نیز در^{۱۳} انجمن
 همان گنج و دیبای^{۱۴} گوه‌نکار
 بیفزود با داد و با فره‌سی^{۱۵}
 به تدبیر و از^{۱۶} رای هشیار^{۱۷} کرد
 چو بنشستی آن خسرو نامدار،
 پر از شکل خوب و ز رنگ بدیع

بدآن سان نگاریده^۱ آن پیشین
 همه میخ و طوقش بُدی^۲ سیم^۳ ناب
 ز یاقوت^۵ و پیروزه^۶ و سیم و زر
 ز اسپان و^۷ پیلان و برگستوان
 ابا باج هندوستان سربه‌سر

چو بردند نزدیک آن^{۱۱} شهریار
 بدآن تخت پرمایه شاه زمین
 فراوان ستودش گو پیلتن
 بیاراست آن تخت را شهریار
 ز هر گونه زریفت شاهنشهی
 درو چار منظر پدیدار کرد
 که در وی دی و تیر و^{۱۸} مهر و^{۱۹} بهار
 بدو^{۲۰} مه بُدی همچو فصل ربیع

۲۸۹۵

۲۹۰۰

۲۹۰۵

۱. س: نکارید؛ متن در ن از این بیت دوباره ادامه می‌یابد، ولی جای مصراع یکم این بیت و نیز برخی دیگر از مصراع‌ها و بیت‌های ستون سمت راست این صفحه سفید مانده است
۲. ر، س: چویش بد از؛ متن = ن
۳. س: < و >
۴. س: در و لعل
۵. ر: یاقوة
۶. س: فیروزه؛ در ن جای این مصراع سفید مانده است
۷. ن: ز اسب و ز
۸. ر، س: نیزه؛ ن: ناجح؛ متن تصحیح قیاسی است (← ن)
۹. ن: و برگستوان (قافیه درست نیست)
۱۰. در ن جای این بیت سفید مانده است

۱۱. س: نزدیکی
۱۲. در ن جای این بیت سفید مانده است
۱۳. ن: با
۱۴. ر: چنان گنج با تخت؛ متن = س؛ در ن جای این بیت سفید مانده است
۱۵. ن: با فر و با دادهی
۱۶. ر: ازو؛ متن = س؛ در ن جای این بیت سفید مانده است
۱۷. ر: هوشیار؛ متن = س
۱۸. ن: که در روی وی تیره
۱۹. ر: < و >؛ متن =، ن، س
۲۰. ر: بدی (ولی صورت درست کل مصراع را در حاشیه نوشته است)؛ متن = س؛ در ن جای این بیت سفید مانده است

که فصل^۲ ربیع اندرو لاله کشت
 که بُردی ازو رشک^۳ خرم‌جنان^۴
 پدید آورید آن شه نیک‌خو
 به نیک و بد از وی به جای آمدی^۵
 مر آن تخت را «طاقدیس»^۶ کرد^۷ نام
 به ایران‌زمین از پس^۸ یکدگر^۹،
 بر آن تخت زیبا ابا فرهی،
 فزودی بدین^{۱۰} نیکوی‌ها بسی
 که از وی عجم^{۱۱} گشت زیر و زبر^{۱۲}
 و زآن بهره هر کسی را بداد
 که از وی بُدی روی توران بنفش
 سرش را به گردون برآورده بود^{۱۵}

بُدی^۱ مهر و ماه از خوشی چون بهشت
 بهاران خود از خرمی بُد چنان
 همان گِردش اختران اندرو
 به هر کار شه را که رای آمدی
 شه برمنش خسرو نیک‌نام
 شهان دلاور که بر تخت زر
 نشستند با فر شاهنشهی
 به اندازه خویشان هر کسی
 بدین گونه بُد تا^{۱۰} به گاه عُمَر
 ز یکدیگر^{۱۳} آن تخت را برگشاد
 همان مایه‌ور کاویانی^{۱۴} درفش
 فریدون فرخنده‌پی کرده بود

۲۹۱۰

۲۹۱۵

شده است)؛ متن = ن؛ س: ← پانوشت بعدی
 ۱۲. س: نحوس اختر بدرک بی پدر
 ۱۳. ر: یکدگر؛ متن تصحیح قیاسی است؛ در ن
 جای این بیت سفید مانده است؛ س بیت‌های
 ۲۹۱۵-۲۹۱۷ را ندارد و به جای آن بیت زیر را
 آورده است:
 که بر خواهش چرخ بیدادگر
 شد ایران از آن دیو زیر و زبر
 ۱۴. ن: یاوکانی
 ۱۵. در ن جای این بیت سفید مانده است و پس
 از آن بیت زیر را افزوده است:
 قران را همیدون یکی پاره کرد
 از آئین شاهان برآورد گرد

۱. ن: بدین
 ۲. ن: که کفتی
 ۳. در ن جای این بیت سفید مانده است
 ۴. در ن جای این بیت سفید مانده است
 ۵. ر: تخت طاق دلش؛ ن: تخت و تاج منش؛ س:
 تخت را طاق دس؛ متن تصحیح قیاسی است
 (← ر، س)
 ۶. ن: کرده
 ۷. س: پی؛ متن = ر
 ۸. ر: یکدیگر؛ متن = س؛ در ن جای این بیت
 سفید مانده است
 ۹. س: بران؛ در ن جای این بیت سفید مانده
 است
 ۱۰. ن: تا بد
 ۱۱. ر: همی (در حاشیه با مرکب سرخ افزوده

رسیدن فرامرز به جای خرم و فرود آمدن آنجا برای نخچیر

و پیدا شدن اژدها و کشتن فرامرز اژدها را^۱

<p>و زان سو^۲ فرامرز روشن روان شب و روز کشتی همی راندند^۵ چو یک ماه راندند در روز و شب پر از آب و پرسبزه و پردرخت^۶ درو بی کران مرغ و نخچیر و دد ز دریا برآمد سویی بیشه رفت^۹ بفرمود تا بر^{۱۱} لب جویبار نشستند خرم در آن مرغزار^{۱۳} به ناگه خروشی برآمد ز دشت دد و دام یکسر گریزان شدند^{۱۷} سپهبد بفرمود تا چند مرد بینند کان سهمگین نعره چیست^{۱۹} برفتند و دیدند و بازآمدند</p>	<p>۲۹۲۰ ۲۹۲۵ ۲۹۳۰</p>
<p>چو پرداخت از مرغ^۳، آمد روان^۴ جهان آفرین را همی خواندند جزیری بدیدند زیبا عجب نشستنگه^۷ مردم نیکبخت فرامرز گردنکش^۸ پرخرده، ابا مهتران روی بنهاد^{۱۰} تفت بباشند رامشگر^{۱۲} و میگسار ابا رود و بربط، می^{۱۴} خوشگوار بدان سان که از چرخ برتر^{۱۵} گذشت^{۱۶} سپه جمله از بیم لرزان شدند بتازند^{۱۸} و از ره برآرند گرد در آن^{۲۰} بیشه آواز از آن گونه^{۲۱} کیست^{۲۲} به نزد سپهبد فراز آمدند</p>	

۱۲. س: با رامش
۱۳. در ن جای این مصراع سفید مانده است؛ در
س دو مصراع این بیت پس و پیش شده است
۱۴. س: ابا بربط و باده
۱۵. ر، س: اخضر؛ متن = ن
۱۶. ن: گذشت
۱۷. در ن جای این مصراع سفید مانده است
۱۸. ر، س: بسازند؛ متن = ن
۱۹. در ن جای این مصراع سفید مانده است
۲۰. ن: و زین
۲۱. ن: ز ینگونه؛ س: ز ان گونه
۲۲. س: چیست

۱. ن: گفتار در کشتن فرامرز نامدار اژدها را؛ س:
کشتن فرامرز اژدها را؛ متن = ر
۲. س: از ان پس؛ در ن جای این بیت سفید مانده
است
۳. ن: مرغ و
۴. س: دوان
۵. در ن جای این مصراع سفید مانده است
۶. در ن جای این مصراع سفید مانده است
۷. ر: نشستنکھی (ی) نشانه کسره اضافه است)
۸. ن: کردن کس (آغاز مصراع محو شده است)
۹. در ن جای این مصراع سفید مانده است
۱۰. ن: بنهاد و؛ متن = ر، س
۱۱. ر، س: از؛ متن = ن (آغاز این مصراع محو
شده است)

دل از رامش و^۲ خرْمی بر گسِل^۳!
 کزو پیل^۵ جنگی نیابد رها^۴
 شده ست^۸ این^۹ جزیره ز بانگش ستوه
 ازو بی گمان بر سپه بد رسد
 نهاده برش دشمنه^{۱۳} کابلی
 سرش پُر^{۱۵} نواهای طنبور و نای
 سرافراز و گردنکش^{۱۷} گردگیر
 بر آن^{۱۹} تیغ برنده بنهاد دست
 که آید به نزدیک^{۲۱} دد تیزچنگ
 همه شور و زاری برانگیختند
 نه شیرست و نی پیل^{۲۲}، کوه بلاست،
 تو این را میندار چون مرغ و^{۲۴} شیر^{۲۵}
 سَهی^{۲۷} قامتت را درآرد به خم
 نشاید برین^{۲۹} بوم و بر دم زدن^{۳۰}

بگفتند کای^۱ مهتر شیردل
 که آمد یکی نر ژیان ازدها^۴
 همی سوی بیشه گراید ز کوه^۷
 گریزان شده ستند ازو دام^{۱۰} و دد^{۱۱}
 فرامرز مست از می زابلی^{۱۲}
 برش ریدکی^{۱۴} ایستاده به پای
 کمانی به دست اندرش با سه تیر^{۱۶}
 همانگه بر آمد ز جای^{۱۸} نشست
 کمان بستد و تیرهای^{۲۰} خدنگ
 بدو نامداران درآویختند
 نه مرغ ست - گفتند - نر ازدهاست
 که بر^{۲۳} زخمشان اندرآری به زیر
 گر از دور بر تو دمد^{۲۶} تیزدم
 ازین بوم بی بر^{۲۸} بیاید شدن

۲۹۳۵

۲۹۴۰

۱۷. ر: سرفراز کردنکش؛ ن: یکی حمله آورد آن؛
 متن = س
 ۱۸. ن، س: بجای
 ۱۹. ن: بآن
 ۲۰. س: تیرها
 ۲۱. س: بنزد؛ ن این بیت و بیت بعدی را ندارد
 ۲۲. ن: نه شیر و نه پیلست؛ متن = ر، س
 ۲۳. ن: با
 ۲۴. س: <و>
 ۲۵. ن: تو این کار دشوار آسان نکیر
 ۲۶. ن: وزد بر تو دم کر همان
 ۲۷. ن: همی
 ۲۸. س: بیرون
 ۲۹. ن: بدین
 ۳۰. ن: ماندن

۱. س: کی؛ متن = ر؛ در ن جای این مصراع سفید مانده است
 ۲. ن: <و>
 ۳. ن: بر کزین
 ۴. ن: ازدهای؛ س: یکی خیره سر ازدها
 ۵. س: شیر
 ۶. ن: رهای
 ۷. در ن جای این مصراع سفید مانده است
 ۸. ن: شده
 ۹. ر: این
 ۱۰. ن، س: دیو؛ متن = ر
 ۱۱. ن: روه (؟)
 ۱۲. در ن جای این مصراع سفید مانده است
 ۱۳. ن: کشیده مر آن نیزه
 ۱۴. ن: زیرکی
 ۱۵. ر: برش؛ متن = ن، س
 ۱۶. در ن جای این مصراع سفید مانده است

که ای^۲ مهربان مهتران دلیرا!
جهان آفرین کرد خواهد^۳ رها،
چو یزدان چنین راند^۴ اختر به من؟!
دل لشکر از بیم در بر بگفت^۵
سیه‌مار تند اندرآمد ز جا^۶
دُمش بر سر کوه و سر سوی راه^۷
شکم زرد و تن تیره^۸ مانند نیل
جهان از تف و تاب^۹ او خیره شد^{۱۰}
ز دودش همه مرغزاران چو^{۱۱} کف
همی درکشیدی^{۱۲} شکستی ز هم
همی ازدها را بدرید گوش^{۱۳}
نهاد از بر چرخ دام بلا^{۱۴}
بزد بر قفای دد تیزچنگ^{۱۵}
ز جا اندرآمد دد تندخوی^{۱۶}

به تندی بدیشان^۱ چنین گفت شیر
مرا گر به چنگال نراژدها
به پرهیز کی بازگردد ز من
بگفت این و زانجا^۲ خروشان برفت
چو^۳ تنگ اندرآمد سوی ازدها
یکی کوه غلطان ز کوه سیاه
درازی او بود یک قد میل
ز دود دُمش^۴ دشت و گه تیره شد^۵
همی سوخت روی زمین را^۶ ز تف
ز یک میل پیل ژیان را به دم
فرامرز یک نعره زد با خروش
بیامد پس پشت نراژدها
کشید^۷ و بینداخت تیر خدنگ
برون شد ز سوی دگر^۸ تیر او^۹

۲۹۴۵

۲۹۵۰

۲۹۵۵

۱۳. ر: تاب خیره شده؛ متن = س
۱۴. ر: زا (روی نقطه ز) خط زده است)
۱۵. ن: چه
۱۶. ر: کشدی؛ ن این بیت را ندارد
۱۷. در ن این بیت به صورت مورب نوشته شده
است
۱۸. ن این بیت را ندارد
۱۹. ن: شید؛ در ن این بیت به صورت مورب
نوشته شده است
۲۰. ر: جنک
۲۱. ر: دیگر؛ متن = س
۲۲. ر: او؛ متن = س؛ ن این بیت را ندارد
۲۳. ر: تندخو؛ متن = س

۱. ر، س: بایشان؛ متن = ن؛ در ن بیت‌های
۲۹۴۵-۲۹۴۷ به صورت مورب نوشته شده‌اند
۲. ر: کای؛ متن = ن، س
۳. ن: کرده خواهد؛ س: جهان کرد خواهد تنم را؛
متن = ر
۴. ن: رانده
۵. ر: ازانجا؛ س: [از]انجا؛ متن تصحیح قیاسی
است؛ ن این بیت را ندارد
۶. س: به تفت
۷. ن، س: چه؛ متن = ر
۸. س: جای
۹. ن این بیت را ندارد
۱۰. ر، ن: نیز؛ متن = س
۱۱. س: دش؛ ن این بیت را ندارد
۱۲. ر: دشت تیره شده؛ متن = س

بپیچید ازو جنگی^۲ شیرمرد
 بزد بر جگرگاه^۴ و شد کارگر
 همی‌کند^۵ کوه گران را دنان^۶
 یکی تیر انداخت بر شوم‌تن^۸
 که تیرش گذر کرد و زو شد روان
 تو گفتی نماندش به تن هیچ توش^۹
 از^{۱۱} آن‌پس فرامرز روشن‌روان،
 بدان تا برآرد^{۱۲} ازو رستخیز
 تن اژدها کرد بس^{۱۴} لخت‌لخت
 بدان نامور^{۱۶} گوهر افشانند
 روان شد به روشن‌روان با شتاب
 نهاد و ثنا گفت به جان‌آفرین^{۲۱}
 تو دادی مرا زور بر بدنشان^{۲۳}

رمید از سپهدار خنگ^۱ نبرد
 از آن‌پس برآورد تیر دگر^۳
 بغلطید^۵ در^۶ خاک نعره‌زنان
 دگرباره پور گو پیلتن
 بزد بر میان دو چشمش چنان
 بیفتاد بر جا و زو رفت هوش
 یکی رود خون گشت^{۱۰} از وی روان
 سؤی اژدها رفت با تیغ تیز
 به نیروی تیغ یلی^{۱۳} نیک‌بخت
 سپاه و مهان آفرین^{۱۵} خواندند
 از^{۱۷} آنجا جهان‌پهلوان^{۱۸} سوی آب
 سر و تن بشست و رخس بر^{۱۹} زمین^{۲۰}
 که ای^{۲۲} برتر از جایگاه و نشان

۲۹۶۰

۲۹۶۵

۲۹۷۰

۱. ر: سپهد خدنک؛ متن = ن، س؛ در ن این بیت به صورت مورب نوشته شده است
۲. ن: پهلو
۳. ر: دیکر؛ متن = س؛ ن این بیت را ندارد
۴. س: ظفرگاه
۵. ن: بر
۶. س: به چنگال
۷. ر: بر دنان؛ ن: را دمان؛ س: به چنگال می کند کوه گران؛ متن: ← ر، ن؛ در ن این بیت به صورت مورب نوشته شده است
۸. ن این بیت را ندارد
۹. ن این بیت و بیت بعدی را ندارد
۱۰. ر: خاست؛ متن = س
۱۱. س: وز
۱۲. ر، س: بخنجر برآورد؛ متن = ن
۱۳. س: آن یل؛ ز تیغ نبردی یل؛ متن = ر؛ در ن بیت‌های ۲۹۶۷-۲۹۷۰ به صورت مورب نوشته شده است

۱۴. ن، س: پس؛ متن = ر
۱۵. ر: سپاه جهان آفرین؛ متن = ن؛ س این بیت را ندارد
۱۶. ن: بر آن نامجو
۱۷. ن: وز
۱۸. ن: چهل پهلوان
۱۹. ر، س: رخ اندر؛ متن = ن
۲۰. ر: زمین
۲۱. ر: خواند جان آفرین؛ س: نهاد و ثنا بر جهان آفرین؛ متن = ن
۲۲. س: ایا
۲۳. ر: آن ددان؛ متن = ن، س؛ س این بیت را پس از بیت ۲۹۷۲ آورده و به جای آن، در اینجا بیت زیر را افزوده است:
 همی خواند آن گرد روشن‌روان
 که ای خالق و داور مهربان

سپاس از تو دارم که داور تویی
از آن پس بیامد سوی بزمگاه
به رنج و به سختیم یاور تویی^۱
خود و پهلوانان ایران سپاه

ببود اندر آن بومِ خرم سه ماه
شگفتی در آنجا فراوان^۲ بدید
شب و روز^۳ با رود و نخچیرگاه^۴
سپه را از آنجا فراتر کشید
از آن در دل هر کس افتاد شور
ببردند گردان زربین کمر
به دل^۵ خرمی بازگشتند شاد
به کشتی نشستند بر سان^۶ باد

۲۹۷۵

رسیدن فرامرز به خاور بر ملک زنگیان و رزم کردن

ایشان و گشتن فرامرز زنگیان را^۷

سوی مرز خاور کشیدند تنگ^۸
بیاراست لشکر سوی کارزار
خبر شد از ایشان^۹ بر شاه زنگ^{۱۰}
سپه بُد ز زنگی فزون از شمار
که دیده ز دیدارشان بُد ستوه
به چنگش زبون بود اژدر به ریو^{۱۱}
نه اسپ و نه جوشن نه گرز و نه تیر^{۱۲}
که در رزم بر کوه بگذاشتند
به چنگ اندرون استخوان داشتند

۲۹۸۰

۱. س پس از این بیت، بیت ۲۹۷۱ را آورده و پس از آن، بیت زیر را افزوده است:
تو کردی ازین اژدهای دمان

در فتح بر روی این ناتوان

۲. ن: رو

۳. ن: می با سپاه؛ س: نخچیر و کاه؛ متن = ر

۴. ن: شکفت فراوان در آنجا؛ در ن بیت‌های ۲۹۷۵-۲۹۷۹ به صورت مورب نوشته شده است

۵. س: بدان

۶. ن، س: مانند؛ متن = ر

۷. س: رزم فرامرز با شاه خاورزمین؛ در ر سرنویس پس از بیت ۲۹۷۷ آمده است؛ ن

سرنویس ندارد

۸. س: رخت؛ ن بیت‌های ۲۹۷۹-۲۹۸۱ را ندارد

۹. س: از ایشان

۱۰. س: تخت

۱۱. س: کوشنده

۱۲. ن: چه

۱۳. ن: چه

۱۴. ن، س: زبون بود از (س: در) جنگشان نره

دیو؛ متن = ر

۱۵. ن این بیت را ندارد

نبدشان به هنگامِ مردی گریخ^۱
 دلاور به جنگِ سپاه آمدند
 برآراست لشکر^۲ یل^۳ نامدار
 برآورد^۴ از جان بدخواه گرد
 که بگرفت ازو^۵ روی خورشید رنگ
 که نی^۶ تیغ باید نه گرزِ گران
 که یزدان بود یار و فریادرس
 یکی ابر برخاست^۸ از^۹ رزمگاه
 نبد زخم جز بر تن^{۱۱} و یال^{۱۲} و ترگ
 نگشتند از جنگ ایران‌سران
 پر از کینه و رزم‌خواه آمدند
 کشند و برآرند از کین ستیز
 بیامیخت با^{۱۳} هم سپاهِ گران
 چنان بود تیغ اندر آوردگاه،
 همی آمدی بر سر و یال و فرق
 بدادند سر از پی نام و ننگ
 شده خنجر و استخوان سرفشان
 به هامون برآورد^{۱۶} گردی ز بخت

ز شمشیر و از نیزه و گرز و تیغ
 دمنده بدان رزمگاه آمدند
 فرامرز چون دید از آن گونه کار
 بر آن زنگیان رزم و پیکار کرد
 یکی گرد برخاست از دشت جنگ
 سپهبد چنین گفت با سروران
 به تیر و کمان رزم جوید^۷ و بس
 برآمد غریب و خروش از سپاه
 ببارید از آن ابر باران^{۱۰} مرگ
 نگون شد ز زنگی بسی سروران
 به نزدیک ایران‌سپاه آمدند
 سپهبد بفرمود تا تیغ تیز
 کشیدند شمشیر و گرزِ گران
 ز دیدارِ زنگی و گردِ سپاه
 که از^{۱۴} ابر تیره درخشنده برق
 بسی نامداران ایران و^{۱۵} زنگ
 سه روز و سه شب جنگ بُد زین نشان
 چهارم یکی باد برخاست سخت

۲۹۸۵

۲۹۹۰

۲۹۹۵

۳۰۰۰

۱. ن بیت‌های ۲۹۸۵-۲۹۸۹ را ندارد
۲. ر این واژه را با مرکب سرخ در حاشیه افزوده است
۳. ر: یلی (ی) نشانه کسره اضافه است؛ متن = س
۴. ر «د» را بعداً با مرکب سرخ افزوده است
۵. س: از[و]؛ ر نخست «حو» نوشته و سپس روی آن خط زده است
۶. ن، س: نه
۷. ر: جویند؛ ن: جوید
۸. ن، س: برخواست
۹. س: در
۱۰. ن: بر فتنه
۱۱. ن: سر
۱۲. س: تار
۱۳. ن: بر آویخت بر
۱۴. ر: در؛ س: بر؛ متن = ن
۱۵. ر: ز؛ متن = ن، س
۱۶. ن: بیاورد

یکی حمله کردند ایرانیان
 به هرکس که می زد همی کرد خُرد^۳
 سُوی دشمنان رفت چون کوه کوه^۵
 بکشتند بسیار در کارزار
 سر کُشته فرسود^۶ در زیر نعل
 به چنگ اندرون^۷ تیغ هر سو روان^۸
 ز بانگش سراسر جهان پرخروش
 گریزان برفتند بالا و زیر
 پراکنده گشت آن سپاه بزرگ
 جهان بر دل زنگیان کرد^{۱۲} تنگ
 همی خورد شاهین و باز و همای^{۱۵}
 از آنجا ره مُلک دیگر بجُست

بزد بر رخ^۱ لشکر زنگیان
 سپهبد سُوی خنجر آهنگ بُرد^۲
 سپاهش بدین سان همه هم گروه^۴
 به شمشیر از آن لشکر نامدار
 چو دریای الماس شد کان لعل
 سپهبد فرامرز روشن روان
 به هر زخم ده سر فکندی ز دوش^۹
 به سیری رسید آن سپاه دلیر^{۱۰}
 چو غرم دونده^{۱۱} ز چنگال گرگ
 به تاراج داد آن همه بوم زنگ
 همه دشت ازیشان^{۱۳} سر و دست و پای^{۱۴}
 چو تاراج کرد آن همه بوم و^{۱۶} رُست

ابیات چند در مدح سلطان نظام الدوله و دستور او گوید^{۱۷}

چو از برج ماهی برون رفت شید
 به برج حَمَل رفت و بنشست شاد
 ز فرُش جهان گشت پر بوی و رنگ

سراسر جهان گشت ازو پرامید
 بر آن تخت تاج کیی^{۱۸} بر نهاد
 ز بس رنگ گل، شد زمین آذرنگ^{۱۹}

۱. س: تن

۲. ر، س: کرد (در ر قافیه درست نیست)؛ متن = ن

۳. ن: خورد؛ س: بر آورد از لشکر زنگ کرد

۴. س: همکروی

۵. س: سوی لشکر دشمنان کرد روی

۶. ن: فرسوده

۷. ن: اندرو

۸. ر: دوان؛ س: همچون کیان؛ متن = ن

۹. س: بدوش

۱۰. ن: بهر گوشه آن بدرکان دلیر

۱۱. س: چو نو کوسفندان

۱۲. ر: کرده؛ متن = ن، س

۱۳. ن: از ایشان

۱۴. س: پا و دست

۱۵. ر: همی خوردشان سینه باز و همای؛ س:

بزیر بی پیل نر کشته پست متن = ن

۱۶. س: کردند آن بوم

۱۷. ن: مدح (زیر «ح» یک نقطه دارد) سلطان

زمان نظام الدوله و دستور او؛ س: سرنویس و

بیت های ۳۰۱۵-۳۰۴۷ را ندارد

۱۸. ن: تخت شد تاج کی؛ متن = ر

۱۹. ر: بادرنگ؛ ن: آزرنگ؛ متن تصحیح قیاسی

است

ز گیتی سراسر برون بود^۲ غم
 شد از طینت^۴ او مُعَنْبَرِ هوا
 ازو^۵ مرده نامیه^۶ زنده شد
 که گل همچو عذرا و او مرهم^۷ است
 ز دل نالیه ســوگوار آردش^۸
 می لعلگون همچو^{۱۰} شکر خورد
 سپهر کرم صدر فرخ‌سیر
 خرد^{۱۴} رفعت و قدر گردون محل
 سرافراز^{۱۶} موسی‌ید پاک‌دین
 دمش منبع لطف و شادی شناس
 از آن بر جهان شد چنین^{۲۰} کامگار
 شب و روز بسته کمر بر میان
 بیاراست از گوهر شاهوار
 که بر آدمی روز چون بگذرد
 بدان سان^{۲۴} که نامش نگردد نهان

همه دشت و هامون^۱ چو باغ ارم
 طبیعت چو^۳ بگشاد جیب صبا
 نسیم صبا چون پراکنده شد
 تو گویی مگر عیسی مریم است
 که از دیده گوهر نثار آردش^۸
 درین موسم آن کس که دارد خرد
 به یاد سرافراز^{۱۱} خورشیدفر
 جهان^{۱۲} بزرگی نظام الدول^{۱۳}
 ابوبکر^{۱۵} عیسی‌دم کان‌یمین
 کفش معدن جود و رادی شناس^{۱۷}
 به خاک در او بُود^{۱۸} افتخار^{۱۹}
 به دریانی جاه او آسمان
 برین سان آبر طبع من روزگار^{۲۱}
 بدان تا ببیند به^{۲۲} چشم خرد
 ازو یادگاری^{۲۳} میان مهان

۳۰۲۰

۳۰۲۵

۳۰۳۰

۱۳. ن: نظام دول
 ۱۴. ن: فلک
 ۱۵. ر: جهانگیر؛ متن = ن
 ۱۶. ر: سرفراز؛ متن = ن
 ۱۷. ن: رای سپاس
 ۱۸. ن: درش شرع کرد
 ۱۹. ر در متن «اختیار» نوشته و سپس روی آن خط زده و در حاشیه به «افتخار» تصحیح کرده است
 ۲۰. ن: جنان
 ۲۱. ن: بدین طبع بر من بسی روزگار
 ۲۲. ن: ز
 ۲۳. ر: یادگار؛ متن = ن
 ۲۴. ن: تا

۱. ن: به از سبزهایی
 ۲. ر: برآمد برون برده؛ متن = ن
 ۳. ر: حو؛ ن: جو
 ۴. ن: حشمت
 ۵. ن: برو
 ۶. ر: ناهیه؛ ن: ناحیه؛ متن تصحیح قیاسی است
 ۷. ر: همچون عذرا و هم وامق است («هم» را بعداً با مرکب سرخ افزوده است؛ قافیه درست نیست)؛ متن = ن
 ۸. ن: آورد
 ۹. ن: آورد
 ۱۰. ر: همچون؛ متن = ن
 ۱۱. ر: سرفراز؛ متن = ن
 ۱۲. ر: جهانی (ی)، نشانه کسره اضافه است)؛ متن = ن

بود در زمانه یکی^۱ یادگار
 و زین آرزو کام برداشتم
 سرش را ز گردون^۲ برافراختم
 ولیکن نه از چوب و از خشت و نی
 بدان تا^۳ که معنی بود سرفراز
 درو صحن و دیوار از جان پاک
 نه خاکست کز آب ریزان^۴ شود
 جهاندار^۵ با دانش و زیب و فر
 ازین نامه نام نکو یادگار
 پسندیده باشد به نزد خرد
 خداوند پیروزی^۶ و کام و ناز،
 ز رای^۷ بزرگی و فرخندگی،
 ز خور بستر، از ماه بالین کنم
 چو فتح و ظفر یار و مزدور باد!
 فلک چاکر و بخت خندان بود

بباید که با او بسی روزگار
 خرد را بدین کار بگماشتم
 چنین یادگاری بپرداختم
 فکندم یکی کاخ شاهانه^۸ پی
 ندان مزد از گردش برگ و ساز
 نبینی بدو اندرون آب و خاک
 نه سنگست کز باد لرزان شود
 به نام سرفراز^۹ والاگهر
 بماند به گیتی بسی روزگار
 همی تا بود در جهان نیک و بد
 که ایدون که دستور گردن فراز
 ازین بنده بپذیرد^{۱۰} این بندگی
 آبر^{۱۱} سبزخنگ فلک زین کنم
 جهان زیر و^{۱۲} بالای دستور باد
 به هر کار یزدان^{۱۳} نگهبان بود

۳۰۳۵

۳۰۴۰

۳۰۴۵

رفتن فرامرز به قیروان و پذیره شدن شاه قیروان پیش فرامرز

و آوردن او را در شهر خود و کیفیت‌های شاه و^{۱۴} فرامرز

جوان^{۱۵} جهانگیر با ناز و نوش^{۱۶}،

سپهبد فرامرز با فرّ و هوش

۱. ن: بکس

۲. ن: کیوان

۳. ر: شاهان؛ متن = ن

۴. ر: نا؛ ن این بیت و بیت بعدی را ندارد

۵. ن: ویران؛ متن = ر

۶. ر: سرفراز؛ متن = ن

۷. ن: جهاندار و؛ متن = ر

۸. ن: فیروزی

۹. ن: بپذیر

۱۰. ن: ز راه

۱۱. ن: ازو

۱۲. ر: < و >

۱۳. ن: بهر کارش ایزد

۱۴. ر: به؛ ن: رفتن فرامرز بقیروان و آگاه شدن شاه

قیروان؛ س: رفتن فرامرز بقیروان و پذیره شدن

شاه قیروان او را (سرنویس پس از بیت ۳۰۵۴

آمده است)

۱۵. ر: جهان و؛ متن = ن

۱۶. ن: با فر و نوش

ابا نامداران ایرانزمین،
 پیمود بر خشک شش ماه^۲ راه
 فرستاد بر شاه^۳ کشور درود
 نمودش^۴ همه روزگار بهی
 نیارد^۵ زمانه ترا پیش بد
 بدانی که با ما نتابی به کین^۶
 که آمد سئوی مرز او پهلوان،
 هم اندر زمان شد ز^۷ ایوان به کوی^۸
 بزرگان که بودند با جاه و بهر،
 بستند بر رسم و راه^۹ کیان
 بر پهلوان گُرد لشکر پناه
 زمین گشت توفیده^{۱۰} از نعل^{۱۱} سُم
 فرود آمد و پیش بسپرد راه
 همان سرفرازان به یکبارگی
 ز رستم پرسید و از زال^{۱۲} سام
 ز بهر سپهبد گو نامدار
 کز آن^{۱۳} خیره شد چشم ایرانیان:

۳۰۵۰ چو پرداخت از مرز^۱ خاورزمین
 سئوی قیروان رفت از آن جایگاه
 چو آمد بدان مرز و کشور فرود
 ز کارش یکایک بداد آگهی
 که گر ایدر آیی^۲ ز روی خرد
 پذیری همی^۳ باج ایرانزمین
 ۳۰۵۵ چو آگاه شد خسرو قیروان
 ز شادی بر فروخت رخسارِ اوی^۴
 بفرمود تا سرفرازان شهر
 پذیره شدن را^۵ کمر بر میان
 برفتند تازان دو هفته به راه
 ۳۰۶۰ ببسته^۶ آبر پیل رویینه خُم
 چو با پهلوان گشت^۷ دیدار شاه
 سپهبد فرود آمد از بارگی
 گرفتش به بر پهلوان شادکام
 ز نزل و^۸ علف هرچه^۹ بودش به کار
 ۳۰۶۵ بیاورد چندان شه قیروان

۱۲. ر: شدنش؛ س: شدند و؛ متن = ن
 ۱۳. ن: بر رای و رسم
 ۱۴. ن: به بستند
 ۱۵. ن، س: پوشیده؛ متن = ر
 ۱۶. س: نعل و
 ۱۷. ر: کشت (حرف آخر بی نقطه)
 ۱۸. ن: زال و
 ۱۹. ر، ن: < و >؛ متن = س
 ۲۰. ن: جند
 ۲۱. ن: کزو

۱. س: پرداخت از ملک؛ در س متن از این بیت
 ادامه می‌یابد
 ۲. ن: ماهه
 ۳. ن: شاه و؛ متن = ر
 ۴. ن: نردش
 ۵. ن: زین درایی
 ۶. ن: نیاید
 ۷. ر: همه؛ متن = ن
 ۸. س: چو از ما نداری همی تاب کین
 ۹. ر: او؛ متن = ن، س
 ۱۰. ن: رفت از
 ۱۱. ر: بکو؛ متن = ن، س

ز پوشیدنی‌ها و از بُردنی
 زبانِ یلان بُد^۲ پر از آفرین
 همه شادی و خرّمی بود^۳ بهر
 گهی رود و بزم و می خوشگوار
 که در شهر رفتن کی آید درست
 سُوی نامور تاج و^۵ دیهیم و گاه
 نشاندش بر تخت و کردش نثار
 همان نامدار و پرستندگان
 ابا هرکه بیگانه بودند و خویش
 رخِ پهلوان شد^۷ از آزم^۸ زرد
 ستایش مر او را بسی^{۱۱} برفزود
 همه راغ را باغ^{۱۲} پنداشتند
 نیاورد^{۱۴} در کار مویی^{۱۵} کمی
 که او بهره دارد ز دانش بسی
 سخن کرد و پرسید یک^{۱۷} روزگار
 مرا شرمساری درآمد^{۲۰} به روی

ز گسترده‌نی‌ها و از خوردنی
 جهان شد^۱ سراسر چو بازارِ چین
 دو ماهش همی داشت بیرون شهر
 گهی گوی و چوگان و گاهی شکار
 از آن پس^۴ یکی روز اختر بجُست
 به شهرش درآورد از آن جایگاه
 چو آمد به ایوانِ شه نامدار
 از آن پس کمر بست چون بندگان
 پرستش نمودش^۶ شب و روز پیش
 ز بس نیکوی‌ها که آن شاه کرد
 کزو^۹ هر زمان شرمساری بود^{۱۰}
 بدین گونه یک سال بگذاشتند
 شه از نیکوی‌ها و^{۱۳} آن مردمی
 چه نیکوتر از دوستی با کسی
 سپهدار با خسرو^{۱۶} نامدار
 که ای^{۱۸} شاه نیکودلِ خوب‌گوی^{۱۹}

۳۰۷۰

۳۰۷۵

۳۰۸۰

۴) روی راغ نشان داده است که باید برعکس خوانده شوند؛ س: همه شهر را باغ
 ۱۳) ر، س: همانکه ازین کونه؛ متن = ن
 ۱۴) س: نیاورده
 ۱۵) ر: موی؛ متن = ن، س
 ۱۶) ن: لشکر
 ۱۷) ر در متن «یک» را چندان خوش ننوشته و سپس آن را در حاشیه دوباره نوشته است
 ۱۸) ر: کای؛ متن = ن، س
 ۱۹) ن: نیکخوی؛ س: خوب‌خوی؛ متن = ر
 ۲۰) ر: درآید؛ متن = ن، س

۱) ر: < شد >؛ متن = ن، س
 ۲) س: شد
 ۳) ن: داشت
 ۴) ن: بس
 ۵) ر: تاج و تخت و (وزن هموار نیست)؛ متن = ن، س
 ۶) س: نمودی
 ۷) ر: کشت؛ متن = ن، س
 ۸) ن: ز تشویر
 ۹) ن: ازو
 ۱۰) ن: نمود؛ س: ربود؛ متن = ر
 ۱۱) ن: همی
 ۱۲) ر: همه باغ را راغ (با نشان «ح» روی باغ و

که آن خیزد^۲ از گوهر آدمی،
 سپاست^۴ گذارم بر شهریار
 بگویی به من هرچه داری به پیش
 مرا دسترس هست با این^۷ سپاه،
 مگر کام^۹ خسرو پژوهش کنم
 ستودش فراوان چنان چون سزاست^{۱۱}
 به بخت تو هستم همی^{۱۳} شادکام
 همم کشور و مرز و هم تاج و تخت
 اگرچه به نزدیک ما مشکلست^{۱۵}
 بگویم هم اکنون بر نامدار
 چو برخواندمش تیز بشتافتم^{۱۶}
 درو یاد کرده بسی داستان
 که بودش ز فرهنگ و دانش سرشت
 فرستاد ما را بدین بوم و بر
 جهانی به^{۲۳} خنجر به هم برزدیم^{۲۴}

ز بس نیکوی‌ها و از^۱ مردمی
 که با من نمودی درین^۳ روزگار
 کنون چشم دارم که^۵ تو کام خویش
 بدان تا بینم که در کار^۶ شاه
 به جان اندر آن^۸ کار کوشش کنم
 شه قیروان زود بر پای خاست^{۱۰}
 بدو گفت کای^{۱۲} شیر با فر و نام
 همم پادشاهی ست هم کام و بخت
 ولی آرزویی مرا در^{۱۴} دلست
 چو از من کند پهلوان خواستار
 یکی خوب‌دتر چنین یافتم
 که از دانش آن دفتر^{۱۷} باستان^{۱۸}
 مر این گرد گرشاسب^{۱۹} اترت^{۲۰} نبشت^{۲۱}
 که آن دم که ضحاک بیدادگر
 به شمشیر این مرز را بستدیم^{۲۲}

۳۰۸۵

۳۰۹۰

۳۰۹۵

۱۶. ن به جای این بیت دو بیت زیر را آورده است:
 یکی خوب دفتر به نزدیک ماست
 که روشتر از جان تاریک ماست
 نوشته بدفتر جنان بافتم
 که بر خواندش نیر بشتافتم
 ۱۷. ن: و فتنه
 ۱۸. ر: پاستان
 ۱۹. ن: کرشاسب (حرف آخر بی نقطه)؛ س:
 کرشاسب
 ۲۰. ر، س: آنرا؛ متن = ن
 ۲۱. ن، س: نوشت؛ متن = ر
 ۲۲. ن: بستدم
 ۲۳. ر، س: ز؛ متن = ن
 ۲۴. ن: برزددم؛ س: بر ردم

۱. ن: آن
 ۲. ن: خرد
 ۳. س: در این
 ۴. ن: سیاست
 ۵. ن: ز
 ۶. ن: بر کام
 ۷. ن: آن
 ۸. س: اندرین
 ۹. ن: کار
 ۱۰. ن: خواست
 ۱۱. ن: سراسر
 ۱۲. س: کی
 ۱۳. ن: بدل
 ۱۴. ن: ولیک آرزویم کاندرا
 ۱۵. س: مشکل است

نشتم^۲ سزد گر ز من^۳ بشنوی
 چو در اختر^۴ خویش کردم نگاه،
 گذر یابد از تخم خویشان من،
 سرفراز^۵ با نام و با دستبرد
 نترسد ز سختی و روز بلا
 بسی نیکوی‌ها به جای آورد
 چو آید بدین کشور و^{۱۰} بوم و بر،
 کزان خیره گردد دلیر و^{۱۲} سترگ
 کزیشان^{۱۳} جهانی درافتد به بد
 که گیتی ازیشان بود در بلا^{۱۶}
 جهان بر بزرگان شود تار و^{۱۸} تنگ
 همان قیروان گردد از وی به تاب
 ز گزش^{۲۰} شود ایمن آن^{۲۱} بوم و^{۲۲} بر
 نباشد^{۲۳} مر او را به دل ترس و باک^{۲۴}
 نشانی ست از ما به یک میل راست

بدان دم^۱ که این دفتر پهلوی
 چنین دیدم از گردش هور و ماه
 که چون پانصد و یک هزاری ز^۵ من
 جوانی بیاید^۶ خردمند^۷ گرد
 نیندیشد از شیر و نر^۹ ازدها
 به مردی جهان زیر پای آورد
 نژاد وی از ماست پنجم پدر
 برآید ز دستش^{۱۱} سه کار بزرگ
 به کشور هویدا شود پنج دد
 دو شیر و دو گرگ و یکی^{۱۴} ازدها^{۱۵}
 ازین پنج پتیاره^{۱۷} تیزچنگ
 شود مرز خاور سراسر خراب
 چو ایدر^{۱۹} رسد آن یل نامور
 به دست وی آید ددان را هلاک
 به یک نیمه کوه از دست راست

۳۱۰۰

۳۱۰۵

۳۱۱۰

۱. ن: بدانکه؛ در س این بیت و بیت بعدی پس از بیت ۳۰۹۹ آمده است
۲. ن، س: نوشتم؛ متن = ر
۳. ن: ز من کر سزد
۴. ن: دفتر
۵. س: < ز >
۶. ن: بیابد
۷. س: خردمند و
۸. ر: سرفراز؛ متن = ن، س
۹. ن: از
۱۰. ن: از
۱۱. ن: بدستش
۱۲. ن: < و >
۱۳. ن، س: کز ایشان

۱۴. س: دو کرکست و یک
۱۵. ر: ازدهاست؛ س: کرکست و یک ازدها؛ متن = ن
۱۶. ر: برنج و بلاست؛ س: شود پر بلا؛ متن = ن
۱۷. ر: پتیاره
۱۸. ن، س: کار؛ متن = ر
۱۹. ن: این در
۲۰. ن: ز گردش؛ ر در آغاز مصراع چیزی نوشته و سپس روی آن خط زده است
۲۱. ن: این
۲۲. ر: < و >؛ متن = ن، س
۲۳. ن: نیاید
۲۴. ن: پاک

یکی گنج بنهادهام زیر آن
برآید ز گردی^۳ و مردیش نام،
که رخشنده^۵ بادا هم از^۶ اورمزد^۷
یکی پیکر^{۱۰} خوب‌چهر و^{۱۱} جوان،
که از اژدر و شیر درید^{۱۳} پوست
از آن نیکویی ای سر^{۱۴} سرفراز!
به روشن‌روان^{۱۵} این گمان می‌برم،
خداوند گوپال و پیکر تویی
که آن خوب‌دفتر^{۱۷} به نزد من آر
بدآن^{۲۰} صورت خوب مهرش گزید
که از بهر پیکار در جوشن‌ست
نیا را بسی آفرین کرد یاد
که جای^{۲۳} که باشد کنام^{۲۴} ددان؟
که گر پیل باشد بسازم زبون^{۲۶}
که گر نامورگرد پرخاشخحر،

من از بهر بارنج^۱ پور^۲ جوان
چو این کار آید به دستش تمام
ورا باشد این گنج ما^۴ پای‌مزد
همیدون درین دفتر^۸ ای^۹ پهلوان
نگاریده^{۱۲} کرده که این چهر اوست
چو اندیشه اندر دلم شد دراز
به چهر و به یال تو چون بنگرم
که آن گرد فرخنده‌اختر تویی^{۱۶}
بدو داد پاسخ گو نامدار
بیاورد و^{۱۸} هر کس که دفتر^{۱۹} بدید
تو گویی^{۲۱} فرامرز شیراوژن‌ست
از آن شاد شد گرد پهلونژاد
پس از شاه پرسید و از موبدان^{۲۲}
نشانی^{۲۵} مرا داد باید کنون
چنین گفت ازیشان^{۲۷} یکی نامور

۳۱۱۵

۳۱۲۰

۳۱۲۵

۱۵. ن: بهوش و روان
۱۶. س: تویی
۱۷. ن: دختر
۱۸. س: < و >
۱۹. ن: دختر
۲۰. ن: بدین
۲۱. ن، س: کفتی
۲۲. ر: آن پهلوان؛ س: راز بدان؛ متن = ن
۲۳. ن: که جایی
۲۴. ر: مقام؛ س: کجا است آن جایگاه؛ متن = ر
۲۵. س: نشان
۲۶. ن: نکون
۲۷. ن، س: از ایشان

۱. ن: بارنج
۲. ر: بور
۳. ن: بکردی
۴. ن: زر؛ س: را؛ متن = ر
۵. ر: بخشنده؛ متن = ن، س
۶. ن: و را؛ س: وی از؛ متن = ر
۷. ن: هورمزد
۸. ن: دختر
۹. ن، س: < ای >؛ متن = ر
۱۰. ن: دختر
۱۱. ن: خوب‌چهر؛ س: خوب و چهره؛ متن = ر
۱۲. س: نگارید
۱۳. ر، س: درنده؛ متن = ن
۱۴. ر: ای سران؛ ن: دلبر؛ س: و سران؛ متن
تصحیح قیاسی است

یکی کوه بیند بلند و سیاه
 نخست آن^۳ سر کوه رخشان شود
 که هست از بلندیش گردون ستوه،
 درو نیست جز زهر^۵ چیزی دگر
 یکی خشک‌رود آیدت پیش کار^۶
 درازیش ز^۷ اندیشه ناید به پیش
 که گیتی سراسر ازو در بلاست
 کشان موی سر بر زمین چون رَسَن
 به دم درکشد شیر با زنده^{۱۱} پیل
 هراسان ازو بر سپهر آفتاب
 شود کوه خارا ازو لخت‌لخت
 ز کاشش تف دوزخ آید برون
 ز فولاد و آهن بسی سخت‌تر
 زبانش برون آمده از دهن،
 نه اندر زمین شیر یا^{۱۸} پیل نر
 ز دود تف او هراسان شود
 ز تَفُّش دل کوه بریان شود

از ایدر بتازد^۱ سه روزه به راه
 چو خورشید بر چرخ^۲ گردان شود
 جهان‌دیده گوید که این بُرزکوه
 محیطست^۴ گرد جهان سربه‌سر
 چو رفتی بدان دامن کوهسار
 که پهنش باشد سه فرسنگ بیش
 کنام^۸ بداندیش نر ازدهاست
 یکی کوه یابی^۹ مر او^{۱۰} را به تن
 درازیش باشد فزون از دو میل
 چو غاری دهانش پر از دود^{۱۲} و تاب
 سُرون‌هاش^{۱۳} چون آب‌نوسی درخت
 دو چشمش به کردار دو چشمه خون
 پشیزه تن اوست همچون^{۱۴} سپر
 گر^{۱۵} از جای جنبد چو^{۱۶} کوهی به تن
 نه اندر هوا مرغ یارد^{۱۷} گذر
 چو خورشید بر چرخ رخشان^{۱۹} شود،
 زمین از گرانیش لرزان شود

۳۱۳۰

۳۱۳۵

۳۱۴۰

۱۲. ر: درد؛ متن = ن، س
 ۱۳. ر، س: سر و پاش؛ متن = ن
 ۱۴. ن: بشیز تن او همی چون؛ س: تن تیره‌ء او
 همی چون؛ متن = ر
 ۱۵. ن: جو
 ۱۶. س: چه
 ۱۷. ر: آرد؛ متن = ن، س
 ۱۸. ن: با
 ۱۹. ن: کردان

۱. ن: ازین در بماند
 ۲. ن: چرخ
 ۳. ر، س: از؛ متن = ن
 ۴. ر: محیطیست؛ ن: بجستست؛ متن = س
 ۵. ر، س: جز آب از برون نیست؛ متن = ن
 ۶. ن: پیش خوار
 ۷. ر: > و <؛ س: از؛ متن = ن
 ۸. ر: س: مقام؛ متن = ن
 ۹. ن: نابی؛ س: بینی
 ۱۰. ن: مرو
 ۱۱. ر، س: و درنده؛ متن = ن

به هر جای آسان تواند گذشت
جهان از دد و دام گردد تهی
نه دام و دد و مرغ و نی^۳ و گاو^۴ و خر^۵
نیاریم از شهر رفتن برون^۶
هر آن کس که بخشایش آرد رواست
یکی بیشه همچون یکی جشنگاه
گروهی درو^{۱۰} پاک و پاکیزه‌کیش
ز هرگونه نخچیر و مرغ اندر اوی^{۱۲}
دو پتیاره زین ازدها سخت‌تر
که جفت‌اند با یکدگر در زیان^{۱۴}
کزیشان^{۱۶} بدرد دل پیل و ببر
فزون هر یکی از هیون بزرگ
چه^{۱۹} هامون و^{۲۰} کوه و چه^{۲۱} دریای آب
چه گویم^{۲۴} که گفتن چو دیدار نیست
ازیشان^{۲۵} به ویرانی آورد^{۲۶} روی

بر او چه دریا چه کوه و چه^۱ دشت
چو از^۲ جنبش او را دهد آگهی
نمانده‌ست در دشت ما جانور
مر این‌ها که بینی به شهر اندرون
به ما بر ازین گونه رنج و بلاست
و زآن روی دیگر به سه روز^۷ راه
به پیش آیدت شست^۸ فرسنگ بیش^۹
تو گویی بهشت‌ست^{۱۱} با رنگ و بوی
پدید آمده‌ست اندر آن بوم و^{۱۳} بر
ازین روی بیشه دو شیر زیان
دو کوه‌اند هر دو خروشان چو^{۱۵} ابر
و زآن روی دیگر دو گرگ سترگ
سراسر همه^{۱۷} مرز ازیشان^{۱۸} خراب
ازین چار^{۲۲} خود جای گفتار نیست^{۲۳}
زمینی بدان گونه با رنگ و بوی

۳۱۴۵

۳۱۵۰

۳۱۵۵

۱۴. ر، س: که هستند با همدگر هم‌زبان؛ متن = ن
۱۵. س: چه
۱۶. ن: کز ایشان
۱۷. ن، س: همان؛ متن = ر
۱۸. ن: از ایشان؛ س: [از] ایشان
۱۹. س: چو
۲۰. ن: جه
۲۱. س: چو
۲۲. س: از اینجای
۲۳. ر: نیست (حرف آخر بی‌نقطه)
۲۴. س: چکویم
۲۵. ن، س: از ایشان
۲۶. ن، س: آورده

۱. س: و چه کوه و
۲. ن: آن
۳. ن: نه مرغ و نه دام و
۴. ن، س: نه
۵. ر: > و <; س: نه گاو و؛ ن: نه مرغ و نه دام و
نه گاو و؛ متن: ← ر
۶. ر: بیرون؛ متن = ن، س
۷. ن: روزه
۸. ن، س: شصت؛ متن = ر
۹. ن: پیش؛ س: پیش
۱۰. س: در او
۱۱. س: بهشتی است
۱۲. ر: اندروی
۱۳. ر: > و <; متن = ن، س

برین^۱ بوم و بر جای بخشایش است
 همانا که فرمان یزدان پاک
 به تیغ و به گرز تو ایمن شود
 که از^۲ نام مردی و آرایش^۳ است
 برین ست^۴ کآن مرز با ترس و باک،
 به فر تو این تیره روشن شود

گفتار اندر نصیحت کردن ایرانیان فرامرز را برای جنگ ازدها

و شیران و گرگان و منع او را^۵

چو بشنید گردنکش دیوبند
 همانگه برآمد ز جای^۶ نشست
 چنین گفت کاین کار کار من ست^۹
 به زور جهان آفرین دادگر
 چو بر زین کشم تنگ شبرنگ را
 چو این گفت، گردان پرخاشجوی^{۱۲}
 نهانی بگفتند با یکدگر^{۱۴}
 بد آید سپه را به سر^{۱۶} هر زمان
 نیندیشد از شیر و نرازدها
 ز تیغش دل گرگ پیچان^{۱۹} شود
 سخن های پردرد از آن مستمند^۷،
 به بر زد بدین^۸ سهمگین کار دست
 همان این ددان هم^{۱۰} شکار من ست^{۱۱}
 به فر شهنشاه فیروزگر،
 بشویم به خون ددان چنگ را
 بپیچید هر کس ز گفتار اوی^{۱۳}
 کزین شیردل گرد پرخاشخر^{۱۵}،
 که هر دم رود در دم بدگمان
 نه پیل ژیان^{۱۷} یابد^{۱۸} از وی رها
 ز گرزش تن^{۲۰} ببر لرزان^{۲۱} شود

۱۲. ر: پرخاشجو (یک نقطه هم بالای «ج» دارد)؛

متن = ن، س

۱۳. ر: او؛ متن = ن، س

۱۴. ر: یکدیگر؛ متن = ن، س

۱۵. ن: پرخاشخر

۱۶. ن: بدل

۱۷. س: دمان

۱۸. ن: کردد

۱۹. ن: سچان؛ س: بیجان

۲۰. ن: دل

۲۱. ن: ریزان؛ س: پیچان؛ متن = ر

۱. ن: همه

۲. ن: <از>

۳. س: بخشایش

۴. ن: برین است

۵. ن، س: نصیحت کردن ایرانیان فرامرز را (س:

> را؛ ن پیش از «ایرانیان»، «فرامرز» نوشته و

سپس روی آن خط زده است)

۶. ن: مسمند

۷. س: بجای

۸. ن: بدن

۹. س: من است

۱۰. ن: نبرد چنن دد

۱۱. س: من است

سزد گر بمانیم^۲ ازو^۳ در شگفت
 بسی رزم جُست آن^۴ یلِ تیزچنگ^۵
 ز دیدارِ او چشمِ بد دور گشت
 که بر کوه و صحرا و در آب^۶ و خاک،
 خردمند خود را گروگان^۷ نکرد
 نژاد و بزرگی و نام^۸ و گهر،
 که از روزِ سختی هراسان شود
 سَوی جنگ دارد همه روزه رای
 که خود جوید اندر جهان پهلوان
 ابا این جوانِ راهِ گفتار چیست^۹
 دل و دیدهٔ ما غریوان شود
 نباید بدو بود^{۱۰} ایمن به جان
 بُود روز^{۱۱} کآید سرش زیرِ سنگ
 که ناید سبو یکسر از جو درست
 نباید سوی بازگشتن ز راه^{۱۲}

بدین گونه سه رزم بر خود^۱ گرفت
 ازین پیش با^۲ شیر و دیو^۳ و پلنگ
 که پیروزگر^۴ بود و مشهور گشت
 ولیکن سه رزم^۵ چنین هولناک
 ندید و نبیند جهان‌دیده مرد
 جوانی و گردی و فرّ و هنر
 نماند ورا تا تن‌آسان شود
 به هر رزم برخیزدش دل ز جای
 ولیکن همه روز^۶ نبود چنان
 چه سازیم و^۷ تدبیر این کار چیست^۸
 مبادا کزین رزم^۹ بیجان^{۱۰} شود
 اگرچه هنرمند باشد جوان
 که هر بار پیروز باشد^{۱۱} به جنگ
 به رزم^{۱۲} اندر اندیشه باید نخست
 کسی کو کند رای آوردگاه^{۱۳}

۳۱۷۵

۳۱۸۰

۳۱۸۵

۱۳. س: روزه
 ۱۴. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۱۵. ر: چیست
 ۱۶. ن: کیست
 ۱۷. س: جنک
 ۱۸. ن: پهان؛ س: بیجان
 ۱۹. س: بودن
 ۲۰. ن: ایمن بود او؛ س: فیروز باشد؛ متن = ر
 ۲۱. ر: روزی (وزن درست نیست)؛ متن = ن، س
 ۲۲. س: بجنک
 ۲۳. ن: آوردکار (قافیه درست نیست)
 ۲۴. ن، س: براه

۱. ن: من
 ۲. ن، س: بمانم؛ متن = ر
 ۳. ن: ازین
 ۴. ر: تا؛ متن = ن، س
 ۵. ن: دیو و شیر
 ۶. ن: این
 ۷. ر: ببرچنک (در متن نخست «بر» نوشته و سپس در حاشیه به «ببر» تصحیح کرده است)؛
 ن: تز جنک؛ متن = س (نیز: ← ن)
 ۸. س: فیروزگر
 ۹. س: جنک
 ۱۰. ن: دریا
 ۱۱. ر، س: هزیمت؛ متن = ن
 ۱۲. ن: تا

ستایش گرفتند بر پهلوان
 به خواهش بر مهتر^۱ دیوبند
 شب و روز و سال و مهت سور باد
 همان از بر شاه پیروزگر^۲،
 بود سال بگذشته دو پنج و چار
 همه سال^۳ پرخاش و کین جسته‌ای
 گهی با کمان و گهی با کمند
 به هر کار بادا^۴ دل‌افروزیست
 نبرد دلیران به کام تو گشت
 شب و روز پیشت خروشان بدیم^۵
 نبینیم دیگر بلا و ستم
 غم^۶ اندر دل دوستان آوری
 پذیرفتی از خسرو قیروان
 کزیشان^۷ زمین و زمان در بلا
 به پرهیز باشد ازین^۸ رزم و کین،
 که کاری بدست^۹ این و از بد بتر
 ترا^{۱۰} نیک‌نامی بیفزایدت

سرانجام ایرانیان همزبان
 گشادند یکسر زبان‌ها ز^۱ پند
 که از فر تو چشم بد دور باد
 از آنکه که از پیش فرخ‌پدر
 برون آمدی تا کنون روزگار
 که یکدم به آرام نشسته‌ای
 همه رزم^۲ جُستی به نام بلند
 جهاندار بخشید پیروزیت^۳
 سپهر ستیزنده رام تو گشت
 بدان رزم‌ها سخت جوشان بدیم^۴
 بگفتیم کامد به سر درد و غم
 به هنگام شادی و جان‌پروری
 ببندی کمر^۵ این سه رزم گران
 چو^۶ شیر و چو^۷ گرگ و چو^۸ نراژدها
 چو خورشید بر^۹ هفت چرخ^{۱۰} برین
 مکن پهلوانا ازین درگذر
 اگر جنگ با آدمی^{۱۱} باشدت^{۱۲}

۳۱۹۰

۳۱۹۵

۳۲۰۰

۱۲. ن، س: چه
 ۱۳. ن، س: چه
 ۱۴. ن، س: چه
 ۱۵. ن، س: کز ایشان
 ۱۶. س: در
 ۱۷. ر، س: چرخ هفتم؛ متن = ن
 ۱۸. ر، س: درین؛ متن = ن
 ۱۹. ن: بد است
 ۲۰. ر، س: با او همی؛ متن = ن
 ۲۱. س: بایلدت
 ۲۲. س: که از

۱. ن: به
 ۲. ر: مهتر آن؛ متن = ن، س
 ۳. س: فیروزگر
 ۴. س: ساله
 ۵. س: جنک
 ۶. س: بخشیده فیروزیت
 ۷. ن: داد او
 ۸. ر: شدیم؛ س: دیدیمشان؛ متن = ن
 ۹. ر: روز را نیست یکان شدن (؟)؛ س: دیدیم
 در جنگشان؛ متن = ن
 ۱۰. س: نم
 ۱۱. ن: به تندی دگر

تنِ خود بدین رزم رنجه مدارا!
 چرا خوار داری ایما^۱ نامور؟!
 نبردِ تهمتَن گورِ نره‌شیر^۲،
 چه^۳ با اژدها و یلان^۴ سترگ،
 به نام نکوشان پسندیده‌ایم
 نه از گرزدارانِ پیشین^۵ شنید
 به پای خود اندر دمِ نره‌شیر،
 همیدون شدن^۶ در دمِ اژدها
 چه با این ددان کرد خواهی بگوی؟!
 تو این گفته بپذیر ازین راستان^۷
 به یک موی^۸ بر تنت بندی رسد،
 چگونه رخ زالِ زر بنگریم؟!
 نکوهش بود از کهان و مهان
 نبینیم این رزم را هیچ رای^۹

مکن تیره بر دوستان روزگار
 جوانی و گردی و نیروی و فر
 که ما رزم گرشاسب^{۱۰} و سامِ دلیر^{۱۱}
 چه با دیو و شیر و چه با پیل و گرگ
 شنیدیم بسیار و^{۱۲} هم دیده‌ایم
 سه رزمِ چنین در جهان کس ندید
 خردمندِ نام‌آور و^{۱۳} تیزویر
 نرفته‌ست و^{۱۴} هرگز ندارد^{۱۵} روا^{۱۶}
 نه سنگی نه آهن نه پولاد^{۱۷} و روی
 نباشیم یک‌تن بدین داستان
 گرت دور از ایدر^{۱۸} گزندی رسد
 به نزدیکِ رستم چه پوزش بریم؟!
 چه گوئیم^{۱۹} نزدیکِ شاهِ جهان؟!
 نماند یکی^{۲۰} زنده از ما به جای

۳۲۰۵

۳۲۱۰

۳۲۱۵

۱۲. ن: هوا
 ۱۳. ن: رود
 ۱۴. ر: فولاد؛ متن = ن، س
 ۱۵. ر: باستان؛ متن = ن، س
 ۱۶. ن: ازین در
 ۱۷. ن: به نیکویی
 ۱۸. ر: چکویم؛ ن چه کویم؛ س: چکوئیم
 ۱۹. ن: کسی
 ۲۰. س: پای

۱. ن: تو ای
 ۲. ن، س: کرشاسب
 ۳. ن: سوار
 ۴. ن: نامدار
 ۵. س: چو
 ۶. ر: یلانی؛ متن = ن، س
 ۷. س: و بسیار
 ۸. ن: ایران؛ س: کیتی؛ متن = ر
 ۹. ن: یا نامور
 ۱۰. ن: < و >
 ۱۱. ر، س: نیارد؛ متن = ن

پاسخ دادن فرامرز با ایرانیان و مستعد شدن برای 'جنگ اژدها'

دلاور چو گفتار ایشان شنید	چو آتش ز باد دمان بردمید	
دلش گشت از ایشان ^۳ پر از درد و ^۴ کین	به ^۵ ابرو ز خشم ^۶ اندر آورد چین	
ز روی ^۷ دژم گفت با مهتران	که با من چه دارید سرها گران	۳۲۲۰
بدین مهربانی و اندرز و پند	مدارید بازم ز نام بلندا!	
که هر چند تندست ^۸ گرد و سوار	جوان ز ^۹ آزمایش بود نامدار	
مرا گر به تن مهربانی کنید	دلم را بدین رزم و کین مشکیند	
چو این رزم از ما کنند آرزوی	نپیچم به اندرز زین ^{۱۰} رزم روی	
ندارم تن خود ز سختی دریغ	نه از رزم شیر و نه از گرز و تیغ	۳۲۲۵
به تنها تن خویش جنگ آورم	سر این ددان زیر سنگ آورم	
به یاری نخواهم سپاه بزرگ	من و اسپ شبرنگ ^{۱۱} با شیر و گرگ	
شما سر به آسایش اندر نهید ^{۱۲}	همه دل به نخچیر و رامش دهید ^{۱۳}	
ببینید پیکار مردان مرد	چو برخیزد از بیشه و کوه گرد	
به زور جهاندار یزدان پاک	سر ^{۱۴} گرگ و شیر اندر آرم به خاک	۳۳۳۰
به یاری مرا پاک دادار ^{۱۵} بس	نجویم جز او یاری از هیچ کس	
بگردم یکی گردِ نراژدها	اگر ^{۱۶} یابد از تیغ تیزم رها،	

-
۱. ز: رای (ولی در حاشیه درست نوشته است)
 ۲. ن: پاسخ دادن فرامرز ایرانیانرا؛ س: پاسخ فرامرز با ایرانیان؛ متن = ر؛ سرنویس در ر پس از بیت ۳۲۱۸ و در س پس از بیت ۳۲۱۹ آمده است
 ۳. ن: از ایشان
 ۴. ز: رزم [و]؛ متن = ن، س
 ۵. ن، س: بر
 ۶. ن: بجشم
 ۷. س: بروی
 ۸. ن: تندست و؛ س: تند است
 ۹. ن: جو آن
 ۱۰. ن: ازین؛ س: این
 ۱۱. س: شبرنگ و
 ۱۲. س: دهید
 ۱۳. س: نهید
 ۱۴. ن: همه
 ۱۵. س: دادار و
 ۱۶. ر، س: کجا؛ متن = ن

چو^۲ زن در پسِ پرده گردم^۴ نهان
 بیارد یکی مردِ پولادکار^۷
 ز سی رَش فزون خنجرِ جانستان
 که مر^{۱۱} چرخ را زه کند آن دلیر
 یکی زه بتابید از چرمِ گاو
 درآورد^{۱۶} چرخِ گران را^{۱۷} به زه
 بفرمود گردنکشِ تیزچنگ^{۱۹}
 نهادند نزدیکِ گردِ دلیر
 همانگه بپوشید شیرِ ژیان
 به فتراکِ زین بر کیانی‌کمند
 ز بیمش دلِ کوه زیر و زیر
 ازو تنگ گشته جهانِ فراخ
 خلیده ازو زهرهٔ روزگار
 چو از بُرز^{۲۱} کوه اژدهای^{۲۲} نگون
 سُوئی رزمِ نراژدها شد چو^{۲۳} باد
 بدان سان سلاح و^{۲۴} سوارِ گزین

به^۱ مردی نبندم^۲ کمر بر میان
 بگفت این و^۵ فرمود تا شهریار^۶
 چو آورد، فرمود شیرِ ژیان
 دگر^۸ نیم‌چرمی^۹ بیاورد^{۱۰} شیر
 جوانِ سرفراز^{۱۲} با توش^{۱۳} و^{۱۴} تاو
 بیاورد و بر گوشه‌ها^{۱۵} زد گره
 همان نیز ده چوبه^{۱۸} تیرِ خدنگ
 که پیکان هر یک بُدی ده سِتیر
 طلب کرد خفتان و ببرِ بیان
 به شبرنگ برگستوان برفکنند^{۲۰}
 خدنگش ز ترکش برآورد پر
 به دست اندرون خنجرِ چارشاخ
 به زین اندرون گرزّهٔ گاوسار
 به بندِ کمر تیغِ زهرآگون
 نشست از بر اسپِ شبرنگ شاد
 چو دیدند گردانِ ایران‌زمین

۳۳۳۵

۳۳۴۰

۳۳۴۵

۱۳. ن: نوش؛ در ر این واژه تا اندازه‌ای کمرنگ شده، ولی خواناست
۱۴. س: < و >
۱۵. ن، س: کوشها
۱۶. س: برآورد
۱۷. ر: کرانها؛ متن = ن، س
۱۸. ر: چوب؛ متن = ن، س
۱۹. ن، س: تیزچنگ
۲۰. ر: برگستوانها فکند؛ متن = ن، س
۲۱. ر: برج؛ متن = ن، س
۲۲. س: اژدها
۲۳. س: همچو
۲۴. ر، س: < و >؛ متن = ن

۱. ر در آغاز مصراع نوشتن واژه‌ای را ناتمام رها کرده و روی آن خط زده است
۲. ر، س: ببندم؛ متن = ن
۳. س: که
۴. ر: مردم (تصحیفِ گردم؟)؛ س: کردد؛ متن = ن
۵. س: < و >
۶. ر، س: یک مرد کار؛ متن = ن
۷. ر: فولادکار؛ متن = ن، س
۸. ر: دیگر؛ متن = ن، س
۹. ر: چرم؛ متن = ن، س
۱۰. س: بیاورد
۱۱. ر، س: بر؛ متن = ن
۱۲. ر: سرفراز؛ متن = ن، س

فغان از بر چرخ بگذاشتند
سوی رزم آژدر روان شد چو گرد
برفتند همراه آن پهلووان
چنین گفت با مهتران دلیر:
نباید ازین پیشتر آمدن
مگر آورم ازدها را به مُشت
گرم تیغ بارد به سر چون نگرگ،
برآرم، برانم برین، کام خویش
به مردی چو روی^۴ اندرآرد به جنگ،
بر او چه گرگ و چه شیر ژیان^۵
ز مردن^۹ چه داری به دل درد و غم^{۱۰}

همه دست بر آسمان داشتند
سپهد سپه را چو بدرود کرد
سراسر سپاه و^۱ شه قیروان
چو با ازدها تنگ شد نره شیر
کز ایدر^۲ شما را بباید شدن
ز یزدان مرا یاوری خواه^۳ و پُشت
منم بی گمان دل نهاده به مرگ
نه برگردم از رزم تا نام خویش
دلور که جویای نامست و ننگ
نترسد ز نرازدها بی گمان
نشته^۶ بخواهد^۷ بدین بیش و کم^۸

۳۲۵۰

۳۲۵۵

رفتن فرامرز به جنگ ازدها و کشتن ازدها را و ستایش کردن پیش یزدان

و آفرین خواندن ایرانیان بر فرامرز رستم^{۱۱}

برافراخت یال و^{۱۲} کیی^{۱۳} چنگ را
بغرید مانند شیر شکار
چو شیر^{۱۴} ژیان و یله ای برکشید
پراکنده شد زهرش اندر هوا

بگفت و برانگیخت شبرنگ را
چو تنگ اندرآمد سوی کارزار
چو آن نعره در گوش آژدر رسید
به خود بر بجنبید نرازدها

۳۲۶۰

۸. س: بدن کم و بیش

۹. ن: بمردن

۱۰. س: چو داری ز مردن غم و درد و ریش

۱۱. ن: جنک فرامرز با ازدها و کشتن ازدها را؛

س: کشتن فرامرز ازدها را؛ متن = ر

۱۲. ن: <و>

۱۳. ر: کئی

۱۴. ن: پیل

۱. ن، س: <و>؛ متن = ر

۲. ن: کزین در

۳. ن: زور جوید؛ متن = ر؛ س به جای این بیت

بیت زیر را آورده است

ز یزدان بنالید از بهر من

که از ازدها چاک سازم دهن

۴. ر، س: رو؛ متن = ن

۵. ن: چه شیر و چه ببر بیان

۶. ن، س: نوشته؛ متن = ر

۷. ر، س: نخواهد؛ متن = ن

ز دودش همه آسمان تیره گشت
 خروشید و^۲ جوشید و اندردمید^۳
 ز گردش نهان گشت روی هوا
 که تنگ اندرآید^۴ سوی کارزار
 چو^۵ رفتن نیارست^۶ نزدیک اوی^۷
 چو او سوی اژدر نیارود دل^۸
 پیاده بیامد بر اژدها
 سیه گشته از دود او آفتاب
 از آن پس برآویخت چون^۹ نره‌شیر
 یکی تیزپولاد^{۱۰} پیکان گران،
 گرفت از بر قبضه چرخ دست
 ز گوشه برآمد خروشی به‌کین
 رها کرد از شست^{۱۱} تیر خدنگ
 برآمد یکی جوی خون از جگر
 بزد، رفت یک رش^{۱۲} به مغز^{۱۳} اندرش

بلرزید ز آسب او کوه و دشت
 چو شبرنگ سرکش مر او را بدید
 رمید و نشد پیش نراژدها
 به‌تندی زدش پهلوان سوار
 ز نراژدها^{۱۴} تیز^{۱۵} برگاشت روی^{۱۶}
 سپهد شد از بارگی تنگ‌دل
 فرود آمد از خشم و کردش رها
 جهان دید یکسر پر از دود^{۱۷} و تاب
 به یزدان پناهید^{۱۸} گرد دلیر
 ز قربان^{۱۹} برآورد چاچی^{۲۰} کمان
 نهاد و^{۲۱} بدو اندرآورد شست^{۲۲}
 به ابروی چرخ اندرآورد^{۲۳} چین
 چو با گوش گوشه برآورد تنگ
 بزد بر میان زفان و^{۲۴} زفر
 خدنگی دگر^{۲۵} بر میان سرش

۳۲۶۵

۳۲۷۰

۳۲۷۵

-
۱. ن: از
 ۲. س: چو خورشید
 ۳. ن: شهید؛ س: جهید؛ متن = ر
 ۴. ن: آمد
 ۵. ن: اژد[ها]
 ۶. س: نیز
 ۷. ن: برداشت رو
 ۸. ر نخست آغاز مصراع بعدی را نوشته و سپس روی آن خط زده است
 ۹. ر: نیارست (حرف آخر بی‌نقطه)
 ۱۰. ن: او
 ۱۱. ر: چو او را بدید آنچه‌ان تنگ دل (قافیه درست نیست)؛ ن: جو او را ندید اندر آن کار
 کل؛ متن = س
 ۱۲. س: درد
 ۱۳. ر: بنالید؛ متن = ن، س
 ۱۴. ر: چو؛ متن = ن، س
 ۱۵. س: بقربان
 ۱۶. ن: حاجی
 ۱۷. ر: فولاد؛ متن = ن، س
 ۱۸. س: نهاده
 ۱۹. س: شصت
 ۲۰. ن: افتاد
 ۲۱. س: شصت
 ۲۲. ر: دهان؛ س: و دهان و؛ متن = ن
 ۲۳. ر: دیگر؛ متن = ن، س
 ۲۴. ر، س: یکسر؛ متن = ن
 ۲۵. ن: بمغز

همی جُست شیرِ ژیان زو رها
 برافزود^۱ بر اژدها درد و خشم^۲
 کشید و برآمد^۳ بر او دمان^۴
 جهان از تف^۵ دود تاریک شد
 سپهدارِ یلِ خنجرِ چارشاخ^۶،
 چو دریا ازو خون روان برفروخت
 همی زهر بر چرخ گردان^۷ فشانند
 جوان سرفراز^۸ بیداربخت^۹،
 سرش پر ز کین^{۱۰} و دلش پرستیز
 نبد زخمِ بازوش^{۱۱} از آن در دریغ
 عمودِ گران از میان برکشید،
 ندیده بدان گونه کس دستبرد
 ز بس کز تف و تاب او یافت بهر،
 همان مغفَر و درع و ببرِ بیان

چو تنگ اندرآمد بدو^۱ اژدها
 زدش دیگری بر میان دو چشم
 دگر^۲ خنجرِ چارشاخ از میان
 بزد بر سر او چو نزدیک شد
 دهن باز کرده چو غاری^۳ فراخ
 گرفت و^۴ به کام اندرش در سوخت^۵
 ز خنجر دهانش گشاده بماند
 به کام اندرش تیغ چون^۶ گشت سخت^۷
 برآورد الماس گون تیغ تیز
 دودستی همی کوفت بر سرش^۸ تیغ
 چو از زخم^۹ خنجر به سیری رسید
 برآورد و زد، بر سرش کرد خرد^{۱۰}
 چو او کشته شد جوشن از دود و^{۱۱} زهر
 فروریخت زاندامِ شیرِ ژیان

۳۲۸۰

۳۲۸۵

۳۲۹۰

۱۲. س: در چرخ کردون؛ در ن دو مصراع این بیت پس و پیش شده است
 ۱۳. س: چو
 ۱۴. ر: شست (قافیه درست نیست)؛ ن: خورد؛ متن = س
 ۱۵. ر: سرفراز؛ متن = ن، س
 ۱۶. ن: با دست برد
 ۱۷. ن: کینه
 ۱۸. س: شرش
 ۱۹. ر، س: نشد بازویش خم؛ متن = ن؛ ر زیر حرف «ن» واژه «نشد» هم نقطه گذاشته و سپس روی آن خط زده است
 ۲۰. س: ار رزم
 ۲۱. ن، س: خورد
 ۲۲. ر، س: < و >؛ متن = س

۱. ن: درو
 ۲. ن: بیفزود
 ۳. ن: دود خشم؛ س: درد چشم (قافیه درست نیست)
 ۴. ر، س: دیگر؛ متن = ن
 ۵. ن، س: بیامد
 ۶. ر، س: برش تازیان؛ متن = ن
 ۷. س: تف و
 ۸. ن: کوری
 ۹. ر، ن، س: شهید از (تصحیف «سپهدار») یل و خنجر (ن: خنجر و) چار (ر: چاو) شاخ؛ ر در حاشیه صورت درست بیت را نوشته است
 ۱۰. ر: گرفته؛ متن = ن، س؛ در ن این بیت با بیت بعدی پس و پیش شده است
 ۱۱. ر، ن، س: بسوخت (تصحیف سپوخت؟)؛ متن تصحیح قیاسی است

روان شد بر چشمه روشنش^۲
 زبانش ز گرما شده چاک‌چاک^۴
 ز اسپ اندرآمد به روشن‌روان،
 بدیدند گردان ستاده به پای^۶،
 سراسر گُسته^۸ جناغ پلنگ^۹،
 سپاهش^{۱۱} بیارید خون بر^{۱۲} کنار
 چو^{۱۳} با ازدها اندرآمد به تنگ،
 ز ناگه برآورده باشد دمار
 ز دردش^{۱۶} دل هر کسی خسته شد
 کِهش^{۱۷} از مردی و زیرکی^{۱۸} بود بهر:
 ز من بشنوید از کران تا کران
 و زین پایه کوه^{۱۹} سر بر کنید
 ببینم مر^{۲۰} او را به روشن‌روان
 سر بخت ما جمله برگشته شد،
 از آن تیره گُش کار بی‌فرهی^{۲۲}

از آنجا بیامد برهنه تنش^۱
 بیفتاد لرزان بر آن گرم‌خاک^۳
 بدانگه که از خشم و کین پهلوان
 دوان^۵ شده‌می، بارگی باز جای
 برو بر نگوَسار زین خدنگ^۷
 برآمد خروشی ز^{۱۰} ایران به‌زار
 گمان بودشان کان یل تیزچنگ
 ازو^{۱۴} ازدها در گه^{۱۵} کارزار
 فغان بزرگان چو پیوسته شد
 یکی گفت از آن نامداران شهر
 که ای نامداران و گُندآوران
 شما یک زمان مویه کمتر کنید
 که من رفت خواهم بر پهلوان
 اگر دور از ایدر^{۲۱} جوان کشته شد
 بیایم شما را دهم آگهی

۳۲۹۵

۳۳۰۰

۳۳۰۵

۱۲. ن، س: در؛ متن = ر
 ۱۳. س: که
 ۱۴. س: از او
 ۱۵. ر: گه (چنین می‌نماید روی خط زده است)
 ۱۶. ن: بدردش
 ۱۷. ر، ن، س: کش (در ن زیر «ک» کسره است)
 ۱۸. ن: مردمی
 ۱۹. س: و کوچه
 ۲۰. ن، س: من؛ متن = ر
 ۲۱. ن: ازین در؛ س: کر از چنک ازدر؛ متن = ر
 ۲۲. ن: کاری ر آن نرهی (!)؛ س: کش کرد با
 فرهی؛ متن = ر

۱. س: تان
 ۲. س: بنزدیک یک چشمه آب روان
 ۳. س: سرد آب
 ۴. س: ز گرمی نمانده ورا توش و تاب
 ۵. ن: روان
 ۶. ن: خاور خدای
 ۷. ر، س: پلنگ؛ متن = ن
 ۸. ر، ن: شکسته؛ متن = س
 ۹. ر: سلاح خدنگ؛ ن: جناح پلنگ؛ س: سلاح و
 کمند؛ متن = ن (پس از تصحیح قیاسی «جناح»
 به «جناغ»)
 ۱۰. س: از
 ۱۱. ن: سپاهی

گر^۱ ایدون که یزدان پیروزگر^۲
 به تیغ اژدها را^۳ گو نره شیر
 بیایم دهم مزده از کار اوی^۴ ۳۳۱۰
 بزرگان بدین گفته^۵ خشنو شدند
 جوان دلاور کمر سخت کرد
 و زآن سو^۶ جهانجوی^۷ گردن فراز
 چو تن پاک گشتش، برآمد ز^۸ آب
 به پیش جهاندار یزدان پاک ۳۳۱۵
 همی گفت ای پاک پروردگارا!
 سپاس از تو دارم نه از خویشتن
 فراوان ازین گونه زاری نمود

چو خورشید بر خاوران زرد گشت
 گرازان همی رفت بر سان^۹ مست ۳۳۲۰
 سوار^{۱۰} دلاور که با فرهی
 چو از دور مر پهلوان را بدید
 شتابان سوی لشکر آمد ز دشت
 به گوپال^{۱۱} کرده دل کوه پست
 همی آمد^{۱۲} آنجا سوی آگهی،
 خروشی به ایران سپه^{۱۳} برکشید

۱۲. ر در متن «بتاب» نوشته و سپس در حاشیه
 آن را «بآب» تصحیح کرده است
 ۱۳. ن: زمانی در
 ۱۴. س: بتاب
 ۱۵. ن: بر
 ۱۶. ر، س: جا؛ متن = ن
 ۱۷. ن: مانند
 ۱۸. س: بکوفال
 ۱۹. س: سواری
 ۲۰. ر: چو آمد از؛ متن = ن، س
 ۲۱. ن: بابر سیه

۱. ن: در
 ۲. ن، س: فیروزگر
 ۳. س: < و >
 ۴. س: آن
 ۵. ر، س: او؛ متن = ن
 ۶. ر، س: به؛ متن = ن
 ۷. ر: از کار او (قافیه ندارد)؛ ن: و کردار
 پرخاشجوی؛ متن = س (پس از تصحیح «او» به
 «اوی»)
 ۸. ن: مزده
 ۹. ن: زراری و
 ۱۰. ن: سوی
 ۱۱. ن: آنشاه

<p>سوارانِ گردنکش و^۲ موبدان! که از رزم^۴ برگشته^۵ فیروز و^۶ شاد روان را مدارید از غم^۸ دژم یکایک نهادند بر خاک روی^{۱۰} چو آمد به دیدار^{۱۱} شاه و سپاه، بر آن^{۱۲} نامور پهلوی^{۱۳} نیک‌رای چه لشکر چه^{۱۴} دستور و چه^{۱۵} شهریار دلیران همه سر برافراختند زن و کودک و مرد^{۱۶}، پیر و جوان بدان^{۱۸} پهلوان‌زاده پاک‌دین نماند اندر آن مرز یک تن دژم</p>	<p>فغان کرد کای پره‌نر بخردان^۱ شما را ز شیر^۳ ژیان مژده باد به دل بر^۷ مگیرید تیمار و غم چو گردان شنیدند آواز اوی^۹ ستایش‌کنان برگرفتند راه همی خواندند آفرین خدای برو هر کسی کرد گوهر نثار چو از آفرین دل بپرداختند به رامش نشستند در قیروان زیانشان شب و روز بر^{۱۷} آفرین به دلشان^{۱۹} بُد یاد تیمار و غم</p>	<p>۳۳۲۵</p> <p>۳۳۳۰</p>
--	--	-------------------------

سخن گفتن فرامرز با ایرانیان و پاسخ دادن ایشان و رزم فرامرز با شیران

و کشتن شیران را و حقیقت او^{۲۰}

<p>گو نامور گُردِ فرخ‌نژاد، که نباید پسندِ جهان‌آفرین،</p>	<p>چو چندی^{۲۱} بودند و خوردند^{۲۲} شاد چنین گفت با نامدارانِ کین</p>	<p>۳۳۳۵</p>
---	--	-------------

- | | |
|---|---|
| <p>متن = ن، س
 ۱۴. س: چو لشکر چو
 ۱۵. س: و چون
 ۱۶. ن: و خورد و
 ۱۷. ن: در؛ س: پر
 ۱۸. ن: بر آن
 ۱۹. ر، س: بدیشان؛ متن = ن
 ۲۰. ن: رزم فرامرز شیران را و کشتن شیران را؛
 س: رزم فرامرز با شیران و کشته شدن شیران
 بدست فرامرز؛ متن = ر
 ۲۱. ر: چندین؛ متن = ن، س
 ۲۲. ن: پروز و؛ س: خوردند و؛ متن = ر</p> | <p>۱. ر، ن: به خردان؛ س: بخزدان
 ۲. ن: < و >
 ۳. س: بشیر
 ۴. س: جنک
 ۵. ر: برکشت؛ متن = ن، س
 ۶. ر: فروز(!)؛ متن = ن، س
 ۷. ن، س: در
 ۸. ن: مگیرید ازین در
 ۹. ر، ن: او؛ متن = س
 ۱۰. ر، ن: رو؛ متن = س
 ۱۱. ر: پدیدار؛ متن = ن، س
 ۱۲. س: ابر
 ۱۳. ر: پهلوی (ای) نشانه کسره اضافه است؛</p> |
|---|---|

دل و جان به یکباره^۱ رامش دهیم
 بمانند^۲ با آند^۳ و بادِ سرد
 ندارد پسندیده مردِ دلیر
 به بستن به شیران^۴ و بر گرگ راه
 از آن پس^۵ نشینیم با^۶ فرهی
 به نوئی^۷ برو آفرین خواستند
 پناه تو دادار پروردگار^۸
 بگسترده^۹ گرد جهان نام^{۱۰} تو
 که^{۱۱} برگیر گوپال^{۱۲}، فرمان رواست^{۱۳}
 ز تو گشت پیدا به گیتی هنر
 فروزنده از تُست تاج کیان^{۱۴}
 ز گرز تو گردد دل کوه چاک
 درازی گیتی چو پهنای شود
 چه سنجد، چو تو برزه آری کمان
 ز جان سربه سر بندگان توایم^{۱۵}
 که تا هست گیتی نماند نهان

که ما سر به آسایش اندر نهیم
 دگر مردمان در غم و رنج و درد
 گرفتار در پنجه گرگ و شیر
 بدان مرز باید شدن چنگدگاه
 کنیم^{۱۶} آن بر و بوم از ایشان^{۱۷} تهی
 مهانش همه پاسخ آراستند
 که ای نامور گرد به روزگار^{۱۸}!
 همه نیکویی باد فرجام تو
 بدان راه رو مهتر که ت^{۱۹} هواسست
 تویی پهلوان در جهان^{۲۰} سربه سر
 پناه کیانی و پشتِ مهان
 تو کردی تن اژدها زیر خاک
 ز تیغ تو هامون چو دریا شود
 بر تیر تو شیر و گرگ^{۲۱} زیان
 ز بدها همه رستگان توایم^{۲۲}
 یکی نام کردی تو در قیروان

۳۳۴۰

۳۳۴۵

۳۳۵۰

۱۴. ر: کت که داری؛ س: بدان ره که داری برو
 کت؛ متن = ن (پس از تصحیح «روی» به «راه»
 بر اساس ر)
 ۱۵. س: تو
 ۱۶. ن: بر کشور جانت
 ۱۷. س: فرمان تراست
 ۱۸. ر، س: جهان پهلوان؛ متن = ن
 ۱۹. ن: شهان
 ۲۰. ن: کرک و شیر
 ۲۱. ن: تویم؛ س: را توئی
 ۲۲. ن: تویم؛ س: که با مهر و بُرزی و با فرهی؛
 متن = ر

۱. ر: بیکبار، ن: به تیمار و؛ متن = س
 ۲. ن: بمانند
 ۳. ر، ن: آندوه؛ متن = س
 ۴. س: به بندیم بر شیر
 ۵. س: کنم
 ۶. ن، س: از ایشان
 ۷. ن: بس
 ۸. س: نشینم ابا
 ۹. س: به نوعی
 ۱۰. ن: کردن فراز
 ۱۱. ن: سپاه و تن و جان تو کار ساز
 ۱۲. ر: بکسترد؛ متن = ن، س
 ۱۳. ن: کام

کجا^۲ جان بس^۳ کس ز تو زنده شد^۴
 خرد باد در^۵ نیک و بد یار تو
 همی^۶ دشمنت چشم بدان دور باد
 نشستند گردان به رامشگری

درخشان شد از وی سراسر جهان،
 بگسترد بر خاک یاقوت زرد،
 به زین کیانی برآورد پای
 بستند بر رزم شیران کمر
 سپاه و سپهد به پیش اندرش
 گرازان و تازان ابا^{۱۲} یوز و باز
 همه^{۱۵} کارشان بزم و نخچیر بود
 به پیشه چو تنگ اندرآمد سپاه،
 بفرمود شیراوژن نامدار،
 کشیدند پیش گل افشان درخت
 تنی چند با او یلان دلیر
 ز پیشه سوی او نهادند روی

همه مرز و کشور ترا بنده شد^۱
 جهاندار بادا نگهدار تو
 ز جان تو چشم بدان دور باد
 ستایش چو کردند و گشت^۷ اسپری

سپیده^۸ چو برزد ز ماهی^۹ سنان
 نشست از^{۱۰} بر مسند لاجورد
 سپهد فرامرز رزم آزمای
 بفرمود تا لشکرش سربه سر
 پیامد سوی پیشه با لشکرش
 همی راند لشکر^{۱۱} سر^{۱۲} سرفراز
 از آن راه پیشه برآورد دود^{۱۴}
 بدین سان پیمود سه روزه^{۱۶} راه
 در آن^{۱۷} مرغزاران^{۱۸} بر جویبار
 سراپرده^{۱۹} مهتر نیکبخت
 سوی پیشه آمد سپهدار شیر
 بر آن^{۲۰} مردمان آگهی رفت از او^{۲۱}

۳۳۵۵

۳۳۶۰

۳۳۶۵

۱۲. س: یل؛ متن = ر، ن
 ۱۳. ن: و با
 ۱۴. س: ز کرد سپه آسمان شد کبود
 ۱۵. ر: همان؛ متن = ن، س
 ۱۶. س: روز
 ۱۷. س: بران
 ۱۸. ن: مرغزار ار؛ س: مرغزار از
 ۱۹. ر: سراپرده
 ۲۰. ن، س: بدان
 ۲۱. س: ازو

۱. ن: بنده‌اند
 ۲. س: همان
 ۳. ن: بسی
 ۴. ن: زنده‌اند
 ۵. ن: یاور و
 ۶. ن: همه
 ۷. ن، س: شد
 ۸. ن، س: سپهد؛ متن = ر
 ۹. ن، س: ب ماهی
 ۱۰. س: او
 ۱۱. ر: راند تا؛ متن = ن، س

برفتند نزدیک آن نامور^۱
 خروشی برآمد به درد از مهان
 همی هرکس از درد دل یاد کرد
 چنان پرزیان^۵ دشمنان سترگ،
 که ای^۷ پیلوش^۸ مهتر نره شیر!
 گرفتار در چنگ پتیاره ایم^{۱۰}
 فراوان بزرگان گردن فرار،
 بسی نامداران پرخاشختر
 سرانجام گشتند ازیشان^{۱۴} زبون
 به ناکام از آن روی برگاشتند
 فکنده ست مهری^{۱۵} برین^{۱۶} بوم و بر
 دلاور سواری و گندآوری،
 بدان تا برآید ز دست^{۱۷} تو کار
 که بودی زمینش ز خو بی ستوه^{۲۱}
 پر از کشت و رود پر آب و گیای^{۲۳}

بزرگان و گردان آن بوم و بر
 چو دیدند روی جهان پهلوان
 بنالید هر کس به^۲ تیمار و درد
 از آن زشت پتیاره هم^۴ شیر و گرگ
 بگفتند با سرفراز^۶ دلیر
 ببخشای بر ما که بیچاره ایم^۹
 درین کشور ای مهتر رزم سراز!
 بستند بر گردگه^{۱۱} بر کمر
 برفتند و^{۱۲} کردند بس^{۱۳} آزمون
 به بیچارگی رزم بگذاشتند
 همانا که دارنده دادگر
 که چون تو گو شیردل مهتری
 بدین کشور و مرز کردی گذار
 درین مرز چندان بدی^{۱۸} دشت و^{۱۹} کوه^{۲۰}
 پر از باغ^{۲۲} و کاخ و پر از چارپای

۳۳۷۰

۳۳۷۵

۳۳۸۰

۱. ر در پایان مصراع چیزی افزوده که چندان خوانا نیست، مانند «بر» است
۲. س: ز
۳. س: ز
۴. ر: پتیاه هم؛ س: پتیارکان؛ متن = ن
۵. ر: بر ژیان؛ ن: برجیان؛ متن = س (نیز ← ر)
۶. ن: پهلوان؛ س: سرفرازان؛ متن = ر
۷. ر: کای؛ متن = ن، س
۸. ن: شیرفش
۹. ن: بیچاره ایم
۱۰. ن: پتیاره ایم
۱۱. ن: بر کرده که؛ س: شمشیر کین؛ متن = ر
۱۲. س: < و >
۱۳. ن: بسی؛ س: پس

۱۴. ن، س: از ایشان

۱۵. ن: مهدی

۱۶. ن، س: بدین

۱۷. ن: بدست

۱۸. ن: جانان بدین

۱۹. ر: < و >؛ متن = ن، س

۲۰. س: کشت

۲۱. س: چو باغ بهشت

۲۲. س: آب

۲۳. ر: رود و پر آب گیای؛ ن: پر از کشتمند و پر

آب و گیای؛ س: همه باغ پر سبزی و پر گیای؛

متن تصحیح قیاسی است (← ر)

بهشتی بُد این بیشه و مرغزار
 نبینیم روشن رخ آفتاب
 چه در بُرزکوه و^۵ چه در^۶ دشت و در
 سپهدار و^۹ پورِ گو پیلتن
 بدین بی‌گناهان^{۱۰} غم خوارگان
 به پاداش این نیکویی سربه‌سر،
 در آن زندگی کامرانی^{۱۲} دهاد
 نباید که آن باز دارد ز کس
 سرفراز^{۱۳} با دستگاه و توان
 به نیکی بجُست از همه کار دست^{۱۶}
 از ایدر^{۱۷} نشد تا برش برنداشت
 که نیکی کن آنگه به جیحون فکن
 بر ایشان^{۱۹} که بودند از^{۲۰} غم دُرُم^{۲۱}
 هم اندر زمان کرد ساز^{۲۲} نبرد
 کجا گاه آورد بودی چو شیر^{۲۴}

چه^۱ دشت و چه هامون چه دریا شکار^۲
 سراسر به چنگ^۳ ددان شد خراب
 تهی شد جهان یکسر از جانور
 کنون ای سرفراز^۷ دشمن فکن^۸
 ببخشای بر جان بیچارگان
 که دارنده یزدان پیروزگر^{۱۱}
 ترا جاودان زندگانی دهاد
 کسی کهش به نیکی بُود دسترس
 به‌ویژه ز تخم جهان‌پهلوان
 چو^{۱۴} داند که نیکی به از هر چه هست^{۱۵}
 که هر کس که او تخم نیکی بکاشت
 چنین گفت دانای نیکوسخن
 سپهبد پیچید از آن^{۱۸} درد و غم
 به دلش اندر آمد از آن کار درد
 بفرمود تا بادپای^{۲۳} دلیر

۳۳۸۵

۳۳۹۰

۳۳۹۵

۱. ن: همه

۲. ن: و هامون بدی پر شکار؛ س: و چه دریا چه هامون کنار؛ متن = ر

۳. ر، ن: بجنگ؛ متن = س

۴. ر، س: زیر؛ متن = ن

۵. س: < و >

۶. ن: در و

۷. ر: سرفراز

۸. ن: کردن فکن

۹. س: < و >

۱۰. ن: بیکناهان و

۱۱. س: فیروزگر

۱۲. ن: زندگانی جوانی

۱۳. ر: سرفراز؛ متن = ن، س

۱۴. س: که

۱۵. س: بهست از همه

۱۶. ن: به نیکی برانیم هم کار دست؛ س: چه کهر چه مهتر شبان و رمه؛ متن ← ر (پس از

تصحیح «بهست» به «بجست»)

۱۷. ن: ازین در؛ س: ازیدر

۱۸. ر: < آن >؛ متن = ر

۱۹. س: بدیشان

۲۰. ن: از آن

۲۱. ر: ستم؛ متن = ن، س

۲۲. ن: سار

۲۳. ن: بادپایی

۲۴. ن: دلیر (قافیه درست نیست)؛ ن این بیت و

بیت بعدی را پس از بیت ۳۴۰۸ آورده است

همان برکشیدند از کینه تنگ
 بپوشید گرد نبرد^۲ آزمود
 برآمد ز جا گرد لشکرپناه
 برآورد^۴ از خشم چین بر^۵ جبین
 میان بند کرده به زرین کمر
 چو تنگ اندرآمد به کردار شیر،
 کز آواز او شد دل کوه چاک
 از آن نعره دلشان برآمد به جوش
 در^۷ و دشت و هامون به هم برزدند
 دمنده به کردار آذرکشسپ^۹،
 سپهدار گردافکن^{۱۰} رزم جوی^{۱۱}،
 که چون آب بُد پیش پیکانش سنگ
 بزد^{۱۴}، شیر ماده شد از جنگ سیر
 بیفتاد بر جا ز^{۱۷} زخم درشت
 بدان زخم بر خاک تیره بخت
 یکی گرد برخاست از^{۱۸} کارزار
 درو چشم^{۲۰} شیر ژیان خیره شد^{۲۱}

برو برنهادند زین پلنگ^۱
 ببردند با جوشن و درع و خود
 برافکنند برگستوان بر سیاه
 ابا ترگی و جوشن برآمد^۳ به زین
 به دست اندرش گرزۀ گاوسر
 بیامد سُوی بیشه گرد دلیر
 بغرید غریدن سهمناک
 چو شیران ز بیشه گشادند^۶ گوش
 خروشان ز بیشه برون آمدند
 چو دیدند پیل ژیان را بر^۸ اسپ
 به کینه سُوی او نهادند روی؛
 کمان بر زه آورد و تیر خدنگ
 به چرخ اندرون^{۱۲} راند بر^{۱۳} ماده شیر
 ز سینه ش^{۱۵} گذر کرد بر سُوی^{۱۶} پشت
 دد تیزدندان چو دیدش که جفت
 بیامد بر پهلوان سوار
 کزان گرد روی زمین تیره شد^{۱۹}

۳۴۰۰

۳۴۰۵

۳۴۱۰

۱. ن: خدنگ
 ۲. ن: و کردند پس
 ۳. ن: بیامد
 ۴. ن: درآورد
 ۵. ن: در
 ۶. ن: ز بیشه چو شیران نهادند
 ۷. ر: دژ؛ متن = ن، س
 ۸. ر: پر
 ۹. ر: آذرکشسپ؛ ن، س: آذرکشسب
 ۱۰. س: < و >
 ۱۱. ن پس از این بیت، بیت‌های ۳۳۹۷-۳۳۹۸ را آورده است
۱۲. ن: اندرو
 ۱۳. ن: بد
 ۱۴. س: ازو
 ۱۵. س: ز سینه
 ۱۶. س: روی
 ۱۷. س: چار
 ۱۸. ر: در؛ متن = ن، س
 ۱۹. ن: کشت
 ۲۰. ن: در آورد
 ۲۱. ن: کشت

همی خواست کآرد جوان را^۲ به زیر
کشید از میان خنجر جان گسِل
به یک زخم^۴ دو نیمه شد پیکرش

بیامد سُوی^۵ چشمه مرد جوان
برون کرد خفتان و جوشن ز بر
یکی جایگاه^۷ پرستش بجُست
چنین گفت کای^۸ داور دستگیرا
تو دادی مرا مردی و^{۱۰} دستگاه،
همان^{۱۱} کامم^{۱۲} از گردش ماه و هور،
نبینم به گیتی همی^{۱۵} سربه‌سر
ز فَرْت پشیزی^{۱۶} سپهری شود
به یک بادِ قهر^{۱۸} تو ریزان شود^{۱۹}
بلندی و پستی و^{۲۱} گنداوری^{۲۲}،
بهی و بزرگی به زن^{۲۴} هم به مرد^{۲۵}،

چو آمد سُوی پهلوان نره‌شیر^۱
جوان سرفراز^۳ بیداردل
چو شیر اندرآمد، بزد بر سرش

چو افکنده شد آن دو شیر ژیان
گشاد از میان^۶ کیانی کمر
ز بهر نیایش سر و تن بشست
بیامد، بغلطید بر خاک دیر
ز هر بد تویی^۹ بندگان را پناه
توانایی و گردی و فر و زور
تو بخشیدی، ار نه ز خود^{۱۳} خوارتر^{۱۴}
ز داد تو یک ذره مه‌ری شود
هم از خشم تو کوه لرزان^{۱۷} شود
کمی^{۲۰} و فزونی و نیک‌اختری
غم و آنده^{۲۳} و رنج و تیمار و درد

۳۴۱۵

۳۴۲۰

۳۴۲۵

۱۴. ر: چاره‌تر؛ متن = ن، س
۱۵. س: همه
۱۶. ن: بلندی
۱۷. س: ریزان
۱۸. ن: مهر
۱۹. س: ز قهر تو ناهید بیجان شود
۲۰. ن: کمین
۲۱. س: < و >؛ ن: پاکی و
۲۲. ن: نیک‌آوری
۲۳. ر، ن: اندوه؛ متن = س
۲۴. ن: برون
۲۵. ن: نبرد

۱. ر: دلیر؛ متن = ن، س
۲. س: آرد چو آنرا
۳. ر: سرفراز؛ س: خردمند؛ متن = ن
۴. ر: زخم
۵. ن: بر
۶. ن، س: میان آن؛ متن = ر (زیر آن) کسره
گذاشته است)
۷. ر: جایگاهی؛ متن = ن، س
۸. س: کی
۹. س: کنی
۱۰. ن: بر ددان
۱۱. ر، س: بدان؛ متن = ن
۱۲. س: کام
۱۳. س: بنخود

به جز تو کسی را بدین نیست دست
سوی لشکر خویشان رای کرد

ز داد تو بینم همی^۱ هر چه هست
بپوشید از آن پس سلاح نبرد

۳۳۳۰

که کی بازگردد یلِ رزم خواه
به خنجر ز تشنان جدا کرده^۳ سر
به شادی برآمد ز گردان فغان
بدو آفرین بود از^۵ اندازه بیش
دو تن را بفرمود تا همچو شیر^۶
و زآن کوه پیکر ددان سیاه،
کشند و بیارند^{۱۰} زی سرفراز^{۱۱}
دو پتیاره^{۱۲} دیدند بس باشکوه
دراز و^{۱۳} فزون تر ز ران هیون
بدآن^{۱۵} پهلوان آفرین^{۱۶} گسترید
یکایک شگفتی نمودند از آن^{۱۸}
سر کوه خارا درآرد به زیر^{۲۰}
بماناد جاوید فیروز و شاد^{۲۲}!
کزو تازه شد روزگار بهی

دو چشم همه نامداران به راه
به پیروزی^۲ از رزم شیران نر
چو دیدندش^۴ از دور کآمد دمان
ستایش کنانش برفتند پیش
فرود آمد از اسب گرد دلیر
بتازند در^۷ دشت آوردگاه
دو دندان که بد چون دو^۸ يشک^۹ گراز
برفتند و دیدند چون کوه کوه
بکنند دندانها چون ستون
ببردند و^{۱۴} هر کس که آن را بدید
بزرگان مرز و شه^{۱۷} قیروان
همی گفت هر کس که این مرد شیر^{۱۹}
ازین شیروش^{۲۱} چشم بد دور باد
جهان از چنین^{۲۳} یل مبادا تهی!

۳۳۳۵

۳۳۴۰

۱۲. ر: پتیاره
۱۳. ر: درازی؛ متن = ن، س
۱۴. ر، س: < و >
۱۵. س: بران
۱۶. ر: آفرین
۱۷. س: سر
۱۸. ن: بماند اندران
۱۹. س: شیرمرد
۲۰. س: بکرد
۲۱. ن: شیرفش
۲۲. ر: فیروز و شاد؛ س: و فیروز باد؛ متن = ن
۲۳. ن: جنان

۱. ر: هستم همی؛ س: هست از همه؛ متن = ن
۲. س: به پیروزی
۳. ن: کرد
۴. ن: دیدند
۵. ر: ز؛ متن = ن، س
۶. س: تیر
۷. ن: بتازد درو
۸. ن: همچو؛ متن = ر، س
۹. ر، س: نیش؛ ن: نشک؛ متن تصحیح قیاسی
است (← ن)
۱۰. س: کشید و بیارید
۱۱. ر، س: شهر باز؛ متن = ن

پسر کز نژاد تهمتَن بود
دلیبر و یَل و^۱ دشمن‌افکن بود
بدین داستان زد جوانِ دلیر
که از شیر ناید به‌جز بچه‌شیر
چه^۲ آید ز آتش به‌جز تَفّ و تاب
جهانی بسوزد چو گیرد شتاب
به تیزی فرامرز چون آتش‌ست^۳
جهانگیر و تند و یَلِ سرکش‌ست^۴

جنگ فرامرز با گرگان و کشتن گرگان را^۵

دگر^۶ روز چون خسرو آسمان
برآمد ز گردون سپیده‌دمان،
ز چرخِ چهارم چو بنمود چهر
بیاراست گیتی سراسر به مهر،
سپه‌بَد بیامد به تن بر زره
ز پولاد^۷ بسته زره را گره
برآراسته دل به پیکار و^۸ جنگ
کمان بر زه و^۹ ترکشش پر خدنگ
به زورِ جهان‌داورِ رهنمای
به اسپ سیاه اندر آورد پای
خروشان و جوشان سُوی رزمِ گرگ
دَمان زیر او بادپای سُوترگ
چو آمد یکی بر خروشید سخت
ز بانگش^{۱۰} فروریخت برگِ درخت
چنین تا به نزدیکِ گرگان رسید
یکی مرغزاری^{۱۱} خوش آمد پدید^{۱۲}
چو گرگان شنیدند آوازِ اوی^{۱۳}
ز بیشه سُوی او نهادند روی^{۱۴}
چه^{۱۵} گرگان که دیوان مازندران
خروشان زمین را به دندان کَنان
به نعره دلِ کوه بشکافتند
ز نراژدها سر نبرتاftند^{۱۶}

به «بانکش» تصحیح کرده است؛ در ن این بیت
و بیت بعدی پس و پیش شده‌اند
۱۱. ن: مرغزار
۱۲. ر: جوشانیده (تصحیف خوشامد؟) دید؛ س:
خوشانیده دید؛ متن = ن
۱۳. ر: او؛ متن = ن، س
۱۴. ر: رو؛ متن = ن، س
۱۵. س: چو
۱۶. ر، ن، س: نه‌برتاftند

۱. ر: < و >؛ متن = ن، س
۲. س: چو؛ ر نخست در متن «چو» نوشته و
سپس در حاشیه به «چه» تصحیح کرده است
۳. ر: آتش است؛ ن: آتشت
۴. ر، ن: سرکشست؛ س: سرکش است
۵. ن، س: کشتن فرامرز کرکانرا
۶. ر: دیگر؛ متن = ن، س
۷. ر: فولاد؛ متن = ن، س
۸. ر، ن: < و >؛ متن = س
۹. ر: < و >؛ متن = ن، س
۱۰. ر در متن «زیانش» نوشته و سپس در حاشیه

<p>۳۴۶۰</p> <p>سُرونی به سر بر^۱ به کردار^۲ عاج به رزم فرامرز نیو آمدند چو نزد سپهبد رسیدند تنگ یکی تیر پیکان زهرآبدار بزد بر بر و^۵ سینه گری نر بیفتاد و^۶ بر جایگه جان بداد برانگیخت از رزمگه تیره گرد به پای تگاور درافتاد گری سیه را سُرونی^{۱۰} بزد بر زهار به خاک اندرآمد تگاور ز درد بزد دست و گوپال را برکشید برآورد و زد بر سرش کرد پست</p>	<p>۳۴۶۵</p> <p>۳۴۷۰</p>
<p>به تن همچو پیلان همه رنگ^۳ ساج خروشان به کردار دیو آمدند جوان با کمان ساخت^۴ تیر خدنگ به چرخ اندرون راند گرد سوار دَد از زخم تیر اندرآمد به سر خروشید و^۷ جفتش درآمد چو باد یکی بر فرامرز یل حمله کرد سرون^۸ بر سرش همچو دار^۹ بزرگ شکم بردیدش به یک زخم خوار^{۱۱} جدا شد ز پشتش یل شیرمرد چو گری اندرآمد، دلش بردمید^{۱۲} سر و یال و گردنش در هم شکست</p>	<p>۳۴۷۵</p>
<p>چو افکند گریگان^{۱۳} یل باشکوه پیاده سُوی چشمه آمد به آب بخورد^{۱۶} آب و روی و سر و تن بشت^{۱۷} به پیش جهاندار زاری نمود که ای برتر از جایگاه و مکان</p>	<p>از آنجا بیامد دمان^{۱۴} زی^{۱۵} گروه به رخ ارغوان و به دل کامیاب به اندیشه خوب و رای درست نیایش سزاوار او برفزود تو بودی مرا یار بر این ددان^{۱۸}</p>

۱۰. ز: سروی؛ ن: سر و تن؛ متن = س
۱۱. ز: خار؛ متن = ن، س
۱۲. ن: بر درید
۱۳. ن: کرک آن
۱۴. ز: دوان؛ متن = ن، س
۱۵. ن: با؛ متن = ر، س
۱۶. ن: بخور
۱۷. ن: بن نشست
۱۸. ن: با این و آن

۱. ن: سروها بسر بر؛ س: بسرشان سرونی؛ متن
ر =
۲. ن، س: بمانند
۳. ن: و همرنک
۴. س: بر کمان راند
۵. ر، ن: < و >؛ متن = س
۶. ز: <؛ متن = ن، س و <
۷. س: < و >
۸. ن: سرو
۹. ن: داری

همی گفت ازین سان^۱ شگفتی که دید
 چو از آفرین جهان آفرین
 سُوی لشکر خود شتایید^۳ تفت

و زآن سو که بُد لشکر نامدار
 همی گفت هرکس که شد دیرگاه
 ز^۵ آوردگه باز نآمد^۶ همی

مبادا که چشم بد روزگار
 به چندان نبرد و^۹ دم رستخیز
 همه باره پیروز^{۱۰} باز آمدی

کنون چونکه نآمد زدشت^{۱۲} نبرد
 شویم و بینیم^{۱۴} تا کار^{۱۵} چیست
 برفتند گردان همه هم‌زبان^{۱۷}

چو یک میل تازان برفتند پیش
 پیاده، به تن بر سلاح گران
 خروشان ببردند^{۲۰} بالای او

بدین گونه دَد در جهان کس^۲ ندید
 پرداخت، برگشت از دشت کین
 گرازان و نخچیرجویان برفت

غمی گشته^۴ از پهلوان سوار
 جهان پهلوان مهتر رزم‌خواه،
 نداند کسی تا چه باشد همی^۷

رساند گزندی به آن نامدار^۸
 که پیش آمدش روزگار ستیز،
 جهان را ز فرش^{۱۱} نیاز آمدی

بتازیم و^{۱۳} از ره برآریم گرد
 مبادا^{۱۶} که بر خود بیاید گریست
 غریوان و پردرد و زاری‌کنان

پدید آمد^{۱۸} آن گرد پاکیزه‌کیش
 خوی از تنش گشته چو جوی^{۱۹} روان
 چو دیدند بر خاک ره پای او

۳۴۸۰

۳۴۸۵

۳۴۹۰

۱. ن: زینسان
 ۲. ر: در دو (تصحیف «دَد در»؟) جهان کس؛ ن:
 کس در جهان دَد؛ متن = س (نیز ← ر)؛ در هر
 سه نسخه قافیه بیت درست نیست
 ۳. ر: بتایید؛ س: بتازید؛ متن = ن
 ۴. ن: کشت
 ۵. ن: از
 ۶. ن: ناید
 ۷. ن: ندانیم کانجا بماند همی
 ۸. ر: بدین رزم بر گرددش روزگار (قافیه درست
 نیست)؛ ن: بدین رزم بر شیر کردست کار؛ متن
 = س
 ۹. س: نبرده
 ۱۰. س: فیروز
 ۱۱. ن: بفرش
 ۱۲. ن، س: بدشت
 ۱۳. ن: <و>
 ۱۴. ن: به پنم
 ۱۵. ر، س: حال؛ متن = ن
 ۱۶. ن: نباید
 ۱۷. ن: هم‌هان
 ۱۸. س: بدیدند
 ۱۹. ن: خویش کشته از تن چو رودی؛ س: خوی
 از تن روان همچو آب؛ متن = ر
 ۲۰. س: برفتند

سراسر^۱ برو^۲ گوهر افشانند
 که شاید که مردان روشن‌روان،
 کنند اندر آن تندگرگان نگاه
 دلیران و پرخاشجوی سترگ
 به شمشیر و خنجر پُر^۴ آمد قفیز^۵
 نه گرگان که چون ازدهای سترگ^۷
 همی آفرین خواند برنا و پیر
 پر از آفرینشان سراسر سخن^{۱۰}

بزرگان برو آفرین خواندند
 به گردان چنین گفت پس پهلوان
 گرایند زی دشت آوردگاه^۲
 که هرگز بدین سان دو گرگ بزرگ
 ندیدند و نشنیده باشند نیز
 برفتند گردان و دیدند گرگ^۶
 بدان^۸ زخم بازوی گرد دلیر^۹
 بکنند دندان‌هاشان ز بُن

۳۴۹۵

شدند^{۱۱} ایمن از رنج و سوز و گداز
 میان بزرگان^{۱۳} کشورستان^{۱۴}
 به تیغ جهاندار^{۱۶} گرد^{۱۷} دلیر،
 بزرگان هر مرز با آفرین،
 بردند^{۱۹} هر چیز کآید^{۲۰} به کار
 ابانامداران^{۲۲} فرخ گوان،

به لشکرگه خویش رفتند باز
 به کشور پراکنده^{۱۲} شد داستان
 که از گرگ و از ازدها و ز^{۱۵} شیر
 سراسر^{۱۸} تهی گشت روی زمین؛
 برفتند نزدیک او با نثار
 در آن^{۲۱} مرز خرم شه و پهلوان

۳۵۰۰

۳۵۰۵

۱۲. س: فراکنده
 ۱۳. ز: بزرگان و؛ متن = ن، س
 ۱۴. ن: کشورستان
 ۱۵. ن: ر
 ۱۶. ن، س: جهانجوی
 ۱۷. ن: کردد
 ۱۸. ن زیر «س» دوم سه نقطه دارد
 ۱۹. ن: بردند
 ۲۰. س: کامد؛ ن پس از این بیت افزوده است:
 بسی هدیه بردند نزدیک اوی
 ازو شد زمانه پر از گفتگوی
 ۲۱. ن: وزان
 ۲۲. س: شکار و

۱. ن زیر «س» دوم سه نقطه دارد
 ۲. ر، س: بدو؛ متن = ن
 ۳. ن در اینجا سرنویس دارد: در سبب انتهای
 داستان و خاتمه کتاب و نصیحت نفس اماره
 ۴. ز: بر
 ۵. ن: به شمشیر نشان بر آرم قفیز؛ س: که سر
 شد زمانشان بکاه ستیز؛ متن = ر
 ۶. ن؛ بدشت نرد؛ س: و دیدند زود
 ۷. ن: ز کرکان بر آورده بودند کرد؛ س: ز کرکان
 بر آورده از تیغ دود
 ۸. ن: بران
 ۹. ن: دلیر
 ۱۰. ن این بیت را ندارد
 ۱۱. ر، س: شده؛ متن = ن

ببودند یکچند^۱ با نای و نوش^۲ ز رامش همه مست و سر پرخروش
 گهی در شکار^۳ نیستان بُدند^۴ گهی در^۵ حضور^۶ میستان بُدند^۷
 بدین گونه شش ماه دیگر^۸ گذشت چه در جویبار و چه^۹ در کوه و دشت
 و زان^{۱۰} پس فرامرز^{۱۱} روشن‌روان از آنجا سوی شهر بشتافتند
 همه کام و امید دریافتند

کیفیت برداشتن فرامرز گنج‌گرشاسپ و وصیت^{۱۴} نامه او^{۱۵}

چو یک هفته بنشست در پیشگاه سپهبد چنین گفت با پادشاه^{۱۶}،

دل و جان بی گنج گیتی مسوز
 که نبود امیدی بدین پنج روز
 ۵ شبستان دل را به نور یقین
 برافراز ای زاهد پاک‌دین
 فروغی طلب کن ز شمع کمال
 مکن خویشتن را چو تصویر لال
 شناسندگی در سرافکنندی‌ست
 سرافکنندگی معنی بنده‌گی‌ست
 ترا ایزد از بهر آن آفرید
 خرد داد و روشن‌روان آفرید
 که او را کنی روز و شب بندگی
 بیابی از آن مایه زنده‌گی
 ۱۰ مکن تلخ بر کام خاطر حیات
 یکی بنگر از دستبرد مemat
 نکو سر b کن و نیک‌نامی گزین
 که نام تو جاوید ماند بدین c
 بیخشای یارب گناه همه
 بشوی نامه‌های سیاه همه
 به محشر که صفها مصفف شود
 زمام [...] ای d از کف شود
 بده از ره رحمت لاریی
 مرا جا به زیر لوای علی e
 a. «ت» فقط یک نقطه دارد b. زیر «س» سه نقطه
 دارد c. میانه مصراع اندکی محو شده است d
 نیمه نخست مصراع محو شده و خوانا نیست
 e. پس از این بیت، در انجامه نسخه، درون یک
 مثلث در ۶ سطر آمده است:

۱. ن: بکهند
 ۲. ن: کوس
 ۳. س: شکار و
 ۴. ن: بدی
 ۵. ر، س: با؛ متن = ن
 ۶. س: حضور و
 ۷. ن: مغستان بدی
 ۸. ن: ایام چندی
 ۹. س: چو
 ۱۰. ن، س: از آن
 ۱۱. ن: س جهانجوی
 ۱۲. ر: ابا شاد؛ متن = ن، س
 ۱۳. ن: حه
 ۱۴. ر بالای «ی»، «ه» دارد
 ۱۵. س: برداشتن فرامرز گنج‌گرشاسپ را؛ ن
 سرنویس ندارد؛ در ر، س سرنویس پس از بیت
 ۳۵۱۱ آمده است
 ۱۶. ن بیت‌های ۳۵۱۱-۴۵۷۰ را ندارد و به جای
 این بیتها، ۱۴ بیت زیر را که در واقع انجامه این
 نسخه است، در اینجا آورده است:
 در آن شهر از آیام بریست رخت a
 براسود چون گرد از خاک سخت
 نکویان ز نیکی نخواهند مرد
 خنک آنکه او نام نیکی ببرد
 ز بهر جهان رنج بر دل منه
 دلت را به بدروز هرگز مده

که دادی به من ز آن نشان چند بار،
 سزد گر ببینند این انجمن
 ابسا نامداران خسروپرست
 برفتند از شهر تا جایگاه
 بدان سان که دفتر نشانی نمود
 برآورده بالای او بیست یاز
 پدید آمد آنجا یکی تیره‌جای
 در او کرده^۵ شیرِ دلاور نگاه
 به دست اندرون خنجرِ جان‌سپر
 که گفتی به رزم اندرست این زمان
 یکی را بفرمود رفتن به زیر
 چه چیزست و آن را چگونه‌ست راه
 بگردید خنجر به کردار باد
 به گردن زدش در زمان تیغ تیز^۸
 بسی زیر لب نام یزدان بخواند
 همه گرد بر گردِ چه را بکند
 شکستند و روشن بدیدند راه
 تنی چند با او ز نام‌آوران
 ز پیروزه^۹ و لعل پیراسته

کز آن گنجِ گرشاسپ^۱ گردِ سوار
 کدام‌ست؟ بنمای اکنون به من
 برآمد شهشه ز جای نشست
 فرامرزِ یل نیز و ایران‌سپاه
 ز یک نیمه شهر میلی نمود
 ز سنگ و ز گچ بود میلی دراز
 بیامد^۲، بینداخت^۳ آن را ز پای
 طلسمی بدیدند^۴ در تیره‌چاه
 ز فیروزه مردی و اسپ^۵ ز زر
 نشسته^۶ بر آن اسپِ زرین چنان
 سپهبد فرامرز گردِ دلیر
 بدان تا ببیند که در ژرف‌چاه
 چو مرد اندر آن جایگه پا نهاد
 به ناگه برآورد ازو رستخیز
 جهان‌پهلوان در شگفتی بماند
 ز دردِ جوان شد دلش پرنژند
 بدید آن همه بند و نیرنگِ چاه
 در آن جایگه شد یلِ پهلوان
 یکی خوش سرا دید آراسته

۳۵۱۵

۳۵۲۰

۳۵۲۵

۳۵۳۰

۳. س: انداخت
 ۴. ر بالای «ی» نقطه گذاشته و سپس روی آن
 خط زده است
 ۵. ر: کرده؛ متن = س
 ۶. س: باسبی
 ۷. ر: نیسته
 ۸. در س دو مصراع این بیت پس و پیش شده است
 ۹. س: فیروزه؛ متن = ن

هزاران درود و هزاران سلام + ز ما بر محمد
 علیه السلام / هزاران سلام و هزاران نثار / ز ما
 باد بر صاحب ذوالفقار / تمت الكتاب / بعون/
 الملك [...]f
 fانتهای انجامه بریده شده است
 ۱. ر، ن، س: کرشاسب
 ۲. ر: بیامد (زیر حرف «ب» یک نقطه اضافی
 گذاشته و سپس روی آن خط زده است؛ س: فرامرز

که در وی شدی مرد با اسپ گم
 به زنجیرها^۲ بسته بر یک‌دگر
 ز لعل و زبرجد کران تا کران
 به هر یک به دیگر در^۵ آمیخته
 به نیکی و^۷ خوبی چو یک قطره آب
 سخن‌های نیک و برومند^۹ خوب
 که ای پره‌نر پهلوان دلیر!
 پناه کیان و سر انجمن!
 همیشه ترا^{۱۴} نیکویی تار و بود
 ز فر تو این کشور قیروان،
 ز تیر^{۱۵} تو ای شیر پرخاشجوی
 سئوی خوبی آرد دگر باره روی^{۱۸}
 ستان آنکه بُردی فراوان ز رنج
 جهان را ز کارش همه باد گیر
 بدو دل مبنند ای گو پهلوان
 مکن تیره بر خویشتن روز رخس^{۱۹}
 به خوبی سر آور، مخور هیچ غم

ز زر اندرو دید بسیار خُم
 پر از دُر خوشاب بُد سیم و زر^۱
 ز یاقوت^۲ و پیروزه^۴ و گوهران
 بسی دید هر جایگه ریخته
 یکی لوحِ یاقوت^۶ چون آفتاب
 برو بر نبشته^۸ یکی پند خوب
 نبشته^{۱۰} در آنجا چنین^{۱۱} یافت شیر
 جهانگیر و^{۱۲} پور سرافراز^{۱۳} من
 ز ما باد بر تو فراوان درود
 چو ایدر رسیدی به روشن‌روان
 بهشتی بُود باز بارنگ و بوی
 زدوده شود^{۱۶} تیرگی‌ها از اوی^{۱۷}
 به پارانج خویش این گرانمایه گنج
 ولی پند من سربه‌سر یاد گیر
 که بر کس نمآند جهان جاودان
 بخور هرچه داری و بهرش ببخش
 ز بهر زمانه مکن دل دُرم

۲۵۳۵

۲۵۴۰

۲۵۴۵

۱. س: سرخم همه برکرفته زر؛ متن = ر (خوشاب)
۲. س: بزنجیر پا
۳. ر: یاقوة
۴. س: فیروزه
۵. س: بر
۶. ر: یاقوة
۷. ر: بدیدند؛ متن = س
۸. س: نوشته
۹. ر: برویند؛ متن = س
۱۰. س: نوشته
۱۱. س: چنان

۱۲. س: <و>
۱۳. ر: سرفراز؛ متن = ر
۱۴. س: تورا
۱۵. ر: فر (← آغاز مصراع دوم بیت پیشین)؛ متن = س
۱۶. ر: شد این؛ متن = س؛ ر نخست «شود» نوشته و سپس روی آن خط زده و «شد این» نوشته است
۱۷. ر، س: ازو
۱۸. ر: دیگر باره رو؛ متن = س
۱۹. ر، س: بخش؛ متن تصحیح قیاسی است

رها بایدت کرد و هم بگذری
 دل و مغز دانا و هم چشم و گوش
 جهان پهلوانی ابا تاج و تخت،
 که پیلِ من آنجای نهاد پای
 شکستم بسی لشکر بی کران
 سر از تن^۵ جدا کرده ام بارها
 ز گیتی همه کام دل یافتم
 گرفتم فراوان بسی مرز و شهر
 چه^۷ گاه فریدون با دین و داد
 از آن پس که گشتیم گیتی فروز
 به آسودگی جام خواهم گرفت،
 گذر کرد پیکانش بر خود و ترگ
 سرم ناگه اندر مغاک آورید
 ز ما یاد بادا میان مهان
 که خشنود بادا ز تو کردگار
 که گیتی نمانده می جاودان،
 دلت را به بدروز هرگز مده
 که نبود امید از شبی تا به روز
 از آن پس که در خاک ریزان^۹ شدیم
 که یزدان بود از تو خشنودگار^{۱۰}

که گر بس بکوشی و گرد آوری
 مرا نیز بود ای پسر ناز^۱ و نوش
 بزرگی و نام و^۲ فزونی و بخت
 به روی زمین بر نماند ایچ^۳ جای
 به شمشیر و تیر و به گرز گران
 بسی پیل و شیر^۴ و بسی ازدها
 به خنجر دل کوه بشکافتم
 هزارم فزون بود از عمر بهر
 چه^۵ هنگام ضحاک تازی نژاد
 مرا راست بُد کار و آسوده روز
 چو گفتم که آرام خواهم گرفت
 شبیخون سگالید ناگاه مرگ
 ز تختم سوی تیره خاک آورید
 شما را سپردیم^۸ دیگر جهان
 تویی مر مرا در جهان یادگار
 چو دانستی ای نامور پهلوان
 ز بهر جهان رنج بر تن منه
 پی درهم و گنج خود را مسوز
 که ما از نهاده پشیمان شدیم
 به گیتی در آن کوش ای نامدار

۳۵۵۰

۳۵۵۵

۳۵۶۰

۳۵۶۵

۷. س: چو
 ۸. س: سپردم
 ۹. س: پنهان
 ۱۰. س: خشنودوار

۱. س: نای
 ۲. ر: < و >؛ متن = س
 ۳. س: هیچ
 ۴. س: شیر و پیل
 ۵. س: سرانشان
 ۶. س: چو

سپهد چو برخواند اندرزِ باب
 برآورد از دل یکی بادِ سرد
 فراوان ز کار نیا یاد کرد
 ببخشید از آن هرکسی را بسی
 در آن مرز یک سال و شش مه بماند
 عنان کرد پیچان سوی باختر
 به چهره روان کرد^۱ از چشم آب
 روان کرد از دیدگان آبِ زرد
 از آن‌پس در گنج‌ها^۲ باز کرد
 ازو شاد و خرم دلِ هر کسی
 سپه را چو شد تنگ‌دل برنشاند^۳
 چو آمد از آن مرز و کشور به در^۴

۳۵۷۰

رفتن فرامرز به سوی باختر و پراکنده شدن کشتی ایرانیان از یکدیگر

و رسیدن فرامرز به جزیره اسپسران و کیفیت او^۵

دوید و پیامد^۶ به دریا رسید
 که پیوسته بود او^۷ به دریای چین
 به یک سال کشتی گذشتی بر آن
 چهل پاره^۸ کشتی برداختند
 ز چین و ز ماچین درآورده^{۱۰} پیش
 چو شش مه در آن ژرف‌دریا برفت
 برآمد ز ناگه یکی تندباد
 همه کشتی از هم پراکنده^{۱۱} کرد
 یکی بیکران ژرف‌دریا بدید
 تو گفتی که غرق‌ست در وی زمین
 بفرمود گرد جهان‌پهلوان،
 بدان ژرف دریا درانداختند^۹
 به آب اندرون مرد پاکیزه‌کیش
 از آن‌پس که ماه اندرآمد به هفت،
 که ملاح از آن سو نبودش به یاد
 ز دریا و کشتی برآورد گرد

۳۵۷۵

۳۵۸۰

۵. س: رفتن فرامرز بسوی باختر و پراکنده شدن لشکر ایرانیان در کشتی از یکدیگر (سرنویس پس از بیت ۳۵۷۶ آمده است)؛ متن = ر
 ۶. س: ز خشکی از آن پس
 ۷. ر: بد آن؛ متن = س
 ۸. ر: باره
 ۹. س: برانداختند
 ۱۰. س: بر آورد
 ۱۱. س: فراکنده

۱. س: کزد
 ۲. س: سر خمها
 ۳. س: از آن پس سپاه و دلیران براند؛ س پس از این بیت دو بیت زیر را افزوده است:
 دو منزل شه قیروان و سران
 برفتند همراه آن پهلوان
 بکردند بدرود با یکدیگر
 شه نامدار و یل نامور
 ۴. در س دو مصراع این بیت پس و پیش شده است

دل و جان آن جمله رنجور کرد
 ز درد جدایی خروشان شدند
 ابا پیر ملاح دل گشته ریش،
 جزیری پر از مردم و پر ز کشت
 همه کوه و هامون پر از لاله‌زار
 خروشان از آن درد و از های‌هوی
 بسی مردم آمد در آنجا پدید
 دل پهلوان گشت ازیشان غمین^۴
 برفتند نزدیک آن شیردل
 زبانشان ندانست مرد جوان
 ندانست آگه، نه از کارشان
 خروشید در پیش پروردگار
 که پیش آردش خوبی و فرهی

سپاه و سپهبد ز هم دور کرد
 از آن باد یکسر پریشان شدند
 سپهبد فرامرز با جفت خویش
 به جایی^۱ فتادند همچون بهشت
 همه همیشه پر بود از میوه‌دار
 سوری آن جزیره نهادند روی
 چو^۲ کشتی ز دریا کنار آورید
 سران همچو اسپ و به تن آدمین^۳
 از آن اسپ‌چهران تنی^۵ سی و چل
 ستایش نمودند بر پهلوان
 پر از غم شدش دل ز گفتارشان
 نیایش بسی کرد و نالید زار
 ز جان‌آفرین خواست روز بهی

۳۵۵

۳۵۹۰

دیدن فرامرز مرد بازارگان و حقیقت گفتن او پیش فرامرز از سیمرخ^۶

در بسته بر روی او برگشاد
 که بگشایدت صد در اندر نهان
 دل راست را سوی او ده نوید
 نماند ترا روز سختی ز^۹ بر
 یکی پرخرد مرد بازارگان

ببخشید یزدان به پیروز^۷ داد
 ببندد دری کردگار جهان
 ز دادار هرگز مشو ناامید
 که پیروزبخشست و پیروزگر^۸
 همانگه پدید آمد از ناگهان

۳۵۹۵

راز سیمرخ (سرنویس پس از بیت ۳۵۹۵ آمده است)؛ متن = ر
 ۷. س: به فیروز و
 ۸. س: که فیروز بخت است و فیروزگر
 ۹. ر: به؛ متن = س

۱. ر: جای؛ متن = س
 ۲. س: چه
 ۳. س: آدمی
 ۴. س: از ایشان غمی
 ۵. ر: تن؛ متن = س
 ۶. س: دیدن فرامرز بازارگان و گفتن او به فرامرز

۳۶۰۰

بیامد به پیش جهاندارِ گرد
 نوازید و بنواختش نامدار
 تو چون اوفتادی درین^۱ جایگاه
 همه سرگذشتت بگو پیش من
 چنین داد پاسخ بدو مرد باز
 چنان دان که بازارگانی بُدم
 ز بهر فزونی و سود و زیان
 ز ناگاه بادِ کژ^۲ آمد پدید
 بیفتادم از ناگهان بی‌کُراف^۳
 از آنجا^۴ بر خشک رفتم بسی
 زمینی پر از سختی و رنج و آز
 به دریای مغرب شدم بی‌درنگ
 و ز آنجا به کشتی نشستم دگر^۵
 چو چندی^۶ برفتم بر روی آب
 به راهی^۷ برون رفت کشتی که کس
 ز ناگاه کشتی ز^۸ باد بلا
 چنین گفت داننده پیرِ کهن
 که اندر همه کارها شکر گوی
 که شد غرقه^۹ کشتی ز بادِ دمان

۳۶۰۵

۳۶۱۰

۳۶۱۵

به رخ پیش او مر زمین را سترد
 بدو گفت ای مردِ پاکیزه‌کار!
 کجا یافتی اندرین مرز راه؟
 یکی تازه گردان دل ریش من
 که ای شیروشِ گردِ گردن‌فراز
 یکی مایه در کاروانی بُدم
 برآراستم بر سُوی زنگیان
 همه مال و مردم شدند^{۱۰} ناپدید
 به یک پاره تخته سُوی کوه قاف
 بر آن راه یارم نبود کسی
 پر از هول و بی‌آب و راه دراز
 از آن‌پس رسیدم^{۱۱} به شهرِ فرنگ
 به جان راه‌جوی و به دل چاره‌گر
 سرِ بختمان^{۱۲} اندر آمد به خواب
 نبود اندر آن راه فریادرس
 بپیچید و شد در دم اژدها
 چو از بند بگشاد پای سخن،
 که از بد بتر هست کآید به روی
 به یک تخته ماندم به دل با غمان

۹. ر: چندین؛ متن = س

۱۰. ر: کشتیان؛ متن = س

۱۱. ر: راه؛ متن = س

۱۲. ر در اینجا «بیداد» نوشته و سپس روی آن

خط زده است

۱۳. س: غرق

۱. س: بدین

۲. س: کج

۳. س: مال مردم بشد

۴. س: بی کُراف؛ متن = ر

۵. س: و زانجای

۶. ر: < و >؛ متن = س

۷. س: رسیدم از آن پس

۸. ر: دیگر؛ متن = س

بزرگیش بگذشته از چون و چند
 شده‌ست^۱ از بر سایه او نهان
 ز شاخش خراشیده رخسارِ مهر
 کز آنجا فروزد سهیلِ یمن،
 ز ابریشم خام کرده به بند،
 که روزی به کار آیدم در جهان
 بینداختم رشته ناگه ز تخت^۲
 بیچید و بر شاخ شد سخت بند
 روان بر شدم بر سر^۳ شاخ شاد
 از آن ژرف دریا دلم پر^۴ شتاب
 که اندر همه کار یزدان گزین
 چهارم چو خورشید گیتی فروز،
 زمین گشت یکباره گلشن ازو،
 چو از تندباد ابر تیره^۵ روان
 سیه گشته گیتی ز پهنای او (؟)
 به شاخ اندرون کرد چنگال سخت
 فراخی بر و چنگ و پهنای او
 برو برنشستی نگشتی غمین^{۱۵}

بدیدم به دریا درختی بلند
 ۳۶۲۰ درختی کزان شاخ گفتی^۱ جهان
 همی برکشیده سر اندر سپهر^۲
 چنین گفت دانادل برهمن
 یکی رشته بالای او ده کمند
 ۳۶۲۵ همی داشتم با خودش بی گمان
 چو تخته بیامد به زیر درخت
 به شاخ اندر انداختم آن کمند
 زدم اندرو دست بر سان باد
 نشستم^۳ و کردم نگه روی^۴ آب
 چه^۵ خوش گفت داننده پیشین
 ۳۶۳۰ بر آن شاخ بودم نشسته سه روز
 برآمد، جهان گشت روشن ازو
 یکی مرغ دیدم چو کوه گران
 جهانی درازی و^۶ پهنای^۷ او
 برآمد نشست از بر آن درخت
 ۳۶۳۵ نگه کردم ای^۸ نامور پای او
 چنان بد که گر سی و چل آدمین^۹

۱. ر: کفی

۲. ر، س: شدست

۳. س: شهر (!)

۴. س: بخت

۵. س: از بر

۶. ر: نشستیم

۷. س: نشستم نظر ساختم سوی؛ متن = ر

۸. س: بر

۹. س: چو

۱۰. س: چو از هیبتش خیره کشتی

۱۱. س: دراز است

۱۲. قافیه درست نیست («پهنای» تصحیف

«بالای»؟)

۱۳. س: از

۱۴. س: آدمی

۱۵. س: غمی

من اندیشه کردم بسی اندر آن
برفتم نشستمش بر پشت پای
به پرواز برشد سوی تیره‌ابر
بدان گونه برشد به چرخ برین
۳۶۴۰ زمین پیش چشم یکی مهره بود
ز پرواز او دیده‌ام خیره شد
ز بالا به سوی زمین کرده^۵ سر
بیامد روان تا بدین^۶ جایگاه
۳۶۴۵ هنوز از هوا تا به روی زمین
که من خویشتن را بینداختم
فتاده بدم^۸ خسته بر روی خاک
تن مرده را زندگی باز داد
ستایش‌کنان راه برساختم
رسیدم بدین شهر بیچاره زار^{۱۰}
۳۶۵۰ دو سالست شاهها فزون‌تر که من
چنین زار و بیچاره و سوگوار
نه راه و نه یار و نه کس رهنمون
مگر پاک یزدان فرمانروا

که یابم رهایی از آنجا به جان
درآمد دمان^۱ مرغ پران ز جای^۲
ز پرش جهان پر خروش^۳ هژبر
که چون بنگریدم به روی^۴ زمین،
ز مهره تو گفتمی که کمتر نمود
زمین و زمان پیش من تیره شد
چو کشتی بیامد سوی ره‌گذر
که می‌بینی ای گرد لشکرپناه!
فزون مانده بد سی^۷ آرش ای گزین!
جز این چاره‌ای نیز نشناختم
ببخشود^۹ دارنده یزدان پاک
از آن خاک برخاستم همچو باد
دل از رنج رفته بپرداختم
بدین سان که بینی به بد^{۱۱} روزگار
گرفتار گشتم درین^{۱۲} انجمن
پریشان و سرگشته و دل‌فگار
دلم پر ز درد و جگر پر ز خون
مرا داد خواهد ز سختی رها^{۱۳}

۱. ر: درآن؛ متن = س

۲. س: بجای

۳. س: ز پرش خروش آمدی چون

۴. ر: بنگریستیم؛ متن = س

۵. ر: کرده؛ متن = س

۶. ر: بدان؛ متن = س

۷. س: بودی

۸. س: فتادم بتن

۹. س: بخشنود

۱۰. س: وار

۱۱. ر، س: ببد («ببد» هم می‌شود خواند)

۱۲. س: در این

۱۳. س: پس از این بیت افزوده است:

که همچون تو گردی ز کشتی بیاد

بناگه بدین مرز اندر فتاد

بدان تا من از روزگار بلا

بفر و به بخت تو گردم رها

از آن گفته او شگفتی گرفت
همه رنج بگذشته را باد دار
که هستند هر یک به گیتی نشان
ز من گم شدستند چون رستخیز
که گر من به فر جهان آفرین،
ستوده گوان و جوانان خویش،
جهانبان اگر^۴ یآوری بخشدم،
به من بازگردد همان روزگار،
مگر که ت^۵ رسانم به آرام^۶ خویش (؟)

برو خواند و بنهاد سر بر زمین
که ای مرد دانای روشن روان!
سخن گو کز اندیشه گشتم ستوه
مگر چاره دانند زی ما یکی
مگر کز دل اندیشه بیرون کنیم
بشد تا بر مردم آن دیار
از آن اسپ چهاران بی مایگان
همه کار لشکر بدان ها که گفت^{۱۱}،
کز ایدر به ده روز یک بُرزکوه،

فرامرز یل مانده زو^۱ در شگفت
و زان^۲ پس بدو گفت دل شاد دار
فراوان سپاه من و سرکشان
به دریا هم از موج و از باد تیز
پذیرفتم از پاک جان آفرین
ببینم رخ پهلوانان خویش
رخ بخت رخشنده بدرخشم^۳
ازین ژرف دریا بیابم گذار
نگهدارمت همچو یاران خویش

چو بشنید آن مرد بس آفرین
بدو گفت از آن پس یل پهلوان
برو پیش آن مردمان و گروه
ازیشان سخن باز پرس اندکی
که ما جست و جوی^۷ سپه چون کنیم
روان^۸ آمد از پیش آن نامدار
بپرسید پس مرد بازارگان
برون^۹ کرد رازی که بُد^{۱۰} از نهفت
چنین پاسخ آمد از آن بُد^{۱۲} گروه

۳۶۵۵

۳۶۶۰

۳۶۶۵

۳۶۷۰

۸. س: دوان
۹. س: بیان
۱۰. س: بود
۱۱. س: بکفت
۱۲. س: آورده شد زان

۱. س: ماند ازو
۲. س: از آن
۳. س: به بخت فروزنده فرخ شوم
۴. ر: مکر
۵. ر، س: کت
۶. قافیه درست نیست
۷. س: جستجوی

ز ناگاه روی هوا برفروخت
 بیامد به نزد فرامرز زود^۲
 فرامرز ازو مانده اندرشگفت
 بپرسید ازو^۴ کای یل زورمند!^۵
 چه بودت کزین گونه گشتی دژم
 که از غم ترا شادی آرم به روی^۸
 همان رستم پیلتن نره شیر
 به نزدیک من همچو خویشان بود
 فراوان مر او را ستایش گرفت
 هم^{۱۰} از موج دریا و از تندباد
 ازین درد شاید که انده^{۱۲} خورم
 کُشد^{۱۴} زهر جایی که تریاک نیست
 روان شو به سوی جزیره^{۱۵} مرنج!
 سپه را به نزد تو آرم همه
 که یک تن نگشته ازیشان^{۱۶} تباہ
 دلش چون کبوتر به بر بر طپید
 و زانجا سپهبد یل پهلوان،
 به سوی جزیره خرامید^{۱۸} تفت

برافروخت با عود و^۱ آن را بسوخت^۲
 چو دید از هوا آتش و تیره دود
 نشست از بر خاک و پوزش گرفت
 چو دیدش دژم روی و دل مستمند
 چه آمد به رویت ز گیتی ستم
 چه کارست^۶ اکنون، به من بازگوی^۷
 که من مهربانم به زال دلیر
 دگر^۹ هر که از تخم ایشان بود
 فرامرز بر وی نیایش گرفت
 همه کار لشکر بدو کرد یاد
 که^{۱۱} از من پراکنده شد لشکر
 بدو گفت سیمرغ زین^{۱۳} باک نیست
 مدار از چنین کارها دل به رنج
 که کام تو آنجا برآرم همه
 میندیش ای پهلوان سپاه
 چو گفتار سیمرغ ازین^{۱۷} سان شنید
 ثنا کرد بر مرغ روشن روان
 به آب اندرافکند کشتی و رفت

۳۶۹۵

۳۷۰۰

۳۷۰۵

۱۱. ز: چو؛ متن = س
 ۱۲. ز: اندوه؛ متن = س
 ۱۳. س: ازین
 ۱۴. ز: که شد جای که؛ متن = س
 ۱۵. ر، س: جزیره
 ۱۶. س: از ایشان
 ۱۷. س: زان
 ۱۸. س: خرامید و؛ متن = ر

۱. س: < و >
 ۲. ز: سوخت
 ۳. س: رود
 ۴. س: از او
 ۵. س: هوشمند
 ۶. س: کار است
 ۷. س: کو
 ۸. س: برو
 ۹. ز: دیگر؛ متن = س
 ۱۰. ز: که؛ متن = س

همی رفت با مردِ بازارگان ز بالای او مرغِ فرخِ روان
 ۳۷۱۰ چو آمد به سوی جزیره‌ی^۱ مرنج^۲ ازو دور شد درد و اندوه و رنج
 برآمد ز آب و سوی بیشه رفت بر آن مرزِ فرخنده پوید تفت
 یکی جای^۳ خرم‌تر از نوبهار پر از لاله و گل لبِ جویبار
 ۳۷۱۵ درو کاخ و ایوانِ شاهنشهی بیاراست با خوبی و فرهی
 یکی خوب‌کاخ از درِ پهلوان که آن کاخ و ایوانِ دستان بُدی
 به هنگام مردی که دستانِ سام بُدش نزدِ سیمرغ آرام و کام
 در آن کاخ بُد زال را پرورش همی^۴ هرچه بایست بودی برش
 کجا مرغِ فرخِ بُدش اوستاد یکی خسروی بود با کام و داد
 از آن کاخ هرکو سخن راندی همی کاخِ زالِ زرش خواندی
 ۳۷۲۰ در آن کاخ شد گردِ خورشیدفر ابا ماهرخ دلبرِ سیم‌بر
 بخورد و بنخفت^۵ و برآسود شاد تو گفتی بُد در دلش رنج یاد
 از آن‌پس بشد مرغِ فرمانروا همی گشت پوینده اندر هوا
 به هر بیشه و کوه و دریا رسید پراکنده لشکر به هر سو بدید،
 گروهی به هر گوشه افتاده خوار همه تن پر از درد و دل سوگوار
 ۳۷۲۵ پریشان و سرگشته و خسته‌دل غریوان و از درد و غم تیره‌دل
 بیامد برِ پهلوان بازگفت که لشکر^۶ با درد و رنج‌ست جفت
 اگرچه نزارند و فریادخواه ازیشان نگشته‌ست یک تن تباه
 فرامرز گفت ای خداوندِ فر یکی چاره‌ای کن که ما تازه‌تر^۷

۱. ر، س: جزیره

۲. س: مرنج

۳. ر: لشکر

۴. س: جام (ولی بالای «م»، «ی» نوشته است)

۵. س: که تا در نکر

۶. س: همه

۷. س: بنخفت و بخورد

بدآن پرخرد نیک یاران رسیم
 بجویم، دهم دل به آرام تو
 چو خورشید تابنده از رنگ رنک
 تو این را همی دار با خویشتن
 همان روز سختی به یار آیدت
 که هر جا بینی به گیتی نشان
 سپهر روان با تو گندی کند،
 مگو با کس از هیچ گونه سخن
 از آن پس ز تندی نیایدش یاد
 چو بی باد دریا نشاید بُرید،
 خروشنده^۴ بادی ز روی زمین،
 بدآن سان که حیران شود پهلوان
 بشد رنج بگذشته او را ز یاد^۶
 که از دیدنش^۸ در دل افتاد شور
 درو^۹ پیکر ماهی انگیخته
 که این مهرهات بهتر آید به کار
 بدین مر ترا فال باید زدن
 به ناچار باید شد آن جایگاه
 که آن سوی پیچاند از باد سر
 ز دل زنگ^{۱۱} و^{۱۲} اندیشه برآیدت^{۱۳}

از ایدر بدآن نامداران رسیم
 بدو گفت سیمرخ من کام تو
 همانکه بیاورد سه مهره^۱ سنگ
 بدو داد و گفت ای گو رزمزن!
 چو باشی به دریا به کار آیدت
 کنون بشنو از خاصیت هایشان^۲
 یکی آنکه چون باد تندی کند
 مر این مهره را بر سر نیزه کن
 که اندر زمان گردد آسوده باد
 دگر^۳ آنکه چون باد ناید پدید
 به آب اندر انداز و آن گه ببین
 برآید که کشتی بسازد^۵ روان
 فرامرز از آن گشت خندان و شاد
 دگر^۷ مهره ای بُد به رنگ بلور
 ز صد رنگ با هم برآمیخته
 بداد و بگفتش که این را بدار
 به بحر و به خشکی به هر جا شدن
 به جایی که^{۱۰} آنجا ندانی تو راه
 به آب اندرافکن شگفتی نگر
 به کام تو آن راه بنمایدت

۳۷۳۰

۳۷۳۵

۳۷۴۰

۳۷۴۵

۸. س: دیدیش
 ۹. ز: و زو؛ متن = س
 ۱۰. ز: بجایکه
 ۱۱. ز: رنک؛ متن = س
 ۱۲. س: < و >؛ متن = ر
 ۱۳. س: بردایدت

۱. س: پاره
 ۲. ز: خاصیتها؛ شان
 ۳. ز: دیگر؛ متن = س
 ۴. س: خورشید
 ۵. س: بکردد
 ۶. س: بیاد
 ۷. ز: دیگر؛ متن = س

برافروخت رخساره ^۱ آن ارجمند	۲۷۵۰	تو گفتی برآمد به چرخ بلند	که باشی همیشه به نیک‌اختر
تویی پروراننده زال زر		تویی افسرِ ما همه سربه‌سر	تویی بهتر از جمله دانندگان ^۲
بدو گفت سیمرغ کای نامدار!		یکی بنده‌ام کمتر ^۳ کردگار	ابا زال و رستم گو سرفراز
مرا با شما حق بود دیرباز	۲۷۵۵	مرا آگهی بخشی ای پرخرد ^۴	بدآن سان که باشد یکی چاکرت
به هر کار باید که از نیک و بد		به فرمان یزدان جان‌آفرین	بدادش بدان سرورِ انجمن
که من هر ^۵ زمان آیم اندر برت		همان پیش تو نامدار ^۹ من ست	بر آتش نه از عود با مجمرت
بسازم ترا کار اگر جنگ و کین		به بدرود ^{۱۰} کردن گرفتش کنار	و زآنجا بیامد پی لشکرش ^{۱۱}
یکی پر کشید از بر ^۶ خویشتن			
بدو گفت کاین ^۷ یادگارِ من ست ^۸	۲۷۶۰		
هر آنکه که خواهی که آیم برت			
ثنا خواند بر وی یلِ نامدار			
ببوسید روی و برِ روشنش			

رسیدن فرامرز با کشتی ایرانیان خود و آمدن در باختزمین

به جزیره آن و حقیقت عجایب‌های آنجا^{۱۲}

به کشتی نشست و روان شد در آب	ز بهر سپه جان و دل پر ^{۱۳} شتاب
مر آن مهره‌ها ^{۱۴} برد با خویشتن	همی آزمون کرد در انجمن

۹. س: یادگار (قافیه درست نیست)

۱۰. س: پدرود

۱۱. س: زره را ببوسید با جوشنش

۱۲. س: رفتن فرامرز بباختر زمین (سرنویس پس

از بیت ۲۷۶۹ آمده است)

۱۳. س: در

۱۴. ر، مهرها؛ س: مهره را

۱. س: رخسار

۲. ر: جمله بندکان؛ متن = س

۳. ر: کمترین؛ متن = س

۴. س: از کار خود

۵. ر: تا؛ متن = س

۶. ر: پر؛ متن = س

۷. س: این

۸. س: من است

<p>ز کردار^۱ مهره به جای آمدی به هر بیشه و کوه اندرگذشت ز دریای پرموج و باد سترگ نبد رنج و دردی در^۲ آن نامجوی به دل خرمی پهلوی^۳ پاکزاد ره باختر را بسیچید تفت از اندوه رفتن دلش پرشتاب جزیری درو مردمان گزین^۵ پرستنده دادگر یک خدای پذیره از آن مرز بشتافتند همه^۶ هرچه بایستنی^۷ کردنی بیاسود^۸ آنجا به روشن روان</p>	<p>۳۷۶۵ به هر جایگاهی که رای آمدی به یک ماه در گرد دریا بگشت به چندین زمان زآن سپاه بزرگ نبد یک تن آزرده از هیچ روی همه لشکر خویشان دید شاد سپه را همه گرد کرد و برفت همی رفت شش ماه بر روی آب ز ناگه^۴ رسیدند نزد زمین همه پاکدین و همه پاکرای چو از پهلوان آگهی یافتند ببردند پیشش بسی خوردنی نوازید بسیارشان پهلوان</p>
<p>به گردون برآورد رخشان سنان، ابا نامور مهتران دلیر، که گفتی سپهرش همی برکشید دو پا در هوا و سر اندر زمین به سان گیا رسته بالای سر همه رسته بد پیش کوه بلند</p>	<p>۳۷۷۵ دگر^۹ روز چون خسرو اختران و زآن جایگه چون نگه کرد شیر به نزدیک^{۱۰} آنجا یکی کوه دید بر آن گه^{۱۱} گیارسته چون^{۱۲} آدمین بدین گونه ماننده جانور چو مرغان و چون گاو و^{۱۳} چون گوسفند</p>

۸. س: بیاسود از؛ متن = ر
 ۹. ر: دیگر؛ متن = س
 ۱۰. ر: بنزدیکی (ی) نشانه کسره اضافه است؛
 متن = س
 ۱۱. س: در آن کو؛ متن = ر
 ۱۲. ر: چو که رسته بود (؟)؛ متن = س
 ۱۳. س: < و >

۱. س: بکردار
 ۲. س: از
 ۳. ر: پهلوی (ی) نشانه کسره اضافه است؛ متن
 = س
 ۴. س: بناکه
 ۵. س: مردم پاکدین
 ۶. س: همان
 ۷. ر: بایستی و؛ متن = س

فراوان ببردند بهر خورش
بدان سان که تن را بُدی پرورش
تناور شدی هرکه خوردی از آن
به دل شاد گشتی، به رخ^۱ ارغوان

دیدن فرامرز دخمه هوشنگ شاه و کیفیت وصیت‌نامه^۲ او

<p>۲۷۸۵</p> <p>و زان جایگه رفت بر تیغ کوه حصاری برآورده دید از رُخام فزون بود پهناش از پنج^۳ میل نشسته^۴ جهاندار هوشنگ شاه که گیتی سپنج‌ست^۵ پر درد و رنج ریاطی‌ست در وی گشاده دو در چو زان در درآیی ازین در دگر نه فرزند همراه باشد نه خویش مگر آنچه کرده بُود در جهان به نیکی گرایید^۶ و نیکی کنید به گیتی مدارید جاوید امید که چون گفتمی آسوده خواهم نشست به ناکام ز^۷ آرام برداردت مکن تا توانی به جز نیکویی جهان‌آفرین‌ست^۸ جاوید و بس</p>	<p>ابا نامداران ایران گروه که^۹ گفتمی در آن ماه دارد کُنام برو بر نگاریده خطی چو نیل بسی پند نیکو در آن جایگاه نباشد کسی شادمان در سپنج^{۱۰} بدو^{۱۱} رفت باید پر از خون جگر درو آدمی^{۱۲} چون یکی رهگذر ز گیتی نبیند کسی نزد خویش بد و نیک در آشکار و نهان دل از مهر این بی‌وفا برگنید مبندید دل در سیاه و سفید شسبخن مرگت کند زبردست سوی خاک تاریک بسپاردت که این تخم آن جایگه بدروی^{۱۳} به هر دو سرا اوست فریادرس</p>
---	---

۱. س: بتن
۲. س: دیدن فرامرز دخمه هوشنگ شاه؛ متن = ر
۳. س: تو
۴. ر: چند؛ متن = س
۵. س: نوشته
۶. ر: سپنج‌ست؛ س: سپنج است و
۷. ر: سپنج
۸. س: بدر
۹. ر: آدمین؛ متن = س
۱۰. ر: کرایید؛ س: کر آئید
۱۱. س: از
۱۲. س: روی
۱۳. س: جهان‌آفرین است

<p>چو من نامور کامگاری نبود هویدا بسی کرده راز نهان شگفتی مرا بود و گندآوری همه کار بر آرزو خواست شد، به آسودگی جام خواهی گرفت از آن پس که بسیار بردیم رنج، برانگیخت چون باد تندم ز جای دم از یکدگر^۲ بیشتر بسپرم نه لشکر کزو دیو بُد در هراس نه شرمش ز من بُد نه بیم و نه باک نه آن پادشاهی و مُلک و دیار ندیدم خوشی من به گیتی همی بداند که دنیا مقام فناست چو خوابی نماید ترا بی گمان</p>	<p>به گیتی چو من شهریاری نبود بسی رنج بردم به کار جهان به فرمان من بود دیو و پری چو گیتی ز کردار من راست شد دلم گفت آرام خواهی گرفت بر آسایم و^۱ شاهی و کام و گنج ز ناگه فراز آمد امر خدای نماندم که گامی به خود لاجرم نه گنجم به کار آمد و نی قیاس^۳ ز تخته درافگند در تیره خاک نه غم ماند ما را و نه^۴ غمگسار تو گویی نبودم به گیتی دمی هر آن کس که این خط بخواند رواست چو رفتی و بر تو سرآمد جهان</p>	<p>۳۸۰۰</p> <p>۳۸۰۵</p> <p>۳۸۱۰</p>
<p>ز کار و ز بار جهان گشت سیر بر دخمه خسرو دیوبند ز یاقوت^۵ بر وی خطی بُد سیاه به پرسیدن دخمه ما رسد، همین پند من یادگارست^۸ و بس</p>	<p>چو برخواند ازین گونه گرد دلیر از آن پس روان شد به کاخ بلند یکی لوح دید از بر دخمه گاه نشسته^۶ که هرکو بدین جا رسد ندارم به چیزی دگر^۷ دسترس</p>	<p>۳۸۱۵</p>

۴. ر: نه بنخم به ما ماند و نی (← آغاز مصراع
یکم بیت پیشین: «ز تخته»); متن = س
۵. ر: یاقوت
۶. س: نوشته
۷. ر: دیگر; متن = س
۸. س: یادگار است

۱. س: بر آسودگی
۲. ر: یکدیگر; متن تصحیح قیاسی است؛ س این
بیت را به صورت زیر را آورده است:
نماندم که گاهی غروری سرم
زیان کسی بیشتر بسپرم (!)
۳. س: نه سپاس (= سه پاس = چشم و گوش و
زیان؟); متن = ر

مر این^۱ پند به داند از تاج و تخت
سوی نیکویی دار پیوسته روی
به هر دو سرا چون بود ناگزیر
نگه دار ای مهتر پرخرد!
اگر بخردی باز فردا ممان
پشیمانی آرد سرانجام کار
کجا آزمودی دگر^۲ مازمای
ز کردار او باز پیچان شوی
مشو، گرنه زان خاری^۳ آید به مشت
کجا چشم دارد ز دیوان^۴ خرد
بدآن تا ز گفتار نایی به رنج
همه رنج دل خیزد از گفت خوار^۵
که هرگز نباشد زنی^۶ رای زن
که ناگاه گردی ز بارش خجل
کزو رنج بینی سرانجام کار
شود ازدهای دمان^۷ بی‌گمان
دروغست یکسر که آرد به پیش
بگوید ز تو با بداندیش تو

خردمند آزاده نیک‌بخت
نخست ای خردمند آزاده‌خوی^۲
که نیکی بود مر ترا دستگیر
و دیگر زبان را ز گفتار^۳ بد
دگر^۴ کار امروز را بی‌گمان
کجا کاهلی کردی^۵ ای هوشیار
کسی را که یکره به پاکیزه‌رای
کز آن آزمایش پشیمان شوی
ابا مرد نادان به کار درشت
ز نادان نیاید به جز کار بد
سخن هرچه گویی به دانش بسنج
که ناسنج گفتار ناید به کار
نگویی دگر^۶ راز خود پیش زن
همیدون مبنند اندر آن چیز دل
مدار ای پسر دشمن خرد^۷، خوار
که مار ارچه خردست^۸، آخر زمان
مده راه دوروی^۹ نزدیک خویش
چو عیب کسی گفت در پیش تو

۳۸۲۰

۳۸۲۵

۳۸۳۰

۳۸۳۵

۱۰. ر: دیگر؛ متن = س
۱۱. ر: زن؛ متن = س
۱۲. ر: خرد و؛ س: خورد؛ متن: ← ر، س
۱۳. س: خورد است؛ متن = ر (روی اخ) ضمه دارد
۱۴. ر: به نر ازدهای شود؛ متن = س
۱۵. س: راه غم‌آز خود (وزن درست نیست)؛ متن = ر

۱. س: ان
۲. ر: آزادخوی؛ متن = س
۳. س: بکفتار
۴. ر: دیگر؛ متن = س
۵. س: کرده
۶. ر: دیگر؛ متن = س
۷. س: خواری
۸. س: نادان؛ متن = ر
۹. ر: خار؛ متن = س

مباش ایچ^۱ ایمن ز مرد دورنگ
 ابا هرکه باشی تو^۲ یکرنگ باش
 چو بر دادت ایزد دهد دسترس
 ز آزار آزادگان^۵ دور باش
 هر آن چیز کاید برت در جهان
 همه نیک دان و همه نیک بین
 ز کار جهاندار ناید بدی
 بدین پرده بر راه گفتار نیست

۳۸۴۰

چو^۸ برخواند، بگریست گرد دلیر
 دل روشنش گشت از آن پند شاد
 ره شهر فرغان بسیچید تفت
 همه راه شادی و نخچیرگاه
 به هر روز جای دگر^۹ منزلش
 به دریا رسیدند و کشتی بساخت

۳۸۴۵

۳۸۵۰

نه هنگام بزم و نه هنگام جنگ
 خردمند^۳ بالرج و باسنگ^۴ باش
 سپاس از جهان آفرین دار و بس
 گر آزاده‌ای یار دستور باش
 به نیک و بد از آشکار و نهان،
 که نیک آفریده‌ست^۶ جان آفرین
 تو بنیوش^۷ این پند اگر بخردی
 ترا با بد و نیک او کار نیست

در دخمه بر بست و آمد به زیر
 فرود آمد و ساز رفتن نهاد
 برین گونه بر خشک نه مه برفت
 ازو شادمان گشته یکسر سپاه
 به کار دگر^{۱۰} گشته خرم دلش
 به آیین آن، بادبان برفراخت

رسیدن فرامرز به ملک باختر و کیفیت رزم آنجا با فرغانیان و هزیمت شدن

فرغانیان و گفتن پیش شاه خود و کیفیت او^{۱۱}

به دو مه بیامد سوی باختر
 یکی خسروی بُد^{۱۲} در آن مرز شاه
 بدید آن بر و بوم با زیب و فر
 که هم باگهر بود و بادستگاه

۱. س: هیچ
 ۲. س: ز
 ۳. س: < و > متن = ر
 ۴. ر: شنک؛ س: رنک؛ متن تصحیح قیاسی است
 ۵. س: ز آ ز و ز بی مایکان
 ۶. ر: آفریدست؛ س: آفرید است
 ۷. س: مینوش
 ۸. س: چه
 ۹. ر: دیگر؛ متن = س
 ۱۰. ر: دیگر؛ متن = س
 ۱۱. س: رسیدن فرامرز بملک باختر (سرنویس پس از بیت ۳۸۵۱ آمده است)؛ متن = ر
 ۱۲. ر: شاه بودی؛ متن = س

همه جنگجوی و همه بافسون
 دلش را دگر بر^۱ سر جنگ شد
 در آن تنگ هنگ آمدش جای^۲ جنگ
 ز بیگانه لشکر برآشفست شاه
 سبکسار و تند و بد و خویش کام
 بزد کوس و از شهر بیرون^۳ براند
 همه نامدار و همه تیزچنگ^۴
 همه چنگ^۵ شسته سراسر به خون
 زمین تیره شد همچو کام هژبر
 رخ ماه و خورشید هم تیره گشت
 فلک پرخروش و زمین پرفغان
 همی گرد کینه همه^۶ برفشانند
 به نزدیکی دجله رود آمدند
 ابا لشکر گشن دشمن فکن
 سپه را برابر فرود آورید
 هوا را ز مشک سیه داد رنگ
 گوان را به تن در بجوشید خون
 که در جنگ او شیر بی توش بود
 یلان سرفراز^{۱۱} خنجرگذار
 بدی سه^{۱۲} هزار از دلیران شغب^{۱۳}

یکی لشکری داشت از حد برون
 چو با مرز او پهلوان تنگ شد
 یکی شهر خوش پیشش آمد به تنگ
 یکایک چو بشنید کامد سپاه
 همان شاه را بود فرغان به نام
 سپاهی که بودش همه برنشانند
 گوان دلاور چو شیر و پلنگ
 در آهن درون^۵ چون گه بیستون
 ز گرد سواران که بر شد به ابر
 جهان تار شد آسمان خیره گشت
 ز هرآی^۷ اسپان و بانگ یلان
 سه^۸ فرسنگ ازین گونه لشکر براند
 به منزل رسید و فرود آمدند
 سپهبد فرامرز لشکرشکن
 همی راند چون نزد ایشان رسید
 شب آمد، جهان شد چو کام نهنگ
 طلایه ز هر دو سپه شد برون
 نگهبان ایران کیانوش بود
 همی گشت با نامداران^{۱۰} هزار
 طلایه ز دشمن در آن تیره شب

۳۸۵۵

۳۸۶۰

۳۸۶۵

۳۸۷۰

۱. س: بهر

۲. ر: جاء

۳. ر: برون؛ متن = س

۴. ر: جنک؛ متن = س

۵. س: نهان

۶. ر: جنک؛ متن = س

۷. س: ز آواز

۸. ر: ز؛ متن = س

۹. س: کرد کین بر فلک

۱۰. ر: نامداران

۱۱. ر: سرفراز؛ متن = س

۱۲. ر در متن «سی» نوشته و سپس در حاشیه به

«سه» تصحیح کرده است

۱۳. س: حسب

به فرغان چنین گفت هر یک به‌درد
 از آن نامور پهلوانِ دلیر
 نگه کرد باید به رای بلند
 پذیرفتن از وی بسی باج و^۲ ساو
 به گفتارِ شیرین^۴ مگر بگذرد
 مر این رزم کامروز ما دیده‌ایم
 یکی پهلوان بود با یک‌هزار
 بکردیم کوشش چو ما سه‌هزار
 بکردند ما را بدین سان تباه
 سپهدارِ ایشان نبود آگهی
 هنوز از بدی تا چه پیدا شود
 به خوبی بلا دور گردان ز خود
 ز رزم ارچه اندیشه فیروزی است^۶
 مبادا شکستی درین^۹ پیشگاه

۳۸۹۵

۳۹۰۰

چو بشنید فرغان از ایشان^{۱۰} سخن
 پسندش نیامد چنان گفتگوی
 یکی بانگ برزد بدان مهتران
 همی گفت کز کیست^{۱۴} چندین سخن

۳۹۰۵

که شد هور بر چشم ما لاجورد
 که آمد برین مرز چون شرزه اشیر،
 به اندیشه خوب و پیغام و پند
 که با او نداریم در جنگ^۳ تاو
 دم اژدها خیره کس نشمرد
 نه رزم‌ست^۵ کآن را پسندیده‌ایم
 از آن لشکرِ گشن و مردانِ کار
 مر ایشان چو شیران و ما چون شکار
 برفتند زی پهلوانِ سپاه
 بکردند کشور ز ما^۷ را تهی
 چو سالارشان رزم‌جویا شود
 که خوبی بسی به ز کردار بد
 نه هر کس ز گردان^۸ دل افروزی است
 رسد از بدانندیش گم‌کرده راه

برآشفت از آن^{۱۱} نامدار انجمن
 پر از خشم و کین کرد او چشم^{۱۲} و روی
 که ترسنده گشتند گندآوران^{۱۳}
 که گفتارتان می‌نیاید به بن

۸. س: کردون

۹. س: بدین

۱۰. س: از ایشان

۱۱. س: < آن >

۱۲. س: کرد چشمان

۱۳. س: نام‌آوران

۱۴. ر: کیست (حرف آخر بی نقطه)

۱. س: نره

۲. ر: < و >؛ متن = س

۳. س: که از جنگ او ما نداریم

۴. ر: شیون

۵. س: رزمیست

۶. س: ز مان

۷. س: نیکو نیست

شما را دل از رزم پریم گشت	۳۹۱۰
گروهی پریشان و بی‌ارج و نام	
پراکنده، آواره ^۲ هر سو روان	
ازین سان کسی بر سر انجمن	
دلاور که هنگام ننگ و نبرد	
ازو نام مردی نیاید پدید	

جگرتان ازیشان^۱ به دو نیم گشت
شب و روز پویان به ناکام و کام
چو مُردار و چون گرگ^۳ گرد جهان
نگوید بدین گونه چندین سخن
هنرهای دشمن پدیدار کرد،
نشاید به گفتار او آرمید

رزم فرامرز با شاه فرغان و هزیمت شدن شاه فرغان و زندهار خواستن

لشکر ایشان و بخشیدن فرامرز ایشان را^۴

بگفت این و هم در زمان برنشست	۳۹۱۵
سپه برنشانند و بزد بوق و کوس	
بیامد به نزدیک ایران سپاه	
سوار طلایه چو باد دمان	
بدو گفت کآمد ز دشمن سپاه	
چو بشنید پهلُو برآمد چو دود	۳۹۲۰
به اسپ اندرآمد به کردار باد	
به جان و سر شاه ایران زمین	
که بی‌جوشن و درع و ببر بیان	
برآرم ازیشان فراوان ^۹ دمار	
بزد خنگ ^{۱۱} و آمد دمان همچو ابر	۳۹۲۵

به‌کینه نهاد از بر تیغ دست
زمین از سُم اسپ گشت آبنوس
سواران جنگاور و^۵ کینه‌خواه
از ایران بیامد بر پهلوان
جهان شد سراسر ز لشکر سیاه^۶
برهنه^۷ در آن رزم تندی نمود
ز تندی یکی کرد سوگند یاد:
به تاج و به تخت و به تیغ و نگین
به رزم^۸ اندرآیم به گرز گران
به نیروی یزدان^{۱۰} پروردگار
چو تنگ اندرآمد به سان هژبر،

۱. س: از ایشان
۲. ز: آورده؛ متن = س
۳. گرگ هم می‌توان خواند
۴. س: رزم فرامرز با شاه باختر بادشاه فرغان؛
متن = ر
۵. س: < و >
۶. ز: تباه؛ متن = س
۷. س: بر شه
۸. س: بچنک
۹. س: ز فرمان یزدان
۱۰. س: یزدان و
۱۱. س: چنک

یکی آتش از رزمگه بردمید
 به‌مانند سیل از بر آسمان
 بسی مرد را کرد با اسپ پست
 ز تیغش سر سروران شد نگون^۴
 ز بس خون که افشانند او بر سپهر
 ز دم می‌نکردی یلان را رها
 نهییش^۵ پی چرخ گردان^۶ بست
 دل کوه بگداختی از نهیب
 شدی کوه پولاد دریای آب
 همی تاخت هر جا بدان سان که خواست
 ددان جهان را یکی سور کرد
 ز گویال و از گرز آن نره‌شیر،
 ز گردان فرغان^۷ یکی رزم‌خواه
 به کوشش درون بود با پهلوان^۸
 بدانست که ش روز^۹ برگشت و بخت
 ندید ایچ^{۱۰} رای فسون و درنگ
 درفش سر نامداران نگون
 چو از رزم جستن نبود آنچه بود
 ز گردان ایران پر اندوه و بیم
 دلش پر ز تیمار از آن کارکرد^{۱۱}

بغرید و گرز گران برکشید
 درافتاد در^۱ لشکر بدگمان
 به گرز و به تیغ اندر آورد^۲ دست
 ز گرز^۳ زمین شد چو دریای خون
 شد از نیزه‌اش^۴ سرخ رخسار مهر
 کمندش به کردار نراژدها
 خدنگش دل کوه خارا بخست
 بر افراز چون تاختی از^۵ نشیب
 به هامون چو در گرد کردی شتاب
 بدین گونه پیش و پس و چپ و راست
 به خنجر ز دشمن به روز نبرد
 ز شمشیر آن شیرمرد دلیر
 نماندند زنده در آن رزمگاه
 همیدون سپاه جهان‌پهلوان
 چو فرغان بدید آن چنان^۶ رزم سخت
 سیه شد جهان پیش چشمش به رنگ
 زمین از سپه شد به‌مانند خون
 عنان برگرایید و بگریخت زود
 به‌تنها گریزان و دل با دو نیم
 به شهر اندرون رفت و در سخت کرد

۳۹۳۰

۳۹۳۵

۳۹۴۰

۳۹۴۵

۸. س: بر
 ۹. س: پرغان
 ۱۰. س: نوجوان
 ۱۱. س: چنان
 ۱۲. ر: هور؛ متن = س
 ۱۳. س: هیچ
 ۱۴. ر: کار و کرد؛ متن = س

۱. س: وز
 ۲. ر: و بیاورد؛ متن = س
 ۳. س: بکرزش
 ۴. ر: نکون
 ۵. س: شده تیره‌اش
 ۶. ر: نهیب از؛ متن = س
 ۷. س: کردون

کشیدند و کردند دل بر^۲ ستیز
 دهستان که بُد نزد آن جنگ‌گاه،
 نماند از بزرگان در آنجا کسی
 ز کشور هر آن کس که داننده^۵ بود،
 خروشان ز بُد زینهارى شدند
 بگفتند با پهلوی^۶ نامدار
 و گرنه^۸ کس این^۹ بُد نکرد آرزوی
 ترا داد مردی و نیروی و فر،
 بیندیش ازین چرخ ناپایدار
 سزد گر ببخشایی^{۱۰} ای رادمرد!
 دل نیک‌خواهان مگردان به غم^{۱۱}
 زمین و سپهر و زمان آفرید،
 که نفرین برو^{۱۲} باد از روزگار
 امان داد گرگِ ژیان از بره

فرامرز فرمود تا تیغ^۱ تیز
 ازیشان^۳ که مانده بُد آن جایگاه
 بگشتند و خستند ازیشان بسی
 چو از مرز فرغان برآورد^۴ دود
 به‌نزد سپهد به‌زاری شدند
 ز بیدادی بی‌خرد شهریار
 که از راه بیداد شد جنگ‌جوی^۷
 کنون چون خداوند فیروزگر
 ازین بی‌گناهان ستم دور دار
 به فیروزی روزگار نبرد
 ببخشا و از روزگار دژم
 به یزدان که جان و جهان آفرید
 که بیزار گشتیم ازین شهریار
 سپهد ببخشودشان^{۱۳} یکسره

۳۹۵۰

۳۹۵۵

رفتن فرامرز به شهر فرغان به مهمانی^{۱۲} و حقیقت او

به نیروی آن لشکر پره‌نر،

چو پرداخت از رزم آن نامور^{۱۵}

۳۹۶۰

۱۲. س: بر او
 ۱۳. ر: ببخشیدشان؛ متن = س
 ۱۴. ر: مهمانداری؛ متن: هس؛ س: رفتن فرامرز
 بشهر فرغان و کشتن فرغان خود را بدست خود
 و آمدن فرامرر بشهر فرغان بمهمانی بزرگان
 آنشهر؛ در ر سرنویس پس از بیت ۳۹۶۰ آمده
 است
 ۱۵. در س این بیت و بیت بعدی به صورت زیر
 آمده است:
 چو پرداخت از جنگ نام‌آوران
 همان شیر و آن لشکر بی‌کران
 سپه برنشاند و بیامد به شهر

۱. س: < و >
 ۲. س: پر
 ۳. س: از ایشان
 ۴. ر: برآورده؛ متن = س
 ۵. س: فرزانه
 ۶. ر: پهلوی (دی) نشانه کسره اضافه است؛ متن
 = س
 ۷. س: رزمجوی
 ۸. ر: ودگر (?؛ متن = س
 ۹. س: ابن
 ۱۰. ر: ببخشای؛ متن = س
 ۱۱. س: مکن پر ز غم

بدآن دل که آرد برون او ز قهر
 نکوهش^۱ خود کرد را یاد دار!^۲
 نهفته بیامد ز ره^۳ انجمن
 به چنگ اندرش خنجر آبدار
 چنان بی‌خرد^۴ مرد بی‌یار و پشت
 تبه کرد هم خویش و هم^۵ انجمن
 بزرگان و مردان فرخ‌نژاد،
 پذیره شدن را بیاراستند
 برون رفت هر کس که داننده بود
 شتابان چو^۶ باد دمان آمدند
 به شهر اندرآمد گو سرفراز
 گهی باده گه گوی و نخچیرگاه
 بزرگ و سرفراز باگیرودار^۷
 جوان و خردمند^۸ با یال بود
 یکی عهد بر بست و آگاه کرد
 همه زر سرخ از پی باج و^۹ ساو
 برآورد آن لشکر از راه گرد

بیامد بدان سان پیاده به شهر
 زبان برگشادند بر شهریار:
 پشیمان شد از کرده خویشتن
 نهانی به خانه^۴ درون رفت خوار
 بزد بر تهیگاه و خود را بکشت
 ز بدخویی و تندی خویشتن
 به کردار^۷ آن شاه بی‌دین و داد
 چو آگاه^۸ گشتند، برخاستند
 در شهر فرغان گشادند زود
 پذیره بر پهلوان آمدند
 چو رفتند، بردند پیشش نماز
 برآسود در شهر فرغان سه ماه
 و زان‌پس^{۱۰} گزین کرد یک نامدار
 به نام و گهر او ز چیپال^{۱۲} بود
 بدان شهر^{۱۴} فرغان ورا شاه کرد
 که هر سال بدهد سه^{۱۵} پُر چرم گاو
 از آن‌پس برآراست آن شیرمرد

۳۹۶۵

۳۹۷۰

۳۹۷۵

۶. س: تبه کرد خود را در آن

۷. س: سپهدار

۸. ر: آکا[ه]; متن = س

۹. س: چه

۱۰. س: و زیشان

۱۱. ر: سرفراز پاکیزه‌وار; متن = س

۱۲. س: چیپال

۱۳. س: خردمند و; متن = ر

۱۴. ر: شاه; متن = س

۱۵. س: ز

۱۶. ر: < و >; متن = س

از آن جنگ جستن نیامدش بهر

۱. ر: نکوهش (وزن درست نیست؛ تصحیف نکوهش^ن؟ احتمالات دیگر: نکوهش یا نکوهیش؟) متن تصحیح قیاسی است؛ س: ← پانوشت بعدی

۲. س این بیت را به صورت زیر آورده است:
 زبان بزرگان ابر شهریار

گشادند از بد در آن روزگار

۳. س: راه

۴. س: بخانه (بالای حرف «ب» هم یک نقطه دارد)

۵. س: بیخبر

رسیدند نزد که قاف تنگ
 به کردار و رخ^۲ ماه تابان بُدند
 همه سرویالا، همه ماه‌روی^۵
 گریزان ز مردم چو^۷ تیر از کمان
 بر اسپان تازی و پوینده‌راه،
 نرفت از پی اسپ ایشان به در،
 بسی بند و نیرنگ‌ها ساختند،
 بر پهلوان بلند آورند،
 نیامد از آن تاختن هیچ سود
 پر از رنج و درد^{۱۰} و گداز آمدند
 چنین گفت با مهتران و گوان
 جهان‌دیده هرگز نیارد به بند
 نه غرم^{۱۱} زیان‌ست یا نره‌گور
 بزرگان دانای^{۱۲} گسترده‌کام
 همان مردم دیو دانندشان
 بیامد به نزدیک دریا فراز
 شده دیو از آن کوه و دریا ستوه
 ز هر گوشه‌ای کاردانان بخواند
 به دریا درون بادبان برفراخت

عنان کرد پیچان به راه درنگ
 در آن دشت مردم^۱ فراوان بُدند
 ولیکن سراپا^۳ و تن پُر ز موی^۴
 به تگ تیزروتر ز باد دمان
 از آن نامداران ایران‌سپاه
 که هنگام رفتار مرغِ بِپر^۸
 بسی با کمند و کمان تاختند
 کز ایشان یکی را به بند آورند
 ز هامون برآمد یکی تیره‌دود
 همه مانده گشتند و بازآمدند
 بخندید گرد جهان‌پهلوان
 که این مردمان را به خم کمند
 شما رنجه گشتید خود با ستور
 شنیدم که این مردمان را به نام
 بدانند و^{۱۳} «شناس» خوانندشان
 بگفت این^{۱۴} و بگرفت راه دراز
 ز یک دست دریا ز یک دست کوه
 دو مه بر لب ژرف‌دریا بماند
 به دو ماه^{۱۵} کشتی فراوان بساخت

۳۹۸۰

۳۹۸۵

۳۹۹۰

۳۹۹۵

۹. س: اسپشان در شتاب
 ۱۰. س: درد و رنج
 ۱۱. ز: غرم
 ۱۲. س: و دارای
 ۱۳. ز: که داننده؛ متن = س
 ۱۴. ز: این
 ۱۵. س: بده ما

۱. س: مردان
 ۲. س: برخسار چون
 ۳. س: سر و پا
 ۴. ز: مو؛ متن = س
 ۵. ز: رو؛ متن = س
 ۶. س: تیزرو همچو
 ۷. س: چه
 ۸. س: پران عقاب

روان کرد کشتی به دریای تند
برآمد^۲ به‌خوبی و با فرهی
بیاورد تخت از بر لاله‌زار
بخورد و^۳ بخت و برآسود باز^۴
درو باد بادی نکرد ایچ^۱ کند
از آن ژرف‌دریا به تخت مهی
نشست از بر رود با میگسار
به دل خرم از رنج و راه دراز

۴۰۰۰

خنک آنکه او را دهد دست بخت
به دست آیدش نیم نانی به دهر
یکی خوش تواند به جای نشست^۵
خورد، هر کسی را دهد نیز بهر

رسیدن فرامرز به کلان‌کوه و جنگ کردن با جادوان

و گریختن جادوان در دژ و حقیقت او^۶

چو چندی^۷ برآسود گرد دلیر
سوی مرز چین روی بنهاد تفت
یکی کوه بُد^۸ اندر آن راه سخت
چو آمد به‌نزد کلان‌کوه خوار^{۱۱}
دژی دید بگذشته^{۱۳} زی از سپهر
زحل پاسبان و مهش پرده‌دار
سپهبد چو آن بُرزگه^{۱۴} را بدید
شنیده بُد از زال و^{۱۵} سام سوار
یکی کوه باشد که چرخ برین
ز جا اندرآمد به‌کردار شیر
شب و روز ناسود و^۹ در راه رفت
«کلان‌کوه» خواندی ورا نیک‌بخت^{۱۰}
بدآن در^{۱۲} نگه کرد گرد سوار
کجا بر درش حلقه‌ای بود مهر
همان تیر و بهرام سالار بار
پراندیشه لب را به دندان گزید
که در مرز چین هست یک کوهسار
ازو برگزشته ز روی^{۱۶} زمین

۴۰۰۵

۴۰۱۰

۱. س: هیچ

۲. ر: درآمد؛ متن = س

۳. ر: بخورد (در حاشیه نوشته است)

۴. س: و بر آمد فراز

۵. س این بیت و بیت بعدی را ندارد

۶. س: رسیدن فرامرز به کلان‌کوه و جنگ با

دیوان؛ متن = ر

۷. ر، س: چندین؛ متن تصحیح قیاسی است

۸. س: ناسوده

۹. ر: بود؛ متن = س

۱۰. ر: بود و در (?); متن = س

۱۱. ر: خار؛ متن = س

۱۲. ر: دژ؛ متن = س

۱۳. ر: بگذشت؛ متن = س

۱۴. ر: کوه؛ متن = س

۱۵. ر: < و >؛ متن = س

۱۶. س: بروی

<p>یکی پر ازیان کوه با هول جای که از رزمشان کوه گردد ستوه که آن را مهندس نداند شمار ز پیلان جنگی دلاورترند به هر نیک و بد شاه و سالارشان بدی کشور چین ازیشان^۴ ستوه سپهدار^۵ گر شاسپ^۵ با دستبرد دگر^۶ کس نرفت از پی پهلوان نهانی همی گفت کای دادگرا! در بسته‌ها^۷ را تو باشی کلید سراپرده نامور برکشید</p>	<p>کلان کوه خواند و را رهنمای برو^۲ بر ز دیوان فراوان گروه ز دیوان و جادو هزاران هزار که هریک ازیشان یکی لشکرند یکی دیو جادو سپهدارشان به فرمان او بود یکسر گروه به هنگام شاه آفریدون گرد مگر تاج بستد از آن جادوان چو آنجا رسید آن یل نامور به قدرت چنین جا تو آری پدید و ز آن^۸ پس سپه را فرود آورید</p>	<p>۴۰۱۵</p>
<p>که آمد ز مردم سپاه گران^۹ زمین شد ز آسیب دیوان ستوه یکی ابر بست از بر کوهسار کجا جان همی کرد تن را یله ز غریدن کوس و اسپ نبرد، و یا روز در تیره شب شد نهان برآشف و از کین صفی برکشید همی گرد کینه به مه برفشانند</p>	<p>خبر شد به نزد شه جادوان سپه کرد و آمد به هامون ز کوه^{۱۰} چو آمد به نزدیک آن مرغزار^{۱۱} درافتاد در دشتگه^{۱۲} زلزله ز آواز دیوان و از تیره گرد پر آواز رعدهست^{۱۳} گفتی جهان فرامرز چون کار از آن گونه دید جهان آفرین را فراوان بخواند</p>	<p>۴۰۲۰</p> <p>۴۰۲۵</p> <p>۴۰۳۰</p>

۸. س: از آن
۹. س: روان
۱۰. س: ز هامون بکوه
۱۱. س: سرفراز
۱۲. تصحیف «دشت و که؟»
۱۳. س: رعده است

۱. ز: بر؛ متن = س
۲. س: بدو
۳. ز: < و >؛ متن = س
۴. ز: ازیشا؛ س: از ایشان
۵. س: کرشاسب
۶. ز: دیگر؛ متن = س
۷. ز: بستها

زدند و به رزم اندرون^۲ حمله کرد
 دلاور سوارانِ با فر و بُرز^۳
 ز خنجر جهان بود دریای آب
 زمین شد ز خون^۴ سربه‌سر آگیر
 نهنگ اندرو گرز و شمشیر بود
 و زو تیر پَران چو مرغ از هوا
 روان کرد^۵ از خون به هر جای جوی^۶
 شدی سرخ رخسارِ مه را به اوج
 به اندک زمان با سپاه^۸ گران
 بکشتند بسیار در کارزار
 گوان بازگشتند یکسر ز جنگ
 طلایه فرستاد بر دشت و در

بگسترد بر خاک تاریک مهر
 تو گفتی به نی آتش اندرزدند
 زمین از نهیب آمد اندرگریز
 سه گرد^{۱۲} ستیزنده نره‌دیو،
 ز پولاد^{۱۳} و آهن قبا و کلاه،
 تو گفتی به آتش درون آمدند

بفرمود تا بوق و کوس^۱ نبرد
 کشیدند شمشیر و زوپین و گرز
 ز گرد سپه تیره گشت آفتاب
 چکاچاک خنجر بُد و گرز و تیر
 جهان یکسره همچو دریا نمود
 سنان بود ماهی، کمند ازدها
 سواران چو کشتی از آن نامجوی^۵
 چو دریا برآورد از حمله موج
 فرامرز گردنکش پهلوان
 از آن لشکر جادوان بی‌شمار
 بدانگه که تیره‌شب آمد به تنگ
 فرامرز روشن‌دل نامور

دگر^۹ روز چون مهر بنمود^{۱۰} چهر
 دو لشکر دگر^{۱۱} باره بر هم زدند
 برآمد درخشیدن تیغ تیز
 از آن جادوان با خروش و غریو
 به تن هر یکی همچو کوه سیاه
 خروشان ز لشکر برون آمدند

۴۰۳۵

۴۰۴۰

۴۰۴۵

۹. ر، س: دیگر؛ متن تصحیح قیاسی است
 ۱۰. س: مهتر سوز
 ۱۱. ر: دیگر؛ متن = س
 ۱۲. س: دلیر و
 ۱۳. ر: فولاد؛ متن = س
 ۱۴. ر: < و >؛ متن = س

۱. س: کوس و
 ۲. ر: اندرون
 ۳. س: با دستبرد (قافیه درست نیست)
 ۴. س: بخون
 ۵. ر: نامجو؛ متن = س
 ۶. س: کرده
 ۷. ر: جو؛ متن = س
 ۸. س: سپاهی

کجا روز جنگاوران گشته ^۱ شد	ز گردان ایران دو چل کشته شد	
بر ایرانیان گشت گیتی سیاه ^۲	فغانی برآمد ز ایران سپاه	۴۰۵۰
دلیران همه جای بگذاشتند	ز آوردگه روی برگاشتند	
که از حمله دیو بگریخت شیر	خبر شد بر پهلوان دلیر	
سرش پر ز خشم و دل اندوهگین	سپهبد به ابرو درآورد ^۳ چین	
به نیزه درآمد به یکبارگی	برانگیخت پولادسُم بارگی	
بدرید گفندی زمین در نبرد	بر آن نره دیوان یکی حمله کرد ^۴	۴۰۵۵
کز آن نیمه پشتش آمد به در	یکی را بزد نیزه ای در ^۵ کمر	
به کین سر سوی آن دو دیگر نهاد	بیفتاد و ^۶ هم درزمان جان بداد	
دگر ^۸ دیو را بر ^۹ زمین کرد خرد ^{۱۰}	سوی گرز گاو سر دست بُرد	
به دست اندرش خنجر نیم تاب	بیامد بر دیگری با شتاب	
به دو نیم ^{۱۱} شد دیو مانده به جای	بزد بر سرش تا میان دو پای	۴۰۶۰
بیفتاد و از وی برآمد غریو،	بدانگه که بر خود پیچید دیو	
کزو بود گفندی جهان در خروش ^{۱۲} ،	یکی سهمگین دیو با یال و توش	
بدرید گفندی ز شورش ^{۱۳} جهان	خروشان بیامد بر پهلوان	
دلاور جوان سرفراز ^{۱۵} نیو،	برآویخت ^{۱۴} با شیر، درنده دیو	
چنان چون بُود کار مردان گرد	یکی حمله بر دیو وارونه ^{۱۶} بُرد	۴۰۶۵
تو گفندی بیفتاد کوهی به روی	بزد بر سرش گرز گاوروی	

۱۰. س: خورد
 ۱۱. س: نیمه
 ۱۲. ر: غریو (قافیه درست نیست)؛ متن = س
 ۱۳. س: بشورش
 ۱۴. س: درآمیخت
 ۱۵. س: سرافراز و
 ۱۶. ر: وارونی؛ متن = س

۱. ر: کشه
 ۲. س: تباه
 ۳. س: برآورد
 ۴. س: برد
 ۵. س: بر
 ۶. س: کران
 ۷. س: < و >
 ۸. ر: دیگر؛ متن = س
 ۹. س: با

چنان بُد گمانِ فرامرزِ شیر
 شد از جادویی^۱ چون یکی ازدها
 خروشید و بر پهلوان حمله کرد
 زبان کرد بیرون^۲ چو مار^۳ سیاه
 ۴۰۷۰
 بترسید ازو پهلوی^۴ رزم‌جوی
 برآمد بر ازدها با خدنگ
 ز چاچی‌کمانش ببارید تیر
 چو با ازدها تنگ شد مردِ گرد
 ۴۰۷۵
 بزد بر سرش خنجرِ جان‌ستان
 چو زآن دیوِ جادو برآورد گرد
 چو ایرانیان آن چنان دستبرد
 کشیدند از کین همه تیغ تیز
 بکشتند چندان از آن جادوان
 ۴۰۸۰
 یکی دود از آن رزمگه بردمید
 هزیمت شد آن لشکرِ بی‌کران
 گریزان برفتند در غار و^۵ کوه
 سپهبد همی‌تاخت چون نره‌شیر
 برین گونه تا شد به پای حصار
 ۴۰۸۵
 درِ دژ بستند جنگاوران
 که سرش اندرآمد ز بالا^۶ به زیر
 بدان سان کزو کس نیابد رها
 ز میدان کینه برانگیخت گرد
 شد از تفّ زهرش جهانی تباه
 کمان کرد بیرون^۷ گو کینه‌جوی
 بدان سان که بر غم تازد پلنگ
 ز تیرش بر خاک شد آبگیر
 به تیزی سُوی ازدها حمله بُرد^۸
 به دو نیمه کردش ز سر تا میان
 بر آن^۹ لشکر جادوان حمله کرد
 بدیدند از آن شیروش مردِ گرد
 ز دیوان برآمد دمِ رستخیز
 که شد کوه و صحرا همه خون روان
 که کس کوه و صحرا و هامون ندید
 نماند ایچ^۹ بر دشت از آن جادوان
 ز شمشیرِ شیرِ دلاور ستوه
 یکی کوه‌پیکر سمندی^{۱۱} به زیر
 برآورد از آن نره‌دیوان دمار
 ببارید از آن کوه سنگِ گران

۷. س این بیت را ندارد
 ۸. س: و زان
 ۹. س: هیچ
 ۱۰. س: < و >
 ۱۱. س: سمندش

۱. س: ببالا
 ۲. س: جادوی
 ۳. ر: برون؛ متن = س
 ۴. س: ماری
 ۵. ر: پهلوه؛ متن = س
 ۶. ر: برون؛ متن = س

<p>بی‌آورد لشکر بدان پهن‌دشت طلایه فرستاد هر سو به راه به تیزی سوی جنگ جادو براند کزان دژ چگونه برآرند گرد ندید اندرو چاره ننمود روی مرا راه ده سوی بدگوه‌ران غمی گشت از^۱ دیو ناپاک‌رای همی‌بود نومید و با درد خفت</p>	<p>فرامرز از آن جایگه بازگشت شب آمد بی‌آسود در آن^۱ رزمگاه چو شد روز روشن سپه برنشاند پراندیشه آمد به جای نبرد بسی گشت در گرد دژ چاره‌جوی همی‌گفت ای داور داوران نیایش بسی کرد و شد باز جای در اندیشه آمد پر از غم برفت</p>	<p>۴۰۹۰</p>
--	--	-------------

خواب دیدن فرامرز رستم را و کیفیت او^۲

<p>همی‌گفت پیروزگر^۳، ای پسر! همان توسن چرخ رام^۴ تو گشت برو تا ببینی که پروردگار، شود کشته بر دست تو شاه دژ نباید بدین^۵ کار دم برزدن جز ایزد پناهت مبادا به کس^۶ شگفتی فروماند از گفت باب روان گشت با خنجر و با کمند</p>	<p>چنان دید در خواب کو را پدر که کار تو امشب به کام تو گشت شب تیره برخیز سوی حصار چگونه نماید ترا راه دژ ولیکن به‌تنها نباید شدن کمندی و تیری ترا یار^۷ بس فرامرز در دم برآمد ز خواب همانگه درآمد به پشت سمند</p>	<p>۴۰۹۵ ۴۱۰۰</p>
---	--	---

۱. س: < آن >

۲. س: ازان

۳. س: دیدن فرامرز پدر خود را بخواب؛ متن = ر

۴. س: فروزگر

۵. س: < تو >

۶. س: درین

۷. س: یار و

۸. ر، س: و بس (قافیه درست نیست)؛ متن

تصحیح قیاسی است

پیدا شدن سوار و نمودن او فرامرز را راه دژ و نبرد فرامرز با جادوان

و سیاه دیو و کشتن ایشان را^۱

چو آمد گرازان به پای حصار
 پیاده شد و دست او را به دست
 ورا تا بر باره دژ ببرد
 چو^۴ از پهلوان زان^۵ سپس^۶ برکشید
 فرامرز دانست کآن رهنمای
 در آن تیره‌شب نزد او آمده‌ست
 و زان^۷ پس که آن^۸ دادگر رهنمای
 کمند یلی درزمان داد خم
 بینداخت و^{۱۰} افکند بر کنگره
 ز جادو و دیوان فزون از هزار
 چو دیدند آن پهلوی^{۱۱} نامور
 به سنگ و به تیغ اندرآویختند
 سپهبد چو زان گونه جادو بدید
 بغرید مانند شیر ژیان
 تنی^{۱۲} چند بگریخت از نامور
 فرامرز می‌شد پس اندرزمان^{۱۳}

به پیش آمدش ناگهان یک سوار
 گرفت و بر افراز دژ^۲ شد ز پست^۳
 ره چاره دژ مر او را سپرد
 شد از چشم او درزمان ناپدید
 به فرمان دارنده دو سرای،
 مر او را ز بد چاره‌جو آمده‌ست
 نهان شد ز چشم یلی پاکرای^۹،
 نزد اندر آن تیره‌شب هیچ دم
 برآمد چو خورشید سوی بره
 همه پاسبان بد در آن کوهسار
 ابا تیغ و گوپال بسته کمر
 یکی گرد کینه برانگیختند
 بزد دست و تیغ از میان برکشید
 فروریخت سرها چو برگ رزان
 برفتند نزد شه بدگهر
 گرازان به کردار ببر دمان^{۱۴}

۴۱۰۵

۴۱۱۰

۴۱۱۵

۱. س سرنویس ندارد

۲. س: در

۳. س: پیست

۴. س: خود

۵. ر: <زان>؛ متن = س

۶. ر: سبش (؟)؛ متن = س

۷. ر: ازین؛ متن = س

۸. ر: بر؛ متن = س

۹. ر: بفرمان دارنده دو سرای (= مصراع دوم

بیت ۴۱۰۶)؛ متن = س

۱۰. س: <و>

۱۱. ر: پهلوان؛ متن = س

۱۲. ر: تن؛ متن = س

۱۳. س: دمان

۱۴. ر در متن «بیان» نوشته و سپس در حاشیه به

«دمان» تصحیح کرده است؛ س: بیان؛ متن =

حاشیه ر

<p>۲ ثنا خواند بر داور رهنمای همه جای سختی بُد و ترس و باک^۳ که بودی جهان با فراخیش تنگ چو با دیو دژخیم نزدیک شد، در آن غار تیره یکی کوه دید تنش هم به سان گه بیستون ز بيمش تو گویی جهان نآرمید^۴ تنش زرد و تیره به سان نوند زبانش چو ماری به غار^۵ اندرون دو دندانش همچون درخت دراز چو آگاه شد^۶ دیو تیره روان، برآویخت با نامور پیل مست از آن نعره او بشد ناتوان^۷ یکی سنگ انداخت بر پهلوان نیامد از آن سنگ بر وی شکست بدو تاخت مانند آذرکشسپ^۸ به دو نیمه کردش در آن جایگاه که^۹ گفتی بدرید^{۱۰} آن کوهسار از آن قصه دیو آگه شدند،</p>	<p>بدانست آن جای ناپاکرای^۱ یکی غار تاریک بس هولناک ۴۱۲۰ سرایی^۲ فروبرده در خاره سنگ دمان اندر آن غار تاریک شد بمالید مژگان و پس بنگرید درازی آن دیو صد^۳ رش فزون رُخش تیره و دیدگانش سفید ۴۱۲۵ همه تن پر از موی چون گوسفند دهانش چو غاری به قار^۴ اندرون همان ناخنانش چو نیش گراز ز بانگ پی نامور پهلوان از آن جای خود ناگهانی بجست ۴۱۳۰ یکی نعره ای زد که شیر ژیان ز جا اندرآمد چو کوه گران سپر در سر آورد آن چیره دست جهان جو سوی خنجر آورد دست بزد بر کمرگاه دیو سیاه ۴۱۳۵ خروشی برآمد از آن^۵ تیره غار هر آن دیو و جادو که در^۶ دژ بُدند</p>
---	---

۱. س: آنجا یل پاکرای

۲. ر: پاکرای (قافیه درست نیست)؛ متن = س

۳. س: ترس ناک

۴. ر: سرای؛ متن = س

۵. س: ده

۶. ر: ناامید؛ متن = س

۷. س: بغار

۸. س: بخار

۹. س: شد آگاه آن

۱۰. ر پس از این بیت سرنویس دارد: کشتن

فرامرز سر جادوانرا

۱۱. ر: آذرکشسپ؛ س: آذرکشسپ

۱۲. س: در آمد دران

۱۳. س: تو

۱۴. ر: بدرید از؛ متن = س

۱۵. س: بر

سوی خانه شه نهادند روی
 برون آمد از غار شیر ژیان
 به تنها تن خویشتن بی‌سپاه
 به شمشیر و گرز و به سنگ و به ممت
 که از خون آن بدگهر جادوان
 چنین تا که شد روز، آن شیرمرد
 پر از خشم و کینه همه جنگ‌جوی
 برآویخت با لشکر جادوان
 همی رزم جست آن گو کینه‌خواه
 هم از جادو و^۱ دیو چندان بکشت،
 در آن کوه سیلاب خون شد روان
 ز دیوان و جادو^۲ برآورده گرد

۴۱۴۰

رفتن لشکر پیش فرامرز و جنگ کردن فرامرز با لشکر خود با جادوان

و فتح یافتن فرامرز و روان شدن از آنجا^۳

چو بر تیغ پیروزه‌گون^۴ رفت مهر
 گوان^۵ فرامرز برخاستند
 سوی بارگاه جهان‌پهلوان
 سپه‌بند ندیدند در بارگاه
 به جستن گرفتند چون بی‌هشان
 پراکنده سوی حصار آمدند
 خروشی شنیدند از آن کوهسار
 خروش^۶ فرامرز هم زان نشان
 سپه باز دانست آواز او
 شگفتی همی گفت هرکس که شیر
 که تنها ز مردی به دژ در شده‌ست
 بتابید رخشان ز چارم‌سپهر
 به‌آیین سپه را برآراستند^۷
 برفتند شادان و روشن‌روان
 بر آن^۸ نامداران جهان شد سیاه
 به هر گوشه پویان و جویان نشان
 جهان‌پهلوان خواستار آمدند
 غریویدن مردمان در^۹ حصار
 شنیدند گردان و گردن‌کشان
 همانگه شدند آگه از راز او
 بدین سان دلاور نباشد دلیر
 حصار و دژ و مرد در هم^{۱۱} شده‌ست^{۱۲}

۴۱۴۵

۴۱۵۰

۸. س: < آن >
 ۹. س: غریوان مردان درون
 ۱۰. ر: خروشی (ای، نشانه کسره اضافه است)؛
 متن = س
 ۱۱. س: یلی از دژ جادوان بر
 ۱۲. ر: س دست

۱. س: ز جادو و از
 ۲. س: ز جادو و دیوان
 ۳. س: سرنویس ندارد
 ۴. ر: پیروزه[ه]اکنون؛ س: فیروزه‌کون
 ۵. س: کوان و؛ متن = ر
 ۶. س: بر خواستند
 ۷. س: بیاراستند

از آن پس برفتند نزدیکِ دژ	۴۱۵۵	پراز خون و پرکشته بُد ^۱ راهِ دژ ^۲ (؟)
به درگاهِ دژ آتش اندرزدند		به جنگ اندرون تیر و خنجر زدند
به دژ در شد آن لشکرِ نامدار		بدیدند پهلَو در آن کارزار
برو هرکسی از جهان آفرین		بخواندند بر پهلوانِ زمین
از آن پس کشیدند تیغ و تَبَر		یلانِ سرفراز ^۳ پرخاشخَر
بگشتند چندان در آن کوهسار		که شد ژرف دریای ^۴ خون آشکار
ز بس خون که در ^۵ کوه ریزان برفت	۴۱۶۰	خور از چرخِ گردان گریزان برفت
بدین گونه تا خور که ^۶ پیروزبخت ^۷		سوی باختر بُرد بنگاه و ^۸ رخت،
از آن نره دیوانِ جادوسران		نماندند یک تن ز نام آوران
همه کشته و خسته و دلفگار		تو گویی نباشد کسی آشکار
نه برنا بماندند و نی ^۹ مردِ پیر		زن و بچه ها ^{۱۰} نیز کردند اسیر
به تاراج دادند دژ یکسره	۴۱۶۵	بجُستند هامون و کوه و دره
بسی گوهر و سیم و دیبا و گنج		کجا گرد کردند دیوان به رنج،
به دست آمد ایرانیان را ز کوه		شدند از کشیدن یکایک ستوه
از آن پس چو پرداخت آن پهلوان		ز دیو بداندیش و از جادوان،
سوی مرز چین اندر آورد روی		همی رفت خرم دل و راهجوی
چو شش مه برفتند پویان به راه	۴۱۷۰	ز بسیار رفتن دژم شد سپاه
یکی دشت پیش آمدش چون بهشت		پراز گلشن و باغ و ^{۱۱} پاکیزه کشت
در آن خرم آباد روی زمین		نبد هیچ پیدا کس اندر زمین
همه دشت آهو و نخچیر بود		جهان پهلوان ز آن شگفتی نمود

۷. س: فیروزبخت
 ۸. س: < و >
 ۹. س: نه
 ۱۰. ر: بچها
 ۱۱. س: < و >

۱. ر: خون برکشته از؛ متن = س
 ۲. قافیه بیت درست نیست
 ۳. ر: سرفراز؛ متن = س
 ۴. ر: دریاه
 ۵. س: دران
 ۶. ر: به؛ متن = س

رفتن فرامرز در نخچیرگاه و گم شدن از راه و ستایش کردن پیش یزدان

وراه نمودن آهو و کشتن فرامرز گرگ را^۱

<p>چنان بُد که یک روز بی^۲ انجمن در آن دشت و صحرا بسی تاخت بور شب آمد سُوی لشکرش بازگشت چو شب تیره شد پهلوان با گروه گمان بُرد کآن^۵ آتش از دیدگاه عنان باره^۶ گامزن را سپُرد بدین سان همی رفت^۶ تا روز پاک شه^۷ انجم از پرده^۷ لاجورد سپهدار فرسنگ سی رفته بود همی شد سراسیمه بر پشت زین شکم گُرسنه روز بی‌گاه گشت چو خورشید در چادر نیلگون جهان گشت چون چهره^۹ اهرمن زمین پهراس از^۹ شب تیره‌رنگ به تن بارگی خسته و کوفته به پایین^{۱۱} کوهی فرود آمدند دگر^{۱۲} باره آن آتش تابناک</p>	<p>۴۱۷۵</p> <p>۴۱۸۰</p> <p>۴۱۸۵</p> <p>۴۱۹۰</p>
<p>به نخچیرگه رفت آن پیلتن فراوان بیفکند آهو و گور ابا ویژگان اندرین^۳ پهن‌دشت یکی آتشی دید در^۴ بُرزکوه ز بهر نشانی، فروزد سپاه همی شد شتابنده با چند گُرد چو شب پرنیان سیه کرد چاک، یکی مشعل افروخت از زر^۵ زرد، ز آتش چو آتش برآشفته بود ز گردان پر از خشم و دل پر ز کین دم نامداران پر از آه گشت نهان گشت، رنگ^۸ شب آمد برون، سیه‌مار گردون گشاده دهن، همی آمد از هر سو آواز زنگ^{۱۰} روان سوار از غم آشوفته در آن خاک تیره دمی برزدند پدید آمد از دور^{۱۳} سر در مفاک</p>	

۱. آشکارا باقی مانده است

۸. تصحیف «زنگ»؟

۹. س: و

۱۰. س: جنک

۱۱. ر: پپاین؛ س: بیالین

۱۲. ر: دیگر؛ متن = س

۱۳. س: از دیده

۱. س: کم شدن فرامرز از لشکر

۲. س: با

۳. ر: اندری؛ س: اندران

۴. س: از

۵. س: کمانشان که آن

۶. س: همیراند

۷. در س بین این واژه و واژه بعدی گویا یک

«ز» اضافی بوده که پاک شده، ولی نقطه آن

براندند مانند^۱ آذرکشسپ^۲
 که گفتی همی سخت^۳ نزدیک بود
 ندانست^۴ کآن آتش تیز چیست
 به نوک سنان چشم شب را بدوخت،
 شب تیره خورشید را قوت^۵ شد،
 که ای^۶ نامداران پرخاشخرا!
 چنین خسته و زار^۷، گم کرده راه،
 نه راه امید و نه راه^۸ گریغ،
 به پا^۹ در دم ازدها آمدیم
 خروشیم و فریاد و افغان کنیم^{۱۰}
 که ما را ازین دشت پتیاره جای،
 ببینیم دیگر همان کام خویش
 ز مردی به گرداب ننگ اندریم

بدآن ریگ تفته یکی دم زدند
 که ای برتر از عقل و هوش و روان:
 نیازم تو دانی نگویم به کس
 تویی داور پاک و برترخدای

نشستند گردان و مهتر بر اسپ
 شب از دور آتش چنان می نمود
 بدین گونه می راند فرسنگ بیست
 چو خورشید بر چرخ مشعل فروخت
 جهان همچو دریای یاقوت^{۱۱} شد
 چنین گفت با ویژگان نامور
 بدین^{۱۲} سهمگین جای بی دستگام
 نه مردی به کارست و نی^{۱۳} گرز و تیغ
 به مردی به دام بلا آمدیم
 همه دست خواهش به یزدان بریم^{۱۴}
 مگر پاک داور بود رهنمای
 رهاند، رساند به آرام خویش
 وگرنه به کام نهنگ اندریم

یکایک ز اسپان فرود آمدند
 به زاری همی گفت مرد جوان
 بدین خشک هامون بی دسترس
 تویی راه گم کرده را رهنمای

۴۱۹۵

۴۲۰۰

۴۲۰۵

۱۰. س: نه
 ۱۱. س: روی
 ۱۲. س: و یا
 ۱۳. در ر دو واژه پایانی مصراع اندکی محو شده،
 ولی خواناست
 ۱۴. در ر نیمه دوم این مصراع تا اندازه ای محو
 شده، ولی نوشته ها خواناست

۱. س: بر آمد بمانند
 ۲. ر: آذرکشسپ؛ س: آذرکشسب
 ۳. س: تو گفتی همین است و
 ۴. س: ندانست
 ۵. ر: یاقوة
 ۶. ر: قوة
 ۷. ر: کای؛ متن = س
 ۸. ر: بدن؛ س: برین
 ۹. س: زار و؛ متن = ر

بر آنم که بر من ببخشودیا^۱
 برون آید و تن به خاک افکنم
 بدین زار و بیچاره اندرنگر!
 همان اندرین دشت خسته مرا
 به فرّ خداوند ناهید و هور
 برآمد، هوا گشت ازو لاجورد
 پس اندر^۲ یکی گرگ با توش و سگ^۳
 به تیزی ندانم که چون آمدند
 بیفکنند خود را بر پهلوان
 ز قربان کمان کیانی به چنگ^۴
 بزد بر بر گرگ نخچیرگیر
 ستیزنده گرگ اندرآمد به سر
 چنین گفت گرد سپهبدنژاد،
 ز جان رست از چنگ گرگ نژند^۵
 گر از دادگر رهنما آمده‌ست
 به سوی چراگاه پوید تفت^۶
 برفتند تازان به زه بر کمان
 ندیده^۷ چنان دیده آدمی

گر از رنج این بنده خشنودیا^۱
 روا^۲ دارم ار جان ز تیره‌تنم
 وگرنه به بخشایش^۳ ای دادگر
 رهایی ده از بند بسته مرا
 بگفت این و بنشست بر پشت بور
 همانگه ز هامون یکی تیره‌گرد
 یکی آهوئی^۴ بود با تاب و تگ
 از آن گرد تیره^۵ برون آمدند
 بیامد دمان آهو از بیم جان
 سپهبد برآورد تیر خدنگ
 گرفت و برو اندرون^۶ راند تیر
 ز سینه‌ش^۷ گذر کرد^۸ سوی جگر
 بیفتاد و هم درزمان جان بداد
 که این آهوی دردمند از گزند
 به‌زنهار نزدیک ما آمده‌ست
 چو او کشته شد آهو ایمن برفت^۹
 همی‌رفت و ایشان^{۱۰} پس اندر دمان^{۱۱}
 رسیدند جایی که^{۱۲} از خرّمی

۴۲۱۰

۴۲۱۵

۴۲۲۰

۴۲۲۵

۱۰. ر: بروراندرون (ولی روی «ر» دوم خط زده است)
 ۱۱. س: ز سینه
 ۱۲. س: کردد
 ۱۳. ر: برند؛ متن = س
 ۱۴. ر: بیافت؛ متن = س
 ۱۵. ر: رفت و بتافت؛ س: پوئید و تفت؛ متن ← س
 ۱۶. ر: < و > اشان؛ متن = س
 ۱۷. س: دمان
 ۱۸. ر: جایکه؛ متن = س
 ۱۹. ر: ندپده (ولی روی نقطه پایینی «پ» خط زده است)

۱. س: خشنود یار
 ۲. س: ببخشود بار
 ۳. س: رواه
 ۴. س: به بخشای
 ۵. ر: آهوئی؛ متن = س
 ۶. ر: پس او
 ۷. س: چون نره سک
 ۸. در ر آغاز هردو مصراع این بیت تا اندازه‌ای
 محو شده، ولی نوشته‌ها خواناست
 ۹. ر: بجنگ

تو گفתי که رضوان درو لاله کشت
 پر از سایه بود و به رنگ و نگار
 خداوند بخشنده کامگار
 ببخشید و آمد همی نیک خواه
 دل نامداران ز غم خیره^۲ بود
 سپهدار با ویژگان^۳ یک تنه
 چه بر شیب و^۴ هامون چه بر کوهسار
 ز پاکی و خوبی همه ناپسود^۵
 همان نامداران به یکبارگی
 چو آسوده گشتند و ایمن شدند،
 در اندیشه از چرخ تیره روان

یکی مرغزاری چو خرم بهشت
 پر آب روان و پر از میوه دار
 نیایش گرفتند بر کردگار
 که این^۱ بندگان را از آن سخت راه
 چو آنجا رسیدند شب تیره بود
 سه روز و سه شب بود تا گرسنه
 همی تاختند اندر آن دشت تار
 در آن مرغزاران بسی میوه بود
 سپهبد فرود آمد از بارگی
 بخوردند میوه دمی برزدند
 بخفتند از پیش آب روان

۴۲۳۰

۴۲۳۵

عاشق شدن فرامرز بر دختر فرطور توش شاه پریان

و سخن گفتن فرامرز با لشکر و پاسخ ایشان^۶

جهان شد چو^۷ دریای یاقوت^۸ آب،
 بدرید شعر سیه تا به ناف،
 بدان تا بشوید تن^۹ از گرد راه
 نشسته به نزدیک آب روان
 سیه زلف مشکین شکن بر شکن
 تو گفתי ز جان دارد آن مه سرشت

چو بر تخت فیروزه رفت آفتاب
 شب از بیم شمشیر خور^۹ در مصاف
 سپهبد سوی چشمه آمد پگاه
 یکی ماه رخ دید چون ارغوان
 به بالا به سان یکی نارون
 به رخسار خوش تر ز باغ بهشت

۴۲۴۰

۶. س: عاشق شدن فرامرز بر دختر شاه پریان؛ متن
 = ر: در ر سرنویس پس از بیت ۴۲۳۸ آمده است
 ۷. س: چه
 ۸. ر: دریاء یاقوت
 ۹. ر، س: خون؛ متن تصحیح قیاسی است
 ۱۰. س: هم

۱. س: که آن
 ۲. س: تیره (قافیه درست نیست)؛ متن = ر: در ر
 بخشی از این مصراع محو شده، ولی نوشته ها را
 می توان خواند
 ۳. ر: ویژه کان
 ۴. س: < و >
 ۵. ر، س: ناپسود

دو ابرو به‌کردارِ چاچی‌کمان^۱ / ز غمزش بسی تیر بُد در کمان
 چو او تیرِ غمزه بینداختی / تنِ عاشق از دل بپرداختی
 فرامرزِ یل چون پری^۲ را بدید / شگفتی ازو لب به دندان گزید
 بدو گفت کای ماه با زیب و فر / چه جویی به^۳ تنها ازین چشمه در؟
 سروشی تو ای ماه‌رخ یا پری / که دل‌ها چو جان‌ها همی پروری
 چنین داد پاسخ کزین گفتگوی^۴ / ندانی کهت آمد به دل^۵ آرزوی^۶
 منم دختر شاه فرطورتوش / جهاندار^۷ با فرّ و با رای و هوش
 کجا بر پری سربه‌سر پادشاست^۸ / ز بُرج بره تا به ماهی و راست
 بگفت این و در چشمه شد ناپدید / دل پهلوان از غمش برطپید
 دلش پر شد از مهر آن ماه‌روی / پراندیشه گشت و به دل چاره‌جوی
 ز چشمه روان گشت با درد جفت / پر از غم بیامد به یاران بگفت:
 که ای نامدارانِ روشن‌روان / پری بُرد از من دل و هوش و جان^۹
 ز مردی مرا سوی بازی فکند / ز بازی^{۱۰} به دامِ غمم کرد بند
 ز مهر آتشی زد به جان اندرم / که گر بگذرم، زین سخن نگذرم
 بکوشم، بپویم به گردِ جهان / مگر آشکارا شود این نهان
 گر این آرزو را به شست^{۱۱} آورم / و گر سر به خواری به^{۱۲} دست^{۱۳} آورم
 نه اندیشم از دیو و نر^{۱۴} ازدها / نه از تیر^{۱۵} و شمشیر و گرز و بلا
 گوان چون شنیدند گفتارِ او / بپژمرد دلشان ز بازار^{۱۶} او

۴۲۴۵

۴۲۵۰

۴۲۵۵

۴۲۶۰

۱۰. س: بازی
۱۱. س: آرزوها بدست
۱۲. ر: ز؛ متن = س
۱۳. س: شصت
۱۴. س: و از
۱۵. ر: ببر؛ متن = س
۱۶. س: بازار؛ متن = ر

۱. در ر بخش پایینی مصراع اندکی محو شده است
۲. ر: پری چون فرامرز یل؛ متن = س
۳. س: ز
۴. ر: گفتگو؛ متن = س
۵. ر: بدلت؛ متن = س
۶. ر: آرزو؛ متن = س
۷. س: جهاندار و
۸. ر: پادشاه‌ست؛ متن = س
۹. ر: همی جان روان؛ متن = س

دل هر کس از غم برآورد جوش^۱
 که ای نامورگرد پرخاشجوی^۳!
 جدا مانده‌ایم از سر راه خویش
 و زین تیره‌گون روز بازار ما
 پر از درد باشند و خسته^۶ روان
 نباید بدین^۷ کار دم برزدن
 ز تو شاد گردند پیر و جوان^۸
 چو بر ما و لشکرت فرمان رواست
 نشستند^{۱۲} بر زین و تیغی به دست
 سراسیمه جویان دل از غم تباه
 شب و روز با درد و غم ناتوان
 سپهدار جستند با آن^{۱۳} گروه
 سوی منزل و جایگه تاختند^{۱۵}
 نشایست‌شان بی‌سپهد شدن

ندانست کس نام فرطورتوش
 به پاسخ چنین گفت هرکس بدوی^۲
 سه روز و سه شب تا ز بنگاه^۴ خویش
 سپه نیست آگه ز کردار^۵ ما
 ز نادیدن پهلوان بی‌گمان
 کنون سوی لشکر بیاید شدن
 چو لشکر بینی به روشن‌روان
 و زآن پس بدان^{۱۰} راه رو که ت هواس
 چو بشنید گفتار مهترپرست^{۱۱}
 سوی لشکر خویش جستند راه
 و زآن سو سپاه جهان‌پهلوان
 همه روز پوینده بر دشت و کوه
 به هر چند جستند^{۱۴} کم یافتند
 به‌ناکام بایست آنجا بدن

۴۲۶۵

۴۲۷۰

گفتار رزم فرامرز با دیو سیاه و گرفتن فرامرز او را زنده

و سخن گفتن سیاه‌دیو با فرامرز^{۱۶}

که^{۱۷} از بس بلندی سرش ناپدید

و زآن سو سپهد به کوهی رسید

۴۲۷۵

۱۱. س: مهتر پر است
 ۱۲. س: نشست از
 ۱۳. س: جویان بدی با
 ۱۴. ر: جستند و؛ متن = س
 ۱۵. ر: تافتند؛ متن = س
 ۱۶. س: رزم فرامرز با دیو سیاه و
 گرفتنش (سرنویس پس از بیت ۴۲۴۸ آمده
 است)؛ متن = ر
 ۱۷. س: بد

۱. س: پر آورد توش
 ۲. ر: بدو؛ متن = س
 ۳. ر: پرخاشجو؛ متن = س
 ۴. س: تا بهنکام
 ۵. س: ز گفتار
 ۶. س: باشند تیره
 ۷. س: درین
 ۸. ر: جوان
 ۹. س: از آن
 ۱۰. س: بران

کشیده^۱ ز تندی سر اندر سحاب
شب اندر جهان چادرِ مشک‌فام
فرود آمد آن شیردل پیش کوه
گهی مهرِ دلبر بُدش^۴ غمگسار
از آن کوه ناگه خروشی بخاست^۵
همان آتشِ تیزدم برفروخت
سپه‌بند نظاره بر آن کوه‌سر
چنین گفت کآن آتشِ تیزدم
همانست کز دور بیننده^{۱۲} دید
درین گفتگو بُد^{۱۴} که از ناگهان
تو آنی که گویی به مردی منم
منم شیردل نامدار از مِهان
به خنجر کلان‌کوه را بستدم
اگر مردِ رزمی تو^{۱۶} ای پهلوان
ببینی کنون زخمِ شمشیر و تیر
به مردی کنون پای بر جای دار
منم شیرِ جنگی سیه‌دیو نام

ندیده سرش نیز^۲ پَران‌عقاب
بگسترد بر روی زرین‌خیام^۳
ز مهرِ پری‌روی گشته ستوه
گه از بهر لشکر بنالید زار
برافروختند^۶ آتش از^۷ دستِ راست
که^۸ گفتی در^۹ و دشت خواهد بسوخت
بر آن آتشِ تیز و^{۱۰} انبوه بر^{۱۱}
کزویست بر چرخ گردون ستم،
که ما را بدین^{۱۳} سو ز لشکر کشید
خروشی برآمد که ای پهلوان!
که کوه گران را ز بن برکنم،
به مردی همی پویم اندر جهان،
سپاهی بدان^{۱۵} گونه بر هم زدم،
یکی پای‌داری چو گُنداوران
ترا کویم^{۱۷} از گردشِ دار و گیر
چو من با تو روی اندرآرم به کار^{۱۸}
بیابم هم اکنون ز کارِ تو کام

۴۲۸۰

۴۲۸۵

۴۲۹۰

۱۲. ر: بینده (روی «ی» هم یک نقطه گذاشته، سپس خط زده و روی قوس میان «ی» و «ن» نیز بعداً یک دندان‌ه نهاده است)؛ متن = س
۱۳. س: بدن
۱۴. ر: گفت بود و (وزن مصراع درست نیست)؛ متن = س
۱۵. س: بران
۱۶. ر: مردمی داری؛ متن = س
۱۷. س: کویم
۱۸. س: که بر تو کنم روز رخشانده تار

۱. س: کشیدی
۲. س: طیر
۳. ر: نیام؛ متن = س
۴. ر: بودش؛ متن = س
۵. س: بخواست
۶. س: برافروخت
۷. س: ابر
۸. س: تو
۹. ر: دژ؛ متن = س
۱۰. س: < و >؛ متن = ر
۱۱. ر: تیر (?); متن = س

بپوشید جوشن به کردارِ دود
 به فتراک بر بست پیچان کمند
 به^۲ بالا برآمد چو کوهی^۳ به کین
 همآوردت آمد برآرای کارا
 ز بالای تو کوه پهنا کنم
 که ناری^۴ از آن^۵ پس کلان کوه یاد
 بیاید ز جان و^۶ روان کرد پست^۷
 به^۹ تندی ز گفتار^{۱۰} نابسته لب
 بیامد به نزدیکِ غرانِ هژبر
 که^{۱۴} گفتی زمین بود زیرش نوان
 بپوشید^{۱۵} اندام سر تا به^{۱۶} پای
 دو گردِ دلاور چو غرنده شیر،
 تو گفتی به همشان درآمیختند
 سران را به خنجر همی کوفتند
 سوی چپ بیازید چون نره شیر
 فروکوفت بر تارکِ دیوِ نر
 چنان بود بر ترگ^{۱۹} جنگی سوار،

سپهبد چو^۱ بشنید برجست زود
 برافکند برگستوان بر سمند
 فروبرد گرزِ گران را به زین
 خروشید کای دیوِ ناسازگار
 به خنجر من این دشت دریا کنم
 چنانست بیچم من ای بدنزاد!
 ترا همچو دیوانِ آن بوم و دشت
 خروشید دیو اندر آن^۸ تیره شب
 به زیر اندرش بادپایی^{۱۱} چو ابر
 یکی سهمگین کوه^{۱۲} بُد بی گمان^{۱۳}
 ز پولاد ترگ و ز آهن قَبای
 چو آمد به نزدیکِ گردِ دلیر
 در آن تیره شب در هم آویختند
 به زخم تبرزین برآشوفتند
 چو چندین^{۱۷} بکوشید گردِ دلیر
 کشید از میان تیغ والاگهر
 شبِ تیره و^{۱۸} تیغ زهرآبدار

۴۲۹۵

۳۳۰۰

۳۳۰۵

۱۲. ر: کوه سهمکین (با نشان «ح» روی واژه یکم و «م» روی واژه دوم مشخص کرده است که باید برعکس خوانده شوند)
 ۱۳. س: بد بدکمان
 ۱۴. س: تو
 ۱۵. س: پوشیده
 ۱۶. س: ز
 ۱۷. س: چندی
 ۱۸. ر: تیره؛ متن = س
 ۱۹. س: ترک

۱. س: چه
 ۲. ر در آغاز مصراع حرفی (شاید «ح» کوچک) را نوشته و سپس روی آن خط زده است
 ۳. ر: کوه؛ متن = س
 ۴. س: نازی
 ۵. ر: ازین؛ متن = س
 ۶. س: < و >؛ متن = ر
 ۷. ر: دست شست (قافیه درست نیست)
 ۸. س: اندرون
 ۹. س: ز
 ۱۰. س: بکفتار
 ۱۱. ر: بادپای؛ متن = ر

فشاندهمی^۱ خُرده^۲ سَنَدروس
برافروخت بر روی هامون و راغ،
یکی را ز بد سر نیچید^۳ و بر
برآمد یکی تند بفشرد پای
سنان‌دار نیزه برو راست کرد
تو گفתי بدرید^۴ کوه و کمر
بیفکنند خوارش بدان رزمگاه
بدو گفت کای دیو بر گشته‌بخت!
بدادی سر خویشتن از گزاف
اگر چون تو پانصد^۵ به چنگ^۶ آیدم
دو نعل^{۱۱} گران اندرو کرد و گفت:
چو خواهی که ماند سرت را^{۱۲} به جای
خداوند گویال و اورنگ و یال!
همان شیر نر گرد اسپم نیافت
که از من رمیدند در کارزار
سپهر از نبردم همی سر بگاشت
نباشد کسی کو به هنگام کین،
وگر باد گردد به روز نبرد
زبون آمدم من به چنگال تو

تو گفתי که خورشید بر آبوس
بدآن گونه تا مهر، زرین چراغ
همی حمله کردند بر یکدگر
سرانجام گرد دلاور ز جای
درآمد سوی راستش همچو گرد
بزد بر کمر بند آن بدگهر
برآوردش از جا چو کوه^۵ سیاه
دو دست از پس پشت بر بست^۶ سخت
کجات آن همه مردی و کام و لاف
نبرم^۷ سرت زآن که ننگ آیدم
دو گوشش به خنجر همانکه بسفت^{۱۰}
که اکنون بر لشکر ره نمای
سپه‌دیو گفت ای گو بی‌همال
به مردی کسی دست بر من نیافت
بسی نامور کاردیده^{۱۳} سوار
کسی تاب شمشیر و گرزم نداشت
گمانم چنین بُد که اندر زمین
بر اسپ من افشاند از باد گرد
ز بس^{۱۴} مردی و نیروی^{۱۵} یال تو

۳۳۱۰

۳۳۱۵

۳۳۲۰

۳۳۲۵

۹. ر، س: جنک
۱۰. س: بسف
۱۱. ر: لعل؛ متن = س
۱۲. ر: با؛ متن = س
۱۳. ر: کارزاری؛ متن = س
۱۴. س: ز بسی
۱۵. س: یال و؛ متن = ر

۱. س: همکی (با دو نقطه زیر ک)
۲. ر، س: خورده
۳. س: نه پیچد
۴. س: بدید
۵. س: کو[ه]
۶. ر: بفرمود دستش بیستند؛ متن = س
۷. ر: بیرم؛ متن = س
۸. س: سیصد

<p>همان بنده فر و گردی تو زمانی ز رای تو برنگذرم بسی گنج و تاجست و هم گوشوار همان اسپ و اسباب و فرش^۱ نشست کشیدم بدین کوه خارا فراز که پردرد بادا بداندیش تو دل دیو بدخو پرستار^۲ دید، به مکر و فریب و بد و بدخویی ز من بُرد خواهی سرت رایگان به روز سفید و شب لاجورد، به شمشیر و گرز^۵ و به خورشید و ماه، ازین گفت با من تو دل بد مکن که سوگند با مردمی بود جفت ازو بد نشاید^۶ گرفتن به یاد چو در وی بُود مایه مردمی، به ویژه که او^۹ داد راند سخن ازو بند بگشاد و کردش رها</p>	<p>منم حلقه در گوشِ مردی تو به هر جا که گویی ترا ره برم ولیکن مرا اندرین کوهسار غلام و پرستار و هم زبردست که گرد آوریدم به روزِ دراز بمان تا بیارم همه پیش تو سپهبد چو^۲ زین گونه گفتار دید پراندیشه شد، گفت: تو جادویی بدین گفت شیرین^۴ و چربی زبان سیه دیو برجست و سوگند خورد به مردی و گردی و تخت و کلاه که من از ره داد گویم سخن فرامرز دانست کو راست گفت و دیگر که از خویشان داد داد اگر دیو بینی و گر^۷ آدمی سخن هاش بپذیر و دل بد مکن^۸ جوان سرفراز^{۱۰} فرمانروا</p>	<p>۲۳۳۰ ۲۳۳۵ ۲۳۴۰ ۲۳۴۵</p>
--	--	---

آوردن^{۱۱} سیه دیو گنج به نزدیک فرامرز و کیفیت او

و رسیدن فرامرز به لشکر خود^{۱۲}

سیه دیو پویان و تازان برفت خرامان سوی کوه تازید تفت^{۱۳}

۸. س: پر شکن
 ۹. ر، س: کزو؛ متن تصحیح قیاسی است
 ۱۰. ر: سرفراز؛ متن = س
 ۱۱. ر: آور[دن]
 ۱۲. س: آوردن سیه دیو گنجرا بنزد فرامرز
 (سرنویس پس از بیت ۴۳۴۸ آمده است)؛ متن = ر
 ۱۳. س: کو تازید و رفت

۱. ر: فرش و؛ متن = س
 ۲. ر: حو
 ۳. س: فرستار
 ۴. ر: شیرین
 ۵. ر: مهر؛ متن = س
 ۶. س: نشانی
 ۷. س: اگر

غلام و پرستنده^۱ و سیم و زر،
 ز گاوآن که بر کوه و در^۲ می‌روند،
 سرانگشتِ حیرت^۳ به دندان گزید
 نهانی جهان‌آفرین را^۴ بخواند
 کزین روی کشورت^۵ آراسته،
 چنین گوسفندان و اسب و رمه؟
 ز هنگامِ ضحاک تا این زمان،
 جهانم چو^۶ یک مهره بُد زیر دست
 دلِ گم‌رهان را بدین خوش کنم
 که آتش به گردون زبانه کشید،
 ز تیغ و سنان و ز آهنگِ من
 اگر لشکری باشد ار^۷ کاروان
 دل و دیده‌شان^۸ زار و بیجان^۹ کنم
 نمانم که مویی^{۱۰} شود کاسته
 تو این کوه را خوارمایه مدارا!
 ببینند^{۱۱} این کوه کشنانیان^{۱۲}
 شوند از کشیدن سراسر بهرنج^{۱۳}
 همان گوهر و لعل ایدر^{۱۴} بسی ست

ز تاج و ز تخت و ز دُر و گهر
 هم از اسب و از اُشتر و گوسفند
 بیاورد چندان که هرکس که دید
 سپهبد بدان گنج خیره بماند^۱
 پرسید ازو، گفت: این^۲ خواسته
 بگویی که چون گرد کردی همه
 سیه‌دیو گفت ای جهان‌پهلوان!
 بدین کوه و این دشت دارم نشست
 بدین کوه‌سر هر شب آتش کنم
 ز نزدیک و از دور هرکس که دید
 نباشند آگه ز نیرنگ^۳ من
 بیایند نزدیک من بی‌گمان
 به یکبارشان پاک پیچان^۴ کنم
 همه چارپا و همه خواسته
 بیارم نهم از بر کوه‌سار
 که امروز گر^۵ تا به صد سالیان
 بیابند ازین کوه دینار و گنج
 ز دینار و گنجم خود اندازه نیست

۲۳۵۰

۲۳۵۵

۲۳۶۰

۱. س: فرستنده

۲. ز: دُر؛ متن = س

۳. ز: حسرة؛ متن = س

۴. بدان اندرو خیره ماند؛ متن = س

۵. س: همه نام یزدان

۶. س: از دیو کین

۷. س: کز روی کشور شد

۸. س: چه

۹. س: ز نزدیک

۱۰. ر، س: از؛ متن تصحیح قیاسی است

۱۱. ز: پیچان؛ س: بیجان

۱۲. س: دیدشان

۱۳. س: پیچان

۱۴. ز: موی (نخست «پای» نوشته و سپس روی آن خط زده و «موی» نوشته است)؛ متن = س

۱۵. س: اگر

۱۶. ز: به بیند

۱۷. س: کیشانیان؛ متن = ر

۱۸. ز: برنج

۱۹. س: از اینجا

<p>ز گفتارش اندر زها برگرفت بسی مردمان آوریده به گاز به پیش اندرافکنند گنج و رمه سیه دیو پیش اندرون راه جوی</p>	<p>فرامرز ز آن^۱ ماند اندر شگفت که این دیو چندین بیموده از بفرمود تا بار کرد آن همه سوی لشکر خویشتن کرد روی</p>	<p>۳۳۶۵</p>
<p>همی گشت رنگ زمانه بنفش^۲، یکایک سران سپه را بدید به نزد جهاندار فیروزگر نبایست رخشان به خوناب شست</p>	<p>چو خور از بر باختر^۳ زد درفش سپهبد به لشکرگه خود رسید همه بر نهادند بر خاک سر که دیدند او خرم و تن درست</p>	<p>۳۳۷۰</p>

نشستن فرامرز با لشکر خود در بزم و سخن گفتن لشکر با فرامرز و پاسخ او

و راز گشادن سیه دیو از فرطورتوش پیش فرامرز رستم^۴

<p>نشستند گردان و بسته کمر از اندوه بگذشته آزاددل که گفتی برافشانند گردون روان ز عکسش هوا پر ز قوس^۵ قزح به کف ساغر می، همه نیم مست چو بر برگ نسرين چکیده شراب ز آواز او مست شد هوشیار^۶ به دل اندرش مهر آن دلنواز،</p>	<p>سپهبد نشست^۵ از بر تخت زر همه تازه روی و همه شاددل یکی جشنگه ساخت^۶ آن پهلوان^۷ ز شادی بخندید می در قدح پری چهره گان^۹ دسته گل به دست رخ^{۱۰} لاله گون از عرق پر گلاب بنالید ابریشم زیر زار چو از باده سرمست شد سرفراز</p>	<p>۳۳۷۵</p> <p>۳۳۸۰</p>
---	---	-------------------------

۸. س: قوس و؛ متن = ر
۹. س: پریچهرگان
۱۰. ر در آغاز مصراع نخست چیزی را (شبیبه «بسی») نوشته و سپس روی آن خط زده است
۱۱. ر: هوشار؛ متن = س

۱. س: از آن
۲. س: ناختر
۳. س: به نقش
۴. س: سرنویس ندارد
۵. ر: نشست (حرف آخر بی نقطه)
۶. س: چشنگه ساحت
۷. ر: آنهلوان

همی هر زمان لب به دندان گزید
 همی برزدی هر نفس بادِ سرد
 یکایک بگفتند بر انجمن
 چو شیروی و اشکش یلِ نامدار^۱
 سرافراز و^۲ بادانش و پرهنر،
 ندانیم تا بر سرِ او چه رفت^۳
 همی برکشید هر زمان سردهو
 همه رازداران دلجو بُدند،
 بگفتند با نامور پهلوان:
 همان آتش و کارِ دیو سترگ
 و زان رفتنِ نامور پهلوان
 بُد استاده چون بر فلک^۴ مشتری
 همانا کهش آن دیو بفریفته‌ست
 ز اندیشه شد تیره^۵ بازارشان
 برفتند، چون رنگِ شب شد سیاه

شد از تیرگی^{۱۳} رنگِ خور ناپدید،
 سپهبد سیه‌دیو را خواند پیش

شکیب از دل و جانش دوری گزید
 نه بر آرزو خورد جامی که خورد
 بزرگانِ لشکر همه تن به تن
 کیانوشِ دستور و جنگی‌تخوار
 که این شیردل مهترِ نامور
 از آن^۲ گونه نامد^۳ کز ایدر^۴ برفت
 نبینیم رنگِ رخس تازه‌رو
 از آن نامداران که با او بدند
 گشادند جمله سراسر زبان
 چه کارِ بیابان و آهوی و گرگ
 و زان^۷ مرغ—زاران و آبِ روان
 سُوی چشمه‌ساران که در وی پری
 بدان ماه‌رخ، پهلوان شیفته‌ست^۹
 گوان چون شنیدند گفتارشان
 می^{۱۱} چند خوردند، از آن بزمگاه

جهان شَعرِ تیره به سر برکشید^{۱۲}
 برفتند گردان به آیینِ خویش

۲۳۸۵

۲۳۹۰

۲۳۹۵

۸. س: نشسته چو بر آسمان؛ متن = ر (پس از
 تصحیح «ایستاده» به «استاده»)
 ۹. س: شیفته است
 ۱۰. س: تیز
 ۱۱. ر، س: می
 ۱۲. س: چادر تیره بر سر
 ۱۳. ر: تیره‌کی

۱. ر: چو شیرو چو اشکست آنامدار؛ س: چو
 شیروی اشکش یل نامدار؛ متن = س (با افزودن
 «واو» عطف پس از شیروی)
 ۲. ر: سزاوار؛ متن = س
 ۳. س: ازین
 ۴. ر، س: آمد؛ متن تصحیح قیاسی است
 ۵. س: کزیدر
 ۶. س: تفت
 ۷. س: دران

همان شاهِ پینا و^۲ با رای و هوش
 اگر^۳ چاره‌ای نیز دانی بگوی
 سرفراز^۵ جنگی به روز نبرد،
 نیارد کسی جُستن آرامِ اوی^۷
 سپهدار^۸ باداد و فرمانرواست
 به فرمان او از کران تا کران
 سرِ مرز آن نامورخسرو است
 همه بسته دارند پیشش کمر
 سپاهش ز ریگ بیابان فزون
 به یک ماه پویان رود راه‌پو^{۱۴}
 از ایدر^{۱۶} ببندم کمر بنده‌وار^{۱۷}
 از آنجا برآرم مگر کام تو
 چنان چون سزاوارِ مردانِ راد^{۱۹}
 همه گفتنی‌های بابزم گوی^{۲۰}
 بزرگ و سپرده جهان زیر پای
 دلش رام گردان ز مهر و ز^{۲۳} شرم

بپرسیدش از^۱ شاه فرطورتوش
 گرت هیچ هست آگهی، بازجوی
 بدو دیو گفت: ای گرنامه‌یه مرد^۴!
 به گیتی نگوید کسی نامِ اوی^۶
 که او بر پری سربه‌سر پادشاست
 همان گُرساران و^۹ مازندران
 همین مرز کاینجاست^{۱۰} ما را نشست
 روارو^{۱۱} چنان تا درِ باختر
 جهانی برآورده زیر اندرون
 از ایدر^{۱۲} که ماییم، تا^{۱۳} پیش او
 چو فرمان دمی با سواری^{۱۵} هزار
 رسانم بدان شاه فرمان تو
 یکی نامه فرمای^{۱۸} با مهر و داد
 به نامه سخن‌های بی‌رزم گوی
 که او شهریارِ ست^{۲۱} با کام و رای
 به گفتارِ شیرین و آواز^{۲۲} نرم

۴۴۰۰

۴۴۰۵

۴۴۱۰

۱۳. ز: در؛ متن = س
 ۱۴. س: زود راه‌جو
 ۱۵. ز: سوار؛ متن = س
 ۱۶. س: ازیدر
 ۱۷. ز: مردوار (← بیت ۴۵۳۷)؛ متن = س
 ۱۸. س: بنویس
 ۱۹. س: مردم بود
 ۲۰. س: جوی
 ۲۱. س: شهریار است
 ۲۲. س: آوای
 ۲۳. ز: گردد به ساز و به؛ متن = س

۱. س: پرسید ازو
 ۲. س: پینای
 ۳. س: وکر
 ۴. ر نخست (کرد) نوشته و سپس روی سرکش
 (ک) خط زده و (م) نوشته است
 ۵. ز: سرفراز؛ متن = س
 ۶. ز: او؛ متن = س
 ۷. ز: او؛ متن = س
 ۸. س: سپهدار و
 ۹. س: < و >
 ۱۰. س: کاینجاست
 ۱۱. س: روانرو
 ۱۲. س: ازیدر

<p>ز تیمارِ آن دلبر آزاد گشت چو از شید رخشنده شد روی خاک، بگسترد بر روی خاک آفتاب، سواران^۴ گردنکش و مهتران ز اندوه آن نامور پا به گل به ایشان چنین گفت کای سروران! به گوشِ بزرگان رسیده خبر، سزد گر شویدم^۶ یکی چاره‌جوی بکوشیم تا در تن و جان رگی ست ز دریای ژرف و دژ و از بلا، کشیدیم و دیدیم تیمار و درد که ما را نیامد بلایی به سر^۹ یکی گم نگشتند از کهتران^{۱۱} به^{۱۳} مردی ز نام‌آوران برترست^{۱۴}، پساییم^{۱۵} دست اندرین داوری به پیروزی^{۱۶} دادگر کردگار، که هر کس که این داستان بشنود،</p>	<p>سپهد چو^۱ بشنید ازو شاد گشت ۲۴۱۵ بخفت و برآسود تا روز پاک یکی معجز^۲ از زر و یاقوت^۳ ناب سپهدار بنشست و نام‌آوران برفتند پیشش پراندیشه دل نهانشان بدانست آن پهلوان ۲۴۲۰ همانا که از کار من درگذر^۵ که در دل چه دارم همی آرزوی ابا آن که این آرزو اندکی ست ز دیو و ز جادو و از ازدها گذشتیم هر کشوری^۷ گرم و سرد ۲۴۲۵ سپاس از جهاندار^۸ فیروزگر ازین نامداران گندآوران^{۱۰} سپهدار اگرچند نام‌آورست^{۱۲} یکی کار ماندستمان با پری که این کام دیگر درین روزگار ۲۴۳۰ برآید، به ما داستانی شود</p>
--	---

۱۰. س: و دیگر کزین نامداران من
 ۱۱. س: ازان انجمن
 ۱۲. ر: نام آور است
 ۱۳. س: ز
 ۱۴. س: برتر است
 ۱۵. ر: بسایم؛ س: بسائیم
 ۱۶. س: به پیروزی

۱. ر: حو
 ۲. س: مفرج
 ۳. ر: یاقوة
 ۴. ر: سوار و (وزن درست نیست)؛ متن = س
 ۵. س: بدر
 ۶. س: شوندم
 ۷. س: گذشتم ز هر کشور
 ۸. س: سپاسم ز دادار
 ۹. س: که ما را بداد است مردی و فر

ز ما جز به مردی نیارد^۱ به یاد
 پس از هر که نامی بود در جهان
 همه پهلوانان سر^۲ افراختند
 که بر ما ترا کام و^۴ فرمان رواست
 اگر کوه و^۵ دریا شود پر^۶ ز تیغ
 ز بهر^۷ مراد تو ای پهلوان!
 سپهبد ز گفتارشان تازه گشت
 بمانیم خرم دل و بخت شاد
 که هرگز به گیتی نگردد نهان
 همه یک به یک پاسخ ساختند^۳؛
 مراد تو یکسر همه کام ماست
 وگر تیغ بارد ز بارنده میغ
 نباشد دریغ از بزرگان روان
 به دلش^۷ آرزوها بی اندازه گشت

۴۴۳۵

نامه نوشتن فرامرز به فرطورتوش شاه پریان و فرستادن به دست سیه دیو

و کیفیت رسیدن نامه به فرطورتوش و اندیشه مند شدن او^۸

بفرمود تا شد نویسنده پیش
 یکی نامه فرمود با رای و هوش
 چو ماهی برآمد ز دریای مُشک
 بیست از بر کاغذ ابری چو قار
 نخستین که بنهاد سر بر زمین
 خداوند پیدا و^۹ راز نهفت
 به شش روز نه چرخ برپای کرد
 ز برهان او ذره مهر و ماه
 ز دیو و دد و آدمی و پری
 همه^{۱۱} بندگانند و جویندگان
 نشاندش بر تخت نزدیک خویش
 پر از مهر نزدیک فرطورتوش
 گذر کرد بر روی کافور خشک
 ببارید ازو گوهر شاهوار
 گرفت آفرین از جهان آفرین
 خداوند بی یار و انباز و جفت
 جهان را بدو اندرون^{۱۰} جای کرد
 به ایشان شماره دهد سال و ماه
 ز خورشید تا ذره ای بنگری،
 در آن^{۱۲} بندگی نیز پویندگان

۴۴۴۰

۴۴۴۵

۸. س: نامه نوشتن فرامرز بفرطورتوش؛ متن = ر

۹. ر: بیدار؛ متن = س

۱۰. س: اندرو

۱۱. ر: در؛ متن = س

۱۲. س: درین

۱. س: ز ما مهر یزدان بیارد

۲. ر: سران همه سر بر؛ متن = س

۳. س: همه پاسخ را بیاراستند

۴. س: < و >

۵. ر: < و >؛ متن = س

۶. ر: بر

۷. س: بدل

که او آفریننده، او^۲ پادشاست
 جهاندار و بینادل و پاک‌هوش
 که هم بانژادست^۳ و هم پاک‌دین
 سرافراز^۴ و بر مهتران مهترست
 خداوند با زیب و با رای^۵ و فر
 درودی که مهرش بُود تارو بود
 سرِ مرزِ آن خسروِ نامور
 ابا نامدارانِ زرین‌کلاه
 مرا بهره این بُد درین روزگار،
 ببینم بسی آشکار و نهان،
 بدین بوم و بر چندگه دم زدیم
 ز مردی و دیدار و نیرنگِ تو
 که دارید بهره ز دانش بسی
 برین‌ست جاوید فرمان^۹ ما،
 ز دیدارِ تو روشنایی بود
 سرافراز^{۱۱} گردانِ روی^{۱۲} زمین
 سپهبدِ فرامرز^{۱۴} روشن‌روان
 جهاندار^{۱۵} گردنکش و نامور

ورا بر^۱ جهان پادشاهی رواست
 و زو بر شهنشاه فرطورتوش
 سزاوار باشد بدو آفرین
 هم از خسروانِ جهان برترست
 خداوند گنج‌ست و تاج و کمر
 ز ما نیز بر وی فراوان درود
 رسیدم به‌خوبی بدین^۶ بوم و بر
 ابا لشکر و بوق و کوس و سپاه
 چو از گردش چرخ ناسازگار
 که حیران شوم چندگه در جهان
 به نزدیکِ مرزِ شما آمدیم
 ز کردار و گفتار^۷ و فرهنگِ تو
 شنیدیم هر گونه از هر کسی
 چنین آرزو خاست^۸ در جانِ ما
 که با تو مرا آشنایی بود
 منم پهلوان‌زاده با آفرین^{۱۰}
 جهانگیر و^{۱۳} پورِ جهان‌پهلوان
 چو دستان نیا و چو رستم پدر

۲۴۵۰

۲۴۵۵

۲۴۶۰

۲۴۶۵

۹. س: پیمان
 ۱۰. س: پهلوان زاده بافرین
 ۱۱. ر: سرافراز؛ متن = س
 ۱۲. س: کردی ز ایران؛ متن = ر
 ۱۳. س: < و >
 ۱۴. س: سرافراز
 ۱۵. س: جهاندار و

۱. س: در
 ۲. س: آفریننده
 ۳. س: با نژاد است
 ۴. ر: سرافراز؛ متن = س
 ۵. س: مهر
 ۶. ر: بدن
 ۷. س: ز گفتار و کردار
 ۸. س: خواست

که از چنگ^۱ شیران ربودی شکار
 بمانده‌ست ازو نام تا رستخیز
 به هر کار شایسته کارزار
 پس پرده خوب‌رویان تو
 مرا خاست در دل بسی آرزوی
 به خوبی بسی رای بیشی^۲ کنم
 نگار سمن‌بوی دلخواه را
 ترا هم ز^۳ پیوند مانگ نیست
 چو بگشاد لب را به گفتار نغز:
 ز^۴ بیگانگی دل پر از غم بود
 چو^۵ پیوند بنهد یکی نیک‌بخت،
 دهد میوه زان بخش^۶ تو خوب‌تر؟!
 که چون یافت پیوند آب دگر^۷
 جهانش درازی و پهنا شود
 شود مرد غواص ازو نامجوی^۸

برآراست دیو سیه رهبری
 ز گردان شمشیرزن یک‌هزار
 ز دینار و از گنج و از خواسته

نبیره‌ی سرافراز^۱ سام سوار
 بدین گونه از زخم شمشیر تیز
 کنون زو منم در جهان یادگار
 شنیدم که اندر شبستان تو
 یکی ماه‌روی‌ست^۲ نام «آرزوی»
 که با تو یکی نیز خویشی کنم
 به من ده به‌آیین تو آن ماه را
 بدین گفتگو^۳ اندرون جنگ نیست
 چه گفت آن خردمند پاکیزه‌مغز
 که گیتی به پیوند خرم بود
 نبینی^۴ که بر شاخ‌های درخت
 چو سر برکشد شاخ آید به بر،
 هم‌یدون به آب روان درنگر
 ز نیرو یکی ژرف^۵ دریا شود
 به دریا شود آب و کشتی به روی

چو گشت از نوشتن سخن اسپری
 فرستاد با او دلاورسوار
 ابا هدیه و اسپ آراسته

۴۴۷۰

۴۴۷۵

۴۴۸۰

۱. ز: سرافراز؛ متن = س

۲. س: جنگ

۳. س: ماه‌روئیست

۴. ز: خویشی (قافیه درست نیست)؛ متن = س

۵. ز: کفت و کو

۶. س: به

۷. س: به

۸. ر، س: نه بینی

۹. س: به

۱۰. ر نخست «میوه را» نوشته و سپس در حاشیه

مطابق متن تصحیح کرده است

۱۱. ز: دیگر؛ متن = س

۱۲. س: یکی چشمه همچو

۱۳. س این بیت را ندارد

شهنشه^۱ پذیرفت و اندر شکفت
 و زآن پیشکاران بارای وهوش،
 ز بهر سیه دیو یل ساختند
 بیامد نشست^۲ از بر تخت گاه^۳
 ازو^۴ مهر بگشاد و برداشت^۵ بند
 شگفتی نمودند پیر و جوان
 که آن شیردل^۶ مهتر افکند بُن^۷
 پراندیشه شد خسرو نامجو
 ز روی دگر پر ز فریاد گشت
 گرفتار خشم اند و کین و جفا
 سرانجام عهد و^{۱۲} وفا بشکنند
 بجنبند از^{۱۳} جا به هر خیره باد
 به هر راستی در کژی آورند
 نخواهم که دختر شود جفتِ اوی،
 ز ساغر گراید به تیر و کمان
 و زآن^{۱۷} پس ندانم چه شاید بدن
 بسی بر سر آید سران را^{۱۹} زمان

به نزدیک شاه پری بازگفت
 از آن پس بفرمود فرطورتوش
 یکی کاخ پرمایه پرداختند
 ز گردان چو پرداخت آن بارگاه
 ۴۵۰۵
 بیاورد آن نامه دل‌پسند
 چو برخواند نامه دبیر جوان
 از آن خوب گفتار و شیرین سخن
 و زآن جستن مهر و پیوند او
 ۴۵۱۰
 ز یک رو^۸ به پیوند او شاد گشت^۹
 که^{۱۰} با آدمی نبود از بُن^{۱۱} وفا
 به آغاز اگرچند نیکی کنند
 نباشند پیوسته بر یک نهاد
 به جای نکویی^{۱۴} بدی آورند
 ۴۵۱۵
 اگر^{۱۵} سر بیچم^{۱۶} ازین گفتگوی
 پر از درد گردد دل پهلوان
 به ناکام با او بباید زدن
 یکی کینه پیدا شود در جهان^{۱۸}

مانده است

۱۱. ر: از این؛ متن = س
۱۲. ر: < و >؛ متن = س
۱۳. س: نه جنبند ز هر
۱۴. س: نکویی؛ متن = ر
۱۵. س: و کر
۱۶. س: به بیچیم
۱۷. س: از آن
۱۸. س: نهان
۱۹. س: سر اندر

۱. س: شهنشا

۲. ر: نشست (حرف آخر بی نقطه)

۳. س: تخت شاه

۴. س: و زو

۵. س: بر داشت بگشاد

۶. ر: آنشردل

۷. س: بن

۸. س: ز یکره

۹. ر: کشت شاد (ولی با گذاشتن نشان «ح» روی

واژه یکم و «م» روی واژه دوم، مشخص کرده

است که باید برعکس خوانده شوند)

۱۰. در ر آغاز مصراع به اندازه یک واژه سفید

<p>از آن‌پس که داند به جز کردگار چنین گفت داننده پیش‌بین ز کردار^۲ خود زود^۳ پیچمان شود به گیتی درش رنج و سختی بود پس آن‌گه که با داد داد آوریم که گیتی فسانه‌ست^۴ و پردردورنج همه مهتری باد فرمان ما چو زان‌دیشه^۵ بی‌کران شد ستوه</p>	<p>که پیروز^۱ برگردد از کارزار؟! که هر کس که پیدا کند تخم کین، سر پادشاهیش ویران شود به محشر همان شوربختی بود به پاسخ همه مهر یاد آوریم به یک سان نماند سرای سپنج نکوکاری و رای و پیمان ما برآورد سر، کرد رخ زی گروه^۶</p>	<p>۴۵۲۰</p> <p>۴۵۲۵</p>
---	--	-------------------------

سخن گفتن فرطورتوش با بزرگان خود و رای زدن با ایشان

و پاسخ دادن بزرگان او را^۷

<p>بزرگان کشور که بودند پیش: خردمند^۹ بادانش و رهنمای! جوانی سرافراز^{۱۰} و^{۱۱} پاکیزه‌دین نیره ز سام‌ست و از^{۱۲} نیرم‌ست خردمند^{۱۴} با گوهر و شرم^{۱۵} و داد شده آگه از دانش و ارز ما که با رای او پای داردهمی؟! فسرده^{۱۷} شدی آب، چون خون^{۱۸} به جوی^{۱۹}،</p>	<p>چنین گفت با نامداران خویش که ای^۸ سرفرازان باهوش‌ورای بدانید کز مرز ایران‌زمین که پور جهان‌پهلوان رستم‌ست بزرگ‌ست و^{۱۳} بادانش و بانژاد رسیده‌ست نزدیکی مرز ما به پیوند ما رای داردهمی سیه‌دیو کز باد شمشیر اوی^{۱۶}</p>	<p>۴۵۳۰</p>
---	--	-------------

- | | |
|---|---|
| <p>۱۱. س: < و >
۱۲. س: ازو
۱۳. س: < و >
۱۴. س: خردمند و
۱۵. س: فر
۱۶. ر: او؛ متن = س
۱۷. ر: فشرده]ه]
۱۸. س: شده خون چو آبی
۱۹. ر: جو؛ متن = س</p> | <p>۱. س: فیروز
۲. س: ز کردار
۳. ر: باز؛ متن = س
۴. ر: فسانست؛ س: فسونست
۵. س: زندیشه
۶. س: زی رخ ستوه
۷. س: سخن گفتن فرطورتوش با بزرگان خود
۸. ر: کای؛ متن = س
۹. س: خردمند و
۱۰. ر: سرافراز؛ متن = س</p> |
|---|---|

نبرده‌ست کس دستِ او از میان،
 نه دام و دد از بیمِ او آرمید،
 به فرمانِ او چون سرافکنندگان
 که با رای و تدبیر و^۱ آزاده است
 که با آدمی چون بسازد پری؟!
 مبادا کزین کار کیفر بریم
 چه بینید ازین مردم نیک‌خواه^۵؟
 که بود اندر آن انجمن سروری
 به دانش خرد را تویی، رهنمای
 بگوییم^۶ چیزی که آید به کار
 به^۸ نخچیر و رود و می و بزمِ خوان^۹
 به دل بر^{۱۰} همی فرمند^{۱۱} آیدت
 به هر آزمایش پساییم^{۱۲} دست
 ز دانش پرسند چندین^{۱۳} سخن
 سرافراز^{۱۴} و بیدار و روشن‌روان،
 به مردی ستون^{۱۶} و به دانش سوار،
 روانش^{۱۷} به دانش همی‌پرورد،
 نژاد بزرگی و شرم و هنر^{۱۸}،

ز هنگامِ ضحاک تا این زمان
 به گیتی کسی پشتِ او را ندید
 کنون پیش او چون همه بندگان
 بدین کارش ایدر فرستاده است
 پراندیشه گشتم بدین داوری
 چو با^۲ یکدگر ما نه هم‌گوهریم
 چه گوید^۳ و این را چگونه‌ست^۴ راه
 چنین پاسخ آمد ز هر مهتری
 که ای شاه با دانش و رهنمای
 ولیکن چو زی ما کنی خواستار
 نخستین، جوان را^۷ بر خویش خوان
 ببین و بدان گر پسند آیدت
 به دیدار و گفتار و خورد و نشست
 همان موبدان نیز در انجمن
 گر ایدون که این نامورپهلوان
 به گوهر^{۱۵} درست و به دل هوشیار
 وفا دارد و مهر و رای و خرد
 ابا این همه گردی و زور و فر

۴۵۳۵

۴۵۴۰

۴۵۴۵

۴۵۵۰

۱. ر: < و >؛ متن = س

۲. س: که ما

۳. ر: چکوئید

۴. ر: چکونست (حرف آخر بی نقطه)

۵. س: چسازم بدین پهلوان سپاه

۶. ر: بگویم؛ متن = س

۷. س: تو او را

۸. س: ز

۹. س: جان

۱۰. س: کر

۱۱. س: فره مند

۱۲. ر: بسایم؛ س: بر آساء؛ متن تصحیح قیاسی است

۱۳. س: چندی

۱۴. ر: سروراز؛ متن = س

۱۵. در ر آغاز مصراع محو شده است

۱۶. ر، س: ستور؛ متن تصحیح قیاسی است

۱۷. س: روان را

۱۸. ر: دانش گهر؛ متن = س

شوی شادمانه به^۲ پیوند او(؟)
 سوی کشور ما، چو آید دلیر،
 ابا نامداران نیو آمده‌ست^۵
 پر از برف^۷ و سرما شود کوه و دشت،
 که خون بفسرد در رگ^{۱۰} و جان و^{۱۱} پی،
 نیارد گذر کرد و^{۱۳} نی^{۱۴} مرد نیو،
 گذشتن بدان راه خوش‌تر بود
 تو شاهی و ما جمله نزدت رهی
 به مردی و رادی و فر و خرد،
 همان آزمون را فزایش کنی،
 به افسون و برهان دانشوران
 بسازند پتیاره پیش سپاه:
 ز سرما و گرما ز هر دو بلا
 کزو درد و رنج‌ست و هم بیم و هول
 که از ابر مرغ اندرآرد به خاک
 به رزم از زمانه برآرند گرد

سزد گر سر آری به پیوند^۱ او
 دگر^۳ آنکه آید سرفراز^۴ شیر
 بدین ره نیاید که دیو آمده‌ست
 کز ایدر^۶ سیه‌دیو چون بازگشت
 کنون مهرجان^۸ آید و^۹ ماه دی
 زمستان و^{۱۲} سرما بدین راه دیو
 مر او را گذر سوی کژدر بود
 درین ره از ایدون که^{۱۵} فرمان دهی
 چو خواهی که او را به هر نیک و بد
 ببینی، نکو^{۱۶} آزمایش کنی
 به دیوان و جادو و^{۱۷} گنداوران
 بگوییم^{۱۸} تا هفت منزل به راه
 ز شیران و گرگان و از ازدها
 همان جادویی^{۱۹} اژدر و دیو و^{۲۰} غول
 همان کرگدن دیو بی^{۲۱} ترس و باک
 بیایند در راه آن شیرمرد

۴۵۵۵

۴۵۶۰

۴۵۶۵

۱۳. ر: < و >؛ متن = س
 ۱۴. س: نه
 ۱۵. س: ازیدونکه
 ۱۶. ر: نیکو؛ متن = س
 ۱۷. س: < و >؛ ر نخست «جادو و» نوشته و
 سپس روی «و» دوم خط زده و به جای آن «ه»
 گذاشته است
 ۱۸. ر: بکویم؛ متن = س
 ۱۹. س: جادو و؛ ر نخست «اژدر» نوشته و سپس
 روی آن خط زده و نویسنده متن را نوشته است
 ۲۰. ر: < و >؛ متن = س
 ۲۱. ر: با؛ متن = س

۱. قافیه درست نیست (سوگند؟)
 ۲. ر: شادمانی ز؛ متن = س
 ۳. ر: دیگر؛ متن = س
 ۴. ر: سرفراز؛ متن = س
 ۵. ر: آمده‌ست؛ س: آمد است
 ۶. س: کزیدر
 ۷. ر: ژرف؛ متن = س
 ۸. س: مهرکان
 ۹. ر: < و >؛ متن = س
 ۱۰. ر: بفسرد در رگ؛ س: که بفسرد خواهد رک؛
 متن تصحیح قیاسی است
 ۱۱. ر: < و >؛ متن = س
 ۱۲. ر: < و >؛ متن = س

جوان سرفراز^۱ با دستبرد،
 بدین هفت منزل بیابد گذر،
 ستودن به مردی مر او را توان^۲
 بیندیش و حقناشناسی مکن
 کزو آرزوها برآید ترا
 همه گفت‌ها سودمند آمدش
 بیاراست ایوان و گاه^۳ مهی
 سوی تخت زریکرش برنشاند
 نشستند گردان آبر تخت شاه
 همان^۴ خاک او مشک و زر بود^۵ خشت
 بدو اندرون پرده گوهرنگار
 ز لعل و زبرجد نشانده به زر
 چنان‌چون نموده بدو مهر و تیر^۶
 پس پشت^۷ خسرو رده برده^۸
 پرستار بیش^۹ ایستاده به پیش
 ز نسرين و از لاله دسته به دست
 به مجلس ز عنبر ز مشک^{۱۰} تثار

همیدون گر این شیروش مرد گرد
 به فر و به مردی، به^۱ زور و هنر
 سزای ستایش بود بی‌گمان
 تو نیز آن زمان ناسپاسی مکن
 بدان^۲ راه رو کوه نماید^۳ ترا
 چو بشنید شاه این پسند آمدش
 یکی بزمگه ساخت شاهنشهی
 فرستاد و دیو سیه را بخواند
 نهادند زرین یکی پیشگاه
 یکی کاخ بود از خوشی چون بهشت
 در و بام^۴ و دیوارها پر انگار
 ز در و ز یاقوت و جزع^۵ و گهر
 زمینش ز زربفت و خز و حریر
 غلامان خورشیدرخ^۶ صف زده
 همه لب پر از نوش و^۷ سرها به پیش^۸
 به کف بر می و چشم‌ها نیم‌مست^۹
 فراوان بر هر کسی چون نثار

۴۵۷۰

۴۵۷۵

۴۵۸۰

۴۵۸۵

تصحیح کرده است؛ س: یاقوت سرخ؛ متن = ن
 ۱۳. ر: مهر و تیر؛ ن: نمودی درو زمهریر؛ متن = س
 ۱۴. ن، س: خورشیدرو
 ۱۵. ر: بسی پشت؛ س: پس و پیش؛ متن = ن
 ۱۶. ر: زده بر زده (روی نقطه‌های هردو از) خط
 زده است)
 ۱۷. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۱۸. ن: مژگان جو نیش؛ متن = ر، س
 ۱۹. س: پیش؛ ر: و پیش؛ ن: بخدمت همه؛ متن:
 ← س (پس از تصحیح «پیش» به «بیش»)
 ۲۰. ن: نیمست
 ۲۱. س: مشک و

۱. ر: سرفراز؛ متن = س
 ۲. س: و
 ۳. از این بیت به بعد متن ن ادامه می‌یابد
 ۴. ر: بدین؛ متن = ن، س
 ۵. ر: کت؛ متن = ن، س
 ۶. ن: بیابد
 ۷. ن: کاخ
 ۸. ن: همه
 ۹. ن: بود؛ س: زر و
 ۱۰. ن: بر و بوم
 ۱۱. ن: بر
 ۱۲. ر در متن «جرخ» نوشته و در حاشیه به «درج»

همه کاخ^۱ از آن مشک، بویا^۲ شده
 چو با زیر و بم راه^۳ برساختی
 ز^۴ آهنگ و آوای و^۵ بانگ و خروش
 تو گفתי که ناهید با مشتری
 بدین گونه تا شد هوا تیره‌فام
 سخنشان ز دیدار^۸ او بُد همه
 ز خنیاگران کاخ گویا شده
 صدای نوا در هوا تاختی
 ز پرده برون اوفتاده سرورش^۶
 در آن بزمگه^۷ بُد به خنیاگری
 به یاد فرامرز خوردند جام
 ز مردی و کردار او بُد همه

۴۵۹۰

سخن گفتن سیاه‌دیو با شاه و صفت کردن از نژاد

و مردی فرامرز رستم و حقیقت آن^۱

چو هرکس سخن گفت از پهلوان
 سیه^{۱۱} دیو گویا زبان برگشاد
 نخستین ز راه^{۱۲} نژاد و گهر
 نژادش یکایک بدیشان شمرد
 ز کورنگ و اترط^{۱۴} همی کرد یاد
 همان سام^{۱۶} گرد و نریمان شیر
 همان مادرش دختر کیقباد
 همان شاه گردان و^{۱۰} نام‌آوران،
 همی کرد کار فرامرز یاد
 سخن گفت از آن پهلوی^{۱۳} نامور
 ز رستم بشد تا نریمان گرد
 چنین تا به جمشید بردش نژاد^{۱۵}
 چو گرشاسب^{۱۷} یل، پهلوان دلیر
 شهنشاه با فر و اورنگ و داد

۴۵۹۵

۱۱. س: پس آن
 ۱۲. ن: راه و
 ۱۳. ر: پهلوی؛ متن = ن، س
 ۱۴. ن: اترت؛ س: اترط؛ متن = ر
 ۱۵. ردر متن «نماز» نوشته و سپس روی آن خط زده و در حاشیه به «نژاد» تصحیح کرده است
 ۱۶. ر: نام؛ متن = ن؛ س بیت‌های ۴۵۹۷-۴۵۹۹ را ندارد و به جای آن بیت زیر را آورده است
 هم از مادرش دخت گودرز شیر
 که با فر و برز است و با دار و گیر
 ۱۷. ن: کرشاسب

۱. چو کاخی؛ س: چو ایوان؛ متن = ن
 ۲. س: کویا (زیر کاف نقطه گذاشته است)
 ۳. س: راز
 ۴. ن: از
 ۵. ن، س: < و >؛ متن = ر
 ۶. س: همی شادمان کشته قلب سرورش
 ۷. ن: برمکه
 ۸. س: بدیدار
 ۹. ن: سخن گفتن سیه‌دیو از اصل و گهر فرامرز؛
 س: سخن گفتن سیه دیو از نژاد فرامرز؛ متن =
 ر؛ در ر، س سرنویس پس از بیت ۴۵۹۲ و در ن
 بین دو مصراع بیت ۴۵۹۳ آمده است
 ۱۰. س: < و >

<p>نَجُست از کسی یاری اندر نَخُست^۱ یکی را نیامد ز تیغش رها که بر رزم او باشدش دسترس سرافراز و^۵ بارای و با^۶ کیمیا به مردی کمر بست بر گردگاه^۸ بپرداخت آن یل به گرز گران که بودند هر یک چو پیل^{۱۰} ژیان، سرافراز^{۱۱} و تند و سترگان بُدند، به خواری همه زیر بندش شدند چه با شیر^{۱۳} و پیل^{۱۴} و چه با گرگ نیو^{۱۵} که بر وی برافشانند^{۱۶} گرد نبرد؟ نشان^{۱۷} پی اسپ و گرزش بسست^{۱۸} به خنجر سیه کرد روی زمین همان هست^{۲۰} آوازه‌اش در دیار که با او توانست^{۲۲} رزم آزمود نه چندان^{۲۳} بُود کآید^{۲۴} اندر شمار</p>	<p>به تنها تنِ خویشتن رزم جُست هم از جادو و^۲ دیو و نر^۳ اژدها نمانده‌ست^۴ اندر جهان هیچ‌کس همان سامِ نَیرَم که بودش نیا به^۷ هنگامِ عهدِ فریدون‌شاه همان گُرساران و^۹ مازندران هزار و صد و شصت دیو دمان که در گُرساران بزرگان بُدند گرفتار بندِ کمندش شدند چه با اژدها و چه با نره‌دیو^{۱۲} یکی بُد به رزم اندرون شیرمرد بدین مرز کاکنون تو داری نشست ز خویشان^{۱۹} ضحاک در بوم چین نریمان که بُد بابِ سامِ سوار چو کرشاسب^{۲۱} خود در جهان کس نبود اگر گویم از کارِ آن نامدار</p>	<p>۴۶۱۵ ۴۶۲۰ ۴۶۲۵ ۴۶۳۰</p>
---	---	---

۱. ن: بخت

۲. ن، س: ز جادو و از؛ متن = ر

۳. س: از

۴. ر: نماندست (حرف آخر بی نقطه)

۵. ر: سرافراز؛ متن = ن، س

۶. س: با که (!)

۷. ن: ز

۸. ن: بسته بر کرده‌گاه

۹. ن، س: < و > متن = ر

۱۰. س: شیر

۱۱. ر: سرافراز؛ متن = ن، س

۱۲. ن: شیر

۱۳. ن: کرک

۱۴. س: دیو

۱۵. ن: ببر دلیر؛ س: با کرد نیو؛ متن = ر (پس از حذف «واو» عطف)

۱۶. ن: فشانند؛ متن = ر، س

۱۷. ر: نشانی (ی) نشانه کسره اضافه است؛ متن = ن، س

۱۸. ر: بشست؛ متن = ن، س

۱۹. س: بخویشان

۲۰. س: است

۲۱. ن: کرشاسب؛ س: کرشاسب

۲۲. ن: بکردست

۲۳. س: بچندان

۲۴. س: ناید

ز^۲ کردار و^۳ مردی آن پرهنر^۴،
چه کرد آن دلاور به تیغ جفا،
جوان و خردمند و^۷ با آفرین،
به تن زنده پیل و به رفتن تذرو^۹،
بجوشد ز آواز^{۱۱} او رود نیل،
به^{۱۳} نزد تو ای شهریارِ رمه،
چو او در جهان نامور^{۱۵} کس نزیست^{۱۶}
به دلش اندر آمد بدو داد^{۱۸} هوش
که بیند یکی چهر آن نامجوی^{۲۱}

همانا شنیده^۱ بود تاجور
که با منهراس و همان^۵ ازدها
کنون این جوان از نژادی^۶ چنین
به رخ همچو ماه و به بالا چو^۸ سرو
دو بازوش ماننده^{۱۰} ران^{۱۱} پیل
هنر^{۱۲} با نژادش که گفتم همه
همانا که از صد یکی بیش^{۱۴} نیست
چو این گفته بشنید فرطورتوش^{۱۷}
پدید آمد^{۱۹} آن شاه را آرزوی^{۲۰}

۴۶۳۵

رخ هور چادر فرا هم گرفت،
همه آشکارا درو شد^{۲۵} نهان،
چو خور چهره^{۲۶} روز روشن بشست،
جهان را بدان تیغ در زر گرفت،
ابا او دلیران ایران سپاه

چو از^{۲۲} بار^{۲۳} شب پشت خور خم گرفت
برآمد یکی دود و^{۲۴} گرد از جهان
برفتند هرکس به دل تندرست؛
یکی تیغ زر^{۲۶} آبگون برگرفت^{۲۷}
بیامد سیه دیو نزدیک شاه

۴۶۴۰

۱۵. س: نامور در جهان
۱۶. ن: نرنیست
۱۷. ن: فرتورنوش
۱۸. س: ازان کار
۱۹. ر: بدیدار؛ متن = ن، س
۲۰. س: آرزو
۲۱. ن: خوبروی؛ س: نامجو؛ متن = ر
۲۲. ن: ار
۲۳. س: باد
۲۴. ر، س: دیو؛ متن = ن
۲۵. س: شد زو
۲۶. ن: زهر
۲۷. س: درگرفت

۱. ن: پسنده
۲. ن: که
۳. س: < و >
۴. ن: نامور
۵. ن: بآن
۶. ر، س: نژاد؛ متن = ن
۷. ر: جوان خردمند؛ س: خردمند و با کرد و؛
متن = ن
۸. ن: بقد همچو
۹. س: نذرو
۱۰. ن: زنده
۱۱. ن: آوای
۱۲. ن: همه
۱۳. س: < به >؛ متن = ر، ن
۱۴. ن: چیز

چنین گفت با شاه فرطورتوش^۱ که بود^۵ درین مرز^۶ بسیار گشت کتون پاسخ نامه باید نبشت^۹ تو نیز از بزرگی و داد^{۱۲} و خرد چنین داد پاسخ بدو شهریار^{۱۴} یک امروز دیگر بر ما بپای تو با شادمانی به ایوان^{۱۵} خرام که ما رای^{۱۷} پیوند او ساختیم سیه‌دیو آن گفته بشنید و رفت نشستند با او دلیران به هم

که ای^۲ شاه بینای^۳ با رای^۴ و هوش! دل مهتر از ما^۷ پُر آزار گشت به‌خوبی و نیکی چو^{۱۰} حور^{۱۱} بهشت همان کن که در مردمی را سزد^{۱۳} که ای نیک‌دل سرور نامدار که تا پاسخ نامه آرم به جای ز رفتن مبر بیش^{۱۶} امروز نام ز بیگانگی دل بپرداختیم ابا نامداران سوی کاخ تفت به می تازه کردند روی دژم

۴۶۴۵

۴۶۵۰

پاسخ نامه نوشتن فرطورتوش به فرامرز و فرستادن هدیه^{۱۸} و خلعت دادن

با سیاه‌دیو و بازگردانیدن او را و حقیقت او^{۱۹}

دگر^{۲۰} روز چون شید برزد^{۲۱} درفش نشست^{۲۲} از بر تخت شاه پری

چو کافور شد روی چرخ بنفش ز اندیشه دل دور و از غم^{۲۳} بری

۴۶۵۵

۱. ن: فرتورنوش

۲. ر: کای؛ متن = ن، س

۳. ر، س: بیناء؛ ن: با رای

۴. ن: داد

۵. س: بیودن

۶. ر: مرر؛ س: شهر

۷. س: ماه

۸. ر: بر؛ متن = ن، س

۹. ن، س: نوشت؛ متن = ر

۱۰. ن: حو

۱۱. س: حور از

۱۲. ر، س: راد؛ ن: از بزرگان و رای؛ متن تصحیح

قیاسی است (← ر، س)

۱۳. س: می سزد؛ ن: هر آن کس که از مردمی در

خورد؛ متن = ر

۱۴. س: شهریار

۱۵. ن: بایران

۱۶. ن: پیشم؛ س: هیچ؛ متن = ر

۱۷. س: رای و

۱۸. ر در اینجا «و باج» را افزوده و سپس روی

آن خط زده است

۱۹. ن: پاسخ نوشتن فرطورنوش نامه فرامرز را؛

س: پاسخ نامه فرطورتوش بفرامرز رستم؛ متن =

ر

۲۰. ر: دیگر؛ متن = ن، س

۲۱. س: زد بر

۲۲. ر: نشست

۲۳. ن: از اندیشه و از غم دل

به نزد فرامرز لشکرپناه
 قلم پای بگشاد و لب را بیست^۲
 ز عنبر^۴ یکی افسری ساختش
 همه در او^۵ سربه سر آفرین
 که باشد ازو سربه سر عدل و داد^۶
 دگر آشکار و نهان آفرید
 ازو هم بدو^۹ جست باید پناه
 ز خاک سیه تا به کیوان و هور
 همه بندگی را فزاینده اند^{۱۴}
 سزای پرستیدن اندر نهان
 سپهبد فرامرز باد^{۱۵} آفرین
 سزاوار هر مجلس و انجمن
 گرانمایه و گرد^{۱۸} با فر و داد
 نگهدار گیتی به مردانگی
 ز دست سیه دیو گرد بلند
 چو فردوس در گاه شادی نمای
 به گفتار پاکیزه پیراسته

یکی خوب نامه بفرمود^۱ شاه
 نویسنده بنهاد بر نامه دست
 سه اسپه پیاده همی ساختش^۳
 ز افسر ببارید در زمین
 نخست از جهان آفرین کرد یاد^۶
 همان کو سپهر روان^۸ آفرید
 جهان را جز او نیست کس پادشاه
 ز خورشید و از ذره تا پیل^{۱۰} و مور
 به یکتایی^{۱۱} او را^{۱۲} ستاینده اند^{۱۳}
 جز او را ندانم خدای جهان
 و زو بر سپهدار ایران زمین
 سرافراز^{۱۶} پور گو پیلتن
 که با فر و برزست^{۱۷} و نام و نژاد
 خداوند نیروی و فرخندگی^{۱۹}
 به ما آمد^{۲۰} این نامه دل پسند
 همه مردمی بود^{۲۱} با داد و رای
 به سان بهشتی بد آراسته

۴۶۶۰

۴۶۶۵

۴۶۷۰

۱۲. ن: <را>
 ۱۳. س: ستائیده اند
 ۱۴. ن: شتابنده اند؛ س: فزائیده اند؛ متن = ر
 ۱۵. ر، ن، س: با[د]؛ متن تصحیح قیاسی است
 ۱۶. س: سپهدار
 ۱۷. ن، س: برز است
 ۱۸. ن: کرد و
 ۱۹. ن: پیروز و فرزانیکی
 ۲۰. س: بیامد چو
 ۲۱. س: بود.

۱. ن: یکی پاسخ نامه آورد
 ۲. ن: و بر نامه بست
 ۳. ر، س: سراسر پیاده همی ساختش؛ متن = ن
 ۴. ر: ز افسر؛ س: بسر بر؛ متن = ن
 ۵. ن: در آن
 ۶. ن: یاد کرد
 ۷. ن: که از خاک آدم بنیاد کرد
 ۸. ن: و جهان
 ۹. ن: باو
 ۱۰. ن: ز خورشید تا ذره و پیل
 ۱۱. ر: به یکتای؛ ن: بیکتایی؛ س: بیکتائی

از آن نغزگفتِ دل‌آرای تو^۱
 ره نیک‌مردی نشاید نهفت
 همین‌ست^۲ نزد کهان و مهان
 سرافراز^۳ و شیراوژن^۴ نامور
 همان سرفرازی به پیشی^۵ ما،
 برین‌ست^۶ جاوید ما را سخن
 که پیچی بدین راه ما را^۷ عنان
 که هستند نزد سپهبد رمه،
 ببیند^۸ سر^۹ مایه و ارز ما^{۱۰}
 بگویم^{۱۱} چندی^{۱۲} و هم بشنوم
 بدانند مر این خانه را^{۱۳} خان^{۱۴} خویش^{۱۵}
 ز پیمان و از رای او نگذریم
 مبادا که گردی^{۱۶} به خواندن دُرَم
 سیه‌دیو داند^{۱۷} دگر هرچه هست

به دل شادمان گشتم از رای تو^۱
 همان‌ست کآن^۲ پهلوان‌زاده گفت
 که خرم به پیوند باشد جهان
 جهان‌پهلوان‌زاده پره‌نر
 اگر رای داری^۳ به خویشی ما
 مبادا که این رای گردد کهن
 کنون آرزو دارم ای پهلوان
 ابا پهلوانان ایران همه
 بیاید بدین نامورمرز ما^۴
 به دیدار ما^۵ نیز خرم شویم
 بود چنگدگه شاد^۶ مهمان^۷ خویش^۸
 ز گفتار شیرینش^۹ رامش بریم^{۱۰}
 ازین نامه را بر تو از^{۱۱} بیش و کم
 ز گفتار برتر^{۱۲} کشیدیم^{۱۳} دست

۴۶۷۵

۴۶۸۰

۴۶۸۵

۱. ن، س: او؛ متن = ر

۲. ن، س: او؛ متن = ر

۳. ر: آن؛ متن = ر

۴. ن: همین است

۵. ر: سرفراز؛ متن = ن، س

۶. ن، س: شیراوژن و؛ متن = ر

۷. س: دارد

۸. س: به پیشی

۹. ن: بر اینست

۱۰. ن: بدین جانب ما

۱۱. س: مرزبان

۱۲. ر: به ببیند؛ متن = ن، س

۱۳. ن: سود و (وزن درست نیست)

۱۴. س: مال

۱۵. س: او

۱۶. ر، ن: بگویم

۱۷. ر: چندین؛ ن: جندی

۱۸. ن: نیز

۱۹. س: بود چند با نامداران

۲۰. ن: ما

۲۱. ن: خانه و؛ س: خانه‌ام

۲۲. س: جای

۲۳. ن: ما

۲۴. ن: شیریش

۲۵. ر: بریم

۲۶. ن، س: بر

۲۷. س: نباید که باشی؛ ن در پایان بیت پیشین

نشانه افزودن گذاشته و بیت‌های ۴۶۸۶-۴۶۸۷

را در حاشیه نوشته است

۲۸. ن: بر تو

۲۹. ر: کشیدم

۳۰. ن: کوید

به مهر^۱ و وفا تخم نیکی بکشست
 ز هر گونه‌ای^۲ هدیه^۳ شاهوار
 فزون آمدی رنج و^۵ بردی گمان
 ز یاقوت و جزع و ز^۴ دُر و گهر
 سزاوار آن مهترِ نیک‌بخت
 هم از افسر و جامِ گوهرنگار
 ز برگستوان^۹ آنچه شایسته بود
 غلامان زیبا و^{۱۱} آواز نرم
 کمرهای^{۱۲} زرین زبرجدنگار^{۱۳}
 سیه‌گوش و از^{۱۵} باشه سرفراز
 شهنشاه بیدارِ روشن‌روان
 سوارانِ گردنکش نیو را
 ز هر گونه دینار و زر و گهر^{۱۸}
 برفتند پر آفرین‌ها زبان

سپهدار^{۲۱} با دانش و رای و هوش،
 برفتند داننده گنبدآوران

چو بنوشت نامه پس اندرنوشت
 برآراست با نامه چندان نثار
 که گر برشمردی^۴ یکی کاروان
 ز لعل و ز پیروزه و سیم و زر
 ز زرینه‌تاج و ز پیروزه^۷ تخت
 هم از طوق و هم^۸ یاره و گوشوار
 ز شمشیر و از جوشن و درع و خود
 پری‌رخ^{۱۰} کنیزانِ با ناز و شرم
 همه پاک با جامه زرنegar
 ز یوز و ز شاهین و از چرخ^{۱۴} و باز
 فرستاد نزدیکِ گردِ جوان^{۱۶}
 برآراست خلعت سیه‌دیو را
 کلاه و قبا داد^{۱۷} و اسپ و کمر
 گُسی کردشان با دل^{۱۹} شادمان

چو ایشان برفتند، فرطورتوش^{۲۰}
 بفرمود تا دیو و^{۲۲} جادو سران

۴۶۹۰

۴۶۹۵

۴۷۰۰

۱۳. ن: زبرجدنثار؛ س: و با کوشوار
 ۱۴. ر: جزع؛ ن: جزع؛ س: چرخ؛ تصحیح قیاسی
 است
 ۱۵. ن: گوش با؛ متن = ر، س
 ۱۶. ر: دمان؛ س: ژبان؛ متن = ن؛ در س دو
 مصراع این بیت پس و پیش شده است
 ۱۷. ر: قباها؛ ن، س: قبا داد؛ متن ← ن، س
 ۱۸. ن: دیبا و زرین سپر
 ۱۹. س: باد آن
 ۲۰. ن: فرطورتوش
 ۲۱. س: سپهدار و
 ۲۲. ن: < و >

۱. ر، ن: < و >؛ متن = س
 ۲. ر: کونه‌کون؛ متن = ن، س: کونه
 ۳. س: هدیه که بد (وزن درست نیست)
 ۴. ر: شمارد؛ متن = ن، س
 ۵. ر، س: < و >؛ متن = ن
 ۶. س: و لؤلؤ و
 ۷. ن، س: پیروزه؛ متن = ر
 ۸. ن: تخت و از
 ۹. ن: برزکستوان (؟)
 ۱۰. ر: پریزخ
 ۱۱. ر: زیبای؛ متن = ن، س
 ۱۲. س: کمر بند

به جادوگری و به نیرنگ و بوی^۱ همه راه آن پهلوی^۲ نامجوی،
 پر از^۳ دیو کردند^۴ و پر گرگ و شیر پر از جادو و ازدهای^۵ دلیر
 به نیرنگ ازین گونه برساختند دل از کردنی‌ها بپرداختند

۴۷۰۵

رسیدن سیه‌دیو با نامه و خلعت فرطورتوش نزد فرامرز و سخن گفتن فرامرز

با او و پاسخ سیه‌دیو و داستان هفت‌خوان^۶

و زین^۷ رو^۸ سیه‌دیو با رای و داد همی‌راند با سروران همچو باد
 چو رفتند نزد سپهدار گرد سیه‌دیو آن هدیه‌ها^۹ پیش بُرد
 فرامرز زان^{۱۰} هدیه‌ها^{۱۱} خیره ماند سراسر به^{۱۲} ایرانیان برفشانند
 از آن‌پس سیه‌دیو نامه بداد سخن‌های^{۱۳} خسرو بدو^{۱۴} کرد یاد

۴۷۱۰

جوان دلاور چو نامه بخواند میان را بیست و سپه برنشانند
 چو زان منزل^{۱۵} آمد برون سرفراز سیه‌دیو گفت: ای یل رزم‌ساز^{۱۶}!
 بدین راه کامروز ما آمدیم بسی رنج بردیم تا آمدیم
 به برگشتن اکنون شاید گذشت که پربرف باشد همه^{۱۷} کوه و دشت
 سویی راه کژدر ببايد شدن بدین راه ایمن نباید بدن
 ولی در ره کژدر ای سرفراز بسی رنج و درد آیدت پیش‌باز

۴۷۱۵

-
- | | |
|---|-------------------------|
| ۱. س: پوی | ۸. ن: سو |
| ۲. ر: پهلوه؛ متن = ن، س | ۹. ر، ن، س: هدیهها |
| ۳. س: یراز | ۱۰. ن، س: از آن |
| ۴. ن: کردید | ۱۱. ر، ن، س: هدیهها |
| ۵. ر، س: ازدهاء | ۱۲. س: بر |
| ۶. ن: رفتن فرامرز به نزد شاه فرطور؛ س: داستان | ۱۳. س: سخنه‌ها |
| هفت‌خوان و کشته شدن جادویان بدست فرامرز | ۱۴. ن: باو |
| و گذارش آن؛ متن = ر؛ در ن سمرنویس بین دو | ۱۵. ن: مجلس |
| مصراع بیت ۴۷۱۱ و در س بعد از بیت ۴۷۱۱ | ۱۶. ن: ای کو سرفراز |
| آمده است | ۱۷. ر، س: همان؛ متن = ن |
| ۷. ن، س: ازین | |

ز شیران^۱ جادو به روز^۲ بلا
 دگر^۵ کرگدن باشد آن پر ز بیم^۶
 بدین جانورها چه افسون کنی
 که هست او به مردی مرا رهنمای،
 نیابد به دل مر مرا^۷ ترس جای
 بدان راه رفتن مشو^۸ هیچ کن!
 همی باش با هوش و پاکیزه‌رای
 که هم دیو با شیر و نر^{۱۰} ازدهاست،
 ازیشان خبر ده مرا^{۱۱} اندکی
 نیاید یکی^{۱۵} ز آن بر من نهان
 دل از کار ایشان نپرداخته^{۱۶}،
 ز غم بر دلم^{۱۷} تازه‌بندی رسد
 همی رفت بر سان^{۱۸} آذرکشسپ^{۱۹}
 همی رفت با رامش و رزم‌ساز
 به دل بر^{۲۱} همه بیخ شادی نشاند
 شب آمد، در آن دشت خیمه زدند

ز دیوان و گرگان و نراژدها
 هم از غول^۳ پتیاره تندخیم^۴
 ندانم بدین ره گذر چون کنی
 فرامرز گفتا به زور خدای
 سرانشان به تیغ اندرآرم ز پای
 تو ای شیر جنگی سیه‌دیو تندا!
 در آن^۹ راه اکنون مرا رهنمای
 به هر منزلی کآن گذرگاه ماست
 چو آیم به نزدیک ایشان یکی
 بدان تا^{۱۲} بی‌آگاهی^{۱۳} از^{۱۴} ناگهان
 که من جنگ را جنگ ناساخته
 یکی را ز لشکر گزندی رسد
 سیه‌دیو پیش اندرافکند اسپ
 همه راه نخچیر با یوز و باز
 چو دو^{۲۰} روز ازین گونه لشکر براند
 چو نزد گنام ددان آمدند

۴۷۲۰

۴۷۲۵

۴۷۳۰

۱۲. س: بدانتان
 ۱۳. ن: چه آگاهی؛ س: بناگاهی
 ۱۴. ن: ار
 ۱۵. ن: نباید یکی
 ۱۶. ر: پرداخته؛ متن = ن، س
 ۱۷. ن: دل
 ۱۸. ن: لشکر جو
 ۱۹. ر: آذرکشسپ؛ ن، س: آذرکشسب
 ۲۰. ن: ده
 ۲۱. ن، س: در

۱. ر، ن: شیران و؛ متن = س
 ۲. ر: و پروز(؟)؛ متن = ن، س
 ۳. ن: دیو
 ۴. ن: پتیاره باشند هم
 ۵. ر: دیگر؛ متن = ن، س
 ۶. ن: و دیو هم (قافیه درست نیست)
 ۷. ن: نماند مرا بر بدل
 ۸. ن: < مشو >
 ۹. ن: و زین؛ س: درین
 ۱۰. س: [و] نر؛ ن: باشد و یا؛ متن = ر
 ۱۱. ن: از ایشان مرا ده خبر

خوان اول کشتن فرامرز شیران را و کیفیت او^۱

چو شب شَعَرِ زَرِیْفَت در بر ^۲ کشید	بیاسود لشکر؛ چو خور بردمید،	۴۷۳۳(۱)
سپاه و سپهدار برخاستند ^۳	سُوی راه رفتن بیاراستند ^۴	۴۷۳۳(۲)
همه روز با یوز و باز و شکار	نه اندیشه از جنگ در کارزار	۴۷۳۳(۳)
چو دیو سیه در بیابان رسید	نشانِ پی نره ^۵ شیران بدید،	۴۷۳۵
چنین گفت با نامور ^۶ پهلوان	که ای برمنش گردِ روشن‌روان!	
هم اکنون چو در منزل آیی فرود	ز شیرانِ درنده باشد درود	
دو کوه‌ند ز ^۷ آوازِ ایشان زمین	بلرزد به هنگامِ پرخاش و کین	
دو شیرِ ژیان‌ست ای نامدار	به بالا فزون‌تر ز مرد ^۸ سوار	
به ^۹ پیکار ^{۱۰} چون تابِ خشم آورند ^{۱۱}	ز رشک ^{۱۲} اندرون خون به چشم آورند ^{۱۳}	
ز آهنگِ ایشان بلرزد جهان ^{۱۴}	به گرد اندرون هور گردد نهان ^{۱۵}	
سپهد چو این داستان گوش کرد	بپوشید خفتان و درع ^{۱۶} نبرد	۴۷۴۰
نشست از برِ خنگ و ^{۱۷} آمد دمان ^{۱۸}	به پیکارِ آن هر دو شیرِ ژیان	
چو نزدیک‌تر شد بغرید شیر	بیامد به پرخاشِ گردِ دلیر	
یکی شیر مانند کوه ^{۱۹} دژم	تو گفتی ^{۲۰} بسوزد جهان را به دم	
جهانگیر با تیر بود و کمان	چو آمد بر ^{۲۱} نره‌شیرِ ژیان	

۱. ن: احوال خان اول و شیر کشتن فرامرز (سرنویس بین دو مصراع بیت (۳) ۴۷۳۳ آمده است)؛
 س: خوان اول کشتن فرامرز شیران را؛ متن = ر
 ۲. س: بر سر
 ۳. ن: برخاستند
 ۴. ر، س از مصراع یکم این بیت و مصراع دوم بیت (۳) ۴۷۳۳ یک بیت ساخته و مصراع دوم بیت ۴۷۳۳ تا مصراع یکم بیت (۳) ۴۷۳۳ را انداخته‌اند؛
 متن = ن
 ۵. س: نشانها درنده
 ۶. ر، س: سیه‌دیو با؛ س: آن دیو با؛ متن = ن
 ۷. ن: از؛ س: و ز؛ متن = ر
 ۸. ر، س: بود یگ؛ متن = ن

۹. س: ز
 ۱۰. ن: پیکا
 ۱۱. ن: آورد
 ۱۲. ن: ز سنک
 ۱۳. ن: آورد
 ۱۴. س: زمین
 ۱۵. س: کریزان شود ازدهاء غرین
 ۱۶. س: درع و
 ۱۷. ن: < و >
 ۱۸. ن، س: دوان؛ متن = ر
 ۱۹. ن: کوهی
 ۲۰. س: کتی
 ۲۱. ر: برو؛ متن = ن، س

فکنده بر^۱ ابرو ز چین بر گره
 کجا خاره در پیش او لاد^۲ بود
 بزد بر میان و بر شیر نر
 ز خونس پر از خاک شد تیره گل^۳
 به جنگ اندرآمد دگر شیر نر
 چو دریای^۴ جوشان برآمد^۵ دمان
 بزد بر بر شیر گردن فراز
 بدین گونه آن^۶ هر دو دد را بکشت
 به تیغ اندرون کردشان ریزه ریز^۷

شتابان به نزدیک آب روان
 بیامد، بغلطید بر تیره خاک
 فراوان بمالید رخ بر زمین
 بدیدند^۸ او را به جای نماز
 فتاده ز پرخاش گرد دلیر

نهادش کمان کیانی به زه
 خدنگی که پیکانش پولاد^۹ بود
 بدو اندرون راند^{۱۰} و^{۱۱} بگشاد بر^{۱۲}
 خدنگش گذر کرد بر سوی دل
 چو افتاد شیر از یل نامور
 به غرش برآمد^{۱۳} بر پهلوان
 خدنگی دگر^{۱۴} پهلوی^{۱۵} رزمساز
 ز سینه اش^{۱۶} گذر کرد بر سوی^{۱۷} پشت
 از آن پس برآورد شمشیر تیز

چو زیشان^{۱۸} پرداخت^{۱۹}، آمد دوان^{۲۰}
 سر و تن بشست اندر آن^{۲۱} آب پاک
 به^{۲۲} پیش خداوند جان آفرین
 چو آمد سپه نزد آن سرفراز
 بدان جای پیکار^{۲۳} آن سان^{۲۴} دو شیر

۴۷۴۵

۴۷۵۰

۴۷۵۵

۱۴. س: روی
 ۱۵. ن: < آن >
 ۱۶. ن، س: ریزریز؛ متن = ر
 ۱۷. ن: زینشان
 ۱۸. ر: پرداخت (حرف آخر بی نقطه)
 ۱۹. ن، س: دمان
 ۲۰. ن: < آن >
 ۲۱. در ر این واژه تا اندازه‌ای محو شده، ولی می‌توان آن را خواند
 ۲۲. س: بدادند
 ۲۳. س: پیکان
 ۲۴. ن: هر

۱. ن: در
 ۲. ر: الماس
 ۳. ر: کرباس
 ۴. س: زاند
 ۵. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۶. ر: پر
 ۷. ر، س این بیت و بیت بعدی را ندارند؛ این دو بیت تنها در ن آمده است
 ۸. ن: درآمد
 ۹. ر، س: دریاء
 ۱۰. ن: بیامد
 ۱۱. ر: دیگر؛ متن = ن، س
 ۱۲. ر: پهلوه؛ متن = ن، س
 ۱۳. س: ز سینه

گرفتند^۳ بر پهلو نامور^۴
 همان^۵ خیمه بر مرغزاران زدند
 به رامش برآراست آن پاک‌رای
 همی‌گفت هرکس ز رازِ نهران
 که کارِ ره از من نشاید^۷ نهفت
 چو فردا به رفتن ببندم کمر؟
 دل و دیده دشمننت باد کور،
 دو گرگِ ژیانِ زی^{۱۰} ره آرد^{۱۱} گذر
 جهانجو نه از^{۱۳} کاردانان^{۱۴} شنید
 به تن تیره و دیدگان^{۱۶} جوی خون^{۱۷}
 پدیدار^{۱۹} چون آب‌نوسی درخت،
 به رزم اندر ای مهترِ سرفراز،
 نه کس نزد ایشان بود^{۲۲} رزم‌جوی
 چنانشان به تیغ اندرآرم ز^{۲۳} پای،
 برآرد به زخم از تنِ نره‌گور
 سیه‌دیو و^{۲۵} گردانِ ایرانیان

گوان^۱ سپه آفرین سربه‌سر^۲
 سراپرده بر جویباران زدند
 بیامد سپه‌بند به پرده‌سرای
 به می دست بردند با او مهان
 گوِ شیروش^۶ با سیه‌دیو گفت
 چه بینم دگر^۸ - گفت - زی^۹ ره‌گذر
 سیه‌دیو گفت ای خداوندِ زور
 چو فردا به راه اندرآریم سر
 که پتیاره زآن سان کسی را^{۱۲} نه دید
 نباشد به بالای^{۱۵} ایشان هیون
 سرون^{۱۸} بر سر هر یک ای نیک‌بخت!
 به دندان فزون‌تر^{۲۰} زِ شک^{۲۱} گراز
 ز پیلِ ژیان برنتابند روی
 فرامرز گفتا به فرّ خدای
 که شیرِ ژیان روزِ نخچیر، شور
 بدین گونه گفتار بُد در میان^{۲۴}

۲۷۶۰

۲۷۶۵

۲۷۷۰

۱۴. س: کاردانا
 ۱۵. س: بی‌الاء
 ۱۶. ر: دیده کان
 ۱۷. ن: همچو خون؛ س: چون عیون؛ متن = ر
 ۱۸. ن: سرو
 ۱۹. ر: به دیدار؛ متن = ن، س
 ۲۰. ن: فروتر
 ۲۱. ر، س: نیش؛ ن: نشک؛ متن تصحیح قیاسی
 است (← ن)
 ۲۲. ن: شود
 ۲۳. ر: به؛ متن = ن، س
 ۲۴. س: میان
 ۲۵. ن، س: > و <؛ متن = ر

۱. س: گوان و
 ۲. ن: سربسر آفرین
 ۳. ن: بگردند
 ۴. ر: پهلوی (ای) نشانه کسره اضافه است)
 نامور؛ ن: پهلووان گزین؛ متن = س
 ۵. ر: همه؛ متن = ن، س
 ۶. س: شیردل
 ۷. ن: نیاید
 ۸. ر: دیگر؛ متن = ن، س
 ۹. ن: زین
 ۱۰. ن، س: زین
 ۱۱. س: آید
 ۱۲. ر: زان؛ متن = ن، س
 ۱۳. ن: جهان‌جوی نی؛ س: جهان‌جوی تر؛ متن = ن

میی^۱ چند خوردند و مستان^۲ شدند
 برفتند از آن پس سوی خوابگاه
 زیاد سپهبد به دستان^۳ شدند^۴
 برآسوده^۵ از بزم و از رزمگاه^۶

خوان دویم کشتن فرامرز گرگان را و حقیقت او^۷

چو خورشید تابنده بر گاه^۸ شد
 سپهبد سپه را همه برنشاند
 بپوشید خفتان و برگستان
 سپاه از قفا و^{۱۲} به پیش اندرون
 بدانگه که خور سوی مغرب کشید^{۱۴}
 چو از دور دیدند گرگان سوار
 سوی پهلوان سپه تاختند
 کمانور^{۱۷} سرفراز^{۱۸} با زور^{۱۹} و فر
 چو گرگان رسیدند نزدش دمان^{۲۱}
 خدنگی نهاد اندرو^{۲۳} چارپر
 چو با گوش نزدیک شد شست او
 چو تنگ اندر آورد بر گوش^{۲۵} شست
 فلک چون زرانده^۹ خرگاه شد،
 به فرمان دادار کیهان^{۱۰} براند
 برآراست خود را^{۱۱} به تیر و کمان
 سیه‌دیو در ره ورا^{۱۳} رهنمون
 سپهبد به نزدیک گرگان رسید
 خروشان و جوشان چو شیر شکار،
 زمین را به^{۱۵} دندان برداختند^{۱۶}
 دو سه تیر^{۲۰} برزد به بند کمر
 به زه برنهاد آن کیانی کمان^{۲۲}
 به شست اندر آورد و بگشاد بر^{۲۴}
 کمان چین بیفزود از دست او
 خدنگ از بر چرخ چاچی بجست

۱. ر، ن، س: می

۲. س: شادان

۳. ر: سپهدار؛ س: یل پور دستان؛ متن = ن

۴. س: بدنند

۵. ر: بر آسود؛ متن = ن، س

۶. ر: رزم خواه؛ متن = ن، س

۷. ن: کشته شدن گرگان بدست فرامرز؛ س:

خوان دوم کشته شدن گرگان بدست فرامرز

(سرنویس پس از بیت ۴۷۷۷ آمده است)

۸. ن: رخشنده بر گاه؛ س: نایید و بیکاه؛ متن = ر

۹. ن: همجو فیروزه؛ س: سربسر رو به؛ متن = ر

۱۰. س: بفرمود کارآگاهان را

۱۱. ن: بر آراسته خود

۱۲. ن: از قفا او؛ س: از پس او؛ متن = ر

۱۳. ن: همراه بد؛ س: در راه بد؛ متن = ر

۱۴. ن: رسید (قافیه درست نیست)؛ س: دوید

۱۵. ر، س: ز؛ متن = ن

۱۶. ن: بدنندان بر انداختند

۱۷. ن: کمانرا

۱۸. ر: سرفراز؛ متن = ن، س

۱۹. ر: زوز؛ ن: زیب

۲۰. س: خدنگی سه

۲۱. ر، س: فراز؛ متن = ن

۲۲. ر: کمان دراز؛ س: از کمان سرفراز؛ متن = ن

۲۳. ن: اندر آن

۲۴. س: فر

۲۵. ر، س: دوش؛ متن تصحیح قیاسی است؛ ن

بیت‌های ۴۷۸۸ - ۴۷۹۱ را ندارد

گذر کرد از گردنش^۲ چوب تیر
به شست اندر آورد تیر دگر^۳
به خاک اندرافتاد گرگ سترگ
بدین سان ز گرگان بر آورد گرد

به دل خرم از گردش آسمان
همی گفت کای^۵ پاک پروردگار!
بدین نره شیران و گرگ سترگ
بدین داد بر جای پیکار نیست
نباشد به گیتی کسی^۱ زارتر
ز قهر^{۱۲} تو کوهی چو کاهی شود^{۱۳}
برین^{۱۵} داد بر جای فریاد نیست

سپاهش رسیدند یکیک به جای
تبه گشته از تیر مرد جوان
بر آن^{۱۸} شیردل پهلوان گزین^{۱۹}
به رامش^{۲۱} نشست آن یل پاکرای

بزد بر بُناگوشِ گرگ^۱ دلیر
به خاک اندر آمد تنِ گرگِ نر
بزد بر تُهیگاهِ آن ماده گرگ
از آن پس تنانشان همه پاره کرد

بیامد سُوی^۴ آب روشن روان
سر و تن بشست آن یلِ نامدار
تو دادی مرا دستگاهِ بزرگ
که را برگزیدی تو، او خوار^۷ نیست
که را خوار کردی، ازو^۸ خوارتر^۹
ز فرّ تو یک ذره ماهی شود^{۱۱}
همه داد بینیم^{۱۴} و بیداد نیست

چو پردخته^{۱۶} شد ز آفرین خدای
چو دیدند زان^{۱۷} سان دو گرگِ زیان
سراسر سپه خواندند آفرین
زدند از پس سبزه پرده سرای^{۲۰}

۴۷۹۰

۴۷۹۵

۴۸۰۰

۱۲. ر در متن «مهر» نوشته و سپس در حاشیه به «قهر» تصحیح کرده است؛ س: مهر
۱۳. ن: شدی
۱۴. ن: بینم
۱۵. ن: بدین
۱۶. س: فردخته
۱۷. س: از آن
۱۸. ن: بدان
۱۹. ن: زمین
۲۰. ر، س: بر سبزه تر سرای؛ متن = ن
۲۱. ن: بدانش

۱. س: کرد
۲. ز: کردکش؛ س: کردش؛ متن تصحیح قیاسی است
۳. ر: دیگر؛ متن = س
۴. ن: بیاسود در
۵. ن، س: ای؛ متن = ر
۶. س: که
۷. ن، س: خار؛ متن = ر
۸. س: کسی
۹. ر نخست «نیست» نوشته و سپس روی آن خط زده و به «تر» تصحیح کرده است
۱۰. ن: ازو
۱۱. ن: شدی

از آن خرّمی گشته بازی‌کنان

فروغ شه اختران شد نهان
 به کردارِ اخگر ز دریای^۲ قار،
 نشان‌دند بر تخته آبنوس
 خروش چکاوی برآمد ز دشت^۵،
 بگسترد بر گنبدِ لاجورد،
 همی‌رفت پیش اندرون نامدار
 که او را بدان راه آگاه بود
 که در ره چه باشد ز پیل و ز شیر؟
 که ای^۸ رزم‌جو^۹ مهترِ سرفرازا!
 خردمند خواند مر آن^{۱۰} دیو غول
 سرش با^{۱۲} سپهر و دو پایش به خاک
 ز آسیب او کوه خارا ستوه^{۱۳}
 فروهشته لب‌ها چو لنج^{۱۴} هیون
 سیه‌روی و رخ زرد و تاریک تن
 هم اندر هوا مرغ گیرد به چنگ
 گذشتن نیارد ز بالا و زیر^{۱۶}

گوان می گرفتند^۱ شادی‌کنان

چو تاریک شد چهره آسمان
 از آن تیرگی شمع اختر هزار
 ببارید، گفתי مگر سندرّوس
 بختند تا زنگ^۳ شب^۴ درگذشت
 شه‌نشاه انجم یکی شمع زرد
 بُنه^۶ برنهادند و بستند بار
 ابا او سیه‌دیو همراه بود
 بپرسید ازو^۷ پهلوان دلیر
 چنین داد پاسخ سیه‌دیو باز
 یکی دیو پیش آیدت پر ز هول
 ازین زشت^{۱۱} پتیاره سهمناک
 به دندان چو پیل و به تن همچو کوه
 دو چشمش چو دو چشمه پر ز خون
 سرش پهن همچون درخت گشن
 ز دریای^{۱۵} قَلْزُم برآرد نهنگ
 بدین بوم و بر شیر و پیل دلیر

۴۸۰۵

۴۸۱۰

۴۸۱۵

۴۸۲۰

۱۰. ن: ورا
 ۱۱. ر، س: دشت؛ متن = ن
 ۱۲. ن: پر
 ۱۳. در ن بیت‌های ۴۸۱۶-۴۸۱۸ به این صورت
 جا به جا شده‌اند: ۴۸۱۸، ۴۸۱۷، ۴۸۱۶
 ۱۴. ن: لفع؛ متن = ر، س
 ۱۵. ر: دریاء
 ۱۶. ن: بزیر

۱. س: می گرفتند و
 ۲. ر، س: دریاء
 ۳. ر: چون رنگ؛ س: چون رنگ به؛ متن = ن
 ۴. س: شب
 ۵. س: بدشت
 ۶. ر، س: سپه؛ متن = ن
 ۷. س: از او
 ۸. ر: کای؛ متن = ن، س
 ۹. ن: رزمزن

خوان سیوم کشتن فرامرز دیو غول را و حقیقت آن^۱

دین گفتگو بود^۲ کز ناگهان
 دمنده سُووی پهلوان کرد روی
 سپهدار با آلتِ رزم بود
 کمانِ نریمان به زه برنهاد
 کمانش ببارید^۶ همچون تگرگ^۷
 بیامد دمان^۸ دیو غولِ نژند
 چو آمد به نزدیکِ گردِ دلیر
 بزد بر سر^{۱۱} اسپ آن شیرمرد
 پیاده شد از اسپِ مرد^{۱۲} دلیر
 کشید از میان آبگون تیغِ تیز
 نیامد به دلش^{۱۴} اندرون بیم و هول
 ز هنگ^{۱۵} سپهدار و بالای او
 سِتَنبِه^{۱۶} دُرآگاه دیوِ ژیان
 گرفتش بر و یالِ گردِ دلیر
 دلاور بزد دست چون شیرِ نر
 برآوردش از جای^{۱۹} و زد بر زمین

۴۸۲۵

۴۸۳۰

۴۸۳۵

بغُرید بی‌مایه دیوِ ژیان
 پر از کینه و خشم و^۳ پرخاشجوی
 که رزمش^۴ بسی خوش‌تر از بزم بود
 به نزدش^۵ هم‌آورد شد همچو باد
 بدان دیوِ وارونه بارانِ مرگ
 درختِ گَشَن بُد به ره بر^۹، بکند
 یکی نعره‌ای زد به‌مانند شیر^۱
 تگاور ز درد اندرآمد به گرد
 بغُرید بر دیو چون نره‌شیر^{۱۳}
 برآورد از آن رزمگه رستخیز
 بزد خنجری بر پیِ دیوِ غول
 به خنجر جدا کرد یک پای او
 به یک پا درآویخت^{۱۷} با پهلوان
 زبر دیوِ جنگی سپهد به زیر
 به نیروی یزدانِ پیروزگر^{۱۸}
 بلرزید ز آسیب^{۲۰} او دشتِ کین

۱. ن: رزم نمودن فرامرز با دیو؛ س: خوان سوم کشتن فرامرز غول را؛ متن = را
۲. ن: گفت بودند
۳. ر: < و >؛ متن = ن، س
۴. ر، س: نزدش؛ متن = ن
۵. ن، س: به نزد
۶. ر: کمانی که بارید؛ س: کمان را ببارید؛ متن = ن
۷. س: ترک
۸. س: دوان
۹. ر، س: بود در ره؛ متن = ن
۱۰. س: این بیت را ندارد
۱۱. ن: بر

۱۲. س: کرد
۱۳. ر: یکی نعره زد به مانند شیر (= مصراع دوم بیت ۴۸۲۷)؛ س: خروشید مانده نره؛ متن = ن
۱۴. ن: بدل
۱۵. ن: نهنگ
۱۶. ر، س: سپهد؛ ن: سیمه؛ متن تصحیح قیاسی است (← ن)
۱۷. ن: برآویخت
۱۸. س: فیروزگر
۱۹. ن، س: جا؛ متن = ر
۲۰. ن، س: از آسیب؛ متن = ر

یکی تیغ زد بر میان سرش
 سیه‌دیو چون دید ازو^۱ دستبرد
 سپه‌بد دگر^۲ پیش یزدان پاک
 کزو فرهی^۵ بود و فیروزی‌اش^۶
 یکایک سپاه اندرآمد ز راه^۷
 یکی زشت‌پتیاره دیدند^۹ خوار
 هر آن کس که بود از گوان شیرمرد
 همی گفت هر کس که این شیرمرد
 ز رستم به مردی گذر یافته‌ست
 جهاندار داند کزین سان^{۱۳} سوار
 جهان گشت تازه بدین نامجوی
 فرود آمدند اندر آن جایگاه
 کشیدند و پس^{۱۷} بزمگه ساختند

۴۸۴۰

۴۸۴۵

پرسیدن فرامرز از سیه‌دیو و پاسخ دادن او از خوان سرما و گرما

و سخن گفتن ایرانیان با فرامرز و پاسخ فرامرز ایشان را^{۱۸}

دگر^{۱۹} روز چون چرخ پیروزه‌رنگ
 زمین گشت یکسر پر از زر ناب
 ز جا کند میخ سرافرده زنگ،
 زر افکند^{۲۰} گفتی برو آفتاب،

۴۸۵۰

- | | |
|------------------------------|--|
| ۱. س: ازان | ۱۲. ن: جندی |
| ۲. ر: دیگر؛ متن = ن، س | ۱۳. ن: کز ایشان |
| ۳. س: رخسار | ۱۴. ر: نیاید؛ متن = ن |
| ۴. ر: در؛ متن = ن، س | ۱۵. ن: بصد؛ س بیت‌های ۴۸۴۶-۴۸۵۲ را ندارد |
| ۵. ن: فرخی | ۱۶. ن: زوی |
| ۶. س: فیوریش | ۱۷. ر: بس |
| ۷. ن: براه | ۱۸. ن، س سرنویس ندارند؛ متن = ر |
| ۸. ن: بدان | ۱۹. ر: دیگر؛ متن = ن، س |
| ۹. ر: پتیاره دید؛ متن = ن، س | ۲۰. ن: افشاند |
| ۱۰. ر: سرفراز؛ متن = ن، س | |
| ۱۱. ن: که | |

همی‌راند با نامداران گوان
 کزین پس^۲ چه آید مرا^۳ پیش روی^۴؟
 از ایدر^۵ که ماییم سه روزه^۶ راه،
 همه درد جان‌ست و رنج روان^۷
 ندانم بدین ره شدن چون توان
 نیارد بدین راه بگذشت^۸ کس
 ازو بهره‌ای ریگ و^{۱۱} بهری سراب^{۱۲}
 ز پستی به^{۱۳} گردون برآرد سرت
 به پیش اندرآیدت یک^{۱۴} خاره‌کوه
 چپ و راست کوه و تو اندر میان
 ز سرما نیابد کسی پای و پر^{۱۷}
 که گیتی شود همچو کام هژبر
 ز سرما به تن بفسرد پوست و^{۱۹} خون
 بدین سان که گفتم ترا رهنمای
 به رخساره گشتند چون شنبلید^{۲۱}

به رفتن برآراست مرد جوان
 سیه‌دیو را گفت: دیگر^۱ بگوی
 بدو گفت کای پهلوان سپاه
 گذر کرد باید به ریگ روان
 ز گرما بسوزد به تن استخوان
 یکی خشک پیداست^۸ بی دسترس
 نیابی^{۱۰} بدین راه یک قطره آب
 مگر پاک‌یزدان بود یاورت
 چو زین بگذری خویشتن با گروه
 گذرگاه باشد ترا این گمان^{۱۵}
 سه روزت بدین^{۱۶} گونه باشد گذر
 ببارد یکی برف از تیره‌ابر
 به یک نیزه^{۱۸} بالا برآید فزون
 همیدون نیابد علف چارپای
 دژم شد دل هر کس آن سان^{۲۰} شنید

۴۸۵۵

۴۸۶۰

۴۸۶۵

۱. ر نخست «نیار» نوشته و سپس روی «را»
 خط زده و «بی» را نوشته است
 ۱۱. س: از او بهره و هر یک(؟)
 ۱۲. ن: سر آب
 ۱۳. س: ز
 ۱۴. ن: آید یکی
 ۱۵. ر، س: بی کمان؛ متن = ن
 ۱۶. ر: بدان؛ متن = ن، س
 ۱۷. ن: پا و سر؛ س: پا و پر؛ متن = ر
 ۱۸. ن: تیر؛ س: تیره؛ متن = ر
 ۱۹. ر، س: بفسرد پوست؛ ن: بپا بفسرد کوه؛ متن
 تصحیح قیاسی است (← ر، س)
 ۲۰. ن، س: هر که زانسان
 ۲۱. ر: سنبلید؛ س: شنبلید؛ متن = ن

۱. س: یکسر
 ۲. س: بعد
 ۳. ن: چه آید ترا؛ س: ما را چه آید؛ متن = ر
 ۴. س: بروی
 ۵. ن: ازین در؛ س: ازیدر
 ۶. ر: روز؛ متن = ن، س
 ۷. ر: دانست برنج و؛ س: درد و آسیب و؛ متن =
 ن؛ ن پس از این بیت افزوده است:
 بهامون نه خاک و نه خاشاک و خوار
 نه بر تل نه بر کوه یک سایه دار
 ۸. ر در متن «پیوست» نوشته و سپس در حاشیه
 به «پیداست» تصحیح کرده است؛ ن: راهست و؛
 س: پیر است (تصحیح «پیداست»؛ متن =
 حاشیه ر
 ۹. س: گذاشتن نیارد بدین دشت

که ای^۱ شیرِ جنگی گه کارزار!
 بدین لشکرِ گشن تو مهتری
 مبادا که این گفتت^۲ آید به یاد
 نیاید کسی ساخته ساز و برگ
 کزو گشت شاید به مردی رها^۳
 نه مردی، نه نیروی و^۴ جای^۵ گریغ
 دل بی‌گناهانِ ایران مسوز!

بدین سان دل و رای ایرانیان،
 نپیچد دلِ مردمِ نیک‌خوی^۶
 چنین گفت‌ها را^۷ نه اندر خورست^۸
 بدین^۹ مایه گفتار اندر^{۱۰} خورد
 که بر جان^{۱۱} ما دادگر پادشاست
 ز کردار نیک و بد و^{۱۲} خوب و زشت،
 روان را چه شادی چه اندوه و غم^{۱۳}
 ز آتش بترسد نه والا^{۱۴} بود

همی گفت هر کس بدان نامدار
 خردمندی و گرد^۱ و نام‌آوری
 به تندی^۲ مده جان لشکر به باد
 به پای خود ای شیر در^۳ دامِ مرگ
 نه شیرست و نه گرگ و نه ازدها
 نه پیکارِ تیر آید ایدر نه تیغ^۴
 بیندیش ازین پربلا تیره‌روز

چو این گفته بشنید شیرِ ژیان
 دژم شد دلش، گفت کز^۱ آرزوی^۲
 کسی کهش خرد در جهان رهبرست^۳
 هر آن کس که از بُن ندارد خرد
 به دانش بداند^۴ چنان‌چون سزاست
 به هر چیز کو بر سرِ ما نوشت
 بباشد همه بودنیش^۵ و کم
 که را^۶ مرگ در آبِ دریا بود

۴۸۷۰

۴۸۷۵

۴۸۸۰

۱۳. ن: س: رهبر است
۱۴. ن: کفتنیها
۱۵. ن: خو است؛ س: خور است
۱۶. ن: ازین
۱۷. ن: انده؛ متن = ر، س
۱۸. س: بداند بدانش
۱۹. ن: جای
۲۰. ر: < و >؛ متن = ن، س
۲۱. س: پیش
۲۲. ن: روانرا چه اندوه دارد بغم
۲۳. ن: کھی
۲۴. ن: دانا

۱. ر: کای؛ ن: که آن؛ متن = س
۲. ن: سرافراز و کردی
۳. ن: شنیدی
۴. ن: کفته؛ س: کفت؛ متن = ر
۵. س: ای در نه (!)
۶. ر، س این بیت را ندارند؛ متن = ن
۷. ن: نه پیکار آید ازین در دریغ
۸. ر: < و >؛ ن: بزم و نه؛ متن = س
۹. ر در متن (جان) نوشته و سپس در حاشیه به (جای) تصحیح کرده است
۱۰. ن: دژم کشت و کفتا که از
۱۱. س: آرزو
۱۲. س: نیک‌خو

ز خود باز کردن همی^۱ چون توان
 یکی را به دیو و یکی را به گرگ،
 سراسر^۲ بیاید شدن ناگزیر
 یکی هم به چاه افتد از ناگهان
 خردمند ازین دانش آگاه نیست
 بد و نیک دانستن او را سزاست
 خردمند ازین سان^۳ فرومانده است^۴
 نباید به اندیشه^۵ جان آژدن^۶
 ابا رازِ دادار همره نه‌ای،
 به نادانی^۷ از راه حق بگذری
 بدیدند و^۸ آن برز و بالای او،
 بگفتند کای گُردِ روشن‌روان!
 ازین گفت‌ها نیز بر تو^۹ سپاس
 به رای تو یکسر سر افکنده‌ایم^{۱۰}
 ز برف^{۱۱} و ز گرما^{۱۲} و از گرز و تیغ،
 نه هم هیچ کس از تو نامی ترست^{۱۳}

ور از برف و سرما سر آید زمان
 یکی را به چنگالِ شیرِ سترگ
 یکی را به خنجرِ یکی را به تیر
 یکی را به بستر سر آید زمان
 ایا^{۱۴} آن که کس را بدین راه نیست
 جهاندارِ جان‌آفرین پادشاست^{۱۵}
 به هر چیز^{۱۶} تقدیر او رانده است^{۱۷}
 همه بودن‌ها بیاید بُدن
 چو^{۱۸} دانی کزین راز^{۱۹} آگه نه‌ای
 چرا از پی^{۲۰} جان کنی داوری
 چو ایرانیان آن دل و^{۲۱} رای او
 گشودند یکسر به پوزش زبان
 ز ما این سخن مهربانی شناس
 به دل‌سوزگی با تو^{۲۲} گوینده‌ایم
 چو تو جانِ خود را نداری^{۲۳} دریغ
 نه از تو تنِ ما گرامی ترست

۴۸۵

۴۸۹۰

۴۸۹۵

۱۴. ن: مبادا که
 ۱۵. ر: اندر آن؛ متن = ن، س
 ۱۶. ر، س: < و >؛ متن = ن
 ۱۷. ر، س: تو؛ متن = ن
 ۱۸. ر، س: باز؛ متن = ن
 ۱۹. ن: براه تو زینگونه پوینده‌ایم؛ س: بآرام و
 مهر تو جوینده‌ایم؛ متن = ر
 ۲۰. س: نداریم جانهای خود را
 ۲۱. س: ز باد
 ۲۲. ن، س: سرما
 ۲۳. ن: دگر هیچکس از [تو] نامی تر است؛ س این
 بیت را ندارد

۱. ن: کسی
 ۲. ن: یکایک
 ۳. ن، س: ابا
 ۴. ر: پادشاست
 ۵. ن: کار
 ۶. ر، س: رانده است؛ ن: اورنده (؟)
 ۷. ن: از اینسان
 ۸. ر: ماندست؛ س: مانداست
 ۹. ن: باندیشه؛ س: به تقدیر
 ۱۰. س: دم بر زدن
 ۱۱. ن: جه
 ۱۲. ن: راه
 ۱۳. ن: پس

فدای تو سر کرده تا زنده‌ایم^۱ به هر ره که پویی^۲ تو، ما هم‌همیم^۳
 ازیشان^۴ دل پهلوان^۵ شاد گشت روان گشت آسوده در پهن‌دشت

خوان چارم و پنجم از بیابان گرما و برف سرما و ستایش^۶ کردن فرامرز

و ایرانیان پیش یزدان و رستن ایشان از بلا^۷

رسیدند نزدیک ریگ روان بفرمود تا شد برش ساروان^۸
 ۴۹۰۰ بیاورد صد کاروان^۹ شتر
 به پیش اندرافکند و پویان^{۱۱} برفت
 ز گرمی همی سوخت تن در سلاح
 زبان‌ها برون اوفتاده ز کام
 تن بارگی گشته از خوی^{۱۵} پرآب
 ۴۹۰۵ به یزدان بنالید هر کس به درد
 بدین گونه بپرید سه روزه راه
 چو آورد لشکر میان دو کوه
 سرآورده زد بر لب جویبار^{۱۸}
 شب آمد بخفتند و دم برزدند
 یکی بر لب خشک نم برزدند

۱۰. س: کرده
۱۱. ن: بریان
۱۲. ن: جویند تفت
۱۳. ن: کار پیکار و روز
۱۴. ر: مزاح (؟)
۱۵. ر: خو؛ متن = ن، س
۱۶. س: آب و
۱۷. ن، س: < و >
۱۸. ن: کرد لشکر پناه
۱۹. س: پس و
۲۰. ن: سروران سپاه

۱. ن: با تویم؛ س: زاده‌ایم
۲. س: بهر راه که کوشی
۳. ن: ما با توایم؛ س: آماده‌ایم؛ متن = ر: هم‌همیم
۴. ن: از ایشان
۵. ن: نامور
۶. ر: بیابان سرما و برف گرما و ستالش؛ متن تصحیح قیاسی است
۷. ن: خان چهارم در بیابان و کرما و برف باریدن؛ س: خوان چهارم و پنجم و ششم در رفتن فرامرز از سرما و کرما و کشتن کرکدن و رسیدن بخوان هفتم (سرنویس پس از بیت ۴۸۹۹ آمده است)
۸. ر، س: بروشن روان؛ متن = ن
۹. ن: کاروان را

برآسود آن لشکر رزم‌ساز
 ز ابر سیه آسمان تیره گشت
 سراسر بیوست بر کوهسار
 جهان گشت پر دامِ اهرمنان^۲
 کزان شد دل نامداران ستوه
 پر از برف شد کوهسار^۳ شگرف
 کشیده شد از برف بر^۴ دشت نخ^۵
 پر از برف و سرما شد آن کوهسار^۶
 رسیدند لشکر به یکبارگی،
 که ای^۷ نامداران فرخ‌روان!
 ز خودبینی و کبر دل برگنیم
 ز چشم آبِ حسرت به رو^۸ آوریم
 که اویست بیچاره را رهنمای
 سپاه آنچه بودند یکسر همه،
 ز اندازه فریاد بگذاشتند
 تویی آفریننده انس و جان
 نیاز^۹ همه ماندگان^{۱۰} درپذیر

ز رنج و غم راه دور و^۱ دراز
 چو پاسی از آن تیره‌شب درگذشت
 برآمد یکی ابر مانند قار^۲
 از آن ابر تاریک و بادِ دمان
 ببارید برفی به کردارِ کوه^۳
 برآمد به بالا یکی نیزه^۴ برف
 سراپرده و خیمه‌ها^۵ پر ز یخ
 بُد دست و بازو کسی را به کار
 چو از برف و^۶ سرما به بیچارگی
 سپهبد چنین گفت با بخردان
 ز^۷ بد دست خواهش به یزدان بریم^۸
 بدین رنج رخ سوی او آوریم
 مگرمان ببخشد ازین^۹ سخت‌جای
 بزرگان و گردانِ لشکر همه
 به‌زاری همه دست برداشتند
 که ای^{۱۰} برتر از دانش و عقل و جان
 درین^{۱۱} جای بی‌دسترس دست گیر

۴۹۱۰

۴۹۱۵

۴۹۲۰

۴۹۲۵

۱. ن: غم و درد و راه
 ۲. س: غار
 ۳. ر: اهرمنان؛ ن، س: اهریمنان؛ متن: ← ر
 ۴. س: او
 ۵. ر، س: تیره؛ متن = ن
 ۶. ن: روزکار؛ س: کوهسار و؛ متن = ر
 ۷. ر، ن، س: خیمه‌ها
 ۸. س: از
 ۹. ر: یخ (قافیه درست نیست)؛ متن = ن، س
 ۱۰. ن: پر از برف شد آن سر کوهسار
 ۱۱. ر: < و >؛ متن = ن، س
۱۲. ر: کای؛ متن = ن، س
 ۱۳. س: به
 ۱۴. ن: زنییم
 ۱۵. ر، س: برو؛ ن: برون
 ۱۶. ر: یکی؛ متن = ن، س
 ۱۷. ر: کای؛ متن = ن، س
 ۱۸. ن، س: بدین
 ۱۹. ن: نیار
 ۲۰. ر، س: بندکان؛ متن = ن

ز سرما نپرداخت با خود کسی
 همانگاه شد تازه روی سپهر
 بُرد از رخ آسمان ابر گُند
 بهار و دی و تیر^۲ یکسان بود
 نیایش‌کنان^۴ پیش یزدان به پای
 فکندند از آن‌پس^۶ بر^۷ کوه و^۸ شیخ
 بزرگان برفتند یکسر ز جای^{۱۰}
 و ز آنجا^{۱۱} برفتند مانند^{۱۲} دود
 زمین پر ز برف و هوا پر^{۱۵} شگرف
 سراسر همه لشکری بر^{۱۷} استوه،
 همان^{۱۹} جای رامش بُد و رود و مُل
 خداوند پیروز^{۲۰} جان‌آفرین
 به هر بهره^{۲۱} ز آن خرمی بود^{۲۲} گنج
 نه^{۲۳} خوبی و آسانی و گرم و سرد
 خردمند مردم چرا غم خورَد؟!

چو کردند ازین گونه زاری بسی
 ببخشود بخشنده^۱ داد و مهر
 همانگه بیامد یکی باد تند
 چو بخشایش و^۲ داد یزدان بُود
 بیامد دل مهتران باز جای
 سراپرده و خیمه از^۵ برف و یخ
 چو شد خشک خرگاه و پرده‌سرای^۹
 سبکبار کردند چیزی که بود
 سه روزش گذر^{۱۳} بود بر روی^{۱۴} برف
 چهارم چو آمد برون زان^{۱۶} دو کوه
 جهان دید پرسبزه و^{۱۸} آب و گُل
 گرفتند بر دادگر آفرین
 اگرچند بسیار دیدند رنج
 نمآند به مردم غم و رنج و درد
 نه سود و زیان و نه نیک و نه^{۲۴} بد

۴۹۳۰

۴۹۳۵

۴۹۴۰

۱۴. س: در راه
 ۱۵. س: برفتند از آنراه برف
 ۱۶. س: چو آمد میان
 ۱۷. ر: بدی لشکر با؛ س: همه لشکرش بد؛ متن
 = ن
 ۱۸. ر: پر سبز و پر؛ س: بدیدند یکدشت پر؛ متن
 = ن (پس از تصحیح «دیده» به «دید» بر اساس ر)
 ۱۹. ن: همه
 ۲۰. س: فیروز
 ۲۱. س: بهر
 ۲۲. ن: بود و
 ۲۳. ن: ز
 ۲۴. ن: ز سود و زیان و ز نیک و ز؛ متن = ر، س

۱. ن: داننده
 ۲. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۳. ن: مهر
 ۴. ر: نیایش گرفت؛ متن = ن، س
 ۵. ر، س: پر؛ متن = ن
 ۶. س: بر تن
 ۷. ن: ابر؛ س: بران
 ۸. ر، س: < و >؛ متن = ن
 ۹. س: سراء
 ۱۰. س: جاء
 ۱۱. ن: از آنجا
 ۱۲. ن: براندند برسان
 ۱۳. ر: نراهش (تصحیف «به راهش»؟) گذر؛ سه
 روز و سه شب؛ متن = ن

بر آن دشت پُرگل^۱ فرود آمدند
یکی بزمِ خرمِ بیاراستند

چو خوردند^۲ با شادمانی سه روز
برآورد رخشنده زرین‌درفش

۴۹۴۵

دلیران به رفتن سر افراختند
همی‌رفت پیش اندرون پهلوان
دگر^۳ باره آن پهلوانِ بزرگ
که دیگر شگفتی چه بینم به راه

۴۹۵۰

بدو گفت کز کرگدن دیو زوش^۴
کز آن گونه پتیاره^۵ پر^۶ زیان
بدر^۷ ز آواز او کوه و سنگ
تن پیل دارد سرِ کرگدن

۴۹۵۵

به تگ باد را زیر پی بسپرد
سُرون زیر^۸ پیلِ ژیان برزند
نباشد^۹ مر او را به یک^{۱۰} پشه سنگ

ازو کوه پیچان^{۱۱} شود روزِ جنگ

۱۲. ر، ن: ندیدست؛ س: ندیده است

۱۳. س: بدردز

۱۴. ن، س: جنک

۱۵. ن: سرو

۱۶. ر: خون؛ ن: جون

۱۷. ر، س: پیل؛ متن = ن

۱۸. س: بشکند

۱۹. ن: سرو زیر؛ س: سر و پای

۲۰. ن: ندارد

۲۱. ن: ز یک؛ س: یکی

۲۲. ر: پچان؛ ن: پچان؛ س: بیجان

۱. ر، ن: بر گل؛ متن = س

۲. ر: به پراستند؛ ن: به پراستند

۳. ن: بخوردند

۴. ن: بکیتی ز کردون

۵. ر، س: پرنیانی (ی) در پایان نشانه کسره

اضافه است؛ متن = ن

۶. ن: رنج سرما

۷. س: او با

۸. ن: دوان

۹. ر: دیگر؛ متن = ن، س

۱۰. س، ر: توش؛ ن: روش؛ متن تصحیح قیاسی

است (← رو بیت ۴۹۶۵)

۱۱. س: پتیاره دیو

فرامرز فرمود تا سازِ رزم^۱ / بیارند پیشش به هنگامِ بزم^۲
 ز بهرِ نبرد آنچه بُد ناگزیر / ز تیغ و ز گرز و کمان^۳ و ز تیر،
 بپوشید یکسر همان^۴ سازِ جنگ / برون تاخت مانند شیر و پلنگ
 سپه رفت^۵ و خود ماند پیش^۶ اندرون / تو گفتی روان شد که بیستون

۴۹۶۰

خوان ششم کشتن فرامرز کرگدن را و حقیقت آن^۷

چو خورشید از باختر کرد روی / به منزل رسید آن گویِ جنگجوی^۸
 به دست اندرون خنجر دد فکن / چو دانست ماوای آن کرگدن،
 یکی نعره زد پهلوانِ دلیر / که از نعره او بلرزید شیر
 چو بشنید آن دد بر آشفست سخت / از آن نعره گرد با زیب و بخت^۹
 بیامد برش کرگدن^{۱۰} دیو زوش / بر آورد تا چرخ گردان^{۱۱} خروش
 دمنده^{۱۲} ز ابر اندر آورد سر / شد از هیبتش کوه زیر و زبر
 چو از دور دیدش نبرده سوار / بغرید مانند شیر شکار
 ببارید بر وی ز^{۱۳} تیرِ خدنگ / ز پیکان برو بر^{۱۴} جهان کرد^{۱۵} تنگ
 دد تیزدندان بیامد^{۱۶} چو باد / به پای سمند جوان درفتاد
 سُرُونی^{۱۷} بزد بر زهارِ سمند / به یک زخم بر تیره خاکش فکند
 سپهبد بجست از بر بادپای / چو پیلِ دمان^{۱۸} اندر آمد ز جای

۴۹۶۵

۴۹۷۰

-
۱. س: رزم ساز
 ۲. س: در پیش آن سرفراز
 ۳. ن: ز تیغ و کمان و ز کرز
 ۴. ن: همه
 ۵. ن: ماند
 ۶. ن: پیش رفت
 ۷. ن: کشته شدن کرگدن جادو بدست فرامرز (سرنویس بیت دو مصراع بیت ۴۹۵۷ آمده است)؛ متن = ر؛ س سرنویس ندارد
 ۸. ن، س: نامجوی
 ۹. ن: از آن خسرو کرد پیروزیخت (پیش از این بیت و بالای این صفحه جای خالی یک بیت دیده می‌شود)
 ۱۰. ن: کران
 ۱۱. ن، س: بر چرخ کردون
 ۱۲. ن: تو گفتی
 ۱۳. ن: بیامد بر او چو
 ۱۴. ر، س: وی (وزن هموار نیست)؛ ن: او مر؛ متن تصحیح قیاسی است (← ن)
 ۱۵. ر: کرده؛ متن = ن، س
 ۱۶. ن: در آمد
 ۱۷. ن: سروئی؛ متن = ر، س
 ۱۸. ن: ژیان

یکی تیغ در چنگ آن پیلتن
 به‌مردی برآورد ازو^۲ رستخیز
 به خاک اندرافکنند یال و برش^۴
 خداوند نیروده و^۶ رهنمای
 بمالید رخسارها بر زمین
 مر او را به جای پرستش بدید
 به خنجر به دو نیمه کرده ز^۹ تن
 آبر بازوی نامور نره‌شیر
 ببردند یکیک بر او نماز
 که جاوید بادا یل نامجو^{۱۶}
 سراپرده نزدیک^{۱۸} ره زدند
 دل از خرمی‌ها برآراستند^{۱۹}
 برفتند آسوده یکسر^{۲۱} سپاه

بگسترد زرآب^{۲۳} بر لاجورد
 همه نامداران روشن‌روان

پیاده درآویخت با^۱ کرگدن
 بزد بر میان سرش تیغ تیز
 به دو نیم^۳ شد پیلوش پیکرش
 بیامد خروشان^۵ به پیش خدای
 خروشید بسیار و^۷ کرد آفرین
 همانگاه دیو سیه دررسید
 فتاده به^۸ نزدیک او کرگدن
 بسی^{۱۰} آفرین^{۱۱} خواند دیو دلیر
 سپه نیز آمد^{۱۲} ز راه دراز^{۱۳}
 بسی آفرین کرد^{۱۴} هر کس بدو^{۱۵}
 همانجا بر^{۱۷} سبزه خرگه زدند
 به رامش نشستند و می خواستند
 چو شد مست^{۲۰} هر کس، سوری خوابگاه

دگر^{۲۲} روز چون گشت خورشید زرد
 برآراست^{۲۴} راه آن یل پهلوان

۴۹۷۵

۴۹۸۰

۴۹۸۵

۱۴. ن: خواند
۱۵. س: بر او
۱۶. س: نامجوی
۱۷. ن: پس انکه در آن
۱۸. ن: سراپرده را بر نزد آن (!)
۱۹. در س زیر حرف «س» نقطه است
۲۰. ن: روان رفت
۲۱. ن: کردان و دیگر
۲۲. ر: دیگر؛ متن = ن، س
۲۳. ن: زرداب
۲۴. ن: چو بکرفت

۱. ن: بر آویخت بر
۲. س: از او
۳. ن: دو نیمه؛ س: بدو نیمه؛ متن = ر
۴. ن: اندر آمد سر و افسرش
۵. س: خروشای
۶. ن، س: < و > متن = ر
۷. ن: بنالید و بسیار
۸. ن: [...]ید او که (آغاز مصراع خوانا نیست)
۹. ن: چون کوه؛ س: کشتست
۱۰. ر: برو؛ س: بدو؛ متن = ن
۱۱. ر: آفرین
۱۲. ن: دلاور بیامد
۱۳. ن: نماز

که در کار دانش مکن در^۲ نهفت
 درین ره چه پیش آیدم نیک و بد؟
 که ای مرد^۸ بادانش و^۹ دستبرد!
 کز آن سهمگین تر ندیده‌ست^{۱۲} کس
 به جز کشور و تاج و گنجت نماند
 کزو چرخ گردنده جوید حذر
 گریزد ازو بر سپهر آفتاب
 ز کام و دمَش آتش آید برون
 ز میلی به دم درکشد فیل^{۱۸} و اسپ^{۱۹}
 سطبری فزون تر ز شاخ درخت
 به چنگال ماننده^{۲۳} شیر نر
 به مردی تن او نگون^{۲۵} آوری،
 به نام تو منشور مردی^{۲۶} نبشت^{۲۷}

دگر باره با آن سیه‌دیو گفت
 چه بینم^۳ دگر باره از دیو و^۵ دد؟
 دگر^۶ گفت با او سیه‌دیو^۷ گرد
 یکی دیگرت^{۱۰} کار مانده‌ست^{۱۱} و بس
 چو زین بگذری هیچ رنجت نماند
 یکی ازدها هست^{۱۳} بر رهگذر
 چو کوهی به تن باشد و^{۱۴} تَف و تاب
 چو دو طاس دو چشم او پر ز^{۱۵} خون
 نفس^{۱۶} همچو سوزنده آذرکشسپ^{۱۷}
 به سر بر دو شاخش بود تیز^{۲۰} سخت
 همی دست و پا دارد و یال^{۲۱} و^{۲۲} بر
 به رزمش تو دست ار برون^{۲۴} آوری
 چنان دان که داننده خوب و زشت

۴۹۹۰

۴۹۹۵

مورب نوشته شده‌اند
 ۱۶. ن: تنش
 ۱۷. ر: آذرکشسپ؛ ن، س: آذرکشسب
 ۱۸. س: پیل
 ۱۹. ن: ز نیرو کشد پیل و کرکس باسب
 ۲۰. ن: بسر بر کشیده قوی شاخ؛ س: تیر
 ۲۱. ر: بال؛ متن = ن، س
 ۲۲. ن: < و >
 ۲۳. ر: متنند چون؛ متن = ن، س
 ۲۴. ر: کر ایدون که او را زیان؛ س: کر ایدون که
 او را نکون (در هر دو نسخه قافیه درست نیست)؛
 متن = ن
 ۲۵. س: بنخون
 ۲۶. ن: شاهی
 ۲۷. ن، س: نوشت

۱. ر: دیگر؛ متن = ن، س
 ۲. ن: از
 ۳. ن: بکفتا
 ۴. ر: دیگر؛ متن = ن، س
 ۵. ن: با دیو
 ۶. ر: دیگر؛ ن: بدو؛ متن = س
 ۷. ن: کای شیردل مرد
 ۸. ن: هنرمند و
 ۹. ن: دو
 ۱۰. ن: بما بر بسی
 ۱۱. ر، ن، س: ماندست
 ۱۲. ر، س: ندیدست؛ ن: ندیداست
 ۱۳. ر، س: است؛ متن = ن
 ۱۴. ن: هست از
 ۱۵. ن: ز تندی دو چشمش چه دو طاس خون؛
 س: دو چشمش چو دو طاس هم پر ز خون؛
 متن = ر؛ در ن بیت‌های ۴۹۹۴-۴۹۹۷ به صورت

سیه‌دیو را گفت شیر ژیان^۱ ۵۰۰۰
 بسی دیده‌ام زین نشان اژدها
 که هرگز نیچییده‌ام سر ز جنگ
 به زور جهاندار زین^۵ اژدها
 بگفت این و برگستوان^۶ سیاه
 بپوشید خفتان و^۹ درعش ز زیر ۵۰۰۵
 که ای^۲ مرد دانای شیرین‌زبان^۳
 ازین سخت‌تر گاه کین و بلا
 نه در رزم جُستن نمودم درنگ^۴
 برآرم دمار و نیابد رها^۶
 برافکنند بر تازی‌ای^۸ رزم‌خواه
 نشست از بر بادپا همچو شیر^{۱۰}

خوان هفتم کشتن فرامرز اژدها را و حقیقت او^{۱۱}

یکی چشمه آب شور از برش ۵۰۱۰
 همانا که^{۱۳} فرسنگ ده گرد او
 چو آنجا به تنگ اندرآمد دلیر
 چو^{۱۶} بشنید آواز او اژدها
 بیامد به پیکار گرد جوان^{۱۷} ۵۰۱۰
 دلاور نترسید^{۱۹} از آن دود و^{۲۰} زهر
 ولیکن نبودی گیا بر سرش^{۱۲}
 نبودی درختی و کشتی درو^{۱۴}
 بغرید مرد جوان همچو شیر^{۱۵}
 خروشان به کردار باد از هوا،
 چو دود از دَمش^{۱۸} زهر گشته روان
 و زآن غرَش او که گر گشت دهر

خروشان و چوشان چو رعد از هوا

۱۱. ن: نبرد فرامرز یل با اژدهای دمان (سرنویس
 بین دومین بیت در پانوشست بیت ۵۰۰۴ و بیت
 ۵۰۰۷ در متن آمده است)؛ س: خوان هفتم کشتن
 فرامرز اژدها راه (سرنویس پس از بیت ۵۰۰۴
 آمده است)

۱۲. ن این بیت را ندارد

۱۳. ن: زهر سوی

۱۴. ن: بز او

۱۵. ن بیت‌های ۵۰۰۸-۵۰۱۰ را ندارد

۱۶. س: چه

۱۷. س: به کردار شیر ژیان

۱۸. س: نفس

۱۹. ن، س: بترسید؛ متن = ر؛ در ن این بیت پس
 از بیت ۵۰۱۳ آمده و دو مصراع آن نیز پس و
 پیش شده است

۲۰. ر: < و >؛ ن: شوم؛ متن = س

۱. ن: چنین گفت با او کو پهلوان

۲. ر: کای؛ متن = ن، س

۳. ن: روشن‌روان

۴. ن این بیت را ندارد

۵. ن، س: ازین

۶. ن: نیابد هم از تیغ تیزم زها

۷. س: برگستوان بر

۸. ر: تازیء؛ س: آن پهلو؛ متن: ← ر؛ ن این

بیت و بیت بعدی را ندارد و به جای آنها دو

بیت زیر را آورده است:

جدا شد همانگه ز صف سپاه

برانگیخت آن تازی رزمخواه

همیراند تا منزل اژدهای

یکی سنگ‌لاخی بدی پربلای

۹. ر: < و >؛ متن تصحیح قیاسی است

۱۰. س به جای این بیت زیر را آورده است:

بیامد بنزدیک نر اژدها

ز یک میل پیلی کشیدی به آز^۱
 ثنا خواند بر کردگار جهان
 کمان اندر آورد و^۵ تیر خدنگ
 عقاب خدنگش بر آورده پر^۶
 دهان خدنگش رها شد ز شصت
 برافشانند ازو زهر نراژدها^۸(؟)
 روان اندر آمد به مغز اندرش
 سپهبد در آمد ابا دستبرد
 چو نزدیک شد، تیغ بگرفت شیر^۹
 همی سوخت روی^{۱۱} هوا را به دم
 بترسید خنگش^{۱۴} از آن نابکار^{۱۵}
 یکی نیزه بگرفت پر خاشاخر
 بزد بر میان دهانش به کین^{۱۸}
 پر از زهر و خون^{۱۹} شد همه کوه و^{۲۰} دشت
 بزد تیغ و انداختش سرنگون

قد اژدها بود هشتاد یاز
 چو نزدیک تر شد، ازو^۲ پهلوان
 از آن پس سوی ترکش^۴ آورد چنگ
 یکی تیر بنهاد بر چرخ بر
 چو^۷ پیکان رسیدش به نزدیک دست
 بزد تیر بر کام نراژدها
 یکی تیر دیگر بزد بر سرش
 کمان در بود از سپهدار گرد
 بر اژدها اندر آمد دلیر
 گشاده دهان اژدهای^{۱۰} دژم
 همان تیغ^{۱۲} بر بود از^{۱۳} نامدار
 فرود آمد و چاک^{۱۶} زد بر کمر
 همان ده رشی نیزه آهنین^{۱۷}
 ز گردنش نوک سنان در گذشت
 کشید از میان خنجر آبگون

۵۰۱۵

۵۰۲۰

۵۰۲۵

۱۰. ر، س: اژدها

۱۱. ن: سوی

۱۲. س: تیغه (۴)

۱۳. ن: آن

۱۴. ر: جنکش (ولی در حاشیه به «جنکی»

تصحیح کرده است)؛ متن = ن؛ برای نویسنش

س ← پانوشت بعدی

۱۵. ن: ازان تیره مار؛ س: ازو پهلوان سوار؛ متن

= ر (پس از تصحیح «نابکار» به «نابکار»)

۱۶. ن: جامه

۱۷. ر، ن: آهنی؛ متن = س

۱۸. ن: یکی

۱۹. در س زیر «خ» سه نقطه دیده می شود

۲۰. ن: < و >

۱. ر: نیاز (تصحیف «باز» یا «بیاز» = «به یاز»؟)؛

متن تصحیح قیاسی است؛ ن این بیت را ندارد؛

س به جای این بیت زیر را آورده است:

به قد اژدها و بتن همچو ببر

زبون گشتی از پنجه او هزبر

۲. ن: ابر

۳. س: و زآن

۴. س: ترکس

۵. ر، س: < و >؛ متن = ن

۶. ر، س بیت های ۵۰۱۵-۵۰۱۷ را ندارند؛ این

بیت ها تنها در ن آمده است

۷. ن: چه؛ متن تصحیح قیاسی است

۸. قافیه بیت درست نیست

۹. ن بیت های ۵۰۲۰-۵۰۲۳ را به صورت مورب

نوشته است

<p>بیامد بر دادگر کردگار همی گفت: ای^۲ داور آسمان^۳ تو دادی مرا دانش و فرّ و زور منم بنده شرمنده خاکسار^۴ کیم^۵ من که جویم ز تو^۶ برتری بدین سان نیایش چو بسیار کرد همانگه رسیدند گردان^{۱۱} برش همی هرکسی آفرین کرد یاد سراپرده بر دشت و هامون زدند نبود اندر آن دشت یک جانور</p>	<p>دو رخ برنهاد از بر خاک خوار^۱ تویی برتر از دانش و از^۴ گمان برآوردم از ازدها گرد و شور چه^۶ آید ازین بنده اندر شمار؟! دگر باشدم در سر این داوری؟!^۹ از آن خاک برخاست^{۱۰} بیدارمرد بدیدند آن کار و^{۱۲} نیک اخترش بد آن^{۱۳} پرهنر گرد فرخ‌نژاد دلیران به نخچیر بیرون زدند تهی بود از آن ازدها بوم و بر</p>	<p>۵۰۳۰</p> <p>۵۰۳۵</p>
--	--	-------------------------

پذیره شدن فرطورتوش پیش فرامرز و آوردن او را

به خانه خود و صفت مهمانی او^{۱۴}

<p>یکی هفته آنجا بر آب شور سر هفته برداشت از آن^{۱۵} جایگاه چو نزدیک‌تر شد به شاه پری به آگاهی پهلوی^{۱۷} نامدار</p>	<p>برآسود ناچار از شرّ و شور ابا لشکر و پیل و کوس و سپاه^{۱۶} یکی را فرستاد از لشکری خبر داد بر خسرو کامگار^{۱۸}</p>	<p>۵۰۴۰</p>
--	--	-------------

۱۳. س: بران؛ در ن بیت‌های ۵۰۳۴-۵۰۳۷ به

صورت مورب نوشته شده‌اند

۱۴. ن: پذیره شدن فرطورتوش پری فرامرز را

(سرنویس بین دو مصراع بیت ۵۰۳۸ آمده است)؛

س: پذیره شدن فرطورتوش فرامرز را (سرنویس

پس از بیت ۵۰۴۰ آمده است)؛ متن = ر

۱۵. س: زان

۱۶. ن: کرد یل کینه‌خواه؛ س: و کوس و پیل و سپاه

۱۷. ر: پهلوی؛ متن = ن، س

۱۸. ن: داد فرطورتوش سوار

۱. س: بار

۲. س: کای

۳. ن: راستان

۴. س: بر

۵. ن: پر کنه شرمسار

۶. ن: چو

۷. س: یکم

۸. ن: جویم در

۹. ن: دگر باشدم فرّه سروری

۱۰. ن: بر خواست؛ س: بر خاک

۱۱. ن: لشکر

۱۲. ر، س: < و >؛ متن = ن

که گردِ سرافراز^۲ با رای و هوش،
 ابا پیل و لشکر چو آذرکشسپ^۵،
 همی گفت هر کس که این^۸ پهلوان
 که بگذشت ازین سان برین راه^{۱۰} بر^{۱۱}
 رخِ بخت خندان نبودی ورا^{۱۳}
 گذشتن بدین راه آسان بود
 وگر^{۱۵} بر تنش چرخ جوشن بُدی،
 نه دیو^{۱۷} و نه شیران و نی گرگ^{۱۸} نر
 چو^{۲۰} بر تارکِ مشتری^{۲۱} اسپ راند

شهنشه پذیره شدش با سپاه^{۲۲}
 جهان گشت یکسر ز گرد آبنوس
 ز اسپ اندرآمد جوان بی درنگ^{۲۵}
 نگه کرد خسرو بدان^{۲۶} یال و بر
 شگفتی فروماند فرطورتوش

چو آگاهی آمد به فرطورتوش^۱
 گذر کرد^۳ از راه کژدر بر اسپ^۴
 شگفتی بسی^۶ ماند خسرو در آن^۷
 همانا سروش ست^۹ با هوش و فر
 اگر فر^{۱۲} یزدان نبودی ورا
 دلاور چو با فر^{۱۴} یزدان بود
 به مردی اگر کوه آهن بُدی
 همانا برین^{۱۶} ره نکردی گذر
 ز مردی برو بر بهانه^{۱۹} نماند

چو آمد به نزدیکی شهر شاه
 ابا پیل و با سنج^{۲۳} و با نای و کوس^{۲۴}
 یکایک چو با هم رسیدند تنگ
 همان شه بیامد گرفتش به بر
 از آن بُرز و بالای^{۲۷} و آن فر و هوش

۵۰۴۵

۵۰۵۰

۱۵. س: اکر
 ۱۶. س: بر این؛ ن این بیت را ندارد
 ۱۷. س: کرک
 ۱۸. س: و نه ببر
 ۱۹. ن: بر او بر نهانه
 ۲۰. ن: چه
 ۲۱. س: او سری
 ۲۲. ن این بیت را ندارد
 ۲۳. ر: صنج؛ س: اسپ؛ متن = ن
 ۲۴. ر: کوش (روی نقطه‌ها خط زده است)؛ س: نوش
 ۲۵. ن بیت‌های ۵۰۵۲-۵۰۵۴ را ندارد
 ۲۶. س: بران
 ۲۷. س: بالا

۱. ن: بفرطورتوش
 ۲. ر: سرافراز؛ متن = ن، س
 ۳. س: کرده
 ۴. ن: کز راه از در برفت
 ۵. ر: آذرکشسپ؛ س: آذر کشسب؛ ن: ابا لشکر
 نام بردار تفت
 ۶. ن: در آن؛ س: فرو
 ۷. ن: بدان
 ۸. ن: ای
 ۹. ن، س: سروشیست
 ۱۰. س: بوم
 ۱۱. ن: که کرد از چنین راه مشکل کذر
 ۱۲. ر: فر
 ۱۳. ن این بیت و بیت بعدی را ندارد
 ۱۴. ر: فر

از آن پس شهنشاه و ^۲ گرد دلیر،
روان ^۳ از پس و پیش ایشان رمه

همه جای خوبی و آرام و کام
تمامی پر از مردم نیک‌بخت
به‌سان بهشتی پر از رنگ و بو
چو خورشید تابان نمودی ز دور
همه ^۶ فرش زربفت چین گسترید ^۷
پری‌پیکر و ماه‌رخ‌بندگان،
سهی ^{۱۰} قد و سیمین‌بر و ^{۱۱} روح‌زاد ^{۱۲}،
که بی حور زیبا ^{۱۴} نباشد جنان ^{۱۵}
مر آن شیردل را سزاوار بود،
همان از پی شادی و کام ^{۱۶} او
ابا نامداران ز پیر و جوان
فرمانده بود اندر آن ^{۱۹} بزمگاه
همان ^{۲۰} سوسن و لاله و یاسمن

زمانی به پرسش ^۱ گرفتند دیر
نشستند بر بادپایان همه

یکی شهر بودش «شهاباد» نام
پر از باغ و ^۴ پرگلشن و پردرخت
یکی کاخ شاهانه بود اندرو
در و بام و دیوار او از بلور
بدآن ^۵ کاخش اندر فرود آورید
از آن پس فراوان پرستندگان
بتان ^۸ سمن‌بوی حوری‌نژاد ^۹
فرستاد شه ^{۱۳} سوی مرد جوان
به هر چیز کآن از در کار بود
ز بهر خور و خواب و آرام او
از آن پس بیامد بر پهلوان
بیاراست بزمی ^{۱۷} که از چرخ ^{۱۸}، ماه
به خروار بد نرگس و نسترن

۵۰۵۵

۵۰۶۰

۵۰۶۵

۱۰. ن: سمن‌قد

۱۱. س: سیمین برور

۱۲. ر: روح یاد؛ س: هورزاد؛ متن = ن

۱۳. ن: فرستاده شد

۱۴. س: ززیبا

۱۵. س: جهان

۱۶. ن: نام

۱۷. ن: برمی

۱۸. ن: چرخ و

۱۹. س: اندرون

۲۰. ن: ابا

۱. ن، س: پرستش؛ متن = ر

۲. ر (و) را در بالای سطر افزوده است؛ ن، س:
< و >

۳. س: دوان؛ ن بیت‌های ۵۰۵۶-۵۰۶۰ را ندارد

۴. س: < و >

۵. در ن دو حرف اول این واژه زیر خط‌کشی
رفته است

۶. ن: همی

۷. ر، س: برکشید؛ متن = ن

۸. در ن حروف اول این واژه زیر خط‌کشی رفته
است و نیز پیش از «ن»، نخست حرفی نوشته
شده و سپس روی آن خط خورده است

۹. ن: حورا نژاد

یکی ماه ازین سان^۱ به شادی و ناز برآسود یکسر به رامش نواز

گوی باختن فرامرز با فرطورتوش شاه پریان و رفتن هر دو

در نخچیر و صفت مردی فرامرز^۲

سر مه به میدان خسرو^۳ شدند
 ز دو روی^۴ لشکر بیاراستند
 ز یک رو^۵ سرافراز^۶ شیر ژیان
 ز روی دگر شاه فرطورتوش^۷
 ز میدان چو برخاست^۸ گرد نبرد
 سوار اندرآمد به پیش سوار
 گه این^۹ کرد هوی^{۱۰} و گه آن بُرد گوی^{۱۱}
 سواران ایران و گرد دلیر
 یکی گوی زد پهلوان بلند^{۱۲}
 هر آنکه که بر گوی^{۱۳} چوگان زدی

به چوگان و^{۱۴} بازی روارو^{۱۵} شدند
 صف گوی و چوگان بیاراستند^{۱۶}
 ابا ده^{۱۷} دلاور^{۱۸} ز ایرانیان
 ابا ده جوانمرد با رای و هوش
 برآمد خروشیدن دار و برد،
 برآمد ز چوگان^{۱۹} به کیوان غبار
 دژم کرده^{۲۰} رخساره^{۲۱} با^{۲۲} گفتگوی
 بر گوی رفتند مانند شیر
 تو گفتی که بر اوج مه پرفکنند^{۲۳}
 ازو^{۲۴} گوی گردان سر افشان^{۲۵} شدی

۵۰۹۰

۵۰۹۵

۱. ن: از اینسان؛ س: ازینسان
۲. ن: کوی باختن فرامرز با شاه فرطورتوش؛ س: رفتن فرامرز با لشکر به‌مراه فرطورتوش در میدان و کوی زدن فرامرز و ایرانیان و شرح آن (سرنویس پس از بیت ۵۰۸۸ آمده است)؛ متن = ر
۳. ن: سراسر
۴. ر: > و <؛ متن = ن، س
۵. ن: برابر
۶. ن: رویه
۷. س: بیاراستند (قافیه درست نیست)
۸. ن: ز یکسو
۹. ر: سرافراز؛ متن = ن، س
۱۰. ر این واژه را هم در بالای سطر و هم در حاشیه نوشته است
۱۱. ن: دلاوز
۱۲. ن: ز سوی دگر شاه فرطورتوش؛ متن = س
- (پس از تصحیح «دیگر» به «دگر»)
۱۳. ن: بر خواست
۱۴. ن: میدان
۱۵. ن: ان
۱۶. ن: های
۱۷. ن: کرد هوی
۱۸. ن: کشت
۱۹. س: رخسار
۲۰. ر: بر؛ متن = ن، س؛ ن پس از این واژه «هوی» نوشته و سپس روی آن خط زده است
۲۱. ن: دلیر
۲۲. ن: از اوج نامد بزیر
۲۳. ن: شدی
۲۴. ن: از آن
۲۵. ن: کردون هراسان

که^۱ گفتی که گردونش بر خود^۲ کشید
 که آن شیردل پهلوان گزین،
 که هر کس که دیدیش^۳ پنداشتی،
 بشد^۴ راست بر^۵ دامن مه نشست
 گرفتش به بر باز گردون^۶ سپهر
 نیارست رفتن کسی پیش گو
 همه نامداران و گردان بُدند،
 بسی آفرین‌ها بدو^۷ خواندند
 برآسود از گو سر^۸ نامدار
 سوی رامش و بزم شادان^۹ شدند
 نوازنده هر سو پری روی چنگ^{۱۰}
 بدان پرخرد مرد با رای و هوش،
 یکی مرغزارست^{۱۱} و نخچیرگاه
 یکی هفته آنجا شکاری کنیم
 تویی مهتر و رای و پیمان^{۱۲} تراست

بدآن سان شدی در هوا ناپدید
 هنوز از هوا نآمدی بر زمین
 به زخمش چنان تیز برداشتی^۱
 کجا از خم ماه نو کو^۲ بجست
 گر از دام عقرب بشد^۳ گوی مهر
 به میدان در از زخم چوگان^۴ او
 سواران که با او به میدان بُدند
 از آن زخم چوگان فرو^۵ ماندند
 زمانی چو بگذشت ازین گونه کار
 ز میدان سوی کاخ و ایوان^۶ شدند
 نهادند بر کف می لاله‌رنگ
 به مستی چنین گفت فرطورتوش
 که نزدیکی شهر یک‌روزه راه
 سزد گر بر آنجا^۷ گذاری کنیم
 فرامرز گفتش که فرمان تراست

۵۱۰۰

۵۱۰۵

۵۱۱۰

(چو هم گذاشته است)

۱۲. ن: برو

۱۳. ر: لشکر؛ س: کوی بر؛ متن = ن

۱۴. ر: کاخ ایوان؛ ن: کاخ دیوان؛ متن = س

۱۵. ن: شاهان؛ س: و شادان

۱۶. س: پریچهره بر دست مزمار و چنگ؛ متن =

ر؛ ن این بیت و بیت بعدی را ندارد

۱۷. ن: مرغزارست؛ س: مرغزار است

۱۸. س: بدانجا

۱۹. ن: رای پیران

۱. س: تو

۲. ن: در بر

۳. ن: بگذاشتی

۴. ر: دیدنش؛ ن: دیدش به؛ س: دیدیدیش؛ متن

تصحیح قیاسی است (← ر)

۵. ر، س: کز؛ متن = ن

۶. ر: شده؛ متن = ن، س

۷. ن: در

۸. س: شدی

۹. ن: کردان

۱۰. ن: کوکان

۱۱. ن: جوکان فزو(یک سرکش اضافی بالای

به دل پر^۲ ز مشک^۳ و به زنگار عاج
 ابا شیردل پهلوان^۴ سپاه
 همه راه شادان و نخچیرجوی
 ابا رهنما موبد پاک‌دین
 به هر جا که او تیز کردی عنان
 بدان تا^۵ ببینند از بیش و کم
 ابا آهو و غرم و گور دلیر^۶
 به دل‌های^{۱۲} گردان درافتاد شور
 برآورد از آهو و^{۱۳} گور گرد
 که می‌آمد از برزیالا به زیر
 همی‌شد خروشان دمان و^{۱۵} دنان^{۱۴}،
 به تیزی^{۱۹} برآورد از گور شور^{۲۰}
 برآمد به پیشانی نره‌شیر
 بیفتاد^{۲۳} بر دشت کین^{۲۴} بی‌درنگ
 بکردش همان گور و آن دد تباه

سپیده^۱ چو از کوه بنمود تاج
 نشستند بر اسپ گردان شاه
 سوی دشت نخچیر کردند روی
 جهاندار فرطورتوش^۵ گزین
 جدا می‌نگشتند^۶ از پهلوان
 برابر براندی^۷ ابا او به هم
 هنرهای^۹ آن شیرمرد دلیر
 پدید آمد از دشت نخچیر^{۱۱} گور
 جهان‌پهلوان بارگی تیز کرد
 یکی گور نر دید گرد دلیر
 یکی نره‌شیر از پیش تازنان^{۱۴}
 خدنگی بزد بر بر^{۱۷} نره‌گور^{۱۸}
 گذر کرد از^{۲۱} سینه گور تیر
 به مغز اندرون^{۲۲} رفت تیر خدنگ
 بدین گونه بر دشت نخچیرگاه

۵۱۱۵

۵۱۲۰

۵۱۲۵

۱۴. ر: پشش تا دمان؛ س: پس او دمان؛ متن = ن
 (پس از تصحیح «تازیان» به «تازنان»؛ ← ب
 ۵۱۹، ۱۷۶۱)

۱۵. ر: < و >؛ متن = ن، س

۱۶. ر، س: ژیان؛ متن = ن

۱۷. ن: سر

۱۸. س: کور نر

۱۹. ر بر روی نقطه «ز» خط زده است

۲۰. س: سر

۲۱. ن: بر

۲۲. ن: بمغزش درون؛ س: بمغزش برون

۲۳. س: بیفتا

۲۴. س: کش

۱. ن، س: سپهید؛ متن = ر

۲. ر: بر؛ ن: شد؛ متن = س

۳. ن، س: بمشک؛ متن = ر

۴. س: پهلوان و

۵. ن: فرطورتوش

۶. ر یک نقطه زیر «ک» گذاشته و سپس روی آن
 خط زده است

۷. ر، س: بدندی؛ متن = ن

۸. س: تان

۹. س: هنرهاء

۱۰. ن: ابا کور و آهو و غرم دلیر؛ س: ابا غرم و

کوران و آهو و شیر؛ متن = ن

۱۱. ن، س: نخچیر و؛ متن = ر

۱۲. س: بدلهاء

۱۳. ن: و از

بفرید بر پهلوی نامور^۲
 بزد سینه دد ز تیرش بخت^۶
 پس^۸ پشت آن شیروش گشت تنگ^۹
 سُرین سَمند سپهد گرفت
 کشید از میان^{۱۳} آبگون تیغ کین^{۱۴}،
 جدا کرد از تن دو گوش و^{۱۶} سرش
 به زاری برآمد روانش دمان^{۱۷}
 نشسته برآورده از گور شور
 بدان تا نماید ز مردی هنر
 همی شیر بالا بُد و گور زیر
 به یک زخم مر هر دو را چاره^{۲۲} کرد
 که گر^{۲۳} نیمی از گور و نیمی ز شیر،
 به هم بر فزونی^{۲۶} نبودی بسی^{۲۷}
 همی تاختندی پس یکدگر^{۲۹}

دگر باره آمد یکی شیر نر^۲
 جوان^۴ از کمان باز بگشاد شست^۵
 به جنگ^۷ اندرآمد دد تیزچنگ
 دو چنگ اندرآورد و زد ای^{۱۰} شگفتا
 دلاور بیچید^{۱۱} بر پشت زین^{۱۲}
 بزد بر میان دهان^{۱۵} خنجرش
 بیفتاد بر جای شیر زیان
 یکی شیر دیگر به^{۱۸} دنبال گور
 براند از پی اش^{۱۹} پهلوی^{۲۰} نامور
 چو نزدیک تر شد به گور و به شیر^{۲۱}
 بزد تیغ زهرآگون شیرمرد
 چنان راست زد تیغ مرد دلیر
 ابا آن دگر^{۲۴} نیمه سنجد^{۲۵} کسی
 به یک تیرپرتاب^{۲۸} دو غم نر

۵۱۳۰

۵۱۳۵

۵۱۴۰

۱۶. ر: < و > متن = ن، س
 ۱۷. ن: روان
 ۱۸. ر، س: ز؛ متن = ن
 ۱۹. س: پش
 ۲۰. ر: پهلوی؛ متن = ن، س
 ۲۱. س: به بشیر
 ۲۲. ر، س: پاره؛ متن = ن: چاره
 ۲۳. س: شد؛ متن = ر؛ ن این بیت و بیت بعدی را ندارد
 ۲۴. س: اگر هر دو
 ۲۵. س: بسنجد
 ۲۶. ر: فرونی
 ۲۷. س: نبودی بهم بر فزونی بسی
 ۲۸. س: پر و تاب
 ۲۹. ر: یکدیگر؛ متن = ن، س

۱. ر: دیگر؛ متن = ن، س
 ۲. ن: بر نره شیر
 ۳. ر: پهلوی (ی) نشانه کسره اضافه است)
 نامور؛ ن: پهلوان دلیر؛ متن = س
 ۴. س: چو آن
 ۵. ر: برکشایدش به شست (وزن درست نیست)؛
 ن: زود یک تیر جست؛ متن = س
 ۶. ر: نخست؛ متن = ن، س
 ۷. ن: به تنک
 ۸. س: پس و
 ۹. ن: شیرفش مرد جنک
 ۱۰. ن: این
 ۱۱. ن: به بیچید
 ۱۲. س: بر دشت کین
 ۱۳. ن: نیام
 ۱۴. س: تیغ بر پشت زین
 ۱۵. ن: دمان

بزد بر بر غُرمِ تیره‌روان^۱
 نبد پَر و پیکانِ تیرش به خون
 ز کوه اندرآمد به صحرا دمان^۲
 چو^۳ تنگ^۴ اندرآمد به نزدیکِ گاو،
 بغرید مانند^۵ آذرگُشسپ^۶
 بیچید و کردش آبرِ خاک^۷ پست
 چنان^۸ گور اندر گفش زنده بود
 که بر بود گور از کف^۹ آن پلنگ
 بیامد دگر^{۱۰} باره بر سان^{۱۱} دود
 بگردید، بر گور زد^{۱۲} بی‌درنگ
 که شد یال و دوش^{۱۳} و برش لخت‌لخت^{۱۴}
 بدید از جوانِ سرافرازِ گرد
 بسی آفرین خواند از روی مهر^{۱۵}
 اگر او بماند به گیتی^{۱۶} بسی

خندنگی بینداخت مردِ جوان
 شد از سینه غُرم^۱ پیشین برون
 یکی گاوِ کوهی چو کوه^۲ روان
 برانگیخت بالای با توش و تاو
 بیازید چنگ از پس^۳ پشتِ اسپ
 گرفتش همان گردن و یال و دست^۴
 پلنگی یکی گور افکنده بود
 چنان تاخت اسپ آن یلِ تیزچنگ^۵
 چو آن^۶ گور از چنگِ او^۷ درر بود^۸
 بزد چنگ و بگرفت یال^۹ پلنگ
 بدان سان بزد بر سرش سنگ سخت
 چو فرطورتوش^{۱۰} آن چنان دستبرد
 ز دیدار او تازه‌تر کرد چهر
 به دل گفت: ازین سان^{۱۱} نیند کسی

۵۱۴۵

۵۱۵۰

۵۱۵۵

۱۷. ن: دور بود
۱۸. ر، س: دیگر؛ متن = ن، س
۱۹. ن: مانند
۲۰. ن: دم
۲۱. ن: نکردند بر کوه سر
۲۲. ن: توش؛ متن تصحیح قیاسی است
۲۳. ن: لخت لخت؛ ر، س این بیت و بیت بعدی را ندارند؛ این دو بیت تنها در ن آمده است
۲۴. ن: فرطورتوش؛ متن تصحیح قیاسی است بر اساس ر و س در جاهای دیگر
۲۵. ن: کرد بر وی بمهر؛ س به جای این بیت بیت زیر را آورده است:
 بشد تازه پس شاه فرطورتوش
- بسی آفرین کرد زین زور و توش
۲۶. ن: ار ایسان؛ س: زینسان
۲۷. ن: اگر چه بکنجی نماند؛ س: چو این نامداری
 بکیتی؛ متن = ر

۱. ن: تیر دوان
۲. س: ابر
۳. ن: ز کوهی
۴. ن، س: دوان؛ متن = ر
۵. س: چه
۶. ر، س: شیر؛ متن = ن
۷. ر: شست از بر؛ متن = ن
۸. ن: ندیده بدانسان کس
۹. ر: آذرکشسپ؛ ن: ادرکشسب؛ س: بانو کشسب
۱۰. ر: یال شست؛ س: یال و شست؛ متن = ن؛
 در ن دو مصراع این بیت پس و پیش شده است
۱۱. ن: بشکست کردنش
۱۲. ن: هنوز؛ س: همان
۱۳. ن: تیزچنگ؛ س: تیر چنگ
۱۴. ن: پس
۱۵. ر: جوان؛ متن = ن، س
۱۶. ر: دست او؛ س: دست آن؛ متن = ن

بدین شیرمردی^۱ و این^۲ زور و فر
نه دید و نه بیند چو کیوان و هور^۴
کسی کو برش^۶ دیو و شیر و پلنگ
خدایا نگه دار این گردِ شیرا
بدین^۳ سرفرازی و چندین هنر،
کزو چشمِ بد باد پیوسته دور^۵
همان وزن دارد که آهو و رنگ^۷
بماناد پیوسته شاد و دلیر^۸!

۵۱۶۰ چو یک‌چند در دشتِ نخچیرگاه
از آنجا سُوی شهر بازآمدند
نشستند یک ماهِ دیگر به بزم
ببودند رامش‌کنان با سپاه،
دل‌آرای و^۹ با کام و ناز آمدند
بیاسود سرها سراسر ز رزم

دختر دادن فرطورتوش با فرامرز و پذیرفتن او را به دامادی

و دادن هدیه‌های هر گونه و صفت آن^{۱۰}

سر ماه دستورِ فرطورتوش^{۱۱}
که گرچند رامش خوش و خرم‌ست^{۱۳}
سزد^{۱۶} گر کنون کارِ این پهلوان
دلِ شه ز گفتارِ او تازه گشت
چنین گفت با شاهِ پاکیزه‌هوش^{۱۲}
به اندیش^{۱۴} دل پرخرد در غم‌ست^{۱۵}
ببیند یکی شاهِ روشن‌روان
بدو شادمانی بی‌اندازه گشت

۵۱۶۵

۹. ر: < و >؛ متن = س
۱۰. ن: نگاه کردن ستاره‌شمر طالع دختر را و داماد شدن فرامرز؛ س: دامادی فرامرز رستم با دختر شاه پریان؛ متن = ر؛ در ن سرنویس بین دو مصراع بیت ۵۱۷۲ و در س پس از بیت ۵۱۷۳ آمده است
۱۱. ن: فرطورتوش
۱۲. ر: فرطورتوش (قافیه درست نیست)؛ متن = ن، س
۱۳. ر: حرم است؛ متن = ن، س
۱۴. ن: بدانش؛ س: نخوانمش؛ متن = ر
۱۵. ن: پیغم است
۱۶. س: هنر

۱. در ن بخش میانی این واژه تا اندازه‌ای محو شده است
۲. ر: این
۳. ن: همین
۴. س: حور
۵. ن: دور بادا و گور
۶. ر، س: کش بر؛ متن تصحیح قیاسی است
۷. س: ندارد ز پیکار اوشان درنک؛ ن بیت‌های ۵۱۵۸-۵۱۶۱ را ندارد
۸. ر این بیت را ندارد و به جای آن بیت زیر را آورده است:
همان ازدها و دم زنده بیل
همان چشمه آب و هم رود نیل
بیتِ متن تنها در س آمده است

پراکنده گشتند^۲ سران تن به تن،
 جوان می‌شود گونه مرد^۴ پیر
 همی از سپهر برین بگذرد
 خردمند و^۶ اندر جهان یادگار^۷
 سرفراز^۹ باداد و روشن‌روان،
 کنون رای و اندیشه او بجوی^{۱۱}
 به درگاه خسرو تن‌آسان روند
 کزو بود تازه سر و افسرش،
 به هم در خورست^{۱۲} اختر هردوان
 از آن خرّمی لب به دندان گزید
 که دخترت با نیک‌بخت‌ست^{۱۳} جفت
 یکی گرد پیدا شود در جهان
 خردمند و^{۱۶} با سنگ^{۱۷} و اورنگ و فر
 درخت بزرگیش^{۱۸} آید به بار
 بود مهتر و گرد و گیتی‌فروز^{۱۹}
 نباید که انده^{۲۰} برد پادشا^{۲۱}

چو پردخته شد^۱ نامدار انجمن
 بدو گفت کز^۳ کار این نره‌شیر
 به مردی و دانش، به رای و خرد
 بدو گفت دستور کای^۵ شهریار
 بدین^۸ نامور شیرمرد جوان
 بهانه نمانده‌ست^{۱۰} از هیچ روی
 بفرمود کاخترشناسان روند
 ببینند تا اختر دخترش
 چگونه بود با جهان‌پهلوان
 ستاره‌شمر رفت و طالع بدید
 بیامد به نزدیک خسرو بگفت
 ازین^{۱۴} دختر شاه و از^{۱۵} پهلوان
 جوانمرد و گردنکش و نامور
 شود زنده زو نام سام سوار
 بود شاه بر کشور نیمروز
 شود بر همه کام فرمانروا

۵۱۷۰

۵۱۷۵

۵۱۸۰

۱۳. ر: نیک‌بخت است ن: نیک‌بختیست؛ س:
 نیک‌بختست
 ۱۴. ن: کز این
 ۱۵. ن: این
 ۱۶. ر: < و >؛ متن = ن، س
 ۱۷. ر: شنک؛ ن: فر؛ متن تصحیح قیاسی است
 (← ر)
 ۱۸. ن: بزرگیش
 ۱۹. ن: کرد لشکر فروز
 ۲۰. ر، س: اندوه؛ متن = ن
 ۲۱. س: پادشاه

۱. ن: پردخته کشت؛ س: دخته شد از (!)؛ متن = ر
 ۲. ن: شد آن
 ۳. س: کر
 ۴. س: سرو
 ۵. س: کی
 ۶. س: < و >
 ۷. ن، س: نامدار؛ متن = ر
 ۸. ر: بدین؛ ن: بر این
 ۹. ر: سرفراز؛ متن = ن، س
 ۱۰. س: نماند است
 ۱۱. ر، س: بکوی؛ متن = ن
 ۱۲. ن، س: خور است

چو بشنید فرطورتوش^۱ این سخن
 دو گنج گرانمایه بگشاد در
 همه سربه سر لعل و پیروزه^۲ بود
 عقیق و زبرجد فزون از شمار
 از آن^۳ صد شتروار کردند بار
 ز آلات بزم و ز آلاتِ خوان
 دو صد ریدک^۴ ترک خورشیدروی
 همه ریدکان^۵ با کلاه و کمر
 دگر^۶ جوشن^۷ و ترگ و برگستان
 دو پانصد^۸ هم از اسپ تازی نژاد
 بدین گونه از بهر گرد جوان
 سپاه ورا از بزرگان و خرد^۹
 به اندازه خلعت فرستادشان
 از آن پس برفتند دانشوران
 به آیین نشستند در^{۱۰} کاخ شاه
 جوان سرفراز^{۱۱} خواندند پیش
 یکی عقد بستند با داد و رای

۵۱۸۵

۵۱۹۰

۵۱۹۵

شکوفید چون نرگس و یاسمن^{۱۲}
 که میراث بودش ز پنجم پدر
 ز یاقوت و از گوهر نابسود
 سراسر بفرمود کردند بار
 همان فرش و^{۱۳} گستردنی صد قطار^{۱۴}
 بدین گونه فرمود شاه جهان
 کنیزک دو صد نیز با رنگ و بوی
 پرستار با افسر و طوق زر
 ز خفتان و از درع و تیر و کمان
 که بر گردشان^{۱۵} گرد نشانند باد
 فرستاد آن شاه روشن روان
 چه از زبردستان و^{۱۶} مردان گرد،
 بسی خوبی و نیکویی دادشان
 خردمند و فرخنده پی^{۱۷} موبدان
 همه موبدان و شه نیک خواه
 چنان چون بد آیین^{۱۸} پاکیزه کیش
 به خشنودی پاک کیهان خدای

۱۰. س: چوشن
 ۱۱. س: ششصد
 ۱۲. ن: مویشان
 ۱۳. ن، س: خورد
 ۱۴. ن: زبردست و جه
 ۱۵. س: فرخنده با
 ۱۶. ر، س: بر؛ متن = ن
 ۱۷. ر: سرفراز؛ متن = ن، س
 ۱۸. ن: بآیین

۱. ن: فرطورتوش
 ۲. س: اندر چمن
 ۳. ن، س: فیروزه
 ۴. ن: آیین
 ۵. ن، س: < و > متن = ر
 ۶. ن، س: هزار
 ۷. ر، س: از همان؛ ن: رندک؛ متن تصحیح قیاسی
 است (← ن)
 ۸. ر، س: بندکان؛ ن: رندکان؛ متن تصحیح قیاسی
 است (← ن)
 ۹. ر: دیگر؛ متن = ن، س

۵۲۰۰ از آن‌پس بشد مادرِ ماه‌روی^۱ به آرایشِ چهرهٔ آرزوی
 بیاراست^۲ آن سروِ گل‌بوی را دل‌آرامِ جان‌بخش^۳ مَه‌روی را
 به‌کردارِ خورشید در صبحدم که بزداید^۴ از جانِ رنجور غم
 مر او را به‌آیین بیاراستند همه هرچه بهتر^۵ بدو خواستند
 به زیبایی‌اش^۶ زهره اقرار^۷ کرد برو لطفِ طبعِ خود ایثار کرد
 ۵۲۰۵ اگر^۸ بود در چرخِ شَعری^۹ به‌کار^{۱۰} بدو کرد^{۱۱} خورشید یکسر نثار
 به مژگان و ابروش بهرامِ پیر کمان داد و هم ناوک و^{۱۲} تیغ و تیر
 بدان^{۱۳} گونه گشت آن بت آراسته که مه زآسمان کرد ازو^{۱۴} خواسته

۵۲۱۰ چو زآرایش او بپرداختند به‌خوبی همه کارِ او ساختند،
 برفتند صد خادمِ پاک‌رای خردمند و داننده و رهنمای
 ابا صد کنیزک^{۱۵} ز ایوانِ شاه بیاراسته همچو خورشید و ماه
 عَماری زریں ببردند صد بدان سان که شایسته دیدی خرد
 برفتند رامشگران بی‌شمار جهان بُد پر از رامش و میگسار
 سراپای^{۱۶} رامشگران سربه‌سر همه لعل و گوهر بُد و سیم و زر
 یکی پای‌کوب و یکی چنگ‌زن یکی رودساز^{۱۷} و یکی در سخن^{۱۸}
 ۵۲۱۵ یکی عنبرافشان یکی مشک‌بار یکی باده‌نوش و یکی در خمار
 زمین پرنثار از کران تا کران پر از زخمه^{۱۹} رودِ خنیاگران

- | | |
|----------------------------|--|
| ۱. ن: مهرجوی | ۱۱. ر: کرده؛ متن = ن، س |
| ۲. ن: بآراست | ۱۲. ن: کوربا |
| ۳. ن: و جان‌بخش و | ۱۳. ن: بر آن |
| ۴. ر: بردارد؛ متن = ن، س | ۱۴. ن: او |
| ۵. ن: خوشتر | ۱۵. ن: کنیرک |
| ۶. ر: بزبایش؛ ن: بزبایش | ۱۶. س: سر و پای |
| ۷. ن: اقرار | ۱۷. ر، س: باده‌نوش (← مصراع دوم بیت بعدی)؛ متن = ن |
| ۸. س: وکر | ۱۸. ر، س: خوش؛ متن = ن |
| ۹. ن: سعدی | ۱۹. ن: ذخمه و |
| ۱۰. ر: ر، س: نکار؛ متن = ن | |

بدین سان ببردند^۱ مه‌روی را
 به نزدیک آن پهلوی^۲ نامور
 فرامرز چون آن صنم را بدید
 بماند اندر آن چهره دل‌فروز
 شده شاددل، یافته کام و نام^۳
 سَهی‌سرو خورشیدِ گل‌بوی را
 جهانگیر و از^۴ تخمه زال زر
 ز شادی دل اندر برش برطپید^۴
 به پیروزی^۵ آن پهلوی نیمروز،
 به کام دل خویش برداشت جام^۶

۵۲۲۰

اندیشیدن فرامرز برای بازگشتن به شهر خود از آنجا^۹

یکی سال آنجا به شادی بماند
 سرِ سالش آمد به دل آرزوی
 به دیدارِ باب آمدش رای سخت
 پدر نیز در آرزو روز و شب
 همان^{۱۱} زال زر نیز^{۱۲} و پیوند اوی^{۱۳}
 چه گفت آن خردمند با نام و جاه
 که در غربت ار^{۱۴} شهریاری کنم
 چو یاد آیدم^{۱۷} جای آرامِ خویش
 مرا دل ازین شاهی^{۲۰} و ناز و کام
 ز هر گونه‌ای آرزوها براند
 که با لشکر آرد سوی راه روی
 دگر^{۱۰} شاه فیروز فرخنده‌بخت
 گشادی به یاد فرامرز لب
 پر از درد بودند و پر آب روی^{۱۴}
 چو^{۱۵} در غربت افتاد یک‌چند گاه:
 به هر آرزو کامگاری کنم،
 بر و بوم و^{۱۸} خویشان^{۱۹} با کامِ خویش،
 شود تلخ و گردد پر از زهر جام

۵۲۲۵

۵۲۳۰

۱۲. ز: پیروز؛ س: و خویشان؛ متن = ن
 ۱۳. ر، ن، س: او؛ متن تصحیح قیاسی است (←
 پانویشت بملدی)
 ۱۴. ز: پر آرزو؛ ن: پر آبرو؛ متن = س (نیز: ← ن)
 ۱۵. ن: که
 ۱۶. س: از
 ۱۷. س: آدم
 ۱۸. س: < و >
 ۱۹. ر، س: خویشان و؛ متن = س
 ۲۰. س: ازان شادی

۱. س: بدیدند
 ۲. ز: پهلوی؛ متن = ن، س
 ۳. ن: و ز؛ س: [و] از؛ متن = ر
 ۴. ن: طپید
 ۵. س: به پیروزی
 ۶. ز: پهلوی؛ متن = ن، س
 ۷. ن: نام و کام
 ۸. ن: کام
 ۹. ن، س: سرنویس ندارند
 ۱۰. ر: دیگر؛ متن = ن، س
 ۱۱. س: هم از

دستوری خواستن فرامرز از فرطورتوش برای بازگشتن

و کیفیت روان شدن فرامرز به ایران زمین^۱

یکی روز شد پهلوی^۲ نامور^۳ بر دادگر خسرو تاجور^۴،
 بدو گفت کای شاه با داد و رای^۵ بسی سال باشد که با رهنمای^۶،
 برون آمدستم ز پیش پدر همان شاه کیخسرو نامور^۷
 به من بر شبی نگذرد بی شتاب که من باب و شه^۸ را نبینم به خواب
 اگرچه شهنشاه با هوش و فر جهاندار و گردنکش و^۹ نامور،
 بسی شاد باشد که من زین دیار بوم شاد با رامش و میگسار^{۱۰}،
 ولیکن پس از^{۱۱} روزگار^{۱۲} دراز ببايد شدن سوی آرام باز^{۱۳}
 گه آمد^{۱۴} که دستوری آید ز شاه که تا^{۱۵} برگرایم به ایران سپاه
 چو این گفته بشنید فرطورتوش^{۱۶} دلش زانده^{۱۷} دختر آمد به جوش
 به ناکام بایست دادن جواز فراوان بیاراستش برگ و^{۱۸} ساز
 ز اسپ و ز اشتر فزون از شمار^{۱۹} بفرمود تا جمله کردند بار
 ز هر گونه آلت که بُد در خورش ز بهر جوانمرد و^{۲۰} از لشکرش
 ز گنج و ز دینار و از تاج و تخت بفرمود چندان شه نیکبخت،
 که مرد مهندس شمارش ندید نه از نامداران پیشین شنید

۵۳۳۵

۵۳۳۵(۱)

۵۲۴۰

۱. س: دستوری طلبیدن فرامرز از فرطورتوش
 بجهت رفتن؛ متن = ر؛ در ن جای سرنویس خالی
 مانده است
۲. ر: پهلوی (ای) نشانه کسره اضافه داست)؛
 متن = ن، س
۳. ن: نامدار
۴. ر: تاجور خسرو دادگر؛ ن: دادگر نامور شهریار؛
 متن = س
۵. ر، س: راه؛ متن = ن ن
۶. ر، س: وقت باشد ز سال و ز ماه؛ متن = ن
۷. س: تاجور
۸. ر، س: خود؛ متن = ن
۹. ر: [و] گردنکش [و]؛ متن = ن، س
۱۰. ر، ن این بیت را ندارند، این بیت تنها در س آمده است
۱۱. س: بسی
۱۲. ن: رورکار
۱۳. ن، س: و ناز؛ متن = ر
۱۴. ر: کر ایدون؛ متن = ن؛ س این بیت را ندارد
۱۵. ن: من
۱۶. ن: فرطورتوش
۱۷. ر، ن: اندوه؛ متن = س
۱۸. ر: < و >؛ متن = ن، س
۱۹. ن: هزار
۲۰. ر: < و >؛ ن: جواز و هم؛ متن = س

<p>برافروخت کیوان ز نیلی^۲ چراغ، برون رفت با نامور سروران رخ نیک‌خواهان^۳ ز غم زرد شد به همراه آن شیرمرد سترگ همی هرکس از بهر او خون گریست همه با غم و ناله و آه سرد جوان سرافراز^۹ با رای و^{۱۰} هوش چو شیر ژبان در پی گور نر چو با مرز چین اندر آمد به تنگ، به قنوج نزدیک بود آن زمین - کز آن ره گراید به هندوستان^{۱۱} کز ایران^{۱۲} سپهدار برگشته^{۱۳} بود فرستاده رفتی به ایران زمین نمودی^{۱۴} به باب و شه دادگر^{۱۵} فرستاده‌ای گرد پاکیزه‌رای، هم از تخم گشواد گرد دلیر، دلیران و گردان روشن‌روان^{۱۹}،</p>	<p>چو پیر حواصل بر آورد زاغ^۱ سپهبد فرامرز روشن‌روان همه شهر پر ناله و درد شد برفتند یکباره^۴ خورد و بزرگ خروشان به بدرود^۵ فرسنگ بیست^۶ ازو بازگشتند از آن پس به درد چو زو^۷ بازگردید فرطورتوش^۸ گرازان به راه اندر آورد سر به ره بر نکردش فراوان درنگ - که پیوسته هندوان بود چین به زودی همی خواست مرد جوان کجا پانزده سال بگذشته بود به هر سال یک ره ز گرد گزین بد و نیک هر چه ش گذشتن به سر درین سال شاه جهان کدخدای کجا نام او بود کرزسب^{۱۶} شیر ابا نامور صد سوار^{۱۷} از گوان^{۱۸}</p>	<p>۵۲۴۵ ۵۲۵۰ ۵۲۵۵ ۵۲۶۰</p>
---	--	---

۱۰. ن: < و >
 ۱۱. ن: سوی هندوان
 ۱۲. ر: کریشان؛ س: کز ایشان؛ متن = ن
 ۱۳. ن: بگذشته
 ۱۴. ن: نوشتی
 ۱۵. ن: نامور
 ۱۶. ن: کرزسب
 ۱۷. س: هزار
 ۱۸. ن: سوار کزین
 ۱۹. ن: با آفرین

۱. س: راغ
 ۲. س: نیکی
 ۳. ن: نیک‌خوا هم
 ۴. س: هر کس ز
 ۵. س: به پیمود
 ۶. ن: او پست (حرف آخر بی نقطه)
 ۷. ر در متن این واژه را انداخته، ولی در حاشیه افزوده است
 ۸. ن: فرطورتوش
 ۹. ر: سرفراز؛ متن = ن، س

فرستاد تا پهلوانزاده را سپهبد فرامرز آزاده را،
بیاید به نزدیک آن بارگاه به دیدار او شاد گردد سپاه

نامه نوشتن شاه کیخسرو به فرامرز و طلبیدن او را پیش خود و فرستادن

به دست گرزسپ و رسیدن او نزد فرامرز رستم^۱

یکی نامه فرمود با رای و پند به نامه درون این چنین^۲ کرد یاد
تو^۳ شاخی^۴ هم^۵ از تخمه پیلتن بسی گرد گیتی بپیموده‌ای
بیابان و هامون و دریا و کوه چه با دیو و با شیر جُستی نبرد^۶
چه گردی، چه پویی^{۱۲} به گرد جهان اگر بس بکوشی و رنج آوری
به آید^{۱۵} که سر سوی ایران نهی^{۱۶} بیایی^{۱۸} خود و^{۱۹} لشکر رزم‌ساز^{۲۰}
نه چندان نیازست^{۲۲} از راه داد

به‌نزد سپهبد یل زورمند که ای پهلوانزاده بانژاد همان سرفرازی به هر انجمن که یک^۷ روز جایی^۷ نیاسوده‌ای همانا که گشتی ازیشان^۸ ستوه شب و روز نآسودی^{۱۱} از کارکرد^{۱۱} که گیتی نخواهد^{۱۳} گشادن نهان^{۱۴} هنوز از هزارش یکی نشمری به فرخنده فالی و روز^{۱۷} بهی که ما را به دیدارت آمد نیاز^{۲۱} که در نامه آن را^{۲۳} توان کرد یاد

۵۲۶۵

۵۲۷۰

۱. س: طلب کردن کیخسرو فرامرز را (سرنویس پس از بیت ۵۲۶۳ آمده است)؛ متن = ر؛ در ن جای سرنویس خالی مانده است
۲. ر: ایچنین؛ ن: ایچنین؛ س: انچنین
۳. ن: تویی
۴. ن: تویی شاه و؛ تو شاخی و؛ متن = ر (نیز: ← س)؛ گویا س نخست «شاهی» نوشته و سپس «ه» را به «خ» تبدیل کرده است؛ زیرا نشان «ه» هنوز زیر «خ» باقی مانده است
۵. ن، س: و
۶. س: بیک
۷. ر: جای؛ س: جایی؛ متن = ن
۸. ن: ز کشتن؛ س: از ایشان
۹. ن: شکار
۱۰. س: ناسوده

۱۱. ن: از کارزار
۱۲. ر: بویی
۱۳. س: نخواهد
۱۴. س: میان
۱۵. ن، س: که آمد
۱۶. ن: کنی
۱۷. ن: روزی و فال
۱۸. ر: بیای؛ ن: بآین؛ س: بیائی؛ متن: ← س
۱۹. ن: < و >
۲۰. ر، س: نامدار؛ متن = ن (در ر قافیه درست نیست)
۲۱. س: نیاز است از چهرت ای کامکار
۲۲. ن: نیاز است؛
۲۳. ن: زانسان؛ س این بیت را ندارد

اگر تشنه باشی مکن رای آب
بدین بارگه آی و جایی^۲ مپای
سوی مرز توران سر انگیختن^۵

چو باد دمان اندرآمد به زین
به فرمان پیروزگر^۶ شهریار
یکی دشت^۷ خوش دید و^۸ خرم زمین
که از خرمی دیده‌ها^{۱۰} خیره گشت
نمودی همه سال^{۱۲} آن چشمه پُر
بدآن جای خرم یکی دم زدند
در آن بیکران راه دور و دراز،
ز کرزسپ^{۱۵} و از لشکرش بی‌خبر
بدآن^{۱۷} تا برآساید از روزگار
فرامرز آنجا رسید و سپاه^{۱۹}
به دادار بر آفرین کرد دیر
سوار سرفراز^{۲۲} با ارز و داد^{۲۳}

چو این نامه برخوانی^۱ اندر شتاب
چو باد اندرآور سپه را ز جای
که هنگام رزمست^۳ و کین خواستن^۴

فرستاده شاه ایران زمین
همی‌راند با نامور صد سوار
چو آمد به نزدیکی مرز چین
یکی چشمه بُد^۹ اندر آن پهن دشت
همه سنگ از^{۱۱} لعل و آبش چو دُر
به‌نزدیک چشمه فرود^{۱۳} آمدند
گذار^{۱۴} فرامرز گردن‌فراز
به ده روز از آن چشمه بُد دورتر
همی‌بود کرزسپ^{۱۶} بر چشمه‌سار
چو یک هفته بگذشت از^{۱۸} آن جایگاه
به دل شادمان گشت کرزسپ^{۲۰} شیر
ز اسپ اندرآمد فرامرز راد^{۲۱}

۵۲۷۵

۵۲۸۰

۵۲۸۵

۱۳. ن: به نزدیکی چشمه سار؛ متن = ر، س
۱۴. ن: که آنرا
۱۵. ر، ن: ز کرزسب؛ متن = س
۱۶. ن، س: کرزسب
۱۷. ن: بر آن
۱۸. س: < از >
۱۹. س: بیامد فرامرز لشکر پناه
۲۰. ن، س: کرزسب
۲۱. ن: زا؛ س: کو
۲۲. ر: سرفراز؛ متن = ن، س
۲۳. ن: را؛ س: کو

۱. س: چو نامه بخوانی هم
۲. ر: جای؛ س: جایی
۳. ر، س: رزمست؛ ن: رزم است
۴. ر: ریخن؛ متن = ن، س
۵. ن: به پیراستن؛ س: بیاراستن؛ متن = ر
(تصحیف «برانگیختن»؟)
۶. س: فیروزگر
۷. ن: مرز
۸. ن: < و >
۹. ن: دید؛ س: بود؛ متن = ر
۱۰. ر، س: دیده؛ ن: دیده زان
۱۱. ن: او
۱۲. ن: ساله

ز کار مهان^۲ پرسش اندر گرفت
 ز گردان ایران، کههان و مهان
 که هستند با خرّمی کامگار؟^۳
 درست‌اند و شاداند و روشن‌روان
 فرامرز را داد و کرد آفرین
 هم اندر زمان سوی ایران براند^۴
 ابا نامداران و^۵ فرخ گوان
 بپیمود گردان^۶ شب و روز راه
 که ای^۷ نامور پهلوان دلیر!
 به آگاهی از بنده نیک‌خواه،
 جدا مانده از پیش تخت مهی،
 به قنوج یک هفته ماند او^۸ فراز
 گرازان بیاید به نزدیک شاه
 ز دینار و دیبا و از^۹ بیش و کم،
 همه سر به سر گشت از او^{۱۰} شادمان
 و ز آن روی دیگر گو رزم‌خواه
 چو آگاه شد رای^{۱۱} روشن‌روان،

گوان را یکایک به بر^۱ در گرفت
 هم از باب و از^۲ شهریار جهان
 یکایک بپرسید از آن نامدار
 بدو گفت کرزسپ^۳ کای پهلوان
 پس آن نامه شاه ایران زمین
 فرامرز چون نامه شه بخواند^۴
 دو منزل یکی کرد و آمد روان^۵
 بدین گونه تا نزد قنوج‌شاه
 پس آنگه به کرزسپ^۶ فرمود شیر
 ترا رفت باید به نزدیک شاه
 بگویی که آن رنج‌دیده رهی
 به رنج آمد^۷ از راه دور و دراز
 چو گردد تن آسان سر مهر^۸ ماه
 از آن پس فراوان ز اسپ و درم
 به کرزسپ^۹ داد و به ایرانیان
 ازین روی^{۱۰} کرزسپ شد پیش شاه
 بیامد بر خسرو هندوان^{۱۱}

۵۲۹۰

۵۲۹۵

۵۳۰۰

۵۳۰۵

۱. ر: بر (ر گویا یک نقطه دیگر در زیر گذاشته و سپس روی آن خط زده است)؛ متن = ن، س
۲. ر، س: جهان؛ متن = ن
۳. س: و هم
۴. ن: نامدار
۵. ن: کرزسب
۶. ن: بدید
۷. ن: راه ایران برید
۸. س: دوان
۹. ر: < و >؛ متن = ن، س
۱۰. ن: بریدند اندر
۱۱. ن: بکرزسب

۱۲. ر: کای؛ متن = ن، س
۱۳. ن: آید
۱۴. س: مانده
۱۵. س: < و >
۱۶. س: زهر
۱۷. ن: بکرزسب
۱۸. ن: کسی کردشان با دل؛ س: از او
۱۹. س: از آن سوی
۲۰. ن: کرزسب
۲۱. ن بین دو مصراع این بیت، جای سرنویس دارد که خالی مانده است
۲۲. ر، ن: شاه؛ متن = س

بزرگان هند و دلیران سندن
 ز اسپ^۲ اندرآمد به دل شادمان
 که ای شیردل پهلوان گزین^۳
 همه روز^۴ در^۵ آرزو، دل دژم
 همه جان پُر از مهر و دل پُر ز داد
 برآسود و بی غم شد از راه دور
 سوی زابلستان یلِ پرهنر^۷

۵۳۱۰

رسیدن فرامرز به زابل و کیفیت ملاقات او با زال دستان^۸

دل زال گفתי به بر^۹ درطپید^{۱۰}
 ز زابلستان با فراوان سپاه
 به دیدار او با نیاز آمدند
 فرود آمد از چرمه^{۱۴} تیزگام
 نیا را فراوان ستایش^{۱۵} نمود
 همی گفتش^{۱۶} ای پهلوی^{۱۷} بی همال!
 چگونه بُدی^{۲۰} گرد خورشیدفر؟

۵۳۱۵

۱۰. س: بر طپید؛ ن: ز بر بر پرید؛ متن = ر
۱۱. ر، س: نییره پذیره؛ ن: پذیره نییره؛ متن: ← ن
۱۲. ن: بر آمد ز؛ متن = ن، س
۱۳. س: پدر
۱۴. ر، ن: جر مه
۱۵. ن: پرستش
۱۶. ر: گفت؛ متن = ن، س
۱۷. ر: پهلوی (ای) نشانه کسره اضافه است؛
 متن = ن، س
۱۸. ر: شکستست؛ س: به تنکست؛ متن = ن
۱۹. ر: نام؛ متن = ن، س
۲۰. ر، س: بد ای؛ متن = ن

۱. ن: بائین؛ ر، س این بیت را ندارند؛ این بیت
 تنها در ن آمده است
۲. س: باسب
۳. ن: زمین
۴. ر نخست «همه آرزو» نوشته و سپس روی
 برخی حروف «آرزو» خط زده و به «روز»
 تصحیح کرده است
۵. س: از
۶. ر: ماه آراست؛ متن = ن، س؛ ر نخست «سوی
 است» نوشته و سپس روی آن خط زده و در
 سطر دیگر کل بیت را نوشته است
۷. ن: بردن کرد سر
۸. ن، س سرنویس ندارند
۹. ن: ز بر

نه پروای نخچیر بود و نه گوی
 سُوی کاخ رفتند فیروز و شادا^۱
 بدو گفت کای باب فرخ‌نژاد^۲
 به خاک سیاوخش باآفرین،
 نیایش‌کنان بوسه دادم به خاک،
 همان^۵ شاه و هم^۶ رستم نامور^۷
 چه کردی به هندوستان و به چین^۹؟
 همی‌گفت هر گونه‌ای سرگذست
 ز دریای ژرف و ز هر گونه رنج
 ز پتیاره و^{۱۲} دیو و از جادوان^{۱۳}
 ز کردار و گفتار^{۱۴} آن^{۱۵} لشکرش
 بسی آفرین کرد بر شیر^{۱۷} زوش^{۱۸}
 ز هنگام گرشاسب^{۲۰} و سام سوار،
 نه از کار دیده بزرگان شنید،
 که ارزنده بادا به تو تاج و تخت^{۲۲}!

که ما را شب و روز از آرزوی
 سر و روی و چشم و برش بوسه داد
 فرامرز پیشش زمین بوسه داد
 به جان و سر شاه ایران‌زمین
 که من روز و شب پیش یزدان پاک
 که بینم دگر^۲ چهره زال ز^۴
 بدو^۸ گفت زال: ای گو بافرین
 فرامرز تا آسمان تیره گشت
 ز کردار سیمرغ و شهر مرنج^{۱۰}
 همان اژدر و گرگ و شیر^{۱۱} زیان
 ز هر چیز کآمد به راه اندرش
 همی‌گفت و دستان بدو^{۱۶} داد هوش
 بدو^{۱۹} گفت زال: ای نبرده‌سوار
 به گیتی کس این رنج هرگز^{۲۱} ندید
 که بر تو گذشت ای گو نیک‌بخت

۵۳۲۰

۵۳۲۵

۵۳۳۰

۱. ر، س از مصراع یکم این بیت و مصراع دوم
 بیت بعدی یک بیت ساخته و مصراع دوم این
 بیت و مصراع یکم بیت بعدی را انداخته است؛

متن = ن

۲. ن: فرخ‌نهاد

۳. ر: دیگر؛ متن = ن

۴. س: مکر باز بینم یکی چهر زال

۵. ن: هم از

۶. ن: از

۷. س: بیهمال

۸. ن: باو

۹. ر: [به]چین؛ ن: بچن؛ س: بچین؛ متن = س
 (نیز ← ن)

۱۰. ر، ن: زرنج؛ س: هرنج؛ متن تصحیح قیاسی
 است (← بیت ۳۷۰۳ و ۳۷۱۰)

۱۱. ن: شیر و کرک

۱۲. ر: < و >؛ متن = ن، س

۱۳. ن: خاوران؛ س: جادویان

۱۴. س: ز گفتار و کردار

۱۵. ر: چون؛ س: و از؛ متن = ن

۱۶. ن: باو

۱۷. ن: دیو

۱۸. س: وروش

۱۹. ن: باو

۲۰. ن: کرشاسب؛ س: کرشاسب

۲۱. ن، س: و سختی

۲۲. ر: بتاج و بتخت؛ س: که بادی همه ساله با

تاج و تخت؛ متن = ن

رفتن فرامرز پیش شاه کیخسرو و ملاقات او با رستم و شاه کیخسرو

و پرسیدن شاه و پاسخ فرامرز با او^۱

<p>جوان سرافراز^۳ پر^۴ کیمیا ابا گنج و با پیل و کوس^۶ و سپاه به دست آمد از هر سوی^۷ بی شمار بیاورد نزد شه نیکبخت خبر یافت زو شهریار گزین که آمد فرامرز با انجمن همانگه بر شاه ایران دوید بزرگان ایران و گنداوران، ابا طوس و گسته^{۱۵}م و گرگین شیر همان نای و شیپور و^{۱۶} زرینه کفش پذیره برفتند سه روزه راه^{۱۷} درفش پدر دید از تیره گرد، بپیمود با لشکر نیکخواه ستودش پدر را به روشن روان^{۱۹} همان نامداران با ارز دید،</p>	<p>چو چندی^۲ برآسود پیش نیا سوی شهر ایران بسیچید^۵ راه هر آن چیز کو را در آن روزگار ز گنج و ز اسباب^۸ و از تاج و تخت چو آمد به نزدیک ایران زمین کس آمد بگفت این بر^۹ پیلتن ز شادی دل پهلوان^{۱۰} بردمید^{۱۱} شهنشاه فرمود تا مهتران چو^{۱۲} گودرز گشواد^{۱۳} و گیو^{۱۴} دلیر ابا پیل و کوس و درفش بنفش به پیش اندرون پیلتن با سپاه چو دیدار شد با پدر شیرمرد پیاده شد و نیم فرسنگ راه چو آمد بر پیلتن پهلوان^{۱۸} تہمتن چو روی فرامرز دید</p>	<p>۵۳۳۵ ۵۳۴۰ ۵۳۴۵</p>
--	---	---

-
۱. ن: رفتن فرامرز بایران زمین نزد شاه کیخسرو (سرنویس بین دو مصراع بیت ۵۳۳۶ آمده است)؛ س: رفتن فرامرز نزد کیخسرو؛ متن = ر
۲. ر: چندین؛ متن = ن، س
۳. ر: سرفراز؛ متن = ن، س
۴. ن: بر؛ س: پر و
۵. س: بیچید
۶. ن، س: کوس و پیل
۷. ر: سوی؛ س: سوئی
۸. س: اسباب
۹. ن: از کو
۱۰. ن، س: پیلتن
۱۱. س: بر کزید
۱۲. س: چه
۱۳. س: و بهرام
۱۴. ر: کشواد کرد؛ متن = ن، س
۱۵. ر: کسته؛ متن = ن، س
۱۶. ر: شیپور و؛ س: نامداران؛ متن = ن
۱۷. س: براه
۱۸. ر، س: با سپاه؛ متن = ن
۱۹. ر: پدروار و بردش براه؛ ن: پدروار روشن روان؛ س: پدروار و بردش ز راه؛ متن تصحیح قیاسی است (← ن)

۵۳۵۰

فرود آمد از رخس بی‌خویشتن
گرامی‌پسر را به بر درگرفت
ببوسید رخسارِ پورِ جوان
همان مهتران را که با او بُدند
به بر درگرفت و ببوسیدشان

زواره همیدون ابا انجمن
ز شادی خروشیدن اندر گرفت
ز دیدارِ او گشت روشن‌روان
دل‌آرای و با^۲ مهر^۳ و نیرو بُدند
به چهر^۴ گرامی پسندیدشان

۵۳۵۵

بزرگان ایران همه تن‌به‌تن
جوان را و دیگر بزرگان^۵ش را
یکایک گرفتندشان در کنار
و زانجا برفتند نزدیک شاه
شهنشاه برخاست از تخت زر

رسیدند زی بچه پیلتن
سرافراز^۵ و گردان و شیرانش را^۶
شده شاد از گردش روزگار
فرامرز چون شد بر پیشگاه،
بیامد گرازان به‌نزدیک در

۵۳۶۰

فرامرز را تنگ در بر گرفت
چنین گفت اندر بر^۷ انجمن
چرا دوری از ما گزیدی‌همی
ببوسید روی زمین نامدار
بدو گفت کای شهریارِ زمین

چو بنشست پرسیدن اندر گرفت
که ای پهلوان‌زاده پیلتن!
ز دیدارِ ما^۸ دل^۹ بریدی‌همی؟
بسی آفرین کرد بر شهریار
به هر جا که بودم به هند ار^{۱۰} به چین،

۵۳۶۵

شب و روز بر درگه کردگار
ز بختِ شهنشاه نیکوگمان
اگر گویم از کار و کردار خود
شگفتی بماند در آن^{۱۱} شهریار
از آن‌پس بیاورد چیزی که بود

فزون خواستم دولتِ شهریار
گرفتم همه مُلک هندوستان
ز هر چیز کآمد برم نیک و بد،
همین انجمن نامور نامدار
اگر گنج و گر تاج و گر^{۱۲} گاه بود(؟)

۱. ن: خروشید و در بر

۲. ر: دلاور ابا؛ س: دلیر و ابا؛ متن = ن

۳. س: فر

۴. ن: بمهر؛ س: بچهره؛ متن = ر

۵. ر: سرافراز؛ متن = ن، س

۶. ن: سرافراز شیران و کردانشرا؛ متن = ر، س؛

در ن از این بیت تا پایان کتاب افتاده است

۷. س: خسرو دران

۸. س: با؛ متن = ر

۹. ر: را؛ متن = س

۱۰. س: و

۱۱. س: اندرو

۱۲. س: اگر تاج اگر؛ در هر دو نسخه قافیه بیت

درست نیست

ز لعل و ز یاقوت ^۱ و از سیم و زر	۵۳۷۰	ز پیروزه ^۲ و گونه‌گونه گهر
ز اسپان و از ^۳ تیغ و برگستوان		ز درع و ز خفتان و گرز گران
ز کافور و از عنبر و عود و مُشک		ز هر گونه دارو چه تر و چه خشک
کنیزان تاتاری و کشمیری ^۴		غلامان چینی و هم بربری
ز سنجاب و از قائم و از سمور		بدین گونه آورده از راه دور
بیاورد چندان که شاه جهان	۵۳۷۵	شگفتی درو ^۵ ماند یکسر مهان ^۶
ز بهر بزرگان ایران سپاه		به ^۷ اندازه بخشید آن رزم‌خواه
از آن پس شهشه به رامش نشست		ابا نامداران خسروپرست
نشاندش بر خویشتن شهریار		همی کرد هر گونه‌ای خواستار
جوان دلاور زبان برگشاد		همی کرد کردار هر گونه باد
ز هر چیز کورا به سر برگذشت	۵۳۸۰	چه در کوه و دریا چه ^۸ هامون و دشت
دلاور همی گفت و شاه جهان		بزرگان ایران و فرخ‌مهان،
شگفتی فرومانده از کار او		همان مردی و رای و کردار او
که زین سان جوانی بدین ^۹ روزگار		که سالش ز ^{۱۰} چل نگذرد ^{۱۱} روزگار
بدین سان بپیمود روی زمین		گهی بزم جُسته گهی رزم و کین
به مردی جهان زیر پا آورد	۵۳۸۵	همی نام شاهی به جا آورد
به گیتی یکی داستان ماند از اوی ^{۱۲}		که هر جا که باشد یکی نامجوی ^{۱۳} ،
چو نام فرامرز رستم براند ^{۱۴}		همه باده بر شادی او خورند

۱۰. ر، س: دو؛ متن تصحیح قیاسی است
 ۱۱. ر: بگذرد؛ متن = س (یک نقطه کمرنگ هم در زیر حرف یکم دارد)
 ۱۲. ر، س: ازو؛ متن تصحیح قیاسی است (← پانوشت بعدی)
 ۱۳. س: نامجو؛ متن = ر
 ۱۴. ر: براند

۱. ر: یاقوة
 ۲. س: ز فیروزه
 ۳. س: و وز
 ۴. ر: کشمیری؛ متن = س
 ۵. س: در او
 ۶. س: کهان
 ۷. س: بی
 ۸. س: و
 ۹. ر: بدن

ازین نامور چشم بد دور باد سرانجام و آغاز او سور باد
ازو زنده شد نام سام سوار که رخشنده بادا بدو روزگار

بازگشتن فرامرز به هندوستان و عهد بستن کیخسرو و سپردن پادشاهی هند

با فرامرز و نصیحت کردن فرامرز را شاه کیخسرو^۱

<p>۵۳۹۰</p> <p>چو یک‌چند نزدیک شاه جهان سوی بازگشتن به هندوستان به نوئی^۴ یکی عهد بنوشت شاه همه کشور هند و زابلستان^۵ همان منزل مرغ تا^۸ مرز چین همان تاج و هم طوق^{۱۰} با گوشوار فرامرز را داد شاه جهان نگر تا نیاری به بیداد دست هر آن کس که با تو کند کارزار دل زبردستان میازار هیچ به هر جایگه یار درویش باش چنان کن که هر جا که نامت برند زمین را ببوسید در پیشگاه ز پیمان شاه جهان نگذرم</p>	<p>ببود آن سرفراز^۲ روشن‌روان همی زد به نزدیک شه^۳ داستان ز بهر فرامرز کشورپناه^۵ همان مرز غزنین و کابلستان^۷، بدو داد پیوسته شاه زمین^۹، همان تخت پیروزه پرنگار^{۱۱}، بدو گفت کای گرد روشن‌روان! که دنیا نباشد سرای نشست برآور ز مرز و سپاهش دمار کزین‌پس نبینی بسی درد و پیچ^{۱۲} به دهقان و^{۱۳} بیچاره چون خویش باش به نیکی به تو آفرین گسترند بدو گفت کای نامورپادشاه! به هر جا که باشم کهن^{۱۴} چاکرم</p>
--	---

۱. س: بازگشتن فرامرز به هندوستان (سرنویس

پس از بیت ۵۳۹۰ آمده است)؛ متن = ر

۲. ر: سرفراز؛ متن = س

۳. س: سر

۴. ر، س: نوعی؛ متن تصحیح قیاسی است

۵. س: لشکرپناه

۶. س: سند و هندوستان؛ متن = ر

۷. س: ز قنوج کشمیر چون بوستان؛ متن = ر

۸. س: با

۹. س: کزین

۱۰. س: یکی تاج با طوق و؛ متن = ر

۱۱. س: فیروزه زرنکار

۱۲. س: درد هیچ (قافیه درست نیست)؛ متن = ر

۱۳. س: < و >؛ متن = ر

۱۴. ر: کهن

بزرگی و گردی مر او را سپرد
 همان پاک یزدانِ جان^۲ آفرین،
 پدید آمدش خوبرخ کودکی
 فلک پیش آن نامور بنده شد
 ببخشید بر نامور گرد پور
 که^۳ از فر او یافت آرام و کام
 فرستاده‌ای کرد مانند دود،
 یکی نامه بنوشت روشن‌روان
 دو بنده فزود از شما پاکدین
 بدانم که باشند با دستبرد
 که زبنده با چاکر^۴ شهریار
 ز شادی روانشان به جان^۵ آرمد
 ستایش نمودند، رخ بر زمین
 پدید آمد از پهلوان بزرگ
 نشستند^۶ با رود و می ساخته
 نگهدار گیتی سر انجمن،
 به نام دو فرزند فرخ‌نژاد^۷
 ز کاخ و ز ایوان و از گلستان^۸،

تو گفתי مگر زنده شد سام گرد
 پس از سال دیگر ورا^۱ همچنین
 از آن دخت^۲ شاه کهیلا یکی
 تو گویی که گرشاسب^۳ یل زنده شد
 و یا رستم زال مردی و زور
 ورا خواند برزین آدر به نام^۴
 فرامرز چون نام او کرد زود
 به نزدیک زال جهان‌پهلوان^۵
 که دارای جان و جهان‌آفرین
 یکی نام برزین^۶ دگر^۷ سام گرد
 امیدم به دارای^۸ روز شمار
 چو نامه بر نامداران رسید
 فراوان به درگاه جان‌آفرین
 کزان سان دو فرزند گرد سترگ
 چو از آفرین گشت پرداخته
 سپهبد یل نامور پیلتن
 یکی عهد بنوشت بر^۹ رای و داد
 همه بهره بودش به زابلستان^{۱۰}

۵۴۲۰

۵۴۲۵

۵۴۳۰

۵۴۳۵

۱۰. س: بدادار
 ۱۱. س: که زبند بر درکه
 ۱۲. س: بجا
 ۱۳. ر: نشستند
 ۱۴. س: با
 ۱۵. س: والانژاد
 ۱۶. س: از شهر کابلستان
 ۱۷. س: هم از کاخ و ایوان زابلستان

۱. ر: شده؛ متن = س
 ۲. س: جهان
 ۳. س: دختر
 ۴. س: کرشسب
 ۵. س: بآداربرزینش کردند نام
 ۶. س: هم
 ۷. س: زال زر پهلوان
 ۸. س: یک آداربرزین؛ متن = ر
 ۹. ر: دیگر؛ متن = س

که همواره با کام باشند جفت
به‌نزد^۱ سپهبد فرامرز تفت
بر آن نامور آفرین کرد بیش

بدآن دو گرامی‌پسر داد و گفت
فرستاده را خلعت افکند و رفت
مر آن نامه بوسید و بنهاد پیش

همه روز با رامش و ناز ماند
همی‌بود شادان و روشن‌روان
که در گیتی اندر نبودش همال^۲

فرامرز در هندوان بازماند
به دیدار آن هر دو پور جوان
ابر هندوان شاه بُد شصت سال

۵۴۴۰

گذشت و و این نامه ازوه بازماند
بگفتم من آنچه ز دفتر بخواند
به پایان رسانیدم این داستان
بدین زنده شد نام آن راستان
چو زین داستان دل پیرداختم
سوی طوس و پیران دگر (متن: دیگر) تاختم
هزاران درود و هزاران سلام
ز ما بر زراتشت علیه السلام
ه وزن درست نیست؛ شاید: گذشت او و این
نامه زو

۱. س: به پیش
۲. س در اینجا سرنویس دارد: نامه نوشتن زال
بفرامرز از کار بهمن و جنگ کردن؛ س پس از
این بیت ۷۹۹ بیت از بهمن‌نامه را درباره سرانجام
فرامرز و جنگ او با بهمن آورده است؛ ر پس از
این بیت بیت‌های زیر را افزوده است:
از آن پس ورا کشت شاه اردشیر
به خون شه اسفندیار دلیر
چنین ست گیتی ز نزدیک و دور
گهی ماتم آرد گهی بزم و سور

لغات و ترکیبات برگزیده

ازدر: شایسته، مناسب ۱۶۰۱، ۲۴۸۳، ۲۵۸۸، ۳۷۱۴، ۵۰۶۵	آبگون: (در مورد تیغ) به رنگ آب، آب‌داده و درخشان ۴۸۴، ۱۶۷۱، ۴۸۳۰، ...
ازیرا: بدان سبب ۱۱۱۵	آبنوس: درختی با چوب سخت و سیاه، کنایه از رنگ سیاه ۲۸۱، ۲۹۵، ۱۶۹۶، ...
اژدر: اژدها ۸۵۳، ۲۹۸۳، ۳۱۱۶، ۳۲۵۰، ۳۲۶۲، ۳۲۶۹، ۴۵۶۶، ۵۳۲۴	آختن: ۱. (در مورد تیر و گرز و جز آنها) بیرون کشیدن ۲۱۹؛ ۲. افراشتن ۱۹۲۸
اسپر: سپر ۲۰۸۱	آخته: افراشته ۱۲۲۰
اسپری گشتن: سپری شدن، گذشتن زمان ۲۳۱، ۱۸۸، ۴۳۵۵، ۴۴۸۱	آذرنگ: سرخ‌رنگ ۳۰۱۷
اگر: یا ۳۷۵۷ (نیز ← گر)	آرام: آرامگاه، جای آرامش و سرای ۳۲۵۸، ۴۲۰۲، ۴۴۰۱، ۵۲۳۶
اندرزمان: سریع، با شتاب ۲۰۶، ۷۵۹، ۹۰۵، ... (نیز ← درزمان)	آژدن: سوراخ‌سوراخ کردن ۳۰۲، ۴۸۸۸
اورنگ: ۱. تخت شاهی ۴۳۲۲؛ ۲. شکوه و اقتدار ۴۵۹۸، ۴۶۰۱، ۵۱۷۹	آویختن: ستیز کردن ۱۸۴
ایران: ایرانیان ۱۲۶۱، ۳۲۹۸	آهیختن: بیرون کشیدن (برآهیخت هندوز زین کوهه گرز) ۱۶۷۶
باختر: ۱. شرق ۴۹۶۱؛ ۲. غرب ۴۱۶۱، ۴۳۶۹	ابریشم: هر ساز زهی یا گونه‌ای از آن ۱۲۰۸، ۴۳۷۹، ۵۰۸۱
بادآفره: مجازات ۲۲۶۴	آرش (رش)، واحد طول برابر اندازه سرنگشت دست تا آرنج ۳۶۴۵، ۳۶۴۵
بادرنگ: بالنگ، ترنج ۳۰۱۷ یا مخفف یادداشت‌ها	آرغنده: خشمناک ۸۸۶
باریدن: باراندن ۹۳۹، ۴۹۶۸	از خود باز کردن چیزی: دور کردن آن چیز ۴۸۸۱
باز (حرف اضافه): به، به سوی ۳۲۹۹، ۳۸۲۳، ۴۰۹۲، ۴۹۳۱	از ناگهان: ناگهان، ناگاه ۳۵۹۹، ۳۶۰۸، ۴۲۸۵، ۴۸۸۵
بازار: وضع و حال ۴۲۶۰، ۴۲۶۴، ۴۳۹۴	

پارنج (پای رنج): دستمزد ۱۲۴۸، ۳۱۱۲، ۳۵۴۳
 پاس: نگهبانی ۲۹۶، ۱۶۹۴
 پالهنک: تسمه یا ریسمانی که به لگام اسب می‌بستند ۲۲۹۹
 پای و پر نیافتن: پایداری نکردن ۴۸۶۲
 پای‌مزد: دستمزد ۳۱۱۴
 پتیاره: موجود اهریمنی، آفت و بلا ۲۰۸۹، ۳۱۵۲، ۳۳۷۱ ...
 پذیره: استقبال ۲۵۶، ۷۴۷، ۸۱۵ ...
 پراگنده: انبوه مملو ۳۶۱
 پرخاش‌خز: پرخاش جوی، جنگجوی ۸۳۵، ۳۱۲۶، ۳۱۶۸ ...
 پرداختن: ۱. آماده ساختن، تدارک دیدن ۳۰۳۵، ۳۵۷۷، ۴۵۰۵؛ ۲. تهی کردن ۱۶۵، ۳۰۷، ۵۷۰ ...
 • پرداختن از: ۱. تهی کردن ۱۴۰۸، ۱۶۶۱، ۳۶۴۹، ۴۸۴۹، ۵۰۸۰؛ ۲. فارغ شدن ۶۰۸، ۲۰۴۲، ۲۹۱۸، ۳۰۴۹ ...
 • پرداختن با: مشغول شدن ۴۹۲۷
 پرداخته: تهی ۵۹۸، ۲۰۲۷
 • پرداخته گشتن از: فارغ شدن ۴۹۴، ۲۳۲۴، ۵۴۳۳
 پردخت گشتن از: فارغ شدن ۵۷۷
 پردختن از: تهی کردن ۱۹۴۸
 پرند: ۱. پارچه ابریشمی ۱۲۰۴؛ ۲. تیز و برنده (صفت تیغ) ۳۲۳
 پرندآور: شمشیر ۱۳۹۴، ۱۷۷۵، ۲۱۸۸
 پسودن: لمس کردن، مالیدن ۳۲۸، ۲۸۴۹؛
 • دست پسودن در (به): اقدام به کاری کردن ۲۵۴۷، ۴۴۲۸
 پشیزه: فلس ماهی ۳۱۳۹
 پنجه: پنجاه ۸۱۴
 پویه: گام برداشتن پهلوانان ۱۷۱۴
 پیچان: دارای پیچ و تاب ۴۲۹۴

باشه: مرغ شکاری ۴۶۹۷
 بیر بیان: زره ویژه رستم که گویا فرامرز هم این زره را داشته است ۳۹۲۳
 بخشیدن: بخشودن، رحم کردن ۳۳۰۸، ۴۲۲۹
 بداندیش: دشمن، بدخواه ۱۰۲، ۱۱۰، ۳۸۶، ۱۲۸۶، ۳۸۳۶ ...
 بدتن: بدذات، شریر ۱۵۵۳، ۲۴۸۵، ۲۴۹۰
 بدتنی: بدذاتی ۱۵۵۷
 بددل: ۱. ترسو، بزدل ۱۳۵۶؛ ۲. بدنیت ۲۷۹۰
 بدرگ: بداصل و نسب ۳۳۷، ۴۳۰، ۱۶۱۰، ۲۴۶۴، ۲۷۹۰ ...
 بدنشان: بدکار، بدصفت ۳۳۳، ۲۹۷۱
 برتری: ۱. بزرگی و شکوه‌مندی ۱۱۹۹، ۱۹۷۰، ۵۰۳۱؛ ۲. بزرگانگاری و تکبر ۱۵۷۹، ۱۵۸۳
 برز و بالا: قد و قامت ۱۴۶۶، ۴۸۹۱، ۵۰۵۴
 برگراییدن: ۱. بازگرداندن ۶۰۹، ۳۹۴۳، ۵۲۳۷؛ ۲. روی آوردن ۹۹؛ ۱۰۶؛ ۳. پیچاندن ۸۰۱
 برومند: پرثمر، پرمغز ۳۵۳۶
 برین: بلندپایه، بزرگ ۷۳۴، ۱۹۵۷، ۵۳۰۸ ...
 بسیچیدن: آماده شدن و مهیا شدن ۶۳۶، ۷۳۷ ...
 بنه: ۱. تدارکات لشکر ۱۴۲۰، ۱۷۱۶، ۴۸۱۰؛ ۲. اساس، ریشه ۲۷۱۲، ۲۷۱۶، ۲۷۹۰
 به جای کسی: در حق کسی ۲۷۱۸
 بور: اسب ۴۴۸۴
 بوی: سحر و افسون ۴۷۰۴
 بویه: آرزو ۲۷۸۶ یا مخفف یادداشت‌ها
 بی‌آگاهی: بی‌خبر ۴۷۲۶
 بیره: ۱. کژراهه ۱۲۵۹، ۳۰۵۰؛ ۲. گمراه ۲۰۱۰؛ ۳. بی‌جهت، بدون دلیل ۱۷۹

توسن: اسب سرکش ۳۶۸۹، ۴۰۹۵
توفیدن: لرزیدن و جنبیدن ۸۲۸، ۱۳۵۷
توفیده گشتن: لرزیدن و به جنبش درآمدن
۳۰۶۰

تیر: مجاز از پاییز ۴۹۳۰
جائلیق: مهندس مسیحی ۱۳۱۷
جان فشان: جان فشانده، جان ستاننده (صفت
خنجر) ۸۹۵
جان گزان: جانگداز ۱۸۱۸
جزع: گونه‌ای سنگ با خال‌های رنگارنگ
۴۶۹۱، ۴۵۸۰

جزیره: جزیره ۲۴۹۴، ۲۵۱۱، ۲۶۲۴ ...
جناغ: دامن زین اسب ۳۲۹۷
چرخ: پرنده‌ای شکاری ۴۶۹۷
چرمه: اسب، اسب سفید ۵۳۱۶
چیر: چیره ۱۷۸۹
خاره: سنگ خارا ۲۱۴۶، ۴۸۶۰، ۴۷۴۷

خاوران: غرب و محل غروب خورشید
۳۳۱۹

خایسک: پتک آهنگران ۲۰۸۶
خاییدن: گاز گرفتن، جویدن ۴۹۵۲
خرگاه: خیمه بزرگ ۲۵۴۱، ۴۷۷۷، ۴۹۳۳
خستگی: آسیب دیدگی، درماندگی ۳۱۱
خستن: مجروح شدن ۱۷۷۰، ۱۷۹۷، ۲۰۸۳،
۵۱۲۹، ۳۹۳۲

خسته: مجروح، مصدوم، آزرده، آسیب دیده
۳۱۲، ۳۹۵، ۵۴۵، ۱۱۴۹ ...
خنگ: اسب معمولاً سفید ۴۷۲، ۱۷۸۱،
۳۰۴۵ ...

خو: گیاه هرزه ۳۳۸۱
خودکرد: خودکرده ۳۹۶۲
خوی: عرق ۳۴۹۰، ۴۹۰۴
خویش کام: خودکامه ۳۸۵۷
دادن (به صورت امری «ده»): حمله کردن،
تاختن ۴۶۳

● پیچان شدن: از درد بر خود پیچیدن
۱۴۵۰، ۳۱۷۸، ۳۱۸۲، ۳۸۲۶، ۴۵۲۱،
۴۹۵۶

● پیچان کردن: ۱. برگرداندن ۳۵۷۳،
۳۹۷۸؛ ۲. عذاب دادن، شکنجه کردن
۱۶۱۱، ۴۳۵۹

پیچیدن: پیچاندن ۱۶۸۲
پیراستن: خالی کردن، تهی کردن ۴۹۴۳
پیغاره: ۱. سرزنش و خفت و خواری ۶۰۲،
۱۶۳۸؛ ۲. چاره و فریب ۵۳۳
پیمودن: سنجیدن (تو بازوی مردان
نپیموده‌ای) ۷۹۷

پیوستن: به نظم آوردن ۶۸۶
تازنان: به تاخت ۵۱۹، ۱۷۶۱، ۵۱۲۳
تاو: ۱. نیرو، قدرت، توان ۳۲۷، ۵۱۴۵؛ ۲.
پایداری، تحمل، مقاومت ۷۱۷، ۱۲۳۵،
۳۸۹۴

تاوس: طاووس ۱۱۲
تبییره: کوس، طبل ۲۵۵، ۸۱۵، ۱۳۴۷ ...
ترجمان: مترجم، دیلماج ۷۶۲
تشویر: شرمندگی ۲۳۳۰

● تشویر خوردن: شرمنده شدن ۱۵۳۳
تف: حرارت، گرمی ۲۹۵۳
تفت: دمنده و باشتاب، ۲۵۵، ۲۸۶، ۲۱۰۷،
...

تک: ژرفا و عمق ۱۳۶۱
تنگ (تک): دو ۸۱۳، ۱۴۸۵، ۲۰۶۹، ۱۴۸۵،
...

تگاور: ۱. تیزرو ۴۶۵، ۲۳۵۰، ۲۵۱۷؛ ۲.
اسب ۳۲۸، ۸۲۷، ۱۶۷۸، ۱۷۶۳، ۳۴۶۷،
۴۸۲۸، ۳۴۶۹

تندخیم: تندخوی ۴۷۱۸
تندیدن: خشمناک شدن ۴۲۴، ۹۷۵
تنگ: تنگه، دره ۳۸۵۵
تهیگاه: پهلو ۳۹۶۵، ۴۷۹۱

- دار و برد: کر و فر، شکوه و هیت ۳۰۴، ۵۰۹۲
- دار و گیر: ۱. جنگ و ستیز ۳۱۷، ۳۲۰، ۸۴۲، ۳۸۸۲، ۴۲۹۰؛ ۲. کر و فر ۲۳۷
- دارای روز شمار: خداوند ۵۴۲۹
- داستان: ۱. مثل، نکته نغز ۷۲۱، ۷۶۵، ۱۰۲۴، ۱۲۸۷، ۱۸۱۹، ۴۴۳۰، ۵۳۹۱؛ ۲. سرگذشت ۶۸۶، ۲۰۳۵، ۳۰۹۳؛ ۳. ماجرا، رویداد ۴۷۴۰، ۳۵۵۱، ۳۶۷۷، ۳۶۷۹
- داوری: ۱. دعوی ۵۰۳۱؛ ۲. جنگ و جدال و ستیز ۱۰۹۸، ۱۳۷۱؛ ۳. گفتگو ۲۳۰۹؛ ۴. اوضاع و احوال ۲۳۳۷؛ ۵. کار، امر ۴۲۲۸؛ ۶. اختلاف ۴۵۳۹؛ ۷. مجادله و بگومگو ۴۸۹۰
- در (اندر) خور بودن: شایسته بودن ۴۸۷۵، ۵۱۷۵
- درپرست: کارگزار و خدمتکار دربار ۱۰۶۱
- درزمان: سریع، با شتاب ۱۸۸۲، ۱۹۲۹، ۲۰۷۱ ... (نیز ← اندرزمان)
- دُرگر: درودگر، نجار ۲۴۴۱
- دریا: رود ۱۶۱۷، ۲۰۱۳
- دریدن: درآندن ۱۶۵۶
- دُرْخیم: بدخوی و بدنهاد و پلید ۲۸۹، ۸۲۷، ۸۹۷، ۲۱۷۰، ۲۷۵۷، ۲۷۶۷، ۲۷۹۵، ۴۱۲۱
- دُرْم: ۱. دردمند و غمگین و افسرده ۱۲۴۲، ۲۲۴۶، ۲۲۶۷ ... ۲. خشمناک، ستهنده ۹۲۴، ۱۵۵۱، ۳۲۲۰، ۴۷۴۳، ۵۰۲۱؛ ۳. مست و مخمور (صفت چشم) ۱۹۶۰، ۲۵۰۲
- دست به بر زدن: نشانه پذیرفتن کاری ۳۱۶۳
- دستور: وزیر ۵۱۱۷
- دل: قصد، منظور ۳۹۶۱
- دل سوزگی: با دلسوزی ۴۸۹۴
- دل فگار: دل آزوده، رنجور، دردمند ۳۶۵۲، ۴۱۶۳
- دمار بر آوردن: از بین بردن ۹۸، ۱۰۱، ۱۳۷ ...
- دمدمه: بانگ و فریاد ۲۶۱۵
- دمنده: شتابان و خشمناک ۵۴۰، ۸۲۵، ۱۱۶۱ ...
- دنان: خشمناک و جوشان ۲۹۶۱
- ده و دار: بگیر و ببند ۱۲۶۵
- ده و گیر: بگیر و ببند ۱۳۵۸
- دی: مجاز از زمستان ۴۹۳۰
- دیرپاز: دیرگذر ۱۶۹۷، ۲۳۳۸
- رُخام: نوعی سنگ، مرمر ۳۷۸۶
- رخش: درخشان ۳۵۴۶
- رد کردن: دور کردن ۲۱۹۷
- رد کردن چیزی از خود: دفع کردن و دور کردن آن چیز ۲۱۹۷
- رش (← آرش): ۵۰۲۴
- رشک: ۱. حسد ۲۷۱۴، ۲۷۱۵، ۲۷۷۸، ۲۹۰۷؛ ۲. غیرت ۴۷۳۸
- رضوان: فرشته نگهبان بهشت ۴۲۲۶
- رنگ: نیرنگ ۲۷۸۶
- رنگ: بز کوهی ۵۱۵۸
- رنگ و بوی: ۱. آرایش‌ها و بوی‌های زنانه ۵۱۸۹؛ ۲. رونق، آبادانی، شوکت ۲۱۱۲، ۳۱۴۹، ۳۱۵۸، ۳۵۴۱
- ره: بار دفعه ۱۶۱، ۳۰۳، ۴۳۴ ...
- رهی: فرمانبردار و بنده ۳۷۴، ۷۷۷، ۴۵۶۰، ۵۲۹۹
- روارو: همین گونه برو ۴۴۰۵، ۵۰۸۸
- روان: سریع ۱۴۳۱
- روان خواره: درنده ۲۰۸۹
- روانی: سریعاً، زود ۹۷۵
- رودبار: کرانه رود ۱۶۵۲
- ریدک: کودک یا نوجوان پسری که برای خدمت به دربار شاهان یا امیران آموزش‌های لازم را می‌دیدند ۱۳۴۵ (ریدک)، ۲۴۱۷، ۵۱۸۹، ۵۱۹۰

سرگرای (در مورد خنجر و گرز): گراینده
 به سر، کُشنده، کوبنده ۴۸۱، ۱۱۶۰،
 ۱۷۸۷، ۲۱۹۹
 سُرُون: شاخ ۳۱۳۷، ۳۴۶۰، ۳۴۶۷، ...
 سگالش: فکر، طرح، اندیشه، نقشه ۳۰۷،
 ۱۶۲۷، ۳۶۸
 سگالیدن: اندیشیدن، تدبیر کردن ۴۰۲،
 ۵۹۹، ۱۱۷۶، ۱۶۳۸، ۲۲۴۳، ۳۵۵۹
 سندروس: صمغی زردرنگ که از نوعی
 سرو کوهی گرفته می شد، کنایه از
 روشنی ۱۱۸، ۲۹۵، ۱۵۱۵
 سنگ: ۱. وزن ۳۴۲، ۴۹۵۶؛ ۲. متانت، وقار،
 اعتبار، سنجیدگی ۳۸۵، ۱۸۶۸، ۲۰۰۲،
 ۲۲۹۹، ۲۸۳۵، ۳۸۳۸، ۴۶۰۱، ۵۱۷۹
 سهم: ترسناکی ۸۴۲
 سهمگین: ترسناک ۲۰۶۸
 سَهی: (صفت قامت) بلند و خوش منظر
 ۲۹۴۳
 سوختن: سوزاندن ۸۷۴، ۲۱۶۳، ۲۱۹۶، ...
 سیه گوش: سیاه گوش، جانوری شبیه گربه
 و بزرگتر از آن ۴۶۹۷
 شاخ: نژاد، نسل و فرزند ۵۲۶۵
 شاخ آور: پرشاخ و برگ ۱۶۲۳
 شبرنگ: اسب سیاه ۱۸۸۷، ۳۱۶۶، ۳۲۴۲، ...
 شخ: کوه ۴۹۳۲
 شخودن: خراش دادن ۲۴۳
 شرزه: خشمناک ۳۸۹۲
 شعر: گونه‌ای پارچه ابریشمی ۱۴۷۹، ۵۲۰۵
 شَفَب: بانگ و فریاد و شور و غوغا (در
 معنای صفتی به کار رفته است) ۳۸۷۲
 شَفَقَت: مهربانی ۶۷۰
 شگردن: شکستن، خرد کردن ۴۹۵۴
 شکفتن: چهره شاداب کردن ۵۱۸۳
 شکیب: شکیبایی ۵۳۱۹

ریزان: متلاشی ۳۵۶۶
 ریو: حیل و نیرنگ ۲۷۸۶، ۲۹۸۲
 زخم: ضربه: ۵۶۵، ۸۴۹، ۹۰۴، ۲۰۸۷، ...
 زفان: زبان ۳۲۷۷
 زُفتی: ۱. بخیلی ۶۷۵؛ ۲. تندخویی ۲۶۹۶،
 ۲۶۹۷
 زَفَر: دهن و پوزه در مورد اژدها و دیو و
 حیوانات درنده ۳۲۷۷
 زمان تا زمان: پیوسته، همیشه ۳۹۰، ۲۱۳۰
 زنگ: سیاه ۴۸۵۰
 زهار: اطراف آلت تناسلی و توسعاً شکم
 ۳۴۶۸، ۴۹۷۰
 زوش: خشمناک، به ویژه صفت دیو ۵۰۵،
 ۲۲۴۰، ۴۹۵۰، ۴۹۶۰
 ساخته: مجهز و آماده و مهیا ۱۲۲۰
 ساده: هموار ۴۶۰۷
 ساروان: ساربان ۲۲۲۸، ۴۸۹۹
 ساز: ابزار و ادوات ۴۹۵۷، ۴۹۵۹
 ساو: خراج ۶۱۰، ۷۱۷، ۱۱۷۴، ...
 سبق بردن: پیشی گرفتن ۱۴۸۶
 سبکسار: کم خرد و سر به هوا ۳۸۵۷
 سبکساری: کم خردی ۱۰۹۴
 سپردن (بسپردن): ۱. واگذار کردن ۱۰۰،
 ۱۵۶۶، ۲۸۸۴، ...؛ ۲. سپری کردن،
 گذراندن، طی کردن ۶۶۴، ۲۰۴۴، ۳۰۶۴؛
 ۳. لگدمال کردن، پایمال کردن ۸۷۲،
 ۱۳۷۹، ۱۴۱۰، ۱۷۹۹، ۴۹۵۴
 سپنج: ناپایدار، موقتی ۱۷۳، ۷۲۹، ۱۱۳۷،
 ۱۲۴۵، ...
 سپوختن: تپاندن ۳۲۸۴
 سخن: ۱. گفتار ۵۵۵، ۱۰۹۰، ۱۱۱۰، ...؛ ۲.
 کار، امر ۴۲۵۶
 سرافشان: سر افشاننده، سر برنده (صفت
 تیغ) ۸۶۱
 ● سرافشان شدن: بالا رفتن ۵۰۹۷

- شگرف: شگفت، عجیب، عظیم، ۴۹۱۵، ۴۹۳۵
- شل: نیزه کوچک ۱۶۵۴
- شناشا گشتن: شناختن، تمیز دادن ۲۸۳۹
- شنبلید: شقایق نعمانی به رنگ بنفش مایل به سرخ، کنایه از رنگ پریدگی چهره ۴۸۶۶
- شهسوار: جنگجو ۱۰۲۸
- شیراوژن: شیرکش، دلیر و بی باک ۱۴۴، ۵۸۷، ۹۰۸، ...
- طوق: گردنبند ۲۴۱۷، ۴۶۹۳، ۵۱۹۰، ۵۳۹۵
- غرچه: بی غیرت، نادان و بی خرد ۱۹۸۲
- غرم: میش کوهی و دشتی ۹۶۹، ۱۱۰۵، ۱۴۸۵، ...
- غرو: نی ۹۶۶
- غریوان: رنجور، پردرد ۳۱۸۲
- غنودن: خوابیدن، استراحت کردن ۷۲۶، ۲۲۶۴، ۲۵۰۶، ۲۶۳۷، ...
- غو: بانگ بلند و هیاهو ۱۴۹۱، ۱۶۰۵
- فرسته: فرستاده ۲۵۲
- فسردن: منجمد شدن ۴۵۵۷
- فسون: ۱. افسانه، خیال ۱۲۴۲، ۱۲۴۴؛ ۲. جادو، نیرنگ ۱۶۳۶، ۳۸۵۳، ۳۹۴۱
- قائم: جانور گوشتخواری شبیه راسو ۵۳۷۴
- قربان: کمان دان ۳۲۷۳، ۴۲۱۷
- قرطاس: کاغذ ۱۵۷۱
- قفیز: پیمانہ
- قفیز کسی پُر آمدن: عمر به سر آمدن ۳۴۹۶
- قُماری: منسوب به قُمار، شهری در هند که چوب عود آن معروف است ۲۴۴۰
- کارکرد: کارکرده، باتجربه ۱۲۸۷
- کامه: کام ۱۶۳۱
- کجا: ۱. که، که او ۵۹۰، ۵۱۰۱؛ ۲. جایی که ۳۸۲۴
- کشتمند: کشتزار ۴۲۸
- کفتن: شکافته شدن، ترکیدن ۲۹۴۸
- کنارنگ: مرزبان ۷۶
- کنام: آشیانه جانوران ۳۱۲۴، ۳۱۳۳، ۴۷۳۲
- کوشیدن: مبارزه کردن ۱۱۴۲
- کیمیا: چاره گری و نیرنگ ۵۳۳۵
- گاز: وسیله بریدن، انبر ۴۳۶۴
- گبر: جوشن، زره ۹۲۲
- گذشتن: مردن ۴۲۵۶
- گر: یا ۴۲۲۲، ۴۲۵۸، ۵۳۶۹ (نیز ← اگر)
- گرازان: شتابان، راه رفتن پهلوانان ۵۲۵۱، ۵۳۰۱
- گرد بر آوردن: نابود کردن ۴۷۹۲
- گردگه: کمرگاه ۳۳۷۵
- گردون: گردونه، ارابه ۲۲۲۶
- گرزه: گرز ۹۰۳
- گرم گرم: ۱. به داغی، داغ داغ ۲۰۷۱؛ ۲. سریع ۱۴۸۵
- گریغ: گریز ۵۶۱
- گزین: گزیده ۷۶، ۱۵۲، ۱۶۱، ...
- گزاف: گزاف ۳۶۰۸
- گُسی کردن: گسیل کردن، فرستادن ۴۷۰۰
- گش: هر یک از اخلاط چهارگانه سودا، صفرا، بلغم و خون
- تیره گش: سودا، به معنی هوا و هوس و دیوانگی ۳۳۰۷
- گشن (گشن): انبوه ۵۱۳، ۹۰۸، ۹۱۵، ...
- گندآور: شجاع و دلیر ۳۹۰۷
- گوازه: ریشخند ۸۶۱
- گیا: گیاه ۵۰۰۶
- لابه: التماس، تضرع ۲۷۸۶
- لاد: دیوار گلی، پرنیان
- لنج: لنج، لب کلفت، به ویژه در مورد حیوانات و دیوان ۲۱۵۰، ۴۸۱۸
- ماندن: باقی گذاردن ۱۸۱۵، ۳۸۲۳

نکوهشن: نکوهش ۳۹۶۲	مُصَعَّع: تزیین شده به جواهر ۱۳۸۶
نگریز: گریزناپذیر ۱۶۴۳	مستمند: اندوهگین ۳۱۶۲، ۳۶۹۴
نوبه: گریه و زاری ۲۷۸۶	معجز: روسری ۱۶۸۷، ۴۴۱۶
نوند: ۱. اسب تیزرو ۴۱۲۵؛ ۲. پیک، قاصد ۱۸۰، ۶۰۸	مُغْرَبَل: سرراخ سوراخ ۲۱۹۵
نیوشیدن: گوش دادن، شنیدن ۳۸۴۳	مُل: شراب، باده ۴۹۳۷
هرا: سر و صدای جانوران ۳۸۶۳	مهرتوز (قس: کینه توز): مهرورز ۳۶۸۸
هژبر (نسخه بدل: هزبر): شیر ۸۱۲، ۸۲۲ ... ۹۲۲	مهرجان: مهرگان ۴۵۵۷
همال: همتا، نظیر، مانند ۵۴۴۲، ۵۳۱۸	مهندس: اندازه گیرنده، شمار کننده ۹۸۴، ۴۰۱۴
هنجار: شیوه، راه و روش ۱۶۹۹؛ ۲۴۴۵	میستان: میکده ۳۵۰۷
هنگ (نسخه بدل: شنگ): ۱. وقار، متانت ۲۰۲، ۱۳۰۴، ۲۸۳۵، ۲۰۰۲؛ ۲. زور و قدرت ۴۸۳۲	میوه دار: درخت میوه دار ۳۵۸۶
هول: سهمناکی ۸۸۵	نابسود: ناسفته، سوراخ نشده ۵۱۸۵
واژون (نسخه بدل: وارون): وارونه ۹۲۵، ۲۱۶۲	ناچخ: تبرزین یا نیزه دو شاخه ۲۸۹۶
ویر: هوش و فهم ۳۷۵	ناسنج: ناسنجیده ۳۸۳۰
ویژگان: همراهان ویژه ۴۱۷۶، ۴۱۹۶، ۴۲۳۱	ناکام: به ناچار و بدون آرزو ۳۹۱۰، ۴۲۷۴، ۴۵۱۷، ۵۲۳۹
یاره: بازوبند ۷۵۶	نامیه: نموکننده، رشدکننده ۳۰۲۰
یاز (قس: باز): واحد طول که اندازه آن را متفاوت گفته اند ۳۵۱۷، ۵۰۱۲	ناوک: گونه ای تیر کوچک و نوک تیز ۵۲۰۷
یشک: دندان نیش حیوانات، به ویژه گراز و شیر ۲۱۵۲، ۳۴۳۷، ۴۷۷۰	نزل: پیشکشی ۳۰۶۴
	نزند: ۱. غمگین ۳۵۲۷؛ ۲. پلید، زشت، نفرت انگیز ۹۰۰، ۴۸۲۶؛ ۳. خشمناک، غضبناک ۱۶۸۲، ۴۲۲۱
	نسر طایر: روشن ترین صورت فلکی عقاب ۵۹۰
	نفیر: خروش و بانگ و فریاد ۴۶۶؛ ۲۸۷۹

نمایه^۱

آبادگان ۷۷۹	افراسیاب ۱۷پ، ۴۹، ۹۷، ۲۰۱س، ۲۵۸س،
آدربرزین (نیز ← برزین آدر و برزین)	۳۵۸، ۳۹۱، ۴۱۹س، ۴۲۱، ۴۳۶،
۵۴۱۶س	۴۹۵س، ۴۹۸، ۵۴۱، (۱) ۶۰۵
آذرگشسپ ۴۷، ۵۴۰، ۷۷۸، ۱۶۹۹، ۲۰۶۹،	آفریدون (نیز ← فریدون) ۱۰۷۳، ۴۰۱۸،
۳۴۰۷، ۴۱۳۳، ۴۱۹۱، ۴۷۲۹،	الانان ۱۰۰
۴۹۹۵، ۵۰۴۲، ۵۱۴۶	اورمزد (نیز ← هورمزد) ۳۱۱۴
ابوبکر ۳۰۲۶	ایران (ایران زمین) ۴۰، ۴۷، ۵۵، ۱۳۱، ۱۳۲،
اترت (نیز ← اثرط و اترط) ۳۰۹۴،	۱۴۰، ۱۵۴، ۲۱۲، ۲۷۷، ۳۱۰، ۳۱۸،
۴۵۹۶پ	۳۶۱، ۴۰۴، ۴۶۸، ۴۸۷، ۴۹۱، ۵۳۵،
اترط (نیز ← اثرط و اترت) ۴۵۹۶پ	۷۶۸، ۷۷۴، ۷۷۸، ۷۸۵پ، ۸۱۹،
اترط (نیز ← اترط و اترت) ۴۵۹۶	۸۲۴، ۸۹۰، ۱۰۰۷، ۱۰۶۹، ۱۰۷۲،
اردشسیر (= بهمن اردشسیر = بهمن پسر	۱۱۱۸، ۱۱۲۰، ۱۱۳۶، ۱۱۵۴،
اسفندیار؛ نیز ← بهمن) ۵۴۴۲پ	۱۲۳۵، ۱۲۴۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۷،
آرزوی (آرزو: دختر فرطورتوش) ۴۴۷۰،	۱۳۴۸، ۱۳۶۷، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱،
۵۲۰۰	۱۴۷۹س، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۵۷۵،
اسب سران (اسب چهاران) ۳۵۷۴س، ۳۵۹۰،	(۲بار)، ۱۶۸۵، ۱۶۹۱، ۱۶۹۳،
۳۶۷۰	۱۷۰۳، ۱۷۹۳، ۱۹۸۴، ۲۰۳۳پ،
اسفندیار ۲۰۳۳پ، ۵۴۴۲پ	۲۱۰۰، ۲۵۴۶، ۲۵۶۴، ۲۹۱۱،
اشکش ۹۶، ۷۸۷، ۱۷۳۱، ۴۳۸۴	۲۹۹۴، ۲۹۹۵، ۳۰۰۰، ۳۰۴۹،

۱. نمایه بر اساس ارجاع به شماره بیت‌ها تنظیم شده است. کوتاه‌نوشت‌ها: س = سرنویس؛ پ = پانویس. بنا بر این «۱۷پ»، یعنی پانویس بیت ۱۷ یا «۴۹۵س» یعنی سرنویس بیت ۴۹۵ (سرنویسی که پیش از این بیت آمده است) و «اسپ»، یعنی پانویس سرنویس بیت ۱.

بیژن ۴۲
پری (دختر شاه فرطورتوش) ۴۲۴۵، ۴۲۵۴،
۴۳۹۲

پری ۴۲۵۰، ۴۴۰۲، ۴۴۲۸، ۴۵۰۲، ۴۶۵۶،
۵۰۳۹

پریان ۴۲۳۷، ۴۴۳۸، ۵۰۸۱، ۵۰۸۸

پهلوی (دفتر پهلوی) ۳۰۹۷

پیران ۹۵، ۵۴۲

پیلتن (نیز ← رستم و تهمن) ۶۶، ۱۳۹،

۳۶۲، ۴۴۹، ۶۲۲، ۱۰۵۶، ۱۲۱۱،

۱۲۶۱، ۱۲۳۴، ۱۲۸۰، ۱۳۶۹،

۱۴۵۵، ۲۹۶۲، ۳۳۸۶، ۳۶۹۷،

۴۶۶۸، ۵۲۶۵، ۵۳۴۰، ۵۳۴۵،

۵۳۴۸، ۵۳۶۱، ۵۴۰۷، ۵۴۳۴، ۵۴۴۷

پیلگوش ۲۵۸۹

پیلگوشان (فیلگوشان) ۲۴۹۱، ۲۴۹۳،

۲۴۹۵، ۲۵۱۴، ۲۵۳۹، ۲۵۳۹ (۲ بار)،

۲۵۴۱، ۲۵۵۸، ۲۵۶۷، ۲۵۸۳،

۲۶۰۳، ۲۶۱۷

تاریخ شاهان ۲۰۳۰

تازی ۱۲۴۶

تجانو (نسخه بدل‌ها: تجانون، تخانو)

۸۰۴، ۸۰۹، ۸۱۹، ۸۱۹، ۸۳۲،

۸۶۳، ۸۵۵، ۸۷۴، ۸۷۷، ۸۹۴،

۹۰۴، ۹۶۸

تخوار (نسخه بدل: تخار، نخوار) ۸۳۳

۹۴۸، ۱۳۵۴، ۱۵۰۹، ۴۳۸۴

ترک ۴۹۶، ۶۵۳، ۴۶۱۲

ترکان ۷۹، ۲۲۲، ۳۴۴، ۳۸۳، ۶۵۳

تهمن (نیز ← رستم و پیلتن) اس‌پ،

۱۳۱۹، ۱۳۲۸، ۱۴۵۴، ۱۴۷۵،

۱۴۸۷، ۱۴۹۳، ۱۴۹۵، ۱۵۰۸،

۲۹۰۰، ۳۲۰۶، ۳۴۴۵، ۵۳۴۹

تهون ۱۹۴۱

تور ۳۶۰، ۵۷۳

۳۰۵۴، ۳۲۴۸، ۳۳۲۲، ۳۵۱۵

۳۹۱۷، ۳۹۱۸، ۳۹۲۲، ۳۹۸۲

۴۵۲۹، ۴۶۶۴، ۴۶۶۷، ۵۰۹۵

۵۲۳۱، ۵۲۳۷، ۵۲۵۵، ۵۲۵۶

۵۲۷۱، ۵۲۷۷، ۵۲۹۰، ۵۲۹۳

۵۲۹۴، ۵۳۲۳، ۵۳۳۶، ۵۳۳۹

۵۳۴۰، ۵۳۴۲، ۵۳۵۵، ۵۳۷۶، ۵۳۸۱

ایران (به معنای ایرانیان) ۱۲۶۱، ۳۲۹۸

ایرانیان ۱۲۹، ۳۰۹، ۳۷۲، ۳۸۱، ۵۳۶، ۵۳۷

۵۴۴، ۷۶۲، ۹۰۵، ۹۴۳، ۱۱۵۰،

۱۱۷۶، ۱۱۹۴، ۱۲۲۴، ۱۳۷۸،

۱۴۵۲، ۱۷۸۰، ۱۷۹۴، ۱۸۱۶،

۱۸۹۵، ۱۹۱۲، ۱۹۱۵، ۲۰۷۸،

۲۰۸۰، ۲۰۸۳، ۲۱۰۴، ۲۱۲۸،

۳۰۰۳، ۳۱۶۲، ۳۱۸۷، ۳۲۱۸،

۳۲۶۰، ۳۳۳۴، ۳۵۷۴،

۳۶۷۳، ۴۱۶۷، ۴۷۰۹، ۴۸۵۰،

۴۸۷۳، ۴۸۹۱، ۵۰۹۰، ۵۳۰۳

باختر (سرزمین) ۳۵۷۳، ۳۵۷۴،

۳۷۶۳، ۳۷۷۰، ۳۸۵۱، ۳۸۵۱،

۴۱۶۱، ۴۴۰۵

بربرزمین ۴۶۱۲

بربری ۱۹۷

برزین آدر (نیز ← آدربرزین و برزین)

۵۴۲۴

برزین (نیز ← آدربرزین و برزین آدر)

۵۴۲۸

برهمن (برهمنان) ۲۶۲۴، ۲۶۲۷، ۲۶۲۷،

۲۶۴۰، ۲۶۴۲، ۲۶۴۷، ۲۶۵۸،

۲۶۸۰، ۲۶۶۴، ۲۶۵۸، ۲۶۸۰،

۲۷۲۸، ۲۷۲۷، ۲۶۸۳، ۲۷۲۸،

۲۷۳۴، ۲۷۴۴، ۲۷۴۶، ۲۷۴۶،

۲۸۰۸، ۲۸۴۸، ۳۶۲۲،

بهمن (نیز ← اردشیر) ۵۴۴۲

بهمن‌نامه ۵۴۴۲

۳۷۱۵، ۳۷۱۶، ۴۴۶۵، ۴۷۷۵
 ۵۳۱۳س، ۵۳۱۳، ۵۳۱۶ (دستان
 (سام)
 دهستان ۳۹۴۷
 دوال پایان ۲۴۴س (۲بار)
 دیو سیاه (نیز ← سیه دیو، سیاه دیو و دیو
 سیه) ۴۲۷۵س
 دیو سیه (نیز ← سیه دیو، سیاه دیو و دیو
 سیاه) ۴۴۸۱، ۴۵۷۵، ۴۹۷۷
 رای (رای هندی) ۶۸۷س (۲بار)، ۶۸۹،
 ۶۹۵، ۷۳۷، ۷۴۰، ۷۴۵، ۷۵۱
 ۷۵۹س، ۷۶۱، ۷۹۴س، ۸۰۴س،
 ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۱۲س، ۹۵۷س،
 ۹۷۵س (۲بار)، ۹۹۳، ۹۹۶، ۱۰۳۸س
 (۲بار)، ۱۰۴۶، ۱۰۵۲، ۱۰۵۹،
 ۱۰۶۱، ۱۰۶۴س، ۱۰۷۱، ۱۱۰۸س،
 ۱۱۰۸، ۱۱۲۸، ۱۱۵۹س (۲بار)،
 ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹س،
 ۱۲۱۴، ۱۲۲۴س (۲بار)، ۱۲۵۳س،
 ۱۲۵۷، ۱۲۹۴، ۱۲۹۷، ۱۳۰۲،
 ۱۳۳۹س، (۲بار)، ۱۳۴۲، ۱۳۹۰،
 ۱۴۲۷س، ۱۴۲۸، ۱۴۵۱س (۲بار)،
 ۱۵۱۴س، ۱۵۱۸، ۱۵۳۲، ۱۵۳۹س
 (۲بار)، ۱۵۴۰، ۱۵۴۸، ۱۵۵۲ (۲بار)،
 ۱۵۶۸، ۱۵۸۷، ۱۶۲۸س، ۱۶۳۴،
 ۱۶۳۵، ۱۷۳۳، ۱۷۲۱، ۱۷۴۳،
 ۱۸۰۹س، ۱۸۱۱، ۱۸۳۶س، ۱۸۷۴،
 ۱۸۷۵، ۱۹۴۴س، ۱۹۴۵، ۱۹۵۸،
 ۱۹۸۱، ۱۹۸۳، ۵۳۰۷، ۵۳۰۸
 رستم (رستم زال؛ نیز ← پیلتن و تهمتن)
 اسپ، ۴۱، ۱۱۴، ۱۱۷س (۳بار)،
 ۱۱۹، ۱۴۹، ۱۷۸س، ۱۸۹س، ۱۹۳،
 ۱۹۵، ۴۴۹، ۶۱۸، ۶۱۹س، ۷۹۴س،
 ۱۰۶۲، ۱۱۲۰، ۱۱۲۵، ۱۳۱۱س
 (۲بار)، ۱۳۲۲، ۱۳۳۹س، ۱۴۵۱س

توران ۷۹پ، ۹۵، ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۲،
 ۲۱۵، ۱۳۸، ۲۲۱، ۲۷۵، ۲۹۳، ۳۵۸،
 ۳۶۰، ۳۷۸، ۳۸۹، ۴۰۷، ۴۱۹، ۴۲۲،
 ۴۶۰، ۴۹۸، ۵۱۸، ۵۲۲، ۵۲۳، ۷۷۴،
 ۷۷۵، ۷۸۵پ، ۱۵۷۵
 تورانیان ۱۲۹، ۱۶۶، ۲۱۴، ۴۸۸، ۵۳۶،
 جاثلیق ۱۳۱۷
 جم ۱۰۷۲
 جمشید ۴۵۹۶
 جهانگیر (?) ۳۰۲۶پ
 جیپال (نسخه بدل: چیپال) ۳۹۷۴
 جیحون ۷۷۸، ۱۹۱۶
 چنگو (از یاران فرطورتوش) ۴۴۸۹
 چین (دریا) ۲۵۴۳
 چین (کشور) ۱۲۶، ۳۸۲، ۱۲۶، ۷۳۴، ۸۰۵،
 ۱۰۷۵، ۱۶۰۰، ۱۸۶۲، ۲۸۹۳،
 ۳۵۸۷، ۴۰۰۴، ۴۰۱۰، ۴۰۱۷،
 ۴۱۶۹، ۴۵۰۱، ۴۶۱۲، ۴۶۲۷،
 ۵۲۵۲، ۵۲۷۹، ۵۲۵۳، ۵۳۲۶،
 ۵۳۶۴، ۵۳۹۴
 چینی ۸۳۲، ۹۷۷، ۱۰۰۳، ۱۰۷۰، ۱۲۴۶،
 ۱۹۷۰
 خالقی مطلق، جلال اسپ (۲بار)
 خاور زمین ۲۴۴س، ۲۶۲۳، ۲۸۴۷س،
 ۲۹۷۹س، ۳۰۴۹، ۳۱۰۸
 خرگاه ۱۱۷س، ۱۲۴، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۶۴،
 ۱۸۹س، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۲۲،
 ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۵ (خرگه)،
 ۲۴۰ (خرگه)، ۳۸۲، ۴۴۶، ۴۶۷،
 ۵۸۸ (خرگه)، ۵۹۵، ۶۴۹س، ۶۵۱،
 ۲۰۴۱، ۲۰۱۳
 خلخی ۱۹۶۹
 دجله ۳۸۶۵
 درنگ ۳۹۷۸
 دستان (نیز ← زال) ۶۵۴، ۱۱۲۰، ۱۳۲۲،

۵۳۸۹، ۵۳۳۲، ۵۳۱۶، ۵۱۸۰

۵۴۴۲، ۵۴۱۹، ۵۴۰۹

سام (پسر فرامرز) ۵۴۱۶، ۵۴۱۸، ۵۴۲۸

سروش ۴۳، ۱۹۰۷، ۴۲۴۷، ۴۵۸۸، ۵۰۴۴

۵۴۱۷

سگزی ۴۷۶، ۱۳۷۴

سگزی ۴۷۶

سند ۱۳۶، ۸۰۵، ۹۷۷، ۱۰۰۳، ۱۰۷۰

۱۰۸۳، ۱۱۴۶، ۱۱۵۲، ۱۲۰۳

۱۳۰۸، ۱۳۷۰، ۱۴۷۷، ۱۵۴۰

۱۵۴۷، ۱۶۰۰، ۱۸۷۴، ۲۰۴۲

۵۳۹۳، ۵۳۰۶

سند (دریا) ۲۰۱۳

سندی ۱۴۴۸

سیاه‌دیو (نیز ← سیه‌دیو، دیو سیاه و دیو

سیه) ۴۲۷۵، ۴۵۹۲، ۴۶۵۵

سیاوخش ۵۱، ۸۸، ۱۰۹، ۵۳۲۳، ۵۹۹

سیاوش ۱۱۰، ۷۱۳

سیستان ۶۸۷

سیمرغ ۳۵۹۵، ۳۶۷۵، ۳۶۸۰، ۳۶۸۲

۳۶۸۶، ۳۶۹۰، ۳۷۰۲، ۳۷۰۶

۳۷۱۶، ۳۷۵۰، ۳۷۳۰، ۳۷۵۳، ۵۳۲۸

سیه‌دیو (نیز ← دیو سیاه، سیاه‌دیو و دیو

سیه) ۲۱۳۲، ۲۱۷۳، ۲۱۷۹

۴۲۹۲، ۴۳۲۲، ۴۳۳۸، ۴۳۴۶

۴۳۴۶، ۴۳۵۳، ۴۳۶۸، ۴۳۷۳

۴۳۹۷، ۴۴۳۸، ۴۴۸۵، ۴۴۹۱

۴۴۹۴، ۴۵۰۴، ۴۵۳۴، ۴۵۵۵ (دیو)

۴۵۵۶، ۴۵۹۳، ۴۶۶۴، ۴۶۵۳

۴۶۷۱، ۴۶۷۷، ۴۶۹۹، ۴۷۰۷

(۲ بار)، ۴۷۰۷، ۴۷۰۸، ۴۷۱۰

۴۷۱۲، ۴۷۲۲، ۴۷۲۹، ۴۷۶۳

۴۷۶۵، ۴۷۷۴، ۴۷۸۰، ۴۸۱۱

۴۸۱۳، ۴۸۳۸، ۴۸۵۰، ۴۸۵۳

۴۹۴۷، ۴۹۸۹، ۵۰۰۰

(۳ بار)، ۱۴۵۵، ۱۴۵۷، ۱۴۶۳

۱۴۶۴، ۱۴۷۳، ۱۴۷۹ اس (۲ بار)،

۱۵۰۶، ۱۵۱۶، ۲۰۳۳، ۲۰۳۶

۲۰۷۲، ۲۲۳۹، ۲۶۵۸، ۲۸۹۲

۳۰۶۳، ۳۲۶۰، ۳۶۹۷، ۳۷۵۴

۴۰۹۴، ۴۳۷۳، ۴۴۶۵، ۴۵۳۰

۴۵۹۲، ۴۸۴۵، ۴۵۹۵، ۵۲۶۳

۵۳۲۵، ۵۳۸۷، ۵۴۲۳

روم ۱۰۷۵

زابل ۶۵۴، ۶۵۶، ۵۳۱۳

زابلستان ۱۲۰، ۴۰۴، ۵۳۱۲، ۵۳۱۴، ۵۳۹۳

۵۴۳۶

زال (زال زر؛ نیز ← داستان) ۱۵۹، ۶۱۸

۱۳۱۱، ۱۳۱۵، ۱۳۱۱ اس (۲ بار)،

۲۸۹۲، ۳۰۶۳، ۳۶۸۶، ۳۶۹۷

۳۷۱۷، ۳۷۱۹، ۳۷۵۱، ۳۷۵۴

۴۰۱۰، ۵۲۱۸، ۵۳۱۳، ۵۳۱۳

۵۳۱۸، ۵۳۲۵، ۵۳۲۶، ۵۳۳۲

۵۴۰۹، ۵۴۲۵، ۵۴۴۲

زرانش ۵۴۴۲

زرانشت اسفتمان ۲۰۳۳

زند و اُست ۲۰۳۳

زنگ ۶۲۸، ۲۹۷۹، ۳۰۰۰، ۳۰۰۳، ۳۰۱۲

زنگبار ۱۹۸۱

زنگی ۲۹۸۰، ۲۹۹۴

زنگیان ۲۹۷۹ اس (۲ بار)، ۲۹۸۸، ۳۰۱۲

۳۶۰۶

زنگه شاوران ۴۲

زواره اس پ، ۷۶، ۱۰۲۸، ۱۰۲۸، ۵۳۵۰

زوش (دیو) ۵۰۵، ۱۷۸۶، ۲۲۴۰، ۴۹۵۰

۴۹۶۵

سام (پدر زال) ۶۲۳، ۱۱۲۰، ۱۳۲۲، ۱۴۵۸

۲۰۱۱، ۲۰۳۳، ۲۸۹۲، ۳۰۶۳

۳۲۰۶، ۳۷۱۶، ۴۰۱۰، ۴۵۳۰

۴۴۶۶، ۴۶۲۸، ۴۶۱۸، ۴۵۹۷

فرطورتوش (ن: فرتورنوش) ۴۲۳۷س،
 ۴۲۴۹، ۴۲۶۱، ۴۳۷۳س، ۴۳۹۸،
 ۴۴۳۸س (۲بار)، ۴۴۳۹، ۴۴۴۹،
 ۴۴۸۵، ۴۴۸۷ (فرطور)، ۴۵۰۳،
 ۴۵۲۷س، ۴۶۳۸، ۴۶۴۵، ۴۶۵۵س،
 ۴۷۰۲، ۴۷۰۷س، ۵۰۳۷س، ۵۰۴۱،
 ۵۰۵۴، ۵۰۸۸س، ۵۰۹۱، ۵۱۰۹،
 ۵۱۱۶، ۵۱۵۳، ۵۱۶۳س، ۵۱۶۳،
 ۵۱۸۳، ۵۲۳۱س، ۵۲۳۸، ۵۲۵۰،
 ۵۴۱۶س، ۵۴۱۷
 فرغان (فرغان شاه) ۳۸۵۷، ۳۸۹۱، ۳۹۰۵،
 ۳۹۱۵س (۲بار)، ۳۹۳۸، ۳۹۴۰،
 فرغان (شهر) ۳۸۴۷، ۳۹۴۹، ۳۹۶۰س،
 ۳۹۶۹، ۳۹۷۲، ۳۹۷۵
 فرغانیان ۳۸۵۱س (۲بار)، ۳۸۸۳
 فرنگ (شهر) ۳۶۱۱
 فرهاد ۴۲
 فریبرز ۴۱، ۷۲
 فریدون ۲۴۴، ۵۹۹، ۷۱۳، ۴۵۹۹، ۴۶۱۹
 قاف ۳۶۰۸، ۳۹۷۸
 قلون ۳۰۳، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۸،
 قندهار ۲۱۳۶
 قنوج ۱۲۵، ۱۶۵، ۱۳۸، ۷۳۹، ۹۷۷، ۱۲۰۳،
 ۱۶۰۰، ۱۸۳۴، ۱۸۷۴، ۱۹۴۴س،
 ۱۹۴۴، ۱۹۵۵، ۱۹۵۶، ۱۹۸۱،
 ۲۰۳۷، ۵۲۵۳، ۵۲۹۵، ۵۳۰۰،
 ۵۴۱۴، ۵۳۱۰
 قیروان ۳۰۴۸س (۲بار)، ۳۰۵۵، ۳۰۵۰،
 ۳۰۶۵، ۳۰۸۷، ۳۱۰۸، ۳۱۹۹،
 ۳۲۵۱، ۳۳۳۱، ۳۳۵۱، ۳۴۴۱،
 ۳۵۴۰، ۳۵۷۲پ
 کابلستان ۵۳۹۳، ۵۴۳۶پ
 کاهو (کاهوی) ۲۰۵س، ۲۳۲، ۲۳۴س،
 ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۵۹س،
 ۲۶۲، ۲۷۹

شاهنامه اسپ (۳بار)
 شهاباد ۵۰۵۷
 شیده ۹۶، ۹۷
 شیرمرد ۴۳۱س، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۴۲، ۴۴۵،
 ۴۵۱، ۴۵۵س (۲بار)، ۴۶۴، ۴۷۲،
 ۴۷۶، ۴۷۷پ، ۴۷۸پ، ۴۹۵س
 (۲بار)، ۵۰۰، ۵۲۵، ۵۷۹س، ۶۰۶
 شیروی (شیرو) ۱۳۵۲، ۱۴۲۰، ۱۸۰۹س،
 ۱۸۲۱، ۱۸۲۶، ۱۸۳۶س (۲بار)،
 ۱۸۳۶، ۱۸۵۲، ۱۸۶۷، ۱۸۶۸،
 ۱۸۷۱، ۱۸۸۰س، ۱۸۸۰، ۱۸۸۲،
 ۱۸۹۲، ۱۸۹۳س (۲بار)، ۱۸۹۳،
 ۱۹۰۴، ۱۹۰۹، ۱۹۱۱، ۴۳۸۴
 ضحاک ۷۱۴، ۳۰۹۵، ۴۳۵۳، ۴۵۳۵، ۴۶۲۷
 طاقدیس ۲۹۱۰
 طهمورث ۱۰۷۲
 طورگ ۱۹۹، ۲۰۵س، ۲۱۳س، ۲۳۵، ۲۴۹،
 ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۳س (۲بار)، ۲۷۹،
 ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۳س
 (۳بار)، ۳۱۴، ۳۵۰س، ۳۵۵، ۳۵۸،
 ۳۷۹س، ۳۸۶س، ۴۱۹، ۴۲۰س،
 ۴۳۶، ۴۹۵، ۴۹۹، ۵۱۷، ۵۲۸س،
 ۵۵۰س، ۵۶۳، ۵۷۹س، ۵۹۲
 طوس ۴۱، ۶۱، ۷۳، ۷۸۶، ۵۳۴۳، ۵۴۴۲پ
 عذرا ۳۰۲۱
 عیسی مریم ۳۰۲۱
 غرجه ۱۰۰
 غزنین ۵۳۹۳
 غور ۹۹
 فراسنگ ۲۰۵۷س، ۲۰۵۹
 فرامرز (بیت‌های بسیار)
 فرامرنامه (فرامرنامه بزرگ) ۵۴۱۶سپ
 فرامرنامه بزرگ اس، اسپ (۳بار)
 فرامرنامه کوچک اسپ
 فردوسی طوسی ۲۰۳۳

- ۱۵۳، ۱۵۰۶، ۲۲۴، ۵۷۹س،
 ۱۰۴۸، ۷۷۲، ۷۶۴، ۷۰۶، ۶۱۹س،
 ۱۰۶۹، ۱۴۷۹س، ۱۵۱۴س، ۱۵۴۹،
 ۱۹۶۶س، ۱۹۹۶س، ۲۰۳۲، ۲۸۸۵،
 ۵۲۳۳، ۵۲۶۳س، ۵۳۹۰س (۲بار)
 کیشانیان (نیز ← کیشانیان) ۴۳۶۲
 کیتباد ۱۰۷۳، ۴۵۹۸، ۴۶۱۱
 گرسیوز (نیز ← گرسیوز) ۱۰۱
 گرشاسپ (نیز ← گرشاسپ) ۳۰۹۴، ۶۲۳،
 ۳۲۰۶، ۳۵۱۱س، ۳۵۱۲، ۴۰۱۸، ۴۵۹۷،
 ۴۶۲۹، ۵۳۳۲، ۵۳۳۵س، ۵۴۲۲
 گرگساران ۴۶۲۰، ۴۴۰۳، ۴۶۲۲
 گرگین ۴۲، ۵۳۴۳
 گستهه ۴۱، ۵۳۴۳
 گشتاسپ ۲۰۳۳پ
 گشواد (کشواد) ۷۴، ۵۲۵۹، ۵۳۴۳
 گودرز ۴۱، ۶۶، ۷۴، ۹۳، ۷۸۶، ۲۰۳۳پ،
 ۴۵۹۷پ، ۵۳۴۳
 گورنگ ۴۵۹۶
 گیو ۴۱، ۲۰۳۳پ، ۵۳۴۳
 لهراسپ ۹۹، ۷۸۷
 ماچین ۳۶۰، ۱۶۰۰، ۳۵۸۷، ۴۶۱۲
 مازندران ۴۴۰۳، ۴۶۱۴، ۴۶۲۰
 مکن اس پ
 مرغ ۵۳۹۴
 مرنج (جزیره) ۳۷۰۳، ۳۷۱۰، ۵۳۲۸
 مریم (حضرت مریم) ۳۰۲۱
 مصر ۴۶۱۲
 مغرب (دریا) ۳۶۱۱
 منهراس ۴۶۳۲
 منوچهر ۲۱۵، ۱۰۷۳
 مهارک ۱۵۳۹س، ۱۵۴۳، ۱۵۵۳، ۱۵۷۱س
 (۲بار)، ۱۵۷۸، ۱۵۸۹، ۱۵۹۲،
 ۱۶۰۶، ۱۶۱۵س (۲بار)، ۱۶۱۵،
 ۱۶۱۹، ۱۶۲۲، ۱۶۲۸س، ۱۶۵۳
- ۱۲۸، ۱۱۵ کاوس
 کرزسپ ۵۲۵۹، ۵۲۶۳س، ۵۲۸۴، ۵۲۸۵،
 ۵۲۸۷، ۵۲۹۲، ۵۲۹۷، ۵۳۰۳، ۵۳۰۴
 کرسیوز (نیز ← گرسیوز) ۱۰۱پ
 کرشاسب (← گرشاسپ) ۶۲۳پ،
 ۳۰۹۴پ، ۳۲۰۶پ، ۳۵۱۲پ،
 ۴۰۱۸پ، ۴۵۹۷پ، ۴۶۲۹پ،
 ۵۳۳۲پ، ۵۳۳۵س پ، ۵۴۲۲پ
 کرشیوز (گرسیوز) ۱۰۱پ
 کژدر ۴۵۵۹، ۴۷۱۵، ۴۷۱۶، ۵۰۴۴
 کشمیر ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۶۵، ۷۳۴،
 ۷۶۵پ، ۸۰۵، ۹۷۷، ۱۰۰۳، ۱۰۸۳،
 ۱۲۰۳، ۱۵۵۵، ۱۶۰۰، ۱۸۱۴،
 ۱۸۳۷، ۱۸۴۱، ۱۸۶۰، ۱۸۶۱،
 ۱۸۸۰س، ۱۸۹۴، ۱۹۰۹، ۱۹۴۲،
 ۲۰۱۳، ۲۲۹۱
 کشمیری ۱۹۴۲، ۲۰۱۳، ۲۲۹۱
 کشمیریان ۱۹۰۹
 کیشانیان (کوشانیان؟ نیز ← کیشانیان)
 ۴۳۶۲
 کلان کوه ۴۰۰۳س، ۴۰۰۵، ۴۰۰۶، ۴۰۱۲،
 ۴۲۸۸، ۴۲۹۸
 کنارنگ ۷۶
 کهیلا ۲۱۰۷س (۲بار)، ۲۱۰۷، ۲۱۰۸،
 ۲۱۳۲س (۲بار)، ۲۲۳۹س،
 ۲۲۸۹س، ۲۳۲۴س (۲بار)،
 ۲۳۴۰س (۲بار)، ۲۳۷۱، ۲۳۹۲س،
 ۲۴۱۰س، ۲۴۴۶، ۵۴۱۶س، ۵۴۲۱
 کیانوش ۶۸۷س، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۶،
 ۷۴۰، ۷۴۳، ۷۴۵، ۷۶۹، ۷۹۴س،
 ۸۰۲، ۸۲۵، ۸۳۲، ۹۴۶، ۱۰۸۷،
 ۱۳۵۳، ۱۴۱۸، ۱۴۲۰، ۳۸۷۰،
 ۳۸۸۴، ۴۳۸۴
 کیخسرو اس پ (۵بار)، ۱۷پ، ۳۸س، ۳۹،
 ۶۹س، ۷۰ (خسرو)، ۱۱۷س (۲بار)،

۱۶۷۶، ۱۶۷۹، ۱۶۹۵، ۱۶۹۷،
 ۱۶۹۸، ۱۷۰۰، ۱۷۰۲، ۱۷۲۶،
 ۱۷۴۰، ۱۷۴۹، ۱۷۸۵، ۱۷۹۹،
 ۱۸۰۹ (۲ بار)، ۱۸۴۶، ۱۹۱۸، ۱۹۴۱،
 ۱۹۶۶ اس، ۱۹۷۰، ۲۰۲۸ اس
 هندوان ۶۰۸، ۶۲۹، ۷۹۴، ۷۷۱، ۸۴۷، ۸۴۸،
 ۹۴۲، ۹۵۲، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۶۲، ۹۹۲،
 ۱۰۱۵، ۱۰۶۳، ۱۰۶۶، ۱۰۷۵،
 ۱۰۹۳، ۱۱۳۹، ۱۱۹۱، ۱۲۰۹،
 ۱۲۶۵، ۱۲۸۲، ۱۲۹۷، ۱۳۱۲،
 ۱۳۳۳، ۱۳۶۸، ۱۳۷۴، ۱۳۸۷،
 ۱۴۲۰، ۱۴۲۷، ۱۴۲۹، ۱۴۴۵،
 ۱۴۶۲، ۱۵۱۰، ۱۵۳۱، ۱۵۴۱،
 ۱۵۴۲، ۱۶۳۱، ۱۶۸۴، ۱۷۵۱،
 ۱۷۵۷، ۱۷۶۵، ۱۷۷۳، ۱۷۷۷،
 ۱۷۸۳، ۱۷۸۹، ۲۸۹۶، ۵۲۵۳،
 ۵۳۰۵، ۵۴۰۶، ۵۴۴۰

هندوستان (نیز ← هند) ۱۳۶، ۱۴۵، ۶۵۸،
 ۶۸۷، ۶۹۲، ۶۹۴، ۷۱۸، ۷۳۶،
 ۷۶۳، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۸۵، ۸۰۷،
 ۱/۱۸۹۱، ۹۸۳، ۱۰۴۶، ۱۰۸۴،
 ۱۱۳۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۶۳،
 ۱۴۴۸، ۱۴۷۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۴،
 ۱۵۳۹ اس، ۱۵۴۵، ۱۶۱۰، ۱۸۷۷،
 ۱۹۶۶، ۱۹۷۴، ۲۸۹۷، ۴۵۰۱،
 ۵۲۵۴، ۵۳۲۶، ۵۳۶۶، ۵۳۹۰،
 ۵۳۹۱، ۵۳۹۳ پ

هندی ۷۶۰، ۷۶۲، ۸۰۰، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۵۵،
 ۹۷۷، ۹۸۵، ۱۰۶۳، ۱۱۵۷، ۱۲۶۷،
 ۱۲۷۲، ۱۲۷۷، ۱۲۹۲، ۱۵۳۹ اس،
 ۱۵۷۱ اس، ۱۵۹۰، ۱۸۱۲، ۱۹۰۰،
 ۱۹۷۱، ۱۹۷۲، ۲۲۱۳
 هورمزد (نیز ← اورمزد) ۳۱۱۴،
 هوشنگ ۳۷۸۵ اس، ۳۷۸۱
 یمن ۳۶۲۲

۱۶۸۵، ۱۶۸۹، ۱۷۰۱، ۱۷۰۵ اس،
 ۱۷۰۷، ۱۷۱۱، ۱۷۹۱، ۱۸۰۹ اس،
 ۱۸۱۱ (مهرک)، ۱۸۱۲، ۱۸۳۶ اس
 (۲ بار)، ۱۸۳۸، ۱۸۴۴، ۱۸۴۷،
 ۱۸۵۹، ۱۸۶۶، ۱۸۹۳ اس، ۱۸۹۴،
 ۱۹۲۰ اس، ۱۹۲۰، ۱۹۲۵، ۱۹۳۰،
 ۱۹۳۳، ۱۹۴۴ اس، ۱۹۸۲، ۲۰۴۱
 مهاور ۲۳۵ اس، ۲۵۶، ۲۵۹
 مهرجان (مهرگان) ۴۵۵۷
 موسی (پیامبر) ۳۰۲۶
 نخوار ← تخوار
 نریمان (نیز ← نیرم) ۶۲۳، ۲۰۱۱، ۴۵۹۵،
 ۴۸۲۵، ۴۶۲۸، ۴۵۹۷
 نستور (نسخه بدل: نستوه) ۶۵۰، ۱۷۳۲
 نشناس ← نشناس
 نشناس ۳۹۹۲
 نظام الدوله (سلطان) ۳۰۱۵ اس
 نوذر (نسخه بدل: نودر) ۵۳، ۷۳
 نیرم (نیز ← نریمان) ۱۱۲۰، ۴۵۳۰، ۴۶۱۸
 نیمروز ۵۱۸۱، ۵۲۲۰
 همایون ۱۰۲۸ اس، ۱۰۲۸، ۱۱۸۹ اس، ۱۱۸۹،
 ۱۲۵۳ اس، ۱۲۷۰، ۱۲۵۶، ۱۲۸۰،
 ۱۳۵۱، ۱۳۹۸، ۱۴۰۰
 هند (نیز ← هندوستان) ۱۲۵، ۱۶۵، ۷۳۴،
 ۷۶۵، ۸۰۵، ۸۰۹، ۹۴۶، ۹۷۷،
 ۱۰۰۳، ۱۰۵۵، ۱۰۷۰، ۱۰۷۵،
 ۱۰۸۳، ۱۱۳۲، ۱۱۴۶، ۱۱۵۲،
 ۱۱۷۵، ۱۲۰۳، ۱۲۲۷، ۱۲۳۲،
 ۱۳۰۸، ۱۳۷۰، ۱۳۸۵، ۱۴۳۲،
 ۱۴۷۷، ۱۴۷۹ اس؛ ۱۵۱۷، ۱۵۳۵،
 ۱۵۳۶، ۱۵۴۰، ۱۵۴۷، ۱۵۵۲،
 ۱۶۰۰، ۱۶۶۸، ۱۸۲۸ (۲ بار)، ۲۰۱۳،
 ۲۰۴۱، ۲۸۸۵ اس، ۵۳۰۶، ۵۳۶۴،
 ۵۳۹۰، ۵۳۹۱، ۵۳۹۳
 هندو ۹۴۹، ۱۴۱۷، ۱۴۲۰، ۱۶۶۵، ۱۶۶۹،

منابع

اسدی طوسی، گرشاسب‌نامه، به کوشش حبیب یغمایی، تهران، کتابفروشی بروخیم، ۱۳۱۷ش.
اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۳۸ش، وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، تهران، انتشارات
دانشگاه تهران.

امیرمعزی، ۱۳۱۸ش، دیوان، به کوشش عباس اقبال، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم ۱۳۶۳ش، فردوسی‌نامه، مردم و شاهنامه، تهران، علمی.
آیدنلو، سجاد ۱۳۸۳ش، «بررسی فرامرزنانه»، نامه پارسی، س ۹، ش ۲، تابستان، ص ۱۷۵-۱۹۸؛
نارسیده ترنج: بیست مقاله و نقد درباره شاهنامه و ادب حماسی ایران، اصفهان،
انتشارات نقش مانا، ۱۳۸۶ش، ص ۳۸۳-۴۰۸.

ایران‌شاه (ایران‌شان) بن ابی‌الخیر، بهمن‌نامه، به کوشش رحیم عقیقی، تهران، انتشارات علمی و
فرهنگی، ۱۳۷۰ش.

بانوگشاسب‌نامه، به کوشش روح‌انگیز کراچی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
فرهنگی، ۱۳۸۲ش.

بلعمی، ابوعلی، تاریخ بلعمی، به کوشش محمد تقی بهار و محمد پروین گنابادی، تهران اداره
کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱ش.

تاریخ سیستان، به کوشش محمد تقی بهار، تهران، مؤسسه خاور، ۱۳۱۴ش.
ثعالبی نیشابوری، ابومنصور، تاریخ غررالسیر (غرر أخبار ملوک الفرس و سیرهم)، به کوشش
ه. زتنبگ، پاریس، ۱۹۰۰م (تهران ۱۹۶۳م).

حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶-۱۳۳۹ش.
خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی، دیوان، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوار،
۱۳۶۸ش.

خالقی مطلق، جلال ۱۳۶۱ش/۱۹۸۱م، «فرامرزنانه»، ایران‌نامه، ش ۱، ص ۲۲-۴۵.
خالقی مطلق، جلال ۱۳۶۲ش، «مطالعات حماسی: ۲. فرامرزنانه»، نشریه دانشکده ادبیات و
علوم انسانی دانشگاه تبریز، س ۱۲۸ و ۱۲۹، تابستان و پاییز، ص ۸۵-۱۲۱.
خالقی مطلق، جلال ۱۳۹۳ش، «پیشگفتار» شاهنامه، تهران، سخن (دو جلد).

خطیبی، ابوالفضل ۱۳۸۴ش، «آزادسرو»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

خطیبی، ابوالفضل ۱۳۹۰ش، «گرشاسپ»، فردوسی و شاهنامه‌سرایی: گزیده‌ای از مقالات دانشنامه زبان و ادب فارسی، زیر نظر اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۱۰۱۳-۱۰۲۴.

دهخدا، علی‌اکبر ۱۳۷۷، لغت‌نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید. راوندی، محمد، راحة الصدور، به کوشش محمد اقبال، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش. سعدی، مصلح بن عبدالله، کلیات، بر اساس تصحیح محمدعلی فروغی، به کوشش بهاء‌الدین خرّم‌شاهی، تهران، ناهید، ۱۳۷۵ش.

شبرنگ‌نامه، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه لایدن هلند، به نشانی Acad. 150، مورخ پیش از ۱۰۶۲ق.

شهریارنامه، به کوشش غلامحسین بیگدلی، تهران، پیک فرهنگ، ۱۳۷۷ش. شهردان بن ابی‌الخیر، نزهت‌نامه علائی، به کوشش فرهنگ جهانپور، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ش.

صفا، ذبیح‌الله ۱۳۶۳ش، حماسه‌سرایی در ایران، تهران، امیرکبیر. طبری، محمد بن جریر، کتاب تاریخ الرسل والملوک، به کوشش یان دوخویه و دیگران، لایدن، ۱۸۹۷-۱۹۰۱م.

عطایی رازی، برزنامه به انضمام داستان کک کوهزاد، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲ش. عقیقی، رحیم ۱۳۷۰، مقدمه بهمن‌نامه (نک: ایرانشاه).

عماد کاتب، عمادالدین محمد بن محمد، تاریخ دولة آل سلجوق، اختصار به قلم فتح بن علی بنداری، مصر (قاهره)، شركة طبع الكتب العربیه، ۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م. عمق بخاری، شهاب‌الدین، دیوان، به کوشش سعید نفیسی، تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۳۹ش.

عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، قابوس‌نامه، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ش.

عوفی، محمد، لباب‌الالباب، از روی چاپ براون با مقدمه و تعلیقات محمد قزوینی و تحقیقات سعید نفیسی، به کوشش محمد عباسی، تهران کتابفروشی فخر رازی، ۱۳۶۱ش.

فرامرنامه، به کوشش مجید سرمدی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲ش. فرامرنامه، به کوشش میترا مهرآبادی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۶ش.

فرامرنامه، چاپ سنگی، به دستگیری رستم پور بهرام سروش تفتی، بمبئی، مطبعة فیض‌رسان، ۱۳۲۴ق.

فرّخی سیستانی، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، زوآر، ۱۳۴۹ش. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، ۸جلد (جلد ۶ با همکاری محمود امیدسالار و جلد ۷ با همکاری ابوالفضل خطیبی)، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران

- ۱۳۶۶-۱۳۸۶ش/۱۹۸۱-۲۰۰۷م؛ تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶ش.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش ترنر مکن (Turner Macan)، ۴جلد، کلکته، ۱۸۲۹م.
- کوسج، شمس‌الدین محمد، برزنامه (بخش کهن)، به کوشش اکبر نحوی، تهران، مرکز میراث مکتوب، ۱۳۸۷ش.
- مادح، قاسم، جهانگیرنامه، به کوشش سیدضیاءالدین سجادی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰ش.
- متینی، جلال ۱۳۷۷ش، مقدمه کوش‌نامه، سروده ایرانشاه (ایران‌شان) بن ابی‌الخیر، به کوشش جلال متینی، تهران، علمی.
- مجم‌التواریخ والقصص، به کوشش محمد تقی بهار، تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۸ش.
- محمد حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷ش.
- معزی، محمد بن عبدالملک نیشابوری، دیوان، به کوشش عباس اقبال، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۱۸ش.
- ملک شاه حسین سیستانی، احیاءالملوک، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ش.
- موهل، ژول ۱۸۳۸م، دیباچه شاهنامه، پاریس (تجدید چاپ متن: تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۶۹ش).
- نحوی، اکبر ۱۳۸۱ش، «ملاحظاتی درباره فرامرزنامه و سراینده آن»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱۶۴، ص ۱۱۹-۱۲۶.
- نحوی، اکبر ۱۳۹۰ش، «فرامرزنامه»، فردوسی و شاهنامه‌سرایی: گزیده‌ای از مقالات دانشنامه زبان و ادب فارسی، زیر نظر اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۱۰۱۳-۱۰۲۴.
- نظامی گنجه‌ای، شرف‌نامه، به کوشش بهروز ثروتیان، تهران، توس، ۱۳۶۸ش.
- هفت لشکر (طومار جامع نقالان، از کیومرث تا بهمن)، به کوشش مهدی مدائنی و مهران افشاری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۷ش.

Ashraf, Mohammad 1966, *Catalogue of Persian Manuscripts*, Vol. IV, *Poetry*, Heyderabad, India: Salar Jung Museum and Library

Bloch, Edgar 1905-1934, *Catalogue des manuscrits persans de la Bibliothèque Nationale*, Paris, 4 vols.

Brelvi, Sayad Abdulla and Ervad B. N. Dhabhar 1917, *Supplementary Catalogue of Arabic, Hindustani, Persian and Turkish Mss and Descriptive Catalogue of the Avestan, Pahlavi, Pazend and Persian Mss in the Mulla Firoz Library*, Bombay, Mulla Firuz Library.

de Blois, François 1994, *Persian literature, A Bio-bibliographical survey*, Begun by the late Ch. A. Storey, Vol. V, part 2, London, Royal Asiatic Society.

Dhabhar, Ervad Bomanji Nusserwanji 1923a, *Descriptive Catalogue of All Manuscripts in the First Dastur Meherji Rana Library*, Navsari, Bombay, Commercial Printing Press of the Tata Publicity Corporation.

Dhabhar, Ervad Bomanji Nusserwanji 1923b, *Catalogue of the K. R. Cama Oriental Institute*, Bombay, The K. R. Cama Oriental Institute.

- Ethé, Hermann 1903, *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, Vol. 1, Oxford, Clarendon Press.
- Gjuzaljan, L. T. and M. M. Djakonov 1934, *Rukopisi Shakh- name v Leningradskich sobranijach [Shāhnāmeḥ Manuscripts of the Leningrad Collections]*, Leningrad (St. Petersburg), Akademia Nauk.
- Khaleghi Motlagh, Djalal 1999a, "Farāmarz", *Encyclopaedia Iranica*, ed. By E. Yarshater, London & New York, Vol. IX.
- Khaleghi Motlagh, Djalal 1999b, "Farāmarz-Nāma", *Encyclopaedia Iranica*, ed. By E. Yarshater, London & New York, Vol. IX.
- Rieu, Charles 1895, *Supplement to the Catalogue of Persian Manuscripts in the British Museum*, London, British Museum.
- Robinson, B. W. 1976, *Persian Paintings in the India Office Library: A Descriptive Catalogue*, London, Sotheby Parke Bernet.
- Ross, E. Denison and E. G. Browne 1902, *Catalogue of Two Collections of Persian and Arabic Manuscripts Preserved in the India Office Library*, London, Eyre and Spottiswoode.
- Schmitz, Barbara 1992, *Islamic Manuscripts in The New York Public Library*, Oxford, Oxford University Press; New York, The New York Public Library.
- Shenkar, Michael 2010, The Epic of *Farāmarz* in the Panjikent Paintings, *Bulletin of the Asia Institute*, New Series/Vol. 24, PP. 67-84.
- Sims-Williams, Nicholas 2010, *Bactrian Personal Names*, Vienna, Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften
- Stchoukine, Ivan, et al 1971, *Illuminierte islamische Handschriften*, Wiesbaden, Franz Steiner Verlag.
- Yusti, J. 1963, *Iranisches Namenbuch*, Hildesheim (reprint: Tehran, Asātir 2004).
- van Zutphen, Marjolijn 2014, *Farāmarz, the Sistāni Hero: Texts and Traditions of the Farāmarznāme and the Persian Epic Cycle*, Leiden, Brill.

Farāmarznāme-ye Bozorg

(The Large Farāmarznāme)

By

an Anonymous Author in the 11th C.

Edited by

Marjolijn van Zutphen

Abolfazl Khatibi



از دیرباز که روایات مربوط به خاندان‌های بزرگ ایرانشهر با روایات کیانی درآمیخت، اعضای دو خاندان نقش مهمی در تکوین و گسترش این روایات برعهده داشتند: یکی خاندان کارن به رهبری گودرز و دیگری خاندان سکایی رستم. بخش موسوم به پهلوانی شاهنامه پر است از پهلوانی‌های اعضای این دو خاندان در جنگ‌ها و لشکرکشی‌های گوناگون بر ضد دشمنان ایرانشهر. از میان این دو خاندان، پهلوانان خاندان رستم، چه در شاهنامه و چه در بیرون از شاهنامه، نقش پررنگ‌تری برعهده داشتند و منظومه‌های گوناگونی در شرح پهلوانی‌های آنان پرداخته شده‌اند، مانند گرشاسپ‌نامه، در شرح دلاوری‌های گرشاسپ، نیای نامدار این خاندان، سام‌نامه درباره پهلوانی‌ها و عشق‌ورزی‌های سام، دو تحریر از فرامرزنامه (بزرگ و کوچک) درباره فرامرز و کشورگشایی‌های او در هند، بانوگشسپ‌نامه درباره بانوگشسپ دختر رستم و آذربرزین‌نامه درباره آذربرزین پسر فرامرز.

نام سراینده فرامرزنامه بزرگ دانسته نیست، ولی شواهدی در متن آن نشان می‌دهد که در اواخر قرن پنجم و احتمالاً در بین سال‌های ۴۸۷ تا ۴۹۴ هجری به نام ابوبکر مؤیدالملک پسر خواجه نظام‌الملک طوسی سروده شده است. بنابراین، این منظومه که ۵۴۵۳ بیت دارد، پس از شاهنامه و گرشاسپ‌نامه، سومین متن حماسی فارسی است در دو بخش: یکی شرح جنگ‌ها و کشورگشایی‌های فرامرز در هند و دیگری سفرهای فرامرز بر خشکی و دریا و دیدن شگفتی‌های گوناگون.